



ایراذیان درمیان انکاپیها

دنيس درايت
ترجمة کوريم املى

ایرانیان در میان انگلیسیها

صحنه‌هایی از
تاریخ مناسبات ایران و بریتانیا

دنيس رایت

ترجمه کریم امامی

نشر نو
با همکاری انتشارات زمینه

تهران، ۱۳۶۸

این اثر ترجمه ای است از:

The Persians Amongst the English
by Denis Wright

I. B. Tauris & Co. Ltd.

London, 1985.

چاپ اول: ۱۳۶۴

چاپ دوم: ۱۳۶۸

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

لیتوگرافی: لیتوگرافی بهار

چاپ: چاپخانه کتیبه

برای آیونا
و دوستان ایرانی مشترکمان
که بسیاری از آنان اکنون
دور از وطن خود
آواره‌هایی ناشادند
د. آ. ه. ر.

با یاد پدرم
که نخستین واژه‌های انگلیسی را
به من آموخت
و با سپاس از مادرم
که فارسی را اول از او آموختم.
ک.ا.

فهرست

۵	سیاسگزاری مؤلف
۷	سخنی از مترجم
۱۷	فصل اول: اولین ایلچی ایران در انگلستان
۳۳	فصل دوم: چگونه یک ایرانی نمایندگی انگلستان را بر عهده گرفت
۶۱	فصل سوم: یک فاجعه دهشتناک، پیش بینی نشده و چاره ناپذیر
۷۷	فصل چهارم: سفیری که مقدمش گرامی نبود
۹۵	فصل پنجم: دو ایرانی ساکن هند
۱۰۹	فصل ششم: سفیر فوق العاده
۱۴۱	فصل هفتم: اولین محصلین
۱۷۱	فصل هشتم: قصه سه شاهزاده
۲۰۱	فصل نهم: سه مأموریت دیپلماتیک
۲۳۷	فصل دهم: سفرهای ناصرالدین شاه به انگلستان
۲۷۳	فصل یازدهم: محصلان بعدی
۲۹۳	فصل دوازدهم: کلاهداری لاطاری
۳۱۹	فصل سیزدهم: فراماسونری — سلاح سری انگلیسیها؟
۳۲۷	فصل چهاردهم: کابوس نشان زانوبند
۳۵۱	فصل پانزدهم: بستی ها و تحت الحمایه ها
۳۸۵	فصل شانزدهم: آخرین قاجارها

۴۰۳	پیوست ۱: سفرای ایران تا سال ۱۹۲۵
۴۰۵	پیوست ۲: سفرای بریتانیا تا سال ۱۹۲۵
۴۰۷	پیوست ۳: سالشمار مناسبات انگلستان و ایران
۴۱۱	پیوست ۴: سفر میرزا ابوالحسن به انگلستان
۴۱۶	پیوست ۵: سفر ناصرالدین شاه به انگلستان
۴۲۱	منابع و مراجع
۴۶۱	فهرست نامها

سپاسگزاری مؤلف

در آغاز فروتنانه سپاس خود را تقدیم حضور علیاحضرت ملکه می‌کنم که اجازه فرمودند در آرشیو سلطنتی در قصر وینزر تحقیق کنم و از اوراق و اسناد موجود عباراتی را نقل نمایم؛ از همین رو از سرابین مک- وُزت یانگ، رئیس کتابخانه و خانم چین لَشگتین، مسئول آرشیو سلطنتی به خاطر مساعدتی که مبذول داشتند تشکر می‌کنم.

از پروفیسور آن ک. س. لمبتون، استاد ممتاز کرسی فارسی در دانشگاه لندن، از پروفیسور رُز گریون، استاد دانشگاه کانزاس و از دکتر جان گِرنی، استاد دانشگاه آکسفورد که هر سه با وجود کثرت مشغله فصول کتاب را پیش از چاپ مطالعه کردند و با اظهارنظرهای مفید به من بازگرداندند بی نهایت سپاسگزارم. نظرات و تشویقشان بی اندازه ارزشمند بود، اما این نکته را هم اضافه کنم که به هیچ وجه مسئول نظراتی که من بیان کرده‌ام نیستند.

آقایان استیون بیچ، سائمن دیگبی، چارلز گالت و برکلی میلن که معلومات آنها از زبان فارسی از معلومات من خیلی بیشتر است با ترجمه‌هایی که از منابع مختلف فارسی انجام دادند مرا از صرف وقت و زحمت فراوان رها کردند. آقای هیو کارلیس، سفیر کبیر بریتانیا در ونزویلا با تهیه رونوشت برخی از اوراقی که در مجموعه اسناد کیرپورتیر در بنیاد جان بولین در شهر کاراکاس نگهداری می‌شود به من لطف کردند. آقای گوردن جوکس سرکنسول بریتانیا در شیکاگو در کتابخانه نیوبری آن شهر نسخه‌ای از یکی از شماره‌های سال ۱۸۱۰ روزنامه «مورنینگ پست» چاپ لندن را یافتند که در کتابخانه‌های این کشور موجود نبود. آقای ه. ج. پیت رئیس کالج وومستر در دانشگاه آکسفورد توجه مرا به روزنامه خاطرات سرگوراوزلی که در اختیار کالج سنت مایکل در تیشبری است جلب کردند و ترتیبی دادند که من این اوراق ناشناس مانده را مطالعه کنم. آقای دنیس مارتین وابسته به تماشاخانه «پیلی پرز» از سر لطف متن شعر و آهنگ ترانه معروف «آیا شاه را دیده‌اید؟» را که در سال ۱۸۷۳ مورد استقبال عمومی در یکی از موزیک هالهای لندن قرار گرفته بود در اختیار من قرار دادند. در جمع دیگر کسانی که هر کدام به نحوی اطلاعاتی را در اختیارم قرار داده و به من کمک کرده‌اند مایلم از افراد زیر تشکر کنم [به ترتیب حروف الفبای انگلیسی]: دکتر فریدون علا، شادروان م. د. آنکیل، آقایان جان آزلیت، شائول بخاش، آقاخان بختیار و نیکلاس بریشگتین، سرپاتریک براون، آقای گوردون کالور، سرهنگ رالف

کورتنی، آقا و خانم جان کلوک، دکتر آلیس کاناک، آقای جان دانباين، خانم سوبيرتین دایر، پروفیسور ل. پ. الون ساین، خانم مریم امامی، شادروان دکتر حمید عنایت، خانم آن عنایت، دکتر و. فری، خانم تریزا فیتس هرپریت، خانم الیزابت فوربز، آقای کریستوفر گندی، آقای فرخ غفاری، دکتر میروس غنی، شادروان حسین علی قراگزلو، پدر روحانی ک. ج. س. گیل، آقای پال گاج، دکتر ج. ت. د. هال، شاهزاده حمید قاجار، دکتر دیوید کیشلر، خانم ونسا مارتین، دکتر موجن مومین، آقایان ج. ج. ر. پوپ، د. ت. ریکس، ب. و. رابینسن، ر. ج. سی ریایت، ریچارد سایمئندن، سید جلال الدین تهرانی، قاضی لارنس ورنی و آقای ر. ه. هار کورت ویلیامز، کتابدار و مسئول آرشیو مارکی سالزبری.

تحقیقاتم مرا به کتابخانه‌ها و مجموعه‌های اسناد بسیاری راهبر شد، از جمله کتابخانه هتفیلد هاوس، کتابخانه بودلیان، مرکز پژوهشهای خاورمیانه در کالج سنت آنتونی در دانشگاه آکسفورد، کتابخانه مرکزی دانشگاه کمبریج، کتابخانه ملی بریتانیا (هم در موزه بریتانیا و هم در کالین دیل)، کتابخانه آثار چاپ شده وزارت امور خارجه و کشورهای مشترک المنافع، کتابخانه و مرکز اسناد وزارت هند، سازمان ملی اسناد بریتانیا، کتابخانه انجمن سلطنتی آسیایی، کتابخانه مدرسه عالی شرق شناسی و افریقاشناسی در لندن و همچنین کتابخانه ملی ویلز در شهر آبریشوتیت و سازمان اسناد اسکاتلند در ادنبورگ. من مرهون لطف و عنایت مسئولان همه این مؤسسات هستم.

همچنین مایلم مراتب تشکر خود را به اشخاص و مؤسسات زیر تقدیم دارم که اجازه دادند بخشهایی از مطالبی را که حقوق نشر آن را در اختیار دارند در کتاب حاضر نقل کنم: عالیجناب جولیان ایمری به خاطر اجازه نقل از روزنامه خاطرات پدرشان عالیجناب ل. س. ایمری، مؤسسه انتشارات «ویلیام کالینز، پسران و کمپانی محدود» به خاطر اجازه نقل از روزنامه خاطرات شادروان سر هارولد نیکولسن که در کتابخانه بودلیان نگاهداری می‌شود. هفتمین ایل آو کلارندن به خاطر اجازه نقل از اوراق و اسناد چهارمین ایل آو کلارندن، محفوظ در کتابخانه بودلیان، دکتر آلیس کاناک به خاطر اجازه نقل از اوراق جیمز موریه، رئیس کتابخانه ملی ویلز به خاطر اجازه نقل از اسناد کنت چسچ، ششمین مارکی سالزبری به خاطر اجازه نقل از اوراق و اسناد سومین مارکی، محفوظ در کتابخانه هتفیلد هاوس، رئیس سازمان چاپ دولتی به خاطر اجازه نقل از اسناد محفوظ در سازمان ملی اسناد بریتانیا و در کتابخانه و مرکز اسناد وزارت هند.

و بالاخره من سپاسگزار همسایگان نزدیک خود هستم، سرهنگ نیروی هوایی خانم باربارا لامب که با حوصله فراوان دستنوشته مرا کشف رمز و ماشین کرد، و خانم ایلین رابین اسکات که با چشمان تیزبین عقاب مانند نمونه خوانی کتاب را بر عهده گرفت. همچنین از خانم ایلین داندلین، به خاطر ویرایش دقیق، و از ناشر آقای ایرج باقرزاده به خاطر تشویقها و مساعدتهایش متشکرم.

د. آ. ه. ر.

دکتر بایم

هینتم، بکینگم شیر

اوت ۱۹۸۴

سخنی از مترجم

کتاب «ایرانیان در میان انگلیسیها»، آخرین اثر دیپلمات بازنشسته انگلیسی، سر دنیس رایت (نشر یافته در لندن در سال ۱۹۸۵/۱۳۶۴ ش) فراز و فرودهای مناسبات ایران و انگلیس را از اواخر دوره صفویه تا پایان دوره قاجاریه مرور می‌کند و سرگذشت ایرانیانی را که در این میان با انگلیسی‌ها حشر و نشر داشته‌اند شرح می‌دهد. همین نویسنده قبلاً کتابی با عنوان «انگلیس‌ها در میان ایرانیان» تألیف کرده بود که بیشتر در شرح احوال انگلیسیانی بود که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به عنوان دیپلمات و جهانگرد به ایران سفر کرده و در بسیاری موارد عاقد قراردادهایی بودند که در چارچوب سیاست استعماری بریتانیای کبیر به خاطر حفظ امپراتوری آن کشور در هندوستان بر ایران تحمیل می‌شد.

کتاب خواندنی است، نه به این خاطر که دنیس رایت تاریخ‌نویسی است بی‌غرض که همه حقایق را فاش می‌کند. خواندنی بودن کتاب برای ما ایرانیها در درجه اول به خاطر اطلاعات تازه‌ای است که مؤلف توانسته است با کوشایی بسیار از منابع و مآخذ منتشر نشده بیرون بکشد و در ارتباط با شخصیت‌های کتاب جای جای به خوانندگان عرضه کند. آرشیو دربار بریتانیا، آرشیو وزارت خارجه بریتانیا، آرشیو دیوان هند که تمامی صورت‌جلسه‌ها و گزارشها و مکاتبات مدیران و کارگزاران کمپانی هند شرقی از آغاز قرن هفدهم به بعد در آن مضبوط است، و بسیاری مراکز اسناد و کتابخانه‌های دیگر مورد مراجعه مکرر نویسنده قرار گرفته است. روش کار او حداقل می‌تواند الگویی برای تاریخ‌نویسان جوان‌تر ما باشد.

مترجم در عین حال لازم می‌داند به خوانندگان هشدار دهد که روایتی شیرین را

می‌خوانند پُر از جزئیاتِ بکرِ کاویده‌شده از بایگانی‌های کهن، ولی فریب شیرینی روایت را نخورند و با هوشیاری و ژرفنگری به گُنه موضوعات توجه کنند. کمتر اتفاق می‌افتد که به هنگام روایت رویدادهای تاریخی همهٔ حقیقت، حقیقتِ مطلق، به خواننده گفته شود. کم و کیف هر روایت بستگی به اطلاع و برداشت و جانبگیری راوی دارد و در مورد کتاب حاضر نیز باید بگوییم که مؤلف آن هر چه باشد یک دیپلمات کارگشتهٔ انگلیسی است که پس از یک عمر خدمت به تاج و تخت بریتانیا کنار نشسته و قلم تاریخنویسی به دست گرفته است. از این رو تعجبی نخواهد داشت اگر بگوییم نگاه مؤلف به وقایع نگاهی است جانبدار و آنچه می‌نویسد الزاماً از موضع یک مورخ بی‌طرف نیست.

خط مشی سیاسی دولت بریتانیا در قرون اخیر نسبت به ایران و دول همسایه مخصوصاً روسیه بر پایهٔ دو اصل استوار بود: اول، ضرورت حفظ و حراست هندوستان، مستعمرهٔ زرخیز که به قول خود انگلیسی‌ها چون «نگینی بر تارک تاج امپراطوری» می‌درخشید. خطری که هند را تهدید می‌کرد گاه از جانب فرانسویها بود که در اوج کشورگشایی ناپلئون سودای فتح هندوستان را نیز در سر می‌پختند؛ گاه از جانب روسهای تزاری که در قرن نوزدهم قلمرو خود را در آسیای میانه گسترش می‌دادند؛ گاه از جانب قبایل افغان که به ایالت‌های هند در همسایگی خاک خود دست اندازی می‌کردند؛ و گاه از جانب مردمان خود هند — هندوان و هندیان — که سر به شورش برمی‌داشتند تا یوغ استعمار را به یکسویفکنند. در بیشتر این موارد ایران برای انگلیسی‌ها جزئی از دیواره‌ای بود که راه هند را بر دشمنان می‌بست.

اصل دوم به نفت مربوط بود. پس از اعطای امتیاز اکتشاف و بهره‌برداری نفت به دارسی و استخراج آن در خوزستان توسط شرکت نفت انگلیس [و ایران] حفظ منافع نفتی بریتانیا یکی از ارکان مهم و فائق سیاست انگلیس در منطقه بود و همین دو اصل بود که چهارچوب مصالح عالیة بریتانیای کبیر را در ایران تشکیل می‌داد، چهارچوبی که به نوبهٔ خود جزئیات سیاست روز به روز آن دولت را در ایران تعیین می‌کرد. به خاطر همین چهارچوب بود که وجود یک ایران مستقل و نیرومند و خودرأی و ایرانیانی آزاداندیش و سربلند که منافع و مصالح وطن خود را بر منافع اجنبی مقدم بدانند همیشه به نفع دولت بهیبه نبود، هر چند که مؤلف عقیده دارد

حمایت از استقلال ایران همیشه از رئوس سیاست دولت بریتانیا در منطقه بوده است. به خاطر همین چهارچوب بود که انگلیسی‌ها ترجیح می‌دادند کسانی در ایران بر سر کار باشند که از آنان حرف شنوی داشته و در لحظات حساس و سرنوشت‌ساز در جهت حفظ مصالح سیاسی و تجاری انگلیس، و نه الزاماً مصالح سیاسی و تجاری وطن خودشان، اقدام کنند.

تصویری که مؤلف از این «دوستان خوب انگلیس» ترسیم می‌کند به هیچ وجه اسباب افتخار و سرافرازی خواننده فارسی زبان امروز نیست. در این نگارخانه چگونه چهره‌هایی را در برابر خود می‌یابیم؟ چهره پادشاهانی که در ازای دریافت «پیشکش» آماده بودند امتیاز بهره‌برداری از همه منابع زیرزمینی مملکت را به خارجی واگذار کنند و حتی از دریافت مقرری مرتب از دولت انگلیس و احیاناً روسیه یا فرانسه ایثاتی نداشتند؛ صدراعظمهایی که مداخل خودشان را بر مصالح کشور مرجح می‌شمردند و وارد آوردن ضربه بر رقیب خانگی برایشان مهمتر از ضربه زدن بر دشمن خارجی بود؛ سفیرانی که به خاطر خدماتشان به «کمپانی» مقرری بگیر مادام‌العمر می‌شدند و محصولانی که در بازگشت از سفر فرنگ خدمتگزار فرنگی-جماعت از آب درمی‌آمدند.

در کتاب برعکس، از ایرانیان وطنخواه که به فرمان اربابان لندن وقعی نمی‌نهادند و با سیاست استعماری انگلستان به ستیز برمی‌خاستند کمتر نشانی می‌یابیم. مؤلف حدّ و حدود کار را طوری چیده است که در مرور مناسبات ایران و بریتانیا نیازی — یا حداقل نیاز چندانی — به معرفی چهره‌های استعمارستیزی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی یا میرزای شیرازی یا رئیسعلی دلواری تنگستانی یا مدرّس یا مصدّق نداشته باشد. وی در عوض بیشتر به کسانی می‌پردازد که در «انگلیسی خواهی» گوی سبقت از یکدیگر می‌ربودند، و همینها هستند که بیشتر صفحات کتاب را پُر می‌کنند.

در مورد روابط فراماسونری انگلستان و ایران نیز مؤلف ظاهراً کوتاه آمده است، هر چند که یک فصل تمام از کتاب (فصل سیزدهم) به بررسی این موضوع اختصاص دارد. مؤلف در پایان فصل به این نتیجه می‌رسد که انگلیسی‌ها از فراماسونری به مثابه حربه‌ای سری و شیطانی استفاده نکرده‌اند ولی آیا واقعاً کلام آخر همین است؟

مؤلف آیا همه حقیقت را گفته یا اینکه به شیوه مرضیه دیپلماتها تنها بخشی از حقیقت را گفته و بقیه را درز گرفته است؟ مترجم که فقط یک مترجم است نمی‌تواند در این باره از موضع یک مورخ آگاه اظهار نظر کند؛ ولی دو نکته برای او روشن است: اول اینکه فصل سیزدهم کوتاه‌ترین فصل کتاب است و مؤلف می‌توانست، اگر می‌خواست، مطالب بیشتری درباره روابط فراماسونهای ایران با بریتانیا به آن بیفزاید، از جمله رابطه‌ای که در سالهای بعد بین لژ بزرگ اسکاتلند و محافل فراماسونری ایران برقرار شد و اقلاد ده لژ ایرانی زیر کنترل استادان اعظم اسکاتلند قرار گرفتند (نگاه کنید به راین، «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» ج ۳، صص ۱۸۶ تا ۳۳۰). نکته دوم آن است که بسیاری از فراماسونهای قدیمی که مؤلف از آنان نام می‌برد در هر حال از «دوستان خوب» دولت بهیه به شمار می‌آمدند و محفلی که به پرورش چنین «دوستانی» کمک می‌کرد یقیناً وجودش برای پیشبرد اغراض سیاسی آن دولت خالی از تأثیر نبود.

در بررسی مسائل تاریخی، تنها به قاضی نباید رفت و شرط تحقیق صحیح شنیدن روایات گوناگون هر دو طرف هر ماجراست. در مورد روابط ایران و انگلیس نیز به روایت شیرین سردنيس رایت اکتفا نباید کرد. هر چند ایرانیان هنوز اسناد و مکاتبات رسمی خود را چنانکه شاید و باید از بایگانیها خارج نساخته و در اختیار تاریخ‌نویسان خودی قرار نداده‌اند و آنچه مورخان ایرانی نوشته‌اند بیشتر بر پایه اسناد و گزارشهای سیاسی خود انگلیسی‌ها نوشته شده، مراجعه به این آثار خود مرحله‌ای از کشف حقیقت است. و این است فهرست کوتاهی از چند کتاب که در حد خود می‌توانند روشنگر باشند:

«تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم» نوشته محمود محمود (انتشارات اقبال، ۸ ج، چ ۷، ۱۳۶۷).

«حقوق بگیران انگلیس در ایران»، نوشته اسمعیل راین (انتشارات جاویدان، چ ۸، ۱۳۶۲).

«فراموشخانه و فراماسونری در ایران»، نوشته اسمعیل راین (انتشارات امیرکبیر، ج ۳، چ ۳، ۱۳۵۸).

«دست پنهان سیاست انگلیس در ایران»، نوشته خان‌ملک ساسانی (انتشارات

بابک، چ ۳، ۱۳۶۲).

«عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران»، نوشته ابراهیم تیموری (انتشارات

اقبال، چ ۴، ۱۳۶۳).

دو مجموعه اسناد از میان اسناد برملاشده وزارت امور خارجه انگلیس نیز درخور توجه و تأمل است: مجموعه «کتاب آبی» مربوط به جنبش مشروطیت ایران که در همان ایام به دست مترجمان قاجاری به فارسی ترجمه شده و در زمان ما از نو ویراسته و دوباره به چاپ رسیده اند (به کوشش احمد بشیری، در هشت جلد، نشر نو - که تا کنون ۷ جلد آن منتشر شده) و مجموعه «اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس در باره قرارداد ۱۹۱۹» (ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، انتشارات کیهان، ج ۱، ۱۳۶۵).



اینک برای آشنایی بیشتر خوانندگان با مؤلف کتاب مختصری از احوال او را می نویسیم: دنیس آرتور هپ ورت* رایت در سال ۱۹۱۱ در شهر کوچک کینگستن (کنار رود تیمز) در انگلستان به دنیا آمد و در سال ۱۹۳۲ تحصیلات دانشگاهی خود را با دریافت دانشنامه لیسانس تاریخ از کالج سنت ادمندهاال دانشگاه آکسفورد به پایان رسانید. چند سال در رشته تبلیغات تجارتي فعالیت کرد و سپس در سال ۱۹۳۹ به خدمت وزارت خارجه بریتانیا درآمد و در همان سال با آیونا* کریگ ازدواج کرد. در طول خدمت خود به عنوان یک دیپلمات بریتانیایی نمایندگی کشورش را در رومانی، ترکیه، یوگسلاوی، ایالات متحده آمریکا، ایران و ایتوپی برعهده داشته است. دنیس رایت دو بار در ایران خدمت کرد: بار اول در سال ۱۳۳۲/۱۹۵۳ ش که پس از سقوط دولت دکتر مصدق برای بازگشایی سفارت بریتانیا به تهران آمد، و بار دوم در سال ۱۹۶۳ با عنوان سفیر کبیر. این بار اقامتش در ایران تا سال ۱۹۷۱ طول کشید و با پایان گرفتن این مأموریت از خدمت وزارت خارجه نیز بازنشسته شد.

دنیس رایت در سال ۱۹۶۱ شوالیه صلیب بزرگ نشان سنت مایکل و سنت جورج شد و به اشرافیت رسید. از زمان بازنشستگی خود به این طرف عضو هیئت مدیره چند مؤسسه و بانک بوده است از جمله انجمن ایرانشناسی بریتانیا و کالج سنت آنتونی دانشگاه آکسفورد که مرکز معتبری برای مطالعات خاورمیانه دارد.

دنيس رايت آثار منتشرشده زيادى ندارد. غير از كتاب حاضر و كتاب «انگليس ها در ميان ايرانيان» (لندن ۱۹۷۷، و چند ترجمه فارسي، تهران، ۱۳۵۹ به بعد) اثر ديگرى كه نام مؤلف را يدك مى كشد آلبومى است از عكسهاى سياه و سفيد و رنگى مناظر ايران با عنوان «ايران» (لندن ۱۹۶۸) كه آن را با همكارى دو تن ديگر فراهم آورده است.



متن اصلى كتاب را دوستم ايرج باقرزاده ناشر كتاب، و مدير مؤسسه انتشارات (I. B. Tauris) لندن اندك زمانى قبل از انتشار آن در انگلستان براى من فرستاد و خواستار دادن ترتيبى براى ترجمه فارسي آن شد به نحوى كه ترجمه من زودتر از ترجمه كسان ديگرى منتشر شود كه ممكن بود پس از خواندن كتاب چاپ شده به فكر ترجمه آن بيفتند. مگر نه اينكه نشر ترجمه هاى مكرر از هر كتاب جديد درباره ايران در حال حاضر يكى از واقعيتهاى انتشارات ما شده است و به محض آنكه خبر برسد كتاب تازه اى درباره ايران در آستانه انتشار است دوستان به تكاپو مى افتند تا هر چه زودتر نسخه اى از آن را به دست آورند؟ و در واقع خبر انتشار كتاب بسان زنگ آغاز مسابقه اى است كه چند گروه مترجم و ناشر و چاپچى را به فعاليت شتاب آلوده وامى دارد.

من پس از مرور كتاب ترجمه آن را پذيرفتم، هر چند كه آمادگى شركت در هيچ مسابقه اى را نداشتم. متن كتاب از نظر تاريخى به نظرم جالب آمد. ترجمه يك كتاب تاريخى مربوط به دوره قاجار به نيز براى خود من تجربه تازه اى بود. پس دست به كار شدم و با آنكه نيت كرده بودم يك ترجمه صرفاً «ژورناليستى» با حداكثر سرعت فراهم كنم در عمل به خاطر بعضى ملاحظات و دقتهاى اجتناب ناپذير شتابزدگى خود را از دست دادم و كار طبق معمول به درازا كشيد، تا امروز كه سرانجام نيمى از ترجمه كتاب انتشار مى يابد. ترجمه نيمه دوم نيز هم اينك مراحل مختلف حروفچينى و چاپ را مى گذراند و شخصاً اميدوارم كه انتشار آن بزودى به انتظار خوانندگان پايان دهد.



و اما چند توضیح فنی:

□ مترجم کوشیده است متن کتاب را با توجه به رنگ و بوی نثرهای قاجاری و اصطلاحات دیوانی آن زمان به فارسی برگرداند. از این رو سعی کرده است حوادث نقل شده را در مراجع فارسی نیز مرور کند و به همین خاطر گاه لازم آمده است برای روشن تر شدن مطلب دو سه کلمه از خود به متن بیفزاید. در این قبیل موارد مترجم همواره افزوده‌های خود را با قرار دادن بین دو قلاب — [] — مشخص ساخته است.

□ شماره‌هایی که در متن بین دو کمان (پرانتز) قرار گرفته مربوط به ارجاعات مؤلف است و رد آنها را در بخش «منابع و مأخذ» در انتهای کتاب باید گرفت.

□ شماره‌های تُک (شماره‌های کوچک^۱ بالا بسته^۲ از سطر^۳) اشاره به توضیحات مؤلف — و مترجم — دارد که در پای هر صفحه با حروف ریزتر از متن چاپ شده‌اند. برای تفکیک این دو دسته توضیحات از هم، عبارت «توضیح مؤلف» را به انتهای پانوشتهای نویسنده افزوده‌ایم. توضیحات مترجم طبق معمول با افزودن نشانه اختصاری «م.» مشخص شده‌اند.

□ برای آسان تر شدن کار حروفچینی کتاب بر آن شدیم تا معادل‌های لاتینی اسامی خارجی را در انتهای کتاب در بخش «فهرست راهنما» متمرکز کنیم و به حداقل حروف لاتینی در متن و پانوشت بسنده کنیم. در عوض سعی کرده‌ایم با گذاشتن اِغراب روی بعضی از حروفِ اعلام نا آشنای تاریخی و جغرافیایی از مشکلات خواندن این اسامی بکاهیم. برای سهولت یافتن اصل لاتینی اسامی خارجی، مخصوصاً نام‌هایی که از چند جزء تشکیل می‌شوند از نشانه ستاره (*) برای مشخص ساختن محل قرار گرفتن نام در رده حروف الفبای فهرست سود بسته‌ایم. مثلاً از «جان * ملکم» چنین برمی‌آید که خواننده باید به رده حرف «م» در فهرست مراجعه کند و «ملکم، جان» را بیابد و نه به حرف «ج» با توقع یافتن «جان ملکم».

□ مترجم کوشیده است تاریخهای کتاب را که در متن اصلی همه به صورت سنه میلادی داده شده‌اند در بیشتر موارد به هر دو صورت میلادی و هجری قمری (یا خورشیدی) بدهد و برای جدا کردن دو سنه برابر از خط مایل [/] سود بسته است.

سنه دست راست همیشه سال میلادی است و سنه دست چپ سال هجری. در تبدیل تاریخ از جدولهای* «ووستن فلد - مالر» (چاپ ویسبادن، ۱۹۶۱) سود جسته ایم و تاریخ رویدادهای مهم را هم در مراجع فارسی کنترل کرده ایم. در عین حال خوانندگان باید توجه داشته باشند که جدولهای تبدیل تاریخ که بر اساس فرمولهای نجومی تهیه می‌شود با تقویم قمری واقعی که بر اساس «رؤیت هلال» عمل می‌کند گاه تا یکی دو روز اختلاف دارد. از این رو در مواردی که تاریخی با ذکر روز و ماه و سال داده شده احتمال مقداری لغزش در تبدیل آن وجود دارد. فراموش نکنیم که حتی در حال حاضر بین تقویم هجری قمری ایران و برخی کشورهای اسلامی دورتر مثل مصر یا عربستان سعودی اغلب یک روز اختلاف وجود دارد.

□ در مورد عبارات و جمله‌های ترجمه شده از فارسی در متن اصلی کتاب، روش صحیح یافتن اصل این عبارات و نقل آنهاست و نه ترجمه دوباره آنها به فارسی، چون یقیناً دوبار ترجمه باعث می‌شود از اصل عبارات دور بیفتیم و حداقل در الفاظ - اگر نه معنی - دگرگونی حاصل شود. مترجم کوشیده است در اینگونه موارد اصل عبارات نقل شده را بیابد و در متن جای دهد، اما همیشه موفق نبوده است: یا به اصل فارسی دسترسی حاصل نشده و یا به علت مشکلات دیگری نتوانسته ایم جمله یا شعر مورد نظر را در متون فارسی پیدا کنیم. در هر حال، در مواردی که مترجم موفق شده است اصل عبارت مورد نظر را نقل کند مشخصات و شماره صفحه متن اصلی را در بخش «منابع و مأخذ» به ارجاعات مؤلف افزوده است. در غیر این صورت اجباراً ترجمه دوباره‌ای از متن انگلیسی به فارسی صورت گرفته است.



مترجم عرض دیگری ندارد جز عرض معذرت به خاطر سهوهایی که احیاناً هنوز در ترجمه وجود دارد و خوانندگان تیزبین ممکن است در حال یا آینده آنها را بیابند، و عرض تشکر از همه کسانی که او را در گذراندن کتاب از هفت خوان ترجمه و چاپ یاری داده‌اند.

ک. ا.

تجربش، فروردین ۱۳۶۴

یادداشت چاپ دوم

در تدارک تجدید چاپ ترجمه حاضر بر آن شدیم که دو جلد چاپ اول را این بار همچون اصل کتاب در یک مجلد به خوانندگان عرضه کنیم. از این رو بیشتر کارهایی که انجام گرفته است در جهت یکپارچه کردن و یک دست کردن دو نیمه بوده است که با دوروش چاپ و به ناچار روی دو نوع کاغذ به طبع رسیده بودند. سخنان مترجم در آغاز هر دو نیمه کتاب یک کاسه شد؛ توضیحات جدیدی که در آغاز نیمه دوم چاپ شده بود هر کدام به جای درست خود در پایین صفحات نیمه اول انتقال یافت؛ و پاره‌ای لغزشهای چاپی که در متن کتاب باقی مانده بود اصلاح شد. اما همینجا بگوییم که این موارد اصلاح به خاطر دشواریهای کنونی تهیه مصالح چاپ افست در حد دست بسته و مقدمات اندک ناشر کوشا انجام گرفته است و نه در حد دلخواه مترجم که دوستان می‌دانند و سواسه‌هایش حد و حصری ندارد.

بسیاری از کتابدوستان پس از نشر دو مجلد چاپ اول کار مترجم را ستودند و وی را تشویق کردند. برخی نیز پیشنهادهای اصلاحی دادند؛ از آن میان دوست فاضل و هنردوست سیروس پرهام کتاب خود را با حاشیه‌نویسی‌های دقیق و ویراستارانه آن در اختیار مترجم قرار داد. مترجم از لطف همه این دوستان نکته‌سنج سپاسگزار است و امید دارد که روزی امکان سود جستن از اظهارنظرهای مفید آنان را پیدا کند.

ک. ا.

تجربش، اردیبهشت ۱۳۶۸

اولین ایلچی ایران در انگلستان

پیش از قرن نوزدهم میلادی از ایرانی جماعت کمتر کسی در انگلستان رؤیت شده بود. معروف است اولین فرد ایرانی که قدم به خاک انگلستان نهاد در سال ۱۲۳۸ میلادی/۶-۶۳۵ هجری قمری در ایام سلطنت هنری سوم بود ولی نام او مدتهاست فراموش شده است. این ایرانی را علاءالدین محمد فرمانروای اسماعیلی الموت به انگلستان فرستاده بود تا در برابر خطر سپاهیان مغول که قلمرو او را تهدید می کردند از پادشاه انگلیس کمک بخواهد. فرستاده ایرانی از مأموریت خود طرفی نبست و دست خالی بازگشت.

تقریباً چهارصد سال گذشت تا يك ایرانی قابل اهمیت دیگر به روایت مستند قدم به خاک انگلستان گذاشت. در ماه فوریه ۱۶۲۶/جمادی الاول ۱۰۳۵ نقدعلی بیگ که در بعضی کتابها از او به عنوان نخستین سفیر ایران در انگلستان یاد می شود در بندر *پورتسموت قدم به خشکی نهاد. همراه او در کشتی *«استار» متعلق به کمپانی هند شرقی پسرش و يك بازرگان ایرانی به نام خواجه شمسوار که او نیز پسرش را به همراه آورده بود سفر می کردند. و البته هر دو تعدادی خدمتکار ایرانی همراه داشتند. علاوه بر این، بازرگان ایرانی يك محموله

گرانبهای ابریشم نیز با خود داشت که چنانکه نقل خواهیم کرد باعث بروز اختلاف شدیدی بین او و ایلچی ایران شد. از هدفهای مأموریت نقدعلی بیگ اطلاع زیادی نداریم. همینقدر می‌دانیم که اعتبارنامه‌ای از طرف شاه‌عباس اول پادشاه بزرگ صفوی همراه داشت و به او دستور داده شده بود در راه افزایش داد و ستد بازرگانی بین ایران و انگلستان بکوشد. وقتی نقدعلی بیگ به لندن رسید اطلاع یافت که شخص دیگری در پایتخت انگلستان حضور دارد که مدعی است سفیر ایران است. و از آن گذشته این سفیر یک شخص انگلیسی است به نام سررابرت شرلی که دو سال است به عنوان نماینده پادشاه ایران به دربار انگلستان رفت و آمد می‌کند. از این رو تعجبی ندارد اگر بگوییم این دو تن روزی که باهم روبرو شدند کارشان به دعوا کشید. نقدعلی سیلی به گوش شرلی زد، اعتبارنامه‌اش را پاره کرد و او را دروغگو خواند.

اگرچه چگونگی این حادثه دیپلماتیک در روابط اولیه ایران و انگلستان و نیز اینکه چطور یک فرد انگلیسی توانست خود را در لندن به عنوان سفیر ایران بشناساند قبلاً نقل شده است اما جزئیات ماجرا در هر روایتی از احوالات ایرانیان در میان انگلیسیان جایگاهی شایسته دارد و باید دوباره نقل شود، هرچند که این «ایرانی» در واقع یک انگلیسی بود.

رابرت شرلی یکی از سه برادری است که به خاطر مسافرتها و ماجراهایشان در کشورهای دوردست در زمان حیات خود شهرت فوق‌العاده و افسانه‌ای یافته بودند. حتی در سال ۱۶۰۷ [نوزده سال قبل از ورود نقدعلی بیگ به انگلستان] شخصی به نام آنتونی * نیکسن کتابی با عنوان * «سه برادر انگلیسی» نوشته و در لندن به چاپ رسانده بود که عنوان فرعی آن به خوبی خبر از محتوای کتاب می‌دهد:

مسافرتهای سرتامس * شرلی و ماجرای سمسال زندانی شدنش در ترکیه، آزادی او بسبب نامه اعلیحضرت به سلطان عثمانی و بالاخره بازگشت او به سلامت در سال

جاری به وطن. سرآنتونی *شرلی و سفارتش به دربار سلاطین میخی اروپا. رابرتشرلی جوان و جنگی با ترکها و ازدواجش با برادرزاده امپراتور ایران.

در همان سال نمایشنامه‌ای نیز با عنوان * «ماجراها و مشقات سد برادر انگلیسی» در لندن انتشار یافت و در سالهای بعد نیز روایت‌های دیگری از فعالیت‌های آنتونی و رابرت شرلی در ایران و در اروپا به نمایندگی از دولت ایران نوشته و چاپ شدند.

این برادران شرلی که بودند و چطور شد که دوتن از آنان، آنتونی و رابرت، به ایران سفر کردند و به خدمت پادشاه ایران درآمدند؟ پدرشان سرتامس شرلی از نجیب‌زادگان نسبتاً بااهمیت انگلستان بود و مدتی در مقام داروغگی ایالت‌های *ساری و *ساکس خدمت کرده بود و در سالهایی هم که انگلستان و اسپانیا در «سرزمین‌های پست» [بلژیک و هلند امروز] دعوا داشتند خزانهدار امور جنگی در آن صفحات بود. سرتامس صاحب‌ملك بیلاقی درجه اولی در ناحیه *استی‌نینگ در ساکس بود که * «وینستن هانس» خوانده می‌شد و با محافل درباری نیز روابط خوبی داشت. هر سه پسرش مردان نمونه عصر ملکه الیزابت اول به‌شمار می‌رفتند و به پیروی از روحیه غالب زمان، بخت و اقبال خود را در کشورهای خارج آزموده بودند. اما این که آنتونی شرلی - که در سال ۱۵۶۵/۹۷۲ به دنیا آمده بود - و رابرت که پانزده یا شانزده سال از برادر خود کوچکتر بود در اواخر سال ۱۵۹۸ / اواسط سال ۱۰۰۷ خودشان را در ایران یافتند امری بود بیشتر مرهون تصادف تا زائیده قصد و نقشه قبلی.

یک سال زودتر، آنتونی شرلی به ونیز رفته بود تا هم سر خود را گرم کند و هم کاری بیابد. محتمل به نظر می‌رسد در ایامی که او در این شهر اقامت داشت مذاکراتی بین مقامات ونیزی و یک بازرگان ایرانی درباره امکان اعزام هیئتی از ونیز به ایران صورت گرفته باشد. ونیزی‌ها از موفقیت اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها در قبضه کردن بخش اعظم تجارت ونیز با کشورهای مشرق‌زمین نگران بودند. و چون اسپانیا حریف اصلی

انگلستان به‌شمار می‌رفت و نیزی‌ها پیش خود استدلال کردند که ورود دسته‌ای از ماجراجویان انگلیسی به ایران ممکن است منجر به گستن پیوندهای تازه اسپانیایی‌ها با دربار ایران گردد. برای آنتونی شرلی و برادر کوچکش رابرت (که او نیز برحسب اتفاق در این زمان در ایتالیا در دربار امیر فلورانس بود) بوی حوادث هیجان‌انگیز و پول کلان از این پیشنهاد به‌مشام می‌رسید و جوانان حادثه‌جویی چون آنان در این قبیل موارد زود به هیجان می‌آیند.

در ماه مه ۱۵۹۸/شوال ۱۰۰۶ دو برادر شرلی به اتفاق بیست و چهار پنج نفر همراه که بیشترشان انگلیسیانی بودند که يك سال زودتر در معیت آنتونی به ایتالیا سفر کرده بودند از بندر ونیز با کشتی عازم ساحل شرقی دریای مدیترانه شدند. در انطاکیه قدم به خشکی نهادند و از راه زمین از طریق حلب و بغداد به ایران سفر کردند. این گروه در اوایل ماه دسامبر ۱۵۹۸/اوایل جمادی‌الثانی ۱۰۰۷ به شهر قزوین رسید که هنوز پایتخت حکومت صفویان بود و اندک زمانی بعد جای خود را به اصفهان می‌داد. در قزوین آنتونی و رابرت شرلی به حضور شاه عباس (که این دو برادر او را «پادشاه بزرگ»^۱ می‌خواندند) رسیدند و از آن پس نیز با وی به کرات ملاقات کردند.

این که به تشویق آنتونی شرلی بود که شاه عباس قصد کرد با سلاطین مسیحی اروپا بر علیه ترکان عثمانی پیمان اتحاد ببندد (نکته‌ای که بعداً مورد ادعای آنتونی شرلی قرار گرفت) یا پادشاه ایران خود شخصاً به این فکر افتاد جای بحث و گفتگو است ولی قدر مسلم آنکه آنتونی شرلی شش ماه پس از ورودش به دربار ایران به عنوان ایلچی شاه عباس در راه بازگشت به اروپا بود. هیئت دیپلماتیک او از يك ایرانی به نام حسین علی بیگ [بیات]، چهار منشی، دو کشیش پرتغالی و تعدادی از همراهان اولیه انگلیسی خود او تشکیل می‌شد. او از شاه عباس

(۱) The Great Sophy. هرچند این وسوسه وجود دارد که مترجم این عبارت را «صوفی بزرگ» ترجمه کند ولی Sophy به‌روایت فرهنگهای معتبر، از نام شیخ‌صافی به‌زبان انگلیسی راه یافته است و نه از واژه صوفی. - م

اعتبارنامه‌ای خطاب به پاپ و فرمانروایان مهم اروپا، از جمله ملکه الیزابت اول انگلستان، در دست داشت که در آن نامه از ایشان خواسته شده بود «در هر موردی که شما پرسیدید یا او خود گفت کلامش را در حد کلام خود من معتبر بدانید.» (۱) شاه‌عباس در مقابل کمک پادشاهان اروپا اعطای تسهیلات بازرگانی در ایران را به آنان وعده می‌داد.

هیئت سفارت آنتونی شرلی از طریق مسکو از راه زمین به اروپا مسافرت کرد ولی در شهر رم پایانی زودهنگام و غم‌انگیز یافت، چون در این شهر اختلاف بین آنتونی شرلی و حسین‌علی بیگ بالا گرفت و از هم جدا شدند. حسین‌علی بیگ از مقام ممتازتری که مرد انگلیسی برای خود قائل بود رنج می‌کشید و او را متهم ساخت که هدایایی را که پادشاه ایران به نیت فرمانروایان اروپا به آنان سپرده به فروش رسانده است. آن دو هیچکدام به انگلستان سفر نکردند. حسین‌علی بیگ پیش از بازگشت به ایران چند ماه در اسپانیا اقامت گزید اما موفق به جلب کمک دولت اسپانیا در برابر ترکان عثمانی نشد. آنتونی شرلی دیگر هیچگاه قدم به خاک انگلستان یا ایران نگذاشت و ترجیح داد در اروپا بماند و نان ذکاوت و چاره‌جویی خود را بخورد و روزگار را در خدمت اربابان متعددی به سر آورد تا اینکه سرانجام در سال ۱۰۴۶/۱۶۳۶ عمرش به پایان رسید.

و اما در این میان رابرت شرلی در ایران ماند. از کارهای او در این مدت اطلاع زیادی در دست نیست. می‌دانیم که از قزوین به اصفهان رفت و در آنجا به همراهی پنج انگلیسی دیگر، ظاهراً به فرمان شاه‌عباس، به کار تعلیم سپاهیان و زیبا ساختن پایتخت جدید پرداخت. در روایات تاریخی ضبط شده است که در سال ۱۰۱۶/۱۶۰۷ با دختر یک خان چرکسی ازدواج کرد. زنی که نوزده ساله بود طبق یک گزارش همان زمان، در دامان عمه‌اش که از بانوان دربار صفوی به‌شمار می‌رفت پرورش یافته بود. نامش در ابتدا *سامپسونیا بود اما پس از آنکه کشیشان گرمکی اصفهان به او غسل تعمید دادند او را *ترزا خواندند.

کشیشان گرمکی مستقر در اصفهان می‌کوشیدند مقامات دربار

پاپ را از حوادثی که در ایران می‌گذشت مطلع نگاه دارند. خبر ازدواج رابرت شرلی را به رم گزارش دادند و گزارش قبلی خود را که در آن همسر شرلی را يك كنيز مسلمان قلمداد کرده بودند تصحیح کردند. طبق گزارش کشیشان، رابرت مردی است «با قامت متوسط، موبور و بدون ریش، به سن تقریباً سی سال. حلقه‌ای با نگین الماس بسیار خرد در يك گوش دارد. مردی است صاحب تمیز اما لافزن و متظاهر و متکبر. در ایران در ملاء عام بسان يك مسیحی کاتولیک مذهب زندگی کرده و سالی یکبار برای اعتراف و شرکت در آیین عشاء ربانی به کلیسا آمده و در مراسم مذهبی دیگر منظمأ حضور یافته و همه اعمال نیک يك مسیحی باتقوا را انجام داده است». (۲)

در ماه فوریه ۱۶۰۸/شوال ۱۰۱۶ رابرت شرلی به اتفاق همسرش ترزا رهسپار اروپا شد. از طرف شاه عباس مأمور شده بود به عنوان «ایلچی به دربار تمام سلاطین مسیحی» سفر کند و در جلب کمک آنان در مقابل ترکان عثمانی بکوشد. رابرت شرلی سرانجام در ماه اوت ۱۶۱۱/جمادی الثانی ۱۰۲۰ پس از يك مسافرت پرییچ و خم وارد انگلستان گردید.^۲ سه ماه بعد، ترزا در خانه پدری خاندان شرلی در ایالت ساسکس پسری به دنیا آورد. نوزاد را به خاطر *پرینس آو ویلز [ولیعهد انگلستان] که به اتفاق مادرش ملکه *آن پدر و مادر تعمیدی او بودند هنری نام نهادند و این نشانه روشنی از اعتبار خانواده شرلی در آن ایام است.

با این وجود، و باینکه رابرت شرلی اعتبارنامه‌ای از شاه عباس همراه داشت که او را «ایلچی کنونی ما» می‌خواند که «سالهای زیادی در نهایت وفاداری به ما خدمت کرده است» و «هر عرضی داشت استدعا دارد استماع فرمایید» (۳) جیمز اول پادشاه انگلستان ظاهراً عجله‌ای

(۲) طی این مسافرت در پراگ، امپراتور رودلف به رابرت شرلی لقب «کنت پالاتین امپراتوری مقدس روم» را اعطا کرد و از آن پس وی خودش را بسادگی «سر رابرت شرلی» خواند. برادرش نیز شوالیه‌گری خود را مدیون يك پادشاه خارجی بود، یعنی هنری چهارم فرانسه معروف به هنری ناوار - و این نکته موجب خشم ملکه الیزابت اول شده بود. هیچ يك از دو برادر در زمان حیات خود از پادشاهان انگلستان لقب دریافت نکردند. [توضیح مؤلف]

برای پذیرفتن رابرت شرلی نداشت. پادشاه احتمالاً از نقشی که رابرت شرلی به عنوان فرستادهٔ يك دولت خارجی برعهده داشت آزرده خاطر بود، مضافاً اینکه آنتونی برادر رابرت را نیز قانون شکن و یاغی می دانست. رابرت شرلی را سرانجام پادشاه انگلستان روزاول اکتبر ۱۶۱۱/۲۴ رجب ۱۰۲۰ در کاخ *همپتن کورت به حضور پذیرفت. گزارش شده است که پادشاه دستور داده بود رابرت شرلی که معمولاً لباس ایرانی می پوشید در آغاز شرفیابی، برخلاف رسم ایرانیان و مسلمانان، دستار از سر بردارد. طبق گزارشی که سفیر و نیز در انگلستان از این شرفیابی نوشته است، رابرت شرلی در این مراسم لباس انگلیسی پوشیده بود و هنگامی که به نزدیکی پادشاه رسید به خاک افتاد و به خاطر اینکه به خدمت پادشاه ایران درآمده است استدعای عفو کرد. پس از این شرفیابی ملاقاتهای دیگری بین جیمز اول و رابرت شرلی صورت گرفت که طی آنها رابرت شرلی پیشنهاد کرد ایران در مقابل دریافت کمک از انگلستان در منازعاتش با دولت عثمانی، تسهیلات بازرگانی و تسهیلات دیگری برای انگلستان قائل خواهد شد. اما در این میان دو کمپانی مقتدر هند شرقی و *لیوان (شرق طالع) که هر دو از تجارت با ایران از راه ترکیه سود می بردند با تغییر مسیر محمولات از راه خشکی به راه دریایی دور افریقا و دماغه آمیدنیک که از جمله پیشنهادهای رابرت شرلی بود مخالفت ورزیدند. اسقف اعظم *کانتیربری نیز که از کاتولیک شدن رابرت شرلی دلخور بود با دو شرکت هم آواز شد:

به این ترتیب بود که رابرت شرلی در انگلستان نیز چون اروپا ناکام ماند و به جلب کمک برای ایرانیان در جنگشان با ترکان عثمانی موفق نشد. در اوایل سال ۱۶۱۳/ اواخر سال ۱۰۲۱ رابرت شرلی به اتفاق همسرش ترزا و چهارده نفر همراه و خدمتکار از بندر *گریوزند سوار بر یکی از کشتیهای کمپانی هند شرقی شدند و از راه دور و دراز دماغه به هندوستان رفتند. مدتی در *سورات در دربار پادشاه گورکانی هند [جهانگیر] توقف کردند و بعد، از راه خشکی عازم ایران شدند و سرانجام در ماه ژوئن ۱۶۱۵/ جمادی الاول ۱۰۲۴ به اصفهان رسیدند.

هر چند شاه عباس از اینکه رابرت شرلی از مأموریتش دست خالی باز گشته بود می بایست متأسف شده باشد ولی ظاهراً از اعتمادش به رابرت شرلی کاسته نشده بود چون چهار ماه بعد به وی اجازه داد اصفهان را به همراهی همسرش ترك کند و بار دیگر رهسپار اروپا شود. تا به امروز تردیدهایی نسبت به ماهیت سفر دوم رابرت و ترزا شرلی به اروپا در جمع مورخان وجود دارد. آیا رابرت شرلی بار دیگر از طرف شاه عباس يك مأموریت سیاسی دریافت کرده بود که احتمالاً به جای انگلستان به اسپانیا برود؟ یا اینکه ایران را به میل خود و با این تصمیم که به آنجا باز نخواهد گشت ترك کرده بود؟ این پرسشها همچنان بیجواب مانده اند.

رابرت شرلی و همسرش در ماه ژانویه ۱۶۲۴ / ربیع الاول ۱۰۳۳ به انگلستان باز گشتند. از راه گوآ [در هندوستان]، لیسبون، مادرید و رم سفر کرده بودند. در شهر اخیر *وان دیک جوان تصویر تمام قامتشان را در لباس ایرانی به بهترین وجهی نقاشی کرد^۳ و رابرت شرلی به حضور پاپ رسید و درباره امکان اتحاد ایران با جهان مسیحیت در برابر خطر ترکان عثمانی مذاکره کرد.

در انگلستان رابرت شرلی به نحو غیرمنتظره ای دچار مشکل شد. اما در ابتدا همه چیز بروفق مراد به نظر می رسید. رابرت شرلی به آسانی توانست ترتیبی بدهد که اندک زمانی پس از ورودش به انگلستان در کاخ *نیومارکیت به حضور پادشاه برسد. سرجان *فینیت معاون رئیس تشریفات

(۳) این دو نقاشی وان دیک اکنون در بنای معروف به *پیت ورت هاوس در ساکس بر دیوار آوینان هستند، هر چند که کسی نمی داند چگونه به این محل منتقل شده اند. شاید آنها را از وینستن هاوس مقر خانوادگی شرلی ها که در همان نزدیکی است به محل جدید آورده باشند. تابلوهای ناشناخته تر محفوظ در قلعه *برکلی - تصاویر شماره ۲ و ۳ در کتاب حاضر - که اثر نقاش ناشناسی هستند به احتمال زیاد جزئی از ارضیه الیزابت، دختر جان *ماسینگیرد که خزاندار کمپانی هند شرقی بود هستند. الیزابت در سال ۱۶۴۶ با نهمین بارون برکلی (که بعداً ارتقاء لقب یافت و در سال ۱۶۷۹ اولین *ارل آوبرکلی شد) ازدواج کرد. هم این شخص و هم پسرش، هر دو، از سهامداران کمپانی هند شرقی بودند و یکی از کشتیهای کمپانی به افتخار ایشان *«برکلی کاسل» نامگذاری شده بود. [توضیح مؤلف]

دربار در یادداشتهای خود نوشته است که در این شرفیابی رابرت شرلی به لباس ایرانی ملبس بود، ولی زمانی که به پادشاه نزدیک شد دستار از سر بر گرفت و آن را جلوی پای پادشاه بر زمین گذاشت و در حالی که زانو زده بود آغاز سخن کرد، تا اینکه پادشاه به او اجازه داد برخیزد و سر خود را بپوشاند. رابرت شرلی چنین کرد و اعتبارنامه خود را (که به زبان فارسی نوشته شده بود و در آن زمان به علت وجود نداشتن حتی یک مترجم فارسی‌دان در تمامی انگلستان برای همه نامفهوم بود) به اعلیحضرت تقدیم کرد. (۴)

هرچند برای پادشاه انگلستان تردیدی نسبت به اصالت مأموریت رابرت شرلی و سفیر بودنش از طرف پادشاه ایران وجود نداشت ولی کمپانی‌های هند شرقی و لیوان او را تلویحاً نیرنگ‌باز و سفیر دروغین خواندند، از کمک به پرداخت مخارج او در انگلستان خودداری ورزیدند و بار دیگر با پیشنهادهایش برای توسعه روابط تجارتی بین دو کشور مخالفت کردند. مدیران کمپانی هند شرقی حتی در صورت جلسات خود این مخالفت را منعکس نموده‌اند: «اینکه او واقعاً سفیر است یا نیست ربطی به کار کمپانی ندارد، چون کمپانی نه نیازی به کمک سررابرت دارد و نه مایل است کاری به کار او داشته باشد». (۵)

مرگ جیمز اول در ماه مارس ۱۶۲۵ / جمادی‌الثانی ۱۰۳۴ برای رابرت شرلی ضربه شدیدی بود، چون پادشاه فقید باوی برسر لطف بود و منزلی مناسب و خرج سفره‌ای سخاوتمندانه در اختیار او قرار داده بود، ولی حالا رابرت شرلی می‌بایست برای جلب موافقت پادشاه جدید، چارلز اول، مراحل کار را از سر بگیرد. و در این میان از همه بدتر ورود غیر منتظره نقدعلی بیگ با یکی از کشتیهای کمپانی هند شرقی به بندر پورتموت در ماه فوریه ۱۶۲۶ / جمادی‌الاول ۱۰۳۵ بود که ادعا می‌کرد سفیر حکومت ایران است. به‌ناچار این دوتن، رابرت شرلی و نقدعلی بیگ، روزی که باهم روبرو شدند کارشان به‌دعوا و زدو خورد کشید.

کمپانی هند شرقی که به احتمال زیاد شاه‌عباس را ترغیب کرده

بود نقدعلی بیگ را به سفارت به انگلستان بفرستد بدون فوت وقت و ورود سفیر جدید را به اطلاع پادشاه انگلستان رسانید و ترتیبی داد تا *ارل آو واریک، رئیس تشریفات دربار [یا ایشیک آقاسی باشی آن ایام] و مقامات دیگر درباری به همراهی مدیران شرکت در شهر *کینگزتن [در نزدیکی لندن] از نقدعلی بیگ استقبال کنند و از آنجا او را با کالسکه سلطنتی به لندن ببرند. استقبال گرمی که از نقدعلی بیگ به عمل آمد تفاوت قابل توجهی با پذیرایی سردی داشت که دو سال پیشتر از رابرت شرلی شده بود و این نکته‌ای است که از نظر سرجان فینت نکته‌سنج دور نماند، چون در یادداشتهای او می‌خوانیم: «این بازرگانان (با تشریفات بیش از آنچه برای ایلچی دیگر ایران سر رابرت شرلی انجام گرفت) کالسکه سلطنتی را که با هشت اسب کشیده می‌شد تهیه دیده بودند تا با کسب آبرو برای شخص اخیر، شخص قدیم را بی‌آبرو کنند». (۶) از این گذشته، اولیای کمپانی محترم فوراً ترتیب محل اقامت و پرداخت مقرری لازم را برای فرستاده از راه رسیده دادند.

رابرت شرلی خطر را به سرعت حس کرد. مردم یقیناً بزودی می‌پرسیدند کدام یک از این دو واقعاً به نمایندگی از شاه ایران سخن می‌گوید - مرد انگلیسی ایرانی‌پوش که ده سال از ایران دور بوده است، یا ایرانی اصیل از گرد راه رسیده؟ در یادداشتهای فینت می‌خوانیم که صبح همان روزی که برای نخستین شرفیابی نقدعلی بیگ تعیین شده بود، روز سه‌شنبه قبل از آغاز چله روزه شرلی ترتیبی داد که رسماً به ملاقات ایرانی نورسیده برود، تا بلکه میخ خودش را به زمین بکوبد. قبلاً به کمک یکی از خویشان متنفذ خود به نام *ارل آو کلیولند اعتبارنامه‌ای را که با امضای شاه عباس به جیمز اول تقدیم کرده بود از بایگانی سلطنتی بیرون آورد. بعد، ترتیب استفاده از کالسکه سلطنتی را برای رفتن به ملاقات نقدعلی بیگ داد و بالاخره برای چهارمیخه کردن

(۴) چهل روز ایام قبل از عید پاک که در اواخر زمستان از روز «چهارشنبه خاکستر» آغاز می‌شود. در این چهل روز مسیحیان کاتولیک و ارتدوکس و بعضی از فیرق پروتستان به گرفتن روزه و عبادت می‌پردازند. - م.

ادعای خود، کلیولند و فینیت و چند درباری دیگر را همراه برد. پذیرایی نقدعلی بیگ از رابرت شرلی و همراهان به هیچ وجه منطبق با موازین روابط بین کشورها نبود. شرح ماوقع را بهتر است از زبان گویای فینیت بشنویم که خود شاهد معرکه بوده است. حضرات وقتی وارد می‌شوند می‌بینند نقدعلی بیگ روی صندلی به شیوه ایرانیان چهار زانو نشسته است و «اعتنایی به ما ندارد» تا اینکه او را متوجه مقام شامخ لرد کلیولند کردند و در این حال او «پاهایش را پایین انداخت و به طرف حضرت والا سری تکان داد». رابرت شرلی سپس اعتبارنامه گرانقدر خود را باز کرد و به سبکی که ایرانیان برای ادای احترام به پادشاه خود دارند «برچشم نهاد و بوسید». بعد در صدد بود که آن را برای معاینه نقدعلی بیگ بدسوی او دراز کند که ناگهان نقدعلی بیگ از جا جست، نامه را از دست رابرت شرلی قاپید، «پاره پاره کرد و با مشتش ضربه‌ای به صورت او وارد آورد»^۵. و پیش از آنکه کسی بتواند دخالت کند پسر نقدعلی بیگ نیز «دو سه ضربه دیگر» (۷) بر رابرت شرلی کوفت و او را به زمین انداخت. خوشبختانه طرفین دست به شمشیر نبردند. نقدعلی بیگ از اینکه به لرد کلیولند بی‌احترامی کرده است پوزش خواست، ولی با اصرار هرچه تمامتر گفت که رابرت شرلی خودش را به دروغ ایلچی ایران می‌خواند و اعتبارنامه‌اش جعلی است و برخلاف ادعایش برادرزاده ملکه ایران را به زنی نگرفته است. رابرت شرلی که در ماجرای کتک کاری از خودش دفاع نکرده و به همین جهت آبرویش تا اندازه‌ای رفته بود جواب داد که او هرگز نگفته است با برادرزاده ملکه ایران ازدواج کرده بلکه گفته است یکی از خویشان او را به همسری گرفته است. و درثانی اعتبارنامه او جعلی نیست و امضای

۵) در عبارت انگلیسی سرجان فینیت هیچگونه ابهامی نیست. وی به روشنی می‌گوید که نقدعلی بیگ به صورت رابرت شرلی مشت کوبید. اما مترجم احساس می‌کند که نقدعلی بیگ در عالم ایرانیگری بایستی به حریف خود سیلی زده باشد. اوانس، مترجم قاجاری «سفرنامه برادران شرلی» نیز این عبارت را «سیلی سختی زد» ترجمه کرده است (ص ۱۴۵) «سفرنامه برادران شرلی»، ج ۲، تهران ۱۳۶۲. - م.

شاه عباس را دارد.

پادشاه انگلستان وقتی خبر این دعوای ناشایست را شنید قرار شرفیابی نقدعلی بیگ را که برای بعد از ظهر همان روز تعیین شده بود لغو کرد و دستور داد درباره علت مرافعه تحقیق شود. اما به خاطر وساطت دوستان نقدعلی بیگ در کمپانی هند شرقی، انتظار سفیر جدید طولانی نشد و روز ششم مارس ۱۶۲۶/۷ جمادی الثانی ۱۰۳۵ چارلز اول او را به حضور پذیرفت. رفتار او در این مورد نیز روی سر جان فینت که در مراسم حاضر بود تأثیر نامطلوبی گذاشت. در یادداشتهای او می‌خوانیم که نقدعلی بیگ به هنگام رسیدن به حضور اعلیحضرت هیچگونه حرکتی که حاکی از ادای احترام باشد نکرد و پس از اینکه اعتبارنامه‌اش را بر دیده نهاد و بوسید آن را بدون هیچگونه کرنشی به اعلیحضرت داد و سپس به پادشاه پشت کرد و مسافتی دور شد و آنگاه دوباره به طرف اعلیحضرت برگشت و «یک جور تعظیمی کرد». (۸)

ورود نقدعلی بیگ به انگلستان و اتهاماتی که وارد آورده بود باعث شد تردیدهایی که از طرف اولیای کمپانی هند شرقی نسبت به اصالت ادعای سفارت رابرت شرلی اظهار شده بود قوت بگیرد. پادشاه انگلستان که نمی‌دانست ادعای کدام طرف را باور کند تصمیم گرفت هر دو نفر را به ایران پس بفرستد، تا رابرت شرلی «خودش را ترکیه کند» (۹) و به عبارت دیگر آبروی رفته را به خود بازگرداند. در عین حال پادشاه اعلام کرد نماینده شخصی خود، سردامور * کاتن را نیز با ایشان همراه می‌کند تا بفهمد آیا «حقیقتاً شرلی خودش را به دروغ ایلچی معرفی کرده بوده است یا نه، و همچنین ترتیب تجارت با ایران را (که ایلچی دوم برای مذاکره در آن باب به انگلستان آمده بود) بدهد». (۱۰) کاتن دستور کتبی داشت که خودش را از «کیفیت و اعتبار هر دو ایلچی» مطلع سازد. (۱۱)

در ماه مه ۱۶۲۶/شعبان ۱۰۳۵ هر سه سفیر و همراهان، خودشان را با عجله به بندر * دوور رساندند ولی وقتی به بندر رسیدند که کشتیهای کمپانی هند شرقی سفر سالانه خود را به مشرق زمین آغاز کرده بودند.

چاره‌ای نبود جز اینکه به لندن بازگردند و در انتظار سوبت بعدی حرکت کشتی‌ها نزدیک یک سال صبر کنند. بیکاری مایه گرفتاری است و تا روزی که حضرات سرانجام به کشتی نشستند و راهی هندوستان شدند که از آنجا به ایران بروند گرفتاری بسیاری پیش آمد.

اولیای کمپانی هند شرقی از «روسپی بی‌آزمی» (۱۲) که با نقدعلی بیگ در انگلستان هم‌خانه شده بود ناراضی بودند و ترتیبی دادند تا او را از مسافرت به ایران به‌همراهی نقدعلی بیگ بازدارند. هرچند کمپانی همچنان منزلی رایگان در اختیار نقدعلی بیگ گذاشته بود ولی نقدعلی بیگ دچار مشکلات مالی شد و از خواجه شهسوار، بازرگانی که در معیت او به انگلستان سفر کرده بود، کمک خواست. خواجه شهسوار از پرداخت نقدینه و نیز تحویل محموله ابریشمی که از ایران با خود آورده بود خودداری کرد. نقدعلی بیگ مدعی مالکیت محموله ابریشم شد. مشاجره سختی در گرفت که اولیای کمپانی هند شرقی و حتی اعضای مجلس اعیان نیز در آن درگیر شدند و برخی به نفع این و بعضی به نفع طرف دیگر دعوا شهادت دادند. پس از مرگ خواجه شهسوار در ماه اوت ۱۶۲۶/ذیقعه ۱۰۳۵ پسرش محمد دنباله دعوی محموله ابریشم را گرفت و در همان حال اعلام کرد که آماده است در ازای پذیرفته شدن خواستگاری‌اش از دوشیزه خدمتکاری که به او مهر می‌ورزید به آیین مسیح بگردد.

روابط بین رابرت شرلی و همسرش از یک طرف و نقدعلی بیگ از طرف دیگر به اندازه‌ای تیره شد که شورای سلطنت صلاح در آن دید که با عرض حال ترزا شرلی مبنی بر اینکه او و شوهرش با «آن کافروحشی

(۶) او را در اراضی تبرک نشده کلیسای * سنت باتولف در * بیشاپس گیت به‌خاک سپردند و سنگی که نام و نشان او را به‌خط فارسی روی آن کنده بودند بر گوش نهادند. نوشته‌اند که پس از یک ماه پس از مرگش هر روز به گورستان می‌آمد، بر بالای قبر پدر چهارزانو بر زمین می‌نشست و به‌خواندن دعا و اجرای آیین‌های مذهبی می‌پرداخت. تصویری از گور خواجه شهسوار که مدت‌هاست دیگر اثری از آن برجای نمانده است در کتاب * «سیری در شهرهای لندن و وست‌مینستر» اثر جان * استو، چاپ ۱۷۲۰ دیده می‌شود. [توضیح مؤلف]

که خودش را سفیر می خواند» (۱۳) نه در یک کشتی بنشینند و نه در یک زمان به ساحل بروند موافقت کند.

اندک زمانی قبل از عزیمت نقدعلی بیگ از انگلستان کمپانی محترم تصویر تمام قد او را که به یکی از نقاشان معروف آن زمان سفارش داده بود به وی هدیه کرد. در دفاتر شرکت ثبت شده است که حق الزحمه ای معادل ۱۳ لیره و ۶ شیلینگ و ۸ پنس برای نقاشی مذکور و کپیه ای از آن برای خود شرکت به ریچارد * گرین بری صورتگر پرداخت شد. در ماه مارس ۱۶۲۷ / جمادی الثانی ۱۰۳۶، رابرت شرلی و همسرش به اتفاق دادمور کاتن و همراهانشان به کشتی «استار» سوار شدند، حال آنکه نقدعلی بیگ و محمد پسر خواجه شهسوار بازرگان در یکی دیگر از کشتیهای کمپانی به نام * «هارت» جای گرفتند و به مفارقت دلبران انگلیسی خود تن در دادند.

این فصل اولیه و غریب در روابط ایران و انگلیس پایان غم انگیز و نامشخصی دارد. هر دو ایرانی، نقدعلی بیگ و محمد بازرگان زاده، در خلال سفر دریایی خود و قبل از رسیدن به هندوستان جان سپردند. شایع است که نقدعلی بیگ از ترس روبرو شدن با شاه عباس تعمداً ترپاک خورد. رابرت شرلی و همسرش ترزا و دادمور کاتن به ایران رسیدند ولی در تابستان همان سال رابرت شرلی و کاتن به فاصله چند روز در قزوین در گذشتند در حالی که کاتن هنوز موفق نشده بود پاسخ روشنی از شاه عباس یا وزیر او درباره اصلت سفارت رابرت شرلی دریافت دارد. قابل قبول ترین توضیح در باب این معما را وزیر شاه عباس بیان کرده است. هنگامی که اعتبارنامه مورد سؤال را به او نشان دادند، وی در ابتدا آن را ساختگی خواند و بعد حرف خود را پس گرفت و گفت چون رابرت شرلی مشتاق بازگشت به وطن خود بود قبله عالم دستخطی به او دادند خطاب به شاه انگلستان که به او کمک شود ولی «نه به این نیت که به او اختیار دهند به نام ایشان با اعلیحضرت پادشاه انگلستان وارد معامله شود» (۱۴). در شرایطی که کسی در لندن وجود نداشت که از عهده ترجمه این نامه برآید، رابرت شرلی توانست از آن برای قبولاندن خود

بدعنوان فرستاده شاه عباس استفاده - و بدعبارتی سوء استفاده - کند. ترزا شرلی پس از مرگ شوهرش ایران را ترك گفت و در شهر رم اقامت گزید. در سال ۱۶۵۸/۱۰۶۸ ترزا شرلی ترتیب حمل جسد رابرت شرلی را از قزوین به ایتالیا داد و جسد در کلیسای *ساتتا ماریا دلا سکالا بد خاک سپرده شد. خود ترزا ده سال بعد در همان کلیسا دفن گردید.

این داستان غریب از اولین برخوردهای بین ایرانیان و مردمان انگلیس که در آن يك انگلیسی نمایندگی پادشاه ایران را در لندن بر عهده گرفت نزدیک به دو قرن بعد به صورت معکوس تکرار شد. در فصل بعد می خوانیم که در سال ۱۷۹۸/۱۲۱۳ در اولین تماس سیاسی مهم بین دو کشور بعد از ماجرای رابرت شرلی و نقدعلی بیگ چگونه يك ایرانی نمایندگی دولت انگلستان را در ایران عهده دار شد.

چگونه يك ایرانی نماینده‌گی انگلستان را بر عهده گرفت

قصه مهدی علی‌خان [بهادر جنگ]، مردی ایرانی که انگلیسی‌ها او را اواخر قرن هجدهم میلادی / اوایل قرن سیزدهم هجری به دربار ایران اعزام داشتند تا به نیابت آنان سخن بگوید یکی از فصول غریب‌تر روابط انگلستان و ایران است.

در فاصله بین عزیمت سررابرت شرلی از لندن در سال ۱۶۲۷ م. / ۱۰۳۶ ه. ق. و ورود مهدی علی‌خان به بوشهر در سال ۱۷۹۸/۱۲۱۳ تماس بین دو کشور اندک بود مگر آنچه از فعالیت‌های بازرگانی کمپانی هند شرقی - کمپانی محترم هند شرقی در بیان رسمی و «جان کامپنی» در زبان مردم عادی آن ایام - حاصل می‌شد. تماسی اگر وجود داشت بر پایه مراکز داد و ستد شرکت یا «کارگزاری‌های» آن استوار بود که در ربع اول قرن هفدهم / قرن یازدهم در جنوب ایران در شهرهای بندرعباس و اصفهان و شیراز، و در قرن بعد در بوشهر، تأسیس یافته بودند. دولت انگلستان قبل از اوایل قرن نوزدهم / قرن سیزدهم توجه زیادی به ایران نداشت و کوششی برای ایجاد روابط سیاسی و مبادله سفیر با ایران به عمل نمی‌آورد، هر چند که سالها پیش، در سال ۱۶۱۷/۱۰۲۶ شاه عباس فرمانی صادر کرده بود که در آن علاوه بر تأیید و تمدید امتیازات کمپانی

محترم، اجازه اقامت دایمی سفیری به نمایندگی از طرف انگلستان را در دربار ایران، و نیز اعزام سفیری از طرف ایران را به لندن در صورت لزوم، صادر کرده بود. ایرانیها نیز به همین اندازه بی میلی از خود نشان می دادند. بعد از عزیمت نقدعلی بیگ از لندن در سال ۱۶۲۷/۱۰۳۶ هیچ سفیری از طرف ایران تا سال ۱۸۰۹/۱۲۲۴ قدم به خاک انگلستان نهاد، و این امر به روشنی حاکی از بی علاقه‌گی طرفین به یکدیگر بود. هرگاه در این میان مسئله‌ای پیش می آمد که به روابط سیاسی بین دو کشور مربوط می شد آن را از طریق نماینده یا کارگزار ارشد کمپانی هند شرقی در ایران حل و فصل می کردند، که تقریباً همیشه انگلیسی دور از وطنی بود که از حکمران بمبئی دستور می گرفت و شخص اخیر هم به نوبه خود تابع احکام فرمانفرمای هندوستان بود که در قرارگاه فوریت ویلیام در کلکته اقامت داشت. آخرین مرجع تصمیمگیری تا سال ۱۷۸۴/۱۱۹۸ کمیته سری مدیران شرکت در لندن بود و از آن پس هیئت هدایت شرکت یا هیئت هند^۱ که اعضای آن طبق قانون هندوستان (پیشنهاد شده از طرف دولت ویلیام پیت و مصوب همان سال) توسط دولت منصوب می شدند. اما به علت کندی ارتباطات پیش از ظهور کشتی بخاری و برقراری خطوط تلگراف، اغلب تصمیمهای مهم را مسئولان محلی درجا می گرفتند.

از سال ۱۷۷۸/۱۱۹۲ به این طرف دفتر مرکزی کمپانی در ایران در بندر بوشهر در ساحل خلیج فارس قرار داشت که يك کارگزاری از پانزده سال پیشتر در آن تأسیس یافته بود. «ابوشهر» آن زمان چیزی جز يك دهکده ماهیگیری نبود. اکثر اهالی آن را مردمی عرب زبان تشکیل می دادند که شیخی بر آنها حکومت می کرد که به نوبه خود حاکمیت دولت ایران را، هرچند دور از دست و غیر مؤثر، به رسمیت می شناخت. این بندر کوچک در حاشیه کویر کم ارتفاع، محاسن زیادی نداشت جز اینکه لنگرگاه باز آن برای کشتیرانی نسبتاً بی خطر بود و راه اصلی کاروان رو

(۱) عنوان کامل آن «هیئت رئیس کیسیون برای امور هند» بود. [توضیح مؤلف]

از نزدیکی آن می گذشت و پس از عبور از گذرگاههای صعب کوهستانی به شیراز و اصفهان می رسید، که هر دو از مراکز مهم داد و ستد کمپانی بشمار می رفتند. در بیشتر ایام سال هوای آن به نحو طاقت فرسایی گرم و به نحو کسالت آوری مرطوب بود و آب آشامیدنی آن نامطبوع و شور مزه بود. به رغم این شرایط دشوار، کار گزار کمپانی محترم در بوشهر به تدریج اهمیت سیاسی زیادی یافت و به جای رسیدگی به امور تجارتي بیشتر وقتش صرف حل و فصل مسائل باریک سیاسی چون مبارزه با دریازنان و برده فروشان و قاچاقچیان اسلحه می شد. هر گاه مسئله ای پیش می آمد که به منافع انگلستان در ایران مربوط می شد کار گزار کمپانی با مقامات شیراز، حاکم نشین ایالت بزرگ فارس در جنوب ایران، مذاکره می کرد. حتی بعد از آنکه آغامحمدخان، اولین پادشاه قاجار تهران را در سال ۱۲۰۲/۱۷۸۸ پایتخت خود قرار داد این روال همچنان ادامه یافت. در اواخر قرن هجدهم/اوایل قرن سیزدهم بود که اهمیت بالا گرفته کار گزار کمپانی در بوشهر به رسمیت شناخته شد و او را بالیوز یا «نماینده مقیم» و چند سال بعد «نماینده سیاسی مقیم در خلیج فارس» نامیدند و این پستی شد که سالهای سال پس از به سر آمدن عمر کمپانی به حیات خود ادامه داد و تا سال ۱۳۲۷/۱۹۴۶ ش در بوشهر و سال ۱۳۵۰/۱۹۲۱ ش در بحرین باقی بود.

باتوجه به این سوابق، وقتی در سال ۱۲۱۳/۱۷۹۸ عالیجناب* جانانن دنکن^۲ حکمران بمبئی، يك ایرانی را به جای مستر نیکولاس هنکی* اسمیت به نمایندگی کمپانی در بندر بوشهر منصوب کرد، چنان امری غیر معمول و بی سابقه بود که شخص اخیر که چند سالی بود در بوشهر اقامت داشت و میخس را در آن نواحی کوییده بود به شدت یکه خورد.

(۲) متولد ۱۷۵۶ در اسکاتلند، متوفا ۱۸۱۱ در بمبئی. در سن شانزده سالگی به هندوستان رفت. نماینده مقیم و سرپرست کمپانی در بنارس، ۱۷۸۸؛ حکمران بمبئی، ۱۷۹۵ تا ۱۸۱۱. لوحه یادبودی در کلیسای جامع سنت تامس در بمبئی از او چنین یاد می کند: «برای بومیان بالاخص يك دوست و حامی بود. با اعتمادی بی پایان به او پناه می بردند و هرگز دست خالی باز نمی گشتند. [توضیح مؤلف]

تا آن زمان همیشه یکی از صاحب‌منصبان پیمانی کمپانی در این پست انجام وظیفه کرده بود، یکی از آن انگلیسیان و بیشتر اسکاتلندیهایی که از آغاز جوانی به استخدام شرکت درمی‌آمدند، و علاوه بر اینکه به امور شرکت رسیدگی می‌کردند اجازه داشتند برای خدایانشان هم مختصری تجارت کنند و از این راه اندوخته‌ای برای روز مبادا به دست آورند ولی در اوایل قرن نوزدهم / قرن سیزدهم این امر منسوخ گردید.

در اواخر ماه اکتبر ۱۷۹۸ / اواسط جمادی‌الاول ۱۲۱۳ ه‍.ق. هنکی اسمیت به‌طور غیرمنتظره نامه‌ای از کمپانی دریافت کرد که به‌او دستور می‌داد پس از تحویل پست خود به مهدی‌علی‌خان - يك ایرانی «بومی» اعزام شده از بمبئی - فوراً به هندوستان بازگردد! هنوز يك هفته نگذشته بود که مأمور جدید از راه رسید. هنکی اسمیت را خوش نیامد و با ناصرخان، شیخ بوشهر، برنامه‌ای چید که ایرانی از راه رسیده به آسانی به مقصود خود نایل نشود. اول به‌بهانهٔ معجولی به مهدی‌علی‌خان اجازهٔ پیاده شدن از کشتی ندادند و بعد که مهدی‌علی‌خان هرطور بود پیاده شد هنکی اسمیت به هیچ‌وجه حاضر نشد یکی از خانه‌های شرکت را در اختیار او بگذارد. اما پس از آنکه متوجه شد در اصالت حکم انتصاب مهدی‌علی‌خان که به امضای حکمران بمبئی رسیده بود شکی وجود ندارد، محل کارگزاری کمپانی را ترك گفت و بدیگی از خانه‌های شیخ ناصر نقل مکان کرد و بسیاری از اموال منقول کمپانی را هم با خود برد - از جمله چهل اسب و «همه چیزهای به‌درد بخور» و «بیدق کمپانی» که نشانهٔ قدرت بالیوز بوشهر بود. هنکی اسمیت چند روز بعد که شاید فهمیده بود کار درستی انجام نداده و دردسری برای خودش درست کرده است بعضی از چیزهایی را که برده بود با اکراه پس داد، از جمله «چند قابلمهٔ مسی شکسته، چند ظرف نقرهٔ فرنگی، دو زین کهنه به همراهی سه رأس اسب نحیف... ولی دریغ از يك قالی یا يك فنجان یا يك قوری» (۱) و یا در حقیقت پرچم شرکت.

هنکی اسمیت در نامه‌ای که بالحن جسارت‌آمیز و نامعتدل به بمبئی نوشت و تحویل کارگزاری را گزارش کرد گفت که تسلیم پرچم

کشورش بديك مسلمان که مذهبش به او حکم می کند آن را حقیر بشمارد و با «جسارت مورد اهانت قرار دهد» وظیفه او نبوده مگر اینکه قبلاً دستور منجزی از کمپانی در این باب دریافت می داشته است. مضافاً اینکه «قرار دادن پرچم بریتانیا تحت اراده يك فرد مسلمان که خود تابع سلطان جبار ایران است امری است... مغایر شرف ملت بریتانیا و مایه بی آبرویی هر کسی که خودش را انگلیسی می خواند». گذشته از همه اینها مهدی علی بینوا آدمی است بدون هیچگونه «قابلیت یا ادعا برای حمایت از پرچم بریتانیا». هنکی اسمیت در پایان نامه خود، برای حسن ختام افزود که ترجیح می دهد شخصاً هر نوع صدمه ای را تحمل کند تا اینکه در جریان دلال مظلومه باشد که «غرور ملی من بر علیه آن طغیان می کند». (۲) و در این بین هنکی اسمیت با همدستی شیخ ناصر حداکثر کوشش خود را به کار بست تا بلکه انتصاب مهدی علی خان لغو شود. شیخ ناصر را وادار کرد نامه ای به دنکن در بمبئی بنویسد و ابقای هنکی اسمیت را در پست بوشهر تقاضا کند، چون «قاطبه اهالی چه عذب و چه فارس و تجار، و خود حقیر، از رفتارش کمال رضایت را داریم.» و در ثانی اگر حضرت حکمران در انتقال مشارالیه اصرار دارند اصلاح است که يك فرنگی را به جای او بفرستند، زیرا به هیچ وجه جایز نیست که يك ایرانی در مقام نمایندگی کمپانی محترم در بوشهر انجام وظیفه کند و اگر حضرت حکمران تغییر عقیده نمی دهند، او (یعنی شیخ ناصر) خودش برای تحصیل يك و کیل فرنگی از جای دیگر اقدام خواهد کرد. (۳) شیخ ناصر در نامه خود همچنین نوشت تا جواب حکمران عالیجاه به دستش نرسیده است هنکی اسمیت را در بوشهر نگاه خواهد داشت.

هنکی اسمیت در تأیید نظر شیخ ناصر، خودش نامه پر آب و تابی به جانان دنکن نوشت و گفت که برای مخالفت با انتصاب يك فرد مسلمان و «مخصوصاً يك رعیت ایران» (۴) به نمایندگی شرکت دلایل قوی در دست است زیرا چنین فردی هرگز نمی تواند امیدوار باشد که به اندازه یکی از مأموران پیمانی شرکت مورد احترام قرار بگیرد یا نفوذ پیدا کند. علاوه بر آن شیخ ناصر که از پذیرفتن و قبول مهدی علی خان

استنکاف ورزیده به او (یعنی هنکی اسمیت) گفته است که هر گاد پرچم بریتانیا در اختیار يك ایرانی قرار بگیرد، هر گز نخواهد توانست نسبت به آن احساس احترام کند.

مهدی علی خان حق داشت به بمبئی شکایت کند که «فضاحتی که اسمیت صاحب بر سر من آورده از حد بیرون است» (۵). پاسخی که مقامات شرکت دادند سریع و در حمایت از مأمور جدیدشان قاطع بود. روز ۲۳ نوامبر ۱۷۹۸/۱۳ جمادی الثانی ۱۲۱۳، سه هفته پس از آنکه مهدی علی خان جریان پذیرایی خودش را در بوشهر به بمبئی گزارش داد شورای حکومت بمبئی قطعنامه‌ای در حمایت از نماینده جدید صادر کرد و در آن پس از درج این نکته که رفتار هنکی اسمیت نمی‌تواند به هیچ وجه موافق «سلامت کامل مزاج» باشد، به فرمانده کشتی شرکت که ماه بعد عازم بصره بود دستور داد که سر راه خود در بوشهر توقف کند و هنکی اسمیت را هر طور شده، ولو به زور، از آنجا خارج سازد. به فرمانده کشتی همچنین دستور داده شد که دو پرچم بریتانیا با خود بردارد و آنها را به مهدی علی خان بدهد تا آنها را در مراسمی که به ریاست خود او برپا می‌گردید و هنکی اسمیت از شرکت در آن محروم می‌ماند «باشکوه و وقار هر چه تمام‌تر» به اهتزاز درآورد. از فرمانده کشتی خواسته شد که خودش به همراهی تعداد هر چه بیشتری از صاحب‌منصبان کشتی در مراسم شرکت کنند و به نماینده جدید احترامات فائمه بگذارند تا «در حد امکان از عواقب سوء رفتار غیر قابل توجیه» (۶) هنکی اسمیت جلوگیری به عمل آید.

نسخه‌هایی از قطعنامه نه تنها برای نماینده جدید بلکه برای هنکی اسمیت و شیخ ناصر نیز ارسال شد و هر دو نفر فهمیدند که بازی تمام است و کوشش بیشتر ثمری نخواهد داشت. هنکی اسمیت به بمبئی بازگشت و در آنجا توانست با مقامات کمپانی آشتی کند. نه سال بعد او بار دیگر به بوشهر برگشت تا نمایندگی کمپانی را برای يك دوره چهار ساله دیگر برعهده بگیرد. شیخ ناصر نیز به سرعت از مخالفت خود دست برداشت و به گروه استقبال کنندگان پیوست و استدعا کرد به او اجازه دهند در

آیین افراشتن پرچم که در روز آغاز سال جدید میلادی برپا می‌شد شرکت جوید و شخصاً برای ادای احترام چند تیر تفنگ شلیک کند. او بار دیگر نامه‌ای به حکمران بمبئی نوشت و تقصیر مخالفت خود را با وکیل جدید به گردن هنکی اسمیت انداخت. شیخ ناصر نوشت که برای نماینده جدید احترام فوق‌العاده قائل است زیرا شخصی است «دارای ارزش و قابلیت و فضایل و کمالات» (۷) و قاطبۀ تجار و اهالی بوشهر نیز همین نظر را دارند.

مهدی علی‌خان که بود و چگونه شد که او را به نمایندگی انگلستان به ایران فرستادند؟

مهدی علی در یکی از خانواده‌های اصیل خراسان به دنیا آمده بود ولی به علت اختلافی که با پسران مقتدر نادرشاه (پادشاهی که در سال ۱۷۳۹/۱۱۵۲ به هندوستان حمله برد و دهلی را غارت کرد) پیدا کرده بود اجباراً در اواخر دهه ۱۷۷۰/اوایل دهه ۱۱۹۰ به همراهی خانواده و فرزندان خود به هندوستان گریخته بود. اول به حیدرآباد رفته بودند و از آنجا به لکناهو (لکهنو). در این شهر مهدی علی توانست در دربار سلطان اوده به کار پردازد و با وجود شیرتی که به عنوان يك فرد دست و دل‌باز و خراج پیدا کرده بود، به اندازه‌ای از خود لیاقت نشان داد که يك سلسله القاب دهان پرکن هندی - فارسی از سلطان اوده دریافت کرد، از جمله «نواب» [و «بهادر جنگ»]. او همچنین به میرزا مهدی معروف شده بود و از لقب فارسی «میرزا» چنین برمی‌آید که شخص صاحب نام، تحصیل کرده و مستوفی‌مآب است. مهدی علی از لکناهو به بنارس رفت و در آنجا توجه جانانن دنکن را که در آن زمان یکی از ستارگان طالع شرکت هند شرقی به حساب می‌آمد به خود جلب کرد. مهدی علی مدتی با دنکن کار کرد و بعد وقتی در سال ۱۷۹۵/۱۲۰۹ شخص اخیر به ریاست حکومت بمبئی منصوب شد به دنبال او به بمبئی رفت.

این بود گذشته و چگونگی پرورش مهدی علی‌خان. او در زمانی وارد بمبئی شد که مقامات کمپانی هند شرقی برای حفظ و حراست از

مستملکات ارضی خود که با پیروزی‌های لرد کلایو بر هندیان و فرانسویان در سالهای دهه ۱۷۵۰/۱۱۶۳ وسعت قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده بود کم کم بدفکر استفاده از ایران بدعنوان يك متحد بالقوه افتاده بودند. امپراتوری روبه توسعه آنان در هندوستان اینک در آن واحد از سمت غرب مورد دو تهدید قرار گرفته بود: تهدید زمان شاه [درانی] افغان و تهدید ناپلئون، که بدشدت شایع بود قصد دارد از طریق ایران به هند حمله کند. در آن زمان انگلیسی‌ها اطلاع کمی از چگونگی اوضاع در داخله ایران داشتند. این کشور در طول قرن هجدهم/قرن دوازدهم در اکثر اوقات گرفتار وضعی نزدیک به هرج و مرج کامل بود ولی در سال ۱۷۹۸/۱۲۱۲ شایعاتی به گوش مقامات کمپانی در هند رسیده بود دال بر اینکه پادشاه جدیدی به نام باباخان (که بعداً به فتحعلی‌شاه شهرت یافت) بر تخت طاوس تکیه زده است، ولی اینکه تا کجای کشور را مطیع خود ساخته هنوز معلوم نبود. افراد ایل قاجار که باباخان پس از مرگ عمویش آغامحمدخان سرکردگی آن را به چنگ آورده بود ترك تبار بودند و پایگاهشان در شمال شرقی ایران از موطن مهدی علی‌خان چندان دور نبود و از قضا پدر مهدی علی و جد پادشاه جدید هم سوابق الفتی باهم داشتند، پس چه کسی بهتر از مهدی علی‌خان که برود و با پادشاه تازه ایران، تماس دوستانه بگیرد. در این میان ای بسا مهدی علی بتواند شاه را ترغیب به حمله به زمان شاه کند. و به این ترتیب او را از ماجراجویی در حول و حوش لاهور و پنجاب باز دارد. مهدی علی‌خان دنکن را قانع کرده بود که می‌تواند از عهده این کار برآید.

دنکن وقتی تصمیم گرفت يك ایرانی را به جای هنکی اسمیت بگمارد یقیناً خوب می‌دانست که این انتصاب غیر معمول ممکن است با انتقاد مقامات بالاتر کمپانی مواجه شود. اما از این اندیشه تردید به خود راه نداد و حکم انتصاب مهدی علی را که به او اعتماد کامل داشت و از این اعتماد تا پایان کار ذره‌ای کم نشد، امضا کرد. در این حکم که در تاریخ ۳ سپتامبر ۱۷۹۸/۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۱۳ به امضا رسیده است دنکن می‌نویسد که «مهمترین هدف انتصاب شما افزایش فروش امتعه وارد شده

از فرنگ توسط کمپانی در ایران است و رساندن بهای فروش آنها به بالاترین حد ممکن.» قرار بود این قبیل اقلام وارداتی را به قیمتی دست کم ۲۰ تا ۲۵ درصد بیشتر از قیمت ثبت شده در دفاتر به فروش برسانند و يك ششم «منافع اضافی» به مهدی علی خان برسد. همچنین قرار بود مهدی علی در مورد کالاهای جدیدی که وارد کردن آنها مناسب به نظر می‌رسید نظر بدهد و نیز بهای کالاهای روسی را گزارش دهد تا کمپانی هند شرقی امکان رقابت با آنها را از طریق ارزان‌فروشی مصلحتی بررسی کند، تا بلکه با استفاده از حسن نیت ایرانیها امتعه روسی از بازار بیرون رانده شوند. دنکن از مهدی علی می‌خواست که «در همه اوقات با تمام قوا مواظب اعتبار کمپانی و حیثیت انگلستان و امنیت اموالی که به شما سپرده شده است» باشد. علاوه بر این مهدی علی خان می‌بایست از درگیر شدن در مناقشات با دولت ایران پرهیز کند و «بیدق را در تمام مواعی که همیشه معمول بوده است» به اهتزاز درآورد و رفتاری شایسته حقوق و امتیازات کمپانی در بوشهر و سایر نقاط ایران در پیش بگیرد.

در دستورالعمل مهدی علی خان يك عنصر مهم سیاسی نیز وجود داشت. در آن زمان انگلستان با فرانسه انقلابی که نقشه حمله به هندوستان را در سر می‌پرورانید در حال جنگ بود. از این رو اولین کار مهدی علی خان قبل از رسیدن به بوشهر این بود که در مسقط، در مدخل خلیج فارس که امکان داشت به صورت پایگاه نیروهای فرانسوی برای حمله به هندوستان درآید پیاده شود و با امام حاکم ملاقات کند و «بکوشد تمایل واقعی او را نسبت به فرانسوی‌ها معلوم کند و حداکثر کوشش خود را مبذول دارد تا امام را از هر گونه بذل مساعدت به فرانسوی‌ها باز دارد.» و حتی بکوشد امام را وادارد به خدمت پزشک فرانسوی خود خاتمه بدهد و در عوض يك طبیب انگلیسی استخدام کند و مادامی که انگلستان و فرانسه همچنان در جنگ هستند اتباع فرانسه را به قلمرو خود راه ندهد. به همین ترتیب، قرار بود وقتی مهدی علی خان وارد ایران شد حداکثر مساعی خود را به کاربندد تا از بسط نفوذ فرانسویان جلوگیری کند و اطمینان یابد که هیچ فرد فرانسوی یا هلندی اجازه اقامت و یا

عبور از خاک ایران را دریافت ندارد. ماهیت اساساً سیاسی انتصاب مهدی علی‌خان از دستورالعمل بعدی دنکن روشن می‌شود که از او می‌خواهد «در هر نامه وضع سیاسی کشورهای اطراف خود را گزارش دهید، اما بدون آنکه در مناقشات بین آنها دخالت کنید مگر آنکه این مداخله برای مقابله بانفوذ فرانسویان و هلندیان در ایران لازم باشد.» (۸) اما در پشت مأموریت مهدی علی‌خان اهدافی بیش از فروش پارچه‌های پشمی انگلیسی و حذف نفوذ فرانسه از مسقط و ایران نهفته بود. دنکن به کمیتهٔ سری کمپانی هند شرقی در لندن - که بالاترین مرجع قدرت کمپانی بود - گزارش کرد که غرض از مأموریت «برانگیختن قدرت حاکم کنونی آن دیار» علیه زمان شاه [درانی] افغان است. (۹) و در واقع امید اصلی دنکن این بود که پادشاه ایران باحمله به نواحی اطراف هرات که خود روزی جزئی از امپراتوری ایران بوده‌اند، زمان - شاه را از حمله به پنجاب - که از مدتی پیش به صورت يك امر منظم سالانه درآمده بود - بازدارد. به این ترتیب بود که وقتی مهدی علی‌خان در ماه سپتامبر ۱۷۹۸/ربیع‌الثانی ۱۲۱۳ در بمبئی سوار کشتی شد تا مأموریت خود را آغاز کند، نامه‌ای از جاناتن دنکن خطاب به پادشاه ایران همراه داشت که در ابتدا حاوی مراتب تسلیت کمپانی به مناسبت «مرگ برادران (کذا) اعلیحضرت محمد شاه» و سپس مراتب تبریک کمپانی به مناسبت جلوس آن اعلیحضرت بر تخت شهریاری بود و بعد مهدی علی‌خان را به‌عنوان نمایندهٔ شرکت در بوشهر معرفی می‌کرد و ضمن این کار از پادشاه ایران می‌خواست که «کلام او را عیناً کلام خود من بدانید.» (۱۰) دنکن همچنین سفارشنامه‌ای خطاب به حاکم فارس که از برادران پادشاه بود به مهدی علی‌خان داده بود.

در این میان دنکن از لُرد *مورنینگتن^۳ فرمانفرمای هندوستان

(۳) ریچارد کالی *ولزلی، متولد ۱۷۶۰، متوفی ۱۸۴۲. *ارل آومورنینگتن، نخستین مارکی ولزلی، ۱۷۹۹؛ فرمانفرمای هندوستان ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۵؛ وزیر خارجهٔ انگلستان، ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۲. برادر بزرگتر آرتور ولزلی، نخستین دوک ولینگتن. [توضیح مؤلف]

اجازه خواست که مهدی علی با پادشاه ایران تماس برقرار کند و با پیشنهاد کمک مالی و تمهیدات دیگری که ممکن بود برای ترغیب او لازم باشد در جلب حمایت او بکوشد. لرد مورنینگتن در نامه‌ای به تاریخ ۸ اکتبر ۱۷۹۸/۲۷ ربیع الثانی ۱۲۱۳ به نحوی محتاطانه با این پیشنهاد موافقت کرد و نوشت:

باشما در این اندیشه همراهم که امکان استفاده از خدمات کارگزار بومی که در بوشهر گماشته‌اید برای مقصود ذکر شده در نامه وجود دارد و با افزایش احتمال حمله زمان شاه به هندوستان بر این عقیده هستم که هر قدر مهدی علی‌خان اقدامات خود را در دربار باباخان یا هر شخص دیگری که زمام سلطنت را در ایران در دست دارد زودتر آغاز کند مناسب‌تر خواهد بود. یقیناً اگر بتوان هرانی در آن جهت ایجاد کرد که باعث شود شاه [یعنی زمان شاه] از حمله‌ای که در نظر دارد انصراف حاصل کند و اگر عملاً حرکت کرده باشد از نیمه‌راه برگردد، امر بسیار مطلوبی خواهد بود.

از طرف دیگر، فرمانفرمای هند در مورد اوضاع داخله ایران آنقدر مطلع نبود که در نامه خود دستورالعملها یا اختیارات مشخصی به مهدی علی‌خان بدهد. جزئیات امر را به‌دنگن محول کرد. اما در مورد این نکته که مهدی علی‌خان «هر مقدار اسلحه و تدارکات نظامی که لازم باشد» در اختیار پادشاه ایران بگذارد اعلام موافقت کرد. (۱۱) و همچنین نوشت که مهدی علی می‌تواند برای جلب نظر بیشتر پادشاه، پیشنهاد میانجیگری دولت بریتانیا را از جانب ایران در جنگ با روسیه به وی بدهد.

اواخر ماه اکتبر ۱۷۹۸/اواسط جمادی‌الاول ۱۲۱۳ مهدی علی‌خان به بوشهر رسید. قبل از آن، در مسقط کار خود را با موفقیت پیش برده و توانسته بود از امام مسقط تعهدنامه‌ای بگیرد حاکی از اینکه با فرانسویان قطع رابطه خواهد کرد. مهدی علی‌خان در گزارش پرطول و تفصیلی که برای دنکن نوشت ادعا کرد ظرف ده روز توانسته است از هر فرستاده انگلیسی دیگر قبل از خود کارهای مثبت بیشتری انجام دهد. دنکن طبعاً از موفقیت کارمند سوگلی خود خوشحال شد و بدون

فوت وقت به فرمانفرما اطلاع داد که مهدی به موفقیتی «بیش از حد انتظار ما» دست یافته است و اکنون انتظار می‌رود با مهارتی که در مذاکره دارد «بادیدار از شاهزادگان مختلف کشور ایران در افزایش نفوذ دولت ما بکوشد و از این راه فروش منسوجات پشمی و سایر امتعه کمپانی را افزایش دهد». (۱۲) در همین وقت دنکن به مهدی علی‌خان اطلاع داد که فرمانفرمای هند برنامه برقرار کردن تماس با پادشاه را تصویب کرده است و برای این منظور پانصد قبضه تفنگ به همراهی پنج هزار تیر فشنگ فوراً حمل می‌شود و در ازای حمله ایرانیان به زمان شاه سلاحهای بیشتری حمل خواهد شد.

جانانتن دنکن اکنون نامه دیگری خطاب به پادشاه ایران برای مهدی علی‌خان فرستاد که در آن اطلاع می‌داد که مهدی علی به دستور وی عازم تهران است تا به حضور اعلیحضرت برسد و «مطالب بسیار مهمی را به عرض برساند»، و نیز اینکه مهدی علی‌خان و کیل صاحب اختیار کمپانی-حکومت مستقر در هندوستان است و «نتیجه اقدامات و مذاکراتش با اعلیحضرت برای کمپانی تعهدآور خواهد بود». (۱۳) دنکن همچنین نامه‌ای نوشت خطاب به حاجی خلیل [کراو علی] قزوینی که از تجار توانگر ایران بود و سالهای سال با کمپانی معامله داشت، و از او خواست در انجام مأموریتی که به مهدی علی‌خان محول شده است هر قدر که می‌تواند به‌وی کمک کند.

مهدی علی‌خان با سرعت قابل ستایشی به کار پرداخت، هر چند که تا سرانجام وارد تهران شد و به حضور پادشاه رسید يك سال تمام گذشت. اولین اقدام او این بود که با یکی از چاپارهای حاجی خلیل دو نامه به تهران بفرستد. تاریخ هر دو نامه ۴ دسامبر ۱۷۹۸/۲۵ جمادی‌الثانی ۱۲۱۳ است. نامه طولانی‌تر و مهم‌تر خطاب به صدر اعظم حاجی میرزا ابراهیم‌خان [کلانتر] بود که در آن مهدی علی‌خان نقشه خود را شرح داده بود که چطور ده هزار سرباز ایرانی از افواج مستقر در خراسان به سرکردگی دوشاهزاده افغان [محمود و فیروز] به هرات حمله خواهند کرد. این دو برادر زمان شاه بودند ولی بدعلت اختلافی که باوی پیدا کرده بودند

به ایران گریخته بودند و اینک تحت حمایت پادشاه در یزد زندگی می‌کردند. مهدی علی‌خان سپس شرح داده بود که اگر در این حمله پیروزی نصیب ایرانیان نشود آنگاه سی تا چهل هزار سرباز ایرانی به کابل یا قندهار هجوم خواهند برد و این دو شهر را برای پادشاه ایران تصرف خواهند کرد. مهدی علی‌خان هرچند در این مورد اختیاری نداشت، پیشنهاد کرد که مخارج مجهز ساختن اردوی دوشاهزاده افغانی - را که به زبان دیپلماسی امروزه - نیابتاً از جانب ایران عمل می‌کردند بر عهده بگیرد. مهدی علی‌خان زیرک در نامه خود همچنین کوشیده بود از خصومت شدیدی که بین مسلمانان شیعه و سنی وجود داشت - و پادشاه و اکثریت ایرانیان به فرقه اول تعلق داشتند - بهره‌برداری کند. وی در نامه خود به صدراعظم نوشت که در خلال آخرین حمله زمان شاه به لاهور بسیاری از زنان و کودکان شیعه مورد تجاوز قرار گرفته و «بی‌سیرت شده بودند» و امیر افغانی مسئول این جنایت است، و قصدش این بود که تلویحاً به صدراعظم تلقین کند که حمله به قوای زمان شاه در حکم جهاد خواهد بود. مهدی علی‌خان در پایان نامه خود نوشت: «مقداری از نوادر انگلستان و هندوستان را که در اینجا به ارزش ده هزار روپیه همراه دارم خدمت جناب عالی می‌فرستم و امیدوارم که قابل ملاحظه سرکار عالی باشد». (۱۴) در میان هدایایی که مهدی علی‌خان همراه خود از بمبئی آورده بود ساعت‌های دیواری و بغلی، تفنگ‌های دولول، چند چلچراغ و دوربین و عینک، و طاقه‌های پارچه پشمی و مخمل و ابریشم دیده می‌شد.

دومین نامه مهدی علی‌خان خطاب به پادشاه بود. بدون در نظر گرفتن درآمد نامه که پر از عبارات طولانی و تعارف آمیز مرسوم ایرانیان بود، اصل نامه کوتاه بود و در آن مهدی علی‌خان پس از اشاره به تولد خود در ایران به عرض شاه می‌رسانید که از طرف حکمران بمبئی به ایران آمده است تا به مناسبت جلوس اعلیحضرت تبریکات و هدایایی تقدیم بدارد. همچنین بدون اینکه وارد جزئیات شود اطلاع می‌داد که نامه‌ای درباره «اهداف مهم» مأموریت خود به صدراعظم نوشته است، و

تأخیر خود را از سفر به تهران به علت عارضهٔ تب ذکر می کرد. حاجی خلیل نیز به نوبهٔ خود همراه همان چاپار، نامه‌های تأییدیه‌ای به پادشاه و صدراعظم نوشت و چاپار به سرعت هر چه تمام‌تر عازم تهران شد و مسافت یکصد و نود فرسنگ تا دارالخلافت را یازده روزه پیمود. چاپار پس از تحویل نامه‌های خود به بوشهر برگشت و گزارش داد که صدراعظم در پاسخ پیشنهادهای مهدی علی‌خان بلافاصله به دو شاهزادهٔ افغانی دستور داده است حملهٔ خود را با شتاب هر چه تمام‌تر آغاز کنند. در این میان مهدی علی‌مخارج اجرای نقشه‌های خود را برآورد کرد و به دنکن نوشت که خرج لشکرکشی دو شاهزاده به يك لک (۱۰۰،۰۰۰) روپیه (معادل بیش از ۱۲،۰۰۰ لیرهٔ آن زمان) بالغ خواهد شد. علاوه بر آن، يك لک روپیهٔ دیگر برای سفر خودش به تهران و خرید هدایای گرانقیمت برای شاه و درباریان و کسانی که در طول راه از او پذیرایی خواهند کرد لازم خواهد بود. مهدی علی ۱۰،۰۰۰ روپیه هم برای صدراعظم در نظر گرفت و به این ترتیب جمع کل برآورد ۲۱۰،۰۰۰ روپیه یا در حدود ۲۵،۰۰۰ لیرهٔ آن روز بود. سوغاتی‌هایی که مهدی علی‌خان از هندوستان همراه خود آورده بود حالا دیگر برای مقاصد او کافی نبود و از دنکن درخواست کرد محمولهٔ جدیدی برای او بفرستند که شامل اقلام زیر باشد: بیست قواره ماهوت درجهٔ اول و بیست قواره مخمل بسیار عالی به رنگهای متنوع مخصوصاً سرخ و سبز، همچنین چند قواره پارچهٔ زربفت و نیز ده قبضه تفنگ خفیف و نیز «کاغذ زرافشان و تزیین شده و کاغذدان شایستهٔ پادشاه».

مهدی علی‌خان همچنین درخواست کرد در صورت بی‌نتیجه ماندن حملهٔ دو شاهزاده اجازهٔ صرف مبلغ قابل توجه پنجاه لک روپیه (بیش از ۶۰۰،۰۰۰ لیره) را داشته باشد تا پادشاه را وادار کند قوای اصلی خود را علیه زمان‌شاه به میدان بفرستد. مهدی علی همچنین پیشنهاد فرمانفرمای هند مبنی بر میانجیگری دولت انگلستان را در جنگ ایران و روسیه به ریشخند گرفت و نوشت که نیروهای ایران تازه روسهارا شکست داده‌اند و در حال وهوای مصالحه نیستند. او همچنین محمولهٔ تفنگهای ارسالی

دنکن را نیز نپسندید و به بمبئی پس فرستاد به این دلیل که جنس آنها از تفنگهای موجود در دست سربازان ایرانی پست تر است.

روز ۹ ژانویه ۱۷۹۹/۲ شعبان ۱۲۱۳ مهدی علی‌خان به دنکن گزارش داد که دو شاهزاده به همراهی هزار سوار یزد را به قصد خراسان ترك گفته‌اند. این مرحله اول لشکرکشی آنها به هرات محسوب می‌شد و مهدی علی‌خان اطمینان داشت زمان شاه [درانی] قادر نخواهد بود «شعله‌های آشوبی را» (۱۵) که برافروخته خواهد شد خاموش کند. در حقیقت روز ۴ ژانویه ۲۷/ رجب زمان شاه عقب‌نشینی خود را از لاهور آغاز کرد. فرمانفرمای هند که چند هفته بعد این خبر خوش را به دنکن می‌داد نوشت که «علت اصلی که برای توجیه این عقب‌نشینی ذکر می‌شود پیدا شدن محمود برادر شاه [یعنی زمان شاه] در بلخ است. از مقایسه تاریخها چنین برمی‌آید که حرکت این امیر ممکن است احتمالاً کار مأمور شما مهدی علی باشد که در این صورت فایده او محرز می‌شود». در همین نامه لرد مورنینگتن به دنکن اجازه داد ۲۱۰ هزار روپیه مورد درخواست مهدی علی را در اختیار او بگذارد مشروط بر اینکه دنکن از کارش رضایت داشته باشد. اما فرمانفرما حاضر به تصویب رقم بسیار درشت‌تری که برای نقشه دوم مهدی علی مورد نیاز بود نشد. در عوض امیدوار بود که «با استفاده مدبرانه از پرداختهای معتدلی که گاه به گاه» به دو شاهزاده و دربار ایران خواهد شد افغانها «در يك حالت تدافعی دایمی باقی بمانند بدون آنکه اعمال منجزاً خصمانه‌ای صورت بگیرد». (۱۶) این وضع یقیناً برای کمپانی محترم ارزان‌تر از يك لشکرکشی مفصل برای سرکوب کردن افغانی مزاحم از سمت هندوستان تمام می‌شد.

مهدی علی‌خان به‌طور غریزی این موفقیت را نتیجه اقدامات خودش دانست هرچند که توجه داشت نفوذ حاجی خلیل در دربار ایران هم بی‌تأثیر نبوده است. دنکن که محتوای نامه مهدی علی را به صدراعظم و افشای نقشه‌اش را در آغاز کار نپسندیده و به همین سبب با لحن ملایمی از او انتقاد کرده بود، عقب‌نشینی زمان شاه را نتیجه نامه‌های

خودش و حاجی خلیل دانست. يك ماه بعد فرمانفرمای هند نیز از این بابت ابراز رضایت کرد و به دنکن دستور داد به مهدی علی خان و حاجی خلیل خلعت بدهد (که معادل اعطای نشان و لقب در روز تولد ملکه یا پادشاه انگلیس در این ایام است)، و این که پیشنهاد خلعت را خود مهدی علی فرستاده بود ظاهراً گناهی برای او به حساب نیامد.

اما مأموریت مهدی علی خان به اینجا ختم نشد. از نظر انگلیسی‌ها امنیت مستملکات روبه گسترش ایشان در هندوستان بستگی به مهار کردن زمان شاه و فرانسویان داشت که از ژوئیه ۱۷۹۸/ صفر ۱۲۱۳ به فرماندهی ناپلئون در مصر پیاده شده بودند. *تیپو سلطان مهاراجه مقتدر میسور نیز نیاز به مراقبت داشت و مسلم شده بود که با فرانسویان در تماس است و فرستادگانی برای جلب حمایت فتحعلی شاه به ایران اعزام داشته است. از این رو جلب حسن نیت و حمایت مدام پادشاه ایران در برابر دشمنان کمپانی دارای اهمیت درجه اول بود. و از همین رومهم بود که مهدی علی خان شخصاً به حضور پادشاه برسد و او را از جمهوریخواهی فرانسه انقلابی بر حذر دارد. مهدی علی خان با عباراتی که طنینی امروزی دارند می‌بایست به پادشاه بگوید که قصد فرانسویان «ایجاد اخلال و برانداختن هر نظام حکومتی و اعتقاد مذهبی آسمانی در سراسر جهان است و اهداف انصراف ناپذیرشان ترویج هرج و مرج و الحاد در کشورهای دیگر است، درست همان‌طور که در کشور خودشان عمل کرده‌اند.» (۱۷)

در ماه مارس ۱۷۹۹/ شوال ۱۲۱۳ فرمان فتحعلی شاه در جواب عریضه‌های مهدی علی و حاجی خلیل به بوشهر رسید، و هر دو به تهران احضار شدند تا «دوستی و مودت بین دو کشور را بر پایه‌ای استوار بنا نهند.» (۱۸) مهدی علی خان از لحن تعارف آمیز نامه پادشاه بسیار شادمان شد، و از آنجا که آدمی نبود که شادی‌اش را پنهان نگاه دارد به دنکن گزارش داد که پادشاه او را با «القاب شایسته يك وزیر» مخاطب قرار داده و دستور داده است مهمانداری به بوشهر بیاید تا او و حاجی خلیل را در سفر دور و درازشان به تهران همراهی کند و این نشانه روشنی

است از احترامی که اکنون برای او قائل می‌شوند و نشانه موفقیت اوست در برقرار کردن مناسبات دوستانه بین پادشاهان انگلیس و ایران. بذل الطاف ملوکانه در این حد غیر معمول نیاز به پاسخ مناسب داشت و مهدی علی‌خان بیدرنگ به کارگزار کمپانی در بصره نامه نوشت و درخواست هدایای باارزش بیشتری کرد.

مهدی علی‌خان و حاجی خلیل سرانجام روز ۵ ژوئن ۱۷۹۹/اول محرم ۱۲۱۴ بوشهر را به قصد تهران ترك گفتند، ولی زودتر از اوایل ماه سپتامبر/ربیع‌الثانی به شیراز نرسیدند. يك‌ماه در شیراز توقف کردند و دو هفته در اصفهان تا اینکه سرانجام روز ۴ دسامبر/۶ رجب وارد تهران شدند. چرا مهدی علی‌خان پس از دریافت فرمان فتحعلی شاه حرکت خود را از بوشهر با تأخیری چنین طولانی آغاز کرد و چرا وقتی که او و حاجی خلیل سرانجام به راه افتادند با سرعتی لاک‌پشتی راه پیمودند؟ اینها نکات مجهولی است که به‌سادگی قابل توجیه نیست، مگر اینکه بگوییم مهدی علی‌خان از نقش تازه خود به عنوان ایلچی انگلیس در ایران و توجه تملق‌آمیزی که به او می‌شد لذت فراوان می‌برد و حاضر نبود با شتاب خود پذیرایی ایرانیان و لذت بردن خودش را کوتاه کند، مخصوصاً که حالا بار مخارج پذیرایی هم بیشتر بردوش ایرانیان بود. مهدی علی‌خان، همچنانکه فراخور مأموریت مهمش بود، با تشریفات قابل توجهی سفر می‌کرد، چون نيك می‌دانست که این امر چقدر در هموطنان خودش تأثیر می‌گذارد و باعث می‌شود در هر منزل استقبال شایسته‌ای از وی و همراهانش به‌عمل آید. مهدی علی‌عقیده داشت که دوازده قراول هندی کارگزاری بوشهر برای همراهی او به عنوان اسکورت نظامی کافی نیستند و مصرانه از بمبئی تقاضای اعزام شش قراول اضافی داشت. شاید بیماری خودش و انتظار ورود قراولان جدید علت تأخیر حرکت او از بوشهر در رأس کاروانی بود که تعداد افرادش به بیش از هشتاد نفر هندی و ایرانی می‌رسید و شامل انبوهی قراول و مهتر و نوکر و آشپز و خیمه‌دار می‌شد. وقتی مهدی علی‌خان چندین ماه بعد به بوشهر بازگشت تعداد همراهانش به بیش از دویست نفر می‌رسید.

حضور چنین جمعیتی در الترام ر کاب ایلچی انگلیس تضمین کننده گرمی استقبال رسمی کاروان در مدخل شهرها و روستاهای سر راه بود. مهدی علی خان سوار بر اسب، در حالی که پیشاپیش او قراولان هندی ملبس به اونیفورم نظامی به آهنگ طبل و فلوت حرکت می کردند و هفت اسب بدون سوار را (انتخاب هفت اسب به علت خوش یمن بودن عدد هفت در ایران بود) با زین و برگ و ویراق نقره یدک می بردند، در رأس همراهان خود وارد شهر می شد و مورد استقبال و خوشامدگویی مقامات دولتی و شخصیت‌های محلی قرار می گرفت. مهدی علی گزارش کرد که در اصفهان ده هزار نفر به استقبال او آمدند، و در تهران هزار سوار در صف استقبالین جای داشتند. به ادعای فروتنانه او چنین استقبالیایی جلوه بی سابقه‌ای از محبتی بود که در دل مردم ایران نسبت به انگلستان پدید آمده بود و البته این محبت - به زبان بیزبانی غیر فروتنانه - نتیجه جد و جبهدهای خود او بود.

در شیراز حادثه غریبی پیش آمد که باعث شد جانان تن دنکن کارمند سوگلی خود را برای نشان دادن جد و جهد پیش از حد مورد انتقاد قرار دهد. این قضیه در ماه سپتامبر / ربیع الثانی پس از ورود نمایندگان تیپو سلطان مهاراجه میسور به شیراز پیش آمد. چهار هندی [شاید بهتر باشد بگوییم چهار هندو] را تیپو سلطان برای جلب حمایت فتحعلی شاه به ایران اعزام داشته بود و هندوان نیز برای جلوه بخشیدن به مأموریت خود چند فیل همراه آورده بودند. مهدی علی خان وقتی خبر ورود ایشان را شنید ترتیبی داد - به اجازه یا کمک چه مقامی در گزارش خود ذکر نکرده است - تا یکصد شیرازی زبده چهار هندو را دستگیر کنند و با سر برهنه و دستهای بسته در شهر بگردانند و در حالی که «شلاق به گرده آنان می زدند و هزارها تماشاگر شاهد ماجرا بودند» ایشان را به سوی یکی از میدانهای معروف شهر ببرند. در آنجا، طبق گزارش مهدی علی خان، هندوان را «برهنه کردند و آنقدر تازیانه زدند که پشتشان ناسور شد و خون روان گردید.» سپس وقتی «زیر ضربه‌های تازیانه از هوش رفته بودند» (۱۹) مهدی علی خان در تدارک در آوردن چشم یکی

از آنان بود که به وساطت تماشاچیان از کشتنشان صرف نظر کرد. جانانتن دنکن را خوش نیامد و از این شرح پر آب و تاب ماجرا استقبال نکرد. وی به مهدی علی خان نوشت که هر چند او از مرگ تیپو سلطان در ماه مه/ذی الحجه قبل در جریان حمله سپاهیان کمپانی به سرینگاپاتام، پایتخت میسور بی اطلاع بوده است اما کارهای وی «با ادب و احترامی که در شأن شخصیت شما در انظار مردم است وفق نمی داده و از حد و حدود اعتدال و انساندوستی که ملت انگلیس همیشه، مخصوصاً نسبت به دشمن شکست خورده و به خاک در افتاده، نمونه مجسم آن بوده است تجاوز کرده اید» و به مهدی علی خان دستور داد که از آن پس از اذیت و آزار «چنین رعایای مفلوک و بی پشت و پناهی» (۲۰) خودداری کند. مهدی علی خان از استقبالی که روز ۴ دسامبر ۱۷۹۹/۶ رجب ۱۲۱۴ از او و همراهانش در تهران به عمل آمد احساس رضایت کرد، مخصوصاً وقتی صاحب منصبان عالی رتبه دربار او را تاخانه حاجی محمد ابراهیم خان، صدراعظم متنفذ و مقتدر فتحعلی شاه همراهی کردند و در آنجا منزل دادند.

مهدی علی خان پیش از اولین شرفیابی رسمی خود ثابت کرد که در رعایت دقایق تشریفات رسمی دست کمی از هیچ يك از انگلیسیانی که بعد از او به دربار ایران آمدند ندارد. او از قبول موضع خود به عنوان نماینده «جمعی بازرگان» خودداری ورزید و در عوض استدلال کرد که حکمران بمبئی و کیل پادشاه انگلستان است و او به نوبه خود نماینده حکمران، و از این جهت متوقع است باوی طوری رفتار شود که شایسته پایگاه رفیعش باشد. او اصرار داشت که شخص خودش، و نه صدراعظم، نامه جانانتن دنکن را تقدیم پادشاه کند و در اثناء شرفیابی اجازه نشستن بیابد. پس از اینکه این دونکته مورد قبول قرار گرفت مهدی علی خان [بهادر جنگ] سوار بر اسب، راه کاخ را درپیش گرفت. پیشاپیش او قراولان هندی با طبل و فلوت و اسبان یدک حرکت می کردند، و در آن حال نامه دنکن «دریک سینی طلا قرار داشت و سینی را یکی از خدمتکاران دربار روی سر خود نهاده بود و در تمامی راه جلو من راه می رفت.» (۲۱)

و این کاری بود که ۹ سال بعد هارفورد* جونز باتشریفات بیشتری تکرار کرد، بدین معنی که اعتبارنامه خود را که به امضای پادشاه انگلستان رسیده بود در تمام راه در تخت روانی خاص خود قرارداد و به همراهی ده قراول هندی و يك افسر انگلیسی از بوشهر به تهران برد. اولین ملاقات مهدی علی خان با فتحعلی شاه در تالار شرفیابی قصر سلطنتی صورت گرفت و اگر قرار است حرف مهدی علی خان را باور کنیم پادشاه او را دعوت به نشستن نمود، «در حالی که همه شاهزادگان و نجبای دربار مجبور بودند در فاصله چند قدمی ما ایستاده بمانند.» و در این حالت مهدی علی خان «بدنام دولت انگلستان» جلوس فتحعلی شاه را تبریک گفت. (۲۲)

مهدی علی خان اندکی بیشتر از يك ماه در تهران توقف کرد و سپس از طریق کرمانشاه و بغداد راه بازگشت را در پیش گرفت و در ماه مه سال بعد/ذی الحجّه ۱۲۱۴ به بندر بوشهر رسید. در مدت اقامتش در تهران دست کم سه بار به حضور پادشاه رسید و به ادعای خودش توانست به تمام هدفهای مأموریتش دست یابد. تا چه حد هدایایی که جمعیاً به ارزش ۲۲،۰۰۰ روپیه به پادشاه تقدیم داشت در موفقیتش مؤثر بود و تا چه حد گزارشهایی که به جانان دنکن داد باحقیقت وفق می دهند نکاتی است که هرگز روشن نخواهد شد. مهدی علی خان ادعا کرد که بدون ایجاد هیچگونه تعهدی برای کمپانی توانسته است شاه را به حمله به هرات ترغیب کند. وی همچنین گفت که شاه مطالبه هیچ گونه وجهی برای تأمین مخارج اردو کشی دو شاهزاده افغانی نکرده است و پس از اینکه او پادشاه را قانع کرد که فرانسویان «دشمنان مادرزاد همه سران تاجدار» (۲۳) هستند فتحعلی شاه فرمانی داد تا همه فرانسویانی را که در ایران هستند و یا سعی در ورود به خاک ایران را داشته باشند توقیف کنند. به ادعای مهدی علی خان فتحعلی شاه همچنین پیشنهاد کرده بود پشاور و کشمیر و سند را در اختیار انگلستان بگذارد مشروط بر اینکه درآمد این ایالات بدو پرداخته شود. البته این ایالتها ملك پادشاه نبودند که آنها را به انگلیسی ها ببخشد اما سرزمینهایی بودند که فتحعلی شاه و

مهدی علی‌خان به عنوان يك ایرانی هموطن می‌توانستند آنها را از دیدگاهی تاریخی ایرانی بدانند. در حدود شش سال بعد جاناتن دنکن که هنوز حکمران بهمنی بود يك گزارش مفصل درباره روابط با ایران نوشت و در آن اظهار داشت: «مهدی علی‌خان موفق شده بود به همه اهداف مأموریت سفارت خود بدتهران برسد،» و نیز فتحعلی‌شاه حتی پیشنهاد کرده بود «هر جزیره یا زمینی را که ممکن است در خلیج به کار ما بخورد در اختیار ما قرار دهد.» (۲۴) مع‌هذا مهدی علی‌خان در گزارشی که خودش در آن زمان نوشت اشاره‌ای بداین موضوع نمی‌کند، و این نکته همچنان در پرده ابهام باقی مانده است، مخصوصاً از این لحاظ که کمتر از يك سال بعد از مأموریت مهدی علی‌خان، فتحعلی‌شاه با وجود فشار زیاد، از تسلیم حتی يك جزیره خلیج فارس به انگلستان با سرسختی خودداری ورزید.

روایت پر آب و تاب سفر مهدی علی‌خان را باید با قدری تردید نگریست. وقتی مهدی علی‌خان به تهران رسید فتحعلی‌شاه در تدارك حمله به هرات بود و این نکته‌ای است که مهدی علی‌به آن اذعان دارد. پس چگونه می‌تواند ادعا کند که اندیشه این حمله را او در ذهن پادشاه کاشته است؟ مشکل بتوان باور کرد که پیامهایی که مهدی علی‌و حاجی خلیل از بوشهر برای پادشاه و صدراعظم فرستادند مسؤل به حرکت درآمدن سپاهیان ایران و نقطه آغاز اقداماتی چنین پرخرج، آنهم در فرصتی چنین کوتاه باشند، مخصوصاً که فتحعلی‌شاه هم در این میان تقاضای هیچگونه کمکی - کمک مالی یا کمک نوع دیگر به جز تعدادی تفنگ - از انگلیسی‌ها نکرد. مهدی علی‌خان ادعا می‌کند که چون نامه دنکن به فتحعلی‌شاه طوری نوشته شده بود که امکان داشت اندیشه چنین تقاضایی را در ذهن پادشاه برانگیزد، او نامه‌ای را که خود نوشته بود با نامه دنکن عوض کرد و این تعویض را طوری انجام داد که لاک و مهر پاکت دست نخورد، و این نمونه جالبی است از شیوه‌های کج و معوجی که مهدی علی‌خان حاضر بود برای رسیدن به مقصود و کسب افتخار به کار بندد! نقطه ضعف روایت مهدی علی‌خان در این است که او در

نامه‌هایی که خودش از بوشهر به صدراعظم و پادشاه نوشت به وضوحی بیشتر از دنکن، مقاصد مأموریت خود را شرح داده بود. بازگشت مهدی علی‌خان به بوشهر با مقدار زیادی هدیه از جمله تعدادی اسب و شتر و قالی که از طرف پادشاه برای فرمانفرمای هند و دنکن و خودش اعطا شده بود موجب بروز سرور و شادی فراوان نشد. مدتی پیش، وقتی هنوز مهدی علی‌خان در راه سفر خود به تهران بود، فرمانفرمای هندوستان در کلکته تصمیم گرفته بود هیئت جدیدی را به دربار ایران اعزام دارد و این بار ریاست آن را به یکی از بااستعدادترین و جاه‌طلب‌ترین صاحبمنصبان کمپانی، یعنی کاپیتان جان *ملکم* سی و سه‌ساله که در آن هنگام معاون نمایندهٔ مقیم کمپانی در حیدرآباد بود بسپارد. علت اصلی گرفتن این تصمیم نگرانی فزاینده‌ای بود که در هندوستان نسبت به فعالیت‌های خصمانهٔ افغانها و فرانسویان، هر دو، احساس می‌شد و عقد يك پیمان رسمی اتحاد برای جلب دوستی پادشاه ایران فوریت پیدا کرده بود. همچنین اگرچه از اعتماد دنکن به مهدی علی‌خان هیچ‌گاه کاسته نشد، اما بعضی از مقامات دیگر کمپانی، مخصوصاً در کلکته، شور و شوق دنکن را نسبت به لیاقت و محاسن مهدی علی نداشتند. از لحن آکنده از خودخواهی و غرور نامه‌ها و گزارش‌هایش که همگی به فارسی نوشته می‌شد و می‌بایست به انگلیسی ترجمه شوند دل‌خور بودند، نسبت به قدرت تشخیص و قضاوت او احساس تردید می‌کردند و البته این حقیقت نیز وجود داشت که او يك انگلیسی نبود.

(۴) سرلشکر سرجان ملکم، متولد ۱۷۶۹، متوفی ۱۸۳۳. از حکمرانان نظامی هندوستان، دیپلمات و تاریخ‌نویس. متولد *برن* فوت در *دمفریشیر* در اسکاتلند. چهارمین پسر از هفده فرزند. در سال ۱۷۸۲ با درجهٔ استواری به ارتش کمپانی هند شرقی پیوست و بدهند رفت. معاون نمایندهٔ مقیم کمپانی در حیدرآباد، ۱۷۹۸. اولین مأموریت سیاسی او به دربار ایران از طرف فرمانفرمای هندوستان، ۱۸۰۰-۱ منجر به عقد يك عهدنامهٔ سیاسی و يك عهدنامهٔ تجاری گردید. مأموریت‌های دوم و سوم او به ایران در ۱۸۰۸ و ۱۸۱۰ حاصلی نداشتند. حکمران بمبئی از ۱۸۲۷ تا ۱۸۳۰. نمایندهٔ پارلمان انگلستان از حوزهٔ *لانستن*، ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۲. مؤلف کتاب دو جلدی *«تاریخ ایران»* [که به فارسی هم ترجمه شده است] و چند کتاب دیگر دربارهٔ هند. [توضیح مؤلف]

در اوایل ماه اوت ۱۷۹۹ / ربیع الاول ۱۲۱۴ یعنی چهار ماه قبل از ورود مهدی علی خان بدتهران، فرمانفرمای هند نامدای بدنکن نوشت تا او را از تصمیم اعزام ملکم بدایران مطلع سازد. لردولزلی (مورنینگتن) کوشایی و وفاداری مهدی علی خان را قبول داشت اما به عقیده او «در همه اقداماتش به اندازه‌ای ناپختگی در قضاوت از خود نشان داده است که برای برعهده گرفتن اداره امور مهم و ظریفی که در نظر دارم در حال حاضر در دربار ایران و در آینده در دربار کابل انجام پذیرد نمی‌توانم او را بدتنهایی شخص مناسبی بدانم.» (۲۵) اینکه تبعیض نژادی در گرفتن این تصمیم سهم زیادی داشته است نکته‌ای بود که دو سال بعد آشکار شد، هنگامی که فرمانفرما به انتقاداتی که از لندن رسیده بود پاسخ می‌داد (واحتمالاً سرچشمه این انتقادات در بمبئی بود، چون مقامات کمپانی در این شهر احساس محبت زیادی برای مقامات کلکته نمی‌کردند). فرمانفرما نوشت علاوه بر سرشکستگی دولت بریتانیا که نمایندگی اش را در يك دربار خارجی يك فرد غیر انگلیسی برعهده بگیرد سپردن چنین مأموریت‌هایی به «يك فرد بومی... اشکالات عدیده و رفع ناپذیر» دارد زیرا اینگونه افراد همگی مستعد «دسیسه‌چینی و دروغ‌پردازی و تبانی هستند... و همیشه آماده‌اند که خیر عام را فدای جاه‌طلبی‌های شخصی و سودجویی فردی کنند.» (۲۶) فروختن فاستونی‌جات يك امر بود و دیپلماسی و حفظ و حراست امپراتوری کمپانی محترم در هندوستان امری دیگر که آن را فقط يك انگلیسی تمام‌عیار می‌توانست برعهده بگیرد.

خبر اعزام ملکم وقتی به گوش مهدی علی خان رسید که هنوز در تهران بود، و ضربه شدیدی به غرور او وارد آورد. دنکن که با ملایمت هرچه تمام‌تر این خبر را افشا کرد به مهدی علی خان دستور داد گوش به فرمان ملکم باشد و از نزدیک با او همکاری کند. دنکن انتظار داشت که مهدی علی خان همراه ملکم بار دیگر به تهران سفر کند. مهدی علی خان همانطور که انتظار می‌رفت برای دفاع از موقعیت خود، دست از کوشش برداشت و پیش از ترك تهران نامه‌ای به دنکن نوشت

و گفت به نظر او ورود هیئت جدید تنها يك حُسن می تواند داشته باشد و آن اینکه ملکم از فتحعلی شاه به خاطر مساعدتی که مبذول داشته است تشکر کند و از این راه رشته های مودت بین دو کشور را محکم تر سازد. از طرف دیگر مأموریت جدید چند عیب خواهد داشت: اول اینکه اعلام خبر ورود هیئت جدید در فاصله ای چنین کوتاه از مأموریت خودش، این اندیشه را به ذهن فتحعلی شاه القاء می کند که انگلیسی ها از زمان شاه [درانی] سخت به وحشت افتاده اند و تأکیدی را که مهدی علی خان بر ضرورت جهاد برای حفظ شیعیان پنجاب کرده است مصالحتی جلوه می دهد. در نتیجه معلوم می شد که او (مهدی علی) سعی در گمراه ساختن فتحعلی شاه داشته است و وقتی پادشاه علت اصلی خواست انگلیسی ها را برای حمله ایرانها به زمان شاه درك می کرد، متوقع دریافت مبالغ زیادی وجه از انگلیسی ها می شد. و بالاخره، و مهم تر از همه، برای شخص مهدی علی خان مسئله حفظ آبرو مطرح بود. او نوشت که اگر بنا باشد در اثنای شرفیابی ملکم، او بایستد و ملکم بنشیند موقعیت او شدیداً لطمه خواهد دید و اگر اتفاقاً شاه مهدی علی خان را دعوت به نشستن می کرد و در آن حال ملکم ایستاده می ماند، موقعیت ملکم چه می شد!

مهدی علی خان سرانجام روز ۴ مه ۱۸۰۰/ ۹ ذی الحجه ۱۲۱۴ وارد بوشهر شد و دید کاپیتان ملکم از ماه فوریه / رمضان به بوشهر رسیده و در صحرای بیرون شهر با همراهان خود که بیش از سیصد نفر و از جمله تعدادی افسر و نظامی انگلیسی بودند اردو زده است. ملکم به علت بروز اختلافاتی که بر سر جزئیات مربوط به تشریفات و موقعیت هیئت خود با مقامات ایرانی پیدا کرده بود عزیمت خود را از بوشهر به تأخیر انداخته و در عین حال در انتظار دریافت گزارش دست اولی از نتیجه مذاکرات مهدی علی خان در تهران نیز بود، چون قبل از عزیمتش از هندوستان فرمانفرما به او گفته بود که اگر چه ممکن است در مورد بصیرت مهدی علی خان جای تردید وجود داشته باشد اما در وفاداری او شك نباید کرد و ای بسا بتواند مفید واقع شود.

اما کاپیتان ملکم ظاهراً از همان ابتدای کار احساس تعصب آلودی

نسبت به مهدی علی‌خان داشت و شرح پر لاف و گزافی هم که از او در برزۀ موفقیت‌هایش در تهران شنید یقیناً کمکی به بهبود موقعیت نکرد. ملکم بدون فوت وقت مهدی علی را سر جای خود نشاند، چون تصمیم گرفت او را همراه خود به تهران نبرد. در عوض او می‌بایست در بوشهر بماند و از مکاتبه با نجبای ایران، چه دوست باشند و چه نباشند، خودداری کند. ملکم همچنین با ابراز تردید نسبت به صحت مخارجی که مهدی علی‌خان ادعا می‌کرد در جریان سفرش به تهران انجام داده است و به بیش از دو لک روپیه بالغ می‌شد، وی را ناراحت ساخت. مهدی علی‌خان اقلام ریز این هزینه‌ها را که شامل مخارج تهیه هدایا و پرداخت مواجب و هزینه تهیه لباس برای همراهان متعدّدش می‌شد و نیز بهای علیق و علوفه اسبها و قاطرهایی که هیئت را با بار و بندیل و خیمه و خرگاهشان از بوشهر به تهران رسانده و بار دیگر به بوشهر برگردانده بودند به مدیر مالی کمپانی در بمبئی گزارش کرد. علاوه بر این، مهدی علی‌خان به تخمین پنجاه هزار روپیه دیگر از جیب خود برای بعضی اقلام متفرقه از قبیل آتشبازی و وجوه پرداخت شده به مسیحیان اصفهان و گداها و رقاصها و مطربها، و از جمله شش شاعری که «در ستایش اعلیحضرت پادشاه انگلستان و کمپانی محترم و فرمانفرمای هند و حکمران بمبئی و به مناسبت ورود هیئت من» (۲۷) مدیحه‌سرایی کرده بودند، خرج کرده بود. جزئیات مربوط به مخارج رسمی مهدی علی‌خان سی صفحه بلند یکی از دفاتر قطوری را که گزارش وقایع حکومت بمبئی به‌طور روزانه باصرف وقت زیاد در آن ثبت می‌شد اشغال کرده است. سرانجام پس از مدتی تأخیر ادعای مهدی علی‌خان مورد قبول قرار گرفت ولی از بابت مأموریت تهرانش پاداش خاصی به‌وی پرداخت نشد.

وقتی کاپیتان ملکم بعداً به خاطر افراط کاری در مخارج مأموریتش موزۀ انتقاد قرار گرفت پاسخ داد که مهدی علی‌خان برای این کار سابقه‌ای ایجاد کرده بود که او چاره‌ای جز پیروی از آن نداشت و تقریباً استدلال مهدی علی را تکرار کرد که «چون این نخستین سفارت

اعزام شده از جانب دولت انگلستان به ایران به‌شمار می‌آمد لازم بود من در پاشیدن بذر دل‌بستگی به دولت انگلستان در قلب ساکنان کشور بکوشم.» (۲۸) مهدی علی‌خان و جان ملکم هر دو در جستجوی دوستی مردم ایران سخت به محاسن بذل و بخشش معتقد بودند.

مهدی علی‌خان قریب به سه‌سال دیگر به عنوان نماینده کمپانی در بوشهر باقی ماند تا اینکه جای خود را به ج. ه. *لاوت سپرد که از صاحب‌منصبان پیمانی کمپانی در بمبئی بود و قبلاً مقداری از وقتش در ترجمه نامه‌ها و گزارشهای طولانی مهدی علی‌خان از ایران صرف شده بود. مهدی علی‌خان در خلال ایام اقامتش در بوشهر مسافرت کوتاهی به بمبئی کرد و در بهار سال ۱۸۰۱/۱۲۱۶ به مأموریتی به بندر مخا در ساحل دریای سرخ رفت تا برای سربازان انگلیسی که در آن زمان در مصر بودند آذوقه بخرد. او همچنین ترتیب ازدواج پسرش را با دختری از خاندان زند داد که پیش از قاجاریان بر ایران سلطنت می‌کردند و زمانی که مهدی علی‌خان نامه‌ای به دنکن نوشت تا پسرش و خویشاوندان جدید خود را به‌وی معرفی کند و به کنف حمایت او بسپارد گفت «اگر اجازه بدهید، عرض می‌کنم که خون پادشاهی در رگهایشان جریان دارد.» (۲۹)

در بوشهر مهدی علی‌خان مدتی معاونی داشت به نام ویلیام *بروس که از کارمندان پیمانی کمپانی بود و مثل جان‌اتن دنکن وفاداری او را به منافع انگلیس و نیز کثرت دوست و آشنایانش را در ایران می‌ستود. اما کسان دیگری در کمپانی بودند که علاقه‌ای به مهدی علی‌ایرانی نداشتند. از جمله، جان ملکم که در فرمانفرما نفوذ کلام داشت سخت به شیوه‌های کج و معوج مهدی علی‌خان بی‌اعتماد بود. کسانی هم بودند که از «فریبکاری زیاده از حد او که با وفاداری تمام در خدمت منافع مخدوم به کار گرفته می‌شد» حیرت می‌کردند. (۳۰) در نتیجه این عیبها، دنکن در اوایل سال ۱۸۰۳/رمضان ۱۲۱۷ مهدی علی‌خان را به دستور فرمانفرما به بمبئی خواست و در آنجا او را با حقوق ماهانه هشتصد روپیه بازنشسته کرد. مهدی علی‌خان در ماه ژوئیه سال بعد/ربیع‌الثانی

۱۲۱۹ درگذشت و در مرگ او حامی باوفایش جانان دنکن سخت سوگوار شد. در توصیفش دنکن نوشت: «انسان فوق العاده‌ای بود که در طول هجده سال و در موارد مختلف استعدادهای غیر عادی خود را با قابلیت در خدمت منافع انگلستان در بخشی از قاره آسیا نهاد که از رود گنگ تا ساحل دریای خزر و دریای سرخ گسترده است.» (۳۱) یکی دیگر از صاحبمنصبان برجسته کمپانی محترم که چند سالی پس از مرگ مهدی علی‌خان به هندوستان رسید او را با واقع‌بینی بیشتری وصف کرده است: «يك خدمتگزار فعال و باوفای کمپانی که در کار مذاکره خالی از مهارت نبود، اما اظهارات پر آب و تابش که کاملاً رنگ و بوی شرقی داشت در چند مورد باعث آبروریزی مقامات انگلیسی آن عصر را فراهم آورد، عصری که در آن حقیقت‌گویی از ویژگیهای بارز مکاتبات سیاسی به‌شمار نمی‌رفت.» (۳۲) جای تأسف است که مهدی علی‌نوشته‌ای از خود باقی نگذاشته است که در آن احساسات واقعی خود را نسبت به اربابان انگلیسی‌اش شرح داده باشد.

دلبستگی جانان دنکن به دوست ایرانی‌اش به اندازه‌ای زیاد بود که پرداخت هزینه حمل جسد مهدی علی‌خان را به نجف [اشرف] در بین‌النهرین، واپسین آرامگاه مطلوب شیعیان باایمان، که در حدود بیست هزار روپیه تخمین زده می‌شد شخصاً تقبل کرد. و این در حالی بود که حکومت هندوستان با ناسپاسی حاضر به پرداخت این رقم نشد. اما با تأسف باید بگوییم که جنازه مهدی علی‌خان هرگز به مقصد متبرك خود نرسید، زیرا جهازی که جسد در آن به بصره حمل می‌شد میان راه به دست يك ناو فرانسوی توقیف گردید و جسد را به دریا افکندند.

احضار مهدی علی‌خان از مقام بالیوزی کمپانی در بوشهر نقطه پایان يك دوران بود. از آن پس علائق تجارتي بریتانیا در ایران جای خود را به علائق سیاسی فائقه‌ای داد که اهمیت بیش از حد آن دیگر اجازه نمی‌داد کار را به دستهای بومی بسپارند. مهدی علی‌خان برجسته‌ترین ایرانی در جمع ایرانیانی بود که در طول سالهای بسیار به انگلیسی‌ها در ایران خدمت کردند. هیچکدام از ایشان دیگر موفق نشد به مقام رفیع

بالیوزی دست یابد، ولی بسیاری از آنان با دلبستگی و وفاداری به کارفرمایان خود که اغلب بدون کمک آنان از عهده انجام وظایف خود بر نمی آمدند خدمت کردند و گاه در سفارتخانه‌ها و کنسولگریهایی که در آن به عنوان میرزا و منشی - دبیر و معلم و واسطه و مترجم - استخدام می شدند، نفوذ قابل ملاحظه‌ای کسب کردند.

«ريك فاجعة دهشتناك،
پيش بينی نشده و چاره ناپذیر»

یکی از نتایج مثبتی که از مأموریت مهدی علی‌خان عاید شد این بود که فتحعلی شاه اولین سفیر ایران را در مقرر فرمانفرمای هندوستان و حکومت اعلای او معلوم کرد. خبر انتصاب سفیر ایران در دسامبر ۱۷۹۸م/رجب ۱۲۱۳ ه. ق. که مهدی علی‌خان هنوز در تهران به سر می‌برد اعلام گردید و شخصی که برای این مقام انتخاب شده بود کس دیگری جز حاجی خلیل [کراوغلی] قزوینی، یار و مددکار مهدی علی‌خان نبود. حاجی خلیل لقب ملك التجاری^۱ را قبلاً گرفته بود و اینك لقب خانی رانیز دریافت داشت و در آستانه عزیمت به هندوستان بود که خبر نابهنگام سفارت جان ملکم رسید. این امر باعث شد فتحعلی شاه به حاجی خلیل دستور بدهد مسافرتش را عقب بیندازد تا مقصود و نتایج سفر ملکم معلوم شود. در نتیجه حاجی خلیل خان تا ماه مه ۱۸۰۲/ محرم ۱۲۱۷ به هندوستان نرسید. و هنوز دوماه از ورودش به بمبئی نگذشته بود که به مرگی ناگهانی درگذشت - چند روز پیش از تاریخ

(۱) همه شهرهای بزرگتر ایران ملك التجاری داشتند که از طرف دولت منصوب می‌شد اما حقوقی دریافت نمی‌کرد. در هر شهر ملك التجار مسئولیت‌هایی را برعهده داشت و درعین حال بازرگانان دیگر از او حرف‌شنوی داشتند. [توضیح مؤلف]

عزیمتش از بمبئی به مقصد کلکته در جریان مشاجره‌ای که به تیراندازی منجر شد به طور تصادفی به قتل رسید. این فاجعه و عواقب آن تا چند سال دامنگیر مقامات حکومت هند بود.

از کودکی و جوانی حاجی خلیل اطلاعی در دست نیست، جز اینکه می‌دانیم در شهر قزوین، یکی از پایتخت‌های پیشین ایران که در ۲۴ فرسنگی غرب تهران قرار دارد متولد شد. در حدود سالهای ۱۷۸۰/ ۱۱۹۴ دیگر حاجی خلیل تاجر معتبری بود که در بوشهر اقامت داشت و از آنجا با همکاری دوتن از کارگزاران کمپانی هند شرقی، سمیوئل *منبستی و معاونش هارفورد جونز که در یکی از شرکت‌های حمل و نقل بصره با او شریک بودند، بیشتر با هندوستان تجارت می‌کرد. نماینده حاجی خلیل در بمبئی که يك ایرانی به نام آقا محمد بهبهانی بود با صاحب‌منصبان کمپانی محترم در آن شهر رفت و آمد داشت و به توصیه او بود که جانان دنکن، حکمران بمبئی در ارتباط با مأموریت قریب‌الوقوع مهدی علی‌خان به ایران به حاجی خلیل نامه‌ای نوشت و از او کمک خواست (نگاه کنید به فصل دوم). کمک حاجی خلیل در این مورد مؤثر افتاد و موجب امتنان فرمانفرمای هندوستان و ارسال خلعتی از جانب وی شد. و حتی مهمتر از خلعت برای بازرگان ایرانی وعده‌ای بود که دنکن داد که هر گاه کشتی‌های کمپانی عازم خلیج فارس باشند و جای خالی داشته باشند به حمل مال التجاره او اولویت داده خواهد شد. همچنین به درخواست حاجی خلیل جانان دنکن به سفیر انگلیس در استانبول لرد *الگین، نامه‌ای نوشت و او را وادار کرد موجبات شناسایی حاجی خلیل را در خاک عثمانی به عنوان يك فرد تحت‌الحمايه حکومت انگلیس فراهم بیاورد. این امر امتیازات تجارتي و حقوقی باارزشی را در اختیار حاجی خلیل می‌گذاشت ولی او خود بعداً به دلایل نامعلومی از پذیرفتن این شناسایی خودداری کرد. از قول او گفته‌اند که شرایط کار در خورشان و مقام او نبوده است. (۱) با وجود این، مقامات انگلیسی حاجی خلیل را همچنان به چشم يك دوست می‌نگریستند و او را برای پیشبرد منافع بریتانیا از هر لحاظ قابل اعتماد

می‌دانستند. قبل از حرکت جان ملکم به سوی ایران دنکن بار دیگر نامه‌ای به حاجی خلیل نوشت و از او تقاضای کمک کرد.

از این‌رو حاجی خلیل به سهولت توانست فتحعلی‌شاه را قانع کند که برای ایلیچیگری در حکومت اعلائی هندوستان فردی است از هر جهت واجد شرایط، مخصوصاً که این مأموریت خرجی هم برای خزانة همایونی بر نمی‌داشت و حاجی خلیل که صاحب مکنت فراوان بود با توجه به مزایای حاصل از قبول این مأموریت حاضر بود مخارج سفر را خود بر عهده بگیرد. غرض اصلی از مأموریت حاجی خلیل اولاً پس‌دادن بازدید مهدی‌علی‌خان و ملکم از دربار ایران بود و ثانیاً بازآوردن نسخه‌های تصویب شده‌ی دو عهدنامه سیاسی و تجاری که ملکم يك سال زودتر در تهران در آن‌بار مذاکره کرده بود. فتحعلی‌شاه همچنین از سفیر خود یقیناً توقع داشته است که موضع کمپانی هند شرقی را روشن کند، چون ادعای این بازرگانان که می‌گفتند از جانب پادشاه انگلستان سخن می‌گویند، حتماً به نظرش ادعایی ثقیل و گیج‌کننده می‌رسیده است.

حاجی خلیل، شاید با الهام از کثرت نفراتی که جان ملکم را به ایران همراهی کرده بودند، در ماه آوریل ۱۸۰۲ / ذی‌الحجه ۱۲۱۶ همراه انبوهی از خویشاوندان خود و جمعی قراول و نوکر و مهتر که رویهم‌رفته تعدادشان به ۱۲۰ نفر می‌رسید در بوشهر به کشتی نشست و رهسپار بمبئی شد. حاجی خلیل همچنین تعدادی اسب اصیل و شتر دو کوهانه و نیز مجموعه‌ای از هدایای نفیس از قبیل خنجر و شمشیرهای جواهرنشان، قالیچه‌های ریزباف و قواره‌های زری به عنوان هدیه برای مقامات بمبئی و کلکته به‌همراه داشت. این هیئت با ابهت سوار بر دو کشتی، که از طرف کمپانی هند شرقی در اختیارشان گذاشته شده بود، سفر خود را آغاز کردند. يك ناو جنگی کمپانی به نام * «بمبئی» نیز آنان را همراهی می‌کرد. کشتی‌نشینان در حوالی مسقط با توفان شدیدی روبرو شدند و در این میان به علت مشکلاتی که برای کشتی دوم که حامل خدم و حشم هر دو بود پیش آمد ناو «بمبئی» آن را مدتی یدک کشید و بعد چون سودی نبخشید به حال خود رها کرد. در حدود چهل

مسافر نجات یافتند و به ناو کمپانی منتقل شدند ولی سی و چهار رأس اسب گرانبها از دست رفت. حاجی خلیل و بیشتر نزدیکان او که در کشتی * «دنکن» سوار بودند روز ۲۱ مه/ ۱۸ محرم ۱۲۱۷ به سلامت به بمبئی رسیدند و پشت سر آنها به فاصلهٔ بیشتر از يك هفته ناو سنگین بار و آکنده از مسافر «بمبئی» به بندر رسید. به ایرانیها در طی این سفر خطرناك دریایی به قدری سخت گذشته بود که عهد کردند برای رفتن به کلکته از راه خشکی سفر کنند و دوباره به کشتی نشینند.

اهمیتی که انگلیسی‌ها برای اولین هیئت سیاسی اعزام شده از ایران قائل بودند از تشریفات مفصلی که برای استقبال از آنان به هنگام ورود به بمبئی ترتیب داده بودند روشن می‌شود. هنوز کشتی «دنکن» لنگر نینداخته بود که گروهی از صاحب‌منصبان و کارمندان ارشد کمپانی محترم در قایق پارویی به کشتی رفتند تا از جانب حکمران بمبئی که برای سرکشی به مسافرت رفته بود به سفیر ایران خوش آمد بگویند. پایگاه والای نمایندگان کمپانی باشلیك پانزده تیر توپ به هنگام ورودشان به کشتی «دنکن» و شلیك پانزده تیر توپ دیگر به هنگام ترك کشتی اعلام شد. حاجی خلیل‌خان که از سفر دریایی پُرتلاطم خود خسته بود تصمیم گرفت پیاده شدن خود را دو روز به تعویق بیندازد. در روز موعود نمایندگان کمپانی بار دیگر با قایق، این بار قایقی که با مصالح گرانقیمت تزیین شده بود، به کشتی رفتند تا سفیر ایران را به ساحل همراهی کنند. تعدادی قایق دیگر به نوبهٔ خود قایق اصلی را همراهی می‌کردند، از جمله قایقی که «حامل نوازندگان شیپور و سازهای مناسب دیگر برای نواختن در روی آب بود.» (۲) بقیهٔ قایقها به حمل همراهان حاجی خلیل اختصاص یافته بود. بار دیگر نمایندگان حکومت بمبئی با شلیك پانزده تیر توپ مورد استقبال قرار گرفتند. برای پیاده شدن حاجی خلیل از کشتی «دنکن» هفده تیر توپ شلیك شد و همین تعداد گلوله به هنگامی شلیك گردید که سفیر ایران از يك دوبهٔ نیروی دریایی که قایقهای دیگر به صف پشت سر آن حرکت می‌کردند پایه خشکی نهاد. کشتی‌هایی که در بندر گاه بمبئی لنگر انداخته بودند با پرچمهای گوناگون آذین‌بندی

شده بودند و در زمانی که قایقها از جلو آنها عبور می‌کردند سوت خود را به صدا درمی‌آوردند.

در ساحل اعضای کمیته پذیرایی، مرکب از صاحبمنصبان عالیمقام کمپانی، به حاجی خلیل خوش‌آمد گفتند. سپس حاجی را به روایت گزارشی که در نشریه رسمی کمپانی^۲ درج شده است «سوار در تخت روانی سرپوشیده و مجلل کردند و درحالی که پیشاپیش او شیپورچیان و اسبان يدك حرکت می‌کردند به‌تأنی از میان کوچه‌ای که سربازان پادگان میان بندرگاه و مدخل کلیسا از دو طرف باز کرده بودند گذر دادند. دسته موزيك هنگ توپخانه با نواختن آهنگهای مناسب به ترنم مشغول بود و سربازان به‌هنگام عبور سفیرایران بایش‌فنگ ادای احترام می‌کردند.» اعضای کمیته پذیرایی و همراهان حاجی خلیل سوار در تخت روانهای دیگری به‌دنبال حاجی خلیل حرکت می‌کردند، و در این حال «جمعیت عظیمی از مردم نظاره‌گر مراسم بودند». از در کلیسا تا منزلی که حکومت بمبئی برای حاجی خلیل در نظر گرفته بود فرستاده ایران را سواران خود او و «دویست سرباز پیاده که لباس تشریفاتی پوشیده بودند» (۳) همراهی می‌کردند. برنامه روزهای بعد را دید و بازدیدهای رسمی پر کرده بود - اول ایلچی ایران به دیدار کفیل حکومت بمبئی رفت و دو روز بعد مقام کفالت به بازدید آمد و باز «پیشاپیش او موزیکچی‌ها و شیپورزنه‌ها و اسبهای زیبای يدك با اراقهای فاخر» در حرکت بودند. در هر دو مورد سربازان کمپانی محترم در امتداد مسیر صف کشیده بودند و «جماعت عظیمی از بومیان» (۴) به تماشا ایستاده بودند. روز ۴ ژوئن/۲ صفر که جشن تولد جرج سوم پادشاه انگلستان بود حاجی خلیل در مجلسی که مقام کفالت حکومت ترتیب داده بود شرکت کرد و پس از آن به مجلس رقص و نمایش آتشبازی که مستر ادوارد* استرچی مهماندار او برپا داشته بود رفت. شك نیست که انگلیسی‌ها به‌خاطر علاقه‌مندی خود به مستحکم

(۲) این نشریه Asiatic Annual Register نام داشت، به‌معنی «سالنامه آسیایی» - م.

ساختن پیمان اتحادی که به دست جان ملکم با ایران امضا کرده بودند اهمیت زیادی برای دیدار حاجی خلیل خان از هند قائل بودند. ویلیام *هیکی^۳ که *«خاطرات» مفصل و آکنده از شایعات او معروفیت دارد نوشته است که فرمانفرمای هندوستان تدارکات مجللی برای پذیرایی از حاجی خلیل در کلکته دیده بود. اما دلمشغولی انگلیسیان به تشریفات رسمی کمکی به حال حاجی خلیل در امور شخصی اش نمی کرد. حاجی خلیل غیر از تلف شدن اسبهایش مقدار قابل توجهی مال التجاره نیز در جریان غرق شدن يك کشتی سوم در مسیر توفانی بوشهر به بمبئی از دست داده بود. و از حکمران مدرس هم که نامه‌ای به او نوشته و مطالبهٔ وجتی را کرده بود که به ادعای خودش در بصره به جان ملکم پرداخته بود جواب مساعدی دریافت نکرده بود.

حاجی خلیل روز ۸ ژوئیه/۷ ربیع الاول اندک زمانی قبل از مرگ نابهنگامش، نامه‌ای به جانان تن دنکن حکمران بمبئی که هنوز در سورات بود نوشت و گلد کرد که مطالبات او بابت مخارج سنگینی که در جریان سفر مهدی علی خان به تهران شخصاً از جیبش پرداخته بود و به سهلك رویه (۳۶،۰۰۰ لیره) بالغ می شد هنوز تسویه نشده است. حاجی خلیل نوشت: «چطور می توانستم تصور کنم که کار به چنین حدی از نامهربانی می کشد؟ پس پاداش مساعدت و محنت کجاست؟» (۵) حاجی خلیل همچنین از بهبهانی نمایندهٔ خود در بمبئی خواست نامه‌ای از طرف او به حکمران بنویسد و برای تسویهٔ این مطالبات پافشاری کند. در این نامه بهبهانی واژگون شدن حکومت تیپو سلطان مهاراجهٔ میسور و عقب نشینی زمان شاه افغان و حتی بعیدتر از آن، اخراج فرانسویان از مصر را جملگی به حساب اقدامات مؤثر حاجی خلیل گذاشته بود!

(۳) متولد ۱۷۴۹، متوفی ۱۸۳۰. برای اولین بار در سال ۱۷۶۸ به عنوان دانشجوی نظام در ارتش کمپانی هند شرقی به هندوستان رفت، ولی بعد از چند ماه به انگلستان بازگشت. در سال ۱۷۷۷ دوباره به هندوستان رفت و به استثنای سالهای ۸۳-۱۷۷۹ که به انگلستان بازگشت و ازدواج کرد در کلکته وکیل دعاوی بود، تا سال ۱۸۰۸ که خودش را بازگشته کرد و پس از بازگشت به وطن به نوشتن خاطراتش پرداخت. [توضیح مؤلف]

فاجعه در روز ۲۰ ژوئیه/۱۹ ربیع الاول با شروع دعوا بین نگهبانان ایرانی حاجی خلیل و قراولان هندوی گماشته شده از طرف کمپانی محترم رخ داد. حاجی خلیل وقتی سرو صدا را شنید، به همراهی آقا حسین برادرزاده اش و چند نفر دیگر به حیاط رفت تا به ماجرا پایان دهد. اما در تیراندازی بین طرفین گرفتار شد و آنجا به قتل رسید. چهار تن از همراهان حاجی خلیل نیز کشته شدند و شش تن از جمله برادرزاده حاجی زخمی گردیدند تا اینکه سرانجام غائله ختم شد. علت این دعوی فاجعه آمیز روشن نیست. طبق يك روایت هندوان به تیراندازی نگهبانان ایرانی به سوی پرندگان اعتراض کرده بودند. ویلیام هیکی توضیح قانع کننده تری دارد و می نویسد محرك اقدام قراولان هندو رفتار تحقیر آمیزی بود که ایرانیان نسبت به ایشان در پیش گرفته بودند. از این که تنها ایرانیها در این ماجرا کشته یا مجروح شدند مسلماً چنین باید نتیجه گرفت که به رغم نقل قولی که هیکی از برادرزاده حاجی خلیل می کند که اولین تیر از طرف ایرانیها شلیک شد - تیراندازی را قراولان هندو آغاز کرده اند.

این رویداد باعث بروز اضطراب شدیدی در محافل رسمی گردید. حکمران بمبئی هنوز در مسافرت بود و تقریباً دو هفته دیگر طول کشید تا برگردد. در این میان ادوارد استرچی مهماندار سفیر مقتول را با يك ناو جنگی به کلکته فرستادند تا فرمانفرما را از بروز فاجعه آگاه سازد. این سفر دریایی در مساعدترین فصول پاترده بیست روز طول می کشید و استرچی زودتر از ۹ اوت/۹ ربیع الثانی به فورت ویلیام نرسید. اقداماتی که متعاقباً صورت گرفت نمایش چشمگیری از اغتشاش فکری و پوزشخواهی زیاده از حد از ناحیه انگلیسی ها بود که می ترسیدند قتل سفیر باعث قطع روابط دوستانه ای بشود که اندک زمانی قبل با فتحعلی شاد برقرار کرده بودند. جان ملکم که نقش اول را در ایجاد

۴) «دایرة المعارف فارسی» در مقاله «خلیل خان قزوینی [حاجی خلیل خان قزوینی] پسر حاجی محمد قزوینی» می نویسد که اعتراض هندوان به صید مرغابی به وسیله اتباع او بود که «هندوان کشتن آنها را ناروا می شمارند.» - م.

روابط با ایران بازی کرده بود و اینک منشی خصوصی فرمانفرما بود از دریافت خبر فاجعه بیش از همه ناراحت شده بود و عقیده داشت که «نتیجه سه سال زحمت درست در زمانی که در شرف به ثمر رسیدن بود به علت بروز نامنتظرترین و بی سابقه ترین حادثه بر باد رفت.» (۶) تصمیمات بعدی فرمانفرمای هندوستان یقیناً می بایست تحت تأثیر مصلحت اندیشی های جان ملکم که او را در این زمان مطلع ترین کارشناس امور ایران در هند می دانسته اند شکل گرفته باشد.

اولین اندیشه دنکن پس از بازگشت به بمبئی در اوایل ماه اوت/ربیع الثانی و صدور دستور توقیف قراولان هندی و دو افسر انگلیسی که در زمان دعوا در محل کشیک داشتند (و متعاقباً در يك دادگاه تحقیق از مسئولیت مبرا شناخته شدند) حفظ امنیت و سلامت کارکنان کمپانی در کارگزاری بوشهر بود در زمانی که خبر فاجعه به ایران می رسید. او به مهدی علی خان که هنوز ناسایندۀ کمپانی در بوشهر بود دستور داد همه اقدامات لازم را برای پرهیز از اتفاقات ناگوار به عمل آورد و اگر وضع طوری باشد که این امر غیرممکن شود و جان افراد به خطر بیفتد، او را مجاز ساخت که به همراهی کارمندان خود به یکی از کشتی های نیروی دریایی که به همین منظور به بوشهر اعزام شده بود نقل مکان کنند. او همچنین دو نامه نوشت، یکی خطاب به فتحعلی شاه که در آن ضمن پوزشخواهی فروتنانه ماهیت تصادفی مرگ سفیر را توضیح می داد، و دیگری به شیخ ناصر شیخ بوشهر که در آن او در حفظ و حراست کارگزاری کمک می خواست؛ و این دو نامه را نیز همراه مکتوب خود به بوشهر فرستاد.

بار دیگر مهدی علی خان در اجرای دستورات دنکن راه مستقل و کج و معوجی را درپیش گرفت. ولی این طرز عمل این بار موجبات عزلش را فراهم آورد. به نظر مهدی علی، نامه دنکن به فتحعلی شاه حاوی جزئیاتی بود بیش از حد ضرورت، و درعین حال فاقد «دو یا سه جمله جانانه که برای فهم مردم این مملکت مناسب باشد.» از این رو به جای نامه دنکن به فتحعلی شاه، خود نامه ای انشاء کرد و معاونش ویلیام بروس

را راضی نمود که آنرا از جانب حکمران بمبئی امضا کند. همچنین به این منظور که «ذهن شاه را اندکی نسبت به حاجی خلیل خان ناموافق سازد تا قبله عالم از قتل او کمتر متأسف شود» دست به اقداماتی زد تا پادشاه را نسبت به ایلچی فقید خود بدگمان سازد - و در توجیه عمل خود نوشت که «دروغپردازی در این کشور امر رایجی است.» (۷) دو نامه هم، یکی به شاهزاده حکمران فارس و دیگری به صدراعظم در تهران نوشت و خواستار تفاهم و مساعدت آنها در جلوگیری از بروز حوادث نامطلوب شد و يك گردنبند مروارید و يك انگشتری الماس هم با نامه‌ها همراه کرد به علاوه وعده پرداخت ۲۰،۰۰۰ روپید به صدراعظم، چنانچه موفق به آرام ساختن پادشاه شود. بروس در تأیید اقدامات رئیس خود نامه‌ای به دنکن نوشت و توضیح داد که «بدون پول و تحفه هیچ کاری در این مملکت نمی‌توان انجام داد.» (۸)

در این میان، با وجود شایعه‌ای که دهان به دهان می‌گشت حاکی از اینکه فتحعلی شاه به تلافی قتل حاجی خلیل دستور داده است بیست هزار سوار برای حمله به هندوستان به نیروهای افغان بپیوندند، هیچ اتفاقی نیفتاد. در پایان ماه نوامبر/۴ شعبان مهدی علی‌خان توانست به دنکن گزارش بدهد که به او اطمینان داده شده «که خاطر مبارک تسلی یافته و مرگ سفیر خود را پذیرفته است در حدی که فعلاً از قطع روابط دو حکومت جلوگیری به عمل آمده.» (۹) يك هفته بعد مهدی علی‌خان تأیید کرد که «کوچکترین ناراحتی باقی نمانده است.» (۱۰)

و اما مقامات کلکته از دریافت خبر مرگ سفیر ایران دچار اضطراب و نوعی دستپاچگی شده بودند و فرمانفرمای هند لرد ولزلی برای تسکین احساسات ایرانیها از هیچ کوششی فروگذار نکرد. روز ۱۱ اوت ۱۸۰۲ / ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۲۱۷ شماره مخصوصی از روزنامه رسمی کمپانی به نام * «گازت» کلکته اعلامیه‌ای منتشر ساخت که جزئیات ماجرا در آن شرح داده شده بود و به اطلاع عامه می‌رسید که حکمران بمبئی فوراً دستور تشکیل دادگاه تحقیق را داده است و... اقداماتی «برای تسکین و تشفی خاطر» خویشان و همراهان سفیر فقید انجام

خواهد گرفت و نیز... به نشانه ابراز تأسف عمومی و برای ادای احترام «به پایگاه رفیع سفیر متوفا و به پادشاهی که نمایندگی او را برعهده داشته است» (۱۱) بعدازظهر آن روز تعدادی تیر توپ به فواصل يك دقیقه از فراز باروی فورت ویلیام انداخته خواهد شد.^۵ فرمانفرما همچنین مجلس پذیرایی مردانهای را که قرار بود بعدازظهر آن روز برپا شود دو هفته به عقب انداخت. یازده روز بعد، شماره فوق العاده «گازت» کلکته متن يك «بیانیه» آبدار و نسبتاً طولانی را که به امضای لرد ولزلی خطاب به بازماندگان و ملازمان حاجی خلیل در بمبئی نوشته شده بود منتشر ساخت. لرد ولزلی در این بیانیه پس از اظهار تأسف از «این فاجعه دهشتناك و پیش بینی نشده و چاره ناپذیر»، و نیز اظهار امیدواری که «خاطره این مصیبت فجیع و بی سابقه» به مرور زمان فراموش شود اعلام می داشت که سرگرد جان ملکم را «که در حال حاضر جای محرم ترین فرد را در خانواده من گرفته است» به بمبئی اعزام می دارد تا «مراتب همدردی محبت آمیز» کمپانی را به خویشان حاجی خلیل ابلاغ کند و ترتیب کمک و مساعدت به آنان را بدهد. (۱۲)

لرد *کلایو^۶ حکمران مدرس (که مقر او *فورت سنت جورج سومین مرکز قدرت حکومت بریتانیا در هندوستان بود) در گزارشی رسماً از مرگ حاجی خلیل «در فاجعه آمیزترین و رنج آورترین شرایط» و نیز از اقداماتی که از طرف فرمانفرمای هند برای جلب رضایت شاه صورت می گرفت آگاه گردید و از او به نام فرمانفرمای عالیجاه تقاضا شد «دستور بدهند در فورت سنت جورج مراسم سوگواری عمومی به هر شکلی که آن جناب در چنین موقعیت خطیر و مصیبت باری صلاح می دانند برگزار شود.» (۱۳) لرد کلایو متقابلاً دستور داد در ساعت ۵

۵) متن کامل این اعلامیه در شماره ۱۰ ژانویه ۱۸۰۳ روزنامه «تایمز» لندن به چاپ رسید. [توضیح مؤلف]

۶) لرد کلایو بزرگ، فاتح هند و پایه گذار امپراتوری بریتانیا در سال ۱۷۷۴ خودکشی کرده بود. لرد کلایو حکمران مدرس در سال ۱۸۰۲ ظاهراً باید فرزند آن عالیجناب باشد. — م.

بعد از ظهر روز بعد تعدادی تیر توپ به فواصل يك دقيقه شليك شود و نسخه‌هایی از بیانیۀ فرمانفرما خطاب به خانواده حاجی خلیل برای سران همه حكومت‌های محلی که در آن زمان با فورت سنت جورج در ارتباط بودند ارسال گردد. چندی بعد کلايو به کلکته گزارش داد که حکام بومی مختلف - نواب * کرتك، راجه * تانجور و دیوان * میسور - از دریافت خبر متألم شده و به اقدامات مناسب دست زده بودند. برای حاجی خلیل در مساجد شهرهای بزرگ ناحیه کرتك ختم گذاشته بودند. نامه لرد کلايو و بیانیۀ فرمانفرما را به صدای بلند به سه زبان انگلیسی و فارسی و کرتکی در مجلس بارعامی که در داخل قلعه میسور برگزار شده بود قرائت کرده و در نقاط دیگر میسور در مساجد مسلمانان و معابد هندوان هر دو ختم گذاشته بودند.

بیانیۀ فرمانفرما به همراهی نامه‌ای که آن نیز به امضای لرد ولزلی بود تا قبل از نیمه ماه سپتامبر/ ۱۷ جمادی‌الاول به بمبئی نرسید. اما وقتی که رسید جانان دنکن آن را با تمام کبکبه و دبدبه‌ای که در اختیار داشت به آقا حسین برادرزاده سفیر مرحوم تحویل داد. در حالی که اسبان يدك مزین به یراق آلات فاخر و سربازان پیاده ملبس به اونیفورم و آجودانهای سوار براسب در جلو حرکت می کردند حکمران و دیگر مقامات ارشد کمپانی هر کدام در يك کالسکه به دنبال آنان روان بودند. در امتداد مسیر سربازان هنگ هشتاد و ششم صف کشیده بودند. کاروان به نزدیکی منزل سفیر مقتول که رسید چند تیر توپ شليك شد. در داخل منزل، آقا حسین که به علت جراحاتش هنوز قادر به ایستادن نبود از ایشان استقبال کرد. و در این حال دسته موزيك هنگ به نواختن قطعات برگزیده‌ای از آهنگهای ملی دو کشور پرداخت و انگلیسیان به خوردن قهوه و کشیدن قلیانی که دست به دست می گشت مشغول شدند. سپس حکمران و همراهانش به پا خاستند و یکی از ایشان متن نامه و بیانیۀ فرمانفرما را به فارسی قرائت کرد و اصل نامه و بیانیه را دنکن با قیافه سوگوار به آقا حسین تسلیم داشت. سه روز بعد بازدید آقا حسین از حکمران با تشریفات پرطول و تفصیل مشابهی تکرار شد. دنکن مصمم بود که دیگر هیچ بهانه‌ای به

دست ایرانیها ندهد.

در این میان جان ملکم که به همراهی خواهرزاده اش ستوان چارلز * پیسلی در نقش منشی از راه خشکی از طریق حیدرآباد و پونه سفر کرده بود روز ۱۰ اکتبر/ ۱۲ جمادی الثانی وارد بمبئی شد. ورود او برای دنکن که شخصاً مردی خجول و عصبی بود و از دست بعضی از همراهان حاجی خلیل در ایام بعد از تیراندازی به جان آمده بود باید مایه تسلی خاطر شده باشد. ملکم که انتخابش برای خواباندن غائله از طرف لرد ولزلی به علت «علم و اطلاعی [بود] که از خلق و خوی دربار ایران دارد و نفوذی که در افراد آن ملت اعمال می کند» (۱۴) اکنون اداره وضع را در دست گرفت.

دو مسئله در برابر ملکم قرار داشت: اول، جلب رضایت بازماندگان مقتولین از راه پرداخت غرامات مکفی و همچنین دادن ترتیبات لازم برای تسویه حسابهای حاجی خلیل و تقسیم اموال او در بمبئی؛ و دوم، جلب تفاهم فتحعلی شاه و نجات دادن پیمان اتحاد انگلستان و ایران. ملکم با جدیت معمول خود به کار پرداخت و پس از مدت کوتاهی که اندکی بیشتر از يك ماه طول کشید توانست با احساس رضایت از اینکه هرچه از دست او در هند برمی آمده انجام داده است بار دیگر رهسپار کلکته شود. ملکم با خانواده های عزادار با پیشنهادهای سخاوتمندانه پرداخت مستمریهای مادام العمر از طرف کمپانی هند شرقی روبرو شد: سالی ۲۴،۰۰۰ روپیه به اضافه يك رقم درشت مقطوع برای پسر حاجی خلیل^۷، سالی ۲۷۰۰ روپیه برای برادرزاده مجروح، و سالی ۶۰۰ روپیه برای خانواده هریك از خدمه مقتول. علاوه بر این کمپانی تعهد کرد هر سال ۱۰،۰۰۰ روپیه به صندوق علمای شیعه نجف که قرار شده بود جسد حاجی خلیل در آنجا دفن شود کمک کند. اموال حاجی خلیل در بمبئی

(۷) که از این مستمری شصت و پنج سال استفاده کرد. بیشتر عمرش در پاریس و لندن گذشت. همیشه لباس ایرانی می پوشید و معروف است پنجاه سال پیاهی در تمام برنامه های اپرای پاریس حضور یافت. [توضیح مؤلف]

نیز تقویم شد و صورت آن را به تهران فرستادند تا هر طور که شاه صلاح دانست تقسیم شود. ترتیبات لازم برای مومیایی کردن و حمل جنازهٔ سفیر داده شد و باز طی مراسم خاصی، در حالیکه حکمران بمبئی و اعضای شورای حکومت حضور داشتند، جسد به یکی از کشتی‌های کمپانی که عازم بصره بود انتقال یافت. یکی از ناوهای جنگی کمپانی محترم قرار بود کشتی حامل جنازه را همراهی کند. زمانی که کاروان عزا به کشتی رسید پنجاه تیر توپ، هر تیر به نشانهٔ يك سال از سنوات عمر حاجی خلیل، به فواصل نیم دقیقه شلیک شد. جان ملکم به عنوان ادای احترام مخصوص به خواهرزادهٔ خود ستوان پیسلی دستور داد جنازه را تا بصره همراهی کند.

روز ۴ نوامبر / ۸ رجب در حدود هفتاد نفر از اعضای هیئت حاجی خلیل، به همراهی جنازه، بمبئی را ترك گفتند. بقیه چند هفته پس از آنها حرکت کردند. جان ملکم با احساسی از رضایت، گزارش کرد که بازگشت ایرانیان به وطن باعث می‌شود به شایعات نادرستی که دربارهٔ مرگ سفیر برسر زبانهاست خاتمه داده شود و به خاطر ترتیبات مالی سخاوتمندانه‌ای که برای ایشان داده شده «در خاطرشان نقشی نخواهد بود جز امتنان و علاقه برای کشوری که به خاطر ملاحظات بشردوستانه با گشاده‌نظری چنین توجهی به بدبختی آنان نموده است.» (۱۵)

مسئلهٔ دوم شاه بود. جان ملکم می‌ترسید دوستی بین دو کشور به دشمنی تبدیل گردد مگر اینکه پادشاه ایران قانع شود که مرگ حاجی خلیل تصادفی بوده است و انگلیسی‌ها حداکثر احترام ممکن را به زنده و مردهٔ او گذاشته‌اند. ملکم از راه پریپیچ و خمی که مهدی علی‌خان برای حل و فصل مسئله در پیش گرفته بود انتقاد کرد و گفت مهدی علی به جای اینکه از دستورالعمل خود پیروی کند دست به کارهایی زده است که به نظر او، یعنی ملکم «مغایر اصول سیاست صحیح و منش درست بوده است... طرفندهایی چنان بی‌ارزش که به گمان من شایستهٔ حیثیت ملت بریتانیا نیست که فیصلهٔ موفقیت‌آمیز قضیهٔ حاضر را مرهون به نتیجه رسیدن آن اعمال بدانیم.» (۱۶) ملکم که خبر نداشت مرگ

حاجی خلیل در محافل درباری ایران هیجان چندانی ایجاد نکرده است - هرچه باشد حاجی خلیل فقط يك تاجر بود - با شتاب نامه‌های معذرتخواهی مفصلی برای فتحعلی شاه و صاحبمنصبان او در تهران و شیراز فرستاد و بر تصادفی بودن فاجعه انگشت تأکید نهاد. ملکم در نامه‌های خود، همچنین اطلاع می‌داد که بالیوز جدیدی به نام مستر ت. ه. *لاوت برای تصدی امور کارگزاری بسوشهر انتخاب شده است ولی تا ورود او ستوان چارلز پیسلی کفالت امور را برعهده خواهد داشت و بامقامات ایرانی درباب نحوه ارسال نامه‌ای از فرمانفرمای هندوستان به فتحعلی شاه مشورت خواهد کرد. قصد این بود که لاوت شخصاً این سند مهم را به تهران ببرد.

لحن این نامه پوزشخواهانه طولانی و پر آب و تاب حتی با در نظر گرفتن این نکته که بایستی به فارسی ترجمه می‌شد ظاهراً لحنی بیست که انسان انتظار دارد فرمانفرمای هندوستان در مخاطب قرار دادن حاکم يك کشور ضعیف و فراموش مانده آسیایی به کار ببرد. عبارات بیش از حد متواضعانه آن شبیه عباراتی است که در «بیانیه» فرمانفرما، که پیشتر از آن صحبت کردیم به کار رفته است. علت استفاده از این لحن اهمیتی است که انگلیسی‌ها در آن زمان برای ایران به عنوان بخشی از استحکامات دفاعی مستملکاتشان در هندوستان قائل بودند. نقل يك بند از نامه برای چشانندن طعم آن به خوانندگان کافی است.^۸

فاجعه دهشتاك، پیش‌بینی نشده و چاره‌ناپذیری از آستین تقدیر بیرون جسته است تا آن‌ا‌علیحضرت شهریاری و دولت بریتانیا را دچار اندوه و اضطراب مشترکی بسازد و باعث شود تحقق نیات متقابل خود را به تأخیر اندازیم و لسی دوستی خود را که شالوده آن را پی‌افکنده‌ایم به‌خاطر حسادت بی‌پایه و بدگمانی بی‌مایه بمحالت تعلیق در نمی‌آوریم و تابع طبیعی و میمون مشاورات متفق خود را از دست

۸) مترجم برای دادن رنگ و بوی «قاجاری» بدنامه فرمانفرمای هند برای خودش مقداری آزادی عمل قایل شد که از حد و حدود معمول او در ترجمه بیشتر است. خداوند نکته‌گیران بر او ببخشایند. - م.

نمی‌دهیم و ثمرات حکمت بالغه و معدلت فائزۀ دو دولت را تباه نمی‌کنیم و آن تعهدات مقدسی را که پایدهای اتفاق مستمر خود را با آن قوام بخشیده‌ایم و طسرق مراوده آزاد و ارتباط سودبخشی را که به مساعدت آن گشوده‌ایم و سرچشمه‌های امنیت و آبادانی و جلال مشترک خود را که به کمک آن فیاض‌تر ساخته‌ایم زبرپا نمی‌گذاریم.» (۱۷)

لاوت که عزیمتش از هند به نحو اجتناب‌ناپذیری به تأخیر افتاده بود سرانجام در اوایل ژانویه ۱۸۰۳/رمضان ۱۲۱۷ به بوشهر وارد شد اما مکتوب مهم فرمانفرما (که به تاریخ ۲۶ اوت ۱۸۰۲/ربیع‌الثانی ۱۲۱۷ تحریر شده بود) تاماه ژوئیۀ ۱۸۰۴/ربیع‌الاول ۱۲۱۹، یعنی تقریباً دو سال بعد از تاریخ تحریر آن به دست فتحعلی شاه نرسید، و زمانی هم که رسید تحویل دهنده آن لاوت نبود بلکه همتای او در بصره، سمیوئل منستی بود که اجر زحمات خود را به صورت توییخنامه‌ای از کمپانی محترم دریافت داشت.

لاوت چاق و مریض احوال بود و هیچ‌گاه احساس نکرد توانایی در پیش گرفتن سفر دور و دراز مورد نظر را دارد. شاید هم از شنیدن این شایعه که به فرمان شاه مقرر شده بود سر از تن حامل نامه فرمانفرمای هند جدا کنند به وحشت افتاده بود. لاوت به ایرانیها پیشنهاد کرد که ستوان پیسلی به جای او به تهران برود و نامه را تحویل دهد ولی به او گفتند که پیسلی برای چنین مأموریتی به اندازه کافی عالی‌شان نیست و این کار را تنها بالیوز بوشهر می‌تواند برعهده بگیرد. چندی بعد که مأموران دربار وارد بوشهر شدند تا لاوت را همراهی کنند، وی از روی اضطرار نامه‌ای به منستی بالیوز بصره نوشت و پیشنهاد کرد که جای خود را باهم عوض کنند و منستی به جای او به تهران سفر کند. لاوت نوشت «محض رضای خدا بیا و ما همه را نجات بده.» (۱۸) منستی که مرد سن‌تری بود و از رفیقۀ ارمنی خود که بعداً با وی رسماً ازدواج کرد چهارپا پنج فرزند داشت از سال ۱۷۸۴/۱۱۹۸ بالیوز کمپانی هند شرقی در بصره بود و از این راه ثروتمند شده بود. هرچند این احتمال وجود داشت که در غیبت منستی از بصره معاملات شخصی او لطمه ببیند

ولی چنین پیداست که پیشنهاد لاوت را بیدرنگ پذیرفته بود. شاید منستی از روی ترحم برای همتای جوانتر خود که دچار مخمصه شده بود و یا به احتمال زیادتر از روی جاه‌طلبی و به امید به چنگ آوردن پست نمایندگی دایمی کمپانی در دربار ایران - امیدی که ذکری از آن در نامه‌ای که منستی قبل از ترك بصره به فرمانفرمای هند نوشت به میان آمده است - چنین تصمیمی گرفته بود. در نامه مذکور منستی به لردولزی اطلاع می‌داد که «برای اجرای نیات آن جناب» (۱۹) عازم ایران است. منستی بی‌آنکه در انتظار موافقت هند یا لندن بماند به کشتی نشست و در ماه فوریه ۱۸۰۴/ ذی‌القعدة ۱۲۱۸ وارد بوشهر شد و اندک زمانی بعد، پس از آنکه «به کسوت ایلچیگری» (۲۰) درآمد، با نامه فرمانفرما عازم دارالخلافه شد.

منستی، پس از عبور از شیراز و اصفهان راه اردوی تابستانی فتحعلی‌شاه را که در سلطانیه در نیمه راه تهران و تبریز قرار داشت در پیش گرفت و روزدوم ژوئیه ۱۸۰۴/ ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۱۹ به آنجا رسید. چند روز بعد منستی گزارش داد که استقبالی که از او به عمل آمده از حد انتظارش بیشتر بوده و توانسته است پانزده ساعت پس از ورود خود به سلطانیه به حضور پادشاه برسد. سرانجام نامه دوساله لردولزی به دست فتحعلی‌شاه رسید و به همراهی آن هدایایی از طرف فرمانفرمای هندوستان تقدیم حضور شد. فتحعلی‌شاه که به احتمال زیاد مدت‌ها بود خاطره مرگ سفیر تاجر خود را فراموش کرده بود و اکنون بیشتر نگران حفظ پیمان اتحاد با انگلستان به عنوان تضمینی در برابر روسها بود به منستی گفت که ماهیت تصادفی فاجعه را درک می‌کند و دولت بریتانیا را مسئول نمی‌داند.

اکنون در مرور دوباره این ماجرا به این نتیجه می‌رسیم که انگلیسی‌ها - یا شاید بهتر باشد بگوییم جان ملکم - از گاه کوهی ساخته بودند. ایرانیها حتی گفته بودند که انگلیسی‌ها می‌توانند ده سفیر را به قتل برسانند مشروط بر اینکه حاضر باشند خونبهای آنان را به همین نرخ بپردازند!

سفیری که مقدمش گرامی نبود

تسلیم نامهٔ فرمانفرمای هند به فتحعلی‌شاه و پایان رضایتبخش سفارت غیرمجاز سمیوئل منستی باعث آسودگی خاطر انگلیسی‌ها در مناسباتشان با ایرانیها نشد. اندک زمانی بعد باز دچار دردسر شده بودند: این بار در روابطشان با محمدنبی‌خان [شیرازی]، جانشین و برادرزن حاجی خلیل خان مرحوم و دومین و آخرین سفیری که پادشاه ایران به دستگاه حکومتی انگلیسی‌ها در هندوستان فرستاد.

محمدنبی در زمانی که به این پست منصوب شد، شخص بسیار ثروتمندی بود و کشتیهای بسیار داشت. به برکت تجارت بین خلیج فارس و هندوستان با مشارکت شوهر خواهرش حاجی خلیل و دو کارگزار کمپانی هند شرقی در بصره، سمیوئل منستی و هارفورد جونز (که در آن ایام از طرف کمپانی اجازه داشتند به حساب خودشان هم معاملاتی انجام دهند) پولدار شده بود.

پدر محمدنبی از تجار محترم بوشهر بود ولی از جملهٔ توانگرترین آنها نبود. مادرش این حسن شهرت را نداشت، چون قبل از ازدواج، رفیقهٔ یک مرد انگلیسی به نام *داگلاس صاحب بود که نمایندگی کمپانی محترم در بندرعباس و بصره را داشت. از این رابطه دختری به دنیا آمده

بود که او را برای تحصیل به انگلستان فرستاده بودند و بعداً در آنجا با جوان انگلیسی «صاحب مقام و بسیار محترمی» ازدواج کرده بود. (۱) پس از مرگ داگلاس صاحب، مادر دختر مسلمان شد (پیش از آن این خانم «گبریا آتش پرست» (۲) بود) و به عقد ازدواج بازرگان بوشهری درآمد و چندین فرزند به دنیا آورد، از جمله محمدنبی و دختری که بعداً زن حاجی خلیل شد. در سال ۱۷۸۶ م. / ۱۲۰۰ ه. ق. که هارفورد جونز برای اولین بار به ایران مسافرت کرد، معرفی نامه‌ای از حاجی خلیل خطاب به محمدنبی در جیب داشت. جونز محمدنبی را با مواجب مختصری به عنوان منشی خود استخدام کرد تا از جمله کارهای دیگر، فارسی نیز به او بیاموزد. هارفورد جونز و محمدنبی آبشان به یک جوی رفت و وقتی جونز به بصره برگشت، محمدنبی نیز با وی به آن شهر آمد و با دریافت حق العمل، انجام معاملات را برای شوهر خواهر خود برعهده گرفت. از این رهگذر محمدنبی با کمپانی هند شرقی تماس پیدا کرد و زیر سایه کمپانی ثروتمند شد. گاهی هم از طرف انگلیسی‌ها پیغامهایی به مقامات ایرانی می‌رسانید و به خاطر خدماتش به کمپانی محترم از حکمران بمبئی خلعت می‌گرفت. بعد انگلیسی‌ها از محمدنبی خواستند به مهدی علی‌خان بالیوز بوشهر کمک کند تا مبادا ماجرای مرگ حاجی خلیل در بمبئی باعث شود در ایران علیه انگلیسی‌ها اقدامات خصمانه صورت گیرد. اما محمدنبی در این میان نه تنها کمک مؤثری نکرد بلکه کوشید از موقعیت به نفع خودش بهره‌برداری کند.

برای محمدنبی جاه طلب و آزمند و فارغ از دغدغه، مرگ شوهر خواهر فرصتی طلایی بود برای اینکه ثروت خود را بازهم افزون‌تر سازد. دادن ترتیبات لازم برای اینکه به عنوان وصی حاجی خلیل و قیم فرزندان صغیر او شناخته شود کار چندان دشواری نبود. محمدنبی همچنین بیوه تَرک حاجی را به عقد خود درآورد تا حفظ و حراست مستغلات گرانبهای حاجی خلیل در بصره آسان‌تر شود و مهم‌تر از همه آنکه موفق شد رضایت فتح‌علی‌شاه را برای اعزام او به هندوستان به عنوان ایلچی جدید ایران و به همراه آن دریافت القاب خانی و ملک ...

التجاری جلب کند. می‌گفتند که محمدنبی تمام این کارها را به کمک دسیسه‌چینی و دادن رشوه‌های کلان انجام داده است «به این امید واهی که از سفارت خود در هند سود سرشاری عاید خود سازد.» (۳) ویلیام هیکی که مدتی بعد او را در کلکته ملاقات کرد وی را «مردی با ظاهر یک نجیب‌زاده و صورتی بسیار متناسب و گویا» توصیف کرده است. (۴)

در ماه اکتبر ۱۸۰۲/جمادی‌الثانی ۱۲۱۷ به بمبئی خبر رسید که محمدنبی خود را داوطلب ایلیچیگری ایران در هندوستان کرده است. بعضی از مقامات کمپانی، از جمله جان ملکم که محمدنبی را یک سال قبل در بصره دیده بود از این خبر استقبال نکردند. وقتی ستوان جان پیسلی به شرحی که در فصل قبل گذشت در اوایل ماه دسامبر ۱۸۰۲/شعبان ۱۲۱۷ به بوشهر رسید و خبر یافت که محمدنبی کم و بیش ترتیب کار خود را داده و انتصاب او نزدیک است، نوشت که فرمانفرمای هندوستان ممکن است محمدنبی را با وجود روابط نزدیکش با کمپانی نپذیرد، چون تاجر است و تا همین اواخر «یک جور سرپیشخدمت یا منشی» بوده است در حالی که فرمانفرما «آدم اصل و نسب داری را که مقامش اگر از مقام ایلیچی مرحوم بالاتر نباشد در حد او باشد» ترجیح می‌دهد. (۵)

کمتر از یک سال بعد، سمیوئل منستی در آغاز مسافرتش به ایران گزارش داد محمدنبی کار را تمام کرده و به ایلیچیگری ایران منصوب شده است. شك و تردیدهایی که انگلیسی‌ها در این مورد ابراز کرده بودند به احتمال زیاد هرگز به گوش فتحعلی‌شاه نرسیده بود (هرچند ملکم به ستوان پیسلی دستور داده بود هر گاه فرصتی پیش آمد این مطلب را ابراز بدارد) و حتی اگر هم رسیده بود اهمیتش از ملاحظات مادی، و از جمله آمادگی محمدنبی برای برعهده گرفتن مخارج مأموریت خود، کمتر می‌بود. امتیاز دیگری که محمدنبی داشت این بود که از معدود ایرانیانی بود که انگلیسی‌ها را می‌شناخت و با آنها کار کرده بود. محمدنبی به هیچ وجه در به نمایش گذاشتن این امتیاز کوتاهی نمی‌کرد و با ورود منستی، نقش اجتناب‌ناپذیر خود را به عنوان واسطه در ارتباط با مقامات ایرانی برعهده گرفت و برای همین منظور هم‌راهِ منستی از

شیراز برای شرفیابی به حضور پادشاه به سلطانیه رفت و در راه بازگشت از آنجا به بغداد و بصره سفر کرد.

در بغداد تبختر و تصورات واهی محمدنبی‌خان نمونه‌ای از دشواریهای آینده را به نمایش درآورد. وی به عنوان ایلچی فتحعلی‌شاه از رفتن به دیدار حاکم تَرک شهر خودداری کرد و برعکس متوقع بود اول حاکم عثمانی به دیدنش بیاید. حاکم هم حضورش را در شهر بکلی ندیده گرفت. محمدنبی همچنین هارفورد جونز را که در آنوقت بالیوز کمپانی در بغداد بود و ادار کرد پنجاه هزار روپیه به او قرض بدهد و متقابلاً تعهدنامه‌ای به او سپرد که وقتی به هند رسیدند این وام را مسترد دارد. و صحبت از این می‌کرد که در هند سم اسبهایش را به نعل طلا و نقره مزین خواهد ساخت.

محمدنبی در نیمهٔ ماه فوریهٔ ۱۸۰۵ / ذی‌القعدة ۱۲۱۹ به بوشهر رسید و به تدارک سفرش به هندوستان پرداخت. شك نیست که تحت تأثیر طول و تفصیل همراهان ملکم و منستی در جریان سفرشان به ایران قرار داشت و تصمیم گرفته بود از ایلچی سَلَف خود يك پله بالاتر رود، چون بیش از ۲۲۰ تن را در سلك ملازمان خود درآورد. غیر از شش میرزاو تعدادی مأمور تشریفاتی ملبس به جامه‌های پرزرق و برق (از جمله شش فراش با چماق سرطلا، و سه نسقچی)، و خیل انبوهی قراول و نوکر و آشپز و آبدار، در جمع همراهان اوسی و دومهتر و قاطرچی، دوخواننده، هجده نوازنده، چهار غلام گرجی و پیشخدمت خلوت، چهار خیاط و بسیاری کسان دیگر حضور داشتند. (۶) کمپانی هند شرقی سه کشتی برای این مسافرت در اختیارشان گذاشته بود و يك ناو جنگی به نام «ویکتور» را نیز مأمور حفاظت آنان از دریازنان عربی کرده بود که در این ایام در آبهای خلیج فارس مزاحم کشتی‌ها بودند. يك کشتی پنجم نیز که به محمدنبی‌خان تعلق داشت و پر از مال‌التجاره و اسب و قاطر بود به همراهی کشتی‌های دیگر، روزه سپتامبر ۱۸۰۵ / ۱۰ جمادی الثانی ۱۲۲۰ سفر خود را آغاز کردند. داماد محمدنبی‌خان نیز با وی بود و او ظاهراً تنها فردی بود که در جمع انبوه همراهان ایلچی - که

تماماً مرد بودند - با وی خویشاوندی داشت. دکتر اندرو *جوکس پزشکِ کمپانی در بوشهر به سمت مهماندار هیئت تعیین شده بود و دستگیری او را ستوان رابرت *اسکات با عنوان افسر حمل و نقل بر عهده داشت. همچنین فردی ارمنی به نام خواجه اوانیس که از کارمندان سابق دفتر کارگزاری بوشهر بود به عنوان مترجم هیئت را همراهی می کرد و قرار بود در ضمن «به حفظ صلح و صفا در جمع ملازمان زیر دست ایلچی عالیجاه» (۷) کمک کند، و این کاری بود که با توجه به طبیعت پر خاشجوی افراد تحت مراقبت او و هوای گرم و اختناق آور و تنگی جا در کشتی‌ها تقریباً غیر ممکن می نمود.

مقامات بمبئی که مقتصدانه فکرمی کردند و سرنوشت آخرین ایلچی ایران را فراموش نکرده بودند تصمیم داشتند کاری کنند که ایرانیها این بار در بمبئی پیاده نشوند و یگراست با کشتی به کلکته بروند. از طرف دیگر، محمدنبی باتوجه به منافع شخصی خود، به همان اندازه مصمم بود که در بمبئی پیاده شود و برای این منظور خود را با نامه‌ای از فتحعلی شاه خطاب به جاناتن دنکن، حکمران بمبئی مجهز ساخته بود. بخت با محمدنبی خان یار بود، چون کمبود آب و خسارتی که توفان به کشتی‌ها وارد آورده بود باعث شد که کشتی‌ها در بندرگاه بمبئی لنگر بیندازند. مقامات بمبئی امیدوار بودند ایرانیها در جریان آبگیری در کشتی باقی بمانند ولی محمدنبی خان گفت که جانش از مسافرت دریایی به لب رسیده است و با اصرار خواستار ادامه سفر از راه خشکی شد. به این ترتیب، امید مقامات حکومت بمبئی به یأس مبدل شد. در واقع محمدنبی و همراهانش بیشتر از چهار ماه در بمبئی توقف کردند و چیزی نمانده بود که کار جاناتن دنکن و صاحب‌منصبان عذاب کشیده او از رفتار و توقعات محمدنبی به جنون بکشد. علاوه بر این خرج زیادی هم روی دست کمپانی هند شرقی گذاشتند.

روز ۹ اکتبر / ۱۵ رجب کشتی‌های حامل ایلچی و همراهان به آبهای ساحلی بمبئی رسیدند و دکتر جوکس پیامی برای دنکن فرستاد حاکی از امتناع محمدنبی از ادامه سفر با کشتی و نیز آماده‌باش برای

تهیه اقامتگاه مناسبی که برای ۲۳۰ تا ۲۴۰ ایرانی همراه محمدنبی جا داشته باشد. دو روز بعد، حکمران آشفته‌حال بمبئی گزارشی برای فرمانفرما در کلکته نوشت و او را از ورود غیرمترقبه ایرانیان آگاه ساخت و خواستار صدور دستورات فوری برای ادامه سفرشان شد تا «اقامت پرهزینه سفیر در بمبئی در کمترین حد ممکن اطلاع یابد.» (۸) دنکن پیش‌بینی کرد که هزینه اقامت و سیوزسات جماعت ایرانیان و بیش از ۲۰۰ رأس اسب و قاطری که همراه داشتند ماهانه حدود ۳۰،۰۰۰ روپیه برای کمپانی تمام خواهد شد. یگانه نقطه روشن در این ماجرا آن بود که حضرت ایلچی مایل بود تا اقامتگاهی برای او آماده می‌شود و ترتیبات لازم را برای تشریفات ورود او به بمبئی می‌دهند در کشتی باقی بماند.

جانان دنکن و هیئت مشاوران او از اهمیتی که مقامات کلکته برای دوستی با ایران قائل بودند به خوبی آگاه بودند و از این رو برای راضی نگاه داشتن مهمان ناخواسته خود از هیچ کوششی فروگذار نکردند. وقتی کشتی محمدنبی خان لنگر انداخت، هیئتی از مقامات عالی‌رتبه کمپانی با قایق پارویی برای عرض خیرمقدم به کشتی رفتند. دستور داده شد که هر روز شخصی از طرف حکمران بمبئی به کشتی برود و صحت مزاج سفیر محترم را جویا شود. برنامه مفصلی برای تشریفات استقبال از محمدنبی خان تهیه دیدند، خانه‌ای برای اقامت او تخلیه کردند و اسبهایش را به ساحل آوردند. همه این کارها در عرض دو روز پس از ورود سفیر ایران انجام گرفت. با این وجود محمدنبی خان در بامداد روز سوم دکتر جوکس بینوا را به ساحل فرستاد تا هم از کوچک بودن خانه شکایت کند و هم از اینکه دو رأس از اسبهایش به علت بیرون ماندن در هوای آزاد با زین و برگشان خیس شده‌اند و دوتا از قاطرهایش را نره گاوی شاخ زده و زخمی کرده است و سرانجام اینکه هنوز برای او مهمانداری تعیین نشده است. در همین هنگام محمدنبی خان به دکتر جوکس دستور داد به همه یادآوری کند که توقع او پذیرایی در «عالی‌ترین حد شکوه و جلال و احترام ممکن است، چون مقام او چنانکه به رأی العین مشاهده

می‌شود از مقام ایلچی سابق خیالی بالاتر است.» (۹)

دنکن قول داد از هیچ کوششی فروگذار نکند، اما از مقام سفارت درخواست کرد «آماده نبودن ما را برای پذیرایی از آن مقام به‌شیوه‌ای پرشکوه‌تر از گذشته که موردنظر ایشان است» (۱۰) با دیده اغماض بنگرند. منزل بزرگتری برای اقامت محمد نبی‌خان پیدا کردند، «صاحب‌منصب عالیمقامی» طبق درخواست محمدنبی‌خان به فرماندهی دسته قراولان هندی گماشته شده از طرف کمپانی منصوب گردید و شخصی به اسم مستر *گودوین که از اعضای دستگاه حکومت بمبئی بود به مهمانداری او برگزیده شد که هنوز خودش را به محمد نبی‌خان معرفی نکرده او را برای مذاکره درباره جزئیات مراسم استقبال رسمی به خشکی فرستادند. محمد نبی‌خان مصمم بود - همانطور که جان ملکم به هنگام سفرش به ایران مصمم بود - که هیچگونه بی‌حرمتی نسبت به پادشاهی که او را از جانب خود به این مأموریت فرستاده بود انجام نگیرد. محمدنبی مایل بود وقتی در داخل حیاط خانه حکمران بمبئی پیاده می‌شود در مسیرش شالهای ترمه گسترده باشند، مایل بود وقتی نامه فتحعلی‌شاه را دامادش در سینی نقره به طرف حکمران بمبئی می‌برد، حکمران «دوسه پله» برای دریافت آن پایین بیاید و سپس به‌سبک ایرانیها آن را با احترام به طرف پیشانی‌اش ببرد؛ مایل بود در این هنگام سکه‌های طلا به‌سوی فقرا «شباباش» شود و در داخل اتاق پذیرایی متوقع بود که کفشهایش را درنیاورد مگر اینکه انگلیسی‌ها هم پابرهنه شوند. او می‌خواست اطمینان حاصل کند که هم او و هم میرزایش در طرف راست حکمران نشانده خواهند شد... و غیره و غیره. دنکن توانست رضایت محمد نبی‌خان را در بیشتر موارد ذکر شده جلب کند ولی مطلقاً حاضر نشد برای دریافت نامه شاه ایران حتی یک قدم از بالای پله‌ها پایین بیاید یا نامه را به روی پیشانی خود بنهد و یا اینکه سکه‌های طلا شباباش کند. اینها رسوم ایرانی بودند نه رسوم انگلیسی. ولی دنکن به مقام سفارت اطمینان داد که احترامی که به او و نامه فتحعلی‌شاه گذارده خواهد شد درست در حد احترامی است که به هر یک از سران تاجدار کشورهای

اروپایی که به بمبئی بیایند گذارده می‌شود و نه کمتر.

محمد نبی‌خان سرانجام روز ۱۸ اکتبر / ۲۴ رجب از کشتی پیاده شد و در رأس ساعت ۹ صبح، ساعت سعدی که منجمان او تعیین کرده بودند قدم به خشکی نهاد و البته در این میان هیئتی را هم که از جانب کمپانی برای همراهی او به کشتی فرستاده شده بود نیم‌ساعت پشت در اتاق خود معطل کرد. کشتی‌های حاضر در بندرگاه آذین‌بندی شده بودند و زمانی که قایق حامل ایلچی از میان ایشان رد می‌شد ادای احترام می‌کردند و نوازندگان ایرانی خود او در یک قایق و دستهٔ موزیک پادگان در قایق دیگری به‌ترنم مشغول بودند. اسبان مزین به یراق‌آلات مرصع در جلو و تخت‌روان سرپوشیدهٔ حامل محمدنبی‌خان در عقب به همراهی استقبال‌کنندگان و توابع از میان خیابان‌هایی گذشتند که سربازان در دو طرف آنها صف کشیده بودند و - اگر قرار است گزارش رسمی مراسم را باور کنیم - مملو از انبوه فرنگیان و هندوان بودند. روایت شده است که محمدنبی‌خان «ملبّس به فاخرترین البسه بود و مزین به تعداد زیادی زیورآلات از عالیترین نوع. همراهان او نیز به بهترین شیوهٔ پرشکوه ایرانی آراسته شده بودند.» (۱۱)

محمدنبی عجله‌ای برای ترک بمبئی نداشت. او به فکر پیشبرد منافع شخصی خود بود و مصمم به بیرون کشیدن پول خون شوهر خواهر مرحومش از حلقوم کمپانی محترم. می‌توانست هر قدر بخواهد معطل کند چون فتحعلی‌شاه مأموریت خاصی نه در بمبئی و نه در کلکته به او محول نکرده بود. در واقع به احتمال زیاد اگر به خاطر اصرار بیش از حد محمدنبی‌خان نبود فتحعلی‌شاه جانشینی برای حاجی خلیل تعیین نمی‌کرد. اگر فتحعلی‌شاه از فرستادن سفیر دومی به هندوستان منظوری داشت، بیشتر برای پس دادن دیدار هیئت منبستی بود که در نامه‌های خود خطاب به حکمران بمبئی و فرمانفرمای هندوستان در کلکته از آن با عبارات دوستانه یاد کرده بود. فتحعلی‌شاه با توجه به احتمال دریافت کمک از انگلیسی‌ها در مقابل تهدیدی که از ناحیهٔ روسها متوجه مرزهای شمال غربی ایران بود، می‌خواست همچنین نشان بدهد که فاجعهٔ بمبئی

لطمه‌ای به عهدنامه اتحاد انگلستان و ایران که در سال ۱۸۰۱/۱۲۱۶ به دست جان ملکم منعقد شده بود نزده است.

ذکر همه جزئیات دشواریهای متعددی که جان‌اتن دنکن و کارمندانش در روابط خود با محمدنبی‌خان در طول اقامت چهارماهه‌اش در بمبئی داشتند طولانی و ملال‌آور خواهد بود. این جزئیات صفحات زیادی از دفاتر روزنامه کمپانی را در بمبئی و کلکته پر کرده است. شاید اگر انگلیسی‌ها به این شدت نگران جلب رضایت ایرانیها نبودند زجر کمتری می‌کشیدند. ایرانی ناآقلا از این نقطه ضعف حداکثر بهره‌برداری را به‌عمل آورد.

در اساس دو علت اصلی برای اصطکاک وجود داشت: یکی عزم جزم محمدنبی‌خان بود بر اینکه حداکثر منافع مادی قابل حصول از موقعیت ممتاز خودش را از چنگ حریف بیرون بکشد. علت دوم مربوط به تصور متورم محمدنبی‌خان از اهمیت خودش به عنوان ایلچی پادشاه می‌شد که از موارد نسبتاً رایج ضعف بشری است.

محمدنبی بی‌آنکه پنجاه هزار روپیه‌ای را که در بغداد از کمپانی قرض کرده بود تأدیه کند توانست - چطورش بماند - ۲۵۰ هزار روپیه دیگر در بمبئی از کمپانی وام بگیرد. وی از پرداخت تنه قابل ملاحظه يك صورت حساب ۲۰۰ هزار روپیه‌ای که به خرید منسوجات پشمی از کمپانی هند شرقی در چند سال قبل مربوط می‌شد امتناع کرد، به این بهانه که پارچه‌ها نامرغوب و آب‌دیده بوده‌اند. او از کمپانی خواستار دریافت ۴ هزار روپیه غرامت به خاطر غرق یکی از کشتی‌های بادی کوچکش و از دست رفتن محمولات آن گردید. ادعاهای اغراق‌آمیزی نسبت به اموال حاجی خلیل مرحوم در بمبئی کرد، و بالاتر از همه به عنوان ناز شست قبول سفارت خود به هندوستان خواستار دریافت مبلغ معتنا به ۲۰ لک روپیه (معادل کم و بیش ۲۵۰ هزار لیره) شد به این عنوان که این مأموریت را صرفاً به خاطر حفظ منافع انگلیسی‌ها پذیرفته است!

محمدنبی همچنین در کار مبادله هدایا سرسختی از خود نشان داد

و حوصله همه را سربرد. بهانه او اغلب این بود که ارزش هدایای کمپانی از ارزش هدیه‌های او کمتر است. شاید در این میان داستانهایی که از دست و دل‌بازی جان ملکم در دادن هدیه‌های نفیس به این و آن در جریان سفرش به ایران شنیده بود توقع او را بالا برده بود. از جمله هدایایی که محمدنبی‌خان به حکمران بمبئی داد شانزده رأس اسب، يك قبضه شمشیر مطلا، شالهای ترمه، شیشه‌های متعدد گلاب و از همه گرانبها تر يك نسخه خطی حاوی اشعاری بود که فتحعلی شاه شخصاً سروده بود و آن را محمدنبی‌خان به ادعای خودش در ازای پیشکشی معادل ۴ هزار روپیه از شاه خریداری کرده بود. محمدنبی‌خان کتاب مصوری را که درباره مسافرت به مصر بود و جاناتن دنکن در مقابل دیوان فتحعلی‌شاه برای او فرستاده بود به بهانه ناکافی بودن ارزش آن پس فرستاد؛ و به همین ترتیب بود يك دست چایخوری و قهوه‌خوری چینی که دنکن چندی بعد به مناسبت پایان ماه رمضان برای او فرستاد.

محمدنبی حکمران بمبئی را شکایت‌باران کرد و در اغلب موارد موضوع شکایت چیز کوچک و بی‌اهمیتی بود که حس خود بزرگ‌بینی او را آزرده بود. این شکایات را حکمران و هیئت مشاوران او مورد بحث قرار می‌دادند و معمولاً می‌پذیرفتند، «به این امید (به قول یکی از اعضای شورا) که باتوجه به عدم اعتدال جناب سفیر و با در نظر گرفتن سرانجام نافرجام سفارت پیشین از بروز عواقب وخیم‌تر جلوگیری به عمل آید.» (۱۲) یکی دیگر از مشاوران از «لزوم ترضیه خاطر این شخصیت به هر وسیله‌ای که مقدور باشد» سخن به میان آورد هرچند که خواستهای او را نامعقول می‌دانستند. اما در يك مورد تقاضای محمدنبی‌خان را نپذیرفتند و آن این بود که پلیس دستوری صادر کند که هیچ کس حق نداشته باشد از کالسکه او سبقت بگیرد و همه مجبور باشند کنار بروند تا کالسکه او بگذرد. اما حتی در این مورد هم با صدور اعلامیه‌ای خطاب به همه شهروندان بمبئی دایر بر اینکه به امیال ایلچی محترم احترام بگذارند سعی در خشنود ساختن او کردند و در عین حال مدبرانه به او تذکر دادند که اگر اسبهای کالسکه‌اش را به جای اینکه به

سرعت قدم پیاده حرکت دهد به یورتمه وادارد مشکلات کمتری پیش خواهد آمد.

آخر دسامبر / اوایل شوال دیگر جانِ جانانن دنکن از دست محمد نبی خان به لب رسیده بود. اگر تحمل رفتار توان فرسای محمدنبی بهایی بود که باید برای اتحاد با ایران در برابر فرانسویان پرداخت پس بار گران دساز شدن با این شخص غیر قابل تحمل بایستی به تساوی بین بمبئی و کلکته تقسیم شود. از این رو جانانن دنکن نامه‌ای به سر جورج بارلو که در آن زمان در غیبت فرمانفرما کفالت این مقام را برعهده داشت نوشت و تصریح کرد که خارج ساختن ایلچی ایران از بمبئی در کوتاه‌ترین زمان ممکن امری است بسیار ضروری. به نظر دنکن محمدنبی در دسر کمتری در کلکته ایجاد می‌کرد چون در آنجا افراد ایرانی سکونت نداشتند. در بمبئی راضی نگاه داشتن محمدنبی غیر ممکن شده بود و اشکال کار هم از تضاد نقشهای دو گانه او به عنوان سفیر و بازرگان سرچشمه می‌گرفت و هم از کشف این نکته «که امیدهای او برای تبدیل سفارتش به وسیله‌ای برای تحصیل منافع مادی به احتمال زیاد نقش بر آب شده است؛ معهذا مأموریت او بسیار گران تمام خواهد شد.» (۱۳) راه‌خشکی ناامن تشخیص داده شد ولی زودتر از اوایل ماه فوریه ۱۸۰۶ / اواسط ذی‌القعدة ۱۲۲۰ مقدمات سفر دریایی محمدنبی خان و توابع دوپا و چهارپای او به مقصد کلکته فراهم نشد. روزی که حضرات سرانجام حرکت کردند دگر جوکس نیز با آنان همسفر شد و در اوایل ماه آوریل / نیمه محرم ۱۲۲۱ به مقصد رسیدند. در کلکته هنکی اسمیت که چند سال زودتر در جریان تحویل پست بالیوزی بوشهر به مهدی علی خان اشکالات زیادی ایجاد کرده بود به مهمانداری محمد نبی خان گمارده شد.

فرمانفرمای هند که از پیش گزارشهای هشدار دهنده‌ای از رفتار محمدنبی در بمبئی دریافت کرده بود با مصلحت‌اندیشی جان ملکم سرسخت تصمیم گرفت از همان ابتدا نرمش را کنار بگذارد. پیش از آنکه محمدنبی خان از کشتی پیاده شود «به اطلاع او رساندند که رفتار

تبختر آمیز و دشوارش در بمبئی و اعمال وقیح همراهانش به هیچ وجه در این منطقه تحمل نخواهد شد.» (۱۴) به او گفتند که همراهانش نباید با اسلحه خارج شوند مگر اینکه در معیت خود او باشند و بدایشان هشدار دادند که در صورتی که مرتکب اعمال خلاف گردند، قوانین شهرداری کلکته به شدت در مورد آنان اعمال خواهد شد. به مقامات کمپانی هند شرقی در لندن نوشته شد که مقامات کلکته «البته آماده هستند در برابر توقعات خصوصی و مالی او مقاومت کنند - تن دادن به چنین توقعاتی به نظر ما فدا کردن شرف ملت بریتانیا خواهد بود.» (۱۵) مقامات کلکته در گزارش خود نوشتند که تصمیم دارند به محض آغاز فصل مسافرت دریایی محمد نبی خان را به ایران پس بفرستند و در این میان مخارج او را به «پایین ترین حد ممکن محدود خواهند کرد.» (۱۶) محمدنبی که در کلکته با احترامات کامل مورد استقبال قرار گرفت هشدارهای اکید فرمانفرما را آویزه گوش قرار داد و در هشت ماهی که در کلکته اقامت داشت رفتارش به نحو قابل ملاحظه‌ای بهتر از حد انتظار بود. باین وجود مهمان کسل کننده‌ای از آب درآمد که در هر مورد زبان پُرطعنه به شکوه می‌گشود و از نا کافی بودن خرج سفره خود و از کوتاهی انگلیسیان در ادای احترامات فائقه شکایت می‌کرد و به نحو ناخوشایندی وضع خودش را در کلکته با پذیرایی مقامات بمبئی از او و پذیرایی ایرانیان از جان ملکم و منستی مقایسه می‌کرد.

با اینهمه سرانجام محمد نبی خان بود که در این ماجرا پیروز شد. وی روز اول سپتامبر ۱۸۰۶/۱۷ جمادی‌الثانی ۱۲۲۱ نامه مفصلی به فرمانفرما نوشت و در آن از پاسخهایی که به صورت بلند بالای شکوه‌های خود دریافت داشته بود مورد به مورد اظهار نارضایی کرد. در همان نامه محمدنبی متذکر شد که فتحعلی شاد به او فرمان داده است گزارشی به‌نثر و نظم از جریان مأموریتش به هندوستان بنویسد و در امثال این اوامر «من نمی‌توانم ساکت بمانم.» (۱۷) از قرار معلوم فرمانفرمای هند که نگران اخبار دسیسه‌چینی فرانسویها در تهران بود، از این تهدید وحشت کرد و عزم جزم او برای مقاومت در برابر خواستهای سفیر ایران سست

شد. با توجه به این موضوع تغییر روش فرمانفرما در برابر محمدنبی خان در این زمان قابل درک می‌شود، چون فرمانفرما و شورای مشاوران او به این نتیجه رسیدند که اگر قرار است دوستی با پادشاه ایران که برای دفاع از هندوستان در بحبوحهٔ تاخت و تاز ناپلئون در اروپا تا این حد اهمیت دارد برقرار بماند پس بایستی در رویهٔ خود تجدید نظر کنند و محمدنبی خان را از مأموریتش به هندوستان دست‌خالی روانه سازند.

نخستین قدم استفاده از جان ملکم بود تا «ادعاهای مبالغه‌آمیز» محمدنبی مورد بررسی دقیق قرار بگیرد. ملکم طی چند جلسه این ادعاها را با محمدنبی خان مورد حلاجی قرار داد و سپس گزارش مفصلی تهیه کرد که آن را روز ۱۷ سپتامبر ۱۸۰۶ / ۴ رجب ۱۲۲۱ به فرمانفرمای هند تسلیم داشت. هرچند در این گزارش ملکم نکوشیده بود نادرستیها و حسابسازی‌های محمدنبی را پنهان کند، اما ادعاهایی را که برحق می‌دانست با احساس همدردی بیشتری عرضه داشته بود. طبق این گزارش محمدنبی اینک اذعان و اعتراف می‌کرد که هیچ ادعایی نسبت به دولت انگلستان ندارد و اذعان می‌داشت که رفتارش غیرعادلانه بوده است. مع‌هذا او بیست سال تمام با صداقت و وفاداری به کمپانی هند شرقی خدمت کرده بود و اکنون از انگلیسی‌ها استمداد می‌کرد تا وی را از سقوط در ورطهٔ ورشکستگی نجات دهند.

چند هفته بعد فرمانفرمای هندوستان در جلسهٔ هیئت مشاوران خود لایحهٔ مفصلی را به بحث گذاشت که در آن نغمهٔ جدید و موافقی را ساز می‌کرد. وی ادعاهای مختلف محمدنبی را برشمرد و سپس اظهار داشت که «کاملاً اطمینان یافته است که سفیر ایران هیچ‌گونه ادعای برحقی نسبت به دولت بریتانیا ندارد و برعکس مبلغ قابل ملاحظه‌ای (که ۱۰۶،۹۲۸ روپیه یا در حدود ۱۲،۰۰۰ لیره برآورد می‌شد) به کمپانی بدهکار است.» (۱۸) فرمانفرما سپس به‌نحو غیر منتظره‌ای گفت که هرچند این ادعاها همه نامعقول هستند اما محمدنبی تا حدی حق دارد از دولت بریتانیا متوقع «دریافت پاداش سخاوتمندانه‌ای، اگر نه باز-پرداخت تمام مخارجی که انجام داده است»، باشد. فرمانفرما توضیح داد که

محمدنبی برای تحصیل پست سفارت خود و دادن ترتیبات لازم برای آن، مبالغ زیادی از جیب خود خرج کرده و در طول سالهای درازی که تحت حمایت انگلیسی‌ها در بصره فعالیت داشته بنحو احسن به کمپانی خدمت کرده است و «همین اصل دل بستگی به حکومت بریتانیا» از جمله عواملی بوده است که او را در طلب این پست به تکاپو واداشته. گذشته از این، باید به فکر دوستی با ایران بود که «مزایای آن در حال حاضر هر چه باشد در آینده‌ای نه‌چندان دور ممکن است برای منافع بریتانیادر هندوستان حائز بالاترین درجه اهمیت شود.» اگر بنا باشد ما شخص بانفوذی چون محمدنبی را «در حالی که خانه خراب شده و نشانه مشخصی از بهره‌مند شدن از الطاف دولت بریتانیا را با خود ندارد به ایران پس بفرستیم» کمکی به دوستی با ایران نکرده‌ایم. و سرانجام آنکه چون احتمال وصول هیچگونه وجهی از محل بدهی‌های محمدنبی نمی‌رفت، فرمانفرما توصیه کرد به مصداق تبدیل «ضرورت به فضیلت» بر این بدهکاری، خط بطلان کشیده شود، و از آن بالاتر مقرری ماهانه‌ای برابر ۱،۰۰۰ روپیه (معادل کم و بیش سالانه ۱،۵۰۰ لیره) مادام‌العمر به محمدنبی پرداخت گردد و پس از مرگش نیز نصف این مبلغ مادام‌العمر به پسر ارشدش پرداخت شود.

توصیه‌های فرمانفرمای هند مورد تصویب هیئت مشاوران او قرار گرفت و روز ۱۲ نوامبر / اول رمضان نامه مفصلی با امضای فرمانفرما به همراهی رونوشت گزارش جان ملکم به‌مقر کمپانی هند شرقی در لندن فرستاده شد، که عبارات آن تقریباً مشابه لایحه اولیه فرمانفرما بود و توصیه‌های او را مورد تأیید قرار می‌داد. در نامه چنین استدلال شده بود که برخورد سخاوتمندانه با مسئله در جهت توصیه‌های فرمانفرما باعث خواهد شد که ایرانیها تحت تأثیر دست و دلبازی انگلیسی‌ها قرار بگیرند و «مساعی آینده محمدنبی به‌نحو قاطعی در جهت پیشبرد منافع دولت انگلستان» (۱۹) اعمال شود. مدیران کمپانی هند شرقی در لندن توصیه مأموران خود را در هند پذیرفتند و محمدنبی خان حقوق‌بگیر مادام‌العمر کمپانی شد.

در جلسه ۱۸ سپتامبر ۱۸۰۶ / ۵ رجب ۱۲۲۱ قطننامه‌ای به تصویب هیئت مشاوران فرمانفرمای هند رسیده بود که در آن بازگشت سفیر ایران به وطن در زودترین تاریخی که شرایط جوی اجازه دهد امری فوق‌العاده مطلوب خوانده شده بود. معمولاً شروع فصل مسافرت دریایی در اوایل ماه نوامبر هر سال بود ولی تا محمدنبی و همراهانش سرانجام راه افتادند نیمه ماه ژانویه ۱۸۰۷ / ۶ ذی‌القعدة ۱۲۲۱ بود. ایشان در دو کشتی مسافرت می‌کردند و هنکی اسمیت بالیوز دوباره منصوب شده بوشهر و دکتر اندرو جوکس مسافران را همراهی می‌کردند. فرمانفرما هدایای گوناگونی همراه محمدنبی برای فتحعلی شاه فرستاد از جمله شش عراده توپ برنجی شش پاوندی و چهار عراده توپ سه پاوندی با همه لوازم و ملزومات. همچنین روایت شده است که محمدنبی که ترک عادت نمی‌توانست موفق شد مقدار زیادی مال‌التجاره را به نام هدیه و سوغات برای شاه و درباریان بار کشتیها کند و از پرداخت عوارض و حقوق گمرکی آنها شانه خالی سازد. اما این امر فرمانفرمای هند را از ستایش رفتار محمدنبی‌خان و اظهار امیدواری که پس از بازگشت به وطن «مورد تفقد اعلیحضرت شهریاری قرار بگیرد» (۲۰) باز نداشت. در حدی که اطلاع داریم تنها موردی که در این مأموریت پانزده ماهه برای حل و فصل مسائل دیپلماتیک پیش آمد در آخرین روزهای اقامت محمدنبی‌خان در هند بود و آنچنان باعکس‌العمل منفی انگلیسی‌ها مواجه شد که هر فایده‌ای را که امیدوار بودند از دست و دلبازیشان با محمدنبی ببرند خنثی کرد.

روز دوم ژانویه ۱۸۰۷ / ۲۲ شوال ۱۲۲۱ محمدنبی‌خان متن فرمانی را که فتحعلی‌شاه به تاریخ ماه مه سال قبل / صفر ۱۲۲۱ صادر کرده بود به فرمانفرمای هند تسلیم داشت. در این فرمان فتوحات نظامی اخیر ایران در جنگشان با روسیه تشریح شده بود و همچنین خبر ورود یک هیئت دیپلماتیک فرانسوی به تهران را می‌داد. فتحعلی‌شاه به سفیرش دستور می‌داد به اطلاع انگلیسیان برساند که با توجه به عهدنامه‌های فیما بین او فرانسویان را در انتظار نگاه خواهد داشت تا نتیجه مذاکرات

محمدنبی با دولت انگلستان در این باب که «بیایند و با ما بر علیه روس منحوس دست اتفاق بدهند» معلوم شود. اگر انگلیسی‌ها به ایرانیها ملحق شدند تا «دست فتح بدسوی قلمروهای روسیه دراز کنیم» (۲۱) پادشاه ایران متعهد می‌شد فرانسویان را بدون معطلی بیشتر مرخص کند. فرمانفرمای هند سر جورج بارلو، فوراً و بی‌آنکه با دولت بریتانیا مشورت کند، به محمدنبی پاسخ داد که دولت متبوع او چگونه می‌تواند به متحد قدیمی خود روسیه حمله ببرد، مضافاً اینکه طبق شرایط عهدنامه اتحاد انگلستان و ایران انگلیسی‌ها ملزم به چنین عملی نیستند. و اگر شاه از طرف دیگر با فرانسویها پیمان ببندد شرایط عهدنامه خود با انگلستان را نقض کرده است.

استمداد قبلی فتحعلی‌شاه از انگلیسی‌ها که از طریق منستی به عمل آمده بود بیجواب مانده بود. فتحعلی‌شاه این بار منتظر دریافت دومین جواب رد انگلیسی‌ها نماند و در ماه مه ۱۸۰۷ / ربیع‌الاول ۱۲۲۲ در محلی به نام *فینکن‌شتاین در روسیه عهدنامه‌ای با فرانسویها امضا کرد که در آن متعهد می‌شد به انگلستان اعلان جنگ بدهد، همه روابط سیاسی و تجارتي خود را با آن کشور قطع کند و به سپاهیان فرانسوی اجازه عبور از خاک ایران را به سوی هندوستان بدهد. انگلیسی‌ها شانس آوردند که فرانسویها به تعهدات خود طبق شرایط عهدنامه فینکن‌شتاین عمل نکردند و فتحعلی‌شاه چندی بعد دوباره برای دریافت کمک به سراغ انگلیسی‌ها آمد. اما ایرانیها هرگز جواب ردی را که به نخستین استمدادهای خود شنیدند کاملاً فراموش نکردند.

محمدنبی که پس از بازگشت به ایران ادعا می‌کرد هفت لک روپیه از مأموریت خود به هندوستان عایدی داشته است چند سال دیگر در اوج موفقیت باقی ماند. مدتی حاکم بوشهر بود و بعد وزیر دست راست شاهزاده نواب حکمران فارس گردید. در این مقام، دسیسه‌چینی‌ها و خودپرستی او به شکست دومین مأموریت جان ملکم به ایران در سال ۱۸۰۸ / ۱۲۲۳ کمک کرد. محمدنبی اگرچه اندک زمانی بعد، از هارفورد جونز، یعنی اولین حامی خود، به هنگام ورودش به ایران به عنوان

سفیر جدید انگلیس به گرمی استقبال کرد ولی در دوستی با انگلستان ثابت قدم نماند. در سال ۱۸۱۰/۱۲۲۵ مقامات کمپانی هند شرقی که شاهد طرفداری محمدنبی از فرانسویان بودند او را تهدید به قطع مقرری کردند. با وجود این، سه سال بعد که مورد خشم حکمران فارس قرار گرفت و به اتهام اختلاس ۳۰۰ هزار تومان از اموال دولتی به زندان افتاد، مقامات کمپانی که او را هنوز تحت‌الحمایه خود می‌دانستند پادرمیانی کردند و با کاهش رقم مورد ادعا و پرداخت آن باعث خلاصی او شدند. اما محمدنبی همچنان راه پیشین خود را ادامه داد و به تعداد دشمنانش همچنان افزوده می‌شد تا سرانجام مغضوب فتحعلی شاه گردید. به گفته هارفورد جونز، شاه فرمان قتلش را صادر کرد و جلو چشم خود او گوشت‌هایش را قطعه قطعه از تنش جدا ساختند.

دو ایرانی ساکن هند

پیش از آنکه مسافرت به اروپا آسان و مد روز شود، بسیاری از ایرانیان آواره از وطن یا جویای ثروت به هندوستان رو می آوردند. حتی قبل از پارسی‌های بمبئی و گجرات که چنانکه از نامشان پیداست به همراهی مذهب خود از ایران به هند مهاجرت کرده‌اند (در قرن هفتم میلادی/قرن اول هجری)، پیوندهای دیرینی بین دو کشور وجود داشته است. وقتی پادشاهان گورکانی در قرن شانزدهم/دهم بر هندوستان چیره شدند، دیدند که در بیشتر نقاط شبه قاره که مسلمانان سنی و شیعی مذهب هر دو در آن به تعداد قابل ملاحظه در کنار انبوه هندوان زندگی می کردند زبان فارسی به عنوان زبان رسمی و درباری به کار می رود. افراد از وطن گریختهای چون مهدی علی خان (نگاه کنید به فصل دوم) به استخدام امیران محلی و یا دفاتر کمپانی هند شرقی در می آمدند. برخی از انگلیسیانی که برای کمپانی کار می کردند اجباراً زبان فارسی را آموخته بودند و پس از افتتاح دو مؤسسه آموزشی کمپانی محترم - کالج فورت ویلیام در کلکته در سال ۱۸۰۰/۱۲۱۵ و کالج هند شرقی در هیلیبری در انگلستان در سال ۱۸۰۶/۱۲۲۱ - آموختن زبان فارسی برای کسانی که به خدمت کمپانی در می آمدند اجباری شد.

از این رو زمینه مساعدی برای پیشرفت ایرانیها در هند وجود داشت و دوست شدن با انگلیسی‌های ساکن هند برای شان دشوار نبود. در حقیقت پیش از آنکه اولین هیئتهای دیپلماتیک و نظامی انگلستان در سالهای ۱۸۰۹ و ۱۸۱۰/۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ در تهران و تبریز مستقر شوند معاشرت ایرانیها و انگلیسی‌ها در خاک هند بیشتر از خاک ایران بود. در آن زمان، انگلیسی‌های ساکن ایران تنها چند نفری بودند که در مراکز دادوستد کمپانی در جنوب کشور فعالیت داشتند. با این تفصیل به هیچ وجه جای شگفتی نیست اگر بگوییم اولین ایرانیانی که درباره انگلستان و مردم آن کتاب نوشتند - سید عبداللطیف خان شوشتری و میرزا ابوطالب خان اصفهانی - دونفری بودند که بیشتر ایام عمرشان را در هندوستان به سر آورده و در آنجا با انگلیسی‌ها دمساز شده بودند. این دو بایکدیگر نیز آشنا بودند. عبداللطیف در تمام عمرش از مرزهای ایران و هند فراتر نرفته بود و معلومات خود را درباره مردم انگلیس از دوستان انگلیسی خود در هند کسب کرده بود. اما میرزا ابوطالب خان به انگلستان سفر کرد و پیش از بازگشت به هند بیشتر از دو سال در آن کشور اقامت گزید. روایات و حکایاتی که این دو از انگلیسیان و سایر ملل اروپایی نوشتند به زبان فارسی در هندوستان نوشته شد - عبداللطیف در سالهای ۱۸۰۰ و ۱۸۰۱/۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ابوطالب خان در سالهای ۱۸۰۳ تا ۱۸۰۵/۱۲۱۸ تا ۱۲۱۹ - و این روایات هر کدام چند سال کهن تر از اولین مطالبی است که ایرانیان ساکن ایران درباره انگلیسیان نوشتند.

عبداللطیف در حدود سال ۱۷۶۰/۱۱۷۲ در شوشتر در جنوب غربی ایران به دنیا آمده بود. پدرش از خانواده سادات بود. احتمالی ساله بود که به حیدرآباد دکن که در آنجا عموزاده اش در دربار نظام صاحب مقام بود مهاجرت کرد. و در آنجا بود که کتاب «تحفة العالم» را در شرح احوال انگلیسیان و اروپایی‌های دیگر به رشته تحریر کشید. چنین پیدا است که عبداللطیف از وضع مالی خوبی برخوردار بوده و با حاجی خلیل تاجر و سفیر ایران که در بمبئی تصادفاً به قتل رسید (نگاه

کنید به فصل سوم) نیز آشنایی و روابط تجارتي داشته است. عبداللطیف علاوه بر خانه‌اش در حیدرآباد، منزلی هم در بمبئی داشت و در آنجا از دوستان متعدد انگلیسی خود از جمله جانانن دَنکن حکمران بمبئی به گرمی پذیرایی می‌کرد. تفصیل این ضیافتها زیر عناوین چشمگیری چون «پذیرایی ایرانی» و «مهمان‌نوازی ایرانی» در نشریه نیمه‌رسمی کمپانی، «سالنامه آسیایی» درج شده است: مجلس پذیرایی یا مجلس رقص در حضور مقام منبع حکومت که «تقریباً تمامی جمال و جلال جزیره کوچک ما در آن متجلی بود»، (۱)؛ نمایش آتشبازی و چراغانی که در آن صدها چراغ کوچک روغنسوز «به آرامی در آغوش استخر شناور بودند»؛ میز عظیمی مملو از «همه خوردنیهای خوشمزه فصل که در آنجا رنگین‌ترین چلوها و پلوها و کبابها و جوجه کبابهای ایرانی شانه به‌شانه عالی‌ترین اغذیه اروپایی می‌ساییدند و آب یاقوت رنگ‌انگور رایج‌های دره‌ها پراکنده می‌ساخت شایسته نغمات جاودانی حافظ (یعنی حافظ)». (۲)

زمینه خانوادگی میرزا ابوطالب کاملاً متفاوت بود. میرزا ابوطالب در سال ۱۷۵۲/۱۱۶۶ در شهر لکناهو در ایالت اوده هند از پدری آذربایجانی و مادری هندی به دنیا آمده بود ولی خودش را ایرانی می‌دانست. پدرش چند سالی زودتر برای فرار از ظلم و جور حکومت نادرشاه از اصفهان به هند گریخته بود و در شهر لکناهو کاری یافته بود. وقتی میرزا ابوطالب بزرگ شد او نیز چون پدر در دستگاه نواب وزیر اوده سرگرم کار شد و در جمع صاحب‌منصبان انگلیسی آن شهر دوستانی یافت. چند سال بعد به کلکته کوچید و در آنجا دوستی اسکاتلندی به نام کاپیتان [سروان] دیوید ریچاردسن که زبان فارسی می‌دانست و به عنوان مؤلف یک فرهنگ انگلیسی - فارسی معروفیت یافته بود، او را به سفر به انگلستان از راه دور و دراز دریایی ترغیب کرد.

ریچاردسن و میرزا ابوطالب کلکته را در فوریه ۱۷۹۹/رمضان ۱۲۱۳ ترک گفتند و پس از تأخیرها و ماجراهای فراوان از جمله توقفهایی در کیپ‌تاون در افریقای جنوبی و در جزیره «سنتیلنا» [سنت

هلن] در حدود هشت ماه بعد در بندر « کاک » [= کورک] در ایرلند از کشتی پیاده شدند. در طول این دریانوردی طولانی ریچاردسن اوقات فراغت خود را صرف آموزش زبان انگلیسی به دوست خود می کرد. پس از شش هفته اقامت در ایرلند آن دو رهسپار لندن شدند و میرزا ابوطالب دو سال و نیم در این شهر اقامت کرد. وی سرانجام از راه فرانسه و ایتالیا و جزیره مالت و ترکیه راه بازگشت را در پیش گرفت و در اوت ۱۸۰۳/ربیع الثانی ۱۲۱۸ به کلکته رسید. میرزا ابوطالب سپس به تحریر سفرنامه مشروحه پرداخت که در آن به تفصیل از تاریخ و جغرافیای اروپا و نهادهای اروپایی سخن گفت. نسخه فارسی کتاب با عنوان عربی آن «مسیر طالبی فی بلاد افرنجی» توسط سرگرد چارلز* استیوارت که از افسران بازنشسته کمپانی هند شرقی بود در کالج کمپانی در هیلبری فارسی و عربی و هندی تدریس می کرد به انگلیسی ترجمه شد و در سال ۱۸۱۰/۱۲۲۵ در دو جلد در لندن به چاپ رسید^۱. دو سال بعد متن فارسی سفرنامه به دستور حکومت بنگال در کلکته چاپ شد و «میان اهالی بومی مستملکات خاوری بریتانیا» (۳) توزیع گردید، و این کاری بسود که قاعدتاً بایستی از نوع اقدامات روابط عمومی به حساب آید.

کتاب «تحفة العالم» میرزا عبداللطیف مدتها به صورت نسخه خطی باقی ماند تا اینکه در سال ۱۸۴۷/۱۲۶۳ در بمبئی به روش چاپ سنگی به طبع رسید^۲. این کتاب هنوز به زبان انگلیسی انتشار نیافته است.

(۱) ترجمه انگلیسی این کتاب یک بار نیز در قطع جیبی در سه جلد به طبع رسید، در سال ۱۸۱۴. [توضیح مؤلف]

(۲) چاپ سنه ۱۲۶۳ ظاهراً اولین چاپ این کتاب نیست. مترجم در جستجوی خود برای دسترسی به اصل فارسی کتاب به نسخه چاپی بدون تاریخی برخورد که در حیدرآباد دکن به طبع رسیده بود، به خط میرزا محمد حسین طهرانی، که ظاهراً باید آن را نسخه ای از دومین چاپ کتاب محسوب کرد، چون در مقدمه آن نوشته بودند: «چون چاپ اولش - مقوم و در این زمان اکثر مردم از نسخه های آن محروم بودند... به حلیه طبع آراسته شد» (ص ۳). در سال ۱۳۶۴ سرانجام چاپ حروفی پاکیزه ای از کتاب «تحفة العالم» به کوشش آقای صمد موحد توسط انتشارات طهوری انتشار یافت و اینک این کتاب جالب در دسترس علاقه مندان قرار دارد. - م.

میرزا عبداللطیف در چشم انداز وسیعی از جهان خارج که در برابر خوانندگان قرارداد نه تنها دربارهٔ اوضاع و احوال انگلستان نوشت بلکه تاریخ و جغرافیا و رسوم کشورهای دیگر را نیز توصیف کرد. او به احتمال قریب به یقین بیشتر اطلاعات خود را - که همیشه نه بیطرفانه است و نه کاملاً دقیق - از منابع انگلیسی و به احتمال زیاد از راه سؤال - پیچ کردن دوستان انگلیسی خود در هند و نه از راه مطالعهٔ کتابها به دست آورده بود. میرزا عبداللطیف در ضبط مطالبی که می‌آموخت و در جمع‌آوری اطلاعات دربارهٔ کشورها و مللی که در آن زمان در انتهای دنیای آشنای اکثر اقوام آسیایی قرار داشتند زحمت بسیار کشید.

میرزا عبداللطیف از راه تماشای دوستان انگلیسی خود قادر بود طرز لباس پوشیدن و آرایش مو و گیسوی انگلیسیان و رسم فرستادن پسران جوانشان را به وطن برای تحصیل، به درستی توصیف کند. از راه پرس‌وجو توانست دربارهٔ مبارزات موفقیت‌آمیز انگلستان علیه پاپ و دولت اسپانیا در خلال نهضت اصلاح کلیسا و حملهٔ ناوگان عظیم اسپانیا به انگلستان و چندین سال بعد علیه فرانسویان تحت لئوای ناپلئون اطلاعاتی گردآوری کند. هرچند میرزا عبداللطیف انگلیسی‌ها را که به گفتهٔ خود او «به رأی و هوش از فرق دیگر فرنگ ممتاز^۳ اند» (۴) به دیدهٔ تحسین می‌نگریست، کشورگشایی‌شان را در هندوستان که به بهای بیرون راندن امیران مستقل آن دیار از قلمروشان تمام می‌شد نمی‌پسندید و با بی‌اعتقادی و تحقیر تلقی می‌کرد. عبداللطیف بسیاری از ویژگیهای زندگی بریتانیایی‌ها را که در آن هنگام مطلقاً در مشرق زمین ناشناخته بود توصیف می‌کند و از این قبیل است نظام پارلمانی و نظام قضایی انگلستان، چاپ کتاب و روزنامه، استفاده از اسکناس، خدمات پستی، شرکتهای سهامی، فراماسونری، نشستن پشت میز به هنگام صرف غذا و غیره و غیره. به نظر میرزا عبداللطیف رونق اقتصادی انگلستان زائیدهٔ

(۳) اروپاییان را مردمان خاورمیانه به‌طور معمول «فرنگی» (فرانک‌ها) می‌خوانند.

[توضیح مؤلف]

«رأی و تدبیر و رعیت پروری و انصاف و انصاف گستری... پادشاه» (۵) است و او اولین نویسنده ایرانی است که توجه خوانندگان را به پدیده (در آن زمان) نوظهور پادشاهی جلب می کند که اختیاراتش محدود شده است و جانشینش را قانون تعیین می کند و نه مبارزه شاهزادگان مدعی سلطنت. وی نوشت: «و بعد از سلب اختیار از پادشاه، قوایم سلطنت را به سه امر مضبوط ساختند: پادشاه و امرا و رعایا، بدین نحو که هرگاه امری از امور عظیمه اتفاق افتد، مادام که این سه فرقه يك رأی نزنند آن کار صورت نگیرد.» (۶) هرچند «پادشاه... در رعایت و نوازش هر کس مختار است ولی قتل نفس یا اضرار احدی، حتی زدن یکی از خدمه خود را قادر نیست. مادام که حکم قضات نشود هیچ سیاستی اجرا نگرده» (۷) وی از اهمیت پارلمان برای انگلیسی ها سخن می گوید و شیوه انتخاب نمایندگان را با رأی مردم (که در مشرق زمین آن زمان کاملاً ناشناخته بود) وصف می کند. درباره خانوادۀ سلطنتی و مسئله جانشینی پادشاه متوفی، میرزا عبداللطیف چنین می نویسد:

ووکلائی مشورتخانه به جهت پادشاه تعدد نا را جایز داشته اند. اول یکی از دختران سلاطین را به او منسوب کنند و بعد خود هر کس را بخواهد بگیرد و اولادی را که بهم رسند هر چه از آن زن اولی باشد شاهزاده و به جهت ایشان وجوه گراف معین است و باقی مثل سایرالناس اند. بعد از بزرگ شدن خود مختاراند به علم کوشند یا سپاهی شوند یا صنعتی بیاموزند. شنیدم پادشاه حال [جورج سوم] را با زن اولی که دختر یکی از سلاطین است علاقه مفراطی است و هر ساله از آن زن فرزندی به عمل آید. ارباب حل و عقد پادشاه را از مقاربت با او مانع آمدند، چه تعدد شاهزادگان موجب زیادهای خرج از خزینه و بیت المال است. و ولایت عهد بعد از رحلت پادشاه به اکبر اولاد رسد و اگر او در حیات پدر بمیرد به پسر او رسد و اگر او را اولاد نباشد به برادر دیگر که بعد از اوست. و اگر پادشاه را اولاد ذکور نباشد به دختر او رسد. (۸)

میرزا ابوطالب خان نیز به اندازه میرزا عبداللطیف تحت تأثیر نقل

و انتقال منظم تاج و تخت پادشاهان انگلستان قرار گرفت زیرا که «رسم نزاع برادران بر سر سلطنت... از این ملك موقوف است. غیر متحقق دعوی سلطنت نمی تواند کرد.» (۹) او «کینگ جاج» [= جورج سوم] را به دیده تحسین می نگریست و در عین حال توجه داشت که اختیارات پادشاه در مقابل قدرت فائقه پارلمان و کیفیت والای قانون اساسی که میرزا ابوطالب عیبی در آن نمی یافت محدود شده است. در ابتدا نظرش نسبت به مجلس عوام منفی بود. «بارها به مجلس پارلمنت... رفتم و اوضاع ایشان را به نظر امعان دیدم. چون خیل طوطی به نظر آمدند که نطق آنها از شخصی هست که در پس آینه باشد و نطق اینها از مستر پیت بود.»^۵ (۱۰) اما بعد متوجه شد که پارلمان اعمال سودمند متعددی انجام می دهد که از آن جمله است: «یکی تحصیل مال سلطنتی [= مالیات] به سهولت. دوم صیانت اهل کاران از خطا. سیوم نظر در امور پادشاه و وزرا و کلیات امور.» (۱۱)

میرزا ابوطالب نظام قضایی انگلستان و شاهیت آن را که محاکمه متهم در برابر هیئت منصفه بود کمتر می پسندید. «و آنچه «انگلیش» از قوانین عدالت خود می ستایند که به سبب آنها قضاات را از حکم حق چاره نیست... زیرا که قضاات اختیارفتوا ندارند، بلکه آن دست «جوری» [= هیئت منصفه] است.» (۱۲) میرزا ابوطالب تصور می کرد که یک قاضی مقتدر یا مغرض می تواند هیئت منصفه را تحت تأثیر قرار دهد یا مرعوب کند. در عین حال توجه داشت که قضاات استقلال مالی دارند در

۵) مترجم انگلیسی کتاب ترجمه آزادی از متن فارسی نهچندان دلچسب مؤلف به دست داده است. ظاهراً اولین هدف او رسیدن به یک متن روان و معقول در زبان انگلیسی بوده است و نه ترجمه دقیق و امین الفاظ میرزا ابوطالب. از این رو در بسیاری از موارد مترجم حاضر با دشواری و صرف وقت فراوان بدعبارات اصلی مؤلف در کتاب «میر طالبی» دست یافت. برای ارائه نمونه ای از روش کار مترجم انگلیسی، عبارت نقل شده درباره مجلس عوام انگلستان را از روی ترجمه انگلیسی سرگرد استیوارت دوباره به فارسی برمی گردانیم: [مجلس عوام] مرا به یاد دو دسته طوطی هندی انداخت که برشاخه های درختان انبه روبه روی هم در دو طرف نشسته باشند و یکدیگر را سرزنش کنند. پر سر و صداترین طوطیان در این جمع مستر پیت و مستر فاکس بودند.» - م.

حالی که وکلا که در پی تحصیل معاش هستند، سیر پرونده را سالها به درازا می کشانند و «از مال مدعی و مدعی علیه» هردو «به هر بهانه... می ستانند.» او همچنین از اینکه می دید در محاکم مدنی «اشرار قانوندان بر نیکان ساده غافل» (۱۳) چیره می شوند اظهار انزجار می کرد. از طرف دیگر میرزا ابوطالب علاقه مردمان انگلیس را به آزادی ستایش می کرد. «جماعت انگلش» را بی وقوع تقصیری از غضب حکام و اکابر خود خوف آبرو یا مال نیست چه جای جان، و حکام را بر ایشان هیچ گونه دسترسی نه... و معایب سلاطین و وزرا را به زبان و تصویر و کتاب... بیان توانند نمود.» (۱۴) و در همان حال عقیده داشت مساواتی که در جامعه انگلیس وجود دارد بیش از آنکه واقعی باشد ظاهری است «زیرا که آرام زندگی اعالی را با ادانی هیچ نسبت نیست بلکه بسیار نازلتر از نسبتی است که میانه آن [دو] طایفه در هند است.» (۱۵)

میرزا ابوطالب به همه جزئیات زندگی توجه داشت و مشاهدات خود را به دقت یادداشت می کرد. به این نیت که «عجایب بحار و غرایب آن دیار و دستورات امم مختلفه آن ممالک که به گوش اهل اسلام نرسیده بر ایشان منکشف شود و... موجب ذوق سامعین و حرکت طالبین گردد.» (۱۶) در ایرلند در خانه دوستی تحت تأثیر آشپزخانه پاکیزه و مجهز منزل قرار گرفت با شیر آب گرم و سرد آن و قابلمه ها و ظرفهای فلزی و چینی آن که همه به صورتی منظم در قفسه ها و گنجه ها چیده شده بود. میرزا ابوطالب متوجه شد که در انگلستان ماده گاوها از خواهران هندی خود درشت اندام تر هستند و شیر بیشتری می دهند. جاده ها پهن و پوشیده از سنگ است و برای سهولت مسافرت روی رودخانه ها و نهرها پل زده اند و کنار جاده ها مهمانسراها ساخته اند. وسعت دوبلین و لندن میرزا ابوطالب را مبهوت ساخته بود. میدانها و ردیفهای مغازه های لندن را با احساسی از ستایش تماشا می کرد. به نظر او رونق اقتصادی انگلستان مرهون قدرت نیروی دریایی آن بود و در عین حال صنعت و ماشین آلات کارخانه ها را که به نیروی بخار کار می کردند و کالاهای ارزان تولید می نمودند به دیده تحسین می نگریست.

اما میرزا ابوطالب در بخش دیگری از سفرنامه خود از گرانی هزینه زندگی و تأثیر آن بر طبقات متوسط که به حد معینی از زندگی آبرومندان و برخورداری از وسایل آسایش عادت کرده‌اند زبان به شکوه گشود. وی نوشت هر گاه این طبقات از هزینه‌های خود بکاهند بناچار به سطح نازلتری از زندگی نسبت به آنچه خود و اجدادشان به آن خو کرده‌اند سقوط خواهند کرد. (۱۷)

بسیاری از اظهارنظرها و خرده‌گیریهای دیگر میرزا ابوطالب با گذشت زمان کهنه نشده‌اند و حتی امروز هم بی‌حساب به نظر نمی‌رسند. مالیات یا به قول میرزا ابوطالب «تکس» را تنها با اجازه «پارلمنت» می‌توان گرفت و آن را به‌طور معمول طوری تنظیم می‌کنند که فشارش بر دوش فقرا کمتر باشد و هر کس به نسبت درآمد خود مالیات پردازد. از این رو «احداث تکسها بر نان و... گوشت و زغال که مستعمله عوام و فقرا نیز هست کمتر [است] و بر اشیای خاصه اغنیا مثل شراب و سایر خوراکی لذیذه... بیشتر». (۱۸) و اما اغنیا که میرزا ابوطالب با ایشان معاشر و همدل بود ناچار بودند برای «نگه‌داشتن چاکر و سگ و اسب» نیز مالیات پردازند. میرزا ابوطالب از زیادی مقدار قرضه ملی «که ادای آن از مخیله بشری بیرون است» و مالیات سنگینی که دولت ناچار بود به خاطر پرداخت بهره قرضه بر مردم تحمیل کند وحشت کرده بود و عقیده داشت که اگر مقدار قرضه کاهش نیابد باعث «فتنه و فساد» عظیم خواهد شد.

بسیاری موضوعهای تازه و نوظهور دیگر هم بودند که به نظر میرزا ابوطالب جالب می‌رسیدند مثل ماشین چاپ (که به نظر او از همه اختراعات فرنگیان ستودنی‌تر بود) که می‌توانست هر روز مقادیر زیادی «کاغذ اخبار» [=روزنامه] و کتاب بیرون بدهد؛ مدرسه‌های پسرانه و دخترانه؛ نوانخانه‌هایی که به هزینه کلیسا برای نگهداری از فقرا وجود داشت؛ ماشین‌آلاتی که در کنار رود تیمز ساخته بودند تا آب را از طریق «غلاف سرب» (=لوله‌کشی) به همه نقاط شهر لندن و حتی طبقه سوم و چهارم خانه‌ها برساند تا مردم «برای آب احتیاج به پایین آمدن نداشته

باشند» (۱۹)؛ «چرخ پَنپ» [=تلمبه دستی] که برای کشیدن آب از چاه در حیاط خانه‌ها و در میدانهای شهر نصب کرده بودند و به سهولت برای همه قابل استفاده بود و بر محنت «دلو و ریسمان» مرسوم هندوستان ترجیح داشت؛ وسایل آتشنشانی که «آب به سبب آن پنجاه گز مرتفع می‌توان رسانید و بر عراده‌ای منصوب است» که با اسب کشیده می‌شد و به محل حریق می‌رسید؛ «چرخهای غله کوبی... و روغنکشی» و چرخهایی «در مطبخها به جهت گردانیدن سیخ کباب و کوبیدن گندم و برنج و قیمه و پیاز و گوشت». شبکه کانالهای آبی انگلستان که لندن را به بقیه کشور مرتبط می‌ساخت میرزا ابوطالب را تحت تأثیر قرار داد و نیز تونلی که زیر رود تیمز می‌ساختند (وهر گز به پایان نرسید) و «قندیلهای روشن همواره در آن آویزان» بود. میرزا ابوطالب نیز چون عبداللطیف شوشتری که بسیاری از همین پدیده‌های نوظهور را توصیف کرده است شمه‌ای از رمز و رازهای فراماسونری نوشت.

میرزا ابوطالب در محافل اشرافی لندن به «شاهزاده ایران» معروف شده بود، هر چند که می‌گوید هرگز خودش، چنین ادعایی نکرده بود. واقعیت هر چه باشد، حقیقت قضیه این است که این لقب بدون شك در جمع انگلیسی‌ها، با نقطه ضعفشان برای شخصیت‌های مزین به القاب دهان‌پرکن، مخصوصاً اگر از سرزمینهای دوردست هم آمده باشند، درهای زیادی را به روی او گشود. میرزا ابوطالب به كمك دوستان متنفذي که در هندوستان یافته بود بزودی توانست با همه بزرگان لندن آشنا شود و هر کس را که کسی بود ببیند، از پادشاه و ملکه و شاهزاده‌ها گرفته تا دوکها و ارل‌ها و مستر* کریستی عامی بدون لقب که حراجگر بود و مستر* ورج‌وود که «کارخانه چینی‌آلات... دارد، چنانچه بدان خوبی و عمدگی در تمام شهر نیست» (۲۰) میرزا ابوطالب از پارك* یلینیم و *استو و دیگر کاخهای بیلاقی دوستان ثروتمند و اشرافی خود نیز دیدن کرد و متوجه شد که این کاخها بیشتر در فصل تابستان مورد استفاده صاحبان خود قرار می‌گیرند که «چون قبایل عرب در آن موسم خانه کوچ در آنها نقل کرده، چهار پنج ماه به سر برند. این

حرکت تقویت عظیم به روح و جسم ایشان دهد، چه هوای این خانه‌ها به حدی سالم است که چون به لندن رجعت نمایند زن و مرد از سرنو جوان شده‌اند.» (۲۱)

میرزا ابوطالب‌خان پنجاه ساله در حشر و نشر خود به هیچ وجه با فروتنی دروغین ظاهر نمی‌شد و محبوبیت خود را به عنوان یک میهمان، مرهون نکته‌سنجی و حاضر جوابی خود می‌دانست. به اعتراف خودش مرد مورد توجه خانمها بود. زنها و دوشیزگان زیبایی را که با ایشان آشنا می‌شد باشور و شوق، به حالتی نزدیک به وجد در نوشته‌های خود توصیف کرده [و برای هر کدام نیز یکی دو غزل سروده است]. میرزا ابوطالب در لندن هم و غمی نداشت و از هوای خنک انگلستان سر حال آمده بود و به اعتراف خودش پند «در عیش کوش و مستی» حافظ را آویزه گوش قرار داده بود. (۲۲) و چون مدتی در روستا دور از لندن و دلبران آن ماند بی‌طاقت شد، چرا که «خارخار محبت یکی از خوبان لندن در دل محرک بود». به لندن بازگشت و بازگشت خود را با سرودن غزلی به استقبال از شاعر جاودانی شیراز^۶ جشن گرفت. چندیتی از این غزل:

ما جان به عهد لندن و دلبرش داده‌ایم
وز حور و باغ و قصر چنان دل گشاده‌ایم
پرکن قدح ز می که اگر شد بدین نو
منوع ما، ز دین کهن خوش ز باده‌ایم
گر بهترین عمر تلف شد به عشق هند
چه غم از آنست چون به تلافی ستاده‌ایم (۲۳)

اما میرزا ابوطالب‌خان چیزی بیش از یک نظر باز می‌پرست بود.

(۶) مؤلف، و شاید مترجم انگلیسی کتاب، نوشته است «قصیدهٔ لندنیه به تقلید از حافظ». مترجم در دیوان حافظ (چاپ قزوینی - غنی) تورقی کرد و با این وزن و قافیه تنها غزلی یافت با مطلع «عمری است تا به راه غمت رونهاده‌ایم» (ص ۲۵۱ همان چاپ). و اما تشخیص این که اشعار نقل شدهٔ میرزا ابوطالب براساسی استقبالی است از غزل یاد شدهٔ حافظ یا نه با صاحب نظران است. - م.

اورا بایستی يك نظاره گرد دقیق راه و رسم زندگی انگلیسیان و نهادهایشان و داور زیرك خلق و خوی و رفتار آدمیان بدانیم. او اجازه نمی‌داد لذتی که از پذیرایی و میهمان‌نوازی دوستان انگلیسی ثروتمند و اشرافی خود می‌برد بر قضاوتش که حاصل پرورش منضبط اسلامی او بود تأثیر بگذارد. او که خودش از رفتار انگلیسیان در هند، از «عادت ظلم و تجبر که عموم انگلش بر هندیان خو کرده‌اند» (۲۴) به ستوه آمده بود، اکنون راه و رسم انگلیسی‌ها را به دیدهٔ يك منتقد می‌نگریست. او همچنین نظرات مشخصی نسبت به ایرلندی‌ها و اسکاتلندی‌ها داشت. به نظر او مردمان ایرلند «از بی‌اعتدالی «انگلش» و زهد خشك و تعصب «اسکات» در قوانین مذهب عیسوی بر کنار و به اعتدالند. و به صفت جلادت و تهورو کثرت خرج و مهمانی و غریب‌دوستی و آزاده‌رویی و گشادگی دل بر «انگلش» و «اسکات» ممتاز. اگرچه در متانت و رزانت [=وقار] عقل چون «انگلش» نیستند اما در ذکا و زودفهمی زیاده از ایشان.» ولی «با این صفات نيك در شرب خمر مبالغه می‌کنند» (۲۵) وقتی کنتس اسپنسر و چندتن از دوستان دیگر او از میرزا ابوطالب‌خان پرسیدند کدام صفات انگلیسی‌ها را نمی‌پسندد و عیب می‌داند، او دوازده «رذیلت» را به شرح زیر برشمرد:

- ۱) اولین و بزرگترین رذیلت «عدم اعتقاد به ملت [= دین] و معاد و میل ایشان به طرف فلسفه [یعنی الحاد^۷] است... و اثر آن... عدم دیانت بوده باشد.» در نتیجهٔ بیدینی، افراد طبقات پایین نادرست و دغلباز بازمی‌آیند.
- ۲) «دوم غرور ایشان به سبب ملاحظهٔ قوت و موافقت بخت از پنجاه سال متواتر. بدین سبب حادثه‌های تردیک را بعید بینند و در تدارك آن اهمال نمایند... اثر این رذیلت در هر واحد ایشان [= هر فرد انگلیسی] کم و بیش یافته می‌شود، اما بر طریق قوی حالان است نه به وضع مغروران غافل هند و ایران.»
- ۳) «سیوم کثرت محبت ایشان به زور و امور دنیوی است.»
- ۴) «چهارم کثرت طلب آرام و فراغ دوستی است... چنانچه در لندن گاهی که مرا حاجت به ترجمانی یا مدد دوستی در کار خانگی می‌شد، آن دوست راضی بود که تمام معامله را... بر گردن خود بگیرد و از جیب خود بدهد، اما از صرف

(۷) افزوده و تعبیر مؤلف کتاب حاضر.

اندک وقت در ترجمانی... آنقدر از کراهت بر برشته او ظاهر می‌شد که از استعانت باز می‌آمدم.»

(۵) «پنجم زودرنجی.»

(۶) «ششم کثرت صرف اوقات ایشان به خواب و رخت پوشیدن و موی ساختن و حجامت ریش و غیره.» در این مورد میرزا ابوطالب از مقدار وقتی که انگلیسی‌ها هر روز صرف تراشیدن ریش و تغییر لباس و خوردن غذا به تانی می‌کردند زبان به شکوه می‌گشاید.

(۷) «هفتم کثرت حاجات و علایق ایشان و اسباب زندگانی به قصد لذات و لزوم مالایلزوم‌ها مثل حفظ اسباب چای و قهوه... و کثرت ظروف و ادوات مطبخ به سبب تنوع طعامها و شیرینیها بر سفره... و حاجت بشرابخانه به سبب تنوع شرابات بر سفره و ضرورت اقسام کرسیها و میز و غیره به سبب نشستن ایشان بر زمین.» به عقیده میرزا ابوطالب همه این هزینه‌ها بخاطر آن است که ذایقه آنها چنان عالی‌پسند شده است و چنان اختیار مردمان را در دست گرفته که هرگونه کاستی در این گونه تجملات را بسیاری کسان بان بروز فاجعه‌ای می‌دانند.

(۸) «هشتم خطای ایشان در شناختن حد علوم و زبان و غیره.» میرزا ابوطالب عقیده دارد که در نتیجه این عیب انگلیسی‌ها بدون داشتن اطلاعات واقعی از موضوعی در آن باره کتاب می‌نویسند و «به طریقی چهاپه نشر آن مزخرفات می‌نمایند... اقسام این نوع کتب در لندن آنقدر فراهم آمده‌اند که کتب حقه نزدیک است که بعد اندک زمان غیر ممیز مانند.»

(۹) «نهم ردیلت خود غرضی [= خودخواهی]... است که به سبب آن به امید نفع خود، اگرچه ضرر بسیار به دیگری رسد، احتراز ننمایند.»

(۱۰) «دهم گریختن دختران ایشان با یاران و جفت شدن زنان به شوهر قبل از مزاجت و قلت عصمت زنان و مردان ایشان در شهوات. سبب این معنی کثرت آزادی زنان و وفور خراباتخانه‌ها و فواحش لندن است... و هیچ کوچهای نیست که چند خانه از اینها در آن نبوده باشد.»

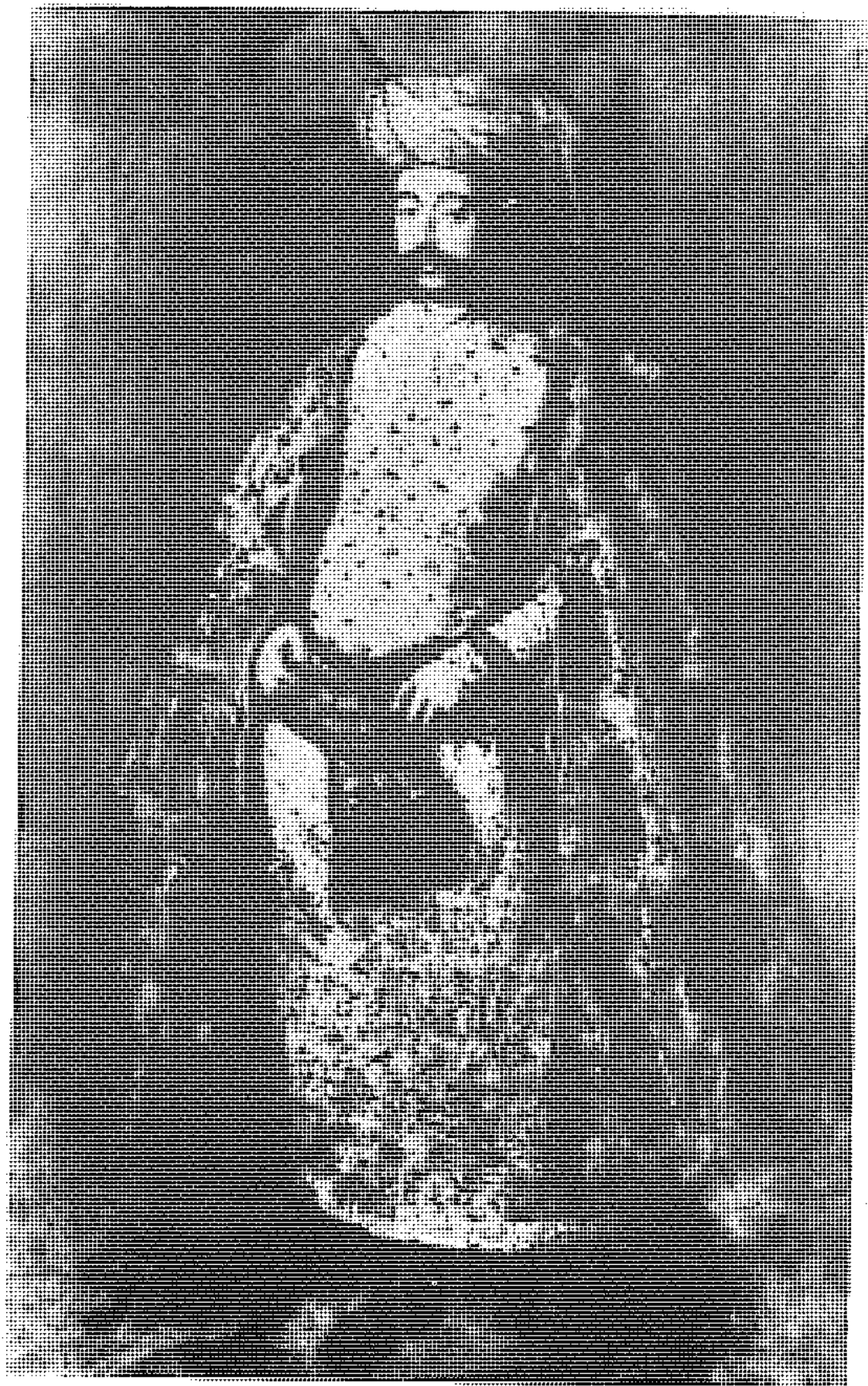
(۱۱) «از رسوم بد لندن عمده‌تر کثرت اخراجات و لزوم مالایلزوم‌هاست که اکثر آن فضول و فقط به جهت حفظ نفس است... نگهداشتن «کوچ» [= کالسه] و اسب و خدمتگاران زاید از حاجت که در خانه بزرگان برای زن و شوهر جدا جدا رسم است و صرف زر بسیار در تماشاها و جشنها... که گاهی خرج یک شب هفت هشت هزار روپیه (= یک هزار لیره) می‌شود.» میرزا ابوطالب خان اضافه می‌کند که اگر انگلیسی‌ها زحمت خواندن تاریخ باستان را به خود می‌دادند می‌دیدند که تجمل و اسراف، بیشتر از سپاهیان مهاجم باعث سقوط و ازیا درآمدن حکومتها شده است. تجمل‌پرستی و اسراف باعث پدید آمدن چشم همچشمی و نفاق و خصومت می‌شود و مردمان را یا تبدیل به موجودات زن صفت می‌سازد و یا به افراد بیقرار خواستار دگرگونی.

(۱۲) «دوازدهم قلت غور ایشان در محاسن رسوم دیگران [است] و هرچیز خود را بی‌عیب و صواب دانستن اگرچه درحقیقت برخلاف آن بوده باشد.» (۲۶)

این سیاح مسلمان چند مورد هم از محاسن انگلیسی‌ها نوشته است. فهرست «فضایل انگلش» میرزا ابوطالب‌خان به شرح زیر است:

- ۱) «یکی از آن کثرت آبرو و عزت نفس خصوص در اکابر که نتیجه پرورش عهد صبا [= کودکی] و نفرت عام بدعم آن است.
- ۲) «دوم صفت قدرشناسی و بهاندک کمالی احترام هرچیز کردن.»
- ۳) «سیوم خوف ایشان از شکستن قانون و ایستاده ماندن... برحد خویش...» به عقیده میرزا ابوطالب این امر معمولاً باعث می‌شود که مردم بدوضع خود قناعت کنند و در طلب مراتب بالاتر، کمتر بداعمال پلید دست زنند.
- ۴) «چهارم رغبت عتلائی ایشان برفواید عام و تنفر از مضرات عام که در حقیقت موجب فایده ذاتی هرکسی در مال است.»
- ۵) «پنجم کثرت اقبال ایشان طرز جدید را برکهنه.» به عقیده نویسنده خرید سالانه لباس و لوازم طرز جدید که اغیا به آن عادت دارند هم‌بازاری برای کالاهای نو ایجاد می‌کند و هم کالاهای بست دوم ارزان قیمت را در اختیار فقرا می‌گذارد.
- ۶) «ششم میل ایشان بالطبع و به‌آلات و واسطه به‌سهولت کارها و یافتن ایشان چاره و تدبیر در هر وقت و هر حال.»
- ۷) «سادگی مزاج و سلیقه ایشان» و «متانت مزاج و مغزدارای ایشان.»
- ۸) «عدم کاهلی ایشان در سلوک، خصوص در تحصیل مال و عزت و بعضی در علم و هنر نیز هرچند که در نظر غیر به کمال رسیده باشد.» همچنین «گشاده بودن سفره ایشان بردوستان... و رسم کثرت دعوت و نپسندیدن تنهاخوری.» (۲۷)

به احتمال زیاد آنچه میرزا عبداللطیف و میرزا ابوطالب درباره انگلیسی‌ها نوشتند در زمان خود چندان مورد توجه قرار نگرفت. در عین حال با توصیف تفاوت‌های میان شیوه زندگی مردمان آسیا با شیوه زندگی انگلیسی‌های مبتکر و صنعتگر و مرفه و قدرتمند و دارای پارلمانی که اختیارات پادشاه را محدود می‌کرد قاعدتاً می‌بایست چند چشمی را گشوده باشند و از این راه این دو نویسنده در پدید آمدن جریانی که بعداً «بیداری ایرانیان» نام گرفت سهیم هستند.



تصویر ۱

شبهه نقدعلی بیگ اثر ریچارد گرینبری، ۱۶۳۶

سفیری که شاه عباس به انگلستان اعزام داشت و اعتبارنامه رقیب خود را از دستش قاپید و به روایت يك شاهد عینی «پاره پاره کرد و به صورتش مشت کوبید.»

با اجازه کتابخانه ملی بریتانیا و کتابخانه و مرکز اسناد وزارت هند



تصویر ۲

شبهه سر رابرت شرلی اثر نقاش ناشناس

شاه عباس در معرفی او نوشت: «ایلچی کنونی ماست. سالهای سال با وفاداری
بسیار به ما خدمت کرده است.»

با اجازه امنای وصیتنامه هشتمین ارل آو برکلی، متونا



تصویر ۳

شیه بانو ترزا شرلی اثر نقاش ناشناس

دختر يك خان چركسی كه در اصفهان با رابرت شرلی ازدواج كرد و در رم در
سال ۱۶۶۸ درگذشت.

با اجازه امنای وصیت‌نامه هشتمین ارل آو برکلی، متوفی



تصویر ۴

شبهه میرزا ابوالحسن خان شیرازی اثر سر ویلیام بیچی، ۱۸۱۰

اولین سفیری که پادشاهان قاجار به انگلستان فرستادند در سال ۱۸۰۹ وارد لندن شد و ادعا کرد که «ایران سالها به صورت سد دفاعی محکمی برای حفظ منافع بریتانیای کبیر و کمپانی هند شرقی باقی خواهد ماند.» میرزا ابوالحسن با قیافه جذاب و لباس متفاوت و رفتار گیرای خود در اندک زمانی شمع محافل اشرافی لندن شد.

با اجازه کتابخانه ملی بریتانیا و کتابخانه مرکز اسناد وزارت هند

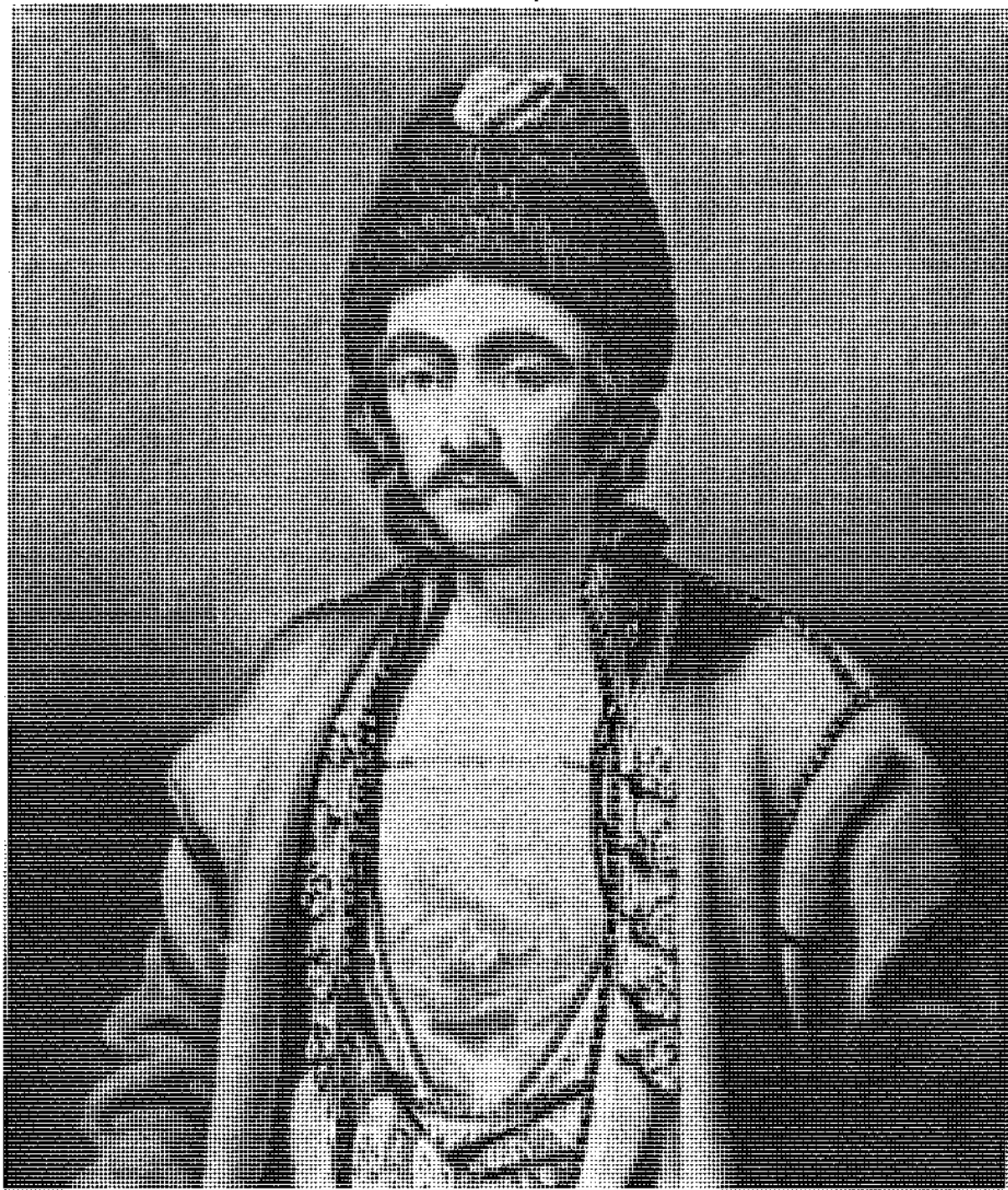


تصویر ۵

شبه‌میرزا ابوطالب‌خان حکاکسی شده از روی یک پرده نقاشی اثر ج. نورتکوت

سیاح ایرانی ساکن هند که در فاصله سالهای ۱۷۹۹ تا ۱۸۰۲ در انگلستان بود
و به پیروی از پند شاعر جاودانی شیراز در عیش و مستی کوشید.

لوحه آغاز ترجمه انگلیسی کتاب «سیرطالی»



شهباز آینه

تصویر ۶

شبهه میرزا جعفر طبیب حکاکی شده با زیر نویس فارسی معکوس توسط س.ج. ترنر از روی پرده نقاشی ترسیم شده توسط ی.ج. هالز

یکی از اولین محصلین ایرانی اعزام شده به فرنگ. میرزا جعفر به فرمان شاهزاده عباس میرزا در سال ۱۸۱۵ برای تحصیل طب به انگلستان فرستاده شد ولی موجودی مزاحم از آب درآمد و سعی کرد بازگشتش به ایران را به تأخیر بیندازد.

با اجازه امنای موزه بریتانیا



تصویر ۷

شبهه صادق بیگ، گراوور چاپ سنگی اثر ریچارد لین، ۱۸۴۴

این ارمنی ایرانی مشکوک و جاه طلب محرم اسرار رابرت کرپورتر و شاهزاده عباس میرزا بود و به عنوان وکیل او برای خرید مال التجاره بدانگلستان سفر می کرد و در آنجا خود را به دروغ ایلیچی ایران می خواند و در محافل اشرافی لندن از او پذیرایی می کردند.

با اجازه متر. ک. سی برایت



تصویر ۸

سه شاهزاده قاجار، پرده نقاشی اثر جان پارتریج، ۱۸۳۶

شاهزاده خانم ویکتوریای هفده ساله در دفتر خاطراتش پیران یاغی فرمانفرمارا چنین توصیف کرد: «در نور روز سیه چرده تر بد نظر می آیند ولی هنوز هم خیلی خوش قیافه هستند.» استقبال گرمی که بدهنگام ورودشان به انگلیس از آنها شد حکایت از وجود يك انگیزه سیاسی پشت پرده از جانب دولت بریتانیا در ارتباط با سفرشان داشت.

(از چپ به راست: رضاقلی میرزا، تیمور میرزا، نجفقلی میرزا)

با اجازه شرکت بانکداری هنگ کنگ و شانگهای

سفیر فوق‌العاده

به امضا رسیدن عهدنامهٔ فینکن شتاین بین ایران و فرانسه (نگاه کنید به آخر فصل چهارم) و به دنبال آن ورود يك هیئت مقتدر دیپلماتیک و نظامی فرانسوی به تهران در دسامبر ۱۸۰۷ میلادی/شوال ۱۲۲۲ هجری قمری لرزه برتن انگلیسی‌ها افکند. طبق مفاد عهدنامهٔ فینکن شتاین پادشاه ایران قبول کرده بود به انگلستان اعلان جنگ بدهد، همهٔ روابط سیاسی و تجاری خود را با آن کشور قطع کند، و به سپاهیان فرانسوی اجازه دهد برای رسیدن به هندوستان از خاک ایران عبور کنند. مقامات حکومت بریتانیا در لندن که اکنون از تهدید فرانسوی‌ها به‌اندازهٔ مقامات کلکته متوحش شده بودند تصمیم گرفتند هارفورد جونز نمایندهٔ سابق کمپانی هند شرقی در بصره و بغداد را به تهران بفرستند تا بلکه پیمان اتحاد ایران و فرانسه را برهم بزنند و به جای آن مذاکراتی در باب عقد پیمانی بین انگلستان و ایران انجام دهد. هارفورد جونز را اول لقب «بارونیت» دادند و سپس با اعتبارنامه‌ای که او را فرستادهٔ پادشاه بریتانیا معرفی می‌کرد مجهز ساختند. اما در این میان مقامات حکومت هندوستان در کلکته، که هم علاقه‌مند بودند کنترل خود را روی سیاست انگلستان در ایران همچنان حفظ کنند و هم از هارفورد جونز اطمینان خاطر

نداشتند، تصمیم گرفتند نماینده‌ای از آن خود به دربار ایران اعزام دارند. به ناچار جان ملکم، کارشناس امور ایران در کمپانی برای این مأموریت در نظر گرفته شد و به همین خاطر او را به درجه‌سرتیپی ارتقاء دادند.

جان ملکم که قبل از هارفورد جونز به ایران رسید، کار خود را خراب کرد و بدون اینکه موفق شود حتی از بوشهر پافراتر بگذارد به هندوستان بازگشت، زیرا فتح‌علی‌شاه از پذیرفتن او امتناع کرد. هارفورد جونز موفقیت بیشتری یافت و توانست مذاکرات لازم را برای عقد پیمانی که عهدنامه‌ی مجمل یا مقدماتی دوستی و اتحاد نام گرفته است با مقامات ایران انجام دهد. این عهدنامه در ماه مارس ۱۸۰۹/ محرم ۱۲۲۴ در تهران به امضا رسید و قرار شد برخی از جزئیاتی که در پیمان روشن نشده بود در لندن حل و فصل گردد. جیمز *موریه که هارفورد جونز را از لندن با عنوان منشی هیئت همراهی کرده بود اکنون برای کمک به امر اخیر راه بازگشت را در پیش گرفت. همراه او یک ایرانی به نام میرزا ابوالحسن شیرازی به نمایندگی از جانب فتح‌علی‌شاه مسافرت می‌کرد تا هم در مذاکرات شرکت کند و هم بکوشد اغتشاشی را رفع نماید که اقدام خارق‌العاده‌ی فرمانفرمای هندوستان لرد *مینتو در بی‌اعتبار خواندن سفارت هارفورد جونز (به این بهانه که سفیر اخیر بدون جلب موافقت او عمل می‌کرد) در دربار تهران پدید آورده بود.

میرزا ابوالحسن اولین سفیری بود که ایرانیها بعد از سفارت نقدعلی بیگ در سال ۱۶۲۶/ ۱۰۳۵ به انگلستان می‌فرستادند. در آن زمان میرزا ابوالحسن سی و پنج ساله بود. معاصرانش وی را بلندقامت، سبزه، خوش‌هیکل و مخصوصاً خوش‌قیافه توصیف کرده‌اند، با ریش سیاه‌انبوه و دندانهای زیبا. یکی از ستایشگران انگلیسی او در وصفش چنین نوشته است: «اطوار او حقیقتاً دلپذیر و موزون و در بالاترین حد تصور گیراست، و در عین حال برانگیزاننده‌ی حس احترام در بیننده، به طوری که حتی نزدیکان او فراموش نمی‌کنند که وی نماینده‌ی پادشاهی بزرگ است.» (۱)

میرزا ابوالحسن در شیراز در خانواده‌ای که با درباریان متنغد مربوط بود به دنیا آمده بود. ولی وقتی ستارهٔ اقبال دایمی‌اش [میرزا ابراهیم کلانتر] که صدراعظم فتحعلی‌شاه بود افول کرد [و صدراعظم و همهٔ کسانی دستگیر شدند] میرزا ابوالحسن از بیم جان به هندوستان گریخت. وی نزدیک چهار سال در هند بود تا اینکه اجازه یافت به وطن باز گردد. مدتی در شیراز و اصفهان به کار پرداخت و سپس در دستگاه باجناقش [محمدحسین خان امین‌الدوله] که وزیر دوم دربار ایران بود به منشیگری گمارده شد. در دربار بود که میرزا ابوالحسن مورد توجه هارفورد جوتز قرار گرفت. هارفورد جوتز ادعا می‌کند او بود که میرزا ابوالحسن را به خاطر علم و اطلاعی که از رسوم انگلیسی‌ها در هند پیدا کرده بود به عنوان شخص واجد شرایط برای برعهده گرفتن مأموریت لندن به فتحعلی‌شاه پیشنهاد کرد. میرزا ابوالحسن اگرچه هفت ماه بیشتر در انگلستان نماند، هیجان قابل ملاحظه‌ای در آن دیار پدید آورد.

میرزا ابوالحسن و جیمز موریه در اوایل ماه مه ۱۸۰۹/ربیع‌الاول ۱۲۲۴ تهران را ترك گفتند و پس از سفری دور و دراز، شش ماه بعد، در اواخر ماه نوامبر همان سال/شوال ۱۲۲۴ به بندر پلیموت رسیدند که برای شخصی که در آفتاب و زیر آسمان بی‌ابر ایران بزرگ شده است به هیچ وجه فصل مناسبی نبود. تعداد همراهان میرزا ابوالحسن، برخلاف ملتزمان انبوه دو سفیری که قبلاً از ایران به هندوستان اعزام شده بودند، بسیار اندک بود و از نه یا ده نفر [منشی و] نوکر و پیشخدمت و مهتر تشکیل می‌شد. مسافت تهران تا تبریز را سوار بر اسب و گاه پیاده پیمودند و سپس به همین ترتیب از خاک عثمانی گذشتند تا سرانجام به استانبول رسیدند. چند هفته در این شهر استراحت کردند و بعد رهسپار بندر اسمیرنه (ازمیر) شدند. در استانبول میرزا ابوالحسن و همهٔ همراهانش در ضیافت شام و مجلس رقصی که ایلچی انگلیس ترتیب داده بود شرکت کردند. نوکرهای میرزا ابوالحسن برای اولین بار در عمر خود بود که باچشمان حیرت‌زده شاهد معاشرت و رقص مردها و زنها باهم بودند. رقص والس

مخصوصاً باعث اعجاب ایشان شده بود و یکی از آنان را وادار کرد از ارباب خود بپرسد: «آقا، راستی بعد از این حرکات چیزی می‌شود؟» (۲) در بندر اسمیرنه جمعیت انبوهی از اهالی شهر گرد آمده بودند تا ایرانیها را تماشا کنند. ملوانان برفراز تیرکهای افقی بادبانهای کشتی رفته بودند و زمانی که میرزا ابوالحسن پا بر عرشهٔ ناو * «سا کسِس» گذارد پانزده تیر توپ به احترام وی شلیک شد. این ناو را دولت بریتانیا اختصاصاً برای حمل ایلچی ایران اعزام داشته بود و میرزا ابوالحسن و همراهان در معیّت جیمز موریه با آن تا جزیرهٔ مالت سفر کردند و در آنجا در ادامهٔ سفر دریایی خود به ناو * «فورمیدیل» منتقل شدند. ایرانیها با آنکه همه چیز برایشان تازه و ناآشنا بود سرعت به شرایط مسافرت دریایی خو گرفتند، هرچند که بعضی اوقات از وضع آب آشامیدنی و موجود نبودن میوهٔ تازه زبان به شکایت می‌گشودند. میرزا ابوالحسن به خوردن غذا با کارد و چنگال عادت کرد و از موریه درس انگلیسی می‌گرفت و سؤالهای بیشماری می‌پرسید و جوابهای موریه را بدقت در کتابچه‌ای یادداشت می‌کرد.

اعضای هیئت ایرانی سرانجام پس از سفر دریایی تقریباً سه ماههٔ خود روز ۲۵ نوامبر ۱۸۰۹ / ۲۱ شوال ۱۲۲۴ وارد پلیموت شدند و اجباراً چهار روز ملال‌آور را در قرنطینه گذراندند تا اجازه یافتند قدم به خشکی بگذارند. در این هنگام مراسم استقبال رسمی آغاز شد: شلیک تیرهای توپ، بازدید از گارد افتخار، و دیدار مقامات محلی به همراهی بانوانشان از میرزا ابوالحسن. به این ترتیب ایرانیها سه شب را در بندر گذراندند و سپس همگی به همراهی موریه رهسپار لندن شدند. در انگلستان جاده‌ها برخلاف ایران و ترکیه هموار و برای مسافرت با وسایط نقلیهٔ چرخدار مناسب بود. از اینرو ایرانیها قادر بودند پدیدهٔ نوظهور و هیجان‌انگیز مسافرت با دلیجان را تجربه کنند. هر دلیجان را چهار اسب می‌کشید و در این حال ایرانیها که به شیوهٔ مرسوم خود چهارزانو توی دلیجان نشسته بودند از سرعت جابه‌جایی خود غرق حیرت می‌شدند و از راحتی و گرمای مهمانسراهای کنار جاده که شب را در آنها

می گذراندند و تفاوتشان با کاروانسراهای محقر و فاقد جرارت ایران و ترکیه از زمین تا آسمان بود تعجب می کردند. مسافرت هیئت ایرانی به خوشی ادامه یافت تا به محلی به نام *هارتفورد بریج رسیدند که کنار شاهراه غربی انگلستان در فاصله سه منزلی لندن واقع بود. در اینجا وزیر خارجه بریتانیا برای ادای احترام مخصوص دوتن از صاحب منصبان عالی رتبه خود را با چند کالسکه فرستاده بود تا به ایلچی ایران خوشامد بگویند و هیئت ایرانی را تا لندن همراهی کنند. میرزا ابوالحسن که با رسوم انگلیسی ها نا آشنا بود، منتظر مراسم مفصلتر و مجللتری بود، چیزی شبیه به مراسم استقبال ایرانی که در مدخل شهرها همیشه در انتظار مهمانان برجسته است. اما در آن حال که از *هاونزلو گذشتند و به پایتخت انگلستان نزدیکتر شدند و هنوز از انبوه جمعیت و سربازان به صف کشیده در امتداد مسیر و مقامات بلند مرتبه آماده استقبال خبری نبود توقعات بر نیامده میرزا ابوالحسن به صورت رگباری از فحش و ناسزا نسبت به میزبانان خود منفجر شد: از حاجی خلیل و محمدنبی استقبال بهتری در هند به عمل آمده بود، همچنین از ایلچی ایران در پاریس؛ این گونه بی توجهی اهانتی بود به قبله عالم و غیره و غیره.

از اینرو میرزا ابوالحسن وقتی روز ۴ دسامبر / ۲۶ شوال به لندن وارد شد خلق خوشی نداشت. هر چه از دست اولیای دولت برمی آمد برای آسایش او انجام دادند. خانه ای برای اقامت او اجاره کردند. که متعلق به جان مالکم بود (واقع در شماره ۹ خیابان *منسفیلد منشعب از میدان *پورتلند)؛ تعدادی خدمه انگلیسی و يك کالسکه اختصاصی در اختیارش قرار دادند و خرج سفره و هزینه لباسشویی اش را بر عهده گرفتند. جیمز موریه شب و روز مراقب بود و حتی با میهمانان ایرانی همخانه شد. سرگور *اوزلی، بارونیت، که از رجال بازنشسته حکومت هندوستان بود و با زبان و ادبیات فارسی آشنایی نزدیک داشت به عنوان میهماندار رسمی میرزا ابوالحسن انتخاب شد و برای راضی نگاهداشتن میهمان از راه رسیده از هیچ کوششی فروگذار نکرد. اما راضی کردن میرزا به هیچوجه آسان نبود چون می گفت اگر از دستورات فتحعلی شاه

اطاعت نکند و نتواند ظرف چهار روز از ورودش به لندن به حضور پادشاه انگلستان برسد کارش زار خواهد بود و وقتی به تهران بازگشت ای بسا سرش برباد رود. او نه حاضر بود ملاحظهٔ کهنولت و بیماری پادشاه، جورج سوم، را بکند و نه ملاحظهٔ این‌را که پادشاه در خارج از لندن در قصر *وینزر به سر می‌برد. میرزا ابوالحسن تهدید کرد که پیش از موعد مقرر به تهران باز خواهد گشت و گفت پیش از رسیدن به حضور پادشاه به هیچ وجه از خانه خارج نخواهد شد. بار دیگر انگلیسی‌ها از ترس لطمه‌ای که ممکن بود از گزارش نامساعد ایلچی ایران از پذیرایی خود در لندن به روابط انگلستان و ایران وارد آید تصمیم گرفتند برای جلب رضایت خاطر جناب ایلچی از هیچ «خوش خدمتی» فروگذار نکنند.

اولین اقدام این بود که وزیر امور خارجهٔ بریتانیا، لرد ولزلی، که به تازگی به این مقام منصوب شده بود و قبلاً از سال ۱۷۹۸/۱۲۱۲ تا سال ۱۸۰۵/۱۲۲۰ فرمانفرمای هندوستان بود و اهمیت زیادی برای اتحاد با ایران قائل بود رسماً به همراهی وزرای دیگر کابینه در حالی که همگی لباس تمام رسمی پوشیده بودند از میرزا ابوالحسن دیدار کنند. بعد شخص نخست‌وزیر، مستر اسپنسر *پرسیوال، در خانه شمارهٔ ۹ خیابان منسفیلد حضور یافت و وعده داد نامه‌ای به فتحعلی‌شاه بنویسد و در آن توضیح بدهد که ملاقات فوری دیپلمات‌های خارجی با پادشاه به محض ورودشان، در انگلستان معمول نیست و تأخیری که در امر شرفیابی نمایندهٔ ایران پیش خواهد آمد طبیعی است و هیچگونه قصد اهانت یا بی‌احترامی در کار نیست. میرزا ابوالحسن از این وعده تاحدی آرام شد.

در آن تاریخ رفتن وزیر امور خارجهٔ بریتانیا به خانهٔ یک سفیر، تا چه رسد به شخص نخست‌وزیر، امری بی‌سابقه بود مگر احياناً در مورد پرسابقه‌ترین سفرای کبار. اگرچه روزنامهٔ «تایمز» و روزنامه‌های دیگر لندن میرزا ابوالحسن را مرتباً در مطالب خود «سفیر کبیر ایران» می‌خواندند ولی ایلچی ایران در واقع چنین مقامی نداشت. روزی که

هارفورد جوئر خبر انتصاب ميرزا ابوالحسن را به وزارت خارجه بریتانیا گزارش کرده بود او را «کاردار موقت» خوانده بود. از اینرو ابراز این همه لطف به يك ديپلمات مسائل باریک تشریفات را مطرح می‌ساخت. چطور ممکن بود پادشاه به خاطر به حضور پذیرفتن يك کاردار موقت از بستر بیماری برخیزد، در حالی که ديپلماتهای خارجی ارشدتر مقیم لندن - سفرای کبار و وزرای مختار - یقیناً از این تبعیض احساس ناراحتی می‌کردند؟ وزیر امور خارجه برای جلوگیری از این نوع مشکلات تصمیم گرفت ایلچی ایران را ارتقاء مقام دهد. جیمز موریه اتخاذ موضع جدید را برای رئیس خود در تهران چنین توضیح داد:

اولین مشکل بزرگ این بود که معلوم کنیم ماهیت ديپلماتیک ميرزا ابوالحسن حقیقتاً چیست. اگرچه شما عنوان بسیار پائینی به او داده بودید ولی در اینجا بدخاطر مسائل سیاسی صلاح دانستیم عنوان خیلی بالاتری به او بدهیم که سرانجام «سفير فوق العاده» تعیین شد. (۳)^۱

مقامات وزارت خارجه برای دفاع از موقعیت خود به جیمز موریه دستور دادند گزارش پُر و پیمانی از استقبال هارفورد جوئر در تهران را در اختیار روزنامه‌ها قرار دهد تا «در صورتی که پذیرایی خاص و ممتاز میهمان ایرانی ما مورد اعتراض وزرای خارجه و یا سفرای کبار کشورهای دیگر قرار گرفت به عنوان وسیلهٔ پوزشخواهی از آن استفاده شود.» (۴) هر چند هارفورد جوئر ده ماه زودتر به تهران رسیده و مورد استقبال قرار گرفته بود و ورود او به تهران اینک به هیچ وجه «خبر»

(۱) ایرانیها او را «وکیل» خود خوانده بودند. هارفورد جوئر این واژه را به chargé d'affaires (کاردار) ترجمه کرده بود ولی اوزلی در لندن عقیده داشت که معنی minister (سفير) هم می‌دهد. ایرانیها هارفورد جوئر را که از نظر انگلیسی‌ها envoy (وزیر مختار در کاربرد دقیق و «فرستاده» در کاربرد عام) بود «وکیل» می‌خواندند بنابراین برای حل مشکل موافقت شد که ميرزا ابوالحسن را - envoy extraorinary (سفير فوق العاده) بنامند. [توضیح مؤلف] مترجم می‌افزاید: در کاربرد امروز واژه «سفير کبير» («ایلچی بزرگ» دوران قاجار) معادل ambassador و «وزیر مختار» معادل minister plenipotentiary است.

محسوب نمی‌شد، روزنامهٔ «مورنینگ کرانیکل» با احساس و وظیفه‌شناسی يك ستون تمام از صفحهٔ اول شمارهٔ ۱۲ ژانویهٔ ۱۸۱۰/۶ ذی‌الحجهٔ ۱۲۲۴ خود را به درج شرح مفصّلی از «پذیرایی شایان» هارفورد جونز در دربار ایران اختصاص داد. در کنار آن مطلب کوتاه‌تری چاپ شده بود دربارهٔ ضیافت کمپانی هند شرقی به افتخار میرزا ابوالحسن در شب قبل که در آن لرد ولزلی، هنگام پاسخ گفتن به شعار نوشانوش «اتحاد طبیعی ایران با قلمرو متحد بریتانیا و ایرلند!»، سخنرانی «پرحرارتی» ایراد کرده و در آن به اطلاع حضار محترم و عالی‌شان مجلس رسانده بود که به عقیدهٔ عالیجناب سفیر ایران این کشور «سالها به صورت سد دفاعی محکمی برای حفظ منافع بریتانیای کبیر و کمپانی هند شرقی باقی خواهد ماند.» در نظر انگلیسی‌ها ایران دست کم تا سال ۱۹۴۷/۱۳۲۶ ش که هندوستان و پاکستان استقلال یافتند عیناً به صورت چنین سدی باقی ماند.

لرد ولزلی در تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۸۰۹/۴ ذی‌القعدة ۱۲۲۴ در نامه‌ای که به دربار نوشت و از پادشاه تقاضا کرد میرزا ابوالحسن را هر چه زودتر به حضور بپذیرد، او را «سفیر فوق‌العاده و وزیر مختار» توصیف کرد. وزیر امور خارجه از پادشاه خواست از نمایش «هر وسیلهٔ مناسب شکوه و جلال» فروگذار نشود مخصوصاً با توجه به «کوششهای عظیمی که حکومت فرانسه به آن دست زده است تا پادشاه ایران را از آن اعلیحضرت روگردان بسازد.» و در عین حال لرد ولزلی به پادشاه هشدار داد که میرزا ابوالحسن به هیچ وجه از پذیرایی خود در انگلستان راضی نیست چون نسبت به توقعات او از آن نوع تشریفاتی که معمولاً در دربارهای مشرق‌زمین متداول است بسیار متفاوت بوده است.» (۵)

جورج سوم به عنوان ابراز لطف مخصوص قبول کرد که میرزا ابوالحسن را به صورت خصوصی در کاخ ملکه (کاخ *بکینگهم کنونی) به حضور بپذیرد، و از مراسم «ورود از مدخل عمومی» صرف نظر شود، چون وقت کافی برای دادن ترتیبات لازم برای همهٔ تشریفاتی که امر اخیر مستلزم آن بود وجود نداشت. در عین حال هر کاری از دست

مقامات انگلیسی برمی‌آمد انجام دادند تا حداکثر استفاده از موقعیت به عمل آید و میرزا ابوالحسن احساس رضایت کند. گروه‌های زیادی از مردم به خیابانها آمدند تا عبور موکب فرستاده فوق‌العاده ایران را از خیابان منسفیلد به کاخ تماشا کنند. میرزا ابوالحسن همراه کفیل ریاست تشریفات دربار و سرگور اوزلی در یکی از کالسکه‌های سلطنتی سوار بود که با شش اسب زیبای کهر کشیده می‌شد و دوفرش درباری پشت آن ایستاده بودند. موریه و دیگران در سه کالسکه دیگر سوار بودند و پشت سر کالسکه ایلچی حرکت می‌کردند. نوکرهای ایرانی سردارپهای ارغوانی و شلوار سبز چسبان و جلیقه‌های گلابتون‌دوزی شده پوشیده بودند. هیئت را به عنوان ابراز لطف بیشتر از در بزرگ جلو کاخ که معمولاً تنها برای ورود اعضای خانواده سلطنتی گشوده می‌شد عبور دادند. میرزا ابوالحسن اعتبارنامه‌اش را که به مهر فتحعلی‌شاه مهور بود در یک جعبه طلا گذاشته بود و جعبه در یک سینی نقره جای داشت و روی آن را مخمل سرخ کشیده بودند. میرزا ابوالحسن که به قواعد و تشریفات شدید و اکید دربار ایران عادت داشت از مشاهده حالت نسبتاً خودمانی دربار انگلستان شگفت‌زده - و به قول جیمز موریه دَمَغ - شد. برای رسیدن به تالار پذیرایی نه معطلی در کار بود و نه نیازی به کندن کفش، و در آنجا پادشاه روی تخت به حالت جلوس نشسته بود بلکه سرپا ایستاده بود و آماده بود که بادستهای خود اعتبارنامه میرزا ابوالحسن را از دست او بگیرد.

فرستاده ایران پس از آنکه به حضور پادشاه بریتانیا رسید، آرامش خود را باز یافت و شروع کرد به لذت بردن از اقامت خود در انگلستان. در اندک مدتی جامعه اشرافی لندن میرزا ابوالحسن را به آغوش خود پذیرفت و با کنجکاوی و ولع تحت مذاقه قرار داد. کمتر بیگانه‌ای ممکن بود در مدت زمانی چنین کوتاه چنین تأثیری بگذارد، یا اینهمه قلب را مفتون خود سازد. هنوز چهار هفته از ورود میرزا ابوالحسن به لندن نگذشته بود که چارلز *لمب، مقاله‌نویس معروف چنین نوشت: «سفیر ایران در حال حاضر نقل همه مجالس است.» (۶) در حدود

اواخر ماه ژانویه ۱۸۱۰/ذی‌الحجه ۱۲۲۴، موریه در نامه‌ای به هارفورد جونز گزارش داد که «میرزای ما» به نحو بی‌سابقه‌ای مورد توجه قرار گرفته است، هم از جانب وزرا و هم اعضای خاندان سلطنت؛ وی به موقعیتی دست یافته است که قبل از ورودش محال بود در تصور دولت بریتانیا یا دولت ایران بگنجد. «همه از میرزا فوق‌العاده راضی هستند... قابلیتش نه تنها در حل و فصل امور دولتی، بلکه در هر میهمانی خصوصی که به آن دعوت می‌شود نمایان است. زنها مخصوصاً برایش سرو دست می‌شکنند و چنان سعی دارند بهر وسیله‌ای شده به او معرفی شوند که انگار او شخص پادشاه ایران است». (۷) چند هفته بعد موریه گزارش داد که میرزا ابوالحسن شخص اول و مورد توجه در تمامی مجالس اعیانی است به طوری که کمتر دعوتی می‌شود که میرزا ابوالحسن شمع آن محفل نباشد. وی در برابر دلربایی زیارویان جوان دل از کف داده است. (۸)

دختر لرد مینتو از لندن به پدرش در کلکته نوشت که «سفیر جدید ایران که به همراهی مستر موریه به اینجا آمد بسیار خوش قیافه است و سخت مورد توجه خانمها قرار گرفته». (۹) میرزا ابوالحسن در جمع خانمها از میس* ولزلی پول خواهرزاده* وزیر امور خارجه بیشتر خوشش می‌آمد ولی بسیاری کسان دیگر هم بودند، چه شوهردار و چه بی‌شوهر، از جمله مسیز پرسیوال همسر نخست‌وزیر که جمالشان و توجهی که بد او مبذول می‌داشتند میرزا ابوالحسن را مسحور می‌ساخت. با این وجود از هیچ مورد فضاحتی که نام میرزا ابوالحسن را به یکی از بانوان اشرافی مربوط کند اطلاعی در دست نداریم، هرچند که سیاح انگلیسی جیمز بیلی* فریزر که ده سال بعد در تهران بود ادعا می‌کند که خود شاهد بوده است چطور میرزا ابوالحسن در مجالس مهمانی از موفقیت‌هایش در جمع بانوان لندن داد سخن می‌داده و «علناً با ذکر نام از خانمهای اشراف و دوشیساها و دیگران و تعدادی خانمهای پایین‌تر که می‌گوید با آنها سر و سیری داشته اسم می‌برد و نامه‌هایشان را از جیب بیرون می‌آورد و به صدای بلند می‌خواند تا بر حقیقت گویی خود مهر

تأیید زده باشد. اما در اظهارات او نه به خاطر اعتمادی که به هموطنان مؤنث خود داریم، بلکه به خاطر نادرستی خودش که معروف همگان است تردید باید کرد.» (۱۰) اما در یادداشتهای مفصل روزانه‌ای که میرزا ابوالحسن در ایام اقامتش در لندن می‌نوشت [= «حیرت‌نامه»] به هیچ موردی بر نمی‌خوریم که نشان بدهد وی با هیچ يك از زنانی که غزل‌سرایی‌شان را می‌کرد عملاً رابطه داشته است. وی در یادداشتهای خود نوشته است آرزو می‌کند «کاش خداوند نسوان ایران را به عفت و عصمت زنان انگریز بهره‌ور گرداند چنانچه آن زنان آزاد و مختارند و کسی را بر ایشان تسلطی نیست بجز شوهران خود پندارند مردی در جهان خلق نشده و اینکه بی‌حجاب روی آفتاب‌مثال را به دوستان صدیق شوهران خود نمایند از فرط محبتی است که با شوهران خود دارند که میهمان عزیز او را گرامی دارند.» (۱۱) در قسمت دیگری از یادداشتهای خود، میرزا ابوالحسن از خانمهای انگلیسی تعریف می‌کند، چون حتی پس از به دنیا آوردن ده فرزند یا بیشتر خوش‌اندام باقی می‌مانند، در حالی که زنان دیگر «بعد از دو یا سه شکم زایمان پیر و از کار افتاده می‌شوند.» (۱۲)

پرینس و بیلز [ولیعهد] و همسرش که جدا از هم زندگی می‌کردند هر کدام يك مجلس مهمانی به افتخار میرزا ابوالحسن برپا کردند. به همین ترتیب دوک *یورک و دوک *کمبیرلند و وزیر امور خارجه و رؤسای کمپانی هند شرقی و بسیاری از کسان دیگر، و از جمله معروفترین خانمهای لندن که مهمانی‌هایشان زبانزد بود. میرزا ابوالحسن به همراهی دوستان و هواخواهانش منظمأً به اُپرا و تئاتر می‌رفت. اسمش مرتباً در ستون اخبار محافل و مجامع در روزنامه‌ها ذکر می‌شد. قدرت جاذبه‌اش طوری بود که برگزار کنندگان مجالس خیریه و جمع‌آوری اعانه، با یا بدون اجازه او مدعی برخورداری از حمایتش می‌شدند. او مدل نقاشان مینیاتور است، جان *بیکن پیکر تراش و نیز دونقاش چهره‌پرداز معروف آن زمان، تامس *لارنس و سر ویلیام *بیچی قرار گرفت و این هنرمندان تصویر و مجسمه‌اش را ساختند. تصویر تمام قامت او اثر نقاش

اخیر (تصویر ۴) به سفارش کمپانی هند شرقی در ازای اجرتی برابر ۲۵۰ «گینی» (۲۶۲ لیره و ۱۰ شیلینگ) کشیده شد و پس از آنکه در سال ۱۸۱۰/۱۲۲۵ مدتی در آکادمی سلطنتی به نمایش گذاشته شد، سالها بر یکی از دیوارهای * «اینندیا هاوس» واقع در خیابان * لیدن‌هال آویزان ماند و بعد به ساختمان قدیمی * «اینندیا آفیس» در * وایت‌هال انتقال یافت. میرزا ابوالحسن با معرفی سرگور اوزلی فراماسون شد (نگاه کنید به فصل ۱۳). در بازدید از مکانهای تماشایی لندن و حومه آن موجودی خستگی‌ناپذیر بود. کلیسای * سنت پال، * وست مینستر آبی، بانک انگلستان، موزه بریتانیا، کارخانه‌ها و اسکله‌ها، همه را تماشا کرد.

میرزا ابوالحسن با وجود شرکت در خوشگذرانیها و شب‌زنده‌داریهای لندن در آستانه دوران معروف به «ریجنسی»^۲ برای حفظ سلامت خود هر روز در پارک اسب سواری می‌کرد و کسانی که در پارک بودند او را اغلب در حال پرتاب نیزه به سوی مستخدمانش مشاهده می‌کردند. روزهای یکشنبه به همراهی آدهمهای متجدد در پارک * کنزینگتن قدم می‌زد و حضور او در پارک در جامه رنگارنگ ایرانی توجه زیادی را جلب می‌کرد. میرزا ابوالحسن آدم حرافی بود و در مدت کوتاهی آنقدر انگلیسی یاد گرفته بود که بتواند درباره بیشتر مسائل روز اظهار نظر کند. او همچنین شهرتی به عنوان یک آدم حاضر جواب پیدا کرده بود. یکی از داستانهایی که در ارتباط با او دهان به دهان می‌گشت این بود که از او می‌پرسند آیا حقیقت دارد که در ایران مردم خورشید پرستند. میرزا جواب می‌دهد: «در ایران نه، اما در انگلستان اگر من اتفاقاً خورشید را توانستم ببینم، آن را خواهم پرستید.» (۱۳) میرزا ابوالحسن طوری توجه عمومی را به خود جلب کرده بود که در این زمان یکی از نشریات ادبی لندن بانام [فرانسوی] * «لایل آسامبله» یک سلسله مطالب خیالی با عنوان «نامه‌های ایرانی» چاپ کرد. نشریه دیگری به نام * «استیتس مَن» زیر عنوان «سفیر ایران» ده خط از تصنیفی را که درباره میرزا ابوالحسن ساخته شده بود به چاپ رسانید.

(۲) Regency، دوران نایب‌السلطنگی (۱۸۱۱ تا ۱۸۲۰) جورج، پرنس ویلز که بعداً با نام جورج چهارم به سلطنت رسید. - م.

بند اول تصنيف که به تقلید از یکی از ترانه‌های معروف ساخته شده بود به شرح زیر است:

سفير ايران آمده بدانگلستان
 ناپليون ميگه آی امان!
 سفير آدم با اسم و رسمي است
 گفته بهما در ملك ايران
 سياست فرانسوي تماماً خواهد شد داغان
 با پارله‌وو، ووله‌وو، تخت‌نرد و اسفناژ!^۳
 ناپليون ميگه آی امان!^۴(۱۴)

چندی بعد ایرانی پرشور مطلبی نوشت که در مطبوعات به چاپ رسید. نامه‌ای که میرزا ابوالحسن به روزنامه «مورنینگ پست» نوشت و در شماره ۲۹ مه ۱۸۱۰/۲۴ ربیع‌الثانی ۱۲۲۵ آن روزنامه چاپ شد به ادعای نویسنده در پاسخ به خواهش شخصی بود که نامش را فاش نساخته بود و از او خواسته بود دربارهٔ چند و چون مردم انگلیس و تأثیری که روی او گذاشته‌اند اظهار نظر کند. اظهار نظرهای میرزا ابوالحسن جز در یکی دو مورد - ازدحام بیش از حد مهمانان در مجالس میهمانی‌شبانه و ازدواج دوشیزگان زیبای انگلیسی با شوهران زشت به خاطر پول یا القاب اشرافی - به نحو مقهور کننده‌ای مساعد بود. وی نوشت: «من مردم انگلستان را خیلی دوست داشتم. به من خیلی خوب، به من خیلی با ادب.» و برخوردار بودن مردم را از نعمت آزادی ستود. وی نوشت: «مردم همه خوشحال، می‌کنند هر کار دلشون خواست، می‌گن هرچی دلشون خواست، تو روزنامه مینویسن هرچی دلشون خواست.» پادشاه و خانواده سلطنتی انگلستان را تحسین کرد و مخصوصاً مراقبتی که در مؤسسات خیریه از سربازان و ملوانان پیر و همچنین از کودکان فقیر

(۳) Parlez - vous و Voulez - vous در عبارت فرانسوی است به معنی «آیا صحبت می‌کنید» و «آیا می‌خواهید». و اما بازی تضاد در اینجاست که اسماً هر دو از فرانسه بدانگلستان راه یافته‌اند، هرچند که هر دو اتفاقاً اصل، ر نسب ایرانی دارند. - م.
 (۴) برای ترجمه متن کامل تصنيف نگاه کنید به پیوست ۴ در انتهای کتاب.

می شد او را سخت تحت تأثیر قرار داده بود. اما زنان انگلستان بودند که بیشترین سهم از تعارفات چرب و نرم میرزا ابوالحسن نصیب آنها شده بود.

خانمهای انگلیس خیلی قشنگ، خیلی زیبا. من خیلی مسافرت کرد. من عربستان رفت، کلکته رفت، حیدرآباد، پونه، بمبئی، گرجستان، ارمنستان، استانبول، مالت، جبل الطارق. من قشنگترین خانمهای گرجی، چرکی، ترک، یونانی دید ولی هیچ کدام مثل خانمهای انگلیسی زیبا نیست. همه خیلی زرنگ. انگلیسی حرف میزن، فرانسوی حرف میزن، ایتالیایی حرف میزن، خیلی خوب ساز میزن، خیلی خوب آواز میخون. اگر خانمهای ایران مثل خانمهای انگلیس بود من خیلی خوشحال.

اظهار نظر دوستانه‌ای که روزنامه سه روز بعد درباره نامه میرزا ابوالحسن کرد نشانه مقام و محبوبیتی است که فرستاده ایران توانسته بود در مدت کوتاه اقامت خود در لندن کسب کند. نویسنده مطلب «سفر کبیر ایران» را (که از او عیناً به همین شکل نام برده شده بود) به خاطر معلومات قابل تحسینی که در زبان انگلیسی پیدا کرده بود ستود و اظهار امیدواری کرد که با توجه به «رفتار مؤدبانه و خوی مسالمت آمیز و فضایل ذاتی اصیلش «پادشاه ایران» او را بار دیگر برای برعهده گرفتن يك مأموریت دیپلماتیک به این کشور انتخاب کند.» روزنامه نوشت که رفتار میرزا ابوالحسن در انگلستان «با حسن قبول عامه مردم و بالاخص محافل اشرافی که در آنها آمد و رفت می کند مواجه شده است.» (۱۵)^۵

کشف علل موفقیت میرزا ابوالحسن در لندن دشوار نیست. اهمیت زیادی که در آن زمان دولت انگلستان برای دوستی با ایران قائل بود و اضافه بر آن، علاقه شخصی وزیر امور خارجه به ایران می بایستی درهای زیادی را به روی میرزا ابوالحسن گشوده باشد، مخصوصاً از این جهت که لرذ و لزللی شخصاً آدمی اجتماعی و اهل معاشرت و مرد مورد توجه خانمها بود. اما این عامل را به تنهایی نمی توانیم موجب محبوبیت عظیم میرزا ابوالحسن در انگلستان بدانیم. عوامل مؤثر دیگر را باید

۵) متن کامل نامه میرزا ابوالحسن و پاسخ روزنامه در پیوست ۴ به چاپ رسیده است.

شخصیت زنده و پرتحرک خود او و قیافه جذاب و لباس پوشیدن متفاوتش بدانیم. مطالبی که روزنامه‌ها درباره این مرد «خوش‌سیما در جامه‌های فاخر» که نماینده ایران افسانه‌ای دور افتاده بود می‌نوشتند کنجکاوی مردم را دامن می‌زد، مخصوصاً که شایع کرده بودند میرزا ابوالحسن پدر شصت و سه فرزند است! اما خوانندگان محترم را زنهار می‌دادند که برای ایرانیها داشتن این تعداد فرزند کثرت اولاد محسوب نمی‌شود، «گواینکه به دنیا آمدن شش تن از فرزندان او در يك روز یقیناً نشانه‌ای از خوش‌اقبالی میرزا ابوالحسن محسوب شده است، حتی در ایران.» (۱۶) در حقیقت میرزا ابوالحسن تنها يك همسر و يك فرزند داشت که هر دو در ایران مانده بودند. شکی نیست که روزنامه‌های انگلستان او را به نحوی شاید بر اثر تلقین جیمز موریه ناقلان با فتحعلی شاه کثیرالاولاد قاطی کرده بودند چون دو سال بعد جیمز موریه در نخستین سفرنامه خود نوشت که فتحعلی شاه شصت و چهار پسر دارد که چهارتن از آنان به همراهی دو دختر در يك شب به دنیا آمدند.

اما میرزا ابوالحسن تنها اهل بزم و مرد مورد توجه خانمها نبود. او توانایی خود را در مذاکرات سیاسی نیز نشان داد. او وظیفه داشت مواردی را که در عهدنامه مجمل بلا تکلیف مانده بود روشن بسازد. وی این موارد را اندک زمانی پس از ورودش در نامه‌ای به لرد ولزلی برشمرد. درخواست عمده ایران این بود که دولت بریتانیا با روسیه پیمان صلح نبندد مگر آنکه قبلاً ترتیب عقد عهدنامه صلح ایران و روسیه و باز گرداندن شهر تفلیس و نواحی دیگر از دست رفته در قفقاز را به ایران داده باشد. دومین درخواست این بود که اگر دولت بریتانیا قادر نبود ۲۰ هزار سربازی را که متعهد شده بود، در اختیار ارتش ایران بگذارد می‌بایستی سالانه ۲۰۰ هزار تومان - به جای ۱۲۰ هزار تومانی که قبلاً وعده آن داده شده بود - به عنوان کمک مالی به دولت ایران بپردازد. سوم، پادشاه ایران خواستار اعزام تعدادی افسر، توپچی، و همه‌جور

صنعتگر و افزارمند^۷ از جانب دولت بریتانیا به ایران بود. و بالاخره شاه مایل بود هر چند که از این مورد سخنی در عهدنامهٔ مجمل به میان نیامده بود - که دولت بریتانیا سفیری را به صورت نمایندهٔ دایمی و مقیم خود در تهران بگمارد که اختیاراتش مورد قبول و شناسایی حکومت هندوستان باشد. این مورد انتقادی بود بروضع معشوشی که در نتیجهٔ چشم هم‌چشمی لندن و کلکته برسر امور ایران و خودداری فرمانفرمای هندوستان از تأیید مأموریت هارفورد جونز در تهران پدید آمده بود. میرزا ابوالحسن که حوصله‌اش از گندی دولت بریتانیا در پاسخ دادن به درخواستهای ایران بدسر آمده بود در يك مرحله از مذاکرات تلویحاً گفت که اگر انگلیسی‌ها زودتر جواب ندهند فتحعلی شاه ممکن است دوباره متوجه فرانسویها شود.

هر چند اولیای دولت بریتانیا حاضر نبودند در مورد صلح بازوسید تعهدی بیشتر از به کار بستن «کلیهٔ مساعی» خود از جانب ایران بدهند در مورد اجابت تقاضاهای دیگر فتحعلی‌شاه همراهی زیادی از خود نشان دادند. با افزایش کمک مالی سالانه و اعزام يك هیئت نظامی به ایران برای کمک به تربیت و تجهیز سپاهیان ایرانی موافقت کردند. مقداری توپ و تفنگ و مهمات سفارش دادند تا به ایران حمل شود و در اوایل ماه مارس ۱۸۱۰ / محرم ۱۲۲۵ اعلام کردند که سرگور اوزلی به‌عنوان سفیر کبیر پادشاه انگلستان به تهران فرستاده خواهد شد و کاری به کار فرمانفرمای هندوستان نخواهد داشت. میرزا ابوالحسن از شنیدن این خبر بسیار شادمان شد.

اگرچه میرزا ابوالحسن کارهایش را تا اوایل ماه مارس / محرم دیگر تمام کرده بود ولی زودتر از نیمهٔ ماه ژوئیه / جمادی‌الثانی موفق

(۷) مدرکی با عنوان «صورت مایحتاج ایرانیها» (۱۷) مورخ ۱۰ مارس ۱۸۱۰ که بدون امضاست از افراد زیر نام می‌برد: افر ارتش، گروهبان، توپچی، افر نیروی دریایی، ملوان، کشتی‌ساز، ساعت‌ساز، تفنگ‌ساز و قفل‌ساز، توپ‌ریز، «کاشف» معدن و معدنچی، چاپچی و حروف‌ریز و حکاک تصویر روی صفحه‌های مسی، شیشه‌گر، میناکار، بافندهٔ پارچهٔ پشمی. [توضیح مؤلف]

به عزیمت از انگلستان نگرديد. همراه او سرگور اوزلی و همسرش با کشتی رهسپار ایران شدند. این چند ماه تأخیر، هم به علت نامساعد بودن شرایط جوی و هم درانتظار فراهم آمدن سلاحها و مهماتی پیش آمد که قرار بود با خود به ایران ببرند. میرزا ابوالحسن برای بازگشت به وطن بی تابی می کرد و دولت بریتانیا برای حسن ختام اقامت او از هیچ کوششی فروگذار نکرد. ایلچی ایران بار دیگر به صورت جداگانه به حضور پادشاه و ملکه رسید و باز برای رفتن به قصر سلطنتی او را سوار یکی از کالسکه های دربار کردند، در حالی که فراشهای ملبس به جامه های تشریفاتی کالسکه را همراهی می کردند. دو طرف هدایایی مبادله کردند. روز ۱۴ ژوئیه ۱۸۱۰/۱۱ جمادی الثانی ۱۲۲۵ که میرزا ابوالحسن و همراهان لندن را ترک گفتند، جیمز موریه در دفتر یادداشت خود چنین نوشت: «تماشای عواطف و احساسات ایرانیان به هنگام ترک لندن چندان عجیب نبود. بسیاری از ایشان هنگام وداع با دوستانشان و خدمتکاران خانه و اهل محل واقعاً اشک ریختند و به نحو نمایانی متأسف بودند. ایشان در اندوه خود تنها نبودند. چون دوستانشان، مخصوصاً از طبقه نسوان، به همان اندازه متأثر به نظر می رسیدند.» (۱۸)

يك دختر غمگین، سارا*رنکین بیست و دو ساله که از خدمتکاران خانۀ شماره ۹ در خیابان منسفیلد بود، ادعا کرد که از میرزا ابوالحسن حامله شده است. او چند روز بعد از عزیمت ایرانیها نامه ای به لرد و لزلی نوشت و تقاضای کمک کرد و برای تأیید ادعای خود اقرارنامه رسمی و گواهی طبیبی را درباره حامله بودنش ضمیمه کرد. نامه تلخی هم به هارفورد جوتر در تهران نوشت و از سرگور اوزلی شکایت کرد که او را «يك فاحشه» خوانده و نقشه اش را - که به ادعای او مورد موافقت میرزا ابوالحسن قرار گرفته بوده - برای سوار شدن به کشتی حامل ایرانیان در لباس مبدل به صورت يك ملوان برهم زده است. همچنین تصویر خودش را برای هارفورد جوتر فرستاد و تقاضا کرد آن را به شاه نشان بدهند تا اعلیحضرت ببینند که او «موجودی است قابل پسند اعلیحضرت» (۱۹) و به او اجازه مسافرت به ایران را بدهند.

مقامات لندن از عملکرد میرزا ابوالحسن کاملاً راضی بودند. لرد و لزللی نامه‌ای به صدراعظم نوشت تا او را از «منش و خوی آشتی‌جویی و قدرت تشخیص» میرزا ابوالحسن آگاه سازد و از خردمندی شاه در انتصاب فردی «چنین شایسته» (۲۰) تشکر کند. سرگور اوزلی با آینده‌نگری نامه‌ای به رئیس هیئت مدیرهٔ کمپانی هند شرقی نوشت و پیشنهاد کرد برای میرزا ابوالحسن خان نیز مثل محمدنبی خان و دیگران يك مستمری ماهانه برابر یکهزار روپیه برقرار شود. اوزلی نوشت که پرداخت این مبلغ «برای اینکه میرزا ابوالحسن را تا ابد پایبند منافع کمپانی محترم کند کافی خواهد بود.» (۲۱) رؤسای کمپانی موافقت کردند و اندک زمانی قبل از عزیمتشان از انگلستان، سرگور اوزلی اجازه یافت که میرزا ابوالحسن را از برقرار شدن مقرری آگاه سازد. سرگور اوزلی گفت که مقرری پاداش زحمات او در تحقق اتحاد با ایران است و آن را نباید به صورت سابقه‌ای برای پرداخت مقرری به سفیران آیندهٔ ایران تلقی کرد. رئیس هیئت مدیرهٔ کمپانی در نامهٔ خود به میرزا ابوالحسن نوشت که این مقرری «مادامی که شما در حفظ روابط دوستانهٔ بریتانیای کبیر و ایران به‌سفیر کبیر بریتانیای مساعدت نمایید» (۲۲) منظمأً پرداخت خواهد شد.

بر اساس معیارهای آن زمان پرداخت وجه به يك فرد خارجی به منظور تأمین حسن‌نیت او و مآلاً پیشبرد منافع بریتانیا به هیچ‌وجه کار ناپسندی به‌شمار نمی‌رفت و ترتیب محرمانه‌ای نبود. رئیس هیئت نظارت کمپانی نامه‌ای به وزیر ایران نوشت و خواستار دریافت اجازهٔ پادشاه برای پرداخت مقرری «به‌نشانهٔ عالیت‌ترین مراتب احترام ما برای شخصیت (میرزا ابوالحسن) و با توجه به حزم و حسن رفتار مشارالیه در مدت مأموریتش در این کشور» (۲۳) گردید. ظاهراً از ناحیهٔ دربار ایران اعتراضی نشد و با آنکه گاه و بیگاه تردیدهایی نسبت به وفاداری میرزا ابوالحسن به انگلستان در ذهن مقامات لندن پیدا می‌شد میرزا تا زمان مرگش در سال ۱۸۴۶/۱۲۶۲ حقوق‌بگیر کمپانی هند شرقی باقی ماند. میرزا ابوالحسن به همراهی سرگور اوزلی و همسرش سرانجام در

ماه مارس ۱۸۱۱/ صفر ۱۲۲۶ پس از يك سفر دريايي طولاني و طاقت فرسا كه هشت ماه طول كشيد به ايران رسيدند. كشتي آنها در طول سفر در جزيره *مادِرا، بندر ريودژانيرو، جزيره سيلان و *كوچين توقف كرد. در بمبئي كه محل آخرين توقف كشتي قبل از بندر مقصد بوشهر بود ميرزا ابوالحسن خبر يافت كه فتحعلي شاه به پاداش موفقيتي كه او در لندن كسب کرده به لقب خاني مفتخرش ساخته است. ميرزا كه از باده موفقيت سرمست شده بود در بمبئي با اصرار تمام خواستار اين امر شد كه اول حكمران بمبئي به ديدن او بيايد، هرچند كه اين كار مغاير رسوم محلي هند بود، و گواينكه مراسم استقبال رسمي با تمام تشريفات و از جمله شليك بيست و يك تير توپ به هنگام پياده شدن او از كشتي به عمل آمده بود. ميرزا ابوالحسن مي گفت در لندن شخص نخست وزير و همقطاران او به ديدن او آمده اند، چرا حكمران بمبئي نتواند. ميرزا همچنين به خاطر نزديك شدن به وطن خود بر آن شد كه از آن پس آداب اسلامي را رعايت كند و از نوشيدن شراب در انظار عمومي خودداري نمايد.

سرگور اوزلي بزودي موفق شد موافقت فتحعلي شاه را نسبت به عهدنامه مفصل كه جزئيات آن در لندن با شركت ميرزا ابوالحسن حل و فصل شده بود جلب كند. اوزلي سپس براي برقراري صلح بين ايران و روسيه به ميانجيجري پرداخت و فتحعلي شاه را ترغيب كرد كه از ميرزا ابوالحسن در مذاكرات استفاده كند. و بدينسان ميرزا ابوالحسن مقدر بود كه يكي از امضاكنندگان عهدنامه گلستان باشد كه در سال ۱۸۱۳/ ۱۲۲۸ بين ايران و روسيه منعقد شد و طبق مفاد آن ايران قسمت عمده مستملكات خود را در قفقاز از دست داد. فتحعلي شاه سپس ميرزا ابوالحسن را به روسيه فرستاد تا جزئيات نهايي عهدنامه را حل و فصل كند. فتحعلي شاه در اثر تلقينات سرگور اوزلي در اين گمان بود كه روسها زير فشار دولت بریتانیا به بازگرداندن بخشی از اراضی از دست رفته به ایران موافقت خواهند کرد. ولی روسها چنین نکردند. ميرزا ابوالحسن كه از سرسختی روسها و از فقدان حمايت بریتانیا كه اوزلي وعده آن را داده

بود نومید شده بود نامه تلخی از سن پترزبورگ به زبان انگلیسی خاص خود به لرد *کاسلری که بعد از لرد ولزلی در سال ۱۸۱۲/۱۲۲۷ وزیر امور خارجه شده بود نوشت:

من حالا با دست خالی به ایران برگشت و نمی‌دانم قبله عالم یامن چه کرد. تقاضای من از آن مقام این است که مرا فراموش نکرد، و فراموش نکرد که من با برقراری صلح برای انگلستان چکار کرد. شما این راهم فراموش نکنید که به خاطر قسم به شرف يك مرد انگلیس، قسم به شرف سفیر انگلیس و قولهای حتمی که در ایران به من داده شد از قبله عالم استدعا کرد صلح را قبول کنند. و اگر اوضاع همینطور بماند که حالا هست برای شرف انگلستان خیلی بد. من خیلی متأسف و فکر می‌کنم بزودی روزی می‌رسد که چشمهای شما باز شود و مصالح واقعی و ارزش دوستی پادشاه ایران را دید. (۲۴)

اواخر سال ۱۸۱۸/۱۲۳۴ فتحعلی شاه تصمیم گرفت میرزا ابوالحسن را برای دومین بار با مأموریت سیاسی به انگلستان بفرستد. در این زمان موقعیت سیاسی جهان به نحو چشمگیری دگرگون شده بود. روسیه و بریتانیا بار دیگر پیمان اتحاد بسته بودند. ناپلئون به آخرین شکست خود در *واترلو تن در داده بود و تهدید فرانسویان نسبت به هند که با عقب نشینی آنها از جزیره *موریس در سال ۱۸۱۰/۱۲۲۵ کاهش یافته بود اکنون بکلی از میان رفته بود. دوستی با ایران دیگر در نظر مقامات لندن یا کلکته اهمیت حیاتی سابق را نداشت و انگلیسیها بی تفاوتی خود را نسبت به ایران با سپردن امور سفارت به دست يك کاردار بعد از عزیمت اوزلی از ایران در سال ۱۸۱۴/۱۲۲۹ نشان می‌دادند. همچنین هنوز مرکب امضای عهدنامه مفصل خشک نشده بود که انگلیسیها از ترس رنجاندن روسها با اصرار خواستار تجدید نظر در عهدنامه و حذف موادی شدند که آنان را به تربیت سپاهیان ایران متعهد می‌ساخت.

ایرانیها از این رو کاملاً حق داشتند از خودشان پرسند روابطشان با انگلستان در چه وضعی است. اکنون برای یافتن پاسخ به این سؤال و در صورت امکان جلب حمایت انگلیسیها در برابر روسها بود که میرزا ابوالحسن را دوباره به لندن می‌فرستادند. او همچنین قرار بود اختلافی

را که بر سر اقساط معوق کمک مالی انگلستان به ایران بین طرفین پیش آمده بود حل کند.

انگلیسی‌ها به خاطر تغییر شرایط این بار شور و شوق کمتری در استقبال از میرزا ابوالحسن داشتند. مایل بودند با میرزا ابوالحسن نیز عیناً همان‌طور رفتار کنند که با هر دیپلمات دیگری، و بگذارند مخارجش را خودش پردازد ولی اولیای دولت بریتانیا از ترس لطمه خوردن به روابط ایران و انگلستان که احتمال داشت باز روزی اهمیت سابق خود را پیدا کند، سرانجام موافقت کردند که خانه و کالسه‌ای در اختیار میرزا ابوالحسن قرار دهند، چون عقیده داشتند این کار از پرداخت بدهی‌های او در آینده «در حالی که باعث ایجاد هیچگونه امتنانی هم نمی‌شود» (۲۵) ارزان‌تر تمام خواهد شد.^۸

میرزا ابوالحسن که از مسافرت دریایی به اندازه کافی سرخورده بود از راه خشکی با چندتن همراه از طریق استانبول و وین و پاریس رهسپار انگلیس گردید. يك ناو نیروی دریایی به ساحل فرانسه اعزام شد تا میرزا ابوالحسن و همراهان را به بندر دوور برساند. سفير ایران در ماه مه ۱۸۱۹/ رجب ۱۲۳۴ وارد لندن شد و در ماه مارس سال بعد/ جمادی‌الاول ۱۲۳۵ انگلستان را ترك گفت و باز از راه زمینی عازم ایران گردید. دوست قدیمی او جیمز موریه به مهمانداری‌اش منصوب شد و خانه‌ای در خیابان *چارلز منشعب از میدان *برکلی در اختیار او قرار گرفت. میرزا ابوالحسن که شاید سردی دولت بریتانیا را احساس کرده بود به جیمز موریه هشدار داد که اگر پذیرایی از او درحد وین و پاریس نباشد «به هیچ صورت در تشریفات شرکت نخواهد کرد»، بلکه «سوار در کالسکه شخصی‌اش و ملبس به لباسهای روزمره‌اش» (۲۶) به دیدار شاهزاده نایب‌السلطنه (که ولیعهد،

۸) دومین مأموریت میرزا ابوالحسن به لندن برای دولت بریتانیا ۱۳،۰۰۲ لیره و ۶ پنس خرج برداشت که ۲،۹۱۲ لیره و ۱۸ شیلینگ و ۱ پنی آن بابت «مخارج خانه» و «مخارج ضروری» از بودجه سرویس محرمانه پرداخت شد، ظاهراً به این خاطر که مورد پرس و جوی نمایندگان در پارلمان قرار نگیرد. [توضیح مؤلف]

پرینس ویلز، در این تاریخ چنین نامیده می‌شد) خواهد رفت. اولیای دولت این تهدید را جدی گرفتند. شش کالسکه را که هر کدام با سه جفت اسب کشیده می‌شد به خیابان چارلز فرستادند تا میرزا ابوالحسن و همراهان را در روز ۲۰ مه/ ۲۵ رجب به * «کارلتن هاوس» ببرند. دسته‌هایی از سواران و نیزه‌داران سلطنتی کالسکه‌ها را همراهی می‌کردند و بساط تشریفات را رنگین‌تر می‌ساختند. دو کالسکه را به حمل‌هدایا (شمشیر جواهر نشان، قالیچه، مروارید و ترمه) برای شاهزاده نایب‌السلطنه و دیگر اعضای خانواده سلطنت اختصاص داده بودند. میرزا ابوالحسن که عصای نقره در دست داشت جبهه ابریشم‌دوزی شده با شکوهی پوشیده و عمامه‌ای مزین به سنگهای قیمتی بر سر نهاده بود. در حیاط کاخ، در جلو ساختمان شانزده اسب اصیل عربی صف کشیده بودند. اسبها هدیه مخصوص فتحعلی‌شاه به نایب‌السلطنه انگلستان بودند و از استانبول از راه دریا با نظارت یک افسر انگلیسی به نام سروان جورج * ویلاک که از اعضای هیئت نظامی انگلستان در ایران بود به بندر ماریسی حمل شده بودند.

لندن میرزا ابوالحسن‌خان را فراموش نکرده بود و در سفر دوم کارهای او بیشتر از سفر اول نقل مجالس بود. مجله‌ها و روزنامه‌ها درباره او چیز می‌نوشتند، نقاشان تصویرش را می‌کشیدند و حتی یک تصویر چاپ سنگی که میرزا ابوالحسن را سوار بر اسب خود نشان می‌داد در مغازه‌ها برای فروش عرضه شده بود. چارلز * گِرِویل وقایع‌نگار در یادداشت‌هایش نوشته است که میرزا ابوالحسن متوقع بود که در مراسم مقدم بر سایر سفرا باشد و چون با این امر موافقت نشد در یک مجلس پذیرایی در دربار حضور نیافت و به این خاطر شاهزاده نایب‌السلطنه از او رنجید. وقتی به میرزا ابوالحسن گفتند که به علت این اهانت وزیرای دولت از ملاقات با وی خودداری خواهند کرد، از اسب نخوت به زیر آمد و از نایب‌السلطنه پوزش خواست. او برای توجیه رفتار خود گفت - همچنانکه در سفر قبل گفته بود - که کار او از ترس جانش به خاطر اطاعت نکردن از تعلیمات فتحعلی‌شاه بوده است.

قربان، قبله عالم بهمن گنت جلوتر از همه برو و کنگره شما که من سزا از کار آن دریاورد بهمن گنت آخر از همه برو. این برای من وقتی به ایران برگردم خیلی بد (وبه‌گرددش اشاره کرد). (۲۷)

شایعه‌پردازان از پاریس خبر یافته بودند که بانوی مرموزی میرزا ابوالحسن را همراهی می‌کند و این خبر را با وجد دهان به دهان نقل می‌کردند. می‌گفتند میرزا ابوالحسن این «زیباروی چرکسی» را (که با این عنوان از او در محافل یاد می‌شد) در بازار برده‌فروشان استانبول خریده است. همه کنجکاو بودند که اطلاعات بیشتری درباره‌ی وی به دست آورند، مخصوصاً چون او را دور از چشم مردان [نامحرم] نگاهداری می‌کردند و دو خواجه سیاهپوست مراقبش بودند. بانوان اشرافی لندن به بهانه دیدن او با هدایای گرانقیمت به سوی خیابان چارلز می‌شتافتند. یکی از آنان با اندکی قهر زنانه از وی چنین یاد کرده است: «این زن در حقیقت ارزش تماشا کردن ندارد. چشمهایش قشنگ است ولی اندام و رنگ پوستش افتضاح است. در نظر من مثل يك كلفت فرانسوی آمد که سرش را با کلاه پارچه‌ای ساده‌ای پوشانده و شال سیاه رنگی به خودش پیچیده باشد. رمیده و فروتن به نظر می‌آمد. تصور می‌کنم کنیزکی بیش نیست ولی از او آنقدر صحبت کرده‌اند که کنجکاوی آدم تحریک می‌شود.» (۲۸) دیگران نظر دیگری داشتند و یکی از آنان او را چنین توصیف کرد: «موجودی است واقعاً ستودنی با قد متوسط و تقارن فوق‌العاده. رنگ پوستش تیره است و موهایش به سیاهی شَبَق. ابروهای قوس‌دار سیاهی دارد و چشمهای سیاه قشنگ و نافذ. ترکیب اجزاء صورتش متناسب و مطبوع است.» (۲۹)

زیباروی چرکسی واقعاً زیبا بود یا نبود باعث پدید آمدن هیجان زیادی در آن زمان در لندن شد و تصویر قلمی او را چاپ کرده برای فروش در مغازه‌ها عرضه کرده بودند. اما میرزا ابوالحسن که بعد از مدتی از او خسته شده بود در اواخر ماه سپتامبر/ذی‌الحجه، چند ماه قبل از عزیمت خودش تصمیم گرفت او را با کشتی به استانبول پس

بفرستد. بانو را با تشریفات به همراهی دو افسر انگلیسی و تعدادی از خدمتکاران میرزا ابوالحسن به بندر *گریئوز اند رساندند و در آنجا در حضور جمعیت انبوهی که به اسکله آمده بودند تا شاید موفق به دیدنش شوند سوار کشتی شد. کسی نمی‌داند میرزا ابوالحسن زیباروی چر کسی را دوباره دید یا ندید. میرزا ابوالحسن بعد از این ماجرا به تماشای اسکاتلند و ایرلند رفت و در هر دو کشور با تشریفات تمام مورد استقبال قرار گرفت، هر چند که در شهر ادنبورگ زمانی که کوشید يك بانوی لندنی را که در همان هتل اقامت داشت در آغوش بگیرد دچار درسر و گرفتاری شد.

در این بین میرزا ابوالحسن چند ملاقات دشوار و طولانی با وزیر امور خارجه داشت که از آنها طرفی نیست. در اولین دیدارشان روز ۲۰ ژوئن ۱۸۱۹/۲۶ شعبان ۱۲۳۴ میرزا ابوالحسن سه هدف اصلی مأموریت خود را تشریح کرد: اول، و مهم‌تر از همه، میرزا ابوالحسن می‌خواست بداند «احساس فعلی انگلستان نسبت به ایران چیست؟» او گفت روشن است که بین دو کشور صمیمیت سالهای قبل دیگر وجود ندارد. اگر انگلیسی‌ها ایران را در حال حاضر رها کرده‌اند، این نکته را اعلیحضرت می‌خواهند بدانند «تا ایران بتواند سیاست جدیدی را به اقتضای مصالحش طرح‌ریزی کند» (۳۰) ثانیاً میرزا ابوالحسن خواستار پرداخت اصل و بهره اقساط معوق کمکی بود که سرگوراوزلی به ایران وعده داده بود. و ثالثاً فتح‌علی‌شاه از اینکه نمایندگی دولت انگلستان را در تهران يك کاردار برعهده داشته باشد (سروان هنری *ویلاک برادر جورج فوق‌الذکر) ناراضی بود و میل داشت که يك «سفیر عالی‌مقام» به تهران اعزام شود. شکایت دیگری که طنینی امروزی دارد و در یکی از ملاقاتهای بعدی مطرح شد مربوط به کیفیت و قیمت سلاحها و تجهیزاتی بود که دولتهای بریتانیا و هندوستان در اختیار ایران می‌گذاشتند.

لرد کاسلری نسبت به اعلام خطر میرزا ابوالحسن از «نفوذ روبه افزایش روسها در امور ایران» و اینکه در صورت فقدان حمایت بریتانیا «ایران به مرور زمان به صورت یکی از ایالات روسیه در خواهد

آمد» (۳۱) بی تفاوت ماند. او همچنین با پیشنهادهای خود که ایران باید با توجه به قدرت روسیه با آن کشور از در صلح و آشتی درآید کمکی به آسودگی خیال میرزا ابوالحسن نکرد. لرد کاسلری در دنباله سخنان خود چنین استدلال کرد که «شالوده پیمان ما (با ایران) ضرورت حفظ و حراست امپراتوری عظیم ما در هندوستان بود». وی گفت هر چند دشمن قبل از آنکه به هندوستان حمله ور شود ای بسا اول خاک ایران را اشغال کند «ولی ما به این خاطر نمی توانیم در دعوای کوچك ایران با دولتهای همسایه اش دخالت کنیم.» (۳۲) واقعاً چه دعوای کوچکی! حقیقت عریان این بود که انگلیسی ها در این ایام با روسیه پیمان اتحاد بسته بودند و به هیچ وجه نمی خواستند به خاطر ایران با روسیه درگیر شوند. ایرانی ها که برای بازگرداندن تفلیس و دیگر اراضی از دست رفته قلمرو خود روی انگلیسی ها حساب کرده بودند اکنون احساس لورفتگی و خیانت می کردند، مخصوصاً که طبق مفاد «تعهدنامه» ای که سرگور اوزلی در زمان عقد عهدنامه گلستان امضا کرده بود ایران حق داشت، مادامی که هیچ بخشی از اراضی از دست رفته به آن بازگردانده نشده، متوقع دریافت ۲۰۰ هزار تومان کمک مالی سالانه از دولت انگلستان باشد.

میرزا ابوالحسن که از موضعگیری دولت بریتانیا و تأنی آنها در مذاکرات روز به روز کم حوصله تر می شد روز ۳ مارس ۱۸۲۰ / ۱۷ جمادی الاول ۱۲۳۵ برای آخرین بار با لرد کاسلری ملاقات کرد و چند هفته بعد به همراهی جورج ویلاک لندن را بسوی پاریس ترك گفت. در این میان کاری از پیش نبرده بود جز جلب موافقت بریتانیا در رفع مشکلات تحویل اسلحه. اولیای دولت بریتانیا به صراحت خاطر نشان ساخته بودند که در امر بازگرداندن اراضی از دست رفته ایران هیچ کاری انجام نخواهند داد. آنها همچنین «تعهدنامه» اوزلی را برگردن نگرفتند و مسئله پرداخت کمک مالی سالها يك موضوع مورد اختلاف باقی ماند تا سرانجام در سال ۱۸۲۸ / ۱۲۴۳ انگلیسی ها بر رغم ابراز انزجار ایرانیان مصرا نه خواستار حذف آن از صورت تعهدات عهدنامه ای خود

شدند. و سروان هنری ویلاک تا سال ۱۸۲۶/۱۲۴۱ همچنان کاردار باقی ماند. در این زمان که انگلیسی‌ها احساس تهدیدی از ناحیه روسها نسبت به امپراتوری‌شان در هند کردند دوباره به‌یاد دوستی‌شان با ایران افتادند و وزیر مختار تمام عیاری به تهران فرستادند.

میرزا ابوالحسن دیگر به انگلستان باز نگشت. در تهران مدتی مشاور فتحعلی‌شاه در امور خارجه بود و در سال ۱۸۲۴/۱۲۴۰ اولین وزیر امور خارجه ایران شد، و این انتصابی بود که ده سال تا زمان مرگ فتحعلی‌شاه ادامه یافت. میرزا ابوالحسن پس از قطع رابطه دوساله‌ای (از ۱۸۳۸/۱۲۵۴ تا ۱۸۴۰/۱۲۵۶) که در مناسبات انگلیسی و ایران پیش آمد - این بار به علت مخالفت شدید بریتانیا با کوشش ایران برای فتح شهر هرات در افغانستان که برخلاف موضع قبلی‌شان در زمان سفارت مهدی علی‌خان به تهران مصمم بودند به هیچ قیمتی نگذارند به دست ایرانیها بیفتد - بار دیگر به وزارت امور خارجه منصوب شد.

میرزا ابوالحسن در اولین روزهای تصدی وزارت خارجه به‌نظر انگلیسی‌ها رفتاری دوستانه با آنها نداشت و جیمز بیلی فریزر نویسنده و سیاح انگلیسی که در این ایام به ایران سفر کرد به‌نحو استهزاء آمیزی از او سخن گفت. میرزا ابوالحسن به احتمال زیاد در این زمان از دریافت مقرری ماهانه خود از کمپانی هند شرقی خجالت زده بود. هنری ویلاک عقیده داشت این امر باعث می‌شود که میرزا ابوالحسن از ترس «اتهام فدا کردن مصالح کشورش به‌خاطر تعهداتش به حامیان خارجی» (۳۳) يك خط ضد انگلیسی در پیش بگیرد. اما میرزا ابوالحسن قلباً اعتقاد راسخی به‌فوائد اتحاد با انگلستان داشت و با گذشت سالیان «فَرَبه‌جان»^۹ (که نام خودمانی او در میان انگلیسی‌ها بود) فرد محبوب و مورد علاقه آنان گردید. میرزا ابوالحسن که ظاهراً از حمله افترا آمیزی که فریزر در سفرنامه خود به او کرده بود اطلاعی نداشت در سال ۱۸۳۳/۱۲۴۹ که وی بار دیگر به تهران آمده بود به گرمی از او استقبال کرد. این بار سیاح انگلیسی وزیر ایرانی را همچنان خوش‌قیافه و سرزنده دید،

هر چند که گذشت زمان بر راستی قامت و انبوهی ریش او آسیب رسانده بود. در این سفر فریزر میرزا ابوالحسن را يك «پیرپسر دلشاد شبیه به يك بت چینی» توصیف می کند که مهمانان خارجی را با انگلیسی شکسته بسته اش و استفاده مکرر از عبارتهای God bless me! [خداوند مرا ببخشاید] و pon my honour [به شرفم سو گند] به خنده وا می داشت. (۳۴)

در سال ۱۸۴۱/۱۲۵۷ پس از برقراری دوباره روابط دیپلماتیک بین دو کشور، میرزا ابوالحسن در جریان مذاکراتی که برای عقد يك عهدنامه بازرگانی صورت گرفت و انگلیسی ها سالها بود خواستار آن بودند کمکهای مؤثری کرد. سر جان مک نیل^{۱۰} وزیر مختار دولت انگلستان در ایران به زنش نوشت «فریدجان که حالا وزیر امور خارجه شده است رفتارش در تمامی جریان عالی بود و ترتیب کار بدون رد و بدل شدن حتی يك کلمه نامطبوع داده شد.» (۳۵)

عالیجاه جوزف* وولف کشیش (پدر سر هنری دراموند* وولف وزیر مختار بریتانیا در تهران از ۱۸۸۷/۱۳۰۴ ه. ق. تا ۱۸۹۰/۱۳۰۷) هنگام سفر معروفش به بخارا در فاصله سالهای ۱۸۴۳/۱۲۵۹ تا ۱۸۴۵/۱۲۶۱ در جستجوی سرهنگ* استادارت و سروان* کانالی که زندانی امیر بخارا بودند در راه رفتن و بازگشت خود هر دو به گرمی مورد استقبال میرزا ابوالحسن قرار گرفت. يك مسافر انگلیسی دیگر در این زمان او را چنین وصف کرده است: «يك پیرمرد چاق و شادمان که همیشه می خندد و هنوز اندکی انگلیسی شکسته بسته صحبت می کند.

۱۰) سر جان مک نیل (Sir John McNeill)، متولد ۱۷۹۵، متوفی ۱۸۸۳. فارغ التحصیل رشته پزشکی از دانشگاه ادنبرگ، ۱۸۱۴. پزشک کمیانی هند شرقی در هندوستان و خلیج فارس از ۱۸۱۶ تا ۱۸۲۱؛ پزشک هیئت دیپلماتیک بریتانیا در ایران از ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۳، وابسته هیئت دیپلماتیک بریتانیا در ایران از ۱۸۲۴ تا ۱۸۳۵؛ سفير بریتانیا در ایران از ۱۸۳۶ تا ۱۸۴۲؛ بازنشستگی و مراجعت به اسکاتلند، ۱۸۴۲؛ رئیس هیئت نظارت بر اجرای قانون نگهداری از فقرای اسکاتلند، از ۱۸۴۵ تا ۱۸۶۸؛ تهیه کننده گزارش بررسی وضع مناطق کوهستانی و جزایر اسکاتلند، ۱۸۵۱؛ یکی از دو کمیسر اعزام شده به شیبجزیره کریمه برای رسیدگی به امور اداره تدارکات، ۱۸۵۵. [توضیح مؤلف]

گفت که اگر پیر نبود دلش میخواست دوباره به انگلستان سفر کند». (۳۶)

دفتر یادداشتهای روزانه میرزا ابوالحسن در نخستین سفرش به انگلستان یکی از قدیمیترین نوشتههایی است که از زبان يك ایرانی در توصیف زندگی انگلیسیها در دست داریم. او آنرا به حق «حیرتنامه»^{۱۱} نامیده است چون بسیاری از چیزهایی که میدید برای او باعث کسب تجربههای کاملاً تازه‌ای می‌شد. بیشتر صفحات این دفتر را شرح اتفاقات روزمره پر کرده است: مهمانیهایی که می‌رفت، زیبارویانی که ملاقات می‌کرد و دلش را می‌بردند، توجهی که اعظم قوم به او می‌کردند و مکانهای جالبی - از جمله کارخانه‌ها - که تماشا می‌کرد. در عین حال دفتر روزنامه میرزا ابوالحسن او را ناظری دقیق و جوینده معرفی می‌کند.

میرزا ابوالحسن نیز چون میرزا ابوطالب ده سالی زودتر تحت تأثیر بسیاری از چیزهایی قرار گرفته بود که در انگلستان جزئی از زندگی روزمره به‌شمار می‌آمدند ولی از آنها در ایران هنوز اثری نبود، مثل استفاده از پرچم و چراغ برای ارسال خبر ورود کشتی‌ها، جاده‌های پهن و هموار، اختصاص قسمتی از راه به پیاده‌ها، چاپ روزانه ۱۰۰ هزار نسخه یا بیشتر از روزنامه‌ها، شبکه جمع‌آوری نامه‌های پستی وزبانه، آب لوله‌کشی که به تک‌تک خانه‌ها وصل بود، استفاده از اسکناس به جای سکه طلا، عمل آوردن انگور و میوه‌های گرمسیری دیگر در گلخانه و غیره. میدانها و ساختمانهای لندن او را به شدت تحت تأثیر قرار داد و نیز مدرسه‌های خیریه آن و آسایشگاههایی که برای سربازان و دریانوردان بازنشسته وجود داشت. میرزا ابوالحسن در یادداشتهای خود نوشته است

(۱۱) عبارات نقل شده در متن مأخوذ از ترجمه‌ای است که مارگرت کلوک از روی نسخه‌ای که در اختیار یکی از نوادگان میرزا ابوالحسن بوده انجام داده است. [توضیح مؤلف] مترجم می‌افزاید: متن فارسی «حیرتنامه» نیز در سال ۱۳۶۴ برای اولین بار به چاپ رسید («حیرتنامه: سفرنامه ابوالحسن ایلچی به لندن»، به کوشش حسن مرسل‌وند، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا) ولی متأسفانه متن چاپ شده از لحاظ ضبط اسامی رجال و مکانهای انگلیسی اشکالات زیادی دارد که در چاپ بعد بهتر است با سوجدستن از ترجمه خانم کلوک رفع گردد. م.م.

که در انگلستان تولد و ازدواج و مرگ اشخاص به ثبت می‌رسد و همچنین مردم انگلستان با استفاده از ساعت بغلی سخت مقید به وقت‌شناسی هستند. او جزئیات مربوط به تشکیلات کمپانی هند شرقی و بانک انگلستان و تعداد مدیران آنها و میزان حقوقشان، و همچنین مواجب و فوق‌العاده و حقوق بازنشستگی وزیران و کارمندان ادارات و افسران ارتش همه را یادداشت کرده است.

در «حیرت‌نامه»، میرزا ابوالحسن به اختیارات محدود پادشاه انگلستان اشاره می‌کند. «حتی در صورت بروز جنگ پادشاه نمی‌تواند رأساً اقدام کند بلکه باید با مشاوران و رعایایش مشورت کند.» (۳۷) او همچنین از وجود دو حزب سیاسی و انتخابات پارلمانی که هر پنج سال یکبار برگزار می‌شود سخن می‌گوید. پارلمان اختیار بستن مالیات را دارد که از ثروتمندان بیشتر گرفته می‌شود تا از تهیدستان، و صرف تهیه «کشتی و توپ و تسلیحات دیگر و صرف ساختن بیمارستان و نگهداری جاده‌ها می‌شود...» (۳۸)

میرزا ابوالحسن مثل میرزا ابوطالب استفاده وسیعی را که از چاپخانه به عمل می‌آمد تا هزارها نسخه کتاب به یکصدم هزینه تهیه یک نسخه خطی تولید شود می‌ستاید. مردان و زنان انگلیسی باسواد هستند و کتاب می‌نویسند «تا افکارشان سیصد سال بعد از این نیز معلوم باشد». (۳۹) مردم انگلیس به نظر میرزا ابوالحسن دوستدار تفریح، نسبت به خارجیها فوق‌العاده مهمان‌نواز، و بسیار ثروتمند هستند. در مخارج جزئی مقتصد ولی هنگام دادن مهمانی و نمایش ثروت خود فوق‌العاده خراج‌اند. ثروتمند شدنشان، به نظر میرزا ابوالحسن، نتیجه جمع کردن پول است، نه تلف کردن آن.

امروز میرزا ابوالحسن آدمی است تقریباً فراموش شده، ولی تصویر نیم‌تنه‌ای که تامس* لارنس به سفارش سرگور اوزلی با استادی در سال ۱۲۲۵/۱۸۱۰ از وی کشیده است و آن را میرزا ابوالحسن با خود به تهران برد، اکنون در موزه* فاگ دانشگاه* هاروارد در معرض تماشای عموم است. تصویری که سرویلیام* بیچی از وی کشید سالهای سال در

یکی از راهروهای باریک ساختمان قدیمی «ایندیا آفیس» به دیوار آویزان بود ولی امروز تنها برای کسانی که می‌توانند به قلب ساختمان وزارت خارجه در *وایت‌هال راه یابند قابل رؤیت است. میرزا ابوالحسن با آنکه امروز خودش در مغرب‌زمین کم و بیش ناشناخته است، شخصیتش به صورت میرزا فیروز ایلچی در دو داستان پرماجرایی جیمز موریه دربارهٔ ایران و ایرانیان - «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» و «حاجی بابا در لندن» - جاودانی شده است. این دو کتاب به ترتیب در سالهای ۱۲۳۹/۱۸۲۴ و ۱۲۴۳/۱۸۲۸ در زمانی که میرزا ابوالحسن هنوز زنده و فعال بود منتشر شدند. نویسنده که عاشق ایران و مردم «تهی‌دل» آن نبود در هر دو کتاب از حوادثی که در طول دو سفر میرزا ابوالحسن به انگلستان روی داده‌اند سود جسته است. بسیاری از شخصیتها و از جمله پادشاه از زیر لباس مبدل مختصر خود به آسانی قابل تشخیص‌اند و در حقیقت کسان دیگری نیستند جز رجال معروف ایرانی آن عصر که قبلاً در یکی از دو سفرنامهٔ موریه که توسط مؤسسهٔ انتشارات *جان‌ماری نشر یافته بودند ظاهر می‌شوند. میرزا فیروز خوش‌سیما با ریش بلند و نطق بلیغ و «کنیز چرک‌سنی جدید»، چه کس دیگری می‌تواند باشد جز ایلچی ایران که کارهایش در لندن چند سالی زودتر نقل محافل اشرافی آن شهر بود؟ در واقع موریه در هر دو کتاب از افراد و حوادث معلوم بیشتر استفاده می‌کند تا از تخیل خود، و جز تغییر نامها هیچ کوششی برای مخفی نگاهداشتن این حقیقت که دارد دوست قدیمی خود را با سنگدلی دست می‌اندازد به عمل نمی‌آورد.

میرزا ابوالحسن را اصلاً خوش نیامد و برعکس از این بابت بسیار رنجیده‌خاطر شد. در سال ۱۲۴۹/۱۸۳۳ که فریزر او را دید هنوز از درد ضربه‌ای که از موریه خورده بود می‌سوخت. وی به فریزر گفت: «خیلی بد است قربان، خیلی بد. هیچ‌وقت قربان. صادقانه نیست. به شرفم سوگند قربان.» (۴۰) چند سال زودتر - اگر قرار باشد حرف جیمز موریه را باور کنیم و موریه باز سر شوخی را با میرزا ابوالحسن باز نکرده بود - میرزا نامهٔ اعتراضیه‌ای به انگلیسی نارسای خود که هنگام

مکاتبه با دوستان بریتانیایی اش از آن استفاده می کرد به جیمز موریه نوشته و زبان به شکوه گشوده بود. نامه که به تاریخ ۲۱ مه ۱۸۲۶/۱۳ شوال ۱۲۴۱ در تهران نوشته شده بود در مقدمه دومین رمان ایرانی موریه، منتشر شده در سال ۱۸۲۸/۱۲۴۱، به عنوان نامه «یکی از بزرگان» چاپ شده بود. قسمتی از آن به شرح زیر است:

برای چه حاجی بابا را نوشته‌اید قربان؟ قبله عالم خیلی عصبانی قربان. من برایشان قم خورد شما هیچ وقت دروغ ننوشت ولی ایشان فرمودند چرا نوشت. همه از دست شما خیلی عصبانی، قربان. کتاب خیلی بدی است قربان. تماماً دروغ قربان... شاید مردم ایران خیلی بد ولی به شما همه خوبی کرد، قربان. چرا شما به ایشان ناسزا گفت؟ من خیلی عصبانی... شما اسم مرا گذاشت میرزا فیروز. من خوب می دانم. شما گفت من مزخرف خیلی گفت. من کی مزخرف گفت؟ شما فکر کرد خیلی زرنک هست. ولی این قضیه حاجی بابا خیلی احمقانه. (۴۱) ۱۲

تا به امروز بسیاری از ایرانیان که شاید هیچوقت نام میرزا ابوالحسن خان به گوششان نخورده است در خشم خود نسبت به این دو کتاب و تمسخر مردم ایران با میرزا سهیم هستند. از طرف دیگر، برای بسیاری از انگلیسی‌هایی که در میان ایرانیان زندگی کرده‌اند کتاب جیمز موریه کوشی جدی در راه گشودن معمای خلیفات ایرانیهاست.

میرزا ابوالحسن خان واقعی با وجود همه تمسخری که موریه به

(۱۲) در زمانی که کتاب حاضر زیر چاپ بود، مؤلف در سازمان اسناد ملی اسکاتلند موفق به کشف مدرک روشن و ناشناخته مانده‌ای گردید دال بر اینکه نامه را دکتر جان مک نیل جعل کرده است. اما، از اینکه جیمز موریه نیز همچون نقدنویس پر شور و شوق مجله * «کوارترلی ریویو» در شماره ژانویه ۱۸۲۹ نام‌ها را اصل پنداشته است یا نه اطلاعی در دست نداریم. نگاه کنید به:

John McNeill papers G.D. 371/16/8, J.B. Fraser to McNeill, Edinburgh

4 April 1829.

ناف میرزا فیروز می‌بندد در دورنمای تاریخ بسان يك ایرانی بسیار
هوشمند جلوه می‌کند که در طول دو سفر تأثیر قابل توجهی بر جامعه
اشرافی لندن گذاشت و تا آخرین روز زندگی خود دوست خوبی برای
دولت بهیئه انگلیس بود.



اولین محصلین

شب ۱۱ اکتبر ۱۸۱۱ میلادی/ ۲۳ رمضان ۱۲۲۶ هجری قمری ناو جنگی * «پُمون» که با سی و هشت توپ در خدمت نیروی دریایی بریتانیا بود و سرهارفورد جونز را در پایان مأموریت موفقیت آمیزش به وطن باز می گردانید، در راه خود به بندر پورتسموت به صخره های ساحلی جزیره * وایت برخورد و درهم شکست. ناخدای کشتی به تشویق سفیر نابردبار، نابخردانه کوشیده بود در تاریکی شب از گذرگاه باریک بین صخره - سنگها عبور کند. از بخت بلند قایقهای راهنما حاضر بودند و نزدیک نیمه شب موفق شدند سفیر عالی شان و همه همسفران او را نجات دهند. از جمله نجات یافتگان دو جوان ایرانی بودند که حادثه غرق کشتی در پایان سفر دریایی دور و درازشان از استانبول می بایست برای ایشان ماجرای وحشت انگیزی بوده باشد. خود سفر نیز برای این دو تن که از اهالی قلب آذربایجان بودند و قبلاً دریا ندیده بودند حتماً تجربه ای کاملاً تازه و هراس انگیز بوده است. یکی دیگر از نجات یافتگان سرگرد جیمز * سادرلند^۱

۱) سرلشکر سر جیمز سادرلند متولد ۱۷۸۲، متوفی ۱۸۵۰. ستوان وابسته به هنگ پنجم پیاده بمبئی (بومی)، ۱۷۹۶. نقشه بردار سفارت هارفورد جونز به ایران، ۱۸۰۸

بود که به اصرار هارفورد جونز کار خود را که نقشه‌برداری برای سفارت انگلستان در ایران بود رها کرده بود تا سرپرستی دو جوان ایرانی را برعهده بگیرد.

این دو که بودند؟ و چطور شده بود که سوار بر یکی از ناوهای جنگی نیروی دریایی بریتانیا راهی انگلستان بودند؟

داستان از اینجا شروع می‌شود که انگلیسی‌ها به استمداد فتحعلی‌شاه در جنگش با روسها پاسخ مثبت ندادند و ایرانیها هم متعاقباً عهدنامه اتحاد با فرانسویها را در فینکن‌شتاین امضا کردند. اندک زمانی بعد، در اواخر سال ۱۸۰۷/۱۲۲۲ یک هیئت بزرگ نظامی و دیپلماتیک فرانسوی به ریاست ژنرال گاردان وارد ایران شد. شاهزاده عباس میرزا ولیعهد که فتحعلی‌شاه مسئولیت امور خارجه و نظامی کشور را به او محول کرده بود امیدوار بود به کمک فرانسویها ارتش ایران را نوسازی کند. عباس میرزا معتقد بود که ایران باید برخی از فنون و مهارتهایی را که قدرت صنعتی و نظامی اروپا را پدید آورده‌اند فرا بگیرد و از این لحاظ از بسیاری از هموطنان خود دوراندیش‌تر بود. عباس میرزا می‌ترسید در غیر این صورت استقلال و تمامیت ارضی ایران در مقابل توسعه‌طلبی و تجاوزگری روسیه به خطر بیفتد. از این رو ترتیبی داد که چند جوان ایرانی را برای تحصیل به فرانسه بفرستد. اما پیش از آنکه این برنامه عملی شود، هارفورد جونز موفق شد ترتیب اخراج فرانسویان را از ایران بدهد و عهدنامه مجمل دوستی و اتحاد را که طبق آن ایران برای مدت سی سال با انگلستان همپیمان می‌شد در سال ۱۸۰۹/۱۲۲۴ به امضا برساند. افسران و گروه‌بازان انگلیسی جانشین نظامیان فرانسوی شدند و اینک عباس میرزا از انگلیسی‌ها خواست ترتیب تحصیل جوانان ایرانی را بدهند. عباس میرزا ترتیباتی داده بود تا جوانان مورد نظر در معیت

→ تا ۱۸۱۱. ادامه خدمت در هندوستان یا ست معاون اداره کل نقشه‌برداری، ۱۸۱۳. لقب او ناشی از دریافت نشان از دولت بریتانیا نیست، بلکه مربوط به نشان ایرانی شیر و خورشید می‌شود. [توضیح مؤلف]

سفیری که قرار بود فتحعلی‌شاه به دربار انگلستان اعزام دارد به آن کشور سفر کنند ولی انتصاب سفیر صورت نگرفت. از این رو هنگامی که در اواسط سال ۱۸۱۱/۱۲۲۶ مأموریت هارفورد جونز به پایان رسید، عباس میرزا از او خواست دو جوان را همراه خود به انگلستان ببرد و ترتیب تحصیلشان را بدهد. هارفورد جونز که حتی اگر لازم دیده بود در این مورد از لندن کسب تکلیف کند وقت کافی برای این کار نداشت، بیدرنگ قبول کرد. چون مزایایی را که این کار برای انگلستان داشت سرعت دریافت. و در هر حال، احساس می‌کرد متعهد است خواهش ولیعهد ایران را بپذیرد چون «نواب والا به اصرار من از پیوندهای صمیمانه و محکمی که با فرانسه برقرار کرده بودند صرف‌نظر فرمودند.» (۱)

این نکته احتمالاً قابل درک است که چطور شد هارفورد جونز در آن شرایط از مطرح ساختن این سؤال ظریف که چه کسی خرج نگهداری و تحصیل جوانها را خواهد پرداخت خودداری کرد. وی بعداً در دفاع از کار خود چنین استدلال کرد که مطرح ساختن آن سؤال شایسته «حیثیت دولت اعلیحضرت و شخصیت ملت بریتانیا» نبود، مخصوصاً «با توجه به خدمات عظیمی که نواب والا در ایران به ما کرده‌اند، تصور می‌کردم (و امیدوارم به درستی) که دولت اعلیحضرت و ملت بریتانیا خرسند خواهند شد فرصت نشان دادن مراتب احترام خود را به ولیعهد ایران با به انجام رساندن امری که مورد نظر ایشان است پیدا کنند.» (۲)

پس به این ترتیب بود که وقتی هارفورد جونز سرانجام تبریز را به سوی وطن ترک گفت دو جوان ایرانی در معیت خدمتکاری بومی و جیمز سادرلند او را همراهی می‌کردند. مسافران از راه دشوار زمینی به ارزروم رفتند و بعد از توقفی در توقات به استانبول رسیدند و در آنجا سوارناو بداقبال «پمون» شدند. چون این دو تن نخستین ایرانیانی هستند که برای کسب تحصیل به مغرب‌زمین فرستاده شده‌اند شایسته است نامشان را به خاطر بسپاریم. جوان بزرگتر محمد کاظم نام داشت و پسر نقاشباشی

عباس میرزا بود.^۲ دومی حاجی بابا^۳ بود که پدر متوفایش از افسران ولیعهد بود. هارفورد جونز در توصیفی که از ایشان کرد هر دو را با اصل و نسب خواند. هیچکدام زبان انگلیسی نمی‌دانستند و گفته می‌شد که سواد خواندن و نوشتن زبان فارسی را هم ندارند.^۴

مسافران که به لندن رسیدند هارفورد جونز «دوست جوان» خود را با عجله به لرد ولزلی معرفی کرد و وزیر امور خارجه به آنان خوشامد گفت و «دستورات بسیار سخاوتمندانه‌ای» (۳) برای مراقبت از آنان زیر نظر جیمز سادرلند صادر کرد. لرد ولزلی مایل بود دو جوان ایرانی را فوراً به حضور شاهزاده نایب‌السلطنه ببرد، ولی هارفورد جونز گفت بهتر است چندی صبر کنند تا ایرانیها با زبان و رسوم انگلیسی بیشتر آشنا شوند. روشن بود که وزیر امور خارجه با علاقه زیادی که شخصاً به ایران داشت با هارفورد جونز همعقیده بود که «اگر ما قصد داریم نفوذی را که از بخت بلند در ایران به دست آورده‌ایم حفظ کنیم، پس تحصیل این جوانان و پذیرایی از آنان را باید یک هدف ملی به حساب آوریم.» (۴)

بزودی چند اتاق برای اقامت ایرانیها و سرگرد سادرلند در خانه‌ای در خیابان * «هافمون» در پیکادلی که حتی در همان ایام هم از محلات اعیانی لندن محسوب می‌شد اجاره کردند. صاحبخانه، مستر ویلیام * نولز مایحتاج ایشان را فراهم می‌ساخت، از جانب آنان با کسبه محل طرف می‌شد و هر سه ماه یکبار صورتحسابی به وزارت خارجه تسلیم می‌کرد. چنین به نظر می‌رسد که صاحبخانه، شاید برای پر کردن جیب خودش،

(۲) طبق اطلاعی که مترجم از آقای یحیی ذکاء دریافت داشته است محمد کاظم پسر میرزا عباس تبریزی نقاشی است که از جمله آثار او یک نقاشی گل و بوته با رقم سنه ۱۱۵۴ ه. ق. موجود است.

(۳) این اتهام فریاد همه مورخان ایرانی و حاشیه نویسان روابط سیاسی ایران و انگلیس را در آورده است. مترجم نیز بدون کند و کاو بیشتر در منابع و اسناد تاریخی با جماعت معترضان هم‌آواز می‌شود و می‌گوید باور کردنی نیست که شخصی که چند سال بعد حکیم‌باشی ولیعهد و پادشاه ایران شد، روزی که از ایران به اروپا رفت بیسواد بود.

(۴) که بعداً به حاجی بابا افشار، حکیم‌باشی معروف شد. [توضیح مؤلف]

تصورات توهم آمیزی در مورد شیوه زندگی محصلین ایرانی داشته است. هنوز سه هفته از اقامتشان در این خانه نمی گذشت که هارفورد جوئر ضرورت رعایت «صرفه جویی را در هر نوع پرداختی که دولت اعلیحضرت به خاطر ایرانیها انجام می دهد» برای صاحبخانه تکرار کرد. چیزی بیشتر از غذای ساده ضرورت نداشت. «نوشتن يك برنامه غذایی مفصل برای تك تك ایام هفته کاری مضحك است... يك سفره ساده و مناسب بیش از هفته ای ده لیره خرج بر نمی دارد.» (۵) با این وجود وقتی نولز صورت حسابی را که برای هشت هفته اول اقامت مهمانان خود تنظیم کرده بود تسلیم وزارت خارجه کرد به ۳۰ لیره و ۹ شیلینگ و ۶ پنی بالغ می شد که برای آن روزها مبلغی قابل توجه بود. هر چند این رقم علاوه بر هزینه غذا و بعضی اقلام مربوط به خرج خانه، شامل خرید ملافه و ظروف چینی و بلور نیز می شد ولی اجاره منزل و حق القدم معلمان سرخانه را در بر نمی گرفت. صورت حسابهای نولز برای سه ماهه های بعد معمولاً بیشتر از ۳۰۰ لیره بود و باید نتیجه بگیریم که یا صاحبخانه از این معامله سود کلانی می برده و یا اینکه مستأجران او در خرج زیاده روی می کرده اند. صورت حساب کسبه و از جمله خیاط و شرابفروش به ارقام درشتی سر می زد. چون پولی از ایران حواله نمی شد وزارت امور خارجه انگلستان این صورت حسابها را تسویه می کرد ولی از مارس ۱۸۱۲/ربیع الاول ۱۲۲۷ که لرد کاسلری جای لرد ولزلی را گرفت شوروشوق وزارت خارجه در پرداخت این هزینه ها روز به روز کم تر می شد. سرپرست دو جوان، سرگرد سادرلند مرد غمگینی بود. در جریان غرق شدن کشتی «پمون» ابزارها و همه وسایل شخصی خود را از دست داده بود و اکنون در کار دریافت غرامت از دولت به مشکلاتی برخورد کرده بود. از اینکه کار قدیمی خود را رها کرده بود تا سرپرستی دو جوان ایرانی را برعهده بگیرد پشیمان بود و میل داشت هرچه زودتر به هندوستان مراجعت کند. و از همه بالاتر از قصور وزارت خارجه در دادن ترتیبات صحیح برای تحصیل دو ایرانی احساس نگرانی می کرد. سرگرد سادرلند در حدود چهار ماه پس از ورودشان به لندن، در نامه ای

به هارفورد جوتر نوشت که «حال دو جوان خوب است و روز به روز پیشرفت می کنند ولی همانطور که بارها گفته ام نه به خاطر کوشش معلمان خود.» یکی از دو معلم به نام *درامند سه هفته غیبت کرده بود، در حالیکه معلم دیگر *گیسن «سرب يك ساعت را صرف تدریس می کند، ولی به جای اینکه موجبات پیشرفت شاگردها را در درس خواندن فراهم بیاورد بیشتر در راه مسموم کردن ذهن ایشان می کوشد: در این باره که از من چقدر عالی شأن تر و جالب توجه تر است.» (۶)

اولین امر ضروری آموختن انگلیسی به دو جوان بود. این کار ظاهراً به عهده درامند و گیسن گذاشته شده بود. بعد چه؟ عباس میرزا ولیعهد در تبریز، قبل از عزیمتشان به هارفورد جوتر گفته بود که مایل است محمد کاظم پسر نقاشباشی رموز نقاشی را بیاموزد و حاجی بابا طب بخواند ولی هیچکدام نباید خودشان را به این دو موضوع محدود کنند. اما عباس میرزا دقیقاً نگفته بود چه موضوعهای دیگری در نظر دارد. همین موجود نبودن دستورالعمل دقیق، و نیز کم تجربگی و بلکه بی تجربگی اولیای وزارت امور خارجه (که هارفورد جوتر دو جوان را در دامان آنان فرو افکنده بود) در دادن ترتیبات لازم برای تحصیل جوانان خارجی علل اصلی تلف شدن چند ماه وقت بود تا سرانجام برنامه صحیحی برای کار دو جوان تهیه شد. ایران در این هنگام سفیری و یا نماینده دیگری در انگلستان نداشت که مسئولیت دو جوان را بر عهده بگیرد. مسئولیتهای سرگرد سادرلند محدود به مراقبت از جوانها و نظارت بر امور منزلشان در خیابان «هاف مون» می شد. سادرلند پس از گذشت نه ماه درلندن، درحالی که هنوز برنامه مشخصی برای تحصیل جوانها تهیه نشده بود، از روی اضطرار خودش پیشنهادی تهیه نمود و به مستر ادوارد *کوک معاون وزارت امور خارجه تسلیم کرد. مهم ترین دلمشغولی سادرلند این بود که دوپسر در مدت چهار یا پنج سال اقامتشان در انگلستان ایرانیهای اصیل باقی بمانند و فرنگی مآب نشوند. به نظر سادرلند برای اینکه دو جوان پس از بازگشت خود به ایران بتوانند برای وطنشان مفید باشند و همچنین احیاناً به صورت

«مأمور محرمانه» دولت بریتانیا عمل کنند، لازم بود علاوه بر نقاشی و طب در رشته‌های علوم و ادبیات اروپایی و البته زبان انگلیسی کسب معلومات کنند. وی پیشنهاد کرد که دو جوان را به یکی از «آن مؤسسات آموزشی شبانه روزی که تنها تعداد محدودی محصل می‌پذیرند» اعزام دارند. در چنین مؤسساتی محصلین تحت نظارت دقیق معلمان قرار می‌گیرند و ماه به ماه گزارشی از کارکرد آنها تهیه می‌شود و به خاطر «هرمورد تنبلی و ناشایستگی» به سختی مجازات می‌شوند. سادرلند مایل نبود که دو جوان با همکلاسان خود زیاد معاشرت کنند تا مبادا با شرکت در «مجالس عیش و عشرت که برای سلامتی و روحیه آنان مضر است» از راه بدر روند. و بالاتر از همه سادرلند می‌خواست که دو جوان رسوم ایرانی خود را حفظ کنند چون «منظور، تغییر دادن رفتار آنها نیست، بلکه پرورش ذهن ایشان است.» از این رو با توجه به این هدف، سادرلند اصرار داشت که دو جوان همچنان لباس ایرانی بپوشند و تسهیلات لازم برای اجرای فرایض دینی‌شان فراهم باشد و شراب و گوشت خوک هیچ‌کدام در دسترس ایشان قرار نگیرد، «زیرا اعتقادات مذهبی‌شان آنقدر استوار نیست که آنان را به پرهیز از لذات ممنوعه وادارد.» (۷) سادرلند همچنین پیشنهاد کرد که دو جوان تعطیلات خود را در کالج کمپانی هندشرقی در هیلی‌بری بگذرانند و در آنجا نوشتن و خواندن زبان مادری خود را فرا بگیرند.

وزارت خارجه در برابر این پیشنهاد مدت‌ها واکنش نشان نداد و با آنکه در این میان سادرلند چند نامه یادآوری برای ایشان فرستاد تنها در ماه آوریل ۱۸۱۳/ربیع‌الاول ۱۲۲۸ بود که برنامه مشروحه را که شخصی به نام تامس* فری مینجر، ساکن *کمدن تاون برای تحصیلات حاجی‌بابا تهیه کرده بود تصویب کردند. در این تاریخ حاجی‌بابا تنها مانده بود، چون محمد کاظم در گذشته بود و جسدش را در صحن کلیسای *سنت پانکراس «با همه احترام و آیینی که شایسته یک فرد مسلمان و مورد حمایت نواب‌والا شاهزاده عباس میرزا» (۸) بود به خاک

سپرده بودند. امروز هیچ اثری و یا خبری از سنگی که حاجی بابا از وزارت خارجه خواست که بر گور دوستش نصب کنند باقی نمانده است. حاجی بابا به خاطر اینکه مبدا اولیای دولت بریتانیا فراموش کنند از ایشان خواست که مطالب زیر بر سنگ گور دوستش کنده شود:

آرامگاه محمد کاظم، جوانی که نواب والا عباس میرزا شاهزاده ایران برای تحصیل به این کشور اعزام داشتند ولی از بخت بد روز ۲۵ مارس ۱۸۱۳ [۲۲= ربیع الاول ۱۲۲۸] هجده ماه پس از ورودش بدیعامری سل وفات یافت و دوستش حاجی بابا که مایل بود مراتب احترام واپسین خود را به روح او تقدیم کند این سطور را نگاشت. (۹)

در ماه مه ۱۸۱۳/جمادی الاول ۱۲۲۸ اقامتگاه پر هزینه واقع در خیابان هافمون تخلیه شد و سرگرد سادرلند حاجی بابا را به دست فری مینجر سپرد. شخص اخیر ترتیباتی داده بود تا حاجی بابا تشریح و جراحی رایاموزد و در زمینه متنوعی از موضوعات، از جمله انگلیسی و لاتین و هندسه و جبر و شیمی و نجوم و مساحی و فن تراز ساختن اراضی که «بدان وسیله مجاری احداث می شوند و آب از يك قسمت کشور به قسمت دیگری منتقل می شود» (۱۰) درس بگیرد. سرانجام سرگرد سادرلند آزاد شده بود که به هندوستان بازگردد، ولی اقامت حاجی بابا در انگلستان شش سال دیگر ادامه یافت.

مرگ محمد کاظم و تأخیرهایی که در دادن ترتیبات مناسب برای تحصیل حاجی بابا پیش آمد عباس میرزا را از اعزام گروه دوم و بزرگتری از جوانان ایرانی به انگلستان بازداشت. هر چند عباس میرزا از تصمیم ناگهانی دولت بریتانیا مبنی بر فراخواندن بیشتر اعضای هیئت نظامی خود از ایران در سال ۱۸۱۵/۱۲۳۰ بسیار ناخشنود بود بر آن شد تا با استفاده از فرصت از فرمانده هیئت نظامی، سرهنگ دوم جوزف *داریسی^۵ وابسته به هنگ توپخانه سلطنتی بخواهد که ده جوان ایرانی

(۵) سرهنگ دوم جوزف داریسی (Joseph D'Arcy) متولد ۱۷۸۰، متوفا ۱۸۴۸. به همراهی سرگور اوزلی با کشتی عازم ایران شد، ژوئیه ۱۸۱۰. با فروش مقام نظامی خود

را با خود به انگلستان ببرد و ترتیب تحصیلشان را در آن کشور بدهد. سرهنگ داری که احساس می‌کرد نمی‌تواند چنین درخواستی را که از جانب ولیعهد ایران مطرح شده است مطلقاً رد کند با قبول پنج نفر موافقت کرد. جیمز موریه که در این زمان وزیر مختار انگلستان در تهران بود محتاطانه به داری هشدار داد مادامی که لندن بر این توافق صحنه نگذاشته است آن را باید امری خصوصی بین او و ولیعهد ایران تلقی کرد. در آن ایام هنوز تلگراف وجود نداشت و روزی که داری عازم وطن گردید نامه موافقت وزارت خارجه را در جیب نداشت ولی در عوض از دریافت ۱،۲۰۰ لیره‌ای که به دستور عباس میرزا بابت مخارج اولین سال اقامت محصلین در انگلستان به وی پرداخته بودند و وعده پرداخت رقم مشابهی برای سالهای بعد نیز به وی داده شده بود احساس رضایت می‌کرد. سرهنگ داری و همراهان از طریق روسیه راه انگلستان را در پیش گرفتند و پس از ادامه سفر با کشتی در آغاز اکتبر ۱۸۱۵ / شوال ۱۲۳۰ در بندر گریوز اند پیاده شدند.

لرد کاسلری وزیر امور خارجه توجه داشت که سرهنگ داری در موقعیتی نبوده است که خواهش ولیعهد ایران را نپذیرد. اما از اینکه تعداد بیشتری از جوانان ایرانی در دامان وزارت خارجه فرو - افکنده شده بودند به هیچ وجه خشنود نبود. انگلیسی‌ها پس از شکست ناپلئون در واترلو و از میان رفتن تهدید فرانسویها نسبت به هندوستان بیشتر علاقه قبلی خود را به ایران از دست داده بودند. روسیه اینک متحد و همپیمان انگلستان به شمار می‌رفت. پیمان اتحاد با ایران اهمیت خود را، دست کم در آن زمان، از دست داده بود. لرد کاسلری دستوراتی صادر کرد مبنی بر اینکه جوانان ایرانی در حیطة مسئولیت رئیس هیئت نظارت کمپانی هند شرقی قرار بگیرند، که معنی آن این بود که در عمل سروکار آنان با وزارت خارجه بریتانیا خواهد بود.

بمخمس دیگری بازنشته شد، ۱۸۲۶. نقاش آیرنگ کار ماهری بود. او نیز چون سادرند نشان شیر و خورشید را از دولت ایران دریافت کرد ولی لقب «سر» را به نام خود نیفزود. [توضیح مؤلف]

سرهنگ داری عهده‌دار مراقبت روزمره از آنان گردید، و این کار او را طی چهار سال ونیم بعد به‌خود مشغول داشت و در عمل به‌نحو فزاینده‌ای نادلچسب از آب درآمد. سرهنگ، داری با ایرانیها در منزل شماره ۲۷ در میدان *لیستر همخانه شد.

پیش از ترك ایران، تنها تصور کلی و مبهمی از تحصیلاتی که هریک از پنج ایرانی می‌بایست در انگلستان انجام دهد به سرهنگ داری داده شده بود. میرزا رضای بیست و پنج ساله که «صوبه‌دار» توپخانه بود^۶ و میرزا جعفر حسینی^۷ که مهندس و همسن میرزا رضا بود هر دو برای تحصیلات نظامی احتمالاً در آکادمیهای *وولچ یا *چتم نامزد شده بودند. میرزا جعفر طبیب که عملاً طبابت می‌کرد قرار بود پزشکی و شیمی بخواند، در حالی که میرزا صالح شیرازی که او را «منشی» توصیف می‌کردند قرار بود انگلیسی و زبانهای دیگر بیاموزد تا پس از بازگشت به وطن مترجم دولت شود. پنجمین عضو هیئت محمدعلی استاد چخماق‌ساز بود و در مقایسه با دیگران به طبقه پایین‌تری از اجتماع تعلق داشت. او قرار بود فنون ساختن تفنگ و شمشیر را بیاموزد.

یکهزار و دویست لیره‌ای که عباس میرزا وعده پرداخت آن را برای تأمین هزینه‌های محصلین در هر سال داده بود به این ترتیب برآورد شده بود: ۲۵۰ لیره برای هریک از چهار میرزا و ۵۰ لیره اضافی برای افسر توپخانه و طبیب تا به کمک آن اسبی برای اولی‌تهیه شود و درسهای فوق‌العاده برای دومی. یکصد لیره باقیمانده را هم برای تأمین مخارج استاد محمدعلی کافی دانسته بودند. اما پس از ورود ایرانیها به لندن بزودی معلوم شد که این ارقام کافی نیست. فرمانده

(۶) میرزا رضا در متن انگلیسی کتاب «سروان» (captain) توپخانه توصیف شده است. در منابع فارسی او را «صوبه‌دار» خوانده‌اند که به روایت «فرهنگ نفیسی» صاحب‌منصب نظامی است «در سپاه هند که به منزله سلطان باشد در سپاه ایران.» - م.

(۷) در مدارك آن زمان نام او به‌انگلیسی به‌شکل Hewsainey نوشته می‌شد. بعداً به‌میرزا جعفرخان تبریزی مشیرالدوله معروف شد. [توضیح مؤلف]

آکادمی نظامی سلطنتی در وولپچ پیش از آنکه دو محصل سپاهی را بپذیرد خواستار دریافت ۳۰۰ لیره تمام از هر کدام بابت شهریه و مخارج زندگی آنها شد. چنین به نظر می‌رسید که مبلغ مشابهی برای هر یک از دو میرزای دیگر مورد نیاز خواهد بود و نصف این مبلغ برای استاد، اولیای وزارت خارجه انگلیس به جای دادن ترتیبات موقت برای رفع مشکل، تا مسئله با ایران حل و فصل شود بسا اتخاذ موضعی احمقانه شتر مرغ‌وار سرخود را در شن [یا مثل کبک در برف] فرو بردند و تقریباً هیچ کاری انجام ندادند.

در ژانویه ۱۸۱۶/ صفر ۱۲۳۱ نزدیک چهارماه پس از ورودشان به لندن، سرهنگ داری (که ایرانیها او را «قولونل خان» می‌نامیدند) نگران تأثیر این بیکارگی اجباری بر روحیه ایرانیها بود. وی نامه‌ای به ادوارد کوک در وزارت امور خارجه نوشت و گفت محصلین ایرانی که «خودشان را در مقایسه با روزهای اول ورودشان به هیچ وجه به اهداف خود نزدیکتر حس نمی‌کنند، در حالی که وجوهشان شدیداً تقلیل یافته» (۱۱) دم از رفتن به پترزبورگ می‌زنند. داری پیشنهاد کرد به عباس میرزا اطلاع داده شود که یا پرداختهای خود را افزایش دهد و یا اینکه ایرانیها به کشور اروپایی دیگری که ارزانتر باشد منتقل شوند.

در این میان هرچند وزارت خارجه موافقت کرد که پول اضافی در اختیار سرهنگ داری قرار دهد، گرفتن تصمیم به نحو رنج‌آوری طولانی شد به طوری که ایرانیها دچار مضیقه مالی شدند و سرهنگ داری را مقصر می‌دانستند. در ماه مارس/ ربیع‌الثانی داری بار دیگر نامه‌ای به ادوارد کوک نوشت و متذکر شد که هرچند «من پول خواب و خوراک و لباسشویی و پول توجیبی ایرانیها را منظمآ می‌پردازم و بنابراین نمی‌توانند در عسرت باشند» (۱۲) اما مرتباً برای دریافت پول بیشتر مزاحم او هستند، متهمش می‌کنند که پولشان را به جیب زده‌است و حتی او را تهدید به آزار جسمی کرده‌اند. داری گفت که ایرانیها مهارت گسیخته شده‌اند و شاید بهتر باشد که آنها را به وطن خود بازگردانند.

دوهفته بعد، داریسی دونامهٔ پرخاشجویانه‌ای را که ایرانیها از *کرویدون (که محل اقامت جدیدشان بود) نوشته بودند برای ادوارد كوك فرستاد. در نامه‌ها که با عبارت «آقایان ایرانی»^۸ [با يك غلط دستوری انگلیسی] امضا شده بود نویسندگان تهدید کرده بودند که «اگر به تقاضای ما (برای پول) وقعی ننهید... ناچار خواهیم بود شکایت به دادگاه ببریم.» (۱۳) در ماه اوت/رمضان ایرانیها يك پله بالاتر رفتند و يك عريضهٔ رسمی خطاب به شخص وزیر امور خارجه نوشتند و در آن شکایت کردند که اگرچه ده ماه است در انگلستان اقامت دارند هنوز از آموزشی که به خاطر آن سفر کرده‌اند خبری نیست. ایرانیها خواستار لغو محدودیتهای قانون رفتار بیگانگان در مورد خودشان بودند تا بتوانند از قورخانه‌ها و مراکز تسلیحات نظامی بازدید کنند و تعلیمات نظامی لازم و مقتضی به ایشان داده شود. ایرانیها در عريضهٔ خود تلویحاً گفتند که اگر اقدامی انجام داده نشود ناچار خواهند بود وضع خود را به نواب والا گزارش کنند و به ایران باز گردند. سه ماه بعد چهار میرزا بار دیگر عريضه‌ای برای لرد کاسلری فرستادند و شکایت کردند که «هیچ اقدامی که با هدف مأموریت ما مربوط باشد صورت نگرفته است.» (۱۴)

اشکال اصلی همچنان کافی نبودن وجوهی بود که بایستی از ایران می‌رسید. يك مشکل دیگر حضور نداشتن شخصی بود که ایرانیها از وی حرفش نوی داشته باشند. نتیجهٔ این وضع این بود که اولیای دولت بریتانیا خودشان را با پنج جوان بسیار خشمگین روبرو می‌دیدند که با گذشت هر ماه سرخوردگی‌شان بیشتر می‌شد. در آن شرایط این جوانان هر که بودند - خواه آنسان که دکتر چارلز *بل که از سال ۱۲۵۱/۱۸۳۵ تا ۱۲۶۱/۱۸۴۵ پزشك سفارت بریتانیا در ایران بود ادعا می‌کرد «از پایین‌ترین طبقات اجتماع انتخاب شده بودند» (۱۵) و خواه از طبقات بالاتر، به احتمال زیاد بازهم مایهٔ دردسر و اسباب زحمت می‌بودند. خودشان را در يك کشور خارجی می‌دیدند، برای اولین بار

در عمرشان از خانه و کاشانه دور افتاده بودند و بزرگتر از آن بودند که رفتاری درخور کودکان دبستانی را تحمل کنند. سفیر ایران و یا هموطنی که بتوانند به او شکایت ببرند و از او کمک بخواهند در نزدیکی‌شان حضور نداشت. از سرهنگ داری سرخورده بودند و او را مسبب بدبختی خود می‌دانستند.

جوانان ایرانی در نارضایی خود از سرهنگ داری تا چه حد محق بودند؟ داری سرباز حرفه‌ای بود و می‌بایست به فکر کار و زندگی خود باشد؛ می‌خواست بعد از پنج سال خدمت خارج از کشور دوباره به هنگ خود ملحق شود؛ می‌دید در حالی که به مراقبت از چند جوان خارجی سرکش گمارده شده که او را به دزدی متهم می‌کنند دارد از ترفیع درجه عقب می‌افتد و از نظر مالی زیان می‌بیند. از اینرو اگر نسبت به جوانانی که به دست او سپرده شده بودند احساسی از محبت و همدلی هم داشت در اندک مدتی آن را از دست داد. ایرانیها را دارای «عادات نامنظم و غیرقابل کنترل و کج‌خویی‌های شدید» خواند. (۱۶) می‌گفت از دستوراتش سرپیچی می‌کنند، از پوشیدن لباس فرنگی خودداری می‌ورزند و به راه خود می‌روند. ایرانیها به نوبه خود داری را نامعقول و انعطاف‌ناپذیر می‌خواندند، مخصوصاً وقتی به ایشان گفت تا روزی که انگلیسی نیاموخته‌اند اجازه بازدید از آکادمی نظامی واقع در وولبیچ را نخواهند داشت و با لغو محدودیتهای رفت و آمد طبق قانون رفتار بیگانگان در مورد آنان مخالفت کرد. داری حتی در يك مورد آنان را به حال خود گذاشت و به پاریس رفت.

روشن است که هر دو طرف مقصر بوده‌اند. ایرانیها بدون شك جوانانی دشوار و خودرأی بوده‌اند. در شرایطی که انگیزه سیاسی نیرومندی وجود نداشت که دولت بریتانیا را به جد و جهد خاصی به خاطر ایرانیها وادارد، ایشان نمی‌توانستند بفهمند مادامی که از ایران پول نرسیده دست داری به علت کمبود بودجه و بی‌میلی دولت انگلیس به حل و فصل مسئله بسته است. اما درعین حال این حقیقت که داری هیچگاه موفق به جلب اعتماد یا احترام جوانها نشد نشان می‌دهد که او

برای برعهده گرفتن این کار - که او خود آن را «آکنده از در دسر بی سابقه و تشویش و دل آزرده گی» (۱۷) خواند - شخص مناسبی نبوده است. ای بسا او در نیافته بود که این چند جوان اگر با ایشان خوش رفتاری شود روزی که به وطن بازگردند ممکن است دوستان خوبی برای انگلستان از آب در آیند. ولی اگر چه سرهنگ داری همیشه نگران وضع مالی خود بود و از آن سخن می گفت در مدارکی که تا به امروز باقی مانده - که از جمله صورتحسابهای مشروحاتی است که او به وزارت خارجه تسلیم کرده است - هیچ چیزی که حاکی از سوء استفاده اش از وجوه متعلق به ایرانیها باشد وجود ندارد.

پس از گذشت بیشتر از یک سال، سرانجام ترتیبات لازم برای هر پنج ایرانی داده شد. توپچی و مهندس در آکادمی نظامی سلطنتی در وولبیچ سر کلاس رفتند؛ میرزا جعفر طبیب به تحصیل پزشکی پرداخت؛ میرزا صالح به آموزش انگلیسی و فرانسه و لاتین و حکمت طبیعی و فنون چاپ مشغول شد؛ و بالاخره استاد محمدعلی در کارگاه متعلق به جیمز و هنری * ویلکینسن (بنیادگذاران کمپانی شمشیر ویلکینسن امروز) و آقای الگزنندر * گلووی کار تفنگسازی و ماشین آلات را آموخت.

در ماه مه ۱۸۱۹ / رجب ۱۲۳۴ به شرحی که در فصل قبل گفتیم میرزا ابوالحسن خان برای انجام یک مأموریت کوتاه مدت به لندن بازگشت. طبق گزارش هنری ویلاک کاردار سفارت بریتانیا در تهران، میرزا ابوالحسن حامل وجوهی بود که می بایست به حساب محصلین واریز گردد. ولی اگر میرزا ابوالحسن واقعاً حامل پولی از این بابت بود آن را به کسی نپرداخت. اما او حامل دستورالعمل مؤکدی بود که هر پنج نفر و حاجی بابا باید هر چه زودتر به ایران بازگردند. او همچنین اجازه داد ۵۰۰ لیره برای خرید کتاب و نقشه و ابزار و وسایلی که محصلین می بایست با خودشان به ایران ببرند خرج شود.

در واقع همه ایرانیها بجز میرزا جعفر طبیب که اجازه یافت به خاطر تکمیل تحصیلات پزشکی خود مراجعتش را به تأخیر اندازد در

نیمه ماه اوت/ هفته آخر شوال در بندر گریوزاند سوار کشتی * «استارلینگ» شدند. استاد محمدعلی چخماق‌ساز وقتی شنید که باید به وطن باز گردد با دختر صاحبخانه خود، میس مری * دادلی ساکن خیابان * «کینگ» در محله * سوهو ازدواج کرد و نامش [به عنوان اولین شوهر ایرانی يك بانوی انگلیسی] در تاریخ به ثبت رسید. همسرش با او در بندر گریوزاند سوار کشتی شد و در آغاز صف طولی از عروسان انگلیسی که در سالهای بعد در ایران سکنی می‌گزیدند رهسپار آن دیار گردید.

حاجی بابا اندک زمانی قبل از عزیمت خود نامه‌ای به جوزف * پلاننا نوشت که به جای ادوارد کوک به معاونت وزارت امور خارجه منصوب شده بود و به گرمی از دولت بریتانیا «بدخاطر اقدامات سخاوتمندانه‌ای که برای تحصیلات من صورت گرفته است» تشکر کرد. حاجی بابا در ادامه نامه خود نوشت: «باور کنید برای من مایه نهایت خوشوقتی خواهد بود که بدانم دولت و ملت این سرزمین بسیار مسعود همچنان از نعمات و عظمتی برخوردارند که در حال حاضر به آن افتخار می‌کنند.» (۱۸)

جعفر حسینی نیز نامه‌ای به وزارت خارجه نوشت و دولت بریتانیا و دوستان و همکاران متعدّدش را در انگلستان مورد ستایش قرار داد، ولی نتوانست از زدن نیشی به داری به خاطر «تلف کردن دو سال که به منظور اخذ دستمزد سرپرستی تحصیلات ما صرف مذاکره با آن اداره شد، در حالی که ما را برای پیشبرد مقاصد خصوصی‌اش به حال خود رها کرده بود» (۱۹) خودداری کند. جعفر نوشت که خوب است برای زدودن نام نیک ایرانی‌ها از پلیدی اتهامات داری رفتار او و رفتار ایرانیها هر دو مورد تحقیق قرار بگیرد. آخرین کلام طعنه‌آمیز جعفر این بود که «اگر وقت ما در انگلستان کاملاً تلف نشد به لطف کمکی بود که سرگور اوزلی و (آقایی به نام) مستر * باترورت ساکن میدان * یدفورد به ما کردند.»

با این وجود جعفر حسینی نیز با احساسی از تأسف و درعین حال ستایش برای کشوری که نزدیک چهار سال از ایام عمر خود را در آن

گذرانده بود انگلستان را ترك گفت. وی اندك زمانی قبل از عزیمتش نامه‌ای طولانی به یکی از دوستان مؤنثش نوشت و در آن خاطره‌های خوش ایام اقامتش را در انگلستان بر روی کاغذ آورد. بانوی مورد خطاب یقیناً از خواندن نامه لذت برد ولی احتمالاً علت فوران احساسات نویسنده را بر علیه تهدید روسیه نسبت به ایران و امیدهایی که به سلطنت ولیعهد تجدیدطلب و غربگرا بسته بود - امیدهایی که با مرگ زودهنگام عباس میرزا در سال ۱۸۳۳/۱۲۴۹ بر باد رفت - درست درك نکرد. متن نامه چنین بود:

بانوی عزیز،

منی‌دانم در این واپسین نامه چگونه احساس تأسف عمیق خود را از اینکه این کشور سعادت‌مند را بدین زودی ترك می‌کنم بیان نمایم. شما را از مراتب ستایش صمیمانه خود نسبت به مؤسسات بی‌شمار این کشور مطمئن می‌سازم؛ ستایش برای مشورت‌خانه مقتدر، سرچشمه قوانین خوب و حکیمانه، مایه اعجاب جهان و همه نلهای آینده و ستایش برای اجرای این قوانین از روی کمال بی‌نظری؛ ستایش برای امتیاز فوق‌العاده با ارزش محاکمه شدن در برابر جمعی همسان و هم‌تراز خود آدم، حامی آزادی حقیقی. من با خوشوقتی مؤسسات خیریه مختلف را در سرتاسر کشور مشاهده کرده‌ام و شاهد تشویقی که از اصل کوشایی و تأسی گرفتن بر دیگران از راه جد و جهد می‌شود بوده‌ام. پیشرفتهایی که در علوم و صنایع مستظرفه پدید آمده است توصیف آنها از حد توانایی محدود من در زبان انگلیسی خارج است و قادر به بیان احساسات خود در ستایش از آنها نیستم. درحقیقت اگر انگلستان همه این موارد جلال و شکوه را فاقد بود هنوز من به‌دلیل بسیار محکمی همه فرزندان این آب و خاک را دوست می‌داشتم و احترام می‌گذاشتم، چون از روز ورودم از تك تك افرادی که سعادت آشناسیدن با آنان را داشته‌ام جز لطف و مهربانی چیزی ندیده‌ام به‌طوری که می‌توانم بگویم در هر خانواده‌ای پا گذاشته‌ام خود را غریبه حس نکرده‌ام. من توانسته‌ام مجموعه‌ای از نقاشیها و نوشته‌ها و انواع نمونه‌های آموزشی و فرهنگی این کشور را گردآوری کنم و سرعت فراهم آمدن این آثار برای من موجب رضامندی بوده‌است. وقتی به‌وطن خود بازگشته‌ام قادر نخواهم بود این اشیاء را دوباره تماشا کنم بی‌آنکه نسبت به کسانی که به‌پرشدن این آلبوم کمک کرده‌اند، مخصوصاً خانمهایی که از سرتلف نمونه‌ای از کمال خود را به‌من ارزانی داشته‌اند و بدینسان ارزش آن را صدچندان کرده‌اند به‌شدت احساس امتنان کنم. شما به‌عنوان مثال یکی از بانوانی هستید که قبول زحمت

کرده‌اید که با یک خارجی که انگلیسی او به‌زحمت قابل درک بوده است مکاتبه کنید. اجازه بدهید مراتب سیاست خود را از اینهمه لطف و مهربانی به‌حضورتان تقدیم کنم. آرزو می‌کنم آسمان سعادت شما را ابرهای تیره نبوشاند! آرزو می‌کنم عقل و فضیلت بر راه شما بیش از پیش نورافشانی کنند و ظهور سپیده دم سایه‌های شبانگاهی را محو کند و باران ملایم غبار افسردگی را از رخسار گلگون لاله بشوید!

از خواندن دعای خیر شما برای وطنم و آرزومندی شما برای بازگشت اعتبار و حیثیت پیشین آن دیدگان من پر از اشک شد. در حقیقت چه تغییرات شگرفی که در مدتی کوتاه می‌توانند پدید آیند! ایران که روزی بزرگترین کشور ربع مسکون بود، ایران سرچشمه هنر و علم! جایی که خورشید عالم افروز اول طلوع می‌کرد و با شعاعهای ملایمش مردمانی هوشمند و بزرگوار را نوازش می‌نمود، مردمانی که مغرورترین امپراطوران رومی از ظهور آنها به‌خود می‌لرزیدند و پادشاهانش خراج و مراتب عبودیت تمام ملل همسایه را می‌پذیرفتند و مرزهای آن از یکسو به‌رود سند و از سوی دیگر به‌دریای محیط می‌رسید. آن ایران اینک مورد تهدید و هجوم وحشی‌ترین و کودن‌ترین اقوام شمال قرار گرفته است، اقوامی که بدان‌دازه‌ای مورد تحقیر پیشینیان ما قرار داشتند که از بردن نام آنها در صفحات تاریخ خودداری می‌کردند. ولی اکنون این امید بزرگ وجود دارد که روزی که شاهزاده محبوب ما عباس‌میرزا بر تخت پادشاهی تکیه زند، خورشید اقبال ایران بار دیگر تابناک‌تر از پیش طلوع کند. در ایام سلطنت پرفروغش صلح و علم و سعادت و امنیت بار دیگر بروطن عزیز من حکمفرما خواهد شد. ما بار دیگر شاهد بازگشت آن روزهای پرسعادت می‌شویم بود که گرگ گرسنه درنده‌دستی خود را فراموش کند و با بره معصوم همبازی شود. آری گرگ بسجای جویان گله را به‌سوی چراگاههای پوشیده از گل تغلیس هدایت خواهد کرد و آهوی رمیده عراق با اعتماد و اطمینان شیر سهمگین عربستان را به‌سوی کرانه‌های فرات همراهی خواهد کرد تا هر دو در آبهای زلال آن رود عطش خود را فروشانند. سرباز که تهوری حیرت‌انگیز سراسر وجودش را فرا گرفته است با بیباکی هرچه تمامتر قدم پیش خواهد نهاد تا یا پیروز شود و یا جان خود را در راه کسب افتخار برای پادشاه ارجمند خود فدا کند. در این زمان ایران با روحیه‌ای دو چندان از خواب قرون و اعصار بیدار خواهد شد و پرچم حمایت خود را بر خواهد افراشت، آنان که خستگان و از پا در افتادگان دورترین نواحی خواهند توانست زیر سایه با شکوه آن بیایند.

نمی‌توانم این نامه را به‌پایان برسانم بی‌آنکه امید خود را برای به‌حقیقت پیوستن آرزوهایم بیان کنم. امیدوارم که پیوندهای تازه و استواری بین این کشور و ایران برقرار گردد زیرا انگلستان ناچار است کشور مرا به‌مثابه سدی در برابر جاده‌طلبی بی‌حد و حصر روسیه نسبت به قدرت بریتانیا در هندوستان ببیند. بدرود بانوی عزیز. چون ما همه باید تسلیم مشیت الهی باشیم از این فراق اجتناب‌ناپذیر

شکایت نمی‌کنم. باردیگر خالصانه‌ترین آرزوهای خود را برای سعادت سرکار تقدیم می‌کنم و ارادتمند شما هستم.

جعفر حسینی^۹

* وولج کامن

۱۴ ژوئن ۱۸۱۹ [= ۲۰ شعبان ۱۲۳۴]

میرزا صالح شیرازی در مدت توقف خود در انگلستان روزنامه‌خاطراتی می‌نوشت که به‌نحو گویایی حاکی از مشکلاتی است که ایرانیها در روابط خود با داری داشتند. میرزا صالح می‌گوید رفتار داری با آنها در حد رفتار با زندانیان و یا خدمتکاران بوده است. اما میرزا صالح برخورداردی دوستانه با جان ملکم داشت که در این ایام برای گذراندن مرخصی از هندوستان به وطن بازگشته بود. جان ملکم به‌او توصیه کرد وقت خود را صرف درس خواندن کند و از تفریحات و سرگرمیهای زندگی در لندن پرهیز نماید. میرزا صالح این اندرز را بررغم مخالفت داری پذیرفت و به اتفاق همراهان خود به محلی در خارج از شهر به‌نام کرویدون نقل مکان کردند. داری هم در عوض بیش از دوماه برای ایشان پول نفرستاد. میرزا صالح در انگلستان نیز به سیر و سفر پرداخت و از شهرهای آکسفورد،* سالزبوری،* بریستول،* اکستیر و پلیموت دیدن کرد و در این شهرها دوستان بسیاری یافت. روزنامه‌خاطرات میرزا صالح نشان دهنده‌ی اعجاب جوانی کنجکاو و نکته‌سنج است که خود را در محیطی کاملاً جدید و متفاوت می‌یابد. بسیاری چیزهای ندیده به شدت او را تحت تأثیر قرار دادند. چراغ دریایی، مایه کوبی [برعلیه آبله]، پارکها و باغهای تفریحات، کارخانه تولید گاز و روشهای پیشگیری از بروز حریق. میرزا صالح به‌اختصار از رازهای فراماسونری که سرهنگ داری او را با آن آشنا ساخت

(۹) این نامه در روزنامه‌ی «نیوتایمز» (چاپ لندن) در شماره‌ی ۲۴ ژوئن ۱۸۱۹ به‌چاپ رسید، در ذیل نامهای از يك بانو بمردیبر که در آن جعفر حسینی را «ایرانی معظمی با کمالات ادبی زیاد» توصیف می‌کرد. بانو همچنین توضیح داده بود که آلبوم مورد بحث مشتمل بر تعدادی «طراحی، خط، شعر جدید و اشعار و عبارات نقل شده مناسب بوده است با توجه به برانگیختن هموطنانش به انجام دادن کاری مشابه.» [توضیح مؤلف]

(نگاه کنید به فصل سیزدهم) سخن می‌گوید و صفحات بسیاری از خاطرات خود را به توصیف ستایش‌آمیز تاریخ طولانی انگلستان و نهادهای اجتماعی آن، از بیمارستان و یتیم‌خانه گرفته تا مدرسه و کتابخانه اختصاص می‌دهد. میرزا صالح همچنین به تشریح محاکمه متهمان در برابر هیئت منصفه و نظامهای مالیاتی و آزادی عمل فریق مذهبی و رسوم اجتماعی در جامعه‌ای که مردان و زنان آن آزادانه با هم معاشرت می‌کردند می‌پردازد. وی از اینکه مردم انگلستان از مواهب آزادی و امنیت برخوردارند و همه در برابر قانون برابرند با لحنی ستایش‌آمیز سخن می‌گوید. اما میرزا صالح بالاتر از همه تحت تأثیر نظام پارلمانی انگلستان قرار گرفته بود که به مردم اجازه می‌داد آزادانه نمایندگان خود را انتخاب کنند و این نمایندگان به نوبه خود آزاد بودند هر چه می‌خواهند بگویند و ترسی از تلافی و انتقام‌جویی نداشته باشند. میرزا صالح انگلستان را «ولایت آزادی» خواند.

و اما میرزا جعفر طبیب، محصلی که اجازه یافته بود برای تکمیل تحصیلات خود در رشته پزشکی به اقامتش در انگلستان ادامه دهد موجودی خسته کننده از آب درآمد و به هر بهانه‌ای توسل جست تا عزیمت خود را هر چه بیشتر به تعویق اندازد. سرانجام بعد از آنکه از پیروی از دستورات سرهنگ داری خودداری کرده بود از وزارت خارجه نامه تندی به او نوشتند و گفتند اگر طبق دستور سوار کشتی «تایگر» که عازم استانبول است نشود مقرری‌اش قطع خواهد شد. روز ۲۷ آوریل ۱۸۲۰/۲۴ رجب ۱۲۳۵ سرهنگ داری گزارش داد که میرزا جعفر به همراهی شش صندوق کتاب و وسایل جراحی و دارو و لوازم شیمی به کشتی «تایگر» سوار شده است. اما با آنکه تامس* مور، شاعر ایرلندی در «خاطرات» خود نوشته است که میرزا جعفر از دانشگاه آکسفورد گواهینامه فارغ‌التحصیلی دریافت داشت، در دفاتر دانشگاه سابقه‌ای از این امر وجود ندارد. اما میرزا جعفر توانست یکی از نقاشان انگلیسی آن زمان را به ترسیم تصویری از خود وادارد (تصویر ۶).

اولیای وزارت امور خارجهٔ بریتانیا پس از عزیمت آخرین محصل صورتحسابی برای هنری ویلاک به تهران فرستادند تا آن را به دولت ایران تسلیم کند. سر جمع ارقام خرج شده برای پنج محصلی که به سرهنگ داری سپرده شده بودند ۹،۳۹۲ لیره و ۱۲ شیلینگ و ۶ پنی بود که شامل مبلغ نه چندان نا قابل ۲۰۰۰ لیره حق الزحمه برای داری نیز می‌شد. در مقابل، ۳،۱۳۵ لیره و ۹ شیلینگ و ۴ پنی از ایران دریافت شده بود و به این حساب دولت بریتانیا بیشتر از ۶،۰۰۰ لیره از این بابت طلبکار بود. در همین نامه ارقام مربوط به مخارج محمد کاظم و حاجی بابا نیز در اختیار ویلاک گذاشته شده بود. سر جمع مخارج انجام شده برای این دو در حدود ۵،۶۶۰ لیره بود که در مقابل، هیچگونه وجهی از ایران دریافت نشده بود. مقامات دولت بریتانیا که امیدی به وصول رقم اخیر نداشتند به ویلاک گفتند به ایرانیها اطلاع دهد که «بدملاحظهٔ احترام و دوستی برای شخص نواب والا» (۲۰) از مطالبهٔ آن صرف نظر می‌کنند. دو سال بعد که ۶،۰۰۰ لیرهٔ مورد مطالبه هنوز پرداخت نشده بود وزارت خارجه پیشنهاد کرد این رقم به سادگی از کمک مالی سالانه کم شود.

چند سال اقامت این ایرانیهای جوان در انگلستان، نخستین ایرانیانی که برای کسب دانش به مغرب زمین فرستاده شده بودند، یقیناً تأثیری پایدار روی ایشان گذاشت. رشته‌های پیوندی با مردم انگلستان برقرار شده بود. محصلین با اندیشه‌های نو و اطلاع از فنون جدید به وطن خود بازگشتند و نخستین گامها را در مسیری که سرانجام به تجدد و نوسازی ایران منجر شد برداشتند و همچنین رابطان مفیدی برای انگلیسی‌ها بودند. میرزا صالح شیرازی و میرزا جعفر حسینی مخصوصاً موفقیت بیشتری داشتند. میرزا صالح اندک زمانی پس از بازگشت خود چاپخانه‌ای در تبریز تأسیس کرد و سپس در سال ۱۸۳۶/۱۲۵۲ نخستین روزنامهٔ ایران را، هرچند که عمر کوتاهی داشت، با عنوان «کاغذ اخبار» انتشار داد. خاطرات او که به صورت نسخهٔ دست‌نویسته دست به دست می‌شد در دنبال مطالبی که عبداللطیف شوشتری و میرزا ابوطالب

و میرزا ابوالحسن شیرازی در اوصاف انگلیسی‌ها نوشته بودند قرار می‌گرفت و باز شرح و تفصیلی بود به زبان فارسی از نظامهای پارلمانی و قضایی انگلستان و از اینرو شاید میرزا صالح هم به نوبه خود بذریه کوچکی افشاندن باشد که در نهضت مشروطیت ایران به ثمر رسید.

میرزا جعفر نخستین سالهای پس از بازگشت خود را صرف آموزش ریاضیات و مهندسی به فرزندان اشراف در تبریز کرد. بعداً در امور دولتی به شدت درگیر شد. از سال ۱۸۳۴/۱۲۵۰ تا ۱۸۴۴/۱۲۶۰ سفیر ایران در استانبول بود و سپس در کنار نمایندگان بریتانیا و روسیه و ترکیه عثمانی در کمیسیون رفع اختلافات مرزی بین عثمانی و ایران در ارزروم شرکت کرد. از آن به بعد یکی از نزدیکترین مشاوران ناصرالدین شاه شد و به احتمال زیاد الهام‌بخش تصمیمی بود که شاه در سال ۱۸۵۸/۱۲۷۴ برای تأسیس مجلس شورای دولتی گرفت، مجلسی که هر چند دیری نپایید ولی نخستین قدم در راه محدود کردن اقتدارات مطلق پادشاه محسوب می‌شد. میرزا جعفر خان مشیرالدوله اولین رئیس این مجلس بود و میرزا ملکم‌خان، یکی دیگر از اصلاح‌طلبان اولیه «کتابچه غیبی» خود را که در آن حکومت سلطنت مشروطه با قانون اساسی و تفکیک قوا برای ایران پیشنهاد شده، به میرزا جعفر خان تقدیم کرده است.

هم میرزا صالح و هم میرزا جعفر در سالهای بعد برای انجام مأموریت‌های حساسی به لندن بازگشتند که چند و چون هر یک به اختصار در صفحات بعد شرح داده شده است.

در میان بقیه مخلصین حاجی‌بابا برجسته‌تر از دیگران بود. با دریافت لقب حکیم‌باشی اول پزشکی مخصوص ولیعهد و بعد پزشکی خاصه پادشاه شد. یک مسافر انگلیسی که او را در سال ۱۸۳۵/۱۲۵۱ در تهران دید چنین توصیف کرده است: «مرد آقامنشی که در لندن تحصیل کرده است و انگلیسی را در حد کمال صحبت می‌کند. از دست مستر موریه که در کتابش از نام اوسوء استفاده کرده و شخصیت ملی ایرانی را دست انداخته است بسیار عصبانی است.» (۲۱) میرزا رضا به ریاست اداره

مهندسی ارتش منصوب شد. او بود که نقشهٔ مدرسهٔ دارالفنون را کشید که اولین پلی تکنیک ایران به شیوهٔ مؤسسات مشابه اروپایی بود و در سال ۱۲۶۷/۱۸۵۱ افتتاح گردید. هنری *لی یارد^{۱۰} جوان در اولین سفرش به مشرق زمین حاجی بابا و میرزا رضا را هر دو در اردو گاه پادشاه در بیرون شهر کرمانشاه در سال ۱۲۵۶/۱۸۴۰ ملاقات کرد.

استاد محمدعلی چخماق و تفنگساز مدنی با همسر انگلیسی خود در تبریز اقامت گزید. اگرچه زن محمدعلی ناچار از رعایت بسیاری از قواعد دقیقی بود که بر رفتار زنان مسلمان حاکم است، وی با اجازهٔ شوهرش با مسافران اروپایی ملاقات می کرد. بعضی از رسوم فرنگی را هم مثل استفاده از کارد و چنگال در خانهٔ خودشان متداول ساخته بود. خود او زن زیبایی محسوب نمی شد ولی می گویند که یگانه دخترش خیلی قشنگ بود، ولی اینکه با پسریکی از شاهزادگان درجه دوم واقعاً ازدواج کرد - همانطور که شایع بود - یا نکرد بر اساس مدارک موجود روشن نیست. محمدعلی ماشینی برای زدن تکمه و نیز ماشین بخاری که يك چرخ تراش را به حرکت درمی آورد از انگلستان وارد کرد و از این رو نخستین گام را در راه احداث صنعت در ایران برداشت. گفته می شود که وی صنعتگر درجه اولی بود و با همسرش خوشرفتاری می کرد. از سال ۱۲۵۱/۱۸۳۵ به سرپرستی کارگاه ریخته گری سلطنتی در تهران گمارده شد و اهمیت منصبش در حدی بود که جزء مدعوین ضیافتی بود که صدراعظم به افتخار سفرای انگلیس و روسیه داده بود. از میرزا جعفر طبیب، دومین محصل طب، پس از ترك انگلستان دیگر خبری در دست نداریم و انسان به این فکر می افتد که نکند او بود که با کارهایش باعث بدنامی تمام محصلین ایرانی در برخی محافل گردید. در غیر این صورت دلیلی برای تأیید اتهام يك پزشك انگلیسی

(۱۰) سرهنری لی یارد (Henry Layard) متولد ۱۸۱۷، متوفی ۱۸۹۴. باستانشناس و دیپلمات. کاشف نینوا، وکیل مجلس عوام از حوزهٔ *آیلزبری از ۱۸۵۲ تا ۵۷ و از حوزهٔ *ساوت وارك، ۱۸۶۰. سفیر انگلستان در اسپانیا ۱۸۶۹ تا ۷۷، سفیر کبیر انگلیس در عثمانی ۱۸۷۷ تا ۸۰. [توضیح مؤلف]

که سالهای سال مقیم ایران بود موجود نیست؛ این پزشك گفت: «بیشتر کسانی که در گذشته در انگلستان تحصیل کردند به صورت آدمهای میخواره والکلی به وطن باز گشتند.» و صدراعظم به شاه گفته است: «تنها چیزی که ایرانیها در انگلستان یاد می گیرند خیانت پیشگی و عیاشی است.» (۲۲)

غیر از مأموریت کوتاه میرزا جعفر مشیرالدوله به لندن در سال ۱۸۶۰/۱۲۷۶ (نگاه کنید به آخر فصل ۹) میرزا صالح در جمع اولین محصلین تنها کسی بود که به انگلستان بازگشت. او در ماه سپتامبر ۱۸۲۲/ذی الحجه ۱۲۳۷ برای دومین بار وارد انگلستان گردید و در حدود ده ماه در آنجا ماند. میرزا صالح در این سفر از جانب عباس میرزا مأموریت داشت برای خرید اسلحه و مهمات، هم به روسیه و هم به انگلستان سفر کند. عباس میرزا دو کار دیگر را هم در لندن به میرزا صالح محول کرده بود. اولین کار دادن ترتیباتی برای پرداخت اقساط عقب افتاده کمک مالی دولت انگلیس به ایران طبق مفاد عهدنامه فیما بین بود. کار دوم و ظریفتر ترغیب دولت بریتانیا به این امر بود که کاردارشان در تهران، سروان هنری ویلاک را فراخوانند و با انتصاب يك سفیر و یا حتی يك سفیر کبیر سطح نمایندگی خود را در تهران ارتقاء دهند.

میرزا صالح در خرید اسلحه در انگلستان به مشکلی برنخورد (مگر در مورد گلوله های توپ شریپل^{۱۱} که به او گفتند تا به حال به هیچ قدرت خارجی فروخته نشده است) و ترتیباتی داد تا محموله تجهیزات خریداری شده با کشتی به پترزبورگ حمل و از آنجا از راه خشکی به تبریز فرستاده شود. میرزا صالح صورتی از اقلام خرید خود را به وزارت امور خارجه تسلیم کرد که از جمله شامل پانصد قبضه تفنگ سرپر، پانصد قبضه شمشیر، سیصد عدل ملبوس نظامی، و چهارده صندوق چخماق تفنگ بود. میرزا صالح اعلام کرد که علاوه بر اینها مقداری امتعه فرانسوی نیز به ایران می فرستد که بدون شك این «امتعه»

(۱۱) گلوله توپ منفجر شونده ای که توسط هنری * شریپل افسر توپخانه انگلیسی اختراع شد و بدنام مخترع آن معروف گردید. - م.

چیزی جز بطریهای کنیاك و شامپانی و لیکوری که در سفرش به پاریس در اوایل سال ۱۸۲۳/۱۲۳۸ خریداری کرده بود نمی‌توانست باشد. برخی ایرانیها حتی در آن ایام، با وجود منعی که در مذهبشان وجود دارد، به سهولت علاقه‌مند به صرف مشروبات الکلی می‌شدند.

هم عباس میرزا و هم میرزا صالح کوشیدند در کار خرید اسلحه جان ملکم را به کمک بگیرند. این امر دو علت داشت: اول اینکه جان ملکم را - که بر حسب اتفاق در آن زمان در انگلستان اقامت داشت - دوستی قابل اعتماد می‌دانستند که مواظبت می‌کرد کلاه سر ایرانیها نرود. دوم اینکه میرزا صالح که مایل بود «بهترین سلاح را به ارزانترین قیمت» بخرد می‌خواست «مسئولیت خرج کردن پول را از دوش خود بردارم» (۲۳) و بدینسان اگر اشیاء خریداری شده مورد قبول واقع نمی‌شد بلا را از سر خود دور کند. جان ملکم از اینکه ایرانیها برای چنین امری با او تماس گرفته‌اند احساس خرسندی کرد ولی گفت اصولاً در این نوع کارها مداخله نمی‌کند.

میرزا صالح در امر جلب موافقت دولت بریتانیا به پرداخت اقساط عقب‌افتادهٔ کمک مالی نیز به دشواری جدی برنخورد. جورج *کنینگ که بعد از خودکشی لرد کاسلری در سپتامبر ۱۸۲۲/ذی‌الحجه ۱۲۳۷ تصدی وزارت خارجه را برعهده گرفته بود قبول کرد که اقساط عقب‌افتاده «به‌طور مسلم طلب پادشاه ایران است.» (۲۴)

اما مسئلهٔ ارتقاء سطح نمایندگی دولت بریتانیا در تهران امر بسیار دشوارتر و ظریفتری بود، امری که میرزا ابوالحسن در مأموریت سال ۱۸۱۹/۱۲۳۴ خود به آن پرداخته بود ولی موفق به حل و فصل آن نشده بود. پس از عزیمت سرگور اوزلی از تهران مسئولیت سفارت بریتانیا در تهران به دست جیمز موریه به عنوان «سفیر موقت» سپرده شده بود که از نظر درجات دیپلماتیک يك درجه پایین‌تر از مقام اوزلی بود. پس از عزیمت موریه زمام امور به دست سروان هنری ویلاک با عنوان بازهم پایین‌تر «کاردار» افتاد. در نظر ایرانیها این وضع نشانهٔ روشنی بود از اینکه انگلیسی‌ها علاقهٔ قبلی خود را به ایران از دست داده‌اند و آماده‌اند

که صحنه را به نفع روسها (که هنوز در تهران سفیر تمام‌عیاری داشتند) خالی کنند.

روزی که هنری ویلاک برای نخستین بار به ایران سفر کرد (۱۲۲۳/۱۸۰۸) درجه‌دار بیست‌ساله‌ای بود و وابسته به هنگ ششم سوار مدرس که در سمت فرماندهی دسته نظامی اسکورت هارفورد جونز از بمبئی روانه ایران شده بود. او همچنین در نقش مترجم سفارت خدمت می‌کرد و هرچند مقام دیپلماتیک نداشت روزی که جیمز موریه تهران را ترک گفت (۱۲۳۰/۱۸۱۵) شخص طبیعی و بدیهی موجود در محل برای برعهده گرفتن امور بود. ویلاک یازده سال در نقش کاردار سفارت انجام وظیفه کرد. در این مدت زمان طولانی وظیفه او بود که به مجرد وصول دستور از فرمانفرمای هندوستان در کلکته کمک مالی سالانه دولت انگلیس را به دولت ایران بپردازد. هرگاه این کمک پرداخت نمی‌شد ایرانیها ویلاک را مقصر می‌دانستند.

در سال ۱۲۳۶/۱۸۲۱ هنری ویلاک برای پرداخت اقساط عقب افتاده سخت زیر فشار بود. او به وزارت امور خارجه هشدار داد که عباس میرزا که قسمتی از خرج سپاه خود را از محل کمک مالی انگلیسی‌ها تأمین می‌کرد «به‌شکلی استثنایی نابردبار و به نحو سماجت آمیزی پرمزاحمت شده است.» (۲۵) یک سال بعد ویلاک که تهدید شده بود اگر حواله‌ای را که عباس میرزا سر او نوشته نپردازد کشته خواهد شد از ترس جان به انگلستان گریخت. این حادثه غریب در روابط انگلستان و ایران در یک مجلس آسبازی در دربار آغاز شد که در آن یکی از شاهزادگان مبلغ زیادی به فتحعلی‌شاه باخت. شاهزاده از عباس میرزا استمداد کرد و او حواله‌ای به مبلغ دو هزار تومان سر هنری ویلاک کشید و شاهزاده بازنده حواله را در عوض بدهکاری خود به پادشاه داد. وقتی حواله را به ویلاک تسلیم کردند وی گفت بدون اجازه فرمانفرمای هند قادر به پرداخت وجه آن نخواهد بود. شاه در این هنگام به میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی که می‌دانست مقرری قابل ملاحظه‌ای از کمپانی هند شرقی دریافت می‌کند رو کرد و از او خواست که وجه

حواله را بپردازد. میرزا ابوالحسن طبق گزارشی که ویلاک از این ماجرا نوشته است اعتراض می‌کند و مصرانه از شاه می‌خواهد که ویلاک را تهدید کند «چون یگانه راهی است که باعث می‌شود مرا (یعنی ویلاک را) به اطاعت وادارد.» شاه سپس یکی از مأموران دربار راسراغ ویلاک می‌فرستد تا به او بگوید اگر ظرف پنج روز وجه حواله را نپردازد شاه به او دستور داده است که بیاید و «گردن شما را بزنم.» (۲۶)

هنری ویلاک این تهدید را جدی گرفت و حتی پس از آنکه به او گفتند اشتباه شده بوده، بر آن شد تا ایران را بی‌درنگ به سوی لندن ترك کند، زیرا حس می‌کرد ماندن او در دربار ایران «مغایر با حیثیت دولت بریتانیا خواهد بود.» (۲۷) ویلاک مسئولیت امور سفارت را برعهده برادر کوچکتر خود جورج گذاشت و در ماه مه ۱۸۲۲ / شعبان ۱۲۳۷ چند روز پس از آنکه میرزا صالح عازم اروپا شده بود تبریز را ترك گفت.

در لندن جورج کنینگ تشخیص داد که هنری ویلاک به هیچ وجه تقصیری نداشته است، نه برای به تعویق افتادن پرداخت اقساط كمك مالی و نه «با رتبه حقیر و امکانات محدودش.» برای عدم مقابله با «شکوه و جلال دیپلماتیک سفارت روس.» کنینگ به هیئت نظارت بر امور هند گزارش داد که تعویض هنری ویلاک با یک کاردار دیگر عملی غیرمنصفانه خواهد بود. کنینگ گفت اگر بناست تغییری داده شود، او موافق انتصاب وزیر مختاری از جانب حکومت هندوستان است و نه از جانب پادشاه، زیرا که اهداف حفظ مناسبات با ایران اساساً، اگر نه مطلقاً، آسیایی است.» (۲۸) و بدینسان پس از چند ماه معطلی که کاسه صبر میرزا صالح را لبریز ساخت اولیای دولت بریتانیا تصمیم گرفتند با احترام به خواست دولت ایران وزیر مختاری به تهران بفرستند.

میرزا صالح که شنیده بود احتمال دارد جیمز موریه دوباره به این سمت منصوب شود برآشفت و مدبرانه به جورج کنینگ اطلاع داد - هرچند که در عین حال تأکید می‌کرد دارد به صورتی غیررسمی عمل می‌کند - که شاه سرجان ملکم را ترجیح خواهد داد. «تاریخ ایران»

ملکم اندک زمانی قبل انتشار یافته بود و میرزا صالح گفت که پادشاه و ولیعهد و صدراعظم از این امر «کمال رضایت» را دارند و باعث شده است مقام ملکم که «طوری خودش را در دل تمام ملت جا کرده است که تا به امروز حتی دهاتیها هم او را دوست دارند» در نظر شاه و درباریان بازهم بالاتر برود. میرزا صالح گفت برعکس بسیاری از قسمتهای سفرنامهٔ جیمز موریه «دلخوری زیادی» در ایران به وجود آورده است. (۲۹)

وقتی میرزا صالح سرانجام در اوت ۱۸۲۳/ذی‌الحجه ۱۲۳۸ لندن را ترک گفت تا از راه پترزبورگ عازم ایران شود حامل نامه‌ای بود از جورج کنینگ به صدراعظم ایران که در آن وزیر امور خارجه اطلاع می‌داد که بازگشت هنری ویلاک به ایران تنها به این منظور است که به دربار ایران اعلام دارد ارادهٔ اعلیحضرت براین قرار گرفته است که ترتیبات جدیدی برای سفارت خود در ایران بدهند به طوری که سفارت را فوراً پرشکوه‌تر بسازد و روابط بین دو کشور را به شکلی درآورد که برای پیشبرد منافع طرفین بهترین نتیجه را دربر داشته باشد. (۳۰) جورج کنینگ اضافه کرده بود که سفیر جدید از جانب حکومت هندوستان منصوب خواهد شد و از موریه یا ملکم هیچکدام اسم نبرده بود.

هرچند میرزا صالح تصمیم دولت بریتانیا را دائر بر سپردن مسئولیت انتصاب سفیر جدید به حکومت هندوستان پذیرفته بود، ولی شاه از این تصمیم ناراضی بود. وی گمان می‌کرد، و تا حدی به حق، که سفیری که او را «جمعی بازرگان» منصوب کنند یقیناً اهمیتش کمتر از سفیری است که از طرف پادشاه منصوب شده باشد. جر و بحث دربارهٔ این مسئله ورود سفیر جدید را - سرهنگ جان مکدانلد وابسته به‌هنگ ۲۴ پیادهٔ مدرس (بومی) - تا سال ۱۸۲۶/۱۲۴۱ به تأخیر انداخت و در این میان هنری ویلاک بر رغم نارضایی ایرانیها مسئول سفارت باقی ماند.

میرزا صالح ثابت کرد که در کار مذاکره فردی ماهر است و به

هرسه هدف مأموریت خود دست یافت. اما هر قدر پذیرایی روسها را از خودش به رخ انگلیسی‌ها کشید نتوانست وزارت امور خارجه را راضی کند همان‌طور که مخارج سلف او میرزا ابوالحسن را پرداخته بودند مخارج اقامت او را در انگلستان نیز پردازند. اما در عین حال موفق شد انگلیسی‌ها را در رودربایستی قرار دهد و از ایشان برای مسافرت تا پترزبورگ و حمل همه وسایلی که خریداری کرده بود يك کشتی بگیرد. این کار را میرزا صالح با مهارت خاص خود انجام داد. اول به وزارت خارجه یادآوری کرد که سر راه خود به انگلستان، روسها به او کشتی داده بودند و بعد در نامه‌ای که به جوزف پلانتا معاون وزارت امور خارجه نوشت درست روی غرور بریتانیایی‌اش انگشت گذاشت. وی نوشت:

من که خود در انگلستان تحصیل کرده‌ام و به ملت شما علاقه دارم و همیشه در خلوت و در جاهای دیگر از آن به گرمی سخن گفته‌ام بسیار ناراحت خواهم شد اگر هنگام بازگشتم بدروسه ایشان فکر کنند که من در این کشور با احترام کمتری از روسیه مورد پذیرایی قرار گرفته‌ام. (۳۱)

همراه میرزا صالح در این سفر شخص مشکوکی بود از ارمنی‌های ایران به نام صادق بیگ که استعداد غربی برای تشخیص فرصت‌های استفاده‌جویی داشت و برای خودش اهمیت بیش از حدی قائل بود. مسافرت صادق بیگ یقیناً به دستور عباس میرزا صورت گرفته بود چون شخص مورد اعتماد ولیعهد بود. قصد اولیه این بود که صادق بیگ به همراهی اسلحه و وسایل خریداری شده در انگلستان و روسیه به ایران باز گردد. در عوض میرزا صالح و صادق بیگ در لندن دعوا کردند و از یکدیگر جدا شدند. در همین شهر بود که میرزا صالح از افراط‌کاریهای مصاحب خودش در خرج و از «فیس و افاده‌اش» نزد مقامات وزارت امور خارجه شکایت برد. با این وجود صادق بیگ نیز چون حاجی بابای جیمز موریه - که انگلیسی‌ها در این زمان صادق بیگ را با او مقایسه می‌کردند - استعداد قابل ملاحظه‌ای برای جان به در بردن از معرکه

داشت و توانست همچنان شخص مورد اعتماد ولیعهد ایران باقی بماند و به عنوان کارگزار او چندبار به انگلستان سفر کند. نوشته‌اند که در لندن صادق بیگ به کمک «جعل شخصیت»، ظاهر قابل قبول، لباسهای شیک و ریش پرپشت «خودش را به بسیاری از اشراف و اشخاص متنفذ تحمیل کرد و به عالی‌ترین محافل راه یافت.» (۳۲) ۱۲

صادق بیگ امروز شخص فراموش شده‌ای است ولی نام میرزا صالح شیرازی به عنوان وارد کننده اولین ماشین چاپ به ایران و ناشر نخستین روزنامه آن زنده است. «سفرنامه» او نیز که روزنامه خاطرات اوست و در آن شرح مفصلی از رویدادهای ایام تحصیلش در انگلستان

(۱۲) صادق بیگ که با نام سیدخان نیز شناخته می‌شد. متولد؛ متوفا ۱۸۴۲. در بوشهر بدنیا آمده بود. پدرش در آن شهر بازرگان کوچکی بود. او را برای تحصیل به بمبئی فرستادند. در آنجا انگلیسی آموخت و این آشنایی با زبان انگلیسی پس از بازگشتش بدایران برایش مفید واقع شد و موجب استخدامش در جامعه کوچک انگلیسی‌های مقیم تبریز به عنوان مستخدم گردید. صادق بیگ پس از مدتی وارد دستگاه عباس میرزا ولیعهد شد. در سال ۱۸۱۸ به توصیه ولیعهد، رابرت کریپورتر نقاش معروف انگلیسی او را به عنوان مترجم استخدام کرد و در دوسالی که در ایران و بین‌النهرین (عراق امروز) سفر می‌کرد همراه او بود. پورتر صادق بیگ را آدم قابلی یافت. در سال ۱۸۲۳ پس از مشاجره با میرزا صالح و جدا شدن از او با مقداری مال‌التجاره به تبریز بازگشت و معروف است که از فروش این کالاها سود خوبی برد. صادق بیگ که در سالهای ۲۷ - ۱۸۲۶ باز در انگلستان بود، شخصی انگلیسی به نام چارلز برجس را اجیر کرد تا اولین محموله - از جمله چندین محموله - کالایی را که از راه مدیترانه و بندر طرابوزان در دریای سیاه به تبریز می‌فرستاد همراهی کند. عباس میرزا نیز که از این معاملات سود می‌برد به پاداش خدمات صادق بیگ، نشان شیر و خورشید، لقب خانی و نیز امتیاز بهره‌برداری از یک معدن مس را در کوههای قراداغ آذربایجان به وی داد. از این پس افاده صادق بیگ بالا رفت. نامش را به سیدخان تغییر داد و هنگامی که در خارج از کشور بود، خودش را سفیر ایران معرفی می‌کرد و متوقع بود که او را «عالی‌جناب» خطاب کنند و بدین ترتیب توانست به محافل اشرافی لندن راه یابد و تصویرش را نقاش معروفی ترسیم کند. اما سرنوشت سرانجام رهایش نکرد. حامی او عباس میرزا در سال ۱۸۳۳ وفات یافت، معدن مس او حاصلی به بار نیاورد و معاملات بازرگانی او که با سفته‌بازی توأم بود دیگر سودی نداشت. در سال ۱۸۲۴ که به مرض وبا در تهران درگذشت سخت مقروض بود و گفته می‌شود بدهی او به تجار انگلیسی به‌تنهایی به حدود ۲۰ هزار لیره بالغ می‌شد.

[توضیح مؤلف]

را نوشته است و در سال ۱۳۴۷/۱۹۶۸ ش در تهران انتشار یافت^{۱۳} موجب دیگری است برای زنده ماندن نام و یاد او.

(۱۳) این چاپ سفرنامه میرزا صالح به کوشش محمد شهرستانی و با مقدمه شادروان اسمعیل رائین انجام گرفت. در سال ۱۳۶۲ چاپ دیگری از این سفرنامه با عنوان «گزارش سفر میرزا صالح شیرازی» به کوشش همایون شهیدی انتشار یافت. با وجودی که کوشنده محترم چاپ قبلی این سفرنامه را «مفلوط» [کذا] می خواند چاپ جدید علاوه بر حفظ بیشتر همان غلطها مقدار معتنا بهی غلط چاپی نیز به متن می افزاید. اصولاً تصحیح اینگونه سفرنامهها بدون داشتن احاطه به زبان و اعلام تاریخی و جغرافیایی منطقه سفر و داشتن دسترسی به مراجع کافی میسر نیست و در مورد سفرنامه میرزا صالح يك انگلیسی دان توانا حتماً می توانست مقداری از اشکالات را رفع کند. برای مثال وسیله نقلیه ای که در انگلستان قرن نوزدهم متداول بوده و میرزا صالح نیز چندبار سوار آن شده نوعی کالسکه است که پست شیز (post chaise) خوانده می شود. ضبط این واژه در موارد مختلف، در هر دو چاپ همیشه غلط است و به اشکال گوناگون «پشت شیز» و «پوست شیر» دیده می شود. خوشبختانه در این میان متن جدید و اصلاح شده ای از سفرنامه میرزا صالح شیرازی انتشار یافت که به هیچ وجه اشکالات دو چاپ قبل را ندارد. مشخصات چاپ جدید به این شرح است: «مجموعه سفرنامه های میرزا صالح شیرازی»، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴. م.



قصه سه شاهزاده

قصه غریب سه شاهزاده جوان قاجار که به لندن سفر کردند تا از دولت بریتانیا استمداد کنند بامرگ فتحعلی شاه در ماه اکتبر ۱۸۳۴ میلادی / جمادی الثانی ۱۲۵۰ هجری قمری آغاز می شود. در این اوان انگلیسی ها بار دیگر از خطر تازه و فزاینده ای که تصور می کردند هند را تهدید می کند - این بار از جانب روسها که توجه خود را به سوی آسیای مرکزی معطوف داشته بودند - احساس وحشت می کردند. «بازی بزرگ» بار دیگر آغاز شده بود و ایران باز در نقطه حساس و مهمی از نقشه قرار داشت. پادشاه پیر بیشتر از پنجاه پسر داشت و تعجبی ندارد اگر بگوییم مسئله جانشینی پدر بر تخت طاووس شدیداً مورد اختلاف بود، مخصوصاً که عباس میرزا که از مدت ها پیش به ولیعهدی شناخته شده بود يك سال زودتر از پدر در گذشته بود و اینك مسئله جانشینی دوباره مطرح بود. دولتهای انگلستان و روسیه که احساس خطر می کردند و احتمال بروز جنگ داخلی را می دادند، موقتاً اختلافات خود را کنار گذاشتند و توافق کردند که از پسر ارشد عباس میرزا، شاهزاده محمد میرزا، به عنوان ولیعهد حمایت کنند. فتحعلی شاه توصیه آنان را پذیرفت و محمد میرزا را ولیعهد نامید و او را به جای پدرش

به حکومت آذربایجان فرستاد. در این میان دوتن از پسران خود فتحعلی شاه، شاهزاده حسین علی میرزا فرمانفرما (بزرگترین برادر زنده) که حاکم فارس بود و برادرش شاهزاده علی میرزا ظل السلطان که حاکم تهران بود، هر دو داعیه پادشاهی داشتند. با درگذشت پدرشان هر دو ادعای سلطنت کردند و به تدارک قوای نظامی پرداختند.

شاهزاده محمد میرزای بیست و هشت ساله، پسر ولیعهد متوفا نیز خود را پادشاه خواند و در ماه نوامبر ۱۸۳۴/رجب ۱۲۵۰ با سپاهیان خود از تبریز رهسپار دارالخلافه شد تا ادعای خود را بر کرسی بنشاند. در این امر انگلیسی‌ها به او کمکهای زیادی کردند. سرجان * کمبل، سفیر انگلیس که خوشبختانه در آن زمان در تبریز بود مقداری پول در اختیار محمد میرزا گذاشت تا هم بتواند مواجب سربازان خود را بپردازد و هم سیورسات تهیه کند. از طرف دیگر سرهنگ هنری * لیتنی بیتن^۱ [«لینچی صاحب»] به کمک دیگر افسران هیئت نظامی انگلستان فرماندهی لشکر ولیعهد را برعهده گرفت. لیتنی که مرد غولپیکری بود در مأموریت قبلی خود به ایران شهرت فراوانی میان ایرانیها پیدا کرده بود. روزی که سپاهیان محمد میرزا به فرماندهی لیتنی صاحب به تهران رسیدند - ۲۱ دسامبر ۱۸۳۴/۲۱ شعبان ۱۲۵۰ - مقاومت ظل السلطان فرو ریخته بود و ارگ حکومتی و قصر سلطنتی به آسانی

۱) سرلشکر سر هنری لیتنی بیتن (Lindesay - Bethune) بارونت، متولد ۱۷۸۷، متوفا ۱۸۵۱. ستوان وابسته بهنگ توپخانه مدرس، ۱۸۰۴؛ عضو هیئت نظامی بریتانیا در ایران، ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۱؛ در کنار سپاهیان ایرانی با روسها جنگید، ۱۸۱۲؛ بدخاطر ایراز شجاعت نشان شیر و خورشید دریافت کرد. پس از آنکه ملکی در منطقه * فایف اسکاتلند بداو بهارث رسید خود را بازنشسته کرد و در ملکش اقامت گیرد و نام «بیتن» را به نام خانوادگی خود افزود. در سال ۱۸۳۴ بدرخواست دولت بریتانیا بدایران بازگشت و تا سال ۱۸۳۹ در آنجا ماند؛ درایران علاوه بر شرکت در فعالیتهای نظامی، در یک طرح سرمایه‌گذاری ناموفق برای بهره‌برداری از یک معدن نیز مشارکت داشت؛ در سال ۱۸۳۹ بدخاطر نقشی که در به سلطنت رساندن محمدشاه ایفا کرده بود از طرف دولت بریتانیا لقب «بارونت» بداو داده شد؛ در سال ۱۸۵۰ بدخورت خصوصی بدایران سفر کرد و در ماه فوریه ۱۸۵۱ در آنجا درگذشت.

به اشغال مهاجمان درآمد. ده روز بعد محمد شاه تاجگذاری کرد و لیتزی صاحب و لشکریان او راه جنوب را در پیش گرفتند و پس از اشغال اصفهان سپاهیان دومین مدعی سلطنت، حسینعلی میرزای فرمانفرما را نیز که به فرماندهی یکی دیگر از پسران فتحعلی شاه [شجاع السلطنه] می‌جنگیدند درهم شکستند. لیتزی سپس حمله خود را تا شیراز ادامه داد و در آن شهر فرمانفرما و برادرش را هردو دستگیر و روانه تهران ساخت تا پادشاه تکلیفشان را معلوم کند.^۲

سه تن از پسران فرمانفرما به کمک عشایر فارس مخالفت خود را با پادشاه جدید مدتی ادامه دادند ولی پدرشان که شاید بی‌ثمر بودن کوشش آنان را بدون برخورداری از کمک خارجی دریافته بود از بازداشتگاه خود نامه‌ای به پسر ارشدش رضاقلی میرزا [نایب‌الایاله] نوشت و از ایشان خواست تا از «این حرکات مذبح‌خانه» دست بردارند و به یکی از دو راه عمل کنند: یا «ترك دنیا بگویند و از غوغای آن کناره بگیرند» و یا «از راه حزم و اعتدال در ترمیم آنچه از دست داده‌ایم بکوشید.» فرمانفرما طبعاً نمی‌توانسته است انتظار داشته باشد که سه جوان نیرومند راه اول را برگزینند. اما در عین حال، اگر رأی پسران بر راه اول قرار می‌گرفت، پس چه بهتر که در نجف اشرف مجاور شوند و عمری را به عبادت بگذرانند. اما اگر راه دوم را انتخاب می‌کردند، پس «از هیچ کس کمک نخواهید و به هیچ سویی نروید جز اینکه با شتاب هرچه تمام‌تر و از هر راهی که برای شما میسر است خودتان را به انگلیس برسانید و دست استمداد به سوی حمایت دولت بریتانیا دراز کنید و بگذارید دوستی دیرین و پایدار بین انگلستان و ایران به نفع شما شفاعت کند.» فرمانفرما در نامه خود نوشت که امیدوار

(۲) در تواریخ نوشتند که حسینعلی میرزا فرمانفرما و برادرش شجاع السلطنه را تحت‌الحفظ به تهران بردند و پس از آنکه نرخیمن شجاع السلطنه را «از زیور هردو چشم عاری نمودند»، دو برادر را ازهم جدا کردند و هر کدام را در منزلی جداگانه زندانی ساختند. فرمانفرما روز ۲۶ ربیع‌الاول سال ۱۲۵۱ به‌مرض ویا در بازداشتگاه خود در گذشت ولی برادر نابینا تا حدود سال ۱۲۶۹ زنده ماند. - م.

است انگلیسی‌ها ترتیب آزادی خودش را بدهند و به پسران و دخترانش کمک کنند. با آنکه انگلیسی‌ها نقش مؤثری در شکست و دستگیری خودش ایفا کرده بودند فرمانفرما اعتماد خودش را به انگلیسی‌ها در پایان نامه‌اش تکرار کرد: «ماهیچ دولت دیگری نمی‌شناسیم که بتوانیم به دوستی آن تکیه کنیم و یا من بتوانم شما را بسا چنین اطمینانی برای جلب حمایت و استعانت به آن توصیه کنم.»^۳ (۱) فرمانفرما بدون شك امیدوار بود که انگلیسی‌ها چندی بعد، اگر نه عیناً در همان تاریخ، از ادعاهای خانواده او پشتیبانی کنند.

سه شاهزاده نصیحت پدر را پذیرفتند و به همراهی بقیه افراد خانواده خود به بغداد گریختند و در آنجا مورد استقبال گرم بالیوز انگلیس، سرهنگ دوم رابرت تیلر و همسرش قرار گرفتند. شاهزاده‌ها پس از سه ماه اقامت در بغداد تصمیم گرفتند به نصیحت پدر عمل کنند و راه انگلستان را در پیش بگیرند. سرهنگ تیلر می‌بایست ایشان را به این کار تشویق کرده باشد، زیرا دادن همه ترتیبات لازم برای چنین سفری در آن زمان یقیناً بدون برخورداری از حمایت قوی مقامات رسمی میسر نبوده است. در اوایل ماه ژانویه ۱۸۳۶/رمضان ۱۲۵۱ سه شاهزاده - رضاقلی میرزا، نجفقلی میرزا و تیمور میرزا^۴ - که هر کدام

(۳) مطالبی که مؤلف کتاب حاضر از قول فرمانفرما نقل می‌کند مأخوذ از يك گزارش وزارت خارجه بریتانیاست که ظاهراً حاوی ترجمه کامل نامه است. در منابع فارسی تنها خلاصه‌ای از این «وصیت‌نامه» درج شده که به شرح زیر است: «بحکم تقدیرات ازلی گرفتار شدیم و سعی شما در خرابی مملکت و اعتماد بر خلق بی‌سر و پای این ولایت بیجاست. اگر سلامتی خود را طالب باشید خود را به‌اماکن مشرفه و عتبات عالیة عراق عرب رسانیده و چهار روزه عمر را مصروف عبادت پروردگار دارید و اگر استخلاص ما را بخواهید سوای دولتی خارج را شفیع این کار کنید، چاره دیگر ندارد و بهترین دولتها در این باب دولت انگلیس است که شما را در این خصوص از رفتن به آن دولت چاره نیست.» (مأخوذ از کتاب «رموزالسیاحه» تالیف نجفقلی میرزا، نقل شده در کتاب «سفرنامه رضاقلی میرزا نوه فتحعلی‌شاه»، ص ۱۶۷) - م .

(۴) که بر حسب القابی که پادشاه مغفور به ایشان داده بود - به ترتیب نایب‌الملک [که ظاهراً شکل درست آن «نایب‌الایاله» است - م.] والی و حام‌الدوله - نیز معروف هستند. [توضیح مؤلف]

يك نوكر ایرانی در خدمت داشتند از بغداد رهسپار دمشق شدند و تن به مخاطرات پنجاه روز سفر دریابان بی آب و علف بین راه دادند. سرهنگ تیلر معرفی نامه‌ای خطاب به سرکنسول انگلیس در دمشق، شخصی به نام *فَرَن، به ایشان داده بود و مسافران وقتی به مقصد رسیدند مورد استقبال گرم شخص اخیر قرار گرفتند و در يك ماهی که در دمشق به انتظار باز شدن راه برف گرفته بیروت بودند در خانه کنسول اقامت گزیدند. فَرَن صاحب همچنین تصمیم گرفت [خواجه] اسعد یعقوب خیاط^۵، ترجمان ارشد کنسولگری را که مسیحی لبنانی بیست و پنج ساله‌ای از فرقه مسیحیان ارتدکس یونان بود به عنوان مترجم همراه ایشان روانه کند.

اقدامات و مذاکراتی که منجر به عزیمت سه شاهزاده از بغداد به سوی انگلستان شد در پرده ابهام پوشیده مانده است. قابل تصور نیست که سرهنگ تیلر ایشان را تشویق به انجام چنین سفری خطرناک و پرهزینه کرده، یا فَرَن مترجم مخصوص خود را همراه ایشان روانه ساخته باشد و یا در يك کشتی نیروی دریایی انگلستان برای ایشان جا گرفته باشند بی آنکه مقامات بالاتر لندن چنین اقداماتی را قبلاً تصویب کرده باشند. یقیناً مکاتبات محرمانه‌ای - که در سالهای بعد یا معدوم شده‌اند یا مفقود - بین بغداد و لندن درباره ارزش بالقوه این سه عضو مهم خاندان سلطنتی ایران صورت گرفته بوده است. اگر پادشاه جدید [محمدشاه] توقعات انگلیسی‌ها را برآورده نمی‌ساخت، ای بسا این سه شاهزاده می‌توانستند متحدان سودمندی برای انگلستان باشند. در این

۵) اسعد یعقوب خیاط، متولد ۱۸۱۱، متوفا (?). در بیروت به دنیا آمده بود. در ابتدا مدتی به عنوان مترجم و دلال کشتی، بیشتر برای کشتی‌های انگلیسی، کار می‌کرد و بعد در مدرسه مبلغین امریکایی در بیروت معلم شد. متعاقباً مترجم رسمی کنسولگری انگلیس در دمشق شد. به زبانهای عربی و انگلیسی و یونانی و ایتالیایی سخن می‌گفت. [توضیح مؤلف] مترجم می‌افزاید: نکته جالب در این میان واژه dragoman است که اختصاصاً در انگلیسی به مترجم زبانهای عربی و فارسی و ترکی اطلاق می‌شود و در اصل همان «ترجمان» عربی است که از مسیر زبانهای یونانی و ایتالیایی و فرانسه به زبان انگلیسی راه یافته است.

میان سفارت انگلیس در تهران از این اقدامات بی اطلاع نگاه داشته شد و تنها پس از ورود صحیح و سالم سه شاهزاده به انگلستان بود که هنری * ایس سفیر انگلیس در تهران از زبان مسافری که سه شاهزاده را در کشتی در بندر اسکندریه ملاقات کرده بود خبر سفر ایشان را به انگلستان شنید. ایس که از جانب ایرانیها و روسها احساس خطر می کرد و می ترسید این ماجرا به وضعی منجر شود که دولت خودش در محظور قرار گیرد بی درنگ ترتیبی داد تاخبر «این اقدام فوق العاده شهزاده ایرانی» (۲) به اطلاع پادشاه برسد. همانطور که ایس پیش بینی کرده بود ایرانیها عکس العمل شدیدی از خود نشان دادند. روز ۱۶ ژوئیه/۲ ربیع الثانی ایس متن یادداشتی را که وزیر امور خارجه ایران به سفارت تسلیم کرده بود برای لرد * پالمرستن فرستاد. در این یادداشت ایران براساس ماده هشتم عهدنامه ۱۸۱۴/۱۲۳۰ تهران از انگلستان خواسته بود که یا به سه شاهزاده اجازه پیاده شدن در خاک انگلستان داده نشود و یا اینکه پس از دستگیری آنها را به ایران باز گردانند. نامه ایس و یادداشت ضمیمه آن وقتی به لندن رسید که اولیای وزارت خارجه سرگرم دادن ترتیبات لازم برای سفر بازگشت شاهزادگان به بغداد بودند.

هفت مسافر - شش ایرانی و خواجه اسعد - در اوایل ماه مارس / ذی القعدة دمشق را به سوی بیروت ترك کردند. سفر ایشان به علت نامساعد بودن هوا به دشواری انجام گرفت و قسمتی از بار و بنه خود را هنگام عبور از مردابی که سیلابی شده بود از دست دادند. در بیروت پس از چند روز انتظار، سوار کشتی * «آفریکین» شدند که ناوی بود.

(۶) متن [فارسی] بند هشتم عهدنامه به شرح زیر است: فصل هشتم - اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار به مملکت انگلیس نماید به محض اشارت امنای دولت علیه ایران آن کس را از ولایت مزبور بیرون کنند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه ایران نمایند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولایت مزبور اشارتی از امنای دولت علیه ایران درباره او بدحاکم آن حدود رسد آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند، و اگر بعد از ممانعت آن کس فرود آید او را گرفته روانه ایران نمایند. [توضیح مؤلف]

دارای چهل و شش توپ، و با آن تا جزیرهٔ مالت سفر کردند و از آنجا سوار کشتی* «اسپیت فایر» شدند که کشتی باری حامل پست بود و پس از توقف در جبل الطارق و بندر کادیز (قادس) روز ۲۲ ماه مه/ ۵ صفر ۱۲۵۲ در بندر* فالموت انگلستان لنگر انداخت.

برای ایرانیها این سفر دور و دراز دریایی پر از تازگی و درعین حال جنبه‌های وحشتناک بود. هر دو کشتی به نیروی بخار حرکت می‌کردند که در آن ایام پدیده‌ای نوظهور و در نظر شاهزاده‌ها «یکی از خارق‌العاده‌ترین اختراعات دنیا» محسوب می‌شد. از تماشای موتورخانهٔ کشتی و چرخهای محرك آن، و از شنیدن صدای موتورش که «از مسافت بیشتر از نیم فرسنگ به گوش می‌رسید» (۳) حالت اعجاب به ایشان دست می‌داد. ایرانیها که قبلاً مسافرت دریایی نکرده بودند از توفانهایی که با آنها برخورد می‌کردند وحشرده می‌شدند و از «دریای زدگی» رنج بسیار می‌بردند. پس از ترك اسکندریه، به علت برخورد با هوای توفانی و بادهای مخالف زغال سنگ کشتی تمام شد. بعد باد فروکش کرد و از بادبان کوچک کشتی هم کاری برنیامد و سه‌شنبه‌روز بی‌حرکت روی آب ماندند و در این حال ذخیرهٔ آب و غذایشان به قدری کم شده بود که می‌ترسیدند قبل از رسیدن به جزیرهٔ مالت در دریا از گرسنگی و تشنگی تلف شوند. بعد خوشبختانه کشتی پستی «اسپیت فایر» که رهسپار جزیرهٔ* کورفو بود به دادشان رسید و مقداری زغال و آب و غذا به آنها داد. به این ترتیب بود که به جزیرهٔ مالت رسیدند ولی در آنجا هم با امر نامطبوع و پیش‌بینی نشدهٔ دیگری روبرو شدند: قرنطینه، که اجباراً ده روز^۷ در آن ماندند. به ایشان توضیح داده شد که قرنطینه برای جلوگیری از سرایت طاعون و بیماریهای مرگ‌زای دیگر است ولی ایشان آن را فریضهٔ واجبی از آیین مسیحیت می‌پنداشتند.

اینکه شاهزادگان به جای مسافرت به اروپا از راه خشکی، از راه دریا سوار بر کشتی‌های نیروی دریایی سلطنتی عازم مقصد بودند نکته‌ای (۷) در «سفرنامهٔ رضاقلی میرزا...» مدت توقف در قرنطینه در جزیرهٔ مالت بیست

است حاکی از ترس انگلیسی‌ها از اینکه احیاناً روس‌ها یا اشخاص دیگری، برای فتنه‌انگیزی به فکر بهره‌برداری از این شخصیت‌های سیاسی بیفتند، و از این رو سعی در منزوی نگاه داشتن‌شان داشتند. نکتهٔ دیگری که مایهٔ شگفتی بیشتر است توجه فوق‌العاده‌ای است که مقامات انگلیسی در بنادر مختلف سر راه به این شاهزادگان می‌کردند، که به نوبهٔ خود نشانه‌ای است از اهمیتی که دولت بریتانیا برای آنان قائل بود.

در جزیرهٔ مالت، هنگامی که شاهزاده سوار کشتی «اسپیت‌فایر» می‌شدند پرچم ایران^۸ به اهتزاز درآمد و بیست و یک تیر توپ شلیک شد. در جبل الطارق مورد استقبال رسمی باتشریفات کامل قرار گرفتند و انبوهی از مردم ایشان را تا عمارت فرمانداری - که در آنجا اقامت گزیدند و مجلس رقصی به افتخارشان برپا شد - همراهی کردند. در مهمانی فرماندار بود که برای نخستین بار در عمر خود معاشرت و رقص جمعی زن بی‌حجاب را با اعضای جنس مقابل تماشا کردند. سه شاهزاده همچنین به اتفاق فرماندار به تماشای يك رژه نظامی رفتند. در بندر قادس بالیوز انگلیس و نمایندهٔ دولت اسپانیا به کشتی آمدند و به ایشان ادای احترام کردند. وقتی کشتی به بندر فالموت رسید باز بیست و یک تیر توپ به افتخارشان شلیک شد. سه روز در هتل *گرین‌بنک ماندند. معاریف محل برای ادای احترام به دیدارشان آمدند و جمعیت انبوهی از مردم به امید دیدن ایشان جلو هتل اجتماع کردند. از بندر فالموت شاهزادگان با دلیجان پست به شهر *بات رفتند و شاهزاده رضاقلی میرزا از آنجا خواجه اسعد را با نامه‌ای خطاب به لرد پالمیرستن وزیر امور خارجه به لندن فرستاد. در این نامه شاهزادهٔ ایرانی تقاضای ملاقات با پادشاه وقت ویلیام چهارم را کرده بود.

اولیای دولت بریتانیا در وضع دشواری قرار گرفتند. از یک طرف نمی‌خواستند سه شاهزاده را که روزی ممکن بود متحدان مفیدی برای انگلستان باشند نادیده بگیرند، و از طرف دیگر مایل نبودند با بذل توجه

(۸) رضاقلی میرزا در سفرنامهٔ خود می‌گوید «عَلَمٌ ذُو الْفَقَارِ که نشان مرکب ما بود بر سر دگل کرده آتش نمودند.» (ص ۳۱۳) - م.

بیش از حد به این شاهزادگان از وطن رانده، روابط موجود خود را با محمدشاه به خطر بیندازند. از این رو لرد پالمستن به شاهزاده رضاقلی میرزا اطلاع داد مادامی که پادشاه ایران از ورود آنان به انگلستان رسماً اطلاع نیافته است ملاقاتشان با اعلیحضرت امکان نخواهد داشت ولی خود او به مجرد ورودشان به لندن از ملاقات با ایشان خوشحال خواهد شد. رضاقلی میرزا تصمیم گرفت پیش از ترك شهر بات نامه دیگری به وزیر امور خارجه بنویسد. این بار نامه را به دست برادر دوم خود نجفقلی میرزا سپرد. در این نامه رضاقلی میرزا ابتدا از پاسخ وزیر امور خارجه اظهار تأسف کرد و توضیح داد که او و برادرانش به پیروی از نیات پدر بزرگوار خود مبنی بر اینکه برای «اصلاح امور خود و بازگرداندن آب رفته به جوی» از دولت بریتانیا کمک بخواهند به انگلستان سفر کرده اند. «ما به همراهی جرگه وسیع خویشان خود مایل هستیم ایام خویش را در ایران در صلح و صفا به سر آوریم ولی در تحت حکومت محمدشاه به علت کثرت دسایس و فتنه جویی مشاوران و وجود فساد به مقدار زیاد نگران جان و مال خود هستیم مگر اینکه مورد حمایت و مراقبت دولت اعلیحضرت قرار بگیریم.» رضاقلی میرزا نامه خود را با چند جمله شیوا در ستایش «غریب نوازی» به پایان برد. (۴)

لرد پالمستن فوراً پاسخ داد که اعلیحضرت خرسند خواهند شد به خاطر آنان نزد محمد شاه وساطت کنند تا «آن مهربانی و رؤفتمندی که باید بین اشخاصی که پیوند خونی نزدیک با یکدیگر دارند وجود داشته باشد» دوباره برقرار شود و دستورالعملی در این باب به سفیر بریتانیا در تهران داده شده. لرد پالمستن اضافه کرد که اعلیحضرت خوشوقت هستند که شاهزاده ها در لندن مهمان ایشانند و اظهار امیدواری کرد که در انگلستان به آنان خوش بگذرد. وی سپس با سوء تعبیر تعمدی کلام رضاقلی میرزا نوشت که به خواست قلبی شاهزادگان که «زندگی در صلح و صفا در ظل عنایت و حمایت اعلیحضرت پادشاه ایران» (۵) است توجه کرده است. آنچه در واقع رضاقلی میرزا و برادرانش میخواستند ظل عنایت و حمایت دولت بریتانیا بود نه دولت

ایران. رضاقلی میرزا و تیمور میرزا پس از دریافت نامه لرد پالمستن بات را ترك گفتند و روز ۱۳ ژوئن/۲۶ صفر به نجفقلی میرزا در لندن پیوستند.

در این میان اولیای وزارت خارجه انگلستان جیمز بیلی* فریزر^۹ سیاح و نویسنده معروف را که اندک زمانی قبل، از مسافرت محرمانه‌ای به ایران بازگشته بود و در امور ایران شخص مطلع و صاحب‌نظری محسوب می‌شد به خدمت گرفتند. فریزر به مهمانداری شاهزادگان منصوب شد تا طی مدت اقامتشان در لندن از ایشان مراقبت کند.

فریزر که خانه‌اش در خیابان *دی‌ویس منشعب از میدان *برکلی بود ترتیبی داد تا سه شاهزاده و همراهان در همان نزدیکی در هتل *مای‌وارت که مهمانسرای شیکی بود و مورد پسند سلاطین و شاهزادگان اروپایی قرار داشت اقامت کنند. فریزر برآورد کرد که بودجه‌ای معادل ۶۰ گینی [=۶۳ لیره] در هفته برای پرداخت هزینه‌های اولیه شاهزادگان کافی خواهد بود - بیست گینی برای کرایه «آپارتمانهای دربست»، یک گینی دیگر برای غذای روزانه هر نفر «بدون احتساب بهای شراب که شاهزاده‌ها از قرار معلوم در حد اعتدال می‌نوشند» (۶)؛ روزی پنج شیلینگ برای هر نوکرو روزی یک لیره و شانزده شیلینگ برای کرایه یک کالسکه با دو فراش. لرد پالمستن موافقت کرد ولی در عین حال به فریزر دستور داد مواظب باشد که مخارج انجام شده «به دقیق‌ترین شکلی در حد و حدود پذیرایی شایسته از شاهزادگان به عنوان میهمانان اعلیحضرت در مدت اقامتشان در لندن» باشد. (۷)

(۹) جیمز بیلی فریزر (James Baillie Fraser) متولد ۱۷۸۳، متوفی ۱۸۵۶. در ادنبرگ در خانواده‌ای مرفه به دنیا آمد. پس از یک گردش دو ماهه به اتفاق برادرش در تأسیسات کمپانی هند شرقی در کوه‌های هیمالیا، به سیاحت در کشورهای مشرق‌زمین علاقه‌مند شد. از هندوستان رهسپار ایران گردید و در سواحل دریای خزر و کردستان به سیر و سفر پرداخت، ۱۸۲۱. از طرف لرد پالمستن مأمور شد محرمانه به ایران سفر کند و اوضاع سیاسی و میزان نفوذ روسها را از نزدیک بررسی کند، ۱۸۳۳. نویسنده چند کتاب و رمان درباره ایران، از جمله «روایت اقامت شاهزادگان ایرانی در لندن در سالهای ۱۸۳۵ و ۱۸۳۶». [توضیح مؤلف]

توصیفهای زنده‌ای از هر سه برادر در این ایام از چند منبع به دست ما رسیده است، از اسعد خیاط مترجمشان، از جیمز فریزر مهماندارشان، و - از همه زنده‌تر - از شاهزاده خانم ویکتوریای هفده ساله ملکه آینده انگلستان.

برادر بزرگتر رضاقلی میرزا، که در حدود سی سال داشت، و تیمور میرزا کوچکترین برادر، که پنج شش سال از او جوانتر بود، برادرتنی بودند و مادرشان از نجیب‌زادگان قاجار بود. برادر دیگر، نجفقلی میرزا که بیست و هشت یا بیست و نه ساله بود برادر ناتنی ایشان محسوب می‌شد و چون مادرش کنیزی گرجی بود در سلسله مراتب اجتماعی از دو برادر دیگر پایین‌تر قرار می‌گرفت. هر دو برادر جوانتر احترام زیادی به رضاقلی میرزا می‌گذارند و در حضور او مادامی که اجازه نشستن به ایشان داده نمی‌شد همچنان سر پا می‌ایستادند. اسعد و فریزر نیز برای رضاقلی میرزا احترام زیادی قائل بودند و با کلمات ستایش‌آمیز از خوش‌قیافگی او، قامت بلند و ظاهر با وقار او، و از خلق و خوی مهربان و ادبش یاد کرده‌اند. اسعد نوشت که «توصیف خصائل اخلاقی او از قدرت من خارج است» (۸) و فریزر که به هیچ وجه عاشق ایرانیها نبود مفتون «جاذبه خوشرویی و وقار» او شده بود. فریزر ادعا کرد که «هرگز تا جایی که به خاطر می‌آورم هیچ ایرانی صاحب مقامی را ندیده‌ام که دارای این همه صفات حمیده باشد و در عین حال رذائلی را که دامنگیر کشورش هستند به این کمی از خود نشان بدهد.» (۹) با این همه رضاقلی میرزا نیز می‌توانست کسل‌کننده باشد و در بیش از یک مورد به بهانه اینکه احترامات شایسته در حق وی رعایت نشده اسباب زحمت شود.

تیمور میرزا کوچکترین برادر بدون شك از دو برادر دیگر زنده‌دل‌تر و برازنده‌تر بود. فریزر هنگام توصیف این جوان زیباروی بلندقامت و باربک میان‌چیزی نمانده است که قدرت کلام خود را از دست بدهد و از یافتن کلمات مناسب عاجز بماند. به قول فریزر، تیمور میرزا «طبعی شادمان داشت، به نحو تغییرناپذیری خوش اخلاق بود، و

با توانایی خود در بذله‌گویی و سخن‌آوری « همیشه کانون توجه اهل مجلس بود. فریزر نوشت که تیمور میرزا

برای فعالیت ساخته شده است. قامت خود را عادتاً راست و تهورآمیز نگاه می‌دارد، اما طوری که کوچکترین اثری از خودنمایی اغراق‌آمیز در آن نیست و برعکس عالی‌ترین تصور مروت و شجاعت و دلاوری بزرگ‌منشانه از آن برداشت می‌شود. سیمای قشنگ او در زمانی که گرم گفتگو است با سرزندگی و هوشمندی می‌درخشد... سرباز جوان پرنشاطی که ترس را نمی‌شناسد و پروا ندارد و نسبت به چیزهایی که ارتباطی بدشکار و سلاج و تفریحات نه‌چندان معتدل و معاشرت نداشته باشد علاقه‌ای از خود نشان نمی‌دهد. برعکس، به‌اسب و باز و تازی و تفنگ و شمشیر و هفت‌تیر عتیق می‌ورزد [و از شراب خوشش می‌آید] و زیارویی را در زنان سخت تحسین می‌کند. (۱۰)

نجفقلی میرزا، سومین عضو هیئت و برادر ناتنی رضاقلی میرزا و تیمور میرزا، چشمان آبی و موهای روشن‌تر خود را از مادر گرجی‌اش به ارث برده بود. هم نزدیک‌بین بود و هم از دو برادر دیگر کوتاه‌تر. فریزر او را کم‌تراکت‌تر از دو برادرش توصیف می‌کند، با صدایی بم و گرفته و رفتاری نه‌چندان دلچسب ولی در عوض «در زیرکی و سواد» از دو برادر دیگر برتر. (۱۱) به همین لحاظ مورد احترام دو برادر بود و هنگام ضرورت از او می‌خواستند از طرف آنان مذاکره کند. اسعد می‌نویسد که شعر نیکو می‌سرود و در ادبیات فارسی و عرب دستی داشت. نجفقلی میرزا بود که شرح کامل و جالبی از سیر و سفرشان را نوشت^{۱۰} و اسعد خیاط آن را به انگلیسی ترجمه کرد و با عنوان

(۱۰) متنی که ظاهراً مورد استفاده اسعد خیاط قرار گرفته و آن را به انگلیسی ترجمه کرده است در سال ۱۳۴۶ ش به کوشش اصغر فرمانفرمایی قاجار در تهران به چاپ رسید و تألیف آن به شاهزاده رضاقلی میرزا نسبت داده شده است. [توضیح مؤلف] مترجم می‌افزاید: دراینکه «سفرنامه رضاقلی میرزا...» را او خود نوشته یا تقریر کرده است شک نیست. رضاقلی میرزا است که سخن می‌گوید و اعمال خود و برادر مکرم والی (نجفقلی میرزا) و برادر دیگرش تیمور میرزا را نقل می‌کند. آقای اصغر فرمانفرمایی قاجار که متن اثر را برای چاپ حاضر کرده و چند نسخه خطی کتاب و ترجمه انگلیسی

* «روزنامه اقامت در انگلستان» در لندن به چاپ رسانید. اسعد خودش نیز کتابی دربارهٔ سه «شاهزادهٔ عجم» و احوالاتشان در لندن نوشت که در سال ۱۸۴۷/۱۲۶۳ با عنوان * «صدایی از لبنان» در لندن به چاپ رسید.

اما شاهزاده خانم ویکتوریای جوان با ذهن تأثیرپذیر خود بود که زنده‌ترین تصویر را از سه ایرانی قلمی کرده است. سه شاهزاده روز ۱۳ ژوئیهٔ ۱۸۳۶/۲۹ ربیع‌الاول ۱۲۵۲ در يك مجلس پذیرایی سرشب که دوشی * کینت مادر ویکتوریا در کاخ * کنزینگتن ترتیب داده بود با شاهزاده خانم جوان آشنا شدند. وی در دفتر یادداشتهای روزانه‌اش نوشت: «بعد از شام چند نفر آمدند ولی مهمانان اصلی و مهمترین آنها سه شاهزادهٔ ایرانی بودند، چه آدمهای بسیار جالبی!» فریزر و اسعد ایشان را همراهی می‌کردند، هرچند سرگور اوزلی سفیر سابق انگلیس در ایران بود که آنان را به شاهزاده خانم معرفی کرد. ویکتوریا تعجب کرد از اینکه رنگ پوستشان «مثل هندوها تیره نیست». و پیش از آنکه آنان را يك به يك توصیف کند اول در یادداشتهای خود سوابق کارشان و علت مسافرتشان را به انگلستان به دقت هرچه تمام‌تر یادداشت کرد: کشمکش بر سر جانشینی فتحعلی‌شاه پس از مرگش و نقشی که سرهنگ لینزی بیتن در شکست و دستگیری مدعیان سلطنت بازی کرده

→ خیاط، و نیز کتاب فریزر را در اختیار داشته‌اند می‌نویسند که یکی از نسخه‌ها «به‌خط نجفقلی‌میرزا والی برادر رضاقلی‌میرزا می‌باشد». آقای فرمانفرمایی قاجار همچنین از سفرنامهٔ مفصل‌تری سخن می‌گویند به‌نام «رموزالسیاحه» که نسخه‌هایی از آن در لندن و تهران موجود است و «به‌قلم نجفقلی میرزاست» ولی هنوز به چاپ نرسیده است. از آنجا که جملات نقل شده از ترجمهٔ اسعد خیاط در کتاب حاضر با جملات معادل آن در «سفرنامهٔ رضاقلی‌میرزا...» عیناً تطبیق نمی‌کند چنین به نظر می‌رسد که اسعد خیاط «رموزالسیاحه» را به انگلیسی ترجمه کرده باشد، هرچند که آقای قاجار می‌نویسند این اثر را «نجفقلی‌میرزا در سال ۱۲۵۶ [= ۱۸۴۰] یعنی سه سال پس از استقرار در عراق نوشته است» و این تاریخ يك سال دیرتر از تاریخ انتشار ترجمهٔ انگلیسی اسعد خیاط است. مترجم حاضر به علت دسترسی نداشتن به متون اصلی در این باب اظهار نظر بیشتری نمی‌کند.

بود. سپس به نحوی که پیدا بود از شنیدن ماجراهایی که سه شاهزاده متعاقباً از سر گذرانده بودند به هیجان آمده است نوشت که چطور «بدشکلی معجزه آسا». موفق شده بودند به بغداد فرار کنند و پس از اینکه «مادرشان را در آن شهر گذاشته اند از آنجا پس از عبور از میان مخاطرات و شدائد باورنکردنی در صحاری عربستان به این کشور آمده اند تا دادخواهی کنند و پناه بجویند... و من امیدوارم که حالا به کمک وساطت انگلستان نزد شاه بتوانند به سلامت به وطن خود بازگردند و آنجا در صلح و صفا زندگی کنند.»

شخصی، شاید خود لرد پالمستن، اطلاعات دقیقی درباره سه شاهزاده به او داده بود از جمله سن هر شاهزاده، و اینکه نجفقلی میرزا برادر ناتنی دو شاهزاده دیگر بود. اما توصیفی که شاهزاده خانم ویکتوریا از ظاهر آنان می کند و چگونگی لباس پوشیدن آنها را شرح می دهد تحت تأثیر هیچ شخص دیگری نوشته نشده و همه از ذهن دختر جوانی بیرون تراویده است که از رؤیت مهمانان مادرش سخت هیجان زده شده بود.

دو شاهزاده ای که اول نامشان را پریم بسیار خوش قیافه و متین هستند. هر دو بلند قدند و دارای اندامهای خوش تراش هستند، لاغر و در عین حال عضلانی. نحوه ورودشان به تالار واقعاً چشمگیر، نه، بهتر است بگویم با ابهت بود. خودشان را خیلی راست نگاه می دارند و درست بشاهزاده ها می مانند. رویشان گشاده است و نشانه های هوشمندی و اراده از آن می بارد. شاهزاده رضاقلی میرزا درخوش قیافگی از برادرش عتب می ماند ولی چشمانش از او درشت تر است و شاید خوش روتر هم باشد. به نظر من شاهزاده تیمور میرزا بسیار خوش قیافه است و سیمای گشاده و زنده و نافذی دارد و تناسب اجزای صورت و حالت هوشمندی و متانتش از برادرش بیشتر است و رشادت سربازی نمایان تری دارد. شاهزاده رضاقلی میرزا در عوض دندانهایش از تیمور زیباتر است.

سپس نوبت به توصیف «قبای چسبان ابریشمینی» می رسد که این دو برادر پوشیده بودند و «جلو آن در نقطه ای از سینه باز است، با کمری بسیار تنگ و کشیده که شالی دور آن پیچیده شده. زیر یقه باز

قبا پیراهن سفیدی دیده می‌شد و گردنشان برهنه بود. « شاهزاده خانم ویکتوریا متوجه شده بود که نوک کفش آنها برگشته است و هر یک شمشیری به طرف چپ کمر آویخته و «خنجری در سمت راست به کمر زده‌اند و بدینسان لباس تماشایی و مخصوصشان تکمیل می‌شود.» هیچکدام ریش نداشتند ولی «سبیل کلفت سیاه» داشتند و موی سرشان «که نسبتاً بلند بود در عقب سرشان به دو قسمت تقسیم شده و صاف قیچی شده بود.» نجفقلی میرزا نابرداری آن دو کمتر مورد توجه شاهزاده خانم جوان قرار گرفته بود. «او هیچ‌گونه شباهتی به دو برادرش ندارد. قدش کوتاه است و برازندگی و ابهت شاهزاده‌ها را ندارد ولی خوش‌طینت به نظر می‌رسد.» شاهزاده خانم ویکتوریا نوشت که نجفقلی ریش بلندی دارد ولی «به اندازهٔ دو برادر دیگر خود سرزنده نیست، اما از آن دو باهوش‌تر و کتابخوانده‌تر است.»

شاهزاده خانم جوان همچنین از کمالات اسعدباش ترجمان تحت تأثیر قرار گرفته بود که «چندین زبان مختلف و از جمله انگلیسی را خیلی خوب صحبت می‌کند. بسیار خوش‌قیافه است و سیمای بسیار جالبی دارد. دستاری بر سر داشت و قبای بلندی پوشیده بود که یقه‌اش باز بود، چیزی شبیه به لباس ارامنه. پوست صورتش سبز زیتونی است.»

شاهزاده خانم ویکتوریا آن شب از سرگور اوزلی شنید که وقتی از شاهزاده‌های ایرانی پرسیده بود در انگلستان چه چیزی را جالب‌تر از همه یافته‌اند، ایشان جواب داده‌اند: «قصر وینزر و من» [یعنی ویکتوریا] - وی از شنیدن این پاسخ سخت به وجد آمد و نتوانست از ضبط این سخنان تملق‌آمیز در دفتر خاطراتش خودداری کند. هر چند بلافاصله در سطر بعد با فروتنی دخترانه نوشت که «من نمی‌بایست این مطلب را یادداشت می‌کردم.» آخرین جملهٔ یادداشتهای آن روز در یاد ماندنی چنین است: «تا ساعت یازده ونیم بیدار ماندم و از ملاقات این شاهزاده‌ها خیلی تفریح کردم.» (۱۲) شاهزاده خانم ویکتوریا تنها یک بار دیگر ایشان را ملاقات کرد. روز پنجم اوت/ ۲۲ ربیع‌الثانی که «ساعت پنج بعدازظهر برای کالسکه سواری از منزل خارج شدیم و

ساعت شش و ربع برگشتیم. شاهزاده‌های ایرانی را در حال کالسکه سواری در پارک ملاقات کردیم. هر سه به شکل بسیار دوستانه‌ای بدطرف ما تعظیم کردند. در نور روز سید چرده‌تر به نظر می‌آیند ولی هنوز هم خیلی خوش‌قیافه هستند.» (۱۳)

سه شاهزاده با وجود موقعیت غیر معمولشان از همان ابتدا به محافل اشرافی لندن راه یافتند و میهمانی‌های زیادی به افتخارشان داده شد. هر چند شاهزاده‌ها نتوانستند زودتر از اواخر مدت اقامتشان به حضور پادشاه یا ملکه انگلیس برسند، به عنوان اولین اعضاء خاندان سلطنتی حاکم ایران که از انگلستان دیدن می‌کردند مورد توجه قرار گرفتند. لباسهای رنگارنگ ایرانی آنها و نیز ماجراهایی که بر ایشان گذشته بود باعث جلب علاقه مردم به آنها می‌شد. هر چند دولت انگلستان مایل نبود پادشاه ایران را بیهوده از خود برنجاند، اما از اینکه شاهزاده‌ها دست استمداد به سوی آن دراز کرده بودند ای بسا احساس رضایت خاطر می‌کرد، زیرا همانطور که فریزر در کتاب خود درباره مسافرت شاهزاده‌ها می‌نویسد، ایشان «اولین افراد صاحب مقام از اهالی آسیای میانه بودند که اعتماد خود را به دولت بریتانیای کبیر بدینسان نشان می‌دادند.» (۱۴) لرد پالمرستن وزیر امور خارجه رسماً به دیدارشان رفت و سرمشقی برای دیگران شد. سیل دعوتنامه به سوی «شاهزادگان عجم» سرازیر شد: دعوت به مجلس رقص، دعوت به مجلس پذیرایی، دعوت به صرف شام، گاه سه یا چهار دعوت برای یک روز. شاهزاده‌ها اجباراً بسیاری از دعوتها را رد می‌کردند. در این مجالس شاهزاده‌ها با عالی‌شان‌ترین افراد کشور آشنا می‌شدند - اعضای خانواده سلطنتی، دوک ولینگتن، لرد میلبورن نخست وزیر، سر رابرت پیل و بسیاری کسان دیگر از جمله سیاستگران قدیمی کارشناس ایران چون سرگور اوزلی، سرهنری ویلاک و دکتر جان مکنیل که با پدرشان [حسینعلی میرزا فرمانفرما] در مقام حاکم فارس ملاقات کرده بودند و اینک از پسران او شاهانه پذیرایی می‌کردند؛ مدیران کمپانی هند شرقی نیز مهمانی مفصلی به افتخارشان دادند.

در مهمانی‌ها زنان، مخصوصاً، گرد ایشان حلقه می‌زدند، همانطور که بیست و پنج سال زودتر به طرف میرزا ابوالحسن هجوم آورده بودند. شاهزاده‌ها که خودشان نمی‌رقصیدند و از ازدحامی که در مهمانی‌های بزرگ به صورتی اجتناب‌ناپذیر در اطرافشان می‌شد ناخشنود بودند مجالس شام کوچک را بیشتر می‌پسندیدند، البته به شرط اینکه زنان زیبا نیز حاضر باشند. در این حال به کمک خواجه اسعد یا فریزر به پرسشها پاسخ می‌دادند و بازار تعریف و تعارف از دو طرف گرم می‌شد. تقریباً همیشه این سؤال مطرح می‌شد که شاهزاده‌ها هر کدام چند زن دارند و نظرشان نسبت به بانوان انگلیسی چیست. شاهزاده‌ها جواب می‌دادند که خانمهای انگلیسی «تحصیل کرده و با کمال هستند و شایستگی همسری و همراهی شوهران خود را پیدا کرده‌اند»، در حالی که خانمهای ایرانی کاری بیشتر از ابریشم‌دوزی یا مراقبت از کنیزهایشان و یا پختن شام» نمی‌توانند انجام دهند. خانمهای انگلیسی «بعد از چهل سالگی هم از زنان ما در بیست و پنج سالگی شاداب‌تر و زیباترند. به این ترتیب ارزش يك بانوی انگلیسی برابر ارزش دست کم ده زن ایرانی است و ما به ناچار سعی می‌کنیم از راه کمیت جبران ضعف کیفیت را بکنیم. اگر ما همسر انگلیسی می‌داشتیم یکی کافی بود.» (۱۵)

شاهزاده‌ها به کمک الفاظ پر آب و رنگ «تعارف» ایرانی و اشعار کوتاهی که در وصف ستایشگران خود می‌سرودند و به عنوان یادگار به ایشان می‌دادند خوشحالشان می‌ساختند. مثل این بیت که اثر طبع نجفقلی میرزا است:

لبهای تو چون جامی است و کلامی که از لبانت جاری می‌شود شرابی است که در آن جام است؛ شیرینی لبهای تو مستی آن است که روح مرا غرق لذت می‌سازد.^{۱۱} (۱۶)

(۱۱) اصل این شعر هم در «سفرنامه رضاقلی میرزا» یافت نشد و مترجم به ناچار آنرا به همین شکل از انگلیسی به فارسی برگرداند. ای‌با اصل آنرا در «رموزالسیاحه»

شاهزاده‌ها را به تئاتر و اپرا می‌بردند و در آنجا قلب نجفقلی از تماشای «دلبران ماهروبی که جمالشان روشنی آفتاب را تیره می‌سازد» (۱۷) به تپش می‌افتاد. هرچند شاهزاده‌ها علاقه چندانی به سیروسیاحت روزهنگام نداشتند فریزر به کمک میرزا ابراهیم شیرازی^{۱۲} که در کالج کمپانی هند شرقی در هیلبری معلم فارسی بود نقاط تماشایی شهر لندن و حومه را به ایشان نشان داد. باغ وحش، باغ نباتات * «کیو»، کلیسای سنت پال، «مجنون‌خانه» * بدلم (که آن را نجفقلی میرزا «مکان فرح‌انگیزی» توصیف کرد که هرچیز مطلوب و لازمی در آن وجود دارد و در کمال نظم و ترتیب است!) (۱۹)، پرده‌های نقاشی چشم‌انداز لندن در تماشاخانه * کالوسی‌یم، موزه * مادام توسو با

توان یافت. نمونه‌ای از اینگونه ابیات ارتجالی رباعی زیر است که نجفقلی میرزا به‌مناسبت دریافت تصویر قلمی شاهزاده خانم ویکتوریا سروده و در «سفرنامه...» (ص ۴۵۳) درج شده است.

خط من مشک است یا عنبر و یا خود سوری است

سنبل است این یا بنفشه یا که زلف حوری است

نی که از شرم شار مجلس بلقیس عهد

روسیاه از لطف شهزاده ملک و کطوری است

(۱۲) میرزا ابراهیم شیرازی، متولد (?)، متوفا ۱۸۵۷. اصلاً اهل شیراز. استاد زبان عربی و فارسی در کالج کمپانی هند شرقی در هیلبری، از ۱۸۲۶ تا ۱۸۴۴. حضور خود را در انگلستان مدیون عالیجاه جوزف وولف بود، همان کشیش و مبلغ کلیسای انگلیس که مسافرت پرماجرایی را به‌بخارا انجام داد و مشهور شد. با میرزا ابراهیم در اولین سفرش به‌ایران در سال ۱۸۲۵ آشنا شد و تحت‌تأثیر صفات او قرار گرفت و خرج سفرش را تا انگلستان پرداخت. در انگلیس شغلی که عالیجاه وولف برای میرزا ابراهیم در نظر گرفته بود تحقق نیافت و به‌توصیه سرگور اوزلی برای تدریس در هیلبری به‌استخدام کمپانی درآمد. در سال ۱۸۴۵ به‌همراهی همسرش (یک بانوی هلندی) و پسرش جان (که در سال ۱۸۵۴ به‌استخدام سفارت انگلیس در تهران درآمد و میرزای دوم سفارت شد) با دریافت حقوق بازنشستگی به‌ایران بازگشت و مدتی معلم‌سرخانه ولیعهد ناصرالدین میرزا (که در سال ۱۸۴۸ پادشاه شد) بود و از بی‌استعدادی او در آموختن شکوه‌ها داشت. در سال ۱۸۴۸ برای دریافت حق‌التدریس معوق خود سعی کرد سفارت انگلیس را به‌کمک بگیرد ولی طرفی نسبت. سرهنگ شیل سفیر انگلیس در تهران از او دل خوشی نداشت، بمخاطر «بی‌سیاستی کامل او» و «نخوت بیش از حد و نفرت انگیزش». (۱۸) [توضیح مؤلف]

مجسمه‌های مومی‌اش، و تونل جدید زیر رود تیمز که «بدنحوه معجزه آسایی با چراغ گاز روشن شده بود.» در آکادمی نظامی و ولیچ یک رژه نظامی و نمایش تیراندازی با توپ و راکت به افتخار ایشان ترتیب داده شد. بعد به همراهی سرگور اوزلی و فریزر به تماشای قصر وینزر برده شدند و قسمت‌های بیرونی و اندرونی آن را دیدند، با ملکه و ندیمه‌های ملاقات کردند و پس از صرف ناهار و شامپانی در دو کالسکه سلطنتی سوار شدند و در پارک بزرگ اطراف قصر گردش کردند. شاهزاده‌ها همچنین رضایت دادند که در کارگاه جان* پارتریج نقاش، چهره پرداز معروفی که چندسال بعد صورتگر خاصه ملکه شد، حضور بیابند و مدل قرار بگیرند. فریزر که برای گرم نگاه داشتن سر مهمانان خود دچار اشکال شده بود از این مشغله چند روزه شاهزاده‌ها خوشحال شد. خانمهای هواخواه شاهزاده‌ها هم به کارگاه نقاش می‌آمدند و ضمن مغالزه با آنان پیشرفت کار را تماشا می‌کردند^{۱۳}. شاهزاده‌ها همچنین به معرفی میرزا ابراهیم شیرازی به جرگه فراماسونها پیوستند. (نگاه کنید به فصل ۱۳)

اسعد خیاط در پیشگفتاری که بر ترجمه خود از روزنامه خاطرات نجفقلی میرزا نوشته است با ظرافت توضیح می‌دهد که مطالب «از انراق گویی که در نوشته‌های تمام ایرانیان به وفور یافت می‌شود کاملاً خالی نیست. در نگارش فارسی فرق زیادی بین دهها و هزارها، بین کوه و تپه، بین دشت و بهشت، بین آسمان و زمین، بین فرشته و حوری نیست و این واژه‌ها را می‌توان به صورت الفاظ مترادف به جای هم به کار برد.» به این ترتیب خواننده می‌داند که توصیفهای نجفقلی میرزا و ارقام او را نباید عیناً باور کند، مثلاً وقتی می‌نویسد ۶۰۰ پسر جوان

۱۳) این نقاشی را (تصویر ۸) بانك شاهی ایران (که نامش بعداً به بانك بریتانیایی خاورمیانه تغییر یافت) خریداری کرد و سالهای سال در دفتر مرکزی بانك در لندن بر دیوار آویزان بود. اکنون این نقاشی به هنك كنگ نقل مکان کرده است و در دفتر شركت مادر، شركت بانكداری هنك كنگ و شانكهای، نگاهداری می‌شود. [توضیح مؤلف]

در وولپچ در کار تولید فشنگ از قرار ۲،۰۰۰ فشنگ در روز هستند و یا وقتی می‌گویند ۱۰،۰۰۰ محصل در مدرسه *ایتن منزل گزیده‌اند (۲۰) و یا پرنده خانه باغ وحش لندن دارای مجموعه‌ای است مشتمل بر ۳۰،۰۰۰ پرنده!

اگرچه فریزر شکایت داشت که سه برادر تنبل هستند و بیشتر وقت خود را در اتاق هتل به بطلت می‌گذرانند، شرحی که نجفقلی میرزا از جریان اقامتشان در لندن در دو جلد تصنیف کرده است او را ناظری دقیق و در عین حال خوش‌باور نشان می‌دهد. شاید تحت آن شرایط، نگرستن به اجتماع انگلستان از پشت عینک خوش‌باوری برای ایشان امری اجتناب‌ناپذیر بوده است. نجفقلی میرزا نیز چون ایرانیان دیگری که پیش از او به انگلستان سفر کردند خود را در جهانی تازه و غریب می‌یافت و از مشاهده بسیاری چیزها که آنان را نیز تحت تأثیر قرار داده بود غرق حیرت می‌شد: جاده‌های هموار که پر از کالسکه و دلیجان اسبی بود؛ «پیاده‌روها» که در دو طرف خیابان صرفاً به عبور و مرور عابران پیاده اختصاص داشت؛ سنگهای «میل‌شمار» کنار راه و تابلوهای راهنما، کانالها، پلها و مسافرخانه‌های راحتی که شبها در آنها اقامت می‌کردند؛ وتونل زیر رود تیمز. در هیچ کجای دیگر سه‌شاهزاده مغازه‌هایی به این بزرگی و تجمل، و خانه‌هایی باچنین وسایل و تزیینات زیبا ندیده بودند. چراغ‌گاز، میوه‌های گرمسیری پرورش‌یافته در گلخانه، آب لوله‌کشی، روزنامه‌های یومیه، خدمات پستی، استفاده از اسکناس، کارخانه‌های صنعتی، خطوط راه‌آهن که از لندن به همه نقاط کشور منشعب می‌شد (و در مقایسه با ایام اقامت میرزا صالح پدیده نوظهوری به‌شمار می‌آمد) همه، آنان را مبهور می‌ساختند. نجفقلی میرزا با لحنی ستایش‌آمیز و با ذکر جزئیات از نظام قضایی و نظام پارلمانی دو حزبی انگلستان سخن می‌گوید و می‌نویسد که پادشاه همیشه می‌تواند از توشیح لوایح مصوب پارلمان خودداری کند، «اما اگر چنین کند عملی بر خلاف اراده ملت انجام داده است، از این رو چه از لایحه تصویب شده خوشش بیاید چه خوشش نیاید آن را امضا

می کند». (۲۱) آزادیخواهی مردم انگلیس و الغای برده‌داری در مستعمرات او را تحت تأثیر قرار دادند. نجفقلی میرزا مؤسسات خیریه - بیمارستانها، نوانخانه‌ها و پرورشگاهها - را می‌ستاید و از نظام آموزشی کشور که با تکیه بر اصول اولیه خواندن و نوشتن و حساب همه را باسواد کرده است، «به طوری که هیچ شخصی وجود ندارد که خواندن و نوشتن بلد نباشد» با تحسین یاد می‌کند. (۲۲) نجفقلی میرزا که ظاهراً افق دیدش به قشر باریکی از جامعه مرفه محدود می‌شد که او و برادرانش در لندن با آن در تماس بودند همچنین ادعا می‌کند که همه حق رأی دارند. و احترامی که در انگلستان به طبقه نسوان گذاشته می‌شد به وضوح موجب شگفتی او را فراهم آورده بود: «شاهزاده‌ها، دوکها، وزیرها، لردها در برابرشان می‌ایستند و بالاترین مراتب افتخار و احترام را به ایشان تقدیم می‌کنند.»^{۱۴} (۲۳)

نجفقلی میرزا توجه داشت که انگلستان تا چه حد به معادن زغال سنگ خود متکی است، زغال سنگی که «برای همه اختراعاتی که به نیروی بخار به حرکت درمی‌آیند، اعم از کشتی و راه آهن و کارخانه، از ضروریات اولیه است.» (۲۴) مردم انگلیس در نظر او تاجران سرسختی بودند، سخت معتقد به وقت‌شناسی (به کمک ساعت‌های بزرگ نصب شده بر فراز برج کلیساها) و یگانه هدفشان حفظ صلح در جهان به خاطر برقرار ماندن تجارتشان بود که موجبات تشویق آن با امکان بیمه در برابر زیان فراهم آمده بود.

انگلیسیان مایلند که با همه قدرتهای خارجی روابط حسنه داشته باشند و آرزومند برقرار بودن صلح در تمامی جهان هستند... هدفشان جلوگیری از بروز جنگ است و حفظ آرامش در دنیا. سیاستشان از این قرار است که جنگ باعث از میان رفتن امنیت و سعادت مردم می‌شود و بازرگانی را متوقف می‌سازد و بهداد و ستد

۱۴) در «سفرنامه رضاقلی میرزا...» می‌خوانیم (ص ۵۸۵): «و خدمت‌زنان بر ایشان واجب و لازم است. امراء و وزراء، شاهزادگان و کبراء در مجالس در تره زنان ایستاده خدمت زنان را در کمال تعظیم و تکریم بجای می‌آورند و در خدمت نسوان بر یکدیگر سبقت می‌جویند.» - م.

لطمه می‌زند و باعث از دست رفتن درآمد می‌شود. ولی اگر صلح در جهان برقرار بماند امتعه ایشان همواره مورد تقاضا خواهد بود و در ازای آن طلا دریافت خواهند داشت. با توجه به این اصل مهم، انگلیسی‌ها دارای هیئت‌نظارت بر بازرگانی هستند که وظیفه‌اش مراقبت از تجارت و تشویق آن است. (۲۵)

نجفقلی میرزا توانگری و پیشرفت کشور را مدیون تجارت آن و روحیه مبتکر مردمش می‌داند و البته مرهون آزادی و آسایشی که مردم زیر سایه آن زندگی می‌کنند و این وضع را با عقب‌ماندگی ملل ستم‌کشیده آسیا مقایسه می‌کند.

مهمترین دلمشغولی شاهزاده‌ها البته دادن ترتیباتی بود با دولت بریتانیا که امنیت آینده خودشان و خانواده‌شان را در تبعید و یا احیاناً دوباره در ایران تأمین کند. شاهزاده‌ها تمایلی به اقامت گزیدن در بریتانیا نداشتند و با گذشت هر هفته بیقراری‌شان برای بازگشت و پیوستن به مادر و برادرانشان که در بغداد مانده بودند زیادتر می‌شد. در آغاز امیدوار بودند که انگلیسی‌ها بتوانند محمدشاه را راضی کنند که اجازه بازگشت به ایران و برعهده گرفتن مناصبی در فارس و کرمان - جایی که پدر و عموی یاغی‌شان روزی حکم می‌رانده‌اند و مقتدرترین فرد بوده‌اند - به ایشان داده شود. اما در صورتی که این امر تحقق نمی‌یافت امیدوار بودند که دست کم املاک خانوادگی به آنان باز گردانده شود تا از درآمد آن خود و افراد تحت تکفل‌شان - که گفته می‌شد تعدادشان به حدود یکصد نفر می‌رسید - بتوانند در بغداد یا استانبول و یا جای دیگری به آرامی و فراغت زندگی کنند و «دیگر کاری به کار ایران نداشته باشند.» (۲۶)

وقتی شاهزاده‌ها به لندن رسیدند متوجه شدند که در آینده نزدیک امکان دست یافتن به هیچ‌یک از دو هدف ذکر شده وجود ندارد. از این رو در پایان ماه ژوئن / ربیع‌الاول رضاقلی میرزا نامه‌ای به لرد پالمستن نوشت و به او اطلاع داد که به جای آنکه به بغداد بازگردند و به انتظار نتیجه مذاکرات دولت بریتانیا با محمدشاه بنشینند تصمیم گرفته‌اند که بقیه ایام عمر را «در گوشه آرامی وقف خدمت به پروردگار

خود کنیم. با وجودی که بالاترین آرزوی ما همین است و بس، درعین حال مایل هستیم که بد لطف شما مستمری مختصری برای ما برقرار شود تا از هر گونه هم و غمی در آینده فارغ باشیم و هیچ گاه از حمایت دولت بریتانیا جدا نشویم.» رضاقلی میرزا در ادامه نامد خود نوشت که «ما مایل هستیم کاملاً از دولت ایران مستقل باشیم، و مادام‌العمر از حمایت دایمی دولت بریتانیا برخوردار بمانیم.» (۲۷)

در همین زمان شاهزاده‌ها عریضه‌ای هم به محمد شاه نوشتند و تقاضای عفو کردند و همچنین از او خواستند دستور بدهد سالانه مبلغی از طریق «مסاعی جمیله» دولت انگلیس به آنان پرداخت گردد تا معاش خود و خانواده‌هایشان تأمین شود و بتوانند بقیه ایام عمر را در شهرهای مقدس نجف و کربلا مجاور باشند و «برای شکوه و جلال و سلامت اعلیحضرت دعا کنند.» (۲۸)

فریزر که نظراتش درباره ایران در وزارت امور خارجه مورد توجه قرار می‌گرفت حمایت از خواست شاهزاده‌ها را وجهه همت خود قرار داد. او نیز مثل بسیاری دیگر از مردمان هم‌عصر خود سیاستهای توسعه طلبانه روسیه را بسان تهدیدی برای موقعیت بریتانیا در هندوستان می‌دید. فریزر استدلال کرد که روسیه با استفاده از شاهزاده‌ها بهانه خوبی برای «وارد کردن قوای خود در خاک ایران» (۲۹) خواهد داشت. در حالی که شاهزاده‌ها اگر در اختیار بریتانیا باشند به همان اندازه ارزشمند خواهند بود، چون روزی ممکن است کار لندن با مقامات تهران به نزاع بکشد. از این رو فریزر از دولت بریتانیا خواست که با استمداد شاهزاده‌های ایرانی با سخاوتمندی روبرو شود. فریزر در نامه‌اش به لرد پالمستن نوشت: «با فروتنی عرض می‌کنم که در وضع کنونی امور مشرق زمین، ارزش این افراد تقریباً معادل هر مقدار بذل مالی است که بر کشور تحمیل شود.» (۳۰) از هر چه گذشته ایشان می‌توانستند منابع خوبی برای کسب خبر باشند.

لرد پالمستن و دیگر وزرای کابینه احتمالاً نیازچندانی به ترغیب نداشتند. دولت بریتانیا محمد شاه را دوست دلخواه خود نیافته بود. او

در عمل بیشتر «روس خواه» از آب درآمده بود تا «انگلیسی خواه»، و در اوایل سلطنت خویش به طور ناگهانی به خدمت افسران انگلیسی در اردوی تابستانی خود خاتمه داده بود. هر چند انگلیسی‌ها مایل نبودند بامحمد شاه دریفتند و اصرار داشتند که شاهزاده‌ها به او وفادار بمانند، اما ایشان حتماً با فریزر همعقیده بوده‌اند که شاهزاده‌ها ورق باارزشی هستند که روزی ممکن است به کار آیند. به این ترتیب بود که در آخر ماه اوت/ اوایل جمادی‌الاول، یعنی کمتر از دو ماه پس از ورودشان به لندن، لرد پالمرستن نامه‌ای به شاهزاده رضاقلی میرزا نوشت و به او اطلاع داد مادامی که شاه اموال ایشان را باز نگردانده و به ایشان اجازه بازگشت به وطن را نداده و یا اینکه «در ازای آن» برایشان مقرری مناسبی برقرار نکرده است، دولت بریتانیا از تاریخ بازگشتشان به بغداد سالانه ۲،۰۰۰ لیره از طریق بالیوز خود در اختیار ایشان قرار خواهد داد - سالی یکهزار لیره برای رضاقلی میرزا و پانصد لیره برای هر یک از دو برادر دیگر «تا هر یک از شما بتوانید به راحتی دستگاه متوسطی برپا دارید که متناسب با همان زندگی آرام و توأم با گوشه‌گیری و فراغتی باشد که از روی کمال عقل و خردمندی اظهار می‌دارید در صورتی که شاه دوباره شما را مورد لطف خود قرار ندهد از این پس مورد نظر شما خواهد بود... میل دارم آن نواب والا را مطمئن سازم که از نظر دولت بریتانیا هیچ کاری مطبوعتر از این نخواهد بود که آن نواب والا مساعی و توانایی‌های خود را مصروف حمایت از استقلال ایران و تحقق سعادت آن بنمایند.» (۳۱)

نواب والا رضاقلی میرزا در پاسخ لرد پالمرستن نامه‌ای نوشت و به گرمی سپاسگزاری کرد، سپاسگزاری «به خاطر مسرت بی‌حد و حصری که ما از تصمیم شاهانه و سخاوتمندانهٔ اعلیحضرت احساس می‌کنیم، که در آن واحد موجب تحقق تمامی آمال ما در حدی بیش از خوشبینانه‌ترین توقعاتمان بوده است... خداوند اعلیحضرت پادشاه بریتانیا و دولت سخی آن را حفظ کند!» (۳۲)

در این میان تدارک برای بازگشت شاهزاده‌ها به بغداد ادامه داشت.

سه برادر در لندن کم حوصله شده بودند و بیقراری می کردند، مخصوصاً که با گذشت تابستان دوستانشان رهسپار خانه های بیلاقی خود در روستا می شدند. شاهزاده ها آرزومند بازگشت نزد خانواده های خود بودند و رضاقلی میرزا به زحمت می توانست دو برادر خود را آرام نگاه دارد، در حالی که رفتار نوکرهایشان هم به نوبه خود، بیشتر در ارتباط با صرف مشروب و زن بارگی، مسئله انگیز شده بود. شاهزاده ها به سادگی از تحمل شدائد يك مسافرت دریایی دیگر امتناع کردند، هر چند که دولت بریتانیا به خاطر ملاحظات مالی و امنیتی مایل بود آنان را از راه دریا بازگرداند اما سرانجام لرد پالمرستن موافقت کرد مخارج سفرشان را از راه زمینی تا بغداد بپردازد. به سفر او کنسولهای انگلیس در سر راهشان دستور داده شد در صورت لزوم به ایشان کمک کنند و جیمز فریزر مأموریت یافت که آنان را تا استانبول همراهی کند. وزارت امور خارجه پرداخت قرضهایی را که در لندن بالا آورده بودند - که تا پایان ماه اوت/ ۱۸ جمادی الاول به ۳۰۰ لیره سومی زد - بر عهده گرفت. روز سوم اوت/ ۲۰ ربیع الثانی به همراهی لرد پالمرستن در کاخ *سنت جیمز به طور خصوصی به حضور پادشاه رسیدند. يك ماه بعد، جمعیت به راستی عظیمی در مدخل هتل مای وارت گرد آمدند تا این شخصیت های محبوب را هنگام ترك لندن و عزیمت بسا دلیجان به سوی بندر دوور بدرقه کنند. به روایت فریزر «صحنه خدا حافظی شایسته درج در داستانهاست!.. روبوسی و دست دادن تمامی نداشت. خانمها اشک می ریختند و از شدت هیجان نزدیک به غش و ضعف بودند و شاهزاده ها نیز در میان احوالات هیجان زدگی و همدردی، دست کمی از خانمها نداشتند.» (۳۳) به شهادت مطالبی که اسعد خیاط و رضاقلی میرزا نوشته اند شکی وجود ندارد که شاهزاده ها با احساس گرمی از امتنان به خاطر پذیرایی انگلیسی ها از آنان در مدت اقامتشان در انگلستان آن کشور را ترك گفتند.

سفر سه ماهه شاهزاده ها با کالسکه اسبی از این سو به آن سوی اروپا به هیچ وجه سفر آسانی نبود، هر چند که همه جا با پذیرایی و

مهمان‌نوازی مقامات محلی مواجه می‌شدند. جمعاً نه نفر بودند که در دو کالسکه سفر می‌کردند. از يك طرف فریزر توانسته بود - چطورش بماند - موافقت وزارت امور خارجه را جلب کند زن و خواهر زنی (به جای يك خدمتکار زن) و نیز يك پیشخدمت انگلیسی را با خود همراه کند. از طرف دیگر سه شاهزاده بودند و اسعد خیاط مترجم و یکی از نوکران ایرانی، زیرا دونوکر دیگر قبلاً برخلاف میل خود با کشتی از بندر فالموت روانه شده بودند. نه مسافر در بندر * کاله از کشتی پیاده شدند و از طریق * لی‌یتر به بروکسل سفر کردند و از آنجا از راه * کوبلینتس و فرانکفورت و وین رهسپار شهر * پست و بوخارست شدند. در آنجا خبر شیوع طاعون در استانبول عزیزمیشان را چند هفته به تأخیر انداخت. سرانجام به بندر * گالاتس کنار رود دانوب رسیدند و به علت بیماری نجفقلی میرزا باز مدتی معطل شدند. و بالاخره با يك کشتی بخاری اتریشی روز ۶ دسامبر ۱۸۳۶/۲۸ شعبان ۱۲۵۲ وارد استانبول شدند.

فریزر دستور داشت که پس از دادن ترتیبات لازم با مقامات دولت عثمانی برای ادامه سفر شاهزاده‌ها به بغداد که در آن زمان جزئی از امپراتوری عثمانی بود از استانبول به لندن باز گردد. این امر به هیچ وجه کار ساده‌ای از آب درنیامد. اشکال کار یا از طبیعت کند و سنگین قرطاس بازی ترکها بود و یا آنسان که فریزر عقیده داشت از دسیسه‌چینی روسها. در گزارشی که فریزر برای پالمرستن فرستاد نوشت که روسها به پذیرایی گرمی که در لندن از شاهزاده‌ها شده بسیار بدگمان هستند و عقیده دارند که انگلیسی‌ها می‌خواهند از آنان برای خراب کردن نقشه روسها در شمال ایران استفاده کنند. فریزر در عمل بیش از دوماه در استانبول ماند تا بالاخره از ترتیباتی که برای ادامه سفر شاهزاده‌ها داده شده بود ابراز رضایت کرد.

شاهزاده‌ها به سلامت به بغداد رسیدند و در حومه شهر منزل کردند. به روایت اسعد خیاط (که در استانبول با ایشان خداحافظی کرد تا به بیروت باز گردد و بقیه عمر را وقف خدمت به کلیسای

ارتدوکس کند) در آنجا از «ملاها و بزرگان ایرانی» (۳۴) که به زیارت کربلا و نجف آمده بودند پذیرایی می کردند. همچنین در بغداد در موقعیت مناسبی بودند که بتوانند تماس خود را با هواداران شان در ایران حفظ کنند و از ایشان پیغامهای امیدوار کننده‌ای دریافت می داشتند. بزودی سه شاهزاده به جای گذراندن ایام در آرامش و فراغت (که قولش را به لرد پالمستن داده بودند) علیه محمدشاه به توطئه‌چینی مشغول بودند و می کوشیدند خانهای مقتدر بختیاری را با خود همراه کنند. رضاقلی میرزا در ازای برخوردار شدن از پشتیبانی انگلیسی‌ها^{۱۵} گزارشهای محرمانه‌ای از وضع ایران برای لرد پالمستن می فرستاد، و در آنها ادعا می کرد «همه مردم ایران از حکومت محمدشاه به جان آمده‌اند و در آستانه شورش هستند.» (۳۵) رضاقلی میرزا در عین حال قول داد که بدون اجازه لرد پالمستن قدمی برندارد. مقامات انگلیسی ظاهراً شاهزاده‌ها را در دسیسه‌چینی‌هایشان تشویق نمی کرده‌اند، هر چند که در سالهای ۳۹-۱۸۳۸/۵۵-۱۲۵۴ دو کشور بر سر هرات و مسائل دیگر در آستانه جنگ بودند (نگاه کنید به اوائل فصل ۹). با این همه، محمد شاه حق داشت که حمایت انگلیسی‌ها را از این شاهزادگان با سوءظن بنگرد، مخصوصاً که طبق مفاد عهدنامه انگلیس و ایران مورخ ۱۸۱۴/۱۲۳۰ تهران، دولت ایران می‌توانست از دولت بریتانیا متوقع باشد از هیچ پناهنده سیاسی که «بخواهد دشمنی کند و یساعی شود» حمایت نکند.

هنوز يك سال از ورود سه شاهزاده به بغداد نگذشته بود که نواب والا رضاقلی میرزا از لرد پالمستن تقاضا کرد مستمري خودش و برادرانش را افزایش دهد. وی حتی پیشنهاد کرد که هر سه نفر به لندن باز گردند تا در جلب موافقت پارلمان به وزیر امور خارجه کمک کنند. رضاقلی میرزا همچنین کوشید حمایت سرگور اوزلی را در این امر جلب

۱۵) رضاقلی میرزا در «سفرنامه...» از قرار و مداری که با دولت انگلستان گذاشته است تنها يك جمله می‌نویسد: «...قراری چند فیما بین این جانب و دولت انگلستان گذاشته شد که ثمر آن انشاءالله بعد از وقوع نوشته خواهد شد.» (ص ۵۰۶) - م.

کند ولی اوزلی که معمولا برای کمک به دوستان ایرانی خود آماده بود به رضاقلی میرزا گفت - همان‌طور که لرد پالمستن گفته بود - که امکان موافقت پارلمان با افزایش مستمری ایشان به هیچوجه وجود ندارد، چون «مقدار قرضه ملی ابعاد غول‌آسایی پیدا کرده است.» (۳۶) ده سال بعد رضاقلی میرزا بار دیگر از لرد پالمستن تقاضای افزایش مستمری‌شان را کرد و باز طرفی نیست.

در سال ۱۸۴۶/۱۲۶۲ وقتی لرد پالمستن بعد از پنج سال‌خانه‌نشینی بار دیگر به وزارت امور خارجه بریتانیا منصوب شد، رضاقلی میرزا بدون فوت وقت به او تبریک گفت و خواستار ادامه حمایت بریتانیا از خود و برادرانش گردید. این حمایت مدتها ادامه یافت و سفیر انگلیس در تهران هر چند وقت یکبار وساطتشان را می‌کرد و برای حل و فصل مسائل مربوط به اموال یا دیگر امور شخصی آنها می‌کوشید. در مقابل، ده سال بعد که چارلز *ماری وزیر مختار انگلیس در تهران تصمیم به قطع رابطه با ایران گرفت و بساط خود را برچید و به بغداد برد، نواب والا رضاقلی میرزا خانه بزرگ خود را در آن شهر به رایگان در اختیار او گذاشت و تیمور میرزا که هنوز شکارچی پرشوری بود ماری را همراه خود برای شکار آهو با باز و تازی به بیابان برد.

در سال ۱۸۴۶/۱۲۶۲، اگر نگوئیم زودتر، دیگر سه شاهزاده تبعیدی همه امیدشان را برای برپا کردن قیامی به نفع خود در ایران از دست داده بودند. در غیر این صورت دولت ایران تقاضای دولت بریتانیا را دال بر اینکه سه شاهزاده به‌جای آنکه طبق مفاد عهدنامه جدید ایران و عثمانی به *بورسه نقل مکان کنند همچنان اجازه اقامت در بغداد و اجازه رفتن به زیارت مشهد را داشته باشند رد می‌کرد و نمی‌پذیرفت. ولی هنگام مرگ محمدشاه در سال ۱۸۴۸/۱۲۶۴ لرد پالمستن به‌عنوان یک اقدام احتیاطی به بالیوز انگلیس در بغداد دستور داد که شاهزاده‌ها و طرفدارانشان را از هرگونه اقدامی برحذر دارد، چون دولتهای بریتانیا و روسیه هر دو از ادعای پسر ارشد محمدشاه، ناصرالدین میرزا حمایت می‌کردند، و در این حال «هر کوششی که از جانب رقبا به عمل

آید به ناچار بی‌ثمر خواهد بود.» (۳۷)

پس از جلوس ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت، موقعیت شاهزاده‌ها بهتر شد. یکی از پسران رضاقلی میرزا [نوذر میرزا] موفق شد املاک وسیع خانوادگی را در فارس بازپس بگیرد، و یکی از دخترانش که معروف است «فوق‌العاده زیبا و قشنگ» (۳۸) بود در سال ۱۲۷۵/۱۸۵۹ به اردوگاه تابستانی ناصرالدین شاه در سلطانیه فرستاده شد و می‌گویند که جای سوگلی حرم پادشاه را اشغال کرد. در سال ۱۲۷۷/۱۸۶۰ رضاقلی میرزا سفر کوتاهی به تهران کرد و همچنین نامه‌ای به لرد پالمستن نوشت و خواستار ادامه دریافت مستمری خود شد، چه در بغداد اقامت داشته باشد و چه در تهران. دو سال بعد ناصرالدین شاه از رضاقلی میرزا و برادرش تیمور میرزا دعوت کرد (نجفقلی میرزا ظاهراً مدتی قبل مرده بود) به تهران سفر کنند. بدبختانه رضاقلی میرزا در بین راه [در قلعه حاجی کریم] نزدیک کرمانشاه درگذشت، ولی تیمور میرزا به دارالخلافه رسید و سرپرستی قوشخانه سلطنتی به او سپرده شد و کتابی درباره این پرندگان شکاری نوشت که هنوز هم اثر معتبری محسوب می‌شود.^{۱۶} یک جهانگرد انگلیسی که تیمور میرزا را در سال ۱۲۸۷/۱۸۷۰ در تهران ملاقات کرد وی را «یکی از پرشورترین شکارچیان ایران» (۳۹) توصیف می‌کند. تیمور میرزا چند سال بعد در سن شصت و شش سالگی درگذشت.

۱۶) کتاب تیمور میرزا درباره پرندگان شکاری «بازنامه ناصری» نام دارد که در سال ۱۲۸۵/۱۸۶۸ در تهران به صورت چاپ سنگی به طبع رسیده است. این کتاب بدانگلیسی هم ترجمه شده. مترجم آن سرگرد فیلوت (D. C. Phillot) انگلیسی است که در فاصله سالهای ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۳ کفیل کنسولگری انگلیس در شهر کرمان بوده. ترجمه انگلیسی «بازنامه» در سال ۱۹۰۸ به طبع رسیده است. م.

سه ماموریت دیپلماتیک

۱ سوابق امر

در طول قرن نوزدهم روابط سیاسی انگلستان و ایران دوبار قطع شد، بار اول در سال ۱۸۳۸ میلادی / ۱۲۵۴ هجری قمری و بار دیگر در سال ۱۸۵۶/۱۲۷۲. در هر دو مورد انگلیسی‌ها ندهتنها سفارت خود را از تهران برچیدند بلکه جزیره خارگ را هم اشغال کردند تا دولت ایران را در فشار بگذارند. علاوه بر این در سال ۱۸۵۶/۱۲۷۲ به ایران اعلان جنگ دادند و در خاک اصلی ایران نزدیک بوشهر قوا پیاده کردند و نیروهای ایرانی را در چند مصاف یکطرفه شکست دادند. در هر دو مورد ایرانیها تحقیر شدند و سرانجام اجباراً با اعزام نمایندگان ویژه‌ای کوشیدند از طریق مذاکره، حکومت بریتانیا را به برقراری دوباره روابط حسنه با متحد پیشین خود راضی کنند.

هم در سال ۱۸۳۸/۱۲۵۴ و هم در سال ۱۸۵۶/۱۲۷۲ مخالفت انگلیسی‌ها با علاقه ایرانیها به بازپس گرفتن شهر باستانی هرات که در آن زمان در تصرف افغانها بود هسته اصلی اختلاف طرفین را تشکیل می‌داد. اما در هر دو مورد حوادث دیگری نیز در کنار مسئله هرات باعث دامن زدن به آتش کینه و نفرت شده بود و راههای پایان دادن

به اختلاف را پیچیده‌تر و دشوارتر می‌ساخت. در سال ۱۸۳۸/۱۲۵۴ بازداشت چاپار ایرانی سفارت، اهانت‌هایی که ادعا می‌شد بر بالیوز انگلیسی مقیم بوشهر وارد آمده است و مناقشه‌ای که بر سر تصرف يك خانه در تهران در گرفته بود از جمله موارد اصطکاک بین طرفین بود. ایرانیها به نوبه خود چگونگی وقوع این حوادث را به نوع دیگری روایت می‌کردند و دعاوی انگلستان را برای رفع خسارت و اهانت قبول نداشتند. در سال ۱۸۵۵/۱۲۷۲ بین چارلز *ماری سفیر انگلیس و [میرزا آقاخان نوری] صدراعظم وقت دعاوی شدیدی در گرفت: بر سر يك میرزای ایرانی که چارلز ماری قصد استخدامش را داشت و بر سر همسر میرزا که به ادعای صدراعظم با چارلز ماری روی هم ریخته بود. اختلاف کهنه‌ای هم بر سر حمایت سفارت انگلیس از برخی اتباع ایران بین طرفین وجود داشت. از دیدگاه امروز این مسائل جنبی نسبتاً کم‌اهمیت به نظر می‌رسند، اما در آن زمان هر کدام اهمیت زیادی از لحاظ حفظ آبرو و اعتبار طرفین داشت و به نحو تفکیک‌ناپذیری با مسئله هرات جوش خورده بود.

ایرانیها حق داشتند که از رویه انگلیسی‌ها در مورد هرات غرق حیرت بشوند. به‌هنگام مأموریت سفارت مهدی‌علی‌خان [بهادر جنگ] به ایران، که چند و چونش را در فصل دوم شرح داده‌ایم، انگلیسی‌ها به وضوح علاقه چندانی به شهر هرات نداشتند و حتی ایرانیها را تشویق کردند به آن حمله کنند، تا زمان شاه افغان را از اجرای نقشه‌هایش در پنجاب باز دارند. چندی بعد که عهدنامه انگلستان و ایران در سال ۱۸۱۴/۱۲۲۹ به امضا رسید، دولت بریتانیا در آن رسماً متعهد شد که در مناقشات بین ایران و افغانستان مداخله نکند مگر آنکه هر دو طرف از آن دولت تقاضای پادرمیانی کنند. اما در اوایل دهه ۱۸۳۰/۱۲۴۷ وحشت فزاینده انگلیسی‌ها از آنچه تهدید روسها نسبت به هندوستان خوانده می‌شد، موجب ارزیابی دوباره موقعیت و تغییر شدیدی در موضع انگلیسی‌ها گردید. از آن زمان به بعد شهر هرات از نظر انگلیسی‌ها يك دژ حیاتی در خط استحکامات خارجی هندوستان محسوب

شد. و اگر این شهر به دست ایرانیها می افتاد، به گمان سیاستمداران انگلیسی این امر به صورت اجتناب ناپذیری به رخنه نفوذ روسها در منطقه جنوب کوههای هندو کش منجر می شد. از این رو يك رکن مهم از ارکان سیاست خارجی بریتانیا این شد که از سقوط شهر هرات و افتادن آن به دست ایرانیها، درست در زمانی که زمامداران ایرانی برای جبران اراضی از دست رفته خود در آذربایجان و قفقاز متوجه هرات و سیستان می شدند، جلوگیری به عمل آورند.

در سال ۱۸۳۳/۱۲۴۹ انگلیسی ها کوشیده بودند ایرانیها را از لشکر کشی به هرات بازدارند ولی موفق نشده بودند. در آن زمان، مرگ نابهنگام ولیعهد عباس میرزا باعث شد که پسرش شاهزاده محمد میرزا که فرماندهی نیروهای محاصره کننده شهر را برعهده داشت دستور بازگشت بدهد تا موقعیت خودش را در وطن تثبیت نماید. يك سال بعد محمد میرزا پس از مرگ پدر بزرگش به پادشاهی رسید. سه سال پس از آن محمد شاه با وجود مخالفت انگلیسی ها بار دیگر به هرات لشکر کشید و شهر را در محاصره گرفت، ولی این بار به علت فشار شدید انگلیسی ها مجبور به انصراف از نیت خود گردید. این نقض آشکار تعهدی بود که انگلیسی ها در عهدنامه ۱۸۱۴/۱۲۲۹ تهران کرده بودند، مبنی بر اینکه از دخالت در مناقشات بین ایران و افغانستان خودداری کنند مگر آنکه طرفین دعوا آنان را به میانجیگری بخوانند.

وزیر مختار بریتانیا در تهران در آن هنگام دکتر جان مک نیل بود که از سردمداران مکتب سیاست ضد روسیه محسوب می شد. او همچنین با ایرانیان آشنایی نزدیک داشت، چون از سال ۱۸۲۱/۱۲۳۶ که به عنوان معاون پزشک سفارت به ایران آمده بود، مأموریتش مداوماً تمدید شده بود. در سالهای بعد، دکتر مک نیل در مذاکراتی که به عقد پیمان ترکمان چای منجر شد و به موجب آن ایرانیها در ازای صلح با روسها اراضی باقیمانده خود را در شمال رود ارس از دست دادند و غرامت سنگینی نیز به روسها پرداختند نقش مهمی بازی کرد. دکتر مک نیل شخصیت تحکیم آمیزی داشت و به حفظ موقعیت بریتانیا

در آسیا سخت معتقد بود. در سال ۱۸۳۸/۱۲۵۴ که محمد شاه تدارک لشکرکشی به هرات را آغاز نمود، مکنیل افسران انگلیسی وابسته به هیئت نظامی بریتانیا را از همراهی سپاهیان ایران منع کرد. سپس به خاطر ترغیب محمد شاه به فراخواندن نیروهای خود شخصاً به اردوی همایونی در بیرون شهر هرات رفت و در فاصلهٔ مه/صفر تا ژوئن ۱۸۳۸/ربیع الثانی ۱۲۵۴ طی ملاقاتهایش با شاه خواستهای خفت‌آور دولت بریتانیا را یکی پس از دیگری ابلاغ کرد: فراخواندن سپاهیان ایران از هرات؛ مجازات کسانی که مسبب دستگیری چاپار سفارت بوده‌اند؛ عزل حاکم بوشهر و غیره. در همین زمان، مکنیل از شاه خواست فرمانی صادر کند که در آن دولت ایران حق دستگیری و تنبیه مستخدمان سفارت انگلیس را بدون مراجعه به سفیر انگلیس از خود سلب نماید. او همچنین خواستار عقدیک عهدنامهٔ بازرگانی بین انگلیس و ایران شد که در آن حقوق کنسولی اعطا شده به روسها، به انگلیسی‌ها نیز عیناً تفویض گردد.

محمد شاه در آغاز با درخواستهای مکنیل موافقت کرد ولی بعد با تکیه بر پشتیبانی روسها زیر قول خود زد. واکنش دکتر مکنیل در برابر عهدشکنی پادشاه، قطع روابط دیپلماتیک و انتقال هیئت‌های سیاسی و نظامی بریتانیا به قلمرو عثمانی بود. قبل از انجام این کار، مکنیل یکی از افسران خود را که سرهنگ چارلز* استادارت نام داشت در ماه اوت ۱۸۳۸/جمادی‌الاول ۱۲۵۴ نزد شاه فرستاد تا به او اعلام دارد که اشغال اراضی افغان توسط ایران از نظر دولت بریتانیا یک عمل خصمانه محسوب می‌شود و از این‌رو نیروهای انگلیسی در جزیرهٔ خارگ در خلیج فارس پیاده شده‌اند و آمادهٔ حمله به خاک اصلی ایران هستند، مگر اینکه نیروهای ایران از هرات عقب‌نشینی کنند. این اتمام حجتی بود که سرانجام شاه را وادار به تسلیم کرد و روز ۹ سپتامبر/۱۸ جمادی‌الثانی ۱۲۵۴ سپاهیان ایران از محاصرهٔ هرات دست کشیدند. محمد شاه از آن پس دکتر مکنیل را شخصاً مسئول شکست و تحقیر خود می‌دانست.

اما دعوای دولت بریتانیا با محمد شاه به همینجا خاتمه نیافت. انگلیسی‌ها بالاخص از بازداشت چاپار سفارت عصبانی بودند و این کار را يك مورد آشکارنقض قوانین و رسوم معمول بین‌دول می‌دانستند. از این‌رو شاه را باید به خاطر اهانتی که به شرف ملی بریتانیا وارد آمده بود مجبور به معذرت‌خواهی و جبران مافات می‌کردند تا همه مردمان قاره آسیا به رأی‌العین ببینند که دست کم گرفتن دولت بریتانیا هیچ سودی ندارد.

۴ مأموریت سفارت حسین خان آجودان‌باشی

به لندن، ۱۸۳۹/۱۳۵۵

ایرانیها هنوز در لندن سفیر مقیم نداشتند. پس از به سلطنت رسیدن ملکه ویکتوریا در سال ۱۸۳۸/۱۲۵۴ به محمد شاه یادآوری شد که به پیروی از رسوم جاری خوب است نماینده مخصوصی به لندن اعزام دارد تا مراتب تسلیت دولت ایران را به مناسبت مرگ پادشاه پیشین به اطلاع پادشاه جدید برساند و در ضمن جلوس خود وی را نیز تبریک بگوید. محمد شاه یکی از رجال آذربایجانی را که حسین خان آجودان‌باشی نام داشت [و بعداً به «نظام‌الدوله» ملقب شد] و سردهسته سیاستمدان «انگلیسی‌خواه» دربار به شمار می‌رفت برای این مأموریت برگزید. اما انگلیسی‌ها ارزش زیادی برای حسین خان قائل نبودند؛ می‌گفتند که حسین خان چهارمین چاخان بزرگ ایران است.

در مدتی که حسین خان در تدارك سفر بود روابط بین دو کشور بر سر مسئله هرات و مسائل دیگر به اندازه‌ای تیره شد که لرد پالمرستن وزیر امور خارجه به صاحب‌منصبان انگلیسی مستقر در سفارتخانه‌های سر راه دستور داد به حسین خان آجودان‌باشی اطلاع دهند که تا اختلافات فی‌مابین حل نشده نه ملکه و نه اولیای دولت بریتانیا هیچکدام قادر به پذیرفتن و مذاکره با او نخواهند بود. همچنین به افسران

توپخانه سلطنتی در بنادر دوور و فالموت و نیز در برج لندن دستور دادند که هر گاه حسین خان از کشتی پیاده شود از شلیک تیرهای توپ‌پوشی که معمولاً به احترام ورود ایلچی‌های کشورهای شلیک می‌شد خودداری کنند. با این وجود در ماه ژانویه ۱۸۳۹ / شوال ۱۲۵۴ مقامات وزارت امور خارجه که گمان می‌کردند رفع اختلاف با ایران نزدیک است از جیمز بیلی فریزر که در آن زمان در اسکاتلند اقامت داشت دعوت کردند به هنگام ورود حسین خان آجودان‌باشی مهمانسداری او را در ازای دریافت حق‌الزحمه‌ای معادل سه «گینی» در روز به اضافه مخارج مسافرت برعهده بگیرد. و در همین هنگام براساس سابقه‌ای که سفر میرزا ابوالحسن خان شیرازی به انگلستان چند سالی زودتر ایجاد کرده بود، اولیای وزارت امور خارجه در فکر اتخاذ خط‌مشی‌های خود در برابر فرستاده جدید پادشاه ایران بودند. لرد پالمرستن که اعتقادی به خوش خدمتی در برابر بیگانگان نداشت، حکم کرد کارهایی که در سال ۱۸۱۹ / ۱۲۳۴ انجام گرفته به درد همان سالها می‌خورده و «در این روز و ایام از آن قبیل کارها نمی‌توان کرد. سفیر ایران باید فرنگی شود... سفیر ایران وقتی که پذیرفته شود مثل هر سفیر دیگری پذیرفته خواهد شد... باید اعتراف کنم که من نسبت به درست بودن پرداخت هزینه‌های او تردید دارم. نمی‌دانم شاه ایران برای انگلستان چه کرده است که به او این حق را می‌دهد سفیری را که ما دعوت نکرده‌ایم و تمایلی هم به اعزام او نداشته‌ایم سر مردم انگلیس خراب کند. من شدیداً مایلیم به سفیر ایران بگویم باید همان کاری را بکند که همه سفیران سلاطین معظم‌تر از شاه ایران می‌کنند.» (۱)

حسین خان در راه خود به لندن در نیمه ماه فوریه ۱۸۳۹ / ذی‌الحجه ۱۲۵۴ به شهر وین رسید. و جان *میلبنک وزیر مختار بریتانیا فوراً به دیدنش رفت. میلبنک پس از آنکه [مسیو جبرئیل] مترجم ایرانی حسین خان را که عقیده داشت جاسوس روسهاست با اصرار از اتاق بیرون فرستاد به حسین خان هشدار داد که اگر به انگلستان برود قادر به ملاقات با اولیای دولت بریتانیا نخواهد بود. سفیر ایران در این

وقت به میلبنک اعتراف کرد که غرض اصلی او از سفر این است که شکوه‌های محمد شاه را از رفتار دکتر مکنیل به گوش ملکه برساند و خواستار فراخواندن او بشود. حسین‌خان توضیح داد مادامی که مکنیل که «شاه را روسیاه کرده است در ایران است» امکان برقراری دوباره روابط صمیمانه با انگلستان به هیچ‌وجه وجود ندارد. «در دل شاه کینه عمیقی نسبت به مکنیل به وجود آمده است.» (۲) حسین‌خان گفت که حامل نامه‌ای است به خط شخص محمد شاه خطاب به ملکه که در آن از گزارشهای خلاف واقعی که مکنیل از حوادث مورد اختلاف به دولت انگلستان داده شکایت شده است.

محمد شاه به حسین‌خان دستور داده بود سعی کند حمایت اتریشی‌ها و فرانسویان را در امر احضار مکنیل جلب کند. شکایتهای پادشاه از سفیر انگلیس به دولتهای روسیه و عثمانی نیز اطلاع داده شده بود. این بود که حسین‌خان به حضور امپراتور اتریش رسید و پرنس مترینیخ صدراعظم و وزیر امور خارجه اتریش را وادار کرد نامه‌ای به لرد پالمستن بنویسد و موضع ایرانیها را تشریح کند. این نامه به هیچ‌وجه در آهن سرد لرد پالمستن اثر نکرد و او آن را با این اظهار نظر که «از اول تا آخر تحریف و قلب حقایق مربوطه است» (۳) برای وزیر خارجه اتریش پس فرستاد. و در همین وقت به میلبنک دستور داد به اطلاع حسین‌خان برساند که اولیای دولت بریتانیا کمال اعتماد را به دکتر مکنیل دارند و مادامی که شرایط انگلستان به شرحی که توسط مکنیل در اردوگاه خارج از شهر هرات به عرض محمد شاه رسیده برآورده نشود برسر تصمیم خود مبنی بر خودداری از پذیرفتن نماینده پادشاه باقی هستند.

در زمانی که حسین‌خان هنوز دروین اقامت داشت لرد پالمستن نامه‌ای از [میرزا مسعود] وزیر امور خارجه ایران دریافت داشت که در آن به او اطلاع داده می‌شد حسین‌خان آجودان‌باشی عازم انگلستان است. وزیر امور خارجه هرچند در نامه خود مکنیل را به باد انتقاد گرفته بود، اما با عبارات پرآب و تاب لرد پالمستن را از احساسات

مودت‌آمیز دولت ایران نسبت به انگلستان مطمئن می‌ساخت. لرد پالمرستن تحت تأثیر قرار نگرفت و با لحن بسیار سردی به نامه وزیر امور خارجه ایران پاسخ داد.

در پاسخ، اینجانب باید به اطلاع میرزا مسعود برساند که در باب احساسات مودت‌آمیز دولت ایران، رسم دولت بریتانیای کبیر بر این است که احساسات دول خارجه را بر حسب رفتاری که این دول در پیش می‌گیرند بسنجد و نه بر حسب زبانی که سفرای این دول به کار می‌برند. و رفتار دولت ایران نسبت به بریتانیای کبیر در ایام اخیر در موارد متعدد به اندازه‌ای خصمانه و در برخی موارد به قدری اهانت‌آمیز بوده است که اگر دولت ایران مایل باشد دولت بریتانیا را از وجود احساسات مودت‌آمیز خود نسبت به بریتانیای کبیر مطمئن سازد با تغییر رفتار ایران بهتر از مأموریت سفارت حسین‌خان به این هدف خواهد رسید.

علاوه بر این لرد پالمرستن به وزیر امور خارجه ایران اطلاع داد که دکتر مکنیل از حمایت کامل دولت بریتانیا برخوردار است و تا روزی که «شاه به وعده‌های خود وفا نکرده است دولت بریتانیا نه حسین‌خان و نه هیچ سفیر دیگری را نخواهد پذیرفت.» (۴)

در این میان حسین‌خان بیچاره که می‌ترسید اگر مأموریتش به نتیجه نرسد جانش در خطر باشد تصمیم گرفت به پاریس نقل مکان کند. فرانسویها به او کمک چندانی نکردند و لرد *گرانویل سفیر کبیر بریتانیا در فرانسه از ملاقات با او خودداری کرد، هرچند که مکاتباتی بینشان رد و بدل شد. حسین‌خان در مدتی که در پاریس بود دستوراً عملهای تازه‌ای به همراهی نامه‌های جدیدی که محمد شاه و وزیر امور خارجه به ملکه ویکتوریا و لرد پالمرستن نوشته بودند دریافت داشت. او که از لحن نامه‌های جدید دلگرم شده بود آنها را برای لرد گرانویل فرستاد و از او خواست آنها را به دست لرد پالمرستن برساند و همچنین اعلام کرد که شخصاً به‌طور خصوصی به انگلستان سفر می‌کند، به این امید که بعد از ترجمه و خوانده شدن نامه‌ها بتواند رسماً با مقامات انگلیسی ملاقات کند. حسین‌خان در اوایل ماه ژوئن/ربیع الاول بدون همراهان خود از کانال مانش عبور کرد و در بندر دوور از کشتی

پیاده شد؛ در لندن در هتل شیک و مد روز «مای وارت» اتاق گرفت و از آنجا روز ۷ ژوئن/۲۴ ربیع الاول نامه‌ای به لرد پالمستن نوشت مبنی بر اینکه پیام پادشاه حاوی معذرت‌خواهی‌ها و توضیحاتی است که او امیدوار است اسباب ترضیه خاطر دولت بریتانیا را فراهم بیاورد. از این رو خواستار دادن ترتیبات لازم برای ترجمه نامه‌ها شد. وزارت امور خارجه برای این منظور میرزا ابراهیم [شیرازی] را با عجله از کالج هند شرقی در هیلبری به لندن احضار کرد.^۱

هرچند محمد شاه در نامه خود به ملکه ویکتوریا تقصیر سوء تفاهمات فیما بین را به گردن دکتر مکنیل انداخته بود، اما در مورد قضیه چاپار خودش را آنقدر کوچک کرده بود که بنویسد «خاطر مبارك ما متأسف و متأثر گشت» (۵). هم محمد شاه و هم وزیر امور خارجه علاقه شدید خود را به عقدیک پیمان اتحاد بین ایران و انگلستان نیز اظهار داشته بودند.

لرد پالمستن پس از خواندن ترجمه میرزا ابراهیم از نامه محمد شاه در حاشیه آن نوشت که «حاضر است نامه شاه را در مورد معذرت‌خواهی برای قضیه چاپار کافی بداند.» اما این فقط «یک فقره از چندین

(۱) روایت مؤلف در اینجا با آنچه ایرانیان نقل کرده‌اند در دو مورد اختلاف دارد: اول در مورد تسلیم نامه محمد شاه به انگلیسیان. حسین‌خان آجودان‌باشی خود می‌گوید به لرد پالمستن نوشت: «چون بنده درگاه را قبول سفارت نکردید خلاف قاعده و ترتیب است که نامه همایون پادشاهی و نوشته‌جات دولتی را به شما تسلیم کنم، مع‌هذا ترجمانی که در خدمت شما مورد اعتماد و امانت است مأمور و روانه نمایید که آنها را ترجمه و به ملاحظه آن جناب برساند.» (شرح مأموریت آجودان‌باشی، ص ۴۰۲) پس حسین‌خان نامه‌ها را به لرد گرانویل یا لرد پالمستن تسلیم نکرده بلکه تنها اجازه داده است میرزا ابراهیم شیرازی آنها را در لندن خوانده و ترجمه کند. دوم آنکه حسین‌خان به تنهایی به انگلستان سفر نکرده بلکه چندتن از همراهانش را با خود برده است. عبدالفتاح‌خان گرمرویی معاون و وقایع‌نگار هیئت اعزامی می‌نویسد: «هیچ‌دم شهر ربیع‌الاول آجودان‌باشی و بنده درگاه و مسیو جبرئیل ترجمان اول و دونفر نوکر عازم انگریز شدیم.» (همان کتاب، ص ۳۷۵) - م.

فقره‌ای است که نیاز به حل و فصل دارد.» (۶) لرد پالمستن همچنین از موضع رفیع خود يك قدم پایین آمد و به ملاقات خصوصی با حسین خان در منزل خودش واقع در خیابان *استان هوپ رضایت داد. این دیدار در روز ۱۹ ژوئن / ۶ ربیع‌الثانی صورت گرفت و با آنکه نزدیک چهار ساعت طول کشید به هیچگونه توافقی نینجامید. جیمز فریزر برای ضبط جریان مذاکرات در جلسه حضور داشت. لرد پالمستن به توصیهٔ دکتر مکنیل (که اینک به لندن بازگشته بود) در سختگیری بر سفیر ایران همچنان پای فشرد و در هیچ مورد حاضر به گذشت نشد و تحت تأثیر روایت سفیر ایران از جریان ماوقع قرار نگرفت. و با آنکه قبلاً نظر دیگری ابراز داشته بود، اینک به حسین خان گفت که معذرت شاه برای بازداشت چاپار کافی نیست و به همین خاطر نمی‌تواند آن را برای ملکه بفرستد. و البته تمام موارد دیگر شکایت انگلیس به قوت خود باقی است. حسین خان که عمیقاً دلخور شده بود دعوت به صرف شام با لرد پالمستن را که قبلاً پذیرفته بود اینک رد کرد و به گلایه گفت که وزیر امور خارجهٔ انگلیس حتی حاضر نشده «با آن درجه‌ای از دقت که اهمیت مسائل مطروحه اقتضای آن را داشته» به حرفهای او گوش بدهد. او همچنین به لرد پالمستن یادآور شد که محمد شاه هنگامی که در پائیز سال قبل دستور عقب‌نشینی از هرات را به سپاهیان خود داده بود «منحصرأ و صرفأ» (۷) به خواست انگلیسی‌ها عمل کرده بود.

هرچند حسین خان حتماً در این وقت متوجه شده بود که امید چندانی برای جاب رضایت لرد پالمستن قوی شوکت وجود ندارد تصمیم گرفت حتی در این حال که همهٔ ورقهای برنده در دست حریف است به کوشش خود ادامه دهد. پس با سرگور اوزلی که همه‌می‌دانستند علاقهٔ خاصی به ایرانیها دارد و از سیاست اخیر بریتانیا نسبت به ایران ناراضی است تماس گرفت. اوزلی قبول کرد که از جانب حسین خان پادرمیانی کند و از لرد پالمستن خواست که نامهٔ محمد شاه را بپذیرد و اجازه بدهد که حسین خان به حضور ملکه ویکتوریا برسد و مراتب

معذرت پادشاه را برای بازداشت چاپار (مهمترین مسئله مورد اختلاف) معروض بدارد و «هدایای شاهانه را تقدیم خاک پای همایونی کند» (۸) و دست خالی به وطنش برنگردد. لرد پالمرستن به هیچ وجه حاضر به تخفیف نشد و به سرگور اوزلی گفت که نامه محمد شاه حاوی «مطالب غیرقابل قبولی» است و علاوه بر این مسائل مورد اختلاف دیگری نیز هست و از همه بالاتر «پذیرفتن يك معذرتخواهی شفاهی و يك بغيچه شال به عنوان غرامت برای يك اهانت شدید و تعمّدی که در مقابل انظار همه مردم جهان انجام گرفته امری خواهد بود مغایر شرف و عزت تاج و تخت بریتانیا و زیان آور برای منافع بریتانیا در آسیا و اروپا.» (۹)

لرد پالمرستن موافقت کرد که قبل از عزیمت حسین خان آجودان باشی يك بار دیگر با او ملاقات کند. قرار شد این دیدار روز ۱۳ ژوئیه/۱ جمادی الاول در خانه واقع در خیابان استان هوپ صورت بگیرد. دو روز پیش از این تاریخ يك تذکاریه طولانی و رسمی از طرف وزارت امور خارجه بریتانیا به حسین خان در هتل مای وارت تسلیم شد که فهرست آشنای موارد شکایت انگلستان از ایران و علاوه بر آن شرایط سخت و خفت آمیز دولت بریتانیا برای تخلیه جزیره خارگ از سپاهیان انگلیسی و برقراری دوباره روابط دیپلماتیک به تفصیل در آن درج شده بود. لحن سخت و بی گذشت تذکاریه نشان دهنده لبریز شدن کاسه صبر دولت انگلستان و نحوه آمرانه رفتار لرد پالمرستن با دول کوچک بود که جرئت می کردند دولت فخمه را دست کم بگیرند. آخرین بند تذکاریه موارد گوناگون منازعه طرفین را برمی شمارد:

اول آنکه کتباً از دولت بریتانیا برای آنچه در مورد چاپار سفارت پیش آمده معذرتخواهی شود و هیچگونه مطالب غیرقابل قبولی نامه اعتذاریه را همراهی نکند. این نامه را می تواند صدراعظم، حاجی [میرزا آقاسی] و یا اگر شاه ترجیح می دهد شخص شاه به ملکه بنویسد.

دوم آنکه فرمانی در ایران صادر و منتشر شود و نسخه ای از آن را برای دولت بریتانیا بفرستند که در آن حفاظت همه کمانی که در خدمت سفارت بریتانیا هستند

اعم از بریتانیایی یا ایرانی یا از ملل دیگر تضمین شود. این فرمان باید منطبق با مفاد تذکریه‌ای باشد که در تاریخ ۴ ژوئن ۱۲/۱۸۳۸ ربيع‌الاول ۱۲۵۴ از جانب سرجان مکنیل به پادشاه تسلیم شده است.^۲

سوم آنکه غوریان و جاهای دیگری در افغانستان که توسط سپاهیان ایران تصرف شده‌اند تخلیه و به افغانها بازگردانده شوند.

چهارم آنکه دولت ایران به خاطر کوشش سرلشکر *سمینو [صمینف] برای بیرون راندن سرگرد تاد از خانه‌ای که شاه در اختیارش قرار داده بود کتباً معذرتخواهی کند.

پنجم آنکه همه افرادی که در حمله به شخص و اموال دلال دفتر نمایندگی بریتانیا در بوشهر در ماه نوامبر / شعبان گذشته دخالت داشته‌اند تنبیه شوند.

ششم آنکه حاکم بوشهر [شیخ‌نصر] که در جریان اهانت اخیر به سرف. *میتلند درباردار بریتانیایی مقصر است از حکومت عزل گردد و علت عزلش از طرف دولت ایران رسماً اعلام شود.

هفتم آنکه دعاوی سرهنری بیتن در مورد کارگاه استخراج آهن واقع در قرا داغ [ترجمه فارسی: قراچه‌داغ] پرداخت شود.

هشتم آنکه مطالبات افسران بریتانیایی [هیئت نظامی] پرداخت شود.

نهم آنکه مقارن برقراری دوباره روابط دیپلماتیک بین دو کشور يك عهدنامه بازرگانی بین بریتانیای کبیر و ایران منعقد شود.^۳

و اگر همه این مطالب تازه، کافی نبود، در پایان تذکریه توجه حسین‌خان به این نکته جلب شده بود که او در نامه خودش به لرد پالمرستن از ملکه ویکتوریا با استفاده از عنوان پست‌تر «ملکه» نام

(۲) ترجمه فارسی قسمتهایی از این تذکریه عیناً به ترتیبی که در همان زمان توسط میرزا ابراهیم شیرازی یا مسیو جبرئیل ترجمان اول انجام شده در دست است و ترجمه قدیمی دومین مورد را در اینجا نقل می‌کنیم، حداقل برای نشان دادن تفاوتی که در کاربرد زبان فارسی و شیوه ترجمه طی يك قرن و نیم گذشته پدید آمده است.

مطلب دوم - موافق فرمان به همه اهالی ایران منتشر سازند که چاپاران و اتباع دولت بهیه انگریز را اعم از انگریزی و ایرانی و طایفه دیگر در ممالک محروسه احدی متعرض نشود و در همه جا معزز و مطلق‌العنان باشند و نسخه آن فرمان را به دولت انگریز ارسال دارند. (همان کتاب، ص ۴۴۰) م.

(۳) برخی از این نه مورد نیاز به توضیح دارد: (اول) چاپار بازداشت شده علیرضا بیگ نام داشت و از اتباع ایران و در استخدام سفارت انگلیس بود، او هنگامی که از

برده بود در حالی که می‌بایست از عنوان «پادشاه» استفاده می‌کرده. «پادشاه عنوان صحیح علیاحضرت است و دولت بریتانیا توقع دارد در هر نوع مکاتبه رسمی که از دولت ایران دریافت می‌کند به کار برده شود.» (۱۰) لرد پالمرستن که اصلاً فارسی نمی‌دانست به تحریک دکتر مکنیل بر آن شده بود تا از يك نکته قابل بحث مسئله بیافریند.

با این تفصیل گفتن ندارد که از جلسه ۱۳ ژوئیه/۱ جمادی‌الاول هیچ نتیجه‌ای عاید نشد. حسین‌خان بینوا که مشتاق بود موجبات برقراری دوباره روابط دوستانه بین ایران و انگلیس را فراهم سازد از خود اختیاری نداشت که در هیچ مورد به حریف امتیاز بدهد. در آن ایام تلگراف وجود نداشت تا به کمک آن بتواند خواهان دریافت دستورالعمل‌های تازه بشود. طرفین سخنان خود را دوباره و سه باره

هرات که در آن زمان در محاصره نیروهای ایران بود عازم مشهد بود توسط سپاهیان ایران بازداشت شده و مورد تفتیش بدنی قرار گرفته بود. ایرانیها استدلال می‌کردند که شاه حق ندارد اتباع خود را بازداشت کند و از آن گذشته انگلیسی‌ها با برقرار ساختن ارتباط با هرات در شرایطی که ایران و افغانستان در حال جنگ بودند، تعهدات خود را طبق عهدنامه فیما بین تقض کرده بود. (سوم) دولت ایران به شدت ادعای مصرانه انگلیسی‌ها را که غوربان و برخی نواحی دیگر، قلمرو افغانستان محسوب می‌شوند رد می‌کرد. (چهارم) در زمانی که سرگرد تاد، یکی از اعضای هیئت نظامی انگلیس در تهران نبود، سمینو که فردی بود با تابعیت فرانسوی و به عنوان مربی امور نظامی در استخدام ایرانیها بود خانه سرگرد تاد را تصرف کرد، با این ادعا که این کار را با اجازه پادشاه کرده است. (پنجم) دلال بالیوز انگلیس در بوشهر [«وکیل قنصل انگریز» به قول حسین‌خان - م.] يك کلیمی ایرانی بود که خانه‌اش مورد حمله قرار گرفته، صندوقهای شرابش شکسته و خودش کتک‌خورده بود. (ششم) دریاسالار انگلیسی با ناو «ولزلی» در ماه مارس ۱۸۳۹ وارد بوشهر شده بود؛ حاکم بوشهر مایل نبود صاحب‌منصب انگلیسی به هنگام پیاده و سوار شدن از اسکله مقابل اقامتگاه بالیوز استفاده کند و برای جلوگیری از این امر جمعی از مردم به سوی افران انگلیسی سنگ پرتاب کردند و سربازان با تفنگ به سوی بعضی از قایقهای ناو «ولزلی» شلیک کردند. (هفتم) در سال ۱۸۳۶ سر هنری لیتزی بیتن [«لینچی صاحب»] به کمک وام دوساله‌ای از دولت بریتانیا و با استفاده از هشت، نه معدنچی و استادکار اسکاتلندی که به همراهی مقداری وسایل حفر معدن با خود به ایران آورده بود در منطقه قراداغ آذربایجان دست به کار استخراج و ذوب آهن شده بود. وی مدعی بود که دولت ایران باید مقادیری از مخارج او را بپردازد. [توضیح مؤلف]

تکرار می کردند و بحث به صورت دور تسلسل پایان ناپذیری درآمده بود. به قول فریزر «در آن جلسه ماهیت مکالمات به اندازه‌ای نامربوط و متغیر بود و حسین خان در تکرار مطالب خود و پرهیز از پاسخگویی و خرده‌گیری‌های بی‌اهمیت به اندازه‌ای یکدنده بود که به یاد آوردن مطالب مختلف گفتگو امری است بسیار دشوار.» (۱۱) حسین خان به اعتراض گفت که به هیچ وجه قصد اهانت به ملکه ویکتوریا را نداشته است و به کمک کتاب لغت نشان داد که «ملکه» شکل مؤنث «ملك» است که به معنی شاه است و عنوانی است که ایرانیها برای خدا به کار می‌برند و از این‌رو بالاتر از «پادشاه» است «که فقط برای انسان به کار برده می‌شود!» اما لرد پالمرستن تحت تأثیر قرار نگرفت و گفت که در مورد سلطان انگلستان «ما قائل به تفاوت براساس جنسیت نیستیم.» ترکهای عثمانی ملکه انگلیس را «پادشاه» می‌خوانند، از این‌رو «در مورد اینکه عنوان صحیح برای مخاطب قرار دادن سلطان انگلستان همین است و بس، تردید نباید کرد.» حسین خان بر سر حرف خود ایستاد و گفت مطمئن است که حق با اوست اما اگر لرد پالمرستن اصرار دارد که «عنوان «پادشاه» برای ملکه‌ای به کار برده شود که سلطنت می‌کند و عنوان «ملکه» برای بانویی که همسر پادشاه است» با استفاده از آن موافق است. (۱۲) حسین خان یقیناً از اینکه مجبور شده بود در کاربرد زبان مادری خود از شخصی که آن زبان را نمی‌دانست درس بگیرد از شدت درد به خود پیچیده بود!

حسین خان آجودان باشی چند روز بعد انگلستان را ترك گفت. او در انجام مأموریت خود ناکام مانده بود؛ به همین خاطر در انتظار مجازات بود و مدتی پس از بازگشتش به تهران او را به اتهام کلاهبرداری و حیف و میل اموال به فرمان محمد شاه فلك کردند. با این وجود چندی بعد دوباره مورد مرحمت قرار گرفت و حاکم فارس شد.

سرانجام پس از چندین ماه معطلی و پرهیز از مسئله، محمد شاه و وزیران او توانستند رضایت خاطر دولت بریتانیا را جلب کنند.

سرجان مکنیل (که در سال ۱۸۳۹/۱۲۵۵ شوالیه شد) پیروزمندانه در ماه اکتبر ۱۸۴۱/شعبان ۱۲۵۷ به تهران بازگشت. سپاهیان انگلیسی جزیره خارگ را تخلیه کردند و عهدنامه بازرگانی انگلستان و ایران که انگلیسی‌ها آن را مدت‌ها مصرانه طلب کرده بودند به امضا رسید. اما رفتار آمرانه لرد پالمرستن با حسین‌خان [آجودان‌باشی] در ذهن ایرانیها تأثیر عمیقی گذاشت و سالهای سال به صورت خاطره‌ای تلخ باقی ماند.

۴ مأموریت فرخ‌خان امین‌الملک ۱۸۵۹-۷۵/۱۲۷۳

هجده سال بعد از مأموریت بی‌حاصل حسین‌خان آجودان‌باشی، ناصرالدین شاه (که پس از مرگ پدرش در سال ۱۸۴۸/۱۲۶۴ به سلطنت رسیده بود) سفیر ویژه دیگری را مأمور مذاکره با انگلیسی‌ها کرد. وی فرخ‌خان امین‌الملک بود که بیشتر کسانش از خدمتگزاران دربار بودند و از معتمدترین و متنفذترین وزرای شاه محسوب می‌شد (نگاه کنید به تصویر ۹). با وجود گذشت چندین سال، مأموریت فرخ‌خان از بسیاری لحاظ به مأموریت قبلی شباهت داشت، چون هدف آن مذاکره درباره شرایط صلح و برقراری روابط سیاسی بین دو کشور بود که به دنبال بروز اختلاف بین طرفین بر سر شهره‌رات قطع شده بود. این بار انگلیسی‌ها برای فشار آوردن بر ایران نه تنها جزیره خارگ را اشغال کرده بودند بلکه به جنگ نیز متوسل شده بودند. این بار، مسائل دیگری نیز مورد اختلاف بود که حل و فصل آنها به آبرو و اعتبار دو کشور بستگی داشت و انگلیسی‌ها باز شرایط خفت‌آوری را برای آشتی با ایران و بازگشت سفیرشان به تهران در برابر ایرانیها نهاده بودند.

از آنجا که دولت ایران هنوز در لندن سفیر مقیم نداشت و انگلیسی‌ها هم در تهران سفیر نداشتند، فرخ‌خان اول به کشور عثمانی سفر کرد تا در استانبول با لرد استراتفورد* دور دکلیف، «ایلچی

کبیر» انگلیس گفتگو کند. از این مذاکرات نتیجه‌ای حاصل نشد و فرخ‌خان متعاقباً به پاریس سفر کرد تا در آنجا دنباله مذاکرات را با لرد *کاولی سفیر کبیر بریتانیا در آن کشور انجام دهد. سرانجام پس از آنکه طرفین به توافق رسیدند و فرخ‌خان عهدنامه صلح را از طرف ایران امضا کرد به لندن رفت و در آنجا برخلاف حسین‌خان در سال ۱۲۵۵/۱۸۳۹ مورد استقبال گرم دولت بریتانیا قرار گرفت. ملکه ویکتوریا او را در کاخ بکینگهم به حضور پذیرفت و ضیافت شامی به افتخارش ترتیب داد.

داستان مأموریت سفارت فرخ‌خان به انگلستان از ماه نوامبر ۱۸۵۵/ربیع‌الاول ۱۲۷۲ آغاز می‌شود. نقطه آغاز پایین آوردن پرچم بریتانیا بود به عنوان پیش درآمدی بر قطع روابط از طرف چارلز *ماری وزیر مختار انگلیس که با صدراعظم ایران [میرزا آقاخان نوری] در یک دعوی گزنده شخصی درگیری پیدا کرده بود. در این مرحله هنوز هرات جزء مناقشه نبود ولی چندی بعد، جزئی از آن شد. خوب است اول چند و چون دعوی ماری را بررسی کنیم.

عالیجناب چارلز آگوستوس ماری متولد ۱۸۰۶/۱۲۲۱، دومین پسر ارل آو *دانمور و از اعضای کالج *«آل سولز» دانشگاه آکسفورد بود. پیش از انتصابش به سفارت انگلیس در تهران نزدیک هشت سال در دربار ملکه ویکتوریا، صاحب جمع اموال اندرون بود. از سال ۱۲۶۱/۱۸۴۵ به خدمت وزارت خارجه درآمده و مأموریت‌هایی در شهرهای ناپل و قاهره و برن برعهده گرفته بود. در ادبیات و آموختن زبانها استعداد قابل ملاحظه‌ای داشت و به عنوان نویسنده یک رمان پرفروش به نام *«پرنده مرغزار» و نیز اهدا کننده نخستین اسب آبی رؤیت شده در انگلستان به باغ وحش لندن شهرتی بهم رسانده بود. اما اگر بنا باشد او را براساس عملکردش در تهران قضاوت کنیم، باید بگوییم که فردی بوده است آکنده از نخوت و به نحو بارزی فاقد آنچه لرد *کلارندن رئیس او در وزارت امور خارجه «حسن سیاست و حسی تمیز» خوانده است (۱). ورودش به تهران در آوریل ۱۸۵۵/رجب

۱۲۷۱ شاه و وزیران را خوش نیامد (هرچند که ماری شخصاً از این بابت تقصیری نداشت) چون نه هدایایی برایشان آورده بود و نه پیشنهادی برای اعطای وام و نه عهدنامه‌ای را که در انتظارش بودند. ناصرالدین شاه همچنین نسبت به ماری بدگمان بود چون گفته می‌شد که با حکمرانان مصر و مسقط دوستی نزدیک دارد و هر دو حکمران معروف بود که نظر خوشی نسبت به ایران ندارند. اما رفتار احمقانه خود چارلز ماری بود که در اساس باعث مناقشه سختی شد که بین او از یک طرف و شاه و صدراعظم از طرف دیگر در گرفت. نقطه شروع دعوا تصمیم ماری بود، اندک زمانی پس از ورودش به تهران، برای نادیده گرفتن تمایلات صدراعظم و انتصاب شخصی به نام میرزا هاشم خان به سمت وکیل سفارت در شیراز. و این میرزا هاشم خان شخصی است که همه می‌دانستند صدراعظم به هیچوجه چشم دیدنش را ندارد و قبل از آمدن ماری به ایران با استخدام او در سفارت انگلیس به عنوان منشی مخالفت کرده بود، به این بهانه مصلحتی که او هنوز رسماً در استخدام دربار ایران و زنش [پروین خانم] خواهر سوگلی حرم [گلین خانم] است. صدراعظم در مقابل عمل ماری، دستور داد زن میرزا هاشم خان را دستگیر و از شوهرش جدا کنند، و این در حالی بود که هر دو در حریم سفارت انگلیس زندگی می‌کردند و از نظر انگلیسی‌ها تحت حمایت آنان بودند.

چند سال بود که هر دو طرف بر سر ادعای سفارت انگلیس که برخی از افراد ایرانی تحت‌الحمایه سفارت هستند و مقامات ایرانی به هیچ وجه حق ندارند به روی آنان دست بلند کنند (نگاه کنید به فصل پانزدهم) حساس شده بودند و این موضوع کم کم به صورت مسئله حادی درآمده بود. چارلز ماری به شدت به دستگیری زوجه میرزاهاشم خان اعتراض کرد و آن را «عملی ناشی از ظلم بیسابقه و آشکار» نامید. (۲) از آن پس یک سلسله یادداشتهای شدیدالحن و طولانی و طولانی‌تر بین ماری و صدراعظم و وزیر امور خارجه رد و بدل شد و ناصرالدین شاه نه‌تنها در این مبادلات قلمی شخصاً مداخله کرد، بلکه

دستور داد که رونوشت مکاتبات برای سفرای فرانسه و روسیه و ترکیه عثمانی که در آن زمان تنها دیپلماتهای خارجی دیگر مقیم تهران بودند فرستاده شود.

چارلز ماری همچنان با لحنی آمرانه خواستار آزادی بانو بود. صدراعظم درحمله متقابله خود شایع کرد که علت علاقه‌مندی انگلیسی‌ها به خانم از این امر ناشی می‌شود که با چارلز ماری سر و سری دارد و پیش از آن نیز با یکی از کارمندان او روابط عاشقانه داشته است. ناصرالدین شاه در یکی از دستخط‌های خود اتهامات صدراعظم خود را تأیید کرد (که این اتهامات در حدی که به چارلز ماری مربوط می‌شود بی‌اساس به نظر می‌رسد). شاه پس از آنکه به طعنه به تمایل نمایندگان دولت انگلیس به حفظ «استقلال سلطنت ما» اشاره می‌کند چنین ادامه می‌دهد: «می‌خواهند قدرت و اختیار ما را حتی از خانه و عیال مخصوص ما سلب نمایند. یک روز فرهاد میرزا^۴ عموی ما را حمایت و تقویت می‌نمایند که از ما بیگانه شود... و یک روز نوکر خانه‌زاد ما میرزا هاشم‌خان را علانیه برخلاف رأی ما تصاحب می‌نمایند. امروز خواهرزن ما را به زور خودش مطالبه می‌نمایند... مستر موره مقصودش این است که خواهرزن ما را به زور خودش ببرد.» (۳)

دعوای بین چارلز ماری و صدراعظم به چنان درجه‌ای از شدت و خصومت شخصی رسیده بود که هر نوع مصالحه‌ای را غیرممکن می‌ساخت. هرچند بعضی از اعضای دولت بریتانیا در لندن از رفتار ماری ناراضی بودند، اما به پیشنهاد او مبنی بر اینکه اگر دولت ایران پس از پایین آوردن پرچم سفارت، هیچ کوششی برای رفع اهانت‌هایی که تعمداً در حق ماری روا داشته به عمل نیآورد، سفارت را از تهران برچینند رضایت دادند. درخواستهای چارلز ماری برای «رفع اهانت»

(۴) یکی از پسران عباس میرزا ولیعهد. او در سال ۱۸۵۵ پس از آنکه با ناصرالدین‌شاه دعوا کرد در سفارت انگلیس متحصن شد و چند سال از حمایت دولت بریتانیا برخوردار بود. [توضیح مؤلف]

سخت و خفت آمیز بود: اول از همه همسر میرزا هاشم خان باید آزاد و به نزد شوهرش باز گردانده شود و استخدام میرزا توسط سفارت انگلیس به رسمیت شناخته شود. ثانیاً هم صدراعظم و هم شاه باید اتهامات خودشان را درباره وجود روابط ناشایست بین چارلز ماری و بانو پس بگیرند. این کار را صدراعظم باید خود انجام دهد، به این معنی که شخصاً به سفارت برود و حضوراً از ماری معذرت خواهی کند. برای پوزش خواهی شاه هم باید یکی از سه رجل عالی مقامی که ماری از آنان نام برده بود نزد او بروند و از جانب ناصرالدین شاه معذرت بخواهند. ثالثاً علمایی که مجبور شده بودند به حمله صدراعظم بر نام نیک چارلز ماری صحنه بگذارند باید به دیدار ماری بروند و «ناباوری مطلق خود را» (۴) از افتراهایی که قبلاً مَهر خودشان را زیر آنها بر کاغذ زده بودند اظهار بدارند.

ناصرالدین شاه و صدراعظم در این مرحله حاضر به جلب رضایت چارلز ماری نبودند، شخصی که ناصرالدین شاه او را در یکی از دستخط های خود «احمق و نادان و دیوانه» خوانده بود... «تا ملکه انگلیس (شاه در اینجا عنوان «ملکه» را به کار برده بود که در سال ۱۸۳۹/۱۲۵۵ مورد اعتراض لرد پالمستن قرار گرفته بود) به نحو مناسبی به خاطر جسارت سفیرش از ما عذرخواهی نکند ما هیچوقت نه این وزیر مختار احمق و نه هیچ فرستاده دیگر انگلیس را به حضور نخواهیم پذیرفت.» (۵) کلماتی دلیرانه ولی تو خالی! ولی این که ایرانیها اصرارشان برای خارج ساختن ماری از صحنه به خاطر اغراضشان بر سر مسئله هرات بود - که ماری چنین تصور می کرد - یانه نکته ای است همچنان قابل بحث.

(۵) جالب است که ایرانیها بر سر کاربرد صحیح عنوان ملکه و ویکتوریا مرتباً تغییر عقیده می دادند. شائزده سال بعد که ناصرالدین شاه به انگلستان سفر کرد باز ویکتوریا «پادشاه» شده بود، مثلاً در یادداشت روز ۲۴ ربیع الثانی چنین می خوانیم: «باید برویم به قصر ویندزور که مقر اعلیحضرت ویکتوریا پادشاه انگلیس است...» («سفرنامه ناصرالدین شاه به فرنگ»، ج ۲، ص ۸۹) - م.

و به این ترتیب روز پنجم دسامبر ۱۸۵۵/۲۴ ربیع‌الاول ۱۲۷۲ چارلز ماری پس از آنکه «بیدقش را خوابانده» و شانزده روز بیهوده صبر کرده بود تا بلکه ایرانیها از خر شیطان پیاده شوند، روابط سیاسی انگلیس را با ایران قطع کرد و به همراهی اعضای سفارت و کاروانی که بارش را یکصد قاطر حمل می‌کردند راه بغداد را در پیش گرفت تا پس از عبور از گردنه‌های پوشیده از برف سر راه در آنجا رحل اقامت بیفکند و در انتظار فیصله دعوی کشورش با ایران بماند.

یکی از کارمندان چارلز ماری در تهران باقی ماند. او ریچارد* استیونز قنصل انگلیس بود که قرار بود صرفاً وظایف کنسولی داشته باشد و به حل و فصل دعاوی و امور اتباع بریتانیا «یا اشخاص تحت‌الحمايه بریتانیا» پردازد. متأسفانه ایرانیها از استیونز صاحب‌که خود هرگز به خاك بریتانیا قدم نگذاشته بود و در واقع بیشتر لبنانی بود تا انگلیسی خوششان نمی‌آمد. قبل از آنکه در سال ۱۸۵۴/۱۲۷۰ مأمور تهران شود، هفت سال کنسول انگلیس در تبریز بود و «فساد و اعمال او در مدت توقف او در تبریز»، به قول ناصرالدین شاه، «ده جلد کتاب می‌شود». (۶) وزیر امور خارجه ایران با توجه به نظر شاه نامه‌ای به چارلز ماری نوشت و به او اطلاع داد که هر شخص دیگری جز مستر استیونز قابل قبول خواهد بود. ماری حاضر نبود در این مورد نیز تن به خواست ایرانیها بدهد و ادامه حضور استیونز در تهران به صورت یکی دیگر از نکات مورد اختلاف بین طرفین درآمد.

گردنه‌های برف گرفته و هوای سخت زمستانی سرعت عقب‌نشینی سفارت را از مسیر تبریز و ارومیه در جهت خاك عثمانی کند ساخته بود و چارلز ماری و همراهان تا اوایل ماه مه ۱۸۵۶/شعبان ۱۲۷۲ به بغداد نرسیدند. در خلال توقفهای متعدد بین راه، چارلز ماری که در نامه‌نگاری بی‌اختیار بود نامه‌های زیادی به لرد کلارندن نوشت که در آنها اقدامات خود را با الفاظی ظاهراً حق به جانب توجیه می‌نمود و یا برعکس عصبانیت و خشم خود را بر سر صدراعظم خالی می‌کرد. می‌گفت پیش از آنکه پرچم بریتانیا بار دیگر در تهران به اهتزاز

در آید، صدراعظم ملعون را باید از صدارت خلع کرد؛ اصرار می‌کرد که درسی باید به ایرانیها داد «آنچنان جانانه که از تکرار چنین جریاناتی جلوگیری کند» (۷)؛ پیشنهاد می‌کرد در صورتی که ایرانیها بر سر حرف خود بایستند یک نیروی نظامی برای گوشمالی آنها از بمبئی به سوی ایران گسیل گردد. استیونز نیز با الفاظی از همین قبیل مطالبی از تهران می‌نوشت. این دو به کمک هم کابینه بریتانیا را که در این زمان به نخست‌وزیری لرد پالمرستن اداره می‌شد و اتفاق نظر نیز بر آن حاکم نبود در مسیر جنگ سوق دادند.

اقدام بعدی از ناحیه ایرانیها صورت گرفت چون اولیای دولت بریتانیا برای از سر گرفتن مراودات سیاسی با کشوری که آن رادمدمی و غیرقابل اعتماد می‌دانستند شتابی نداشتند. ایرانیها از طرف دیگر از واقعیت خروج چارلز ماری از ایران مضطرب شدند. روز اول ژانویه ۱۸۵۶ / ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۲۷۲ کاردار سفارت ایران در استانبول به ملاقات لرد استراتفورد* دورد^۱ کلیم سفیر کبیر انگلیس رفت و نامه‌ای را که صدراعظم نوشته و در آن از او تقاضای پادرمیانی برای پایان دادن به مناقشه را کرده بود به وی تسلیم داشت. و باز در ماه آوریل / شعبان در حالی که چارلز ماری هنوز راه خود را با مشقت به سوی بغداد ادامه می‌داد، کاردار سفارت ایران با لرد استراتفورد ملاقات کرد و به وی اطلاع داد که دولت ایران حاضر است در ازای برقراری دوباره مناسبات سیاسی بین دو کشور اسباب ترضیه خاطر دولت انگلیس را فراهم بیاورد. ماه بعد ارمنی جوانی به نام میرزا ملکم‌خان که به تازگی به خدمت پادشاه ایران درآمده و در راه ترقی و سرافرازی بود از تهران سررسید تا در مذاکراتی که به اجازه لرد کلارندن قرار بود در استانبول صورت گیرد شرکت کند. ملکم‌خان نشان داد که برای جلب رضایت انگلیسی‌ها و برآوردن خواسته‌های آنها اختیارات کافی دارد. وی قبول کرد که صدراعظم رسماً به ملاقات چارلز ماری برود و نامه‌های اهانت‌آمیز خودش و ناصرالدین شاه را پس بگیرد. همچنین قبول کرد که به هنگام برافراشتن پرچم بریتانیا بیست و یک تیر توپ

به نشانه احترام شلیک شود. اما اصرار انگلیسی‌ها برای اعزام میرزا هاشم‌خان به شیراز به عنوان وکیل سفارت سد راه شد. قبل از حصول توافق نهایی خبر رسید که نیروهای ایران بار دیگر به محاصره هرات دست‌زده‌اند، و وضع جلسه مذاکرات بکلی دگرگون شد. حمله به هرات این بار به معنی نقض مستقیم تعهدی بود که ایرانیها سه سال زودتر کتباً به انگلیسی‌ها داده بودند، مبنی بر اینکه از اعزام قوای نظامی به هرات خودداری کنند، مگر آنکه نیروهای خارجی به آن شهر حمله کرده باشند. از آن پس این دو قضیه - قضیه چارلز ماری و قضیه هرات - به صورت تفکیک‌ناپذیری باهم در آمیخت و در اندک زمانی قضیه هرات در ذهن اولیای دولت لرد پالمستون اهمیت بیشتری یافت.

در اوایل ماه ژوئیه / ذی‌القعدة انگلیسی‌ها به صدراعظم ایران هشدار دادند که اگر نیروهای ایران فوراً از هرات عقب‌نشینی نکنند دولت بریتانیا «هر اقدامی را که برای حفظ شرف و منافع خود لازم بداند» (۸) انجام خواهد داد. ده روز بعد به حکومت هندوستان دستور داده شد که در بمبئی نیرویی را تدارک بینند تا برای اشغال جزیره خارگ و بندر بوشهر حرکت کند. در حقیقت دریافت خبر عزیمت چارلز ماری از تهران و نظرات خصمانه‌اش الهام‌بخش برنامه‌ریزی‌هایی در این جهت شده بود. در اواخر ماه سپتامبر ۱۸۵۶ / محرم ۱۲۷۳ اولیای دولت بریتانیا پس از آنکه پاسخی را که صدراعظم ایران به اتمام حجت ماه ژوئیه / ذی‌القعدة‌شان داده بود رضایت‌بخش نیافتند، تصمیم سرنوشت‌ساز آغاز جنگ با ایران را بر سر قضیه هرات گرفتند. به کنسولهای انگلیس در تبریز و تهران دستور داده شد که با توجه به «اعزام قریب‌الوقوع یک نیروی نظامی و دریایی از هندوستان به خلیج فارس» (۹) خاک ایران را ترك گفته به بغداد بروند.

صدراعظم که دید دولت بریتانیا سخت گرفته است به فرخ‌خان امین‌الملک که به تازگی به سفارت ایران در فرانسه منصوب شده بود دستور داد اول به استانبول برود تا با سفیر انگلیس برای حل و فصل مسائل و از جمله عقب‌نشینی نیروهای ایرانی از هرات مذاکره کند.

فرخ‌خان روز ۱۷ اکتبر/۱۷ صفر وارد استانبول شد. لرد استراتفورد تذکاريه‌ای طولانی که حاوی خواسته‌های لندن بود به‌وی تسلیم کرد. شرایط آشتی بریتانیا این بار دشوارتر از شرایطی بود که چند ماهی زودتر در اختیار میرزا ملکم‌خان گذاشته شده بود و چند نکته تازه در آن به چشم می‌خورد. اول و مهم‌تر از همه، خروج نیروهای ایرانی از هرات و پرداخت غرامت برای خسارات وارده بود. دولت ایران می‌بایست از همه دعاوی خود نسبت به هرات و نواحی دیگر افغانستان چشمپوشی کند و در صورت بروز اختلاف با افغانها میانجیگری بریتانیا را بپذیرد. دو شرط تازه دولت بریتانیا، از جمله شرایط دیگر، یکی برکناری صدراعظم بود و یکی عقد عهدنامه تجارتي جدیدی با ایران که در آن انگلیسی‌ها در مورد استقرار کنسولهایشان در کشور از حقوقی عیناً مشابه روسها برخوردار شوند. ایرانیها در مورد استقرار کنسولهای انگلیسی حساسیت بخصوصی پیدا کرده بودند، چون با توجه به تاریخ اخیر هندوستان می‌ترسیدند اعزام کنسولها متعاقباً به دست‌اندازی به اراضی ایران و انضمام آنها به مناطق تحت اشغال بریتانیا منجر شود. انگلیسی‌ها بازگشت چارلز ماری را هم فراموش نکرده بودند. اولیای دولت ایران می‌بایست برنامه مشروحي را که قبلاً با میرزا ملکم‌خان حل و فصل شده بود بپذیرند.

فرخ‌خان در ذهن مخاطبان خود این تصور را ایجاد کرده بود که شایق است به همه اختلافات فیما بین پایان دهد. او به سرعت با تخلیه هرات (که آن را ایرانیها در ماه اکتبر/صفر فتح کرده بودند) و برنامه بازگشت چارلز ماری موافقت کرد. اما پس از آنکه کاردار سفارت فرانسه در تهران از ایران وارد استانبول شد خط‌مشی سخت‌تری رادر پیش گرفت و از آن پس پیشرفت چندانی در مذاکرات حاصل نگردید. لرد استراتفورد عقیده داشت که اصرار لرد پالمستن برای برکناری صدراعظم ایران مانع اصلی حصول توافق بوده است. اما وصول خبر اعلان جنگ حکومت هندوستان به ایران (هرچند این کار روز اول نوامبر ۲/۱۸۵۶ ربیع‌الاول ۱۲۷۳ صورت گرفته بود ولی خبر آن تا

۲۱ دسامبر / ۲۳ ربیع‌الثانی به استانبول نرسید چون هندوستان در این زمان ارتباط تلگرافی با استانبول یا لندن نداشت) باعث شد که فرخ‌خان همه تعهدات و موافقت‌های قبلی خود را باطل و مذاکراتش را با انگلیسی‌ها قطع کند. فرخ‌خان سپس رهسپار پاریس شد و به تشویق کاردار سفارت فرانسه در انتظار دریافت حمایت از ناپلئون سوم در دور بعدی مذاکراتش با انگلیسی‌ها نشست. فرخ‌خان به هنگام ورودش به پاریس به نحو چشمگیری مورد استقبال فرانسویان قرار گرفت و روز ۲۴ ژانویه ۱۸۵۷ / ۲۷ جمادی‌الاول ۱۲۷۳ در کاخ *تویلری به حضور امپراتور و ملکه رسید. مقامات فرانسوی در تمام مدت اقامت فرخ‌خان در فرانسه توجه زیادی به او کردند.

فرخ‌خان روز اول فوریه ۱۸۵۷ / ۵ جمادی‌الثانی ۱۲۷۳ به همراهی میرزا ملکم‌خان و کاپیتان هنری بلوس *لینچ^۶، افسر بازنشسته نیروی دریایی هندوستان که در پاریس اقامت داشت و نقش واسطه را بازی می‌کرد در ساختمان باشکوه سفارت انگلیس در خیابان *فوبورگ سنتونوزه به دیدار لرد *کاولی رفت. فرخ‌خان اعلام داشت برای حل و فصل تمام مسائل مورد اختلاف دارای اختیارات کافی است. روشن بود که اشغال جزیره خارگ و پیاده شدن نیروهای انگلیسی در بوشهر و پیروزیهایی که متعاقباً به دست آورده بودند شاه و مشاوران او را زیر فشار قرار داده است، چون اصرار می‌کردند که فرخ‌خان هرطور شده به اختلافات پایان دهد. از طرف دیگر اولیای دولت بریتانیا - که

۶) کاپیتان هنری بلوس *لینچ متولد ۱۸۰۷، متوفا ۱۸۷۳. دانشجوی افسری در نیروی دریایی هندوستان، ۱۸۲۳؛ مترجم زبانهای عربی و فارسی در هیئت ساحی خلیج فارس، ۱۸۲۹ تا ۱۸۳۲؛ معاون فرمانده و نقشه‌بردار هیئت اکتشافی سرهنگ *چنی در رود فرات در جستجوی مسیر «منقیم» به هندوستان، ۱۸۳۵ تا ۱۸۳۶؛ فرمانده ناوگان کمپانی هند شرقی در رودهای دجله و فرات، ۱۸۳۷ تا ۱۸۴۲. برای ابراز لیاقت در دومین جنگ برمه به دریافت نشان نایل آمد، ۱۸۵۳. لرد کاولی کمک او را در مذاکراتش با «آن ایرانیهای پدرسوخته» (۱۰) ستایش کرد و ناصرالدین شاه به او نشان شیروخورشید داد. [توضیح مؤلف]

از ناراضی بودن مردم انگلیس از جنگ به خوبی آگاه بودند و در عین حال توجه داشتند که حکومت هندوستان نیز که بیشتر مخارج این لشکرکشی را می‌پردازد علاقه‌ای به ادامه جنگ ندارد - به ترجیح فرخ‌خان برای انجام مذاکرات در پاریس موافقت کردند، هرچند که بیم مداخله فرانسویان و روسها می‌رفت.

از این‌رو به لرد کاولی اختیارات لازم داده شد تا با فرخ‌خان بر سر میز مذاکره بنشیند. کاپیتان لینچ در این مذاکرات نقش میانجی و مترجم را برعهده داشت و وظایف خود را با کفایت و قابلیت انجام داد. لرد پالمرستن و همکارانش در کابینه، که از ابتدا بر سر مسئله جنگ اتفاق نظر نداشتند، اینک شایق بودند که اختلافات هرچه زودتر فیصله یابد. برای این منظور اکنون آماده بودند که از بعضی از شرایط قبلی خود، از جمله برکناری صدراعظم ایران و اصرارشان برای شناسایی انتصاب میرزا هاشم‌خان به عنوان وکیل سفارت انگلیس در شیراز که علت اولیه بروز اختلاف بین طرفین بود صرف‌نظر کنند. در این میان، مقامات ایرانی به زوجه میرزا هاشم‌خان اجازه داده بودند که به همسرش پیوندند و خود میرزا هاشم‌خان نیز با اولیای دولت ایران از در آشتی درآمدن بود. اما انگلیسی‌ها در مورد افغانستان و تشریفات بازگشت چارلز ماری به تهران به هیچ‌وجه حاضر به گذشت نبودند و تنها حاضر شدند از ادعای دریافت غرامت برای خرابیهای وارد آمده بر شهر هرات چشمپوشی کنند.

هنوز يك ماه از اولین دیدار سفیر ایران با لرد کاولی نگذشته بود که دو سفیر عهدنامه صلحی را که به «عهدنامه پاریس» معروف شده است، هرچند که ارتباطی با فرانسویان ندارد، از طرف سران کشور خود امضا کردند. ایران موافقت کرد که نیروهای خود را فرا بخواند و از همه ادعاهای خود نسبت به هرات و نواحی افغان‌نشین دیگر - که استقلالشان را اینک به رسمیت می‌شناخت - صرف‌نظر کند. دولت ایران قبول کرد که در صورت بروز اختلاف بین ایرانیها و افغانها در آینده، دولت بریتانیا را به میانجیگری بخواند. از آنجا که

انگلیسی‌ها به هیچ وجه قصد نداشتند هرگز به ایرانیها اجازه دهند جاپایی برای خودشان در افغانستان باز کنند، این موافقت به نحو مؤثری به کوششهای ایران برای بازپس گرفتن اراضی از دست رفته خود در افغانستان پایان داد. اگرچه انگلیسی‌ها از اصرار قبلی خود برای عقد يك عهدنامه تجارتي تازه دست برداشتند، اما اکنون در امر استقرار کنسولهایشان به پایگاه «کامله‌الوداد» دست یافتند و باروسها برابر شدند و مهم نیز همین بود. انگلیسی‌ها همچنین توانستند رضایت ایران را برای تمديد يك موافقت‌نامه قبلی به مدت ده سال دیگر جلب کنند. طبق این موافقت‌نامه، کشتی‌های نیروی دریایی بریتانیا حق داشتند داخل بنادر ایران شوند و کسانی را که به برده‌فروشی می‌پرداختند جریمه کنند. انگلیسی‌ها به نوبه خود در موضوع حمایت از اتباع ایران که برای ایرانیها مسئله بسیار حساسی شده بود مقداری امتیاز به ایران دادند و در ماده دوازدهم عهدنامه از حق حمایت آن عده از اتباع ایران که رسماً در استخدامشان نباشند صرف‌نظر کردند «مشروط براینکه چنین حقی به هیچ‌یک از دول خارجه داده نشود و هیچ‌یک از این دولتها چنین حقی را معمول ندارند.» (۱۱)

دهمین ماده عهدنامه به بازگشت اعضای سفارت بریتانیا به تهران مربوط می‌شد. قرار شده بود این امر بلافاصله پس از مبادله نسخه‌های تصویب شده عهدنامه صورت بگیرد و دولت ایران متعهد شده بود که «سفارت مذکور را با معذرت و تشریفات معینه که وکلای مختار طرفین معظمین امروز در نوشته جداگانه امضا نموده‌اند بپذیرد.» در این مورد انگلیسی‌ها به خاطر رعایت احساسات ایرانیها هیچ امتیازی نداده بودند و تمامی جزئیات خفت‌آمیز «معذرت و تشریفات معینه» به صورت قدم به قدم در یادداشت ضمیمه درج شده بود. این شرایط دشوار یقیناً به همان اندازه شرایطی که تقریباً بیست سالی زودتر در مقابل حسین‌خان آجودانباشی قرار داده شده بود غرور ایرانیها را عمیقاً جریحه‌دار می‌ساخت. این یادداشت به عنوان نمونه‌ای از غرور و تعصبی که انگلیسی‌ها در آن ایام در مراودات خود با «ملل کم اصل و نسبت‌تر»

از خود نشان می‌دادند ارزش نقل کردن دارد.

صدراعظم به نام پادشاه نامه‌ای به‌مستر ماری خواهد نوشت که در آن از اینکه اتهامات نادرستی به‌شرف شخص وزیر مختار اعلیحضرت ملکهٔ بریتانیا وارد آورده و موجب رواج این اتهامات شده است اظهار تأسف کرده است دعا خواهد کرد که نامهٔ مورخهٔ ۱۹ نوامبر (۲۱ ربیع‌الاول ۱۲۷۳) خودش و دو نامهٔ مورخهٔ ۲۶ نوامبر (۲۸ ربیع‌الاول) وزیر دول خارجه را که یکی از آنها حاوی دستخطی از شاه دربارهٔ اتهام وارده بر مستر ماری است پس بگیرد. صدراعظم در همین نامه اعلام خواهد داشت که چنین دستخطی از پادشاه که سواد آن ضمیمهٔ یادداشت حاضر است به‌هیچ‌وجه، نه مستقیماً و نه به‌صورت غیرمستقیم، به اطلاع هیچ‌یک از سفارتهای دول خارجه در دارالخلافهٔ تهران رسانیده نشده است.

سوادی از این نامه را صدراعظم رسماً برای تک‌تک سفارتهای دول خارجه در تهران خواهد فرستاد و مفاد نامه در تهران به اطلاع عامهٔ مردم خواهد رسید. اصل نامه در بغداد توسط یک صاحب‌منصب عالی‌مقام ایرانی به مستر ماری تسلیم خواهد شد، به‌همراهی دعوتنامه‌ای به نام پادشاه که اعضای سفارت به‌تهران بازگردند و اعلیحضرت به‌مستر ماری اطمینان خواهند داد که با تمام تشریفات و آداب که شایستهٔ نمایندهٔ دولت بریتانیاست در تهران مورد استقبال قرار خواهد گرفت و شخص دیگری که دارای مقام مناسب باشد به‌بغداد اعزام خواهد شد تا به‌عنوان مهماندار، مستر ماری را در طول سفرش در ایران همراهی کند.

وقتی مستر ماری به‌دارالخلافه نزدیک شد صاحب‌منصبان عالی‌مقامی از او استقبال خواهند کرد و او را تا اقامتگاهی در شهر همراهی خواهند کرد. به‌محض ورود مستر ماری به‌سفارت صدراعظم با تشریفات رسمی به‌محل سفارت خواهد رفت و باب مناسبات دوستانه را با مستر ماری دوباره مفتوح خواهد کرد و وزیر دول خارجه در محل سفارت باقی خواهد ماند که مستر ماری را تا قصر سلطنتی همراهی کند و در آنجا صدراعظم از مستر ماری استقبال خواهد کرد و او را به‌حضور پادشاه رهنمون خواهد شد.

صدراعظم ظهر روز بعد در محل سفارت از مستر ماری دیدار خواهد کرد و این دیدار را مستر ماری حداکثر تا ظهر روز بعد پس خواهد داد.

چارلز ماری و ریچارد استیونز^۷ که هر دو مورد نفرت شدید ایرانیها بودند - به همراهی اعضای دیگر سفارت و انبوهی نوکر و قاطرچی

(۷) کنت دوگوبینو کاردار سفارت فرانسه در ایران می‌نویسد که چارلز ماری حتی

و نگهبان روز ۱۸ ژوئیه ۱۸۵۷/۲۶ ذی القعدة ۱۲۷۳ به تهران باز گشتند و با تشریفات مقرر مورد استقبال قرار گرفتند. اما نیروهای بریتانیایی تماماً فوریه سال بعد/ رجب ۱۲۷۴ از جزیره خارگ خارج نشدند چون ایرانیها مثل سال ۱۸۳۹/۱۲۵۵ در انجام تعهداتی که برعهده گرفته بودند بدقولی می کردند.

دوهفته بعد از امضای عهدنامه پاریس که روز ۴ مارس ۱۸۵۷/۷ رجب ۱۲۷۳ انجام گرفته بود فرخ خان و همراهان او در یکی از کشتی های نیروی دریایی بریتانیا سوار شدند و از کانال مانس گذشتند. کاپیتان بلوس لینچ مهماندار ایشان بود و هنگام ورودشان به انگلستان همه تشریفات استقبال رسمی که هجده سال زودتر حسین خان آجودان باشی از آن محروم مانده بود به عمل آمد. ملکه ویکتوریا که پیشرفت مذاکرات پاریس را با علاقه مندی دنبال کرده بود شامی به افتخار مهمانان ایرانی در کاخ بکینگهم روز ۲۳ مارس/ ۲۶ رجب ترتیب داد. فرخ خان و همراهان او در این مجلس با پرینس آلبرت و دوک کمبریج و لرد پالمرستن و همسرش و لرد و بانو کلارندن و جمعی دیگر آشنا شدند. اگرچه فرخ خان تب داشت و بیمار به نظر می رسید ملکه ویکتوریا او را «مرد خوش قیافه ای» توصیف کرد که «از پذیرایی او خوشوقت شدیم و یقین داریم که پادشاه ایران از شنیدن اظهارات ما - که ایران می داند دوستی بهتر از انگلیس ندارد - خوشحال خواهد شد.» ملکه ویکتوریا فرخ خان را شخص بسیار هوشمندی یافت و قابلیت کاپیتان لینچ را در ترجمه عبارات پر آب و تاب و تابی که فرخ خان به کار می برد ستایش کرد. ملکه همچنین در یادداشتهايش نوشت که بقیه همراهان ایلچی «کوتاه قد و سیه چرده بودند و لباسی که به او نیفورم نظامی روسها خیلی شبیه بود به تن داشتند.» (۱۲)

→ پیشنهاد کرده بود که صدراعظم شخصاً نامه ای بنویسد و استیونز عزیز (۱) را دعوت به بازگشت کند. [توضیح مؤلف]

فرخ‌خان لندن را پس از چند هفته پرمشغله ترك گفت و به پاریس رفت و تنها در پایان ماه دسامبر / نیمه جمادی‌الاول به لندن بازگشت؛ این بار برای نخداحافظی، چون اطلاع یافته بود که در بهار به تهران فراخوانده خواهد شد. در این سفر نیز فرخ‌خان مذاکرات بیشتری با وزیر امور خارجه انجام داد که به نتیجه مشخصی نینجامید. با این وجود فرخ‌خان همه اشخاصی را که ملاقات می‌کرد به شدت تحت تأثیر قرار می‌داد و با آنان به لحنی ترغیب‌کننده از لزوم درك بهتر موضع ایران سخن می‌گفت و خواستار دوستی و کمک بریتانیا در برابر روسیه می‌شد. اولیای دولت بریتانیا نیز به نوبه خود از هیچ کوششی برای پذیرایی از او و نمایش قدرت صنعتی و ثروت انگلستان فروگذار نمی‌کردند. او را به تماشای تونل زیر رودخانه تیمز و يك کشتی نوساز زره‌پوش و قورخانه و ولیچ و اسکله نیروی دریایی در بندر پورتموت و پل معلق * منای [در ساحل ایالت ویلز] و کارخانه‌های نساجی و صنعتی منچستر و تماشاگاه‌هایی از این قبیل بریند.

از پاریس فرخ‌خان با لرد کلارندن و جانشین او لرد * مامزبری برای حل و فصل مسائلی که هنوز مورد اختلاف مانده و تخلیه جزیره خارگ را به تعویق انداخته بود مرتباً مکاتبه می‌کرد. انگلیسی‌ها می‌گفتند که ایرانیها با صحه گذاشتن بر قتل حاکم هرات - «قتل وحشیانه و قساوت‌آمیزی که در تاریخ کشورهای مدعی تمدن بکلی بیسابقه است» (۱۳) - و با کوچاندن اجباری صدها یهودی از هرات به مشهد (که خود قبلاً از آنجا به علت تعصب بیش از حد اهالی محل به هرات پناه برده بودند) و گروگان نگاه داشتنشان در آنجا عهدنامه را بی‌اعتبار ساخته‌اند. انگلیسی‌ها همچنان شکایت داشتند که نیروهای ایرانی هنوز قسمتهایی از هرات را در تصرف خود دارند و با یکی از افراد مهم تحت‌الحمایه انگلیس و با افراد ایل هزاره (که انگلیسی‌ها آنان را افغان می‌شناختند) بدرفتاری می‌کنند.

از این رو دولت انگلیس در وضعی نبود که با همدلی به درخواست فرخ‌خان برای بذل عنایت و تفاهم بیشتر برای موقعیت دشوار ایران

در میان دو ابرقدرت رقیب آن روز توجه کند. انگلیسی‌ها حاضر نشدند تضمین بدهند که از اتحاد سه ایالت افغان‌نشین هرات و قندهار و کابل جلوگیری خواهند کرد. آنها حاضر نشدند استیونز را که بازگشتش به تهران بررغم تمایلات ایرانیها انجام گرفته بود و ادامه حضورش در تهران (به عقیده فرخ‌خان) مانع بزرگی برای روابط دوستانه دو کشور محسوب می‌شد عوض کنند. آنها تقاضایش را برای بازگرداندن توپهایی که در جنگ از ایرانیها به غنیمت گرفته شده بود رد کردند، با این استدلال که «اگر این نشانه‌های پیروزی به ایران بازگردانده شوند، داستانهایی که ایرانیها از پیروزی خود در مقابل سپاهیان بریتانیایی نقل می‌کنند تکذیب نشده و باور خواهند شد.» (۱۴) و هنگامی که فرخ‌خان از انگلیسی‌ها در مورد مسئله آزار دهنده حمایت روس و انگلیس از اتباع ایرانی تقاضای کمک کرد هیچ پاسخ دلگرم کننده‌ای به او ندادند. و به همین‌سان وقتی که فرخ‌خان سعی کرد حمایت بریتانیا را برای لشکرکشی به سوی خیوه و بخارا برای آزاد ساختن دویت هزار ایرانی که شایع بود در آنجا اسیر هستند جلب کند جواب مساعدی نشنید. از نظر ایرانیها سرنوشت هموطنانشان در آسیای میانه مهم‌تر از سرنوشت افراد یهودی و هزاره‌ای بود که به گفته فرخ‌خان «به نحو غیرقابل تردیدی از اتباع ایران» (۱۵) محسوب می‌شدند و از این‌رو وضعیتشان ارتباطی به انگلیسی‌ها نداشت. لرد مامزبری حداقل در مقابل یکی از تقاضاهای فرخ‌خان حاضر شد تا حدی قدم به جلو گذارد، و آن حمایت از ایران در مذاکراتش با دولت عثمانی برای حل و فصل مسائل مرزی بود.

از دست رفتن هرات ضربه شدیدی به غرور ایرانیها وارد آورد و برخی فرخ‌خان را متهم ساختند که از انگلیسی‌ها پول گرفته است، هرچند که مدرکی برای اثبات این اتهام ارائه ندادند. اگرچه فرخ‌خان در لندن از مذاکراتش نتیجه‌ای - یا نتیجه زیادی - نگرفت ولی ایرانیها از اینکه انگلیسی‌ها در ازای صلح، آنها را مجبور به پرداخت غرامت نکرده بودند و یا در عوض قسمتی از خاک ایران را به نواحی

تحت اشغال خود منضم نساخته بودند نفس راحتی کشیدند. بنابراین وقتی فرخ‌خان به ایران بازگشت، ناصرالدین شاه او را به دریافت لقب «امین‌الدوله» (که يك درجه بالاتر از لقب «امین‌الملک» قبلی بود) مفتخر ساخت و يك قبضه شمشیر جواهر نشان و مقدار قابل توجهی پول نقد نیز به وی بخشید. فرخ‌خان تا زمان مرگ خود در سال ۱۸۷۱/۱۲۸۸ هم‌چنان در مرکز امور کشور باقی ماند و هم در دربار و هم مدتی بعد، در سمت وزیر امور ولایات و گمرکات به خدمت خود ادامه داد. فرخ‌خان روایت مشروح و جالبی از سفر خود را در اروپا برای آیندگان باقی گذاشت. این کتاب که «مخزن‌الوقایع» نام دارد به دستور او توسط یکی از منشیانش که پیداست ناظری دقیق و نکته‌سنج بوده نوشته شده است. قسمتی از کتاب در زمان حیات خود او به طبع رسید، اما قسمتی از آن که نهادهای سیاسی فرنگستان را تشریح می‌کند از نظر ناصرالدین شاه بیش از حد و به نحو خطرناکی آزادمنشانه بود و از نسخه چاپی کتاب حذف گردید. اما نسخه‌های خطی آن دست به دست می‌گشت و در آموزش سیاسی ایرانیها بی‌تأثیر نبود.

۴ مأموریت سفارت میرزا جعفر خان مشیرالدوله

۶۱- ۱۳۷۷/۱۸۶۰

مناسبات ایران با روسیه و ادامهٔ علاقهٔ آن کشور به افغانستان زمینهٔ اعزام سفیر فوق‌العادهٔ دیگری را از ایران به انگلستان در سال ۱۸۶۰/۱۲۷۶ فراهم آورد. انتصاب میرزا جعفر خان مشیرالدوله به این سمت نشانهٔ اهمیتی بود که ایرانیها برای دوستی با انگلستان به عنوان وزنهٔ خنثی‌کنندهٔ تهدید روسیه قائل بودند. چهل و پنج سال زودتر میرزا جعفر حسینی (که در آن زمان چنین نامیده می‌شد) به دستور ولیعهد عباس میرزا به همراهی سرهنگ داری برای تحصیل به انگلستان فرستاده شده بود. وی اکنون یکی از ریش‌سفیدان قوم بود که يك

خروار خلعت و نشان، و لقب مشیرالدوله را یدک می کشید. نمایندگی ایران در دربار انگلستان از آغاز برقراری روابط، امری نامشخص و منقطع بود و در این اواخر به دست وزیر مختار ایران در پاریس سپرده شده بود. سرهنری* رالینسن وزیر مختار بریتانیا در تهران از خبر انتصاب مشیرالدوله به سفارت ایران در لندن استقبال کرد. رالینسن در گزارشی که برای وزارت امور خارجه فرستاد مشیرالدوله را شخصی توصیف کرد که «همانقدر به خاطر هواداری از انگلیسی‌ها مشخص و ممتاز است که برای صداقتی که در پیگیری اهدافش دارد و برای صراحتی که در بیان عقایدش به خرج می‌دهد.» (۱) مشیرالدوله با ده تن همراه رهسپار لندن شد. از جمله همراهان او یک پزشک ایرانی، یک مترجم فرانسوی^۸، دو نوکر و نوۀ

(۸) میو ژول* ریشار متولد ۱۸۱۶، متوفی ۱۸۹۱. معروف به ریشارخان و نیز میرزارضا. فرانسوی جالبی از اهالی* اوتری (در* سائون علیا) که در سال ۱۸۴۴ وارد تهران شد و بیشتر ایام عمرش را در ایران گذراند. معروف بود که نش زبان می‌داند و طی سه سال اقامتش در انگلستان مقداری معلومات پزشکی کسب کرده است و از همین رو مدتی طبابت می‌کرد. معلم زبانهای خارجی مدرسه دارالقنون و مترجم رسمی شاه و وزرا بود و به خرید و فروش تقریباً هرچیزی که به دستش می‌رسید می‌پرداخت. او به احتمال زیاد اولین شخصی است که در ایران از دوربین عکاسی استفاده کرده و با آن عکس شخصیت‌های درباری را برداشته است. در ایامی که روابط ایران و انگلیس قطع شده بود (۱۸۵۶ و ۱۸۵۷) مدتی سرایدار باغ و ساختمان سفارت انگلیس بود. به هنگام مسافرت میرزا جعفرخان (۱۸۶۰ و ۶۱) و ناصرالدین شاه (۱۸۷۳) به انگلیس با عنوان مترجم رسمی آنان را همراهی کرد. در سال ۱۸۷۵ در حدود دو هزار قلم اشیاء مختلف هنری ایرانی را که شامل قالی و پرده نقاشی و کتاب خطی و قلمدان و اشیاء زیر لاکمی و سفالی بود جمعاً به‌بهای ۱۷۷۸ لیره به موزه* کنزینگتن جنوبی (موزه* ویکتوریا و آلبرت کنونی) فروخت. در سال ۱۸۸۹ مقدار بیشتری اشیاء ایرانی از ژول ریشار خریداری شد که میان موزه‌های کنزینگتن جنوبی، ادنبورگ و دوبلین تقسیم شد. میو ریشارخان در سال ۱۸۵۷ مسلمان شد، ظاهراً به این سبب که جانش را نجات دهد و با دختر کردی که در منزلش در لباس مردانه به عنوان نوکر خود نگاه داشته بود ازدواج کند. دکتر* ویلز در کتاب خود* «سرزمین شیروخورشید» (لندن، ۱۸۸۶) قصه‌ای را نقل می‌کند که ریشارخان ←

ده ساله اش بودند. مسافران در ماه اکتبر ۱۸۶۰ / ربیع‌الاول ۱۲۷۷ به سلامت به لندن رسیدند، هر چند که رالینسن می‌ترسید مبادا سفیر نجیف و بیمارتاب مشقات راه را نیاورد و حتی اگر زنده به مقصد رسید، قادر به انجام وظایفش نباشد.

ملکه ویکتوریا سفیر ایران را يك هفته پس از ورودش به لندن در کاخ وینزر به حضور پذیرفت. بعد مشیرالدوله یادداشتی تسلیم لرد جان *راسل وزیر امور خارجه انگلیس کرد که در آن بر لزوم تحکیم روابط ایران و انگلستان تأکید شده بود؛ و نه برای اولین یا آخرین بار در روابط دو کشور به تهدید روسیه و نیاز ایران به کمک انگلیس برای مقابله با این تهدید اشاره رفته بود. و سپس خواسته‌های دولت ایران مطرح شده بود که از چهار فقره تشکیل می‌شد: اول آنکه دولت بریتانیا تمامیت ارضی ایران را تضمین کند. دوم آنکه دولت بریتانیا برای تربیت و تجهیز ده هنگ سرباز به تعداد کافی افسر و پول در اختیار ایران قرار دهد. سوم آنکه ایالات کابل و قندهار و هرات با هم متحد شوند و يك کشور واحد افغان را تشکیل دهند. و چهارم آنکه اقساط معوقه کمک سالانه انگلستان به ایران که به ادعای ایرانیها طبق مفاد عهدنامه سال ۱۸۱۴/۱۲۲۹ و نیز طبق تعهدی که سفیر انگلیس در زمان عقد قرارداد ترکمان چای در سال ۱۸۲۸/۱۲۴۳ کرده بود بایستی به ایشان پرداخت می‌شد و جمعاً به ۲۵۰ هزار تومان (در حدود ۱۲۵ هزار لیره) بالغ می‌گردید کارسازی شود.

هنوز دو هفته نگذشته بود که وزیر امور خارجه انگلیس به هر چهار تقاضای ایران جواب منفی داد و آنها را غیرواقعیانه خواند.

→
دو زن داشت که آنها را هر سال عوض می‌کرد و برای این منظور به همدان می‌رفت. همچنین نگاه کنید به کتاب «مقالات گوناگون» دکتر خلیل‌خان ثقفی (تهران ۱۳۲۲/۱۹۴۴)* «گزارشهای دیپلماتیک کنت دو گوینو در ایران» (ویراسته آ. د. ئیتی، پاریس ۱۹۵۹) و کتاب «سه سال در دربار ایران» اثر دکتر فوریه (پاریس ۱۸۹۹، ترجمه فارسی تهران، ۱۳۲۶) [توضیح مؤلف]

لرد راسل توضیح داد که دادن تضمین برای تمامیت ارضی کشورها در برابر وقایع پیش‌بینی نشده امری است مغایر سیاست بریتانیا، هر چند که دولت اعلیحضرت «هر کوششی را که برای متزلزل ساختن استقلال ایران به عمل آید و یا هر دست‌اندازی جدی را که نسبت به خاک آن کشور صورت بگیرد به دیده نارضایی تمام خواهد نگریست. (۲) اما اگر چنین شود عکس‌العمل دولت اعلیحضرت بستگی به اوضاع و احوال در آن زمان خواهد داشت. در مورد کمک نظامی، دولت اعلیحضرت تقاضای ایران از انگلستان برای پرداخت مخارج ده هنگ سرباز و تعلیم دادنشان توسط افسران انگلیسی را «عملی مغایر حیثیت پادشاه ایران می‌داند، چون در این حال انگلیسیها ای بسا ناچار شوند در گیربهای نظامی ایران را مورد سؤال قرار دهند.» از طرف دیگر دولت اعلیحضرت به هیچ وجه حاضر نیست که در امور داخلی افغانستان دخالت کند و یگانه آرزوی آنها این است که افغانستان از هر گونه مزاحمت و مداخله‌ای از خارج مصون بماند. و بالاخره در مورد کمک مالی انگلیس، لرد راسل به سفیر ایران یادآوری کرد که طبق عهدنامه سال ۱۲۲۹/۱۸۱۴ در صورتی که ایران به کشورهای همسایه تجاوز کند از دریافت کمک مالی انگلیس محروم می‌شود و امتناع دولت اعلیحضرت از پرداخت کمک مالی در سال ۱۲۴۱/۱۸۲۶ درست به همین علت بوده است، مضافاً اینکه دولت اعلیحضرت همچنین حاضر نیست وعده‌های غیرمجازی را که نمایندگانش در هنگام عقد قرارداد ترکمان چای داده است به رسمیت بشناسد.

مشیرالدوله بینوا از بیحاصل ماندن مأموریتش و از اینکه دولت انگلیس حاضر نبود در قبال ایران رفتاری «دوستانه‌تر از دول خارجه دیگری که در دربار ما سفیر دارند» در پیش بگیرد ناراحت شد و گفت که اعلیحضرت از انگلستان مأیوس خواهند شد و «علاج کار را بالاجبار در جای دیگری جستجو» خواهند کرد. (۳)

مشیرالدوله قبل از آنکه در ماه ژوئن ۱۸۶۱/ذی‌الحجه ۱۲۷۷ در بندر ساوتمپتن بر کشتی بخاری شرکت «پاسیفیک اند آرینت» سوار

شود و انگلستان را ترك گوید برای خداحافظی در کاخ بکینگهم به حضور ملکه ویکتوریا رسید. در جزیرهٔ مالت مشیرالدوله و همراهانش به يك ناو نیروی دریایی که از طرف دولت بریتانیا در اختیارشان گذاشته شده بود منتقل شدند و به استانبول رفتند. مشیرالدوله پس از بازگشتش به ایران متولی باشی حرم امام رضا [ع] در مشهد، مقدس‌ترین شهر ایران، شد و سال بعد در همانجا درگذشت.

سفرهای ناصرالدین شاه به انگلستان

۱ «آیا شاه را دیده‌اید» ۱۸۷۳/۱۲۹۰

ناصرالدین شاه در تابستان سال ۱۸۷۳ میلادی/۱۲۹۰ هجری قمری سفری به فرنگ کرد و برگگی از تاریخ را به عنوان اولین پادشاه ایرانی عازم فرنگ از آن خود ساخت. وی بعد از مرگ پدرش محمد شاه در سال ۱۸۴۸/۱۲۶۴، بیست و پنج سال سلطنت کرده بود. روابط انگلیس و ایران که بر اثر جنگ‌های ۱۸۵۷-۱۸۵۶ / ۷۳-۱۲۷۲ به نازل‌ترین حد خود رسیده بود، در این میان مقداری از گرمی پیشین خود را بازیافته بود. انگلیسی‌ها که از شورش بزرگ سال ۱۸۵۷/۱۲۷۳ هندوستان به خود آمده و از پیشروی مصرانه روسها در آسیای میانه احساس‌نگرانی می‌کردند، اینک برای حُسن نیت ایرانیها ارزش بیشتری قائل بودند. اولیای دولت انگلیس در سال ۱۸۶۲/۱۲۷۸ موفق شدند موافقت ناصرالدین شاه را برای عبور خط تلگراف لندن به هندوستان از خاک ایران جلب کنند و متعاقباً به چند مورد توافق دیگر با پادشاه ایران دست یافتند. انگلیسی‌ها چند سال بعد خواستار تعیین حدود مرزهای نامشخص ایران با افغانستان و هندوستان انگلیس شدند. از این رو ناصرالدین شاه می‌توانست کم و بیش مطمئن باشد که اگر به

لندن برود به گرمی مورد استقبال مقامات رسمی کشور قرار خواهد گرفت.

قبل از ناصرالدین شاه، هیچ يك از پادشاهان ایران به خاك يك کشور مسیحی قدم نگذاشته بود. تصمیم‌گیری برای انجام این سفر - که کشورهای روسیه و آلمان و بلژیک و انگلیس و فرانسه و سویس و ایتالیا و اتریش [و عثمانی] را در برمی‌گرفت - به هیچ وجه امر آسانی نبود. پادشاه ایران در چهل و سه سالگی و پس از يك ربع قرن جلوس بر تخت طاووس، شخصی بود با شخصیتِ شکل گرفته و راه و رسمهای مشخص. خروج او از کشور می‌توانست از نظر سیاسی مخاطراتی دربر داشته باشد. روحانیون و عناصر محافظه‌کار که مایل نبودند پادشاهشان به فرنگ برود و زیر نفوذ غریبها قرار بگیرد و با افکارشان آشنا شود با این سفر مخالفت می‌ورزیدند. از طرف دیگر بودند کسانی، از جمله میرزا حسین‌خان مشیرالدوله^۱ صدراعظم، که شاه را به این سفر تشویق می‌کردند. آنان از عقب‌افتادگی وضع کشورشان در مقایسه با کشورهای فرنگ به خوبی آگاه بودند و امید داشتند که شاه و اطرافیانش با دیدن وضع فرنگستان چشمشان باز شود و لزوم اصلاح و نوسازی نظام کهنه سیاسی و اقتصادی کشور را احساس کنند. انگلستان به عنوان قدرت بزرگ صنعتی آن زمان و یکی از منابع اصلی سرمایه در جهان، برای مشیرالدوله و برخی دیگر از مشاوران شاه جاذبه خاصی داشت. اینان عقیده داشتند که مشارکت مالی و اقتصادی انگلیسی‌ها در ایران این حسن را خواهد داشت که چون سپری استقلال ایران را از تهدید روسها حفظ خواهد کرد. راه سفر يك پادشاه مسلمان به اروپای مسیحی با مسافرت سلطان [عبدالعزیز] عثمانی در سال ۱۸۶۷/۱۲۸۴ باز شده بود.

(۱) که او را با میرزا جعفرخان مشیرالدوله که در سال ۱۸۶۲ درگذشت نباید اشتباه کرد. این لقب بعداً به میرزا حسین‌خان اعطا شد که به نوبه خود نباید با میرزا حسین‌خان نظام‌الدوله آجودان‌باشی اشتباه شود. [توضیح مؤلف]

ناصرالدین شاه مقدماتاً در سال ۱۸۷۰/۱۲۸۷ به زیارت کربلا و نجف در قلمرو عثمانی رفت. سه سال بعد مسافرت خود را به فرنگستان آغاز کرد و روز [شنبه] ۱۹ آوریل ۱۸۷۳/۲۱ صفر ۱۲۹۰ دارالخلافه را با انبوهی از ملازمان به سوی بندر انزلی در ساحل دریای خزر ترك کرد. پیشرفتشان مثل همه نقل مکانهای سلطنتی کند بود و کاروان عظیمی از قاطرهای سنگین بار که آنان را همراهی می کرد شتابشان را می گرفت. نزدیک چهار هفته صرف عبور از راههای ناهموار و گذرگاههای مرتفع کوهستان البرز شد تا سرانجام به ساحل دریای خزر رسیدند. در آنجا دو کشتی، یکی با پرچم ایران و دیگری بایرک روس، در انتظارشان بود.

همراهان ناصرالدین شاه که در بندر انزلی با وی به کشتی سوار شدند و تعدادشان تقریباً به یکصد نفر می رسید مخلوط غربی بودند از افرادی که بیشترشان برای نخستین بار به مسافرت خارج از کشور می رفتند. در این جمع زن سوگلی ناصرالدین شاه [انیس الدوله] نیز به همراهی سه ندیمه سفر می کرد و این چهار تنها زنان حاضر در جمع بودند. حلقه اول از همراهان شاه را صدراعظم میرزا حسین خان مشیرالدوله و ده دوازده وزیر و شاهزاده (که بعضی از آنها وزیر هم بودند) تشکیل می دادند. شاهزاده‌ها خویشاوندان ناصرالدین شاه بودند، از [علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه] عموی بزرگ گرفته تا [عبدالصمد میرزا عزالدوله] برادر ناتنی. هفت سردار نیز که شش تنشان ایرانی و هفتمی اتریشی و مأمور تعلیم افواج ایران بود در الترام رکاب بودند. هر یک از شخصیتها حداقل يك نوکر همراه آورده بود. ناصرالدین شاه به تنهایی جمع کثیری از صاحب‌منصبان درباری و «عمله خلوت» را همراه داشت از جمله يك عکاس، يك قهوه‌چی (که مسئول آماده کردن قلیان مرصع و بساط قهوه‌خوری شاه بود)، يك آبدان، چهار پیشخدمت خاصه و هشت پیشخدمت «غیر خاصه». در این جمع يك سلمانی و چند مهتر برای پنج اسبی که همراه جمع به سفر برده می شد نیز حضور داشتند. علاوه بر ژنرال اتریشی، چهار اروپایی دیگر هیئت را همراهی

می کردند که دونفرشان فرانسوی بودند: حکیم *طولوزان، پزشک اول ناصرالدین شاه و مسیو ژول *ریشار، معلم زبان و دلال اشیاء عتیقه که در فصل نهم از او صحبت کردیم به عنوان مترجم. دوتن دیگر انگلیسی بودند و به دستور شاه در رده ملازمان قرار گرفته بودند. این دو جوزف *دیکنس، پزشک سفارت و رونالد *تامسن بودند که شخص اخیر برادر وزیر مختار انگلیس در تهران و از منشیان دیپلماتیک سفارت بود و از مدتها قبل در ایران اقامت داشت.

هیئت ایرانی طول دریای خزر را طی کردند و در حاجی طرخان (استراخان) از کشتی پیاده شدند. در آنجا میرزا ملکم خان که به تازگی به سمت وزیر مختار ایران در لندن منصوب شده بود با برادرش میکائیل به هیئت ملحق شد. این همان ملکم خانی است که در سال ۱۸۵۷/۱۲۷۳ به فرخ خان در مذاکراتش با لرد کاولی که به عقد عهدنامه پاریس منجر شد کمک کرده بود. او نقش مهمی در دادن ترتیبات سفر ناصرالدین شاه به کشورهای فرنگ برعهده داشت.

در حاجی طرخان مسافران همه سوار یک کشتی بزرگ رودخانه پیمان شدند و با آن در رود ولگا تا شهر *تساریتسین (استالینگراد امروز) پیش رفتند و در آنجا به دو قطار راه آهن منتقل شدند؛ این اولین «کالسکه بخاری» بود که شاه و بیشتر همراهان او در عمرشان سوار می شدند. از آنجا به مسکو رفتند. در این شهر چند روزی اقامت کردند و در این میان، مشکلاتی برسر [انیس الدوله] همسر ناصرالدین شاه پیش آمد. علت هرچه بود - مسئله نگاهداشتن زنها دور از نظر مردان نامحرم یا تمایل بانو به سیاحت بدون استفاده از حجاب - صدراعظم، شاه را راضی کرد که همسر و ندیمه ها را از نیمه راه تحت نظر یک ملا به تهران پس بفرستند. همسر شاه با بی میلی و اکراه به بازگشت تن در داد و گفته می شود در عوض، وقتی در ماه سپتامبر / رجب ناصرالدین شاه به ایران بازگشت، در دادن ترتیب عزل صدراعظم نقش مؤثری داشت.

ناصرالدین شاه و همراهان از مسکو به پترزبورگ (سن پترزبورگ)

رفتند و در آنجا شخص تزار، پسر بزرگش تزارویچ [ولیعهد]، و دیگر اعضای خانواده ساطنتی در ایستگاه راه آهن از او استقبال کردند. امپراتور الکساندر دوم مهمان خود را تا قصر عظیم زمستانی که تمامی هیئت ایرانی را طی يك هفته اقامتشان در آن جادادند همراهی کرد. در سن پترزبورگ و در برلین و بروکسل - که مقصدهای بعدی ناصرالدین شاه بود - برنامه متنوعی از رژه نظامی و تماشای جاهای دیدنی و مجالس رقص و ضیافت و تئاتر برای مهمانان ایرانی ترتیب داده می شد. این برنامه برای شاه و بیشتر همراهان او مدخل حیرت انگیزی به دنیای کاملاً جدیدی بود که در آن مردها و زنها آزادانه با هم معاشرت می کردند. هر شب شاه شرحی از وقایع روز را به یکی از منشی های خود تقریر می کرد. این روایات بعداً به صورت مسلسل در روزنامه رسمی تهران برای استفاده آن دسته از ایرانیانی که سواد داشتند به چاپ رسید. يك فرهنگ نویس و شرق شناس انگلیسی به نام ج. و. *ردهاوس با سرعت قابل ستایشی ترجمه ای از این یادداشتها را - که خودش آن را «ترجمه کامل لغت به لغت» خوانده است - در مدت کوتاهی تهیه کرد که سال بعد در انگلیس چاپ شد.

در این بین در لندن با نزدیک شدن روز ورود شاه، مسئولان امور هنوز نگران دادن ترتیبات صحیح برای اقامت او بودند. روزنامه «تایمز» در شماره ۱۶ مه / ۱۸ ربیع الاول خود گزارشی از خبرنگارش در برلین چاپ کرد حاکی از اینکه سه تن از زنهاى ناصرالدین شاه او را همراهی می کنند. *همند، معاون وزارت امور خارجه نامه ای به رونالد تامسن نوشت و خواستار دریافت اطلاعات دقیق شد. نوشت آیا حقیقت دارد که شاه سه تن از زنان خود را همراه آورده است؟ اگر این موضوع حقیقت دارد «با آنها چکار باید کرد؟ آیا شاه متوقع است که آنها را در قصر بکینگهم جا بدهیم یا در جای دیگری؟ آیا باید آنها را محبوس و نامرئی نگاه داشت جز در مقابل چشم خانمها؟» همند همچنین می خواست بداند که آیا شاه همراه خود تعدادی اسب و مهتر می آورد یا نه، و آیا سحرخیز است و چه چیزهایی می خورد و می نوشد؟

«آیا روی زمین می‌خوابد یا در تخت‌خواب... آیا روی زمین می‌نشیند یا بر صندلی و کاناپه؟» آیا راست است که شأن او اجازه نمی‌دهد از پله بالا برود؟ و غیره و غیره. (۱)

تامسن از سن پترزبورگ پاسخهای اطمینان بخشی داد. تنها یکی از همسران ناصرالدین شاه به سفر آمده بود ولی او را به همراهی ندیده‌هایش زودتر به تهران پس فرستاده بودند. در مورد غذا، اگر از گوشت خوک استفاده نشود مشکلی پیش نخواهد آمد. ناصرالدین شاه اندکی شراب می‌نوشد ولی به مشروبهای قوی لب نمی‌زند. تنباکو و قلیان خودش را همراه دارد. اعتراضی به بالا رفتن از پله ندارد. اتاق خوابی که در قصر بکینگهم برایش حاضر می‌کنند لازم نیست تفاوتی با ترتیباتی که برای مهمانان تاجدار دیگر می‌دهند داشته باشد. «در ایران یقیناً شاه روی زمین می‌خوابد و در طول روز روی زمین می‌نشیند... اما از وقتی که در فرنگ است غذا را سر میز صرف کرده و مثل فرنگی‌ها نشسته و خوابیده است.» تامسن همچنین تذکر داد که تنها سه تن از همراهان شاه روی او نفوذ دارند: صدراعظم، برادر ناتنی شاه و میرزا ملکم‌خان. بیشتر همراهان شاه اندکی فرانسه صحبت می‌کنند ولی تنها کسانی که می‌توانند انگلیسی صحبت کنند دو مرد فرانسوی، یعنی دکتر طولوزان و مسیو ریشار هستند. صدراعظم هم انگلیسی را «کم و بیش می‌فهمد.» (۲)

انگلیسی‌ها برای آنکه اطمینان حاصل کنند که برای جلب رضایت ناصرالدین شاه همه تدارک لازم را دیده‌اند یکی از صاحب‌منصبان دربار را به برلین اعزام داشتند تا بیشتر تحقیق کند. فرستاده پس از مشورت با میرزا ملکم‌خان و دکتر طولوزان گزارش داد که شاه معمولاً غذا را تنها و روی زمین صرف می‌کند. از این رو توصیه کرد که «یک قالیچه قابل حمل آماده نگاه داشته شود» تا آن را مثل رومیزی روی فرش ثابت اتاق پهن کنند. ظرفهای غذا را پس از آنکه پیشخدمتهای انگلیسی دم در اتاق گذاشتند پیشخدمتهای ایرانی شاه برمی‌دارند و روی سفره می‌چینند. مأمور دربار سپس در گزارش خود مقداری از پسندهای

شاه را فهرست‌وار ذکر کرد.

شاه خوشش نمی‌آید که مجبور شود با قطعات بزرگ گوشت کلنجار برود و آنها را به قطعات کوچکتر تقسیم کند. به برنج و گوشت بره و گوشت گوسفند و گوشت طیور علاقه دارد. نوع غذاهایی که انتخاب می‌شود باید کم و بیش ذائقه‌مشکل پسند را راضی کند، مثل پلو یا چلو، که به‌سادگی برنج جوشانده را می‌گویند. برنج بایستی یا برنج پشاور یا برنج *لمباردی باشد. شاه عاشق انواع میوه، خربوزه، هندوانه، خیار، پرتقال، نارنگی و آلوچه (ترش) است. شربت‌های ترش، آب پرتقال و آبلیمو و غوره که نوک‌های خودش آبش را می‌گیرند باید هر روز موجود باشد. برای گرفتن آب غوره به یک دستگاه فشاری کوچک یا به یک هاون نیاز است که باید برای این منظور تهیه شود. یخ خرد شده و آب یخ فراوان باید همیشه و سرهمه‌غذاها حاضر باشد. این جزء بسیار مهمی از زندگی روزانه ایشان است. (۳)

فرستاده همچنین توصیه کرد که یک قطعه گوشت گوسفند تازه باید هر روز موجود باشد تا یکی از پیشخدمت‌های شاه از آن کباب درست کند. و چون در قصر، حمام ترکی وجود ندارد، بایستی در یکی از حمام‌های قصر یک نوع «حمام بخار» از طریق تعبیه آجرهایی که پس از داغ کردن آب روی آنها پاشیده شود به وجود بیاید. این کار انجام شد و این حمام بخار را لرد *سیدنی وزیر دربار قبل از ورود شاه مورد بازدید قرار داد.

اما اخباری که از روسیه و مخصوصاً آلمان درباره کارهای ناصرالدین شاه درز می‌کرد تا این حد اطمینان‌بخش نبود. وزیر دربار که در دادن ترتیبات لازم برای سفر شاه مسئولیت زیادی را برعهده داشت در نامه‌ای که به سرهنگ (بعداً سرهنری) *پانسن‌بی، منشی خصوصی ملکه نوشت هشدار داد که «شاه در رفتارش چندان مؤدب نیست. چند بار امپراتریس را در برلین معطل گذاشته است. هنگام صرف غذا هم ظرافت لازم را ندارد.» (۴) یک هفته بعد و تنها سه روز پیش از ورود ناصرالدین شاه سرهنگ پانسن‌بی حس کرد وظیفه دارد ملکه ویکتوریا را برای رفتار مهمانش آماده کند. وی در گزارشی نوشت: «از قراری که همه می‌گویند اعلیحضرت پادشاه بسیار نامتمدن

است و ترجیح می‌دهد کسی کاری به کارش نداشته باشد تا بتواند هر طور دلش می‌خواهد عمل کند. مستر *گلدستون (نخست‌وزیر) گزارشهایی دریافت داشته است که او را به هیچ وجه تشویق نمی‌کند که مجلس عوام را به تجلیل از شاه در حدی که بالاتر از تجلیل مرسوم آنها از سلاطین اروپایی باشد وادار نماید. شاهزادگان ایرانی عادت دارند که در اتاق خود بخاربه‌های کوچک سه‌پایه [= منقل-م.] روشن کنند و سرجان *کاول (صاحب جمع اموال دربار) از این‌رو، در نظر گرفته است که روی قالیها را با چرم بپوشاند. « (۵) سرهنگ پانسن‌بی همچنین به ملکه اطلاع داد سر هنری *رالینسن (که از سال ۱۸۳۳/۱۲۴۹ تا ۱۸۳۸/۱۲۵۴ عضو هیئت نظامی انگلیس در ایران و از سال ۱۸۵۹/۱۲۷۵ تا ۱۸۶۰/۱۲۷۶ وزیر مختار انگلیس در ایران بود) در رأس هیئت کوچکی به بروکسل رفته است تا از شاه استقبال کند و اهمیت وقت‌شناس بودن را با تأکید به او تذکر خواهد داد. چند روز بعد سرهنگ پانسن‌بی به ملکه اطلاع داد که چند کارآگاه لابلای خدمتکاران قصر بکینگهم که مهمانان ایرانی قرار بود در آنجا اقامت کنند گماشته شده‌اند تا از کش رفتن احتمالی اشیای قصر جلوگیری کنند.^۲

ناصرالدین شاه صبح روز ۱۸ ژوئن/۲۲ ربیع‌الثانی بروکسل را به سوی بندر *اوستند ترک کرد. در آنجا او و هشتاد و چهار ملازمش سوار ناو *«ویجیلنت» و دو کشتی بخاری دیگر متعلق به نیروی دریایی انگلیس شدند. کشتی‌ها در حالی که یازده ناو زرهپوش ناوگان کانال مانس‌آنان را اسکورت می‌کردند، مسیر خود را در دریایی بسیار آرام طی کردند و چند ساعت بعد وارد بندرگاه *دوور شدند که برای استقبال مهمانان به نحو چشمگیری آماده شده بود. (تصویر ۱۰) هوا

(۲) مع‌هذا ۳۳ قلم از اموال قصر گم شد که اکثرآ کاره و چنگال بود ولی شامل يك بشقاب طلا و يك ظرف قایق‌شکل جای سس [=خورش‌خوری؟] از همان سرویس نیز می‌شد، جمعاً به ارزش تخمینی ۸۸ لیره. [توضیح مؤلف]

آفتابی بود و بندر پر از کشتی‌های کوچک و بزرگ آذین‌بسته بود و بر عرشه آنها انبوه تماشاگران که با صدای بلند هورا می‌کشیدند به استقبال مهمانان ملکه آمده بودند. در ساحل هزاران تن دیگر از مردم بر تپه‌های مشرف بر دریا و روی پلاژ و اسکله صف کشیده بودند. به محض اینکه ناو «ویجیلنت» پهلو گرفت، پسران دوم و سوم ملکه، پرینس *آلفرد ملقب به دوک ادنبورگ و پرینس *آرتور به همراهی لرد *گرانویل وزیر امور خارجه، لرد سیدنی وزیر دربار و سرلشکر آرتور *هاردینگ آجودان ملکه به عرشه کشتی رفتند تا به نام ملکه ویکتوریا به ناصرالدین شاه خوشامد بگویند. در خشکی «وقایع‌نگار» شهر دوور^۳ خیرمقدم گفت و ناصرالدین شاه به او جواب داد و رالینسن سخنرانیها را ترجمه کرد.

ادامه سفر با راه آهن تا لندن که از هلهله مردمی که در هر ایستگاه در امتداد مسیر گرد آمده بودند هیجان‌انگیزتر شده بود، بدون حادثه گذشت. در نتیجه گرم کردن محور يك جفت از چرخهای قطار، یکی از واگونها آتش گرفت و قطار مدتی توقف کرد. در ایستگاه ویکتوریا که قطار سرانجام در ساعات آخر روز به آن وارد شد، پرینس ویلس [ولیعهد]، دوک کمبریج و اعضای هیئت دولت و دیگر بلندپایگان صف کشیده بودند تا از مهمان عالیقدر استقبال کنند.

يك فوج از قراولان سوار خاصه که ملبس به اونیفورم تشریفاتی بودند ناصرالدین شاه و ولیعهد انگلیس و دیگر مهمانان و مستقبلیین را که در سیزده کالسکه روباز سوار شدند از ایستگاه راه آهن تا قصر بکینگهم زیر باران شدید اسکورت کردند. جمعیت زیادی به طور غیرمنتظره در امتداد مسیر گرد آمده بود. شاه که از ازدحام تماشاگران

۳) The Recorder of Dover. به روایت «فرهنگ آکفورد» وقایع‌نگار در شهرهای انگلیس شخصی است با معلومات حقوقی که از جانب شهردار و انجمن شهر مأمور می‌شود جریان محاکمات و چند و چون رسوم شهر را به خاطر بپارد و شهادت او در هر مورد بالاترین مدرک از حقیقت امر تلقی می‌شود. ناصرالدین شاه در سفرنامه خود (ص ۸۵) به‌سادگی می‌گوید: «حاکم شهر دوور... نطق را مفصلاً خواند.» - م .

خوشحال شده بود در یادداشت‌های روزانه خود نوشت: «طرفین راه و بامها و بالاخانه‌ها مملو از زن و مرد و بچه بود. بسیار اظهار خوشحالی می‌کردند، هورا می‌کشیدند، دستمال تکان می‌دادند، دست می‌زدند. خلاصه معرکه غریبی بود. من متصل با سر و دست تعارف می‌کردم. جمعیت تماشاچی انتها نداشت.»

در طول دو هفته و نیم اقامت ناصرالدین شاه در انگلستان، ولیعهد شب و روز مراقب شاه بود، چون ملکه و یکتوریا پس از مرگ شوهرش پرینس *آلبرت در سال ۱۸۶۱/۱۲۷۷، کم و بیش از ظاهر شدن در انظار عمومی ابا داشت. با این وجود برنامه روزانه شاه را با علاقه‌مندی دنبال می‌کرد.

وسعت شهر لندن، جمعیت انبوه آن و خطوط راه آهن که از همه سو به پایتخت منتهی می‌شد پادشاه ایران را تحت تأثیر قرار داده بود. وی در یادداشت‌های خود نوشت:

زنهای بسیار خوشگل دارد. نجابت و بزرگی و وقار و تمکین از روی زن و مرد می‌ریزد. معلوم است که ملت بزرگی است و مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانایی و عقل و هوش و تربیت به آنها داده است. این است که مملکتی مثل هندوستان را مسخر کرده و در ینگی دنیا و سایر جاهای عالم هم متصرفات معتبره دارند. (۶)

بسیاری از چیزهایی که ناصرالدین شاه در لندن و نواحی اطراف آن می‌دید و مورد توجهش قرار می‌گرفت هنوز در ایران ناشناخته بود، مثل استفاده از ماشین برای زدن چمن یا کالسکه بچه، یا اسکله‌ها و جراثقالهای کنار رود تیمز، تونلهای راه آهن، استفاده از برق و شاید مهمتر از همه، خیابانهایی که در شب با چراغ گاز روشن می‌شدند.

اهالی لندن از همان شب اول به‌شاه علاقه‌مند شدند و هر کجا که می‌رفت، با آن موی سیاه و سیمای مطبوع سبزه و سرداری جواهر نشان پرتالو، مورد استقبال قرار می‌گرفت و انبوهی از مردم کنجکاو را به سوی خود جلب می‌کرد. «آیا شاه را دیده‌اید؟» (۷) سؤالی بود که در اندک زمانی بر لبان همه جاری بود. کسانی که در بندر دوور به پیشواز

او رفته و او را تالندن همراهی کرده بودند زود دریافته بودند که او همان آقای هالوی آسیایی که در انتظارش بودند نیست. صبح روز بعد پرنس آلفرد یادداشتی برای «مادر عزیزش» نوشت حاکی از اینکه شاه «از استقبالی که از او شده بسیار راضی است و چیزهایی که دیده برایش جالب بوده است. اگر گزارشهایی که از دربارهای دیگر اروپا رسیده بود حقیقت دارد پس باید در این فاصله مقدار زیادی تغییر کرده و متمدن شده باشد.» (۸) سرهنگ پانسن بی بهملکه گزارش داد که شاه «روی همه اشخاصی که او را دیده‌اند تأثیری مساعدتر از حد انتظار گذاشته است»، و «با چند مورد استثنای جزئی مثل یک فرنگی غذا می‌خورد.» (۹) وزیر امور خارجه نوشت که ملکه «به‌نحو مطبوعی از دیدن شاه شگفت‌زده خواهد شد» و سپس وی را چنین توصیف کرد:

خوش‌قیافه (تاحدی شبیه لرد *کلن ویلیام). اطوارشان تا اندازه‌ای سربازوار و مشخص. دستهای بلندی دارند که آنها را زیاد حرکت می‌دهند ولی نه با شدت. بلند صحبت می‌کنند و طرز بیانشان تا حدی بریده بریده است. تبسمشان نامطبوع نیست. سرداری معظم‌له که از پارچه ساده بدون نقش دوخته شده یکسره از سنگهای قیمتی پوشیده است - سردوشی، اطراف دکمه‌ها، کمر - شمشیر و غلاف آن یکپارچه از الماس پوشیده شده. عینک دور طلائی می‌زنند که با آن زیاد ورمی‌روند؛ مرتباً آن را می‌زنند و برمی‌دارند و بعضی وقتها مثل دوربین با آن رفتار می‌کنند... سر ناهار اعلیحضرت با آداب درست غذا خوردند و تنها مورد غیر متعارف این بود که نوک ساقه‌های مارچوبه را بریدند و بعد ساقه‌های سفید آن را در نمکدان زدند و میل فرمودند. (۱۰)

روزنامه «تایمز» پنج ستون کامل را به‌درج خبر ورود شاه اختصاص داد و در آن با لحنی تشویق‌کننده نوشت: «بعد از سفرش به سن پترزبورگ و برلین، شاه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در آموختن آداب و رسوم فرنگی‌ها کرده است.»

ناصرالدین‌شاه روز دوم ورود به لندن با صدر اعظم و دیگر همراهان خود با قطار به قصر وینزر رفت تا مراتب احترام خود را بهملکه و یکتوریا تقدیم کند. ملکه اختصاصاً برای سفر ناصرالدین شاه از قصر *بالمورال

[در اسکاتلند] به‌لندن آمده بود. هرچند ناصرالدین شاه و ملکه ویکتوریا قبلاً با یکدیگر ملاقات نکرده بودند، اما ملکه در سال ۱۲۸۵/۱۸۶۸ پس از انتشار بخشی از خاطراتش،* «برگی چند از دفتر زندگانی ما در کوهساران اسکاتلند» نسخه‌ای از آن را که با دست خودش به‌نام ناصرالدین شاه امضا کرده بود برای وی فرستاده و توجه او را به‌خودش جلب کرده بود. وزیر مختار انگلیس در تهران متعاقباً گزارش داده بود که شاه بعد از شنیدن ترجمه شفاهی قسمتهایی از کتاب از دکتر طولوزان، دستور داده است تمام کتاب به‌فارسی ترجمه شود تا او بتواند آن را بخواند. و حالا قرار بود که ملکه ویکتوریا او را به‌دریافت نشان زانوبند که مدتها در آرزوی آن بود مفتخر و مباهی سازد.

در سال ۱۲۷۳/۱۸۵۷ بعد از عقد عهدنامه صلح بین انگلستان و ایران، صحبت اعطای نشان زانوبند به شاه پیش‌آمده بود ولی در همان ایام لرد پالمرستن، نخست‌وزیر، این پیشنهاد را با عبارات خاص خودش وتو کرده بود. وی به وزیر امور خارجه نوشته بود: «غیرممکن است به شاه نشان زانوبند بدهیم درحالی‌که او بیشتر مستحق یا بوبند است. تنها ادعایش برای دریافت چنین افتخاری نامه اهانت آمیزی است که درباره ملکه نوشته. اما دادن انفیهدان مطلب دیگری است.» (۱۱) ولی پس از گذشت شانزده سال وضع عوض شده بود. روسها مصرانه درجهت هندوستان به‌جلو می‌راندند. تاشکند در سال ۱۲۸۲/۱۸۶۵ به‌چنگشان افتاده بود؛ سمرقند سه سال بعد سقوط کرده بود؛ خیوه در سال ۱۲۸۹/۱۸۷۲ مورد تهدید قرار گرفت و سال بعد مسخر شد. متعاقباً در جریان صف‌آرایی دو قدرت بزرگِ وقت در تهران، انگلیسی‌ها متوجه شدند که از رقبای خود که عالی‌ترین نشان کشورشان را به‌پادشاه ایران داده بودند نمی‌توانند عقب بمانند. برای این کار، یعنی اعطای نشانی که در اساس يك نشان شوالیه‌های مسیحی به‌شمار می‌رفت به‌يك فرد غیر مسیحی، در سال ۱۲۸۴/۱۸۶۷ به‌هنگام سفر رسمی سلطان

عبدالعزیز به انگلستان سابقه‌ای ایجاد شده بود.^۴ در آن سال ملکه ویکتوریا با اکراه نظر نخست‌وزیر را پذیرفته بود و اکنون بار دیگر احساس می‌کرد ناچار است به‌توصیهٔ وزیران خود عمل کند.

یادداشتی که ملکه ویکتوریا در روز ۲۰ ژوئن ۱۸۷۳/۲۴ ربیع‌الثانی در دفتر روزنامهٔ خودنوشته است تصویر زنده‌ای از چگونگی ملاقات او و ناصرالدین‌شاه را به‌دست می‌دهد. این ملاقات برخلاف انتظار به‌خیر و خوشی گذشت. ملکه پنجاه و چهار ساله بر رخم سن و سال و تجربیاتش در انتظار واقعهٔ بزرگ روز «عصبی و هیجان‌زده» بود. «لباس صبح شیکی پوشیدم و مرواریدهای درشتم و ستاره و حمایل نشان زانوبند و نشان ویکتوریا و آلبرت و غیره را به‌خودم زدم.» ناقوس کلیساها به‌افتخار روز جلوس ملکه و سفر شاه به‌صدا درآمده بود. همه‌جا آثار «هیجان و آمد و رفت زیاد» به‌چشم می‌خورد. قراولان سوار خاصه و نگهبانان پیادهٔ قصر با لباسهای [باستانی] ارغوانی رنگشان در مکانهای خود مستقر شدند. ملکه وقتی متوجه شد در امتداد تپه‌ای که بین ایستگاه راه‌آهن و قصر واقع است قراول نگذاشته‌اند، درحالی که این کار برای سلطان عبدالعزیز انجام گرفته بود، احساس نارضایی کرد. وقتی کالسکهٔ حامل شاه و به‌دنبال آن یازده کالسکهٔ دیگر پدیدار شدند ملکه به‌طبقهٔ پایین آمد تا به‌همراهی وزیر امور خارجه و مقامات دیگر به‌شاه خوشامد بگویند. ملکه دستش را به‌پادشاه داد و بازوی او را گرفت و به‌این ترتیب به‌تأنی از پله‌ها بالا رفتند.

مراسم اعطای نشان زانوبند به‌سادگی در «سالن سفید» قبل‌از‌ناهار برگزار شد. ملکه شاه را به‌طرف يك صندلی که در وسط اتاق

(۴) سلطان عبدالمجید پدر سلطان عبدالعزیز نشان زانوبند را در سال ۱۸۵۶ دریافت کرده بود - در پایان جنگ کریمه، از سفیر کبیر انگلیس در استانبول. در سال ۱۸۶۷ انگلیسی‌ها مایل بودند نشان جدید «ستارهٔ هند» را (به وجود آمده در سال ۱۸۶۱) به سلطان عبدالعزیز بدهند ولی او پیغام فرستاد که به‌کمتر از نشان زانوبند رضایت نخواهد داد. [توضیح مؤلف]

گذاشته بودند راهنمایی کرد و بعد خودش هم کنار شاه روی صندلی دیگری نشست، و از اینکه در مرکز تالار در میان جمع ملازمان و همراهان دوطرف نشسته بودند احساس خودنمایی می‌کرد. («یقیناً منظرهٔ مضحکی بوده است و من به شدت خجالت می‌کشیدم»). دو تن از دختران ملکه و برادران جوانشان پرنس آرتور و پرنس لئوپولد که در ایستگاه راه‌آهن از شاه استقبال کرده بودند حاضر بودند. اگرچه پرنس ویلز (ولیعهد) و دوک ادنبورگ، پسر بعدی، هر دو اظهار علاقه کرده بودند که در مراسم اعطای نشان و ناهار پس از آن حضور داشته باشند ولی مادرشان که با «ترکهٔ آهنین» بر خانواده حکومت می‌کرد مخالفت ورزیده و گفته بود ترتیباتی که از قبل داده شده نباید تغییر کند، مخصوصاً با توجه به این نکته که چند سال قبل هم در مراسم اعطای نشان به سلطان عبدالعزیز، ولیعهد حضور نداشت.

لرد گرانویل نشان زانوبند را به دست ملکه داد. دو شاهزادهٔ جوان در قرار دادن حمایل پهن آبی‌رنگ نشان روی شانهٔ چپ شاه به مادرشان کمک کردند. بعد صدراعظم ستارهٔ الماس نشان را به سرداری شاه سنجاق کرد. ولی اتیکت اجازه نمی‌داد که کسی زانوبند [«جوراب‌بند» به قول ناصرالدین شاه‌م.] را به پای شاه ببندد. سپس ناصرالدین شاه دست ملکه را گرفت و آن را به لبهای خود نزدیک ساخت و ملکه «بر گونهٔ او ادای احترام کرد.» (۱۲) تمام مراسم ظرف چند دقیقه تمام شد. بعد ناصرالدین شاه نشان خاص خودش را که قبلاً به هیچ زنی داده نشده بود به ملکه ویکتوریا داد و نیز نشان آفتاب را که اندک زمانی قبل از عزیمتش به فرنگ به وجود آمده بود. نشان اخیر مخصوص بانوان بود و تا آن زمان تنها به مادر شاه و امپراتریس روسیه و همسر ولیعهد پروس (بزرگترین فرزند خود ملکه ویکتوریا) و ملکهٔ بلژیک اعطا شده بود. وقتی ناصرالدین شاه کوشید حمایل نشان را از روی شانهٔ ملکه رد کند لحظهٔ دشواری پیش آمد. «کلاه من قدری در خطر بود ولی صدراعظم به کمک آمد. همچنین *لِنچین (پرنسس هلنا) و

لوئیز.^۵

سر ناهار ملکه به زبان فرانسه از طریق صدراعظم شاه را مخاطب قرار داد، هرچند که عقیده داشت «شاه زبان فرانسه را کاملاً می‌فهمد» و به آن زبان با جملات کوتاه مقطع سخن می‌گوید. «ملکه توجه کرد که در اثنای ناهار ناصرالدین شاه با دست خودش مرتباً از توی ظرف میوه برمی‌داشت و مقدار زیادی آب یخ نوشید. ملکه ویکتوریا با همان توجه دقیق به جزئیات که چهل سالی زودتر او را در توصیف سه شاهزاده ایرانی یاری داده بود، اکنون در دفتر یادداشتهای خود چنین نوشت: «شاه نسبتاً بلند است و لسی فربه نیست. سیمای متناسبی دارد و بسیار سرزنده است. لباسی از پارچه بدون نقش به تن داشت که پایین آن گشاد و با گوهرهای عالی پوشیده شده بود، یاقوتهای عظیم به جای دکمه و تزیینات الماس، کمر بند حامل شمشیر و سردوشی‌ها یکپارچه از الماس و یک زمرد بسیار درشت در وسط هر کدام. دسته شمشیر و نیام مرصع به جواهرات و کلاه پوستی بلند مزین به جقه الماس.»

عصر آن روز پس از آنکه شاه قصر وینزر را ترك کرد، ملکه ویکتوریا نفس راحتی کشید: «ممنون بودم که همه چیز به خوبی برگزار شده بود.» (۱۳) روز بعد ملکه در نامه‌ای به دخترش، همسر ولیعهد پروس، در پستدلم نوشت که «دیروز برنامه دیدار شاه به نحو ستایش آمیزی برگزار شد. او یقیناً بسیار باهوش است و من او را بسیار موقر دیدم. هیچ چیز ناراحت کننده‌ای در طرز غذا خوردن یا کارهای دیگر او دیده نشد... از انگلستان و چیزهای اینجا خوشش آمده، و اینجا را به نحو مثبتی با جاهای دیگری که در خارجه و مخصوصاً در روسیه

(۵) از جزئیات هیجان انگیز در روایت ناصرالدین شاه از همین مراسم خبری نیست. وی در سفرنامه خود چنین می‌نویسد (ص ۹۰): «خلاصه نشان را به احترام تمام گرفته نشستم. من هم نشان وحمایل آفتاب مکمل به الماس را با نشان تصویر خودم به پادشاه انگلیس دادم. ایشان هم با کمال احترام قبول کرده به خود زدند.» - م .

(۶) در حقیقت ناصرالدین شاه هرگز بیش از فرانسه شکسته بسته‌ای نیاموخت و قادر نبود يك گفتگوی معمولی را بدون کمک مترجم دنبال کند. [توضیح مؤلف]

دیده مقایسه می‌کند. از روسیه خوشش نیامده... ورود شاه تقریباً باعث پدید آمدن تبی شده است و مستر گلدستون می‌گوید به زحمت می‌تواند اعضای مجلس عوام را به تشکیل جلسه واداردا» (۱۴) شاهزاده خانم در پاسخ نوشت چقدر خرسند است که شاه توانسته در مردم انگلیس تأثیر خوبی بگذارد - در برلین که مردم «به اندازهٔ يك سر سوزن علاقه‌ای به خاندان سلطنت هیچ کجا ندارند» (۱۵) شاه را مضحکه کرده بودند و روزنامه‌ها پر بود از گزارشهای اهانت‌آمیز از کارهای او.

ناصرالدین شاه دوبار به قصر وینزر بازگشت - يك بار برای تماشای يك رژهٔ بزرگ نظامی که به افتخار او ترتیب داده شده بود، و بار دوم برای خداحافظی با ملکهٔ ویکتوریا. ملکه تدارکات رژه را با علاقه‌مندی دنبال می‌کرد، آذین‌بندی جایگاه‌ها را بازرسی کرد، دربارهٔ هنگامی شرکت‌کننده پرس‌وجو نمود و به اصطبل رفت تا دو رأس از اسبهای شاه را که در آنجا نگاهداری می‌شد تماشا کند. وی در یادداشت‌های خود نوشت: «هر دو اسب عربی هستند، یکی اسب خاکستری کیک‌گریده‌ای است که دمش را با حنا رنگ کرده‌اند. دیگری کیهَر است.» (۱۶) روز موعود ۲۴ ژوئن / ۲۸ ربیع‌الثانی ملکه به همراهی همسر ولیعهد و خواهر او که همسر ولیعهد روسیه بود (که سفر او و شوهرش به انگلیس در این زمان و حضور آنها در بسیاری از مراسم و تشریفات که به افتخار شاه برپا می‌شد می‌بایست با توجه به رقابت شدید روس و انگلیس در ایران برای ایرانیها حیرت‌آور بوده باشد) سوار در يك کالسکه به میدان رژه رفتند. شاه و ولیعهد انگلیس و شاهزاده‌های جوانتر و ولیعهد روسیه و دوازده نفر از ملترمین شاه سوار بر اسب از خیابان طولانی وسط پارک بزرگ وینزر به طرف میدان رژه رفتند. خیابان مملو از جمعیت بود و فریادها و هلهله‌های آنان اسبها را رم می‌داد. سه تن از ایرانیها و از جمله یکی از سرداران ایرانی که همه سوار اسبهای ناآشنای متعلق به اصطبل سلطنتی بودند زمین خوردند. خوشبختانه اسب شاه [موسوم به یمین‌الدوله] «به واسطهٔ طول سفر و صدمه‌ای که در دریا و راه آهن دیده بود به هیچوجه رم نمی‌کرد و آرام بود.» (۱۷)

روزدوم ژوئیه/۶ جمادی‌الاول که قرار بود ناصرالدین شاه برای خداحافظی به قصر وینزر بیاید، ملکه ویکتوریا هر دو نشانی را که از شاه دریافت کرده بود به خود زده بود. این بار ملکه ترتیبی داده بود که قراولان سوار خاصه حتماً روی تپه کنار ایستگاه هم مستقر باشند. باز ملکه برای استقبال از مهمان خود از پله‌ها پایین آمد و دست شاه را گرفت و او را در تالارهای قصر گرداند و اشیای گرانبهایی را که در این اتاقها نگاهداری می‌شد و برای شاه جالب بود به او نشان داد، از جمله مجموعه درجه اولی از کتابهای خطی فارسی را. ملکه همچنین توجه شاه را به الماس «کوه نور» که آن را بسان سنجاق سینه‌ای به لباسش زده بود جلب کرد (آدم از خودش می‌پرسد که آیا ملکه ویکتوریا می‌دانسته که همزاد آن، الماس «دریای نور» متعلق به شاه ایران است؟). وقتی وارد تالار غذاخوری شدند ناصرالدین شاه نفسش بند آمد و گفت: "belle chambre, belle vue!" [چه اتاق زیبایی، چه منظره زیبایی!] قبل از خداحافظی ملکه ویکتوریا یک عکس امضا شده خودش را به ناصرالدین شاه داد. وی در یادداشت همان روز خود نوشت: «شاه در وقت وداع کاملاً مهموم به نظر می‌رسید و دست مرا بوسید.» (۱۸) شاه سپس در معیت پرنس لئوپولد بیست ساله سوار کالسکه شد و به طرف ایستگاه راندند. سر راه توقفی کنار آرامگاه پرنس آلبرت کردند و شاه حلقه گلی بر گور شوهر ملکه گذاشت.

ناصرالدین شاه علاوه بر سه بار بازدید از قصر وینزر برنامه پُر و پیمانی داشت؛ مقامات انگلیسی برای تحت تأثیر قرار دادن و نیز سرگرم ساختنش از هیچ کوششی فروگذار نکرده بودند. شاه در یک برنامه باشکوه رژه نیروی دریایی که در *اسپیت‌هد بر گزار شد سوار بر کشتی سلطنتی به همراهی ولیعهد و همسرش و شاهزادگان دیگر شرکت کرد. از کالج نیروی دریایی و رصدخانه *گرینیچ بازدید نمود، برنامه تمرینی توپخانه و قورخانه و ولیچ را تماشا کرد، به اسکله‌های لندن و لیورپول رفت، کارخانه‌های نخریسی و پارچه‌بافی منچستر و کارگاههای

راه آهن* کرو را دید. متوجه آثار مشقت و فقر در چهره مردمی که در لیورپول به استقبالش آمده بودند شد. در لندن به تماشای موزه* مادام توسو، باغ وحش، برج لندن، کلیسای وست‌مینستر، بیمارستان* سنت تامس و هردو مجلس پارلمان رفت. ناصرالدین شاه در مجلس ضیافتی که از طرف شهردار لندن در عمارت شهرداری داده شده بود حضور یافت، به کنسرتی در آلبرت هال رفت که لبریز از جمعیت بود و نیز در مجالس رقص پرزرق و برق برپاشده در ساختمان جدید و پرا بهت وزارت امور خارجه و قصر بکینگهم شرکت کرد. پرینس ویلز (ولیعهد) و خواهرش پرینسس لوئیز هردو با احساس وظیفه شناسی به مادرشان گزارش دادند که مجلس رقص در قصر بکینگهم به خوبی برگزار شد. پرینسس لوئیز نوشت که «چنین به نظر می‌رسید که شاه از مجلس رقص خوشش آمده است. رقص اسکاتلندی را خیلی پسندید ولی گفت که از تماشای رقص والس سرش گیج می‌رود.» (۱۹) شاه که از تماشای مردان دامن پوشیده اسکاتلندی وسوسه شده بود نوشت که نی‌انبان «مثل سورنای ایران صدا می‌دهد.» (۲۰) يك شب در یاد ماندنی دیگر «جشن بزرگ»* کریستال پالاس [«عمارت بلور»] بود با برنامه متنوعی که برای راضی ساختن هر سلیقه و مشربی چیزی در آن گنجانده بودند، از نغمه‌های موسیقی که با ارکستر بزرگ نواخته می‌شد و گروه همسرایان می‌خواندند گرفته تا عملیات آکروباتهای مکزیک و ژاپنی و دسته موزیک نظامی و صعود بالن هوای گرم با سر نشین. برنامه با نمایش خیره کننده‌ای از آتشبازی به پایان رسید. ناصرالدین شاه از برنامه خوشش آمد و قبل از ترك انگلستان يك بار دیگر از کریستال پالاس دیدن کرد.

نامه‌های استمداد از اطراف و اکناف خطاب به شاه باریدن گرفت. نویسندگان نامه‌ها هر کدام خواستار چیزی بودند، از کشیشی که پول مختصری می‌خواست تا برای بچه‌های کلاس یکشنبه کلیسا شیرینی بخرد تا بانویی که با مشکلات مالی دست به‌گریبان بود و يك قطعه الماس طلب می‌کرد. بعضی عکس خودشان را فرستاده بودند و برخی

هدیه‌های بی‌ارزشی، به این امید که در عوض چیز بهتری پس بگیرند. به تعدادی از کسبه که به‌دقت انتخاب شده بودند اجازه داده شد به داخل قصر بیایند و کالاهای خود را عرضه کنند. ایرانیها تقریباً هر چیزی را می‌خریدند - از جواهر و چینی آلات گرفته تا مبل و انواع خرت و پرتهای زینتی. بررغم مخالفت وزیر دربار انگلیس که می‌ترسید ملکه موافق نباشد به‌چند مشتزن حرفه‌ای اجازه داده شد به‌داخل قصر بیایند و در محوطه قصر به‌مشتبازی پردازند. ناصرالدین شاه به‌اندازه‌ای به این نمایش خشن جلب شده بود [«بسیار مضحك و با تماشا بود»] که مهمانان مهمی را مدتی در انتظار گذاشت تا مشتریان را تماشا کند. همان صبح نمایشی از جدیدترین وسایل آتشنشانی نیز در محوطه قصر ترتیب داده شده بود. یادداشت آن روز روزنه کمیابی بر اندیشه‌های پنهانی ناصرالدین شاه به‌روی ما می‌گشاید:

اما تعجب در این است که از يك طرف این اختراعات و اهتمامات [را] برای استخلاص انسان از مرگ می‌کنند، از طرف دیگر در قورخانه‌ها و جبه‌خانه‌ها و کارخانه‌های ولویج انگلیس و *کروپ آلمان اختراعات تازه از توپ و تفنگ و گلوله و غیره برای زودتر و بیشتر کشتن جنس انسان می‌کنند. و هرکس اختراعی بهتر و زودتر انسان را تلف می‌کند افتخارها می‌نماید و نشانها می‌گیرد. (۲۱)

ناصرالدین شاه در یادداشت‌های روزانه خود جز در يك مورد که در روز ۲۴ ژوئن/۲۸ ربیع‌الثانی به يك جلسه یکساعت و نیمه با نخست‌وزیر انگلیس مستر گلدستون، وزیر امور خارجه لرد گرانویل، و وزیر هند به اختصار اشاره می‌کند - که «مجلس خوبی گنشت» - سخنی از مذاکرات سیاسی با دولت انگلیس به میان نمی‌آورد. اینگونه مذاکرات را صدراعظم انجام می‌داد ولی او در هدف اصلی بخود یعنی جلب موافقت انگلیسی‌ها برای تأیید دوباره تضمین مشترك انگلستان و روسیه (که اول بار در سال ۱۸۳۴/۱۲۵۰ در زمان جلوس محمد شاه داده شده بود) برای محترم شمردن تمامیت ارضی ایران ناکام ماند. انگلیسی‌ها مایل نبودند که دوباره خودشان را این‌گونه متعهد کنند و علاقه‌ای هم

نداشتند که برای این موضوع با روسها تماس بگیرند چون روابطشان با روسیه به دنبال امتیاز همه‌جانبه‌ای که برای بهره‌برداری از منابع ایران سال قبل به بارون جولیوس* رویتر اعطا شده بود درجه اول نبود. با آنکه رویتر قبلاً پیشنهاد کرده بود برای کمک به پرداخت مخارج سفر ناصرالدین شاه به فرنگ ۲۰۰ هزار لیره پردازد ولی هم‌اکنون در اجرای امتیازنامه دچار مشکل شده بود. صدراعظم که از اعطای امتیاز به رویتر طرفداری کرده بود اکنون که می‌دید دولت انگلیس علاقه‌ای به پشتیبانی از رویتر (که اصلاً انگلیسی نبود ولی به تابعیت انگلستان درآمده بود) ندارد شگفت زده شد. مقامات رسمی به رویتر روی خوش نشان نمی‌دادند و کوششهایش را برای شرکت در مهمانی‌ها و برنامه‌های دید و بازدید شاه نمی‌پسندیدند. وزیر دربار توضیح داد که رویتر «یهودی سودجویی» بیش نیست. (۲۲) رویتر با احساس سرخوردگی به رالینسن گفت وقتی هم‌سرش بفهمد که ناصرالدین شاه به خانه آنها نمی‌رود به شدت عصبانی خواهد شد.

از طرف دیگر اولیای دولت بریتانیا در حالی که مؤکداً اظهار می‌داشتند به هیچ وجه مایل نیستند این تصور را به وجود بیاورند که «دارند در امور داخلی حکومت ایران مداخله می‌کنند و یا با اغتنام از دیدار دوستانه شاه از کشورشان سعی دارند توجه اعلیحضرت را به مسائلی جلب کنند که ممکن است نامربوط به نظر برسد» عیناً همین کارها را کردند. آنان با توجه به زندگی دشوار اقلیتهای مسیحی در ایران از ناصرالدین شاه خواستند فرمانی صادر کند که در آن آزادی تمامی مسیحیان از اذیت و آزار تضمین شود. لرد گرانویل به صدراعظم نوشت: «هیچ اقدام دیگر شاه به اندازه این کار در این کشور و حقیقتاً در تمام بلاد مسیحی مورد قدردانی قرار نخواهد گرفت.» (۲۳) انگلیسی‌ها همچنین ترتیب ملاقات نمایندگان آرامنه و یهودیان و پارسی‌ها را با شاه دادند و اینان از او استدعا کردند که همکیشان ستمکشیده آنان را در ایران مورد لطف و حمایت قرار دهد. شاه با لحنی آرام و تسکین دهنده به آنان اطمینان خاطر داد که همیشه نگران حال

رعایای خویش است و به هیچ وجه تمایزی از لحاظ طبقات اجتماعی و یا مذهب میان آنان قائل نمی‌شود. (۲۴)

و اما هیچ روشن نیست که ملکه ویکتوریا یا لرد گرانویل در مذاکراتشان با شاه به اشارهٔ صدراعظم سخن از مزایای حکومت خوب به میان آوردند یا نه. لرد گرانویل با ظرافت هرچه بیشتر مسئلهٔ اعدام را پیش کشید، با آنکه این حقیقت ناراحت‌کننده وجود داشت که برخی از اعدام‌هایی که در آن اواخر در ایران انجام گرفته بود به درخواست دولت انگلیس بود.^۷ لرد گرانویل اکنون به شاه گفت که ملکه از شنیدن این خبر که تعداد اعدام شدگان در ایران تدریجاً رو به کاهش نهاده، احساس رضایت می‌کند. وی نتوانست موافقت ناصرالدین شاه را برای امضای يك پیمان جدید ضد برده فروشی جلب کند ولی توانست او را به قبول نقشهٔ تعیین حدود مرز ایران و افغانستان در ناحیهٔ سیستان که آن را سال قبل سر فردریک *گولدسمید، رئیس انگلیسی کمیسیون حکمیت سیستان، کشیده بود وادارد، هرچند با اکراه.

نشانه‌ای از اینکه در انگلیس به‌شاه خوش گذشته بود تصمیم ناگهانی‌اش برای تمدید دو روزهٔ مدت اقامتش بود، هرچند که این امر باعث می‌شد مشکلات زیادی در فرانسه که مقصد بعدی او بود به‌وجود بیاید. سرانجام روز پنجم ژوئیه/نهم جمادی‌الاول شاه و همراهانش از بندر پورتموت سوار دو کشتی فرانسوی شدند و راه بندر *شربورگ را در پیش گرفتند. ملکه از اینکه شاه با یکی از ناوهای انگلیسی عازم فرانسه نشده بود دل‌آزرده بود و شاه از طول سفر دریایی‌اش شکایت داشت. قبل از ترك لندن ناصرالدین شاه انگشتر گرانبهایی برای جان *براون مستخدم خاصهٔ ملکه که شمه‌ای از احوالات او را ملکه برای شاه تعریف کرده بود فرستاد و ملکه را دلشاد ساخت. شاه همچنین مبلغ ۱,۶۰۰ لیره به عنوان انعام باقی گذاشت تا میان مستخدمان قصر بکینگهم تقسیم شود.

(۷) دلیل این امر روشن نیست. اما اعدامها به دنبال دستگیری قاتلین و سارقین دو تن از کارمندان شرکت تلگراف هند و اروپا در جنوب ایران صورت گرفت. [توضیح مؤلف]

محافل درباری از اینکه برنامهٔ مسافرت شاه به صورتی غیر منتظره به این خوبی برگزار شده بود خوشحال بودند اما در عین حال از عزیمت میهمانانشان احساس تأسف نمی‌کردند، چون به گفتهٔ یکی از آنان «آدم وقتی به مقدار کافی از يك غذای خوشمزه خورد سیر می‌شود.» سرهنگ پانسن‌بی اظهار داشت که ناصرالدین شاه «مطلقاً شبیه شخصی که ما را وادار کرده بودند در نظر خود مجسم کنیم نبود.» (۲۵) صاحب جمع اموال دربار از اینکه تعداد اشیاء گمشده تا این حد کم بود «به نحو مطبوعی شگفت‌زده» شده بود ولی اضافه کرد که «هرچه آدم با اعضای این گروه بیشتر آشنا می‌شد و کارهایشان را بیشتر می‌دید از تمایزش به اعتماد به شخصیت ایرانی یا پسندیدن آن کاسته می‌شد.» (۲۶) جز صدراعظم که نشان * «ستارهٔ هند» را دریافت کرد بقیهٔ ملتزمین رکاب از اینکه مدال تازه‌ای دریافت نکرده بودند تا همراه خود به وطن ببرند متأسف بودند. ظاهراً در طول سفرشان در خاک اروپا نصیب بیشتری برده بودند.

نیروی دریایی به‌یادگار این سفر یکی از ناوهای قدیمی خود را * «شاه» نامید و اسم کامل ناصرالدین شاه را به خط فارسی جلی بر عقب کشتی ترسیم کردند. نظیر این ادای احترام قبلاً در سال ۱۸۶۷/۱۲۸۴ به سلطان عثمانی شده بود. همچنین بعد از عزیمت شاه، ملکه برای او هدیه‌ای از میان تازه‌ترین محصولات جبه‌خانهٔ وولیع فرستاد: يك توپ صحرايي خان‌دار نه پاوندی با عراده و چرخ و باروت. فرض بر این بود که علاقهٔ شاه به توپ و تفنگ بیشتر از وسایل آتشنشانی است. میخانهٔ «شاه ایران» در قریهٔ * پول در ایالت * همپشیر نیز احتمالاً نام خود را در همین اوان گرفته است.^۸

اما خردده گیرانی هم بودند. لرد * گاور برادر دوک * سادرلند که

(۸) سالهای سال بعد، در دههٔ ۱۹۶۰ سفیر کبیر ایران در انگلیس که تصور اشتباهی از امور داشت نامیده شدن يك میخانه را به این شکل دون شأن پادشاه ایران دانست و به وزارت امور خارجهٔ [بریتانیا] اعتراض کرد. [توضیح مؤلف]

شاه طی مسافرتش به شمال انگلستان در قصر او، *ترنتام پارک، اقامت کرده بود، عقیده داشت که «شاه در جمع سلاطین خارجی ملال آورترین موجود است... هرگز اهالی لندن یا محافل اشرافی آن که جمع اول از این شخص مطلقاً عاری از محسنات استقبالی تا بدین حد شایان کرده‌اند و جمع دوم با چنین درجه‌ای از سخاوتمندی به او سورها داده‌اند ستایشی چنین کورکورانه از خود نشان نداده بودند. شخصی بی‌حال‌تر و ناسپاس‌تر و بی‌تراکت‌تر از این ایرانی زردنبو قابل تصور نیست. اما در لندن، اشراف انگلیس در مقابل او وجواهر آلات زشتش طوری به خاک در افتادند که گویی نیمچه خدایی است که به تازگی از قلۀ کوه *آلمپ پایین آمده.» (۲۷)

آرتور *اسکیچلی (دارای نام مستعار جرج *رز، نماینده و رمان‌نویس معروف عصر خود) با استفاده از مقاله‌هایی که در هفته‌نامه *«فان» می‌نوشت کتاب هجوآمیز دیگری از سلسله کتابهای «مسیز براون» منتشر کرد. با عنوان *«مسیز براون در باب مسافرت شاه» - که در آن بانوی وراج و دهن دریده اهل شرق لندن چند اظهار نظر جانانه درباره شاه و اوضاع ایران می‌کند:

این ایرونی‌ها ملتی هستن گداگشنه. خدا به دادشون برسه. آدم وقتی فکرشو میکنه که این شاه مثل سگ گر توی پول غلت میزنه، بعد اومده اینجا اینهمه پول خرج کنه و در همون حال ملتشو گذاشته اونجا گشنگی بکشن...

و یا

... فایده شاه بودن درست مثل تزار بودن در روسیه هست. همه میدونن هرغلطی دلش میخواهد میکنه و کاری به کار صدراعظم و پارلمان و اینجور چیزای مزخرف نداره. (۲۸)

انتقاد از شاه و اوضاع ایران همچنین در جنبش نوپایی که در میان کارگران مزارع انگلیس در جستجوی شرایط بهتر آغاز شده بود انعکاس یافت. جلساتی که مبلغین جنبش در دهکده‌ها تشکیل می‌دادند

اغلب با خواندن ترانه‌های روستایی آغاز می‌شد و در این میان تصنیفی بود درباره شاه که به آهنگ ترانه معروف * «جانی پایکوبان به‌خانه برمی‌گردد» خوانده می‌شد. دو بند از نه بند تصنیف به شرح زیر است:^۹

پادشاه جبار سرزمین برده‌ها تویی ای شاه، ای شاه.
خواست تو قانون است که به‌دست خودت اجرا می‌شود،
در کشور تو کثافت و طاعون و قحطی و ویرانی اهمیتی ندارد،
مادامی که مردم به‌ساز تو برقصند،
و تو خودت را در لباس مزین به‌الماسهای رخشان و شاد پیوشانی!

برگرد به‌ایران به‌زودی زود، ای شاه، ای شاه.
به‌جای خوش‌گذرانی و تن‌آسانی، ای شاه، ای شاه،
برو به‌ایرانیهای بیچاره بگو اگر می‌خواهند آزاد شوند،
باید از دل و جان بییونند بهم در اتحادیه کارگران
و بردارند از سر راه، همه موافق را حتی اگر تو باشی، ای شاه، ای شاه. (۲۹)

اما عامه مردم استقبالشان بدون خرده‌گیری و انتقاد بود. هرچه قصه‌هایی که درباره شیرینکاربهای شاه‌دهان به دهان می‌گشت غریب‌تر و نامحتمل‌تر بود و لغ مردم برای دیدنش شدیدتر می‌شد. آیا حقیقت داشت که شاه پیشنهاد کرده بود لیدی * بومونت زیبا را پانصد هزار لیره بخرد؟ یا روی قالی قصر و بنزر هسته گیلان تف کرده بود؟ آیا راست بود، آنچنان که در روزنامه «تایمز» نوشته بودند، که جاه و جلال به نمایش درآمده در مجلس رقص بر گزار شده در * «استرترفرد هاوس»، خانه دوک سادرلند، طوری چشمان شاه را خیره کرده بود که به ولیعهد انگلیس گفته بود: «این دوک سادرلند رعیت بیش از حد مقتدری است. روزی مجبور خواهی شد سر از تن او جدا کنی..» و ولیعهد پاسخ داده بود: «این کار فایده‌ای نخواهد داشت چون عده زیادی هستند که درست به همان اندازه مقتدرند.» (۳۰) هر جا که شاه می‌رفت ازدحام می‌شد. مجسمه‌های کوچک گلی شبیه به او که ساخت

(۹) برای متن کامل تصنیف نگاه کنید به پیوست ۵ در انتهای کتاب. [توضیح مؤلف]

کارگاههای سفالگری* استفوردشیر بود در کوچه و بازار به فروش می‌رسید. مجله* «پانچ» يك کاریکاتور تمام صفحه که نمایانگر اهمیت ایران در دفاع از هندوستان بود چاپ کرد (تصویر ۱۱). بری‌سی* وین که کم‌دین پر طرفدار موزیک هال بود هر شب در تئاتر* چرینگ* کراس با خواندن تصنیف شادی که خودش با استفاده از جمله زیان‌زد «آیا شاه را دیده‌اید؟» ساخته و پرداخته بود مردم را به کف زدن و پایکوبی وامی‌داشت.

در این تصنیف لباس پرتلاؤ شاه و طرز غذا خوردنش و علاقه‌اش به رقاصه‌های باله با خوش‌جنسی به مسخره گرفته شده بود. و در آخر هر بند برگردان ضربداری بود که تکرار می‌شد:

آیا شاه را دیده‌اید، بچه‌ها، آیا شاه را دیده‌اید؟
آستر کتش بچه‌ها، اسکناسهای پنج لیره‌ای است، بگید ماشالا!
از نوک سر تا کمر، پوشیده از الماس بدلی است و مثل ستاره می‌درخشد.
نمی‌دانید بچه‌ها، شاه بودن چه کیفی دارد!^{۱۰}

از لحاظ سیاسی جز رفع اختلاف مرزی سیستان نتیجه نمایان دیگری عاید نشد. و مثل بیشتر موارد مشابه حالت خوش‌بینی پدید آمده در روابط طرفین عمر کوتاهی داشت. ابراز علاقه مردم انگلیس به ناصرالدین شاه در اساس يك امر شخصی بود و به ایجاد تفاهم و درك بهتر مسائل ایران در انگلستان کمکی، یا حداقل کمک مهمی، نکرد. اما برای ایرانیها این سفر حکم «کشف» را داشت. شاه و اطرافیان‌ش به چشم خود دیدند که میان اوضاع کشورهای صنعتی اروپا و کشور عقب‌مانده خودشان که در آنجا هنوز چراغ گاز و برق ناشناخته بود چه فاصله بزرگی وجود دارد. اولین سفر ناصرالدین شاه به فرنگ انزوای قرن‌ها را درهم شکست. از آن به بعد تماس نزدیکتری با مغرب زمین برقرار می‌شد و اندیشه‌های نو آرام آرام به کشور نفوذ

(۱۰) برای متن کامل نگاه کنید به پیوست ۵. [توضیح مؤلف]

می کردند. نتایج فوری تر سفر ساختن اولین هتل سبک جدید ایران در قزوین، تأسیس يك باغ وحش و رواج گرفتن دامن تور رقاصه‌های باله به عنوان لباس زشتی برای خانمهای اندرون بود. شاه علاوه بر مبلهای فرنگی و ظرفهای چینی* مینتون تعداد زیادی پرده نقاشی بی ارزش یا کم ارزش با خود به ایران آورد که دیوار قصرهایش را با آنها تزیین کند. از این امر موزه کنزینگتن جنوبی سود برد، چون توانست با استفاده از مساعی جمیله مسیو ژول ریشار تزیین پرده‌های قاجاری کنار گذاشته شده را به ثمن بخش خریداری کند.

۴ سفر دوم ۱۸۸۹/۱۳۰۶

شانزده سال بعد، در تابستان سال ۱۸۸۹/۱۳۰۶ ناصرالدین شاه برای دومین و آخرین بار به انگلیس سفر کرد. این بار از هیجان و کنجکاوی عمومی که باعث شده بود مسافرت پیشین او به يك واقعه در یادماندنی تبدیل شود خبر چندانی نبود. روزنامه‌ها با زهم مطالب زیادی درباره او چاپ کردند و کسانی که مسئول پذیرایی از شاه بودند دیدار او را از انگلیس يك «موفقیت» خواندند، ولی مردم عادی بی‌اعتنا ماندند. شاید دو سال زودتر، در جشن پنجاهمین سالگرد جلوس ملکه ویکتوریا مردم آنقدر شخصیت‌های شرقی با لباسهای رنگ و وارنگ دیده بودند که دیگر چشمشان سیر شده بود. از طرف دیگر ناصرالدین شاه و همراهانش که اکنون لباسشان به الگوهای فرنگی نزدیکتر شده بود دیگر آن افراد غریب منظر سال ۱۸۷۳/۱۲۹۰ نبودند.

در این شانزده سال، رقابت دولتهای روس و انگلیس برای کسب نفوذ در ایران به هیچ وجه تخفیف پیدا نکرده بود. روسها توانسته بودند با لغو امتیازنامه روپتر و استخدام افسران و درجه‌داران روسی برای تعلیم و تربیت جمعی از سپاهیان ایران که «بریگاد قزاق ایران» نامیده شدند از انگلیسی‌ها جلو بیفتند. انگلیسی‌ها به نوبه خود

با دریافت حق کشتیرانی در رود کارون در جنوب ایران به موفقیت تازه‌ای دست یافته بودند. سر هنری درامند* وولف که در سال ۱۸۸۷/۱۳۰۴ به عنوان وزیر مختار جدید بریتانیا به ایران فرستاده شده بود شخصیت نیرومندی داشت و دارای دوستان بانفوذی در انگلیس بود و در زمانی که چندین کشور اروپایی خواستار دریافت امتیازهای گوناگون از دولت ایران بودند برای پیشبرد منافع تجارتي و سياسي انگلیس در ایران تلاش بسیار کرد.

ناصرالدین شاه که در دومین سفر خود به فرنگ در سال ۱۸۷۸/۱۲۹۵ انگلیس را در مسیر خود نگنجانده بود اکنون خودش (احتمالاً به تلقین درامند وولف) ابراز تمایل کرد که به انگلستان سفر کند. تدارك سومین سفر شاه به فرنگ بررغم هزینه سنگین و مخالفت فزاینده‌ای که در ایران با آن ابراز می‌شد در جریان بود و شاه پیشنهاد کرد که يك ماه در جزایر بریتانیا توقف کند. ملکه ویکتوریا مورد مشورت قرار گرفت و او در پاسخ، پیام کوتاهی برای نخست‌وزیر لرد* سالزبری (که در عین حال وزیر امور خارجه هم بود) فرستاد به این مضمون: «امیدوارم شاه به اینجا نیاید.» (۱) این پیام را سالزبری بدون اظهار نظر فوراً به سرهنری درامند وولف در تهران تلگراف کرد. درامند وولف کوشا به هیچ وجه مایل نبود که شاه از سفر به انگلیس منصرف شود، از این رو در جواب تلگرامی فرستاد که تأثیر آن را بر وزارت امور خارجه از پیش به خوبی محاسبه کرده بود. «اگر شاه به انگلستان دعوت نشود می‌ترسم عواقب کار مصیبت‌بار باشد و او را کاملاً در دامان روسها بیفکند.» (۲) این بود که ملکه به توصیه لرد سالزبری گوش داد و موافقت کرد که ناصرالدین شاه به عنوان مهمان او به انگلستان دعوت شود ولی اصرار ورزید که «چون این سفر مسافرتی است سیاسی، هزینه آن نباید به دوش من بیفتد.» (۳)»

(۱) خزانه‌داری اصرار داشت که بیشتر هزینه‌های سفر ناصرالدین شاه را به حساب دربار بگذارد و این امر موجب شرمساری لرد سالزبری و آزرده‌گی خاطر ملکه شد. [توضیح مؤلف]

روسها نیز که شاه قصد دیدار از کشورشان را داشت به همین اندازه بی‌میل و خالی از شوق بودند و در مورد طول مدت اقامت شاه و تعداد همراهانش سختگیری از خود نشان دادند. در واقع تعداد ملتزمین به حدود چهل نفر کاهش داده شد. از جمله کسانی که شاه را همراهی کردند صدراعظم، میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان و دو تن از وزرای او بودند که هر دو به صدراعظم حسادت می‌ورزیدند و در طول سفر در خودشیرینی و تقرب‌جویی بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند. طبیب فرانسوی شاه، حکیم طولوزان باز در التزام رکاب بود و ناصرالملک که زبان انگلیسی را در حد کمال در دانشگاه آکسفورد آموخته بود نقش مترجم را داشت. حیرت‌آورترین فرد در جمع ملازمان شاه پسر زشت ده یازده ساله‌ای بود که ایرانیها او را ملیچک (یا منیچک) می‌خواندند و شاه اصرار داشت او را همه‌جا همراه خود ببرد، با آنکه در مهمانی‌های دیر هنگام اغلب خوابش می‌برد و صدای خرخرش بلند می‌شد. روزنامه‌ها او را محترمانه * «پسر کوچولوی شاه» می‌خواندند. این بچه که به لقب «عزیزالسلطان» ملقب بود و اغلب لباس کامل يك ژنرال ایرانی را می‌پوشید و حتی شمشیر کوچکی با دسته الماس نشان نیز از کمر می‌آویخت مورد احترام کامل بود و بدا به حال کسی که در این امر کوتاهی می‌ورزید. قصه‌ای که درباره ملیچک نقل می‌شد از این قرار بود که چند سال زودتر شاه در حین شکار گرفتار توفان شده بود و به کلبه يك زن دهاتی پناه برده بود. بچه‌ای که در کلبه بود گریه را سر داده بود و شاه از کلبه خارج شده بود تا از مادرش بخواهد بچه را ساکت کند. در همین هنگام سقف کلبه فرو ریخته بود و چیزی نمانده بود که شاه را - اگر در کلبه مانده بود - بکشد. ناصرالدین شاه نجات خود را نتیجه گریه بچه دانست و از آن پس او را به عنوان منبع اقبال خود برگزید و مادر و فرزند را با خود به تهران برد و در دربار در نزدیکی خود منزل داد. ملیچک به روایت دقیق‌تر پسر میرزا محمدخان منیچک گرد بود (که می‌گفتند در اصل یکی از باغبانهای قصر بوده است) و خواهرش یکی از زنهای

متعدد شاه بود. همچنین در جمع همراهان شاه يك دختر چَرکسی بود که هنوز دوازده سالش تمام نشده بود. او را با لباس پسرانه دور از چشم مردم نگاهداری می کردند. گفته می شد او را یکی از ارادتمندان شاه در بازار برده فروشان استانبول خریده و به شاه پیشکش کرده بود. ناصرالدین شاه به او ظاهراً توجه چندانی نداشت، هرچند که در سفرهایی که شاه به خارج از لندن کرد در جمع همراهان بود. درحالی که دوخواجه مواظب این دختر چَرکسی بودند هیچ کدام از خبرنگاران مطبوعات در طول اقامت شاه در انگلستان متوجه حضور او نشدند.

سر هنری درامند وولف پیش از آنکه برای شرکت در مراسم استقبال ناصرالدین شاه عازم انگلستان شود از تهران حداکثر کوشش خود را به کار برد تا پذیرایی از شاه دوستانه و گرم باشد. او به وضوح نگران قصه‌هایی بود که درباره کارهای شاه طی سفر اولش به انگلیس نقل می شد، قصه‌هایی که به مرور ایام و با هربار نقل، شاخ و برگ بیشتری پیدا کرده بود. درامند وولف درنامه مفصلی که به لرد سالزبری نوشت و آن را با عبارت «نامه غیبت که به هنگام فراغت خوانده شود» مشخص ساخته بود ناصرالدین شاه را چنین توصیف می کند: «شخصی با سرعت انتقال، سیاست و تمیز قابل ملاحظه و بررغم برخی تمایلات... انسانی با وقار بسیار.» (۴) درامند وولف نوشت که فکر نمی کند شاه این بار به اندازه سابق از تراکت و ادب بی اطلاع باشد «چون همه می گویند که آداب معاشرت را خیلی بهتر از سابق رعایت می کند.» وولف گفت مطمئن است که این بار شاه مثل سال ۱۸۷۳/۱۲۹۰ توی جزوه برنامه تئاتر و نمایشها دماغش را پاك نخواهد کرد، زیرا «بسیار متمدن شده است و بدون پوشیدن دستکش ابریشمی از قصر خارج نمی شود. باید اعتراف کنم که من او را شخصی دوست داشتنی و مهربان می دانم.» (۵)

پس از آنکه تصمیم دعوت شاه به انگلیس گرفته شد، اولیای دولت بریتانیا از هیچ کوششی برای رونق دادن به برنامه سفر او خودداری نکردند. کشتی های سلطنتی* «ویکتوریا و آلبرت» و «آزبرن»

به همراهی درامند وولف، سیدنی* چرچیل، یکی از کارمندان سفارت در تهران که زبان فارسی می‌دانست و دیپلمات کارکشته ۷۹ ساله، سر هنری رالینسن به بندر* آنتورپ اعزام شدند تا شاه و همراهانش را به بندر* تیلبری برسانند. در آنجا پرینس ویلز ولیعهد انگلیس، و پرینس آلبرت ویکتور و پرینس جورج به شاه خوشامد گفتند و سپس با کشتی از راه رود تیمز عازم لندن شدند. دوک کمبریج پای پلکان وست‌مینستر از ناصرالدین شاه استقبال نمود و او را تا کاخ بکینگهم که مثل سال ۱۸۷۳/۱۲۹۰ اقامتگاه ایرانیها بود همراهی کرد. درامند وولف که يك سال زودتر موفق شده بود موافقت شاه را برای گشودن رود کارون به روی کشتی‌های خارجی جلب کند اکنون اصرار داشت که استفاده‌ای را که از رود تیمز برای کشتیرانی می‌شد به شاه نشان بدهد.

روز بعد، دوم ژوئیه ۱۸۸۹/۳ ذی‌القعدة ۱۳۰۶ ناصرالدین شاه به اتفاق میرزا ملکم‌خان وزیر مختار ایران در لندن به قصر وینزر رفت تا به ملکه ویکتوریا ادای احترام کند و ناهار را با ملکه صرف نماید. ملکه در مدخل قصر از شاه استقبال کرد و در دفتر خاطرات خود نوشت: «رفتار شاه خیلی دوستانه بود. دست مرا فشرد و بوسید... فرانسه حرف زدن شاه بهتر شده. حالش خوب به نظر می‌رسد ولی پیرتر و چاق‌تر شده است.» (۶)

ملکه که در این اوان بیش از هر وقت دیگر بیوه‌زنی گوشه‌گیر شده بود، بار دیگر مسئولیت پذیرایی از شاه را بردوش ولیعهد گذاشت و او به نوبه خود دوستان متمدول یهودی و غیریهودی خود را به کمک طلبید تا میهمان تاجدار را در لندن و خانه‌های بزرگ ییلاقی‌شان در انگلستان و اسکاتلند سرگرم کنند. ناصرالدین شاه و ملیجک کوچک و هر تعداد از ملازمان جاه طلب و پرقیل و قال شاه که خانه گنجایشان را داشت مدتی در قصرهایی چون* اشریج،* ودزبن،* هالتن، قلعه* بیوکنن،* گلن میوئیک و* اینور کالد اقامت کردند و با رفتار و کردار خود هسته اصلی افسانه‌های بسیاری را باقی گذاشتند. آدم از

خودش می‌پرسد که آیا ناصرالدین شاه واقعاً دماغ خود را با پرده‌ها گرفته و دستش را با دمِ فراك آقایی که کنارش نشسته بوده پاك کرده بود؟ یا اینکه او هرروز صبح يك خروس را در مقابل خورشید طالع قربانی می‌کرده است؟ یا اینکه وقتی که در هتفیلد هاوس اقامت داشت آیا به راستی از لرد سالزبری پرسیده بود چرا يك زن جوانتر نمی‌گیرد؟ آیا همانطور که یکی از ملترمانش در یادداشتهای خود نوشته است در اسكاتلند وقتی گلهٔ گوزنها را به سوی او می‌رانده‌اند حاضر به تیراندازی نشده و گفته بود: «اینکه شکار نیست، قصابی است»؟ (۷) و یا اینکه از مجلس رقصی که در شهر ادنبورگ به افتخارش داده بودند با قهر خارج شده و گفته بود: «از تماشای اینهمه زانوی برهنهٔ آقایان آزرده خاطر شده است»؟

ناصرالدین شاه پیش از آنکه دور بزرگ اقامت در قصرهای بیلاقی و بازدید از مراکز صنعتی را شروع کند يك هفته در لندن برنامهٔ پر و پیمانی داشت. ولیعهد انگلیس و همسرش مجلس رقصی در کاخ بکینگهم به افتخارش برپا کردند و يك «گاردن پارتی» در مالباروهاوس دادند که ملکهٔ ویکتوریا نیز در آن شرکت کرد. شهردار لندن در تالار شهرداری میهمانی ناهار داد. برنامهٔ خاصی در اپرای کاونت گاردن اجرا شد، در کریستال پالاس آتشبازی مفصلی کردند و يك مسابقهٔ اسب دوانی در کمپتن پارک برگزار گردید. شاه به اتفاق ولیعهد انگلیس و همسرش و دیگر اعضای خانوادهٔ سلطنتی به تماشاخانهٔ *امپایر رفتند و برنامهٔ سرگرم‌کنندهٔ بسیار مجللگی را تماشا کردند. تئاتر را اختصاصاً برای این برنامه اجاره کرده بودند و هزینهٔ نمایش را سر آلبرت عبدالله *ساسون پرداخته بود، که پس از اندوختن مال و مکنت فراوان در هندوستان و خاور دور اینک در انگلیس اقامت گزیده بود و در کنار *روچیلدها از معاشران نزدیک ولیعهد به شمار می‌رفت. ساسون به زبان فارسی نیز صحبت می‌کرد و با علائق تجارتنی خود در ایران خوشحال بود که هرچه از دستش برمی‌آید برای شاه انجام دهد و از او و همراهانش در خانهٔ بیلاقی‌اش نزدیک برایتن

پذیرایی کند.

شاهزاده خانم *می آوتیک^۵ (که در سال ۱۳۲۸/۱۹۱۰ بانام مری ملکه انگلستان شد و در این زمان بیست و دو سال داشت) در نامه‌ای به خاله‌اش *آگوستا، گراند دوشیس مکلنبورگ-اشترلیتس گزارش داد که در مجلس رقص کاخ بکینگهم «شاه وقتی متوجه زشترویی بارونس *کوتس شد چنان یکه خورد که به عمه *آلیکس [همسر ولیعهد انگلیس] رو کرد و با اشاره به بارونس گفت: «Horreur!» [=وحشتناک]. عمه آلیکس سعی می‌کند به خودش بقبولاند که بارونس چیزی نشنیده. «در همین نامه پربینس می‌شاه را «مرد مضحکی» توصیف می‌کند که «اصرار دارد با همه خانمهای زیبایی که می‌بیند صحبت کند و البته همه وقتی می‌بینند شاه به طرفشان می‌آید در می‌روند و صحبت کردن با او آسان نیست چون معلوماًش در زبان فرانسه خیلی محدود است.» (۸) بار دیگر شاه نمایندگان آرامنه و یهودیان و زرتشتی‌ها را به حضور پذیرفت و به تقاضاهایشان برای خوشرفتاری با همکیشانان در ایران گوش داد. سفرشاه از جنبه‌های تجارتنی نیز خالی نبود. سازندگان توپ جدیدالاختراع *گتلینگ و گرامافون ادیسن و نیز جمعی از جواهر فروشان و اصناف نخبه دیگر اجازه یافتند وارد قصر شوند و امتعه خود را برای فروش به ایرانیها عرضه کنند. سازندگان يك نوع ویسکی معروف ایرلندی بدون توجه به حقیقت و یا احساسات مردم يك کشور مسلمان آگهی‌هایی منتشر ساختند که در آن ولیعهد انگلیس در حال تعارف يك جام از باده جوین به میهمان خود تصویر شده بود. مطلب زیر نقاشی اعلام می‌داشت که «همه علاقه‌مندان ویسکی باید ویسکی *بوشمیلز را امتحان کنند که هم‌اکنون پزشکان آن را به عنوان سالم‌ترین مشروب به بیماران نقرسی و روماتیسمی خود توصیه می‌کنند.» به خوانندگان همچنین اطلاع داده می‌شد که ویسکی کهنه بوشمیلز در فروشگاهها و «هتل‌های درجه اول و نیز در معتبرترین مشروب فروشی‌ها موجود است.»

روز هفتم ژوئیه ۸ ذی‌القعدة ناصرالدین شاه لندن را ترك گفت

تا دو روز و دوشب را در مصاحبت ولیعهد و همسرش و دیگر خواص در هتفیلد هاوس میهمان نخست‌وزیر، لرد سالزبری و همسرش باشد. شاه با قطار مخصوص به خانه پیلایقی نخست‌وزیر رفت. گزارشهایی که در مطبوعات چاپ شد حاکی از اینکه شاه در اتاق خواب ملکه الیزابت خفته بود و اقامتگاه او را اختصاصاً با چراغ برق روشن کرده بودند در هر دو مورد غیردقیق است. چون هتفیلد هاوس بعد از مرگ «ملکه باکره» ساخته شده و از سال ۱۸۸۱/ ۱۲۹۸ نیز سیمکشی و چراغ برق داشته است. روز دوم اقامت شاه میزبانانش يك «گاردن پارتی» عظیم برای دو هزار میهمان دادند که بسیاری از آنان از جمله اعضای سفارتخانه‌ها از لندن با قطار مخصوص به آنجا آمدند. در اثنای بعد از ظهر يك تیرانداز و شکارچی مشهور امریکایی به اتفاق خانم همراهش «نمایشی از چاپکدستی با تفنگ» دادند و گروهی از خوانندگان و رقاصان اسپانیایی برنامه اجرا کردند. به قول خبرنگار روزنامه «دیلی تلگراف» در آن مجلس «مقام و جمال و جلال به نحو حیرت‌آوری در یکجا جمع آمده بود.» شاه در این سفر در هتفیلد هاوس و در جاهای دیگر سر خود را با طرح زدن از آنچه می‌دید گرم می‌کرد، کاری که مورد توجه نمایندگان مطبوعات قرار گرفت و به صورت يك کاریکاتور تمام صفحه از آن در مجله * «پانچ» تجلیل شد (تصویر ۱۲).

بعد نوبت به بازدید از تماشاگاههای انگلستان و اسکاتلند رسید که سه هفته به طول انجامید. طی این گردش شاه از کارخانه‌های برمینگهم، شفیلد، لیورپول، منچستر، نیوکاسل و گلاسگو دیدن کرد و سپس رهسپار جنوب شد تا ناوگان نیروی دریایی را در اسپیت‌هد سان ببیند و سپس روز ۲۹ ژوئیه / ۳۰ ذی‌القعدة از ملکه ویکتوریا در بندر آزربرن خداحافظی کند. در این هنگام ملکه تصویر مینیاتور خودش را که با دانه‌های الماس تزیین شده بود به شاه هدیه کرد و از او خواست دفتر مخصوص میهمانانش را امضا کند. ملکه همچنین نشانهایی (نشان بات و سنت مایکل و سنت جورج) به صدراعظم و دیگر ملتزمان شاه داد. ملکه در یادداشتهای روزانه‌اش نوشت که شاه «از تمامی برنامه

سفرش خوشش آمد، مخصوصاً از کوهستان اسکاتلند.» (۹) شاه سپس با کشتی رهسپار بندر شربورگ شد. این بار در يك ناو فرانسوی سوار نشد بلکه با کشتی سلطنتی «ویکتوریا و آلبرت» سفر کرد.

از لحاظ سیاسی کاری، یا دست کم کار مهمی، صورت نگرفت. البته انتظار آن هم نمی رفت. اما از لحاظ تجارتي که مورد توجه خاص سرهنری درامند وولف بود برخی ثمرات به بار آمد، هرچند که در بیشتر موارد عمرشان کوتاه بود. قبل از همه و به عنوان پیش درآمدی بر این سفر، اختلاف با بارون رویتز برسر دریافت غرامت برای لغو ناگهانی امتیازنامه‌ای که بعد از سفر ۱۸۷۳/۱۲۹۰ شاه به نام وی صادر شده بود فیصله یافت. به عنوان غرامت اکنون امتیازنامه گرانبهایی برای عملیات بانکی و بهره برداری از معادن به رویتز اعطا شد که با مشارکت ساسون و شرکاء به تأسیس بانک شاهنشاهی ایران انجامید.

یکی از دوستان درامند وولف به نام سرگرد جرالد *تالبوت که قبلاً به تهران سفر کرده بود و به هنگام پذیرایی از شاه درخانه بیلاقی اشریج، اوهم جزء مهمانان بود، اندک زمانی بعد موفق شد امتیازنامه‌ای باشمول بسیار وسیع به دست آورد که عملاً انحصار خرید و فروش تمام محصول تنباکوی ایران را طی پنجاه سال در اختیار وی قرار می داد. روحانیون بانی اعتراضات وسیعی در سراسر کشور علیه تسلیم اختیار معامله يك محصول پرمصرف به يك شرکت انگلیسی شدند. ناصرالدین شاه به خاطر شدت اعتراض همگانی مجبور شد امتیاز را لغو کند، همانطور که چند سالی زودتر از روی ناچاری امتیازنامه رویتز را لغو کرده بود. از حقوق ترجیحی هم که درامند وولف برای احداث خط آهن در جنوب ایران از ناصرالدین شاه گرفته بود نتیجه‌ای حاصل نشد.

امکان دارد که در نتیجه سفر ناصرالدین شاه به انگلیس و هیاهوی آن، حاجی علی اکبر، بازرگان متمکن تهرانی به فکر افتاده باشد که دو پسرش را به انگلیس بفرستد که در آنجا يك دفتر تجارتي تأسیس کنند. تجارتخانه حاجی علی اکبر و پسران، محدود، واقع در شماره ۱۰۹، خیابان پورتلند در شهر منچستر در حدی که ما اطلاع

داریم قدیمی‌ترین مؤسسه بازرگانی ایرانی است که در انگلستان پا گرفت. از سالهای دهه ۱۸۹۰/۱۳۰۷ تا اواخر دهه ۱۹۲۰/۱۳۳۸ این مؤسسه با صادر کردن منسوجات نخی انگلیسی به ایران و کشورهای همسایه و وارد کردن خشکبار و کتیرا از ایران کسب و کار پرسودی داشت. مدتی هم دست اندرکار فروش اسلحه در منطقه خلیج فارس بود. هردو پسر حاج علی‌اکبر، حسین آقا (که او را معمولاً مستر «ایگار می‌نامیدند) و آقا رضایس از مدتی به تابعیت انگلستان درآمدند. شخص اخیر که عضو باشگاه اعیانی گلدفورد* رویال سنت جورج بود و هنگام بازی «آوانس» معینی می‌گرفت در جنگ جهانی اول با درجه سروانی در ارتش بریتانیا خدمت کرد و افسر اطلاعات در نیروی اعزامی به بین‌النهرین بود.

میرزا ملکم‌خان وزیر مختار ایران در بریتانیا خودش در کار پرسود تحصیل امتیازنامه‌ها سخت درگیر بود. وقتی شاه در اسکاتلند بود موفق شد امتیازنامه‌ای از او برای اجرای لاطاری در ایران بگیرد که به ترتیبی که در فصل دوازدهم شرح می‌دهیم به سقوط خودش منجر شد.

ناصرالدین شاه در ماه مه ۱۸۹۶/ذی‌القعدة ۱۳۱۳ به ضرب گلوله يك ضارب از پای درآمد. روزنامه «تایمز» در مطلبی که به مناسبت مرگش نوشت او را يك «دیکتاتور مستبد شرقی» خواند که «ظاهراً در برابر اراده یا هوسهای او هیچ نیروی بازدارنده‌ای وجود نداشت.» روزنامه با لحنی انتقادآمیز از سه سفر پرهزینه او به فرنگ یاد کرد و نوشت: «نتایجی بزرگتر از آنچه عملاً به دست آمد از این سفرها انتظار می‌رفت. در حالی که روشن شدن قصر سلطنتی با چراغ برق و تأسیس يك بانک از قرار معلوم تنها چیزهایی هستند که به تمدن باستانی ایران افزوده شده‌اند.» (۱۰) قضاوتی نه چندان منصفانه و در عین حال نه چندان دور از واقع.

محصلان بعدی

جریانی که به نظر می‌رسید اعزام منظم محصلان ایرانی به انگلستان توسط دولت ایران باشد با بازگشت آخرین محصل تحت قیمومت سرهنگ داری به وطن در سال ۱۸۲۰ میلادی / ۱۲۳۵ هجری قمری پایانی ناگهانی یافت. شوروشوق نواب والاعباس میرزا برای تحصیلات خارج از کشور، در برابر نیروهای محافظه‌کاری که با تجدد فرنگی مخالف بودند فروکش کرد. چند سالی طول کشید تا مقامات ایرانی بار دیگر به فایده فرستادن جوانان ایرانی به اروپا پی بردند. و زمانی که مصمم به اعزام تعداد بیشتری محصل به فرنگستان شدند، فرانسه را به عنوان کشور مقصد انتخاب کردند. گروهی متشکل از پنج تن در سال ۱۸۴۵/۱۲۶۱ به آن کشور اعزام شدند و جمع دیگری که تعدادشان به چهل نفر می‌رسید در سال ۱۸۵۹/۱۲۷۵. عده‌ای دیگر در سال‌های بعد متناوباً رهسپار فرانسه و روسیه شدند.

پس از بازگشت جوانان تحت سرپرستی سرهنگ داری به وطن، یک ربع قرن گذشت تا یک محصل ایرانی دیگر به روایت مستند قدم به خاک انگلیس بگذارد. وی میرزا صادق نام داشت که در سال ۱۸۴۵ / ۱۲۶۱ برای تحصیل طب به انگلستان سفر کرد. اولیای دولت بریتانیا

که از تجربیات گذشته پند گرفته بودند، این بار از آغاز کار حداکثر مراقبت را از محصل از راه رسیده به عمل آوردند، مخصوصاً با توجه به گزارشهای دلگرم کننده‌ای که قبلاً از تهران از قابلیت و شخصیت و اصل و نسب میرزا صادق رسیده بود. همچنین میرزا ابوالحسن شیرازی، وزیر پا به سن گذاشته «دول خارجه» شخصاً نامه‌ای به لرد *آبردین، وزیر امور خارجه نوشت و میرزا صادق را به او سپرد. در نتیجه لرد آبردین به کار میرزا صادق علاقه‌مند شد و زمانی که معلوم گشت وجوه ارسال شده از ایران کفاف هزینه‌های او را نخواهد داد، وزارت امور خارجه در تأمین ۱۲۰ لیره کسری در سال با اشکال زیادی مواجه نشد.

میرزا صادق بایستی چند سال از محصلان اعزامی پیش از خود به هنگام ورودشان به انگلیس من‌تر بوده باشد. هشت نه سال پیش از ترك تهران، دستیار دکتر چارلز *یل پزشك سفارت در کار داروسازی بود. بعد در سلك اطبای وابسته به دربار درآمد و گفته می‌شد به خاطر ادامه تحصیل طب در انگلیس محکمه پردرآمد خود را رها کرده بود، چون به او وعده داده بودند که پس از بازگشت به وطن حکیم‌باشی شاه خواهد شد.

اولیای دولت انگلیس ظرف مدت کوتاهی ترتیبی دادند که میرزا صادق تحصیلات خود را در دانشکده طب منچستر زیر نظر رئیس سابقش دکتر چارلز بل که برای او ارزش زیادی قائل بود آغاز کند. پس از چند ماه اقامت در منچستر میرزا صادق اگرچه در تحصیلات پزشکی پیشرفت زیادی نداشت ولی «اقلاً به پوشیدن لباس و آداب معاشرت انگلیسی عادت کرده» بود. (۱) وی سپس به دانشکده طب دانشگاه ادنبورگ نقل مکان کرد و در آنجا پس از مدتی کوتاه جا افتاد و برای پیشرفتی که در تحصیل تشریح و وظائف الاعضا (فیزیولوژی) و شیمی کرده بود مورد ستایش قرار گرفت. دکتر بل در آغاز دومین سال تحصیل میرزا صادق در دانشگاه ادنبورگ به وزارت امور خارجه گزارش داد که «هوشمندی و کوشایی و حسن

رفتار میرزا صادق باعث شده است که مورد احترام قرار بگیرد و دوستانی بیابد.» (۲) به نظر دکتر بل میرزا صادق به قدری خوب کار کرده بود که می‌توانست در عوض چهار سالی که در ابتدا برای او در نظر گرفته بودند در پایان دو سال تحصیل به ایران باز گردد. دکتر بل همچنین نوشت که میرزا صادق «برعکسِ محصلان پیش از خود لب‌به‌مشروب نمی‌زند، که این امر در يك ایرانی حُسنِ کمیابی است.» (۳) متأسفانه از سرنوشت میرزا صادق بعد از بازگشتش به ایران خبری نداریم.

چندین و چند سال بعد در ۱۸۸۱/۱۲۹۸ يك محصل ایرانی دیگر وارد دانشکده طب ادنبورگ شد. وی میناس استفانوس آقانور نام داشت و جوان ارمنی نوزده ساله‌ای از اهالی جلفای اصفهان بود. پدرش حدود چهل سال و کیل بومی سفارت انگلیس در آن شهر بود. آقانور پس از آنکه در سال ۱۸۸۴/۱۳۰۱ به‌اخذ درجه لیسانس پزشکی نایل آمد، به اصفهان بازگشت و در آنجا علاوه بر اینکه بیماران زیادی را معالجه می‌کرد، مادامی که انگلیسی‌ها هنوز در اصفهان کنسول نداشتند و کیل سفارت بود.

در سال ۱۸۹۴/۱۳۱۱ يك مسیحی جوان دیگر از اهالی ایران به نام نسطوریوس* مارکوس که از آسوریهای ارومیه در شمال غربی کشور بود وارد انگلیس شد. او نیز پس از آنکه يك سال در لندن اقامت کرد و زبان انگلیسی را آموخت، وارد دانشگاه ادنبورگ شد و در آنجا به تحصیل الهیات پرداخت و مورد ستایش فراوان استادالهیات آن دانشگاه قرار گرفت. نسطوریوس مارکوس سرگذشت خودش را به زبانی ساده و به طرز دلکش در کتاب کوچکی که «يك ایرانی در اسکاتلند» نام دارد بیان کرده است. این کتاب را دوستان نسطوریوس به صورت خصوصی به چاپ رساندند. پدر نسطوریوس که از کشیشان کلیسای نسطوری بود در سال ۱۸۷۵/۱۲۹۲ در حین سفری به بریتانیا که به همراهی سه آسوری دیگر برای جلب حمایت انگلیسی‌ها صورت گرفت در گذشته بود. پسرش در آن زمان نوزادی چند ماهه بود. وقتی

بزرگ شد اول به معلمی پرداخت و بعد گوش به فرمان ندایی درونی تصمیم گرفت راه پدر را ادامه دهد و به کسوت کشیشان درآید. برای انجام این مقصود تا کستان خانوادگی را فروخت و رهسپار انگلیس گردید.

از ایرانیان دیگری که در قرن نوزدهم / قرن سیزدهم در بریتانیا به کسب علم و دانش پرداخته‌اند اطلاع زیادی نداریم. پس از آنکه یکی از اعضای فرقه نوظهور باییه در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۶۴/۱۸۴۸ تا ۱۳۱۳/۱۸۹۶) به جان او سوء قصد کرد، شاه که از رسوخ اندیشه‌های مخرب در ذهن جوانان ایرانی بیمناک شده بود، مسافرت اتباع ایران را به فرنگ بدون کسب اجازه مخصوص ممنوع کرد. در نتیجه، تعداد ایرانیان جوانی که در این مدت از کشور خارج شدند زیاد نیست و آنهایی هم که خارج شدند مناسبات نزدیکی با دربار و خانواده سلطنتی داشتند. از طرف دیگر حمایت سفارت انگلیس از خانواده نواب هندی شیراز که سالها با آن ارتباط داشته‌اند (به عنوان وکیل بومی سفارت در شیراز و به عنوان کارمندان دفتری سفارت در تهران) یقیناً عامل مؤثری بوده است که اعضای این خانواده به کمک آن بتوانند حداقل چهارتن از پسران خود را برای تحصیل به انگلستان بفرستند.

در سال ۱۲۷۳/۱۲۹۰ ناصرالدین شاه به هنگام مسافرت رسمی خود به انگلیس به [میرزا علی نقی] حکیم‌الممالک^۱ رئیس تشریفات دربار اجازه داد ترتیبی بدهد که پسرش يك سال در مؤسسه‌ای که *کالج بین‌المللی لندن نامیده می‌شد به تحصیل پردازد. قراردادی که برای این امر تهیه شده بود روز دوم ژوئیه ۶/۱۸۷۳ جمادی‌الاولی ۱۲۹۰ در قصر بکینگهم که محل اقامت شاه و همراهان بود به امضای

(۱) در متن اصلی «حکیم‌الملک» نوشته شده است که ظاهراً درست نیست. مترجم با مراجعه به «سفرنامه ناصرالدین شاه» و متون قاجاری دیگر آن را به «حکیم‌الممالک» تصحیح کرد.

طرفین و شهود رسیده است و اکنون در آرشیو سلطنتی در قصر وینزر نگاهداری می‌شود. در قرارداد قید شده است که پسر حکیم الممالک اتاق خواب خصوصی خواهد داشت و مجاز نخواهد بود که تنها، بدون همراهی یکی از معلمان خود به شهر برود و در ایام تعطیل در خانه مدیر کالج زندگی خواهد کرد. در قرارداد همچنین قید شده است که به پسر حکیم الممالک انگلیسی و فرانسه و ریاضیات و نقاشی و جغرافیا و علوم طبیعی «و اندکی تاریخ» (۴) آموخته خواهد شد. شهریه مورد توافق - منهای مخارج خرید لباس - ۲۳۰ گینی (۲۴۱ لیره و ۱۰ شیلینگ) تعیین شده بود که تمام آن باید قبلاً پرداخت می‌شد. تاریخ سرانجام این پسر را ثبت نکرده است.

يك شخصیت جالب‌تر ابوالقاسم خان است که نخستین دانشجوی ایرانی راه یافته به دانشگاه آکسفورد محسوب می‌شود. او عضو يك خانواده قدیمی ایرانی بود که جد اندر جد خوانین ایل قراگزلوی غرب ایران بودند. از سال ۱۸۸۷/۱۳۰۵ که به هنگام مرگ پدر بزرگش محمودخان ناصرالملک، شاه این لقب را به او داد ناصرالملک شد و به همین نام شهرت یافت.

مشوق ابوالقاسم جوان و محرك عطش قابل ملاحظه او برای کسب دانش پدر بزرگش بود که از سال ۱۸۶۲/۱۲۷۸ تا ۱۸۶۴/۱۲۸۰ در لندن وزیر مختار ایران بود و از طریق ازدواجش با یکی از دختران عباس میرزا با ناصرالدین شاه نیز خویشاوند شده بود و از نزدیکترین مشاوران او به شمار می‌رفت. او از ناصرالدین شاه اجازه خواست که نوه‌اش به تحصیل زبان انگلیسی پردازد تا بتواند روزنامه‌های انگلستان را برای اعلیحضرت ترجمه کند. از این رو در سال ۱۸۷۸/۱۲۹۵ به هنگام دومین سفر ناصرالدین شاه به فرنگ (که این بار از انگلیس

(۲) در فهرستهای وزارت امور خارجه، دوران سفارت محمود خان ناصرالملک در لندن از ۱۸۶۲ تا ۱۸۶۹ ذکر شده است. در واقع ناصرالملک در سال ۱۸۶۴ به تهران بازگشت و از آن پس سفارت ایران تحت نظر کارداری اداره می‌شد - تا فوریه ۱۸۷۰ که ایران وزیر مختار جدیدی به لندن فرستاد. [توضیح مؤلف]

دیدن نکرد) ابوالقاسم بیست و دو ساله با پدر بزرگش در جمع همراهان شاه تا فرانسه سفر کرد و از آنجا به لندن رفت. در آنجا به کمک يك مقرری ۳۰۰ لیره‌ای در سال که توسط خانواده‌اش تأمین می‌شد به تحصیل پرداخت. در ابتدا چند ماهی با يك معلم خصوصی برنامه فشرده‌ای را برای قبول شدن در امتحانات مقدماتی اجرا کرد و بعد در سال ۱۸۷۹/۱۲۹۶ به کالج *بی‌لی‌یُل در دانشگاه آکسفورد پذیرفته شد که در این ایام، تحت سرپرستی بنجامین *جاویت، رئیس درخشان خود در اوج رونق بود.

ابوالقاسم خان سه سال شاد و خوش را در دانشگاه آکسفورد سپری کرد. به جای آنکه در یکی دو رشته درسهای تخصصی بگیرد و راه دشوار دانشجویان ممتاز را در جهت کسب افتخار در امتحانات دنبال کند، تعمداً سعی کرد مطالعات خود را در زمینه‌ای هرچه وسیع‌تر بگستراند. در تمام عمر خود از خواندن و بازخواندن آثار کلاسیک ادبیات یونان و روم به زبان اصلی لذت می‌برد. او نمایشنامه «اوتلو»ی شکسپیر را نیز به زبان فارسی ترجمه کرد.^۳ در جمع همکلاسه‌های او در کالج بی‌لی‌یُل، عالیجناب جورج *کرزن (مارکی کرزن آینده) ادوارد *گری، وزیر امور خارجه آینده و سیسیل *اسپرینگ راپس که بعداً وزیر مختار انگلیس در تهران و سفیر کبیر آن کشور در واشینگتن شد حضور داشتند. هر سه دوستی خود را با ابوالقاسم مادام‌العمر حفظ کردند. ابوالقاسم در محافل دانشجویی شخصیت محبوبی بود و دوستانش او را به صورت خودمانی Curs'im [به تقلید از «قاسم»، و به معنی «نفرین بر او»] خطاب می‌کردند. وی در بحر طویل هزل‌آمیز و مشهور «بی‌لی‌یُل» به شرح زیر معرفی شده است:

(۳) ترجمه ناصرالملک از «اوتلو»، در سال ۱۹۶۱ با عنوان «داستان غم‌انگیز اتلو مغربی در وندیک» به همت پسرش حسینعلی قراگوزلو در پاریس چاپ شد و در سال ۱۳۶۴ در تهران تجدید چاپ گردید (نشر نقره). در مقدمه کتاب آقای قراگوزلو می‌نویسد که پدرش نمایشنامه «بازرگان وندیک» را نیز به فارسی ترجمه کرده است. — م .

بنده... ابوالقاسم خان
 بهشیوه جدی و شیرین خود
 زندگانی فرنگ را هستم نگران.
 افکارم را اگر بنویسم
 پر می‌کند دفتری را، ای جان!

بند دیگری از این «بحر طویل» معروف‌تر است:

بنده جورج ناتانیل کرزان
 هستم بیار بیار عالی‌شان.
 مویم نرم، صورتم صاف
 در * بلتیم میل می‌کنم شام
 هفته‌ای یک بار.

ابوالقاسم خان پس از بازگشت خود به ایران در سال ۱۳۰۱/۱۸۸۴ به پدر بزرگ خود که اینک تصدی وزارت امور خارجه را برعهده داشت ملحق شد و در همان وزارتخانه به کار پرداخت. تماس نزدیک خود را با دربار حفظ کرد و بعضی اوقات مطالب روزنامه «تایمز» و مطبوعات دیگر را در زمانی که ناصرالدین شاه ناهار می‌خورد برای او ترجمه می‌کرد. وی در سومین سفر ناصرالدین شاه به فرنگ در سال ۱۳۰۶/۱۸۸۹ و در اولین سفر جانشین او مظفرالدین شاه در سال ۱۳۱۸/۱۹۰۰ جزء همراهان بود. ابوالقاسم خان ناصرالملک دوبار تصدی وزارت مالیه را برعهده گرفت و سعی کرد به اوضاع مالی آشفته کشور سرو سامانی بدهد ولی در این راه موفقیتی به دست نیاورد. همانطور که دوست قدیمی‌اش اسپرینگ راپس از تهران گزارش داد: «آدم پُر طرفداری نیست، چون وقتی برمسند وزارت بود رشوه نگرفت، که به همین خاطر همه گفتند احمق است؛ رشوه هم نداد، که به همین سبب گفتند خبیث است.» (۵) در ماه اکتبر ۱۹۰۷/رمضان ۱۳۲۵ در شرایط بحرانی نخست‌وزیر شد ولی پس از چند هفته با پادشاه مرتجع تازه محمدعلی شاه درافتاد زیرا حاضر به پیروی از دستور او برای به

توپ بستن ساختمان مجلس دارالشوری نشد و ازاینکه در انهدام جنبش نوپای مشروطه دلال مظلومه باشد - هرچند که از ابتدا از مشروطه خواهان طرفداری نکرده بود سر باز زد. به دستور شاه روز ۱۵ دسامبر/ ۹ ذیقعد^۴ ناصرالملک را بازداشت کرده به زنجیر افکندند. مداخله فوری مستر جورج *چرچیل، دبیر امور شرقی سفارت بریتانیا او را از مرگ رهانید. روز بعد ناصرالملک رهسپار اروپا شد و چند سال بعد در لندن و پاریس گذرانید. در سال ۱۳۲۹/۱۹۱۱ با احساس وظیفه - شناسی میهن پرستانه و زیر فشار ادوارد گری که در این هنگام وزیر امور خارجه انگلیس بود با اکراه به ایران بازگشت تا نیابت سلطنت احمد شاه خردسال را که پس از خلع محمدعلی شاه به پادشاهی رسیده بود برعهده بگیرد. ناصرالملک با بی صبری در انتظار بزرگ شدن احمد شاه و رسیدن او به سن قانونی و تاجگذاری اش بود. تاجگذاری در ژوئیه ۱۹۱۴/ شعبان ۱۳۳۲ صورت گرفت و ناصرالملک که از وظایف نیابت سلطنت دل خوشی نداشت، هنوز چند روز نگذشته راه اروپا را در پیش گرفت و شاه جوان را به حال خود رها کرد. شایع بود که ناصرالملک در تقویم دست برده است تا تاریخ تاجگذاری را جلو بیندازد! از آن پس ناصرالملک بیشتر اوقات خود را در لندن و پاریس به سر آورد و از زندگی سیاسی بکلی کناره گرفت.

اسپرینگ رایس که معروف بود یکی از مصنفان «بحر طویل بی لی یل» است ناصرالملک را «یکی از محصلان مشرق زمینی دست آموز جاوید [رئیس کالج]» خوانده است. وی می نویسد: «تاریخ را خوب می دانست. در تحصیل بسیار کوشا بود. و در مجالس مناظره ما حریف خوش سخنی برای کرزن محسوب می شد.» (۶) سر پرسی

(۴) مهدی بامداد در «شرح حال رجال» ذیل مقاله «ابوالقاسم خان قره گوزلو ناصرالملک» (ج ۱، صص ۶۸-۶۹) با استناد به کتاب «خاطرات و خطرات» مهدی قلی هدایت (صص ۲۰۹-۲۱۰ [ج ۲: صص ۱۵۹-۱۶۰]) می نویسد که ناصرالملک در روز ۱۴ ذیقعد بازداشت و با وساطت انگلیسی ها روز بعد روانه فرنگ شد. ۱۴ ذیقعد ۱۳۲۵ مطابق است با ۲۰ دسامبر ۱۹۰۷ - م .

*سایکس که چندین سال در ایران اقامت داشته و ممکن است ناصرالملک را از نزدیک دیده باشد او را شخصی توصیف می‌کند «که از لحاظ فکری در سطحی بالاتر از تمام معاصران ایرانی خود» قرار داشت. «از آن گذشته شخصی بود فسادناپذیر و وطن‌پرستی از علایق شخصی آزاد. توانایی‌های ذهنی‌اش باعث پدید آمدن نوعی تکبر در او شده و ارتباط او را با انبوه هموطنانش که از درک و قدردانی این صفات در او عاجز بودند قطع ساخته بود. او شاید فاقد آن عزم جزم و نیروی اراده قوی بود که وجود آنها در شرایط بحرانی لازم است ولی یگانه دولتمرد ایرانی عصر خود بود که حقیقتاً لیاقت وطن خود را داشت.» (۷)

دیگران نظری تا این حد ستایش‌آمیز از ناصرالملک ابراز نداشته‌اند. [فیروز کاظم‌زاده] یکی از مورخان ایرانی عصر حاضر او را مردی «جبون و ضعیف‌الاراده» خوانده است که «با فشار دوستان انگلیسی خود وادار به قبول مقامی گردید که ظرفیت آن را نداشت.» (۸) مورگان* شوستر، امریکایی بحث‌انگیزی که در سال ۱۳۲۹/۱۹۱۱ به عنوان مشاور امور مالی در خدمت دولت ایران بود عقیده داشت که ناصرالملک «انتخاب بسیار نادرستی برای تصدی نیابت سلطنت بود. وضع مردم ایران نیاز به سکانبانی داشت با دستی قوی و دقیق. و او هر قدر هم که هوشمند بود قوی نبود... او بیشتر نگران آسایش و آرامش خاطر خودش بود تا موفقیتش در انجام وظیفه دشوار و پیچیده‌ای که برعهده گرفته بود.» (۹) بسیاری از ایرانیان، چه در آن زمان و چه در سالهای بعد، دوستی او را با اشخاصی چون لرد کرزن و ادوارد گری و نیز حمایتی را که از طرف وزیر مختار انگلیس در تهران از او می‌شد با سوء ظن می‌نگریستند.^۵ در نظر ایشان

(۵) در سال ۱۹۰۹ وزیر مختار بریتانیا هنگامی که از ترکیب کابینه جدید ایران سخن می‌گفت به وزیر امور خارجه در لندن پیشنهاد کرد که «در هر حال باید به او (یعنی شاه) تفهیم شود که انتصاب ناصرالملک شرط الزامی کمک مالی ماست... تصور می‌کنم اگر از

ناصرالملک آلت فعل سیاست بریتانیا در ایران بود، سیاستی که بعد از امضای قرارداد ۱۹۰۷ / ۱۳۲۵ روسیه و انگلیس که میهنشان را به دو منطقه نفوذ تقسیم می کرد دیگر اعتقادی به آن نداشتند.

ناصرالملک در طول زندگی خود روابط نزدیکش را با انگلیسی ها حفظ کرد. او پسرش حسین علی خان را برای تحصیل به مدرسه [اشرافی] *هرو فرستاد که در همان زمان هم میان آن چند خانواده ایرانی که علاقه و استطاعتش را داشتند فرزندان ذکور خود را برای تحصیل به مدارس خواص در انگلستان بفرستند معروف بود.^۶ در سال ۱۹۲۵ / ۱۳۰۴ ش ناصرالملک پسر خودش را که به کالج بی لی یل پذیرفته شده بود در آغاز سال تحصیلی تا محوطه دانشگاه همراهی کرد. مربی تاریخ خود او ا. ل. *اسمیت که اکنون رئیس دانشکده بود در آن بعد از ظهر نخستین در حالی که در باغچه دانشکده قدم می زدند به پسر گفت که پدرش در زمان خود یکی از دانشجویان برجسته دانشگاه بوده است.

چهار سال بعد از فارغ التحصیل شدن ابوالقاسم خان از دانشگاه آکسفورد، یک ایرانی جوان دیگر که از سنخ کاملاً متفاوتی بود به دنبال او وارد کالج بی لی یل شد که در آن زمان تنها بخشی از دانشگاه بود که دانشجویان آسیایی را می پذیرفت. جیمز هاراطون *ملکم^۷

طرف ما اشاره ای بشود، ناصرالملک حاضر به قبول منصب وزارت باشد». (۱۰)
[توضیح مؤلف]

(۶) از جمله ایرانیانی که در مدرسه هرو تحصیل کرده اند اشخاص زیر هستند: میرزا حسین خان مافی پسر نظام السلطنه (۱۹۰۰ تا ۱۹۰۲)؛ فرخ خان براغون (۱۹۰۳ تا ۱۹۰۶)؛ محمودخان (۱۹۰۷)؛ شاهزاده محمد جعفر میرزا پسر فرمانفرما (۱۹۱۶ تا ۱۹۱۸)؛ شاهزاده مظفر میرزا پسر شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله و حسینعلی خان قراگوزلو پسر ابوالقاسم خان ناصرالملک (۱۹۲۰ تا ۱۹۲۵). [توضیح مؤلف]

(۷) جیمز هاراطون *ملکم (متولد ۱۸۶۸، متوفی ۱۹۵۲) مدرسه *هرن هاوس در *کلیفتن ویل؛ کالج بی لی یل از ۱۸۸۶ تا ۱۸۸۹. به اتفاق مارك سایکس و *سوکولف (صهیونیست) به پاریس سفر کرد تا اهداف آرامنه و یهودیان را با دولت فرانسه در میان

يك ایرانی ارمنی بود که در سال ۱۸۶۸/۱۲۸۵ در بوشهر به دنیا آمده بود. خانواده‌اش (که آنها را نباید با خانواده میرزا ملکم خان وزیر مختار ایران در انگلیس که شرح حالش را در فصل دوازدهم نوشته‌ایم اشتباه کرد) در بوشهر بازرگانان مرفهی بودند و چند نسل بود که به کمپانی هند شرقی در خلیج فارس خدمت می‌کردند. اول در کارگزاری بندرعباس و بعد در بوشهر - و از این راه در سال ۱۸۴۵/۱۲۶۱ به موقعیت مطلوب «شخص مورد حمایت بریتانیا» دست یافته بودند.

جیمز ملکم جوان در انگلیس درس خوانده بود و به کمک سر آلبرت عبدالله *ساسون که خانواده ملکم با دفتر او روابط تجارتي داشتند در فوریه ۱۸۸۶/ربیع‌الثانی ۱۳۰۳ وارد کالج بی‌لی‌یل شد. بعداً به تابعیت انگلیس درآمد و در لندن اقامت گزید و در آنجا به عنوان يك مقاطعه‌کار و بانکدار بین‌المللی ثروتمند جرگه وسیعی از دوستان متنفذ یافت، که از آن جمله مارك *سایکس نماینده پارلمان بریتانیا بود که مسافرت زیاد می‌کرد و در جنگ جهانی اول نقش مهمی از جانب دولت بریتانیا در امور خاور نزدیک بازی کرد. ملکم در این زمان خودش فعالیت وسیعی در حمایت از آرمان ارامنه داشت و نماینده * «کمیته بین‌المللی ارامنه» در لندن و نیز مؤسس * «کمیته ارامنه و انگلیسی‌ها» و * «انجمن هواداران روسیه» بود. او همچنین مسئول ثبت نام جوانان داوطلب ارمنی در ارتش بریتانیا بود. وی از طریق خانواده ساسون و سردبیر نشریه * «جیوویش کرانیکل» با محافل یهودی انگلیس که آمال صهیونیستی‌شان را شبیه به آمال ارامنه می‌دانست روابط نزدیکی برقرار کرده بود. جیمز ملکم امیدوار بود که با سقوط امپراتوری عثمانی هر دو گروه با کمک انگلیسی‌ها به تحقق آرزوی خود نایل آیند.

بگذارند، ۱۹۱۷؛ پیغام رسان صهیونیست‌ها به فرانسویان بود؛ رئیس باشگاه سلطنتی قایق سواری لندن، ۱۹۰۶؛ مؤسس * «مجمع امپراتوری بریتانیا». س. پ. * اسکات نویسنده روزنامه «منچستر گاردین» در یکی از مطالب خود او را «يك فضولباشی خود بزرگ بین» نامید. [توضیح مؤلف]

مارك سایكس که با یهودیان ارتباط زیادی نداشت از ملکم خواست که او را با رهبران صهیونیسم در بریتانیا آشنا کند. در سال ۱۳۳۵/۱۹۱۷ جیمز ملکم ترتیب ملاقات سایکس و دکتر خیمیم* وایزمن را داد و شخص اخیر به درخواست سایکس یادداشتی تهیه کرد که در آن اهداف صهیونیستها بیان شده بود: اینکه فلسطین به عنوان وطن ملی قوم یهود به رسمیت شناخته شود و یهودیان همه کشورهای آزاد باشند به آن مهاجرت کنند. این فکر را سایکس پسندید و به مرور ایام اولیای دولت بریتانیا نیز پسندیدند. به این ترتیب یک ایرانی ارمنی تحصیل کرده در انگلیس در صدور اعلامیه سرنوشت ساز* بالفور در روز دوم نوامبر ۱۹۱۷/۱۵ محرم ۱۳۳۶ نقشی ایفا کرد.

یک ایرانی دیگر که سوابق جالب توجهی داشت در آخر سپتامبر ۱۹۲۱/ محرم ۱۳۴۰ وارد کالج بی‌لی‌یل شد. او شوقی هادی ربانی بود که با نام شوقی افندی (تولد ۱۸۹۶/۱۳۱۴، مرگ ۱۹۵۷/۱۳۳۶ ش) معروف‌تر است و اقامتش در دانشگاه آکسفورد کوتاه بود، چون در همان سال به علت مرگ پدر بزرگش عباس افندی (عبدالباها) به فلسطین احضار شد تا رهبری بهائیان را برعهده بگیرد.

هیچ کتابی که به توصیف احوال ایرانیان در میان انگلیسی‌ها می‌پردازد بدون بیان چند کلمه‌ای درباره عبدالباها که به عنوان رهبر شناخته شده بهائیان دو سفر کوتاه به انگلستان کرد (در سپتامبر ۱۹۱۱/ رمضان ۱۳۲۹ و بار دیگر در دسامبر ۱۹۱۲ - ژانویه ۱۹۱۳/ محرم - صفر ۱۳۳۱) و بعداً به دریافت نشان و لقب از دولت بریتانیا نایل آمد کامل نخواهد بود.

عبدالباها متولد تهران بود، هرچند که در فلسطین که در آن زمان جزئی از امپراتوری عثمانی محسوب می‌شد توطن اختیار کرده بود. در سال ۱۸۹۲/۱۳۰۹ به جانشینی پدر خود میرزا حسین علی رسید که به نام «بهاء‌الله»، نامی که بعداً برای خود برگزید، معروف‌تر است. شخص اخیر پایه‌گذار «نام بخش» و رهبر آئین جدیدی بود که ریشه‌های آن در جنبش ایرانی بابیه، در اواسط قرن نوزدهم/ نیمه

دوم قرن سیزدهم قرار دارد. پیروان باب (به معنی «دروازه») در ایران مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، بعضی کشته شدند و برخی از وطن خود فرار کردند. میرزا حسین علی به همراهی خانواده خود از ایران بیرون رانده شد و سرانجام در شهر *عکا در فلسطین مأوایی یافت و مقر بهائیان را در همانجا قرار داد. ترکها او و پسرش عبدالبها را به زندان افکندند و یا در خانه تحت نظر گرفتند ولی جنبش بهائیان گسترش یافت و در اروپا و ایالتهای متحد امریکا هوادارانی پیدا کرد.

در زمانی که عبدالبها در سال ۱۳۲۹/۱۹۱۱ برای اولین بار به انگلستان سفر کرد چند تن انگلیسی در همان اوان به آئین جدید گرویده بودند^۸ - شاید با الهام از نوشته‌های ادوارد براون و با احساس همدردی و ستایش برای شجاعتی که بهائیان ایران از خود نشان می‌دادند و در بسیاری از موارد برای حفظ جان خود مجبور می‌شدند در کنسولگریها و تلگرافخانه‌های انگلیس پناه بجویند. در اثنای سفر عبدالبها به لندن در سال ۱۳۲۹/۱۹۱۱ دو کشیش آزادمنش کلیسای انگلستان به او فرصت دادند تا اجتماعاتی را در کلیسای *سیتی تمپل در محله *هالبورن و در کلیسای *سنت جانز در محله *وست مینستر مخاطب قرار دهد.

عبدالبهایی شصت و هفت ساله با ریش بلند سفید در جامه شرقی در جمع هواداران ایرانی‌اش که آنان نیز لباس محلی می‌پوشیدند در ضمن دو سفرش به انگلیس توجه مردم و مطبوعات را در حد قابل ملاحظه‌ای به خود جلب کرد. در سفر دوم علاوه بر لندن به شهرهای لیورپول و بریستول و آکسفورد و *و کینگ و ادنبورگ نیز مسافرت کرد. نشریه * «کریسچن کامن ولت»، هفته نامه‌ای که خودش را «ارگان جنبش مترقی در مذهب و اخلاق اجتماعی» می‌خواند، مخصوصاً توجه زیادی به سفر عبدالبها می‌کرد و سردبیر نشریه شخصاً در جلسات

(۸) تعداد ایشان امروز احتمالاً بین ۶،۰۰۰ تا ۷،۰۰۰ نفر است. [توضیح مؤلف]

سخنرانی عبدالبها حاضر می‌شد و گزارش خبری آن را تهیه می‌نمود. در این مجالس عبدالبها به فارسی سخن می‌گفت و مطالب او به انگلیسی ترجمه می‌شد.

پس از بازگشت به عکا که هنوز زیر سلطه عثمانی‌ها قرار داشت شرایط زندگی برای عبدالبها و پیروانش به هیچوجه آسان نبود. در اوایل سال ۱۳۳۶/۱۹۱۸ با تصرف بندر حیفا توسط نیروهای انگلیسی و بعد سپرده شدن قیمومت فلسطین به دست انگلستان توسط جامعه ملل در پایان جنگ جهانی اول، بهائیه‌ها نفس راحتی کشیدند. عبدالبها در اندک زمانی به خاطر نحوه رهبری خود و رفتار پیروانش احترام مقامات بریتانیایی مسئول اداره فلسطین را به خود جلب کرد و در ژوئیه ۱۹۱۹/ شوال ۱۳۳۷ مقامات اخیر به لندن توصیه کردند که نشان جدید امپراتوری بریتانیا و لقب آن به وی اعطا گردد. توجیهی که ایشان برای پیشنهاد خود کرده‌اند به شرح زیر است:

عبدالبها از زمان اشغال فلسطین مستمراً به نحو صادقانه‌ای به آرمان بریتانیا خدمت کرده است. در مشورت نظرات او برای فرمانده نظامی و افسران دستگاه اداری مستقر در حیفا بسیار با ارزش بوده و از نفوذ خود در این شهر تماماً در جهت خیر و صلاح استفاده کرده است. عبدالبها چندین سال در ارگ عکا زندانی ترکها بوده است.

اگرچه عبدالبها هیچوقت خودش از لقب «سر» استفاده نکرد ولی انگلیسی‌ها او را رسماً «سرعباس عبدالبها شوالیه نشان امپراتوری بریتانیا» می‌خواندند و از او به عنوان اولین و تنها بهائی ایرانی که به چنین افتخاری دست یافته است یاد می‌کنند. مرگ عبدالبها در شماره ۳۰ نوامبر ۱۹۲۱/ ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۴۰ روزنامه «تایمز» در گزارشی که خبرنگار روزنامه از حیفا فرستاده بود اعلام شد. روزنامه نوشت:

عبدالبها مردی بود با قدرت روحی بسیار و حضور رام‌کننده که نامش در سراسر خاورمیانه مورد احترام بود. او ادعا می‌کرد که آنچه به پدرش بهاءالله «وحی» شده بیان کننده حقیقت اساسی در همه مناهب جهان است. عبدالبها مبلغ برقراری

برادری و صلح جهانی و کشف مستقل حقیقت و برابری زن و مرد بود و به کرات از پادشاهان و سران کشورهای اروپایی خواست به خلع سلاح عمومی دست بزنند.

دو ایرانی که قسمتی از پیشرفت و ترقی خود را مدیون تحصیلاتشان در انگلستان هستند و در پایان تحصیلاتشان توانستند خدمات زیادی به وطن خود در لوای پادشاهان قاجار و پهلوی هر دو انجام دهند میرزا حسین خان معین‌الوزاره (که امروز با نام حسین علا معروفتر است) و دکتر عیسی صدیق هستند.

حسین علا فرزند با استعداد يك خانواده قدیمی آذربایجانی بود. پدرش میرزا محمدعلی خان علاءالسلطنه از سال ۱۳۰۷/۱۸۹۰ تا ۱۳۲۴/۱۹۰۶ در لندن وزیر مختار ایران بود و دو پسر بزرگ خود را به مدارس انگلیسی در لندن فرستاد. پسر بزرگتر میرزا مهدی خان (که در سفارت ایران در لندن جای پدر را گرفت و از ۱۳۲۵/۱۹۰۷ تا ۱۳۳۸/۱۹۲۰ وزیر مختار بود) به مدرسه *یونیورسیتی کالج رفت و میرزا حسین خان به مدرسه *وست مینستر. حسین خان جوان بعداً در مکتب *«اینر تِمپل» به تحصیل حقوق و کارآموزی وکالت پرداخت و پس از بازگشت به ایران در وزارت امور خارجه زیر سایه پدر خود که در سال ۱۳۲۴/۱۹۰۶ تصدی آن را برعهده گرفته بود به سرعت مدارج ترقی را پیمود. در سال ۱۳۲۰/۱۹۰۲ به همراهی پدر خود در مراسم تاجگذاری ادوارد هفتم شرکت کرد و به همین مناسبت در این هنگام که بیست‌ساله بود به دریافت نشان سنت مایکل و سنت جورج از درجه بسیار ممتاز نائل آمد. سپس مدتی وزیر مختار ایران در اسپانیا و بعد از بازگشت به ایران مدت کوتاهی وزیر تجارت بود. در زمان سقوط سلسله قاجاریه در سال ۱۳۰۴/۱۹۲۵ ش یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی بود.^۹

(۹) حسین علا (متولد ۱۸۸۲، متوفی ۱۹۶۴) با فاطمه دختر ناصرالملک ازدواج کرد. در دوران پهلوی وزیر مختار/سفرکبیر ایران در امریکا (دوبار)، فرانسه و انگلستان (از ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۶) بود. مدت کوتاهی در سال ۱۹۵۰ و بار دیگر از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۷

دکتر عیسی صدیق در سال ۱۳۱۲/۱۸۹۵ در تهران به دنیا آمده بود. پدرش صدیق التجار از یازرگانان این شهر بود. او نیز چون ابوالقاسم خان ناصرالملک ولع زیادی برای کسب دانش داشت و در پایان تحصیلاتش در تهران یکی از دوازده محصلی بود که از طرف دولت ایران در سال ۱۳۳۰/۱۹۱۲ برای ادامه تحصیل به فرانسه اعزام شدند. در آنجا در رشته ریاضیات تحصیل کرد ولی برای فارغ‌التحصیل شدن نیاز به موفقیت در امتحان يك زبان خارجی داشت. پس از آنکه نسخه‌هایی از دو کتاب [به زبان انگلیسی] درباره وقایع اخیر ایران به دستش رسید* «اختناق ایران» اثر مورگان شوستر و «نامه‌هایی از تبریز» تألیف ادوارد براون^{۱۰} - عیسی خان تصمیم گرفت انگلیسی بیاموزد و همین زبان را امتحان بدهد. هر دو نویسنده، که یکی امریکایی و مشاور سابق دولت ایران در امور مالی بود و دیگری انگلیسی و استاد دانشگاه کمبریج، از هواداران بنام جنبش ملی ایران به شمار می‌رفتند

→ به نخست‌وزیری رسید. اما مهمتر از آن در دورانهای مختلف و طی سالهای بسیار تصدی پست حساس و کلیدی وزارت دربار را برعهده داشت و در این مقام با وفاداری به محمد رضا شاه خدمت می‌کرد تا سال ۱۹۶۳ که ناگهان معزول گردید. گناهی این بود که با شجاعت به شاه گفته بود که خوب است برنامه اصلاحاتش را با احتیاط بیشتری جلو ببرد. [توضیح مؤلف]

۱۰) پروفیسور E. G. Browne (متولد ۱۸۶۲، متوفا ۱۹۲۶)، ایرانشناس برجسته عصر خود. در دانشگاه کمبریج در هر دو رشته طب و زبانهای مشرق زمین تحصیل کرد. سه سال (از ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۷) در بیمارستان* سنت بارتولومئو به کار پزشکی پرداخت و سپس هنگامی که در کالج قدیمی پمبروک به دستیاری تحقیق در زبانهای شرقی انتخاب شد پزشکی را بکلی رها کرد. مدتی دانشیار زبان فارسی و سپس از ۱۹۰۲ استاد کرسی عربی در دانشگاه کمبریج بود. ادوارد براون با وجود مطالبی که با همدلی به نفع بایان و بهائیان نوشته است امروز در نظر ایرانیان از هر انگلیسی دیگری محترم‌تر است، چه از نظر تحقیقاتش در زبان و ادب فارسی و چه از نظر هواداری‌اش از آرمانهای سیاسی ایران. در سال ۱۹۰۸ با همکاری ه.ف.ب. *لینچ و دیگران «کمیته ایران‌ولندن» را بنیاد گذاشت و در سال ۱۹۱۱ «انجمن ایران» را. مؤلف *«يك سال در میان ایرانیان»، *«انقلاب ایران: ۱۹۰۹-۱۹۰۵»، *«تاریخ ادبی ایران» (۴ جلد) و غیره و غیره. [توضیح مؤلف]

و سیاستهای دول انگلیس و روسیه را در ایران به باد انتقاد می گرفتند. عیسی صدیق جوان که از اقدامات اخیر روسها در ایران سخت ناراضی بود با آنکه می دانست مسافرت با کشتی از کانال مانس در شرایط جنگی خالی از خطر نیست، تصمیم گرفت برای تکمیل معلومات خود در زبان انگلیسی سه ماه تابستان ۱۹۱۶/۱۳۳۴ را در لندن بگذراند. از لندن نامه‌ای به قهرمان محبوبش نوشت و متقابلاً دعوتنامه‌ای دریافت داشت که به کمبریج برود و يك روز مهمان ادوارد براون و همسرش باشد. عیسی خان از پذیرایی گرمی که از او به عمل آمد بسیار دلشاد شد، مخصوصاً وقتی دید ادوارد براون زبان فارسی را به خوبی «با لهجه شیرازی شیوا و شیرین» صحبت می کند و خانه اش پر از قالی و قالیچه و زیورآلات ایرانی و کتابهای فارسی است.

عیسی صدیق چند هفته پس از دیدارش از کمبریج نامه‌ای از ادوارد براون دریافت داشت که او را غافلگیر و درعین حال خوشحال ساخت. ادوارد براون پیشنهاد کرده بود عیسی خان يك سال در دانشگاه کمبریج بماند و در تدریس زبان فارسی به او کمک کند. او تنها هفته‌ای شش ساعت درس می داشت که برای آن حق الزحمه‌ای برابر شش لیره دریافت می کرد؛ از این رو می توانست وقت کافی برای پرداختن به امور دیگر مورد علاقه اش داشته باشد. عیسی صدیق اگر چه ته دلش می دانست که کار درست بازگشت به فرانسه و تمام کردن تحصیلاتش در آن کشور است، اما پیشنهاد براون برایش به اندازه‌ای وسوسه انگیز بود که نتوانست آن را رد کند و در اکتبر ۱۹۱۶ / ذیحجه ۱۳۳۴ در کالج *پمبروک به ادوارد براون ملحق شد و اقامتش در دانشگاه کمبریج يك سال طول کشید.

انگلیس و مخصوصاً کمبریج تأثیری محو ناشدنی بر ذهن عیسی صدیق گذاشت. او نیز همانند میرزا صالح شیرازی، يك قرن زودتر، از آنچه در نخستین روزهای اقامتش در لندن از وضع زندگی مردم و نهادهای انگلیسی دید به شدت تحت تأثیر قرار گرفت، مخصوصاً از آزادی بیان و مطبوعات که تفاوتش با سانسور زمان جنگ در فرانسه

از زمین تا آسمان بود. عیسی صدیق در خاطرات خود موردی را به یاد می‌آورد که چگونه خودش دیده بود در* «گوشه هایدپارک» [محل سخنرانیهای آزاد] پلیس شخصی را که مزاحم سخنرانی ضد جنگ شخص دیگری شده بود و ادار به سکوت کرده بود. وی نوشت: «آن روز بود که من معنای آزادی را فهمیدم و تا حدی به سر عظمت انگلستان پی بردم.» (۱۱) با این وجود عیسی خان به سبب نامه‌هایی که در روزنامه‌های* «منچستر گاردین» و «تایمز» به چاپ رسانده و در آنها اشغال مناطق شمالی ایران توسط نیروهای روسیه را محکوم کرده بود تا حدودی اسباب زحمت خودش را فراهم آورد، چون مقامات دولت بریتانیا به او اخطار کردند که نوشتن چنین نامه‌هایی باعث اخراج او از کشور خواهد شد. به او همچنین هشدار دادند که نامه‌های خصوصی‌اش در معرض باز شدن توسط مأموران سانسور قرار دارد و او نباید به ترسیم تصویر اغراق‌آمیزی از خطر زبرداری‌های آلمان ادامه دهد و یا برای یک نشریه فارسی زبان مقاله‌های انتقادآمیز درباره سیاست خارجی انگلستان و روسیه بنویسد.

در دانشگاه کمبریج عیسی خان نه تنها به تحصیل در رشته ریاضیات ادامه داد، که این امر موجبات تماس او را با برتراند* راسل و دانشمندان برجسته دیگر فراهم آورد، بلکه با مطالعه دو جلد اول اثر عظیم ادوارد براون،* «تاریخ ادبی ایران» (جلدهای سوم و چهارم کتاب هنوز در این تاریخ منتشر نشده بود) و با خواندن بسیاری از آثار فارسی که برای نخستین بار به راهنمایی براون با آنها آشنا می‌شد و آنها را می‌توانست از کتابخانه دانشگاه قرض بگیرد، به عظمت تاریخ و ادبیات میهنش پی برد. عیسی صدیق در قطعه شیوایی از خاطراتش دین خود را به کمبریج برمی‌شمارد.

اقامت یکساله من در کمبریج تأثیرات بسیار در روحیه و اخلاق من نمود. علاوه بر تحصیل ریاضیات عالی و مطالعه مهمترین شاهکارهای ادبیات فارسی و انگلیسی و لذت فراوانی که از این راه نصیب من گردید به اهمیت و عمق فرهنگ ایران تا حدی پی بردم و حس غروری در من به وجود آمد که درست مقابل حس حقارتی

بود که در موقع تحصیل در دانشرای ورسای در من وجود داشت. پیش از رفتن به کیمبریج عشق من به وطن عشقی بود که هر کس طبعاً به‌خانه و خانواده خود دارد. پس از يك سال مطالعه ادبیات و تاریخ ایران عشق من متکی به دلایل بسیار قوی گردید زیرا متوجه شدم که وطن من نقش بزرگ در تمدن دنیا داشته و مردن بسیار بزرگ در دامان خود پرورده و ادب و هنر عالی به‌عالم بشریت تقدیم کرده است. (۱۲)

عیسی صدیق در اواخر سال ۱۹۱۸ / ۱۳۳۷ به ایران بازگشت و آنگاه به امریکا سفر کرد و يك سال در آن کشور به سر برد. وی پس از مراجعت به استخدام وزارت معارف درآمد و از سقوط سلسله قاجاریه و عواقب آن جان سالم به در برد؛ در سال ۱۹۳۲ / ۱۳۱۱ ش به ریاست دانشرای عالی که در همان اوان تأسیس یافته بود برگزیده شد. و در بقیه سالهای عمر، مادامی که از فعالیت باز نایستاده بود، یکی از شخصیت‌های برجسته در صحنه تعلیم و تربیت ایران به شمار می‌آمد.^{۱۱} ادوارد براون که همیشه آماده کمک به ایرانیهای محبوب خود بود با علاقه‌مندی پدران سرپرستی چهار خان جوان بختیاری را که در تابستان ۱۹۱۲ / ۱۳۳۰ به همراهی معلم سرخانه ایرانی خود به انگلستان رسیدند و در *هارلو کالج در *اسکس ثبت نام کردند برعهده گرفت. این چهار نفر فرزندان دو تن از خوانین بزرگ بختیاری و پیشقراولان جمع دیگری از محصلان برخاسته از این ایل بزرگ ایرانی بودند که در هارلو کالج متعاقباً به تحصیل پرداختند. روابط نزدیک بختیارها با انگلستان به سال ۱۸۸۸ / ۱۳۰۵ و گشایش رود کارون به روی کشتیرانی خارجی برمی‌گردد. این روابط با ساختن راه کاروان‌رو اهواز به اصفهان که از مناطق وحشی و کوهستانی بختیاری می‌گذشت

(۱۱) دکتر عیسی صدیق (متولد ۱۸۹۵، متوفی ۱۹۷۸). درسه کابینه دوران پهلوی وزیر آموزش و پرورش بود. استاد ادبیات فارسی در دانشگاه تهران و همچنین از زمان تشکیل مجلس سنا تا پایان عمرش سناتور تهران. دکتر صدیق هیچ‌گاه احساس ستایشی را که برای انگلیسی‌ها داشت از دست نداد. و در سال ۱۹۶۶، به مناسبت چهلمین سالگرد درگذشت پرفسور ادوارد براون مجلس یادبودی برای دوست قدیمی و مراد خود در دانشگاه تهران ترتیب داد. [توضیح مؤلف]

(توسط شرکت *برادران لینچ که از پشتیبانی دولت بریتانیا برخوردار بود) ادامه یافت و با کشف نفت به مقدار قابل بهره‌برداری توسط انگلیسی‌ها در مسجد سلیمان در سال ۱۳۲۶/۱۹۰۸ که بازم در قلمرو بختیاریها بود گرمتر و محکمتر شد. هیچ یک از این دو پروژه بدون حسن نیت و همکاری خوانین بختیاری به مرحله سودآوری و رونق نمی‌رسید، چون در این مناطق دوردست دستخط خوانین بختیاری اغلب بیشتر از فرامین دولت مرکزی در تهران کار انجام می‌داد.

با مساعی شرکت نفت انگلیس و ایران (که امروزه *بی. پی. یا *بریتیش پترولیوم خوانده می‌شود) از سالهای دهه ۱۳۳۸/۱۹۲۰ به این طرف، جریان منظمی از دانشجویان رشته‌های فنی از ایران به سوی دانشگاه برمینگهم و دانشگاههای دیگر انگلستان برقرار بوده است. اما تنها پس از جنگ جهانی دوم بود که انگلستان - و ایالات متحده آمریکا - توانستند دانشجویان ایرانی را به تعداد زیاد از فرانسه منحرف و به سوی خود جلب کنند. علت این امر در اساس کاربرد فزاینده زبان انگلیسی به عنوان یک زبان جهانی و نیز معرفیتی بود که کیفیت والای تحصیلات دانشگاهی بریتانیا پیدا کرده بود. ثروتهای تازه‌ای که از درآمد روزافزون نفت در ایران پدید می‌آمد وسیله‌ای بود که به کمک آن تعداد بیشتر و بیشتری از خانواده‌های ایرانی پسران و نیز دختران خود را برای تحصیلات دانشگاهی به کشورهای مغرب زمین می‌فرستادند، چون مؤسسات آموزش عالی ایران قدیمی و ناکافی باقی مانده بودند. ارقام در حد خود گویا هستند. طبق آمار *شورای فرهنگی بریتانیا، در سال ۱۳۳۴/۱۹۵۵ ش تنها ۹۰ دانش‌آموز و دانشجوی ایرانی در بریتانیا سرگرم تحصیل بودند؛ دو سال بعد تعدادشان به ۶۲۰ نفر افزایش یافته بود؛ و در سال ۱۳۴۶/۱۹۶۷ به ۱,۵۰۰ نفر. ده سال بعد، در آستانه انقلابی که شاه را واژگون ساخت سرجمع دانش‌آموزان و دانشجویان ایرانی در مؤسسات آموزشی بریتانیا ۱۲,۲۰۰ نفر بود. و یقیناً بودند محصولینی که شورای فرهنگی بریتانیا از وجودشان در بریتانیا بی‌خبر بود.

کلاهبرداری لاطاری

در اکتبر ۱۸۷۲ میلادی / رمضان ۱۲۸۹ هجری قمری ناصرالدین شاه وزیر مختار جدیدی را مأمور دربار سنت جیمز کرد. میرزا ملکم خان، فرستاده تازه، در مارس سال بعد / محرم ۱۲۹۰ وارد لندن شد و شانزده سال در این پست باقی ماند، - یعنی طولانی‌تر از مدت مأموریت هر سفیر دیگری که ایران قبل از ملکم خان به انگلیس فرستاده بود و یا بعد از او به این کشور فرستاد. سفارت او اندک زمانی قبل از سفر رسمی ناصرالدین شاه به انگلیس بادرخششی از شکوه و جلال آغاز شد و در سال ۱۸۸۹ / ۱۳۰۶ چند ماه پس از دومین سفر رسمی ناصرالدین شاه به بریتانیا با عزل سریع و بدون تشریفات پایان یافت. از آن پس وزیر مختار معزول و مفتضح که همچنان به اقامت خود در لندن در خانه شماره ۸۰، *هلند پارک ادامه می‌داد، خاری بود در چشم ولینعمت خود. در این فصل چگونگی «ظهور و سقوط» او را روایت می‌کنیم و از فعالیتهای او پس از عزلش شمه‌ای برمی‌شماریم.

ملکم يك ارمنی ایرانی بود که در سال ۱۸۳۳ / ۱۲۴۹ در محله جلفا در حومه اصفهان به دنیا آمده بود. وقتی ده ساله شد پدرش [میرزا یعقوب] او را برای تحصیل به فرانسه فرستاد. در آنجا ابتدا

در مدرسهٔ ارامنهٔ پاریس و سپس در «پلی تکنیک» معروف آن شهر ثبت نام کرد و در مؤسسهٔ اخیر به فرا گرفتن علوم سیاسی پرداخت. در سال ۱۲۶۸/۱۸۵۲ که به ایران بازگشت، زبان فرانسه را به خوبی آموخته بود و به گفتهٔ حامد* الگار که زندگینامهٔ او را به تفصیل نگاشته است به «برتری مطلق تمدن فرنگی و ضرورت فوری تسلیم در برابر الگوی آن جداً عقیده پیدا کرده بود. به قول الگار «این دید مؤکداً مثبت از مغرب زمین ملکم را تبدیل به اولین مبلغ فصیح تجدد غربی در ایران نمود.» (۱)

پس از بازگشت به ایران، ملکم وارد خدمت دولت شد و به عنوان یکی از اولین معلمان مدرسهٔ نوبنیاد دارالفنون و مترجم مریبان اتریشی آن به کار پرداخت. به ابتکار او بود که يك خط تلگراف بین قصر سلطنتی و مدرسه کشیده شد. سپس ملکم در سال ۱۲۷۲/۱۸۵۶ به دستور ناصرالدین شاه به استانبول اعزام گردید تا با سفیر کبیر انگلیس درباب عالی برای فیصلهٔ اختلافی که باعث شده بود دولت بریتانیا روابط سیاسی خود را با ایران قطع کند (نگاه کنید به فصل ۹) به مذاکره بنشیند. از این مذاکرات نتیجه‌ای حاصل نشد و ملکم از استانبول به پاریس رفت و در ادامهٔ گفتگوهای بین دو کشور دستیاری فرخ‌خان [امین‌الملک] را برعهده گرفت. پس از عقد عهدنامهٔ پاریس در مارس ۱۸۵۷/رجب ۱۲۷۳ ملکم به همراهی رئیس خود برای نخستین بار سفری به انگلستان کرد.

در پاریس ملکم و سایر اعضای هیئت ایرانی به جرگهٔ فراماسونها پیوسته بودند و مراسم عضویت آنان در مقرر لژ* «گران اوریان» به اجرا درآمده بود. ملکم پس از آنکه در سال ۱۲۷۴/۱۸۵۸ به تهران بازگشت با کسب اجازه از ناصرالدین شاه «فراموشخانه» یا اولین لژ فراماسونری ایران را تأسیس کرد، هرچند که این لژ به هیچ یک از لژهای خارج وابستگی نداشت. چنین به نظر می‌رسد که نیت ملکم از تأسیس فراموشخانه به وجود آوردن «شالوده‌ای برای اقدامات سیاسی و تحریک اذهان در جهت اصلاحات» بوده است. (۲) (نگاه کنید به

فصل ۱۳) جمعی از ایرانیان بلندپایه و از جمله چندتن از شاهزادگان به عضویت فراموشخانه درآمدند.

میرزا ملکم در مدت اقامت خود در تهران دست کم سه رساله نوشت که در آنها خواستار اصلاحات شد. اولین و طولانیترین رساله «کتابچه غیبی» نام دارد و به میرزا جعفرخان مشیرالدوله (نگاه کنید به فصل ۹) که ملکم امیدوار بود آن را به دست شاه برساند اهدا شده است. ملکم در «کتابچه غیبی» ضعف و انحطاط ایران را با قدرت و رونق اروپا مقایسه می کند و بهروزی ملل اروپایی را بیشتر معلول «آیین تمدن» آنان می داند تا «درجه ترقی آنها... در صنایع». (۳) ملکم نوشت که اگر ایران از شیوه های حکومت فرنگ پیروی نکند امیدی برای نجات کشور وجود ندارد. از جمله اهداف اصلی او تفکیک شعب سه گانه حکومت یعنی شاخه های اجرائیه، تقنینیه و قضائیه، وضع قوانین و تجدید سازمان همه وزارتخانه ها و ادارات دولتی بود.

نشر اینگونه افکار و نیز سوء ظن ناصرالدین شاه نسبت به کارهایی که پشت درهای بسته فراموشخانه انجام می گرفت باعث شد که شاه دستور بستن فراموشخانه و تبعید ملکم را بدهد. ملکم در اکتبر ۱۸۶۱ / ربیع الاول ۱۲۷۸ به بغداد و از آنجا در سال ۱۸۶۲ / ۱۲۷۹ به استانبول رفت.

سفیر ایران در استانبول میرزا حسین خان^۱ نیز از جمله اصلاح طلبان بود و در بسیاری موارد با ملکم همفکری داشت. او نیز مدت کوتاهی در پاریس تحصیل کرده بود و سپس با سمت کنسولی به بمبئی و تفلیس رفته بود. وی در این زمان با ملکم طرح دوستی ریخت و اقداماتی کرد تا شاه ملکم را ببخشد و بار دیگر مورد مرحمت قرار دهد. در نتیجه، ملکم کنسول ایران در قاهره شد و بعد از مدتی به اعضای سفارت ایران در استانبول پیوست. ملکم و میرزا حسین خان در

(۱) که پس از مرگ میرزا جعفرخان، لقب مشیرالدوله به او رسید (نگاه کنید به فصل

دهم). [توضیح مؤلف]

این شهر با رجال آزادیخواه عثمانی و نیز اعضای سفارت انگلیس دوستی و مراوده داشتند. میرزا حسین‌خان در گزارشهایی که به تهران می‌فرستاد و می‌دانست ممکن است به نظر شاه برسد به کرات از نیاز مملکت به اصلاحات و تجدید سخن می‌گوید. شکی نیست که در این امر ملک‌خان مشوق و مددکار او بود.

اواخر سال ۱۸۷۰/۱۲۸۷ ناصرالدین شاه میرزا حسین‌خان را به تهران احضار کرد تا تصدی وزارت عدلیه را به او بسپارد. یک سال بعد حسین‌خان به مقام صدارت عظمی رسید و اندک زمانی پس از آن ترتیبی داد تا ملک‌خان به تهران بیاید و مشاور خاص او بشود. قدم بعدی راضی کردن شاه بود برای دادن لقب ناظم‌الملکی به ملک‌خان و سپس اعزام او به لندن با عنوان وزیر مختار جدید ایران.

صدراعظم جدید یکی از سردمداران مکتب «انگلیسی‌خواه» محسوب می‌شد و عقیده داشت که دوستی و حمایت انگلیس برای حفظ استقلال ایران در برابر توسعه طلبی‌های روسیه ضروری است. ملک‌خان نیز به نتیجه‌مشابهی رسیده بود. از این رو طبیعی بود که صدراعظم پست مهم سفارت لندن را به دست کسی بسپارد که از همفکران خودش باشد و از هر لحاظ مورد اعتماد. میرزا حسین‌خان احتمالاً از ملک‌خان انتظار داشته است: اول اینکه انگلیسی‌ها را تشویق به سرمایه‌گذاری در ایران کند با این اعتقاد که هرچه درگیری انگلستان در ایران زیادتر باشد علاقه آن کشور به حفظ استقلال ایران بیشتر خواهد بود. میرزا حسین‌خان و ملک‌خان هر دو نقش مهمی در مذاکراتی که منجر به اعطای امتیازات همه‌جانبه به بارون جولیبوس* رویتر در ماه ژوئیه همان سال /ربیع‌الاول ۱۲۸۷ شده بود بازی کرده بودند. از آن تاریخ به بعد مشکلاتی در اجرای امتیازنامه پیش آمده بود که صدراعظم امیدوار بود ملک‌خان بتواند آنها را در لندن رفع نماید. دوم اینکه صدراعظم انتظار داشت ملک‌خان اولیای دولت بریتانیا را قانع کند که شاه را در جهت آغاز اصلاحات تشویق کنند. سوم اینکه صدراعظم می‌خواست به هنگام سفر شاه به فرنگ شایسته‌ترین فرد ممکن را در لندن داشته باشد.

میرزا ملک‌خان ناظم‌الملک - که اسم و رسم کاملش در این زمان چنین بود - در مدت کوتاهی موفق شد به کمک هوش سرشار و قدرت بذله‌گویی و تبحری که در زبان فرانسه داشت موقعیت ممتازی برای خودش در لندن فراهم بیاورد. نقش او در حل و فصل جزئیات اولین سفر ناصرالدین شاه به فرنگ درهای زیادی را در بالاترین سطح به روی او گشوده بود و او اکنون یکی از بانفوذترین مشاوران شاه به شمار می‌رفت.

در محافل اشرافی لندن وقتی معلوم شده بود که برخلاف شایعات اولیه همسر ملک‌یک شاهزاده خانم یونانی نیست بلکه یک بانوی ارمنی است که در سال ۱۸۶۴/۱۲۸۰ در استانبول با وی ازدواج کرده بود لابد جمعی اظهار تأسف کرده بودند. همسر ملک در تمام عمر خود یک مسیحی باقی ماند، هرچند که در مورد مذهب شوهرش شك و تردیدهایی وجود داشت. و از سال ۱۸۷۶/۱۲۹۳ که ناصرالدین شاه لقب جدید و شبه اروپایی «پرنس»^۲ را به شوهرش داد همسر ملکم والاحضرت پرنس *هانریت شد. و پرنس ملکم چنانکه شایسته شاهزادگان بود پسرش فریدون را برای تحصیل به مدرسه اشرافی *ایتن فرستاد.

ملکم همیشه شخص راستگویی نبود. این امر را می‌توانیم از روایت پرآب و تاب‌ی که از احوالات خود برای ویلفرید *بلانت، رجل انگلیسی هوادار استقلال‌طلبان مصر و نقاط دیگر در اولین ملاقاتشان در تابستان ۱۸۸۰/۱۲۹۷ تعریف کرد استنباط کنیم. بلانت به شدت تحت تأثیر «پیرمرد ریزنقش با دماغ دراز و چشمان سیاه سیاه» قرار گرفت و او را «جالب‌ترین شخصی که در تمام عمر خود ملاقات

(۲) ایجاد این لقب غریب نشانه‌ای از تأثیر تمدن اروپا بر شاه و اطرافیان او دارد. در سالهای بعد سه شخص دیگر به دریافت این لقب مفتخر شدند: میرزا رضا خان ارفع‌الدوله که در سفر سوم ناصرالدین‌شاه به فرنگ جزء همراهان بود و بعد وزیر مختار ایران در عثمانی شد (۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰)؛ میرزا محمد علی خان علاء‌السلطنه (وزیر مختار ایران در انگلیس از ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۶) و پسرش میرزا مهدی‌خان مشیرالملک پس از مرگ پدر (ایضاً وزیر مختار ایران در انگلیس ۱۹۰۷ تا ۱۹۲۰). [توضیح مؤلف]

کرده‌ام» خواند. طی گفتگوشان ملکم به او گفت که پایه‌گذار مذهب جدیدی در ایران است که تاکنون ۳۰ هزار نفر به آن گرویده‌اند. او همچنین خود را برادر رضاعی ناصرالدین شاه خواند که پس از جلوس بر تخت سلطنت مقام صدارت را به او داده بود. و بعد از آن‌ها خود را چنین ادامه داده بود: «در سن بیست سالگی من عملاً مالک‌الرقاب ایران بودم. بعد متوجه آثار سوء حکومت و تنزل رونق مادی مملکت شدم. و فکر اصلاحات مثل پشاه‌ای مرا گزید. به فرنگ رفتم و نظام مذهبی، اجتماعی و سیاسی مغرب زمین را مطالعه کردم... از نتایج افکار من کشیدن تلگراف بوده است و تجدید نظر در تشکیلات دولتی و بسیاری اصلاحات دیگر که در این میان هرز رفته‌اند.» (۴)

مع‌هذا میرزا ملکم‌خان با وجود اینگونه نقطه ضعفها شخصیت قابل توجه و چشمگیری است که گوشه‌ای از تاریخ ایران را به نام خود رقم زده است. ملکم از طریق نوشته‌های خود که به شکل رساله و گزارشهای رسمی و سرانجام روزنامه‌نگاری باقی مانده است به بزرگترین موفقیت خود دست یافت.

دلمشغولیهای اصلی ملکم در سالهای اولیه خدمت او در تهران و عثمانی (۱۲۷۴/۱۸۵۸ تا ۱۲۸۸/۱۸۷۱) اصلاحات اداری بود، یعنی برپایی حکومت قانون، تفکیک قوای سه‌گانه، تحصیل درآمد بیشتر برای دولت و نوسازی ارتش. در مدت اقامتش در لندن (۱۲۹۰/۱۸۷۳ تا ۱۳۰۶/۱۸۸۹) هرچند ملکم هنوز به فکر اصلاحات اداری بود اما توجه خود را بیشتر روی اهمیت درجه اول توسعه اقتصادی و نیاز به حضور مشاوران و سرمایه‌گذاران فرنگی که بیایند و اداره وزارتخانه‌ها را برعهده بگیرند و سرمایه لازم را برای تأسیس بانکها و ساختن خطوط آهن و جاده‌ها و بنادر فراهم بیاورند متمرکز ساخت. پس از عزلش در سال ۱۳۰۶/۱۸۸۹، ملکم تا سال ۱۳۱۶/۱۸۹۸ همچنان به ترویج این اندیشه‌ها از مقرش در لندن ادامه می‌داد و در راه جلب کمک روحانیون می‌کوشید ولی در این مرحله با دادن امتیاز به خارجیها مخالف شده بود.

هرچند ملکم خان در مراوداتش با وزارت امور خارجهٔ بریتانیا نشانه‌هایی دال بر تشویق او در راهی که آغاز کرده بود نمی‌دید (مقامات وزارت خارجه به نحو مشخصی از درگیر شدن مستقیم در امور ایران اکراه داشتند)، با کوشایی هرچه تمام‌تر به مبارزهٔ خود در لندن ادامه می‌داد. ملکم بارها به وزرای متعددی که یکی پس از دیگری در مدت اقامتش کرسی وزارت امور خارجه را اشغال کردند و همچنین به وزرای دیگر نامه نوشت و لزوم برقراری روابط نزدیکتر با ایران و کمک انگلیس به نوسازی این کشور را تأکید کرد. ملکم نیز چون سفرای ایرانی قبل از خود با بزرگ جلوه دادن تهدید روسیه کوشید که دولت بریتانیا را به تضمین تمامیت ارضی ایران وادارد ولی از این کوشش خود طرفی نبست.

ارائهٔ چند نمونه از کارهای میرزا ملکم خان در لندن برای نشان دادن جنبهٔ رسمی فعالیت‌هایش در آنجا و نگرانی‌اش برای بهروزی وطنش کافی خواهد بود.

در آوریل ۱۸۷۴ / صفر ۱۲۹۱، يك سال پس از ورود به لندن، ملکم يك تذکاریهٔ طولانی به زبان فرانسه خطاب به لرد *داربی، وزیر جدید امور خارجه نوشت و در آن خطرات توسعه‌طلبی روسیه را در آسیای میانه که تنها متوجه ایران نبود گوشزد کرد. ملکم توجه لرد داربی را به این نکته جلب کرد که حکومت ایران قادر به ادارهٔ مناطق دورافتادهٔ خود نیست و اظهار نگرانی کرد که این امر ممکن است منجر به «بلع» این مناطق توسط روسیه بشود. ملکم از بی‌توجهی آن زمان دولت بریتانیا نسبت به ایران اظهار تأسف کرد و با ارائهٔ دلایل قوی کوشید دولت بریتانیا را به سرنوشت ایران و کمک به این کشور در سرو سامان دادن به اوضاع خود علاقه‌مندتر سازد، هرچند که توضیح نداد چگونه و از چه راهی امیدوار است به اوضاع ایران سرو سامان داده شود.

در سال ۱۸۸۲/۱۲۹۹ ملکم پیش از آنکه سفر کوتاهی به تهران بکند (که اولین سفرش از سال ۱۸۷۳/۱۲۹۰ محسوب می‌شد) به

ملاقات لرد *گرانویل، وزیر امور خارجه رفت و به او گفت که غرض اصلی از مسافرتش رسیدن به حضور شاه و تکرار ضرورت اصلاحات است. به نظر ملکم اصلاحات مالی اینک در اولویت قرار داشت و اگر به مشاوران انگلیسی برای این کار دسترسی نبود بایستی از فرانسویان یا يك کشور اروپایی دیگر کمک خواست. ملکم در عین حال از دولت بریتانیا خواستار کمکی معادل نیم میلیون لیره شد تا دولت ایران بتواند در مناطق آشوبزدهٔ مرزی در شمال شرقی کشور کنترل مؤثر حکومت مرکزی را برقرار کند. چند روز بعد در گفتگویی که ملکم با مارکی *هارتینگتن، یکی دیگر از وزیران کابینه داشت از «ضرورت» تغییرات در ایران سخن گفت و از «بی تفاوتی عمیقی» (۵) که دولت بریتانیا، برخلاف روسیه نسبت به امور ایران داشت زبان به شکوه گشود. ملکم پیشنهاد کرد که وزیر مختار انگلیس در تهران باید هر چند بار که امکان داشته باشد به حضور شاه برسد و ضرورت اصلاحات را به اعلیحضرت گوشزد کند.

کوششهای ملکم خان برای متقاعد ساختن اولیای دولت بریتانیا بی وقفه ادامه داشت. سه سال بعد وی بار دیگر از فشار روسها بر ایران به وزارت امور خارجه شکایت کرد، و گفت اگر ایران قرار است در برابر روسیه تنها بایستد مقاومت در برابر فشار روسها غیرممکن خواهد بود. ملکم میخواست ایران استقلال سیاسی خود را حفظ کند و در همان حال دستگاه حکومتی آن «تحت توجهات و با حمایت معنوی انگلستان طبق اصول فرنگی بازسازی شود.» (۶) به ادعای میرزا ملکم خان ناصرالدین شاه از این تقاضا حمایت می کرد. اما چند روز بعد که ملکم احتمالاً احساس کرده بود انگلیسیها مایل نیستند در ایران مستقیماً رودر روی روسها قرار بگیرند نقطهٔ تأکید خود را تعدیل نمود و به لرد گرانویل گفت که با استخدام مشاور از انگلستان و روسیه هر دو مخالف است. به نظر او ایرانیها در جستجوی خود برای «اصلاحات اساسی دستگاه حکومت ایران در تمامی شاخه‌های آن» باید توجه خود را به يك کشور اروپایی ثالث معطوف دارند، چون این امر ممکن است

مقدار کمتری «پیچیدگیهای خارجی و دشواری با روحانیون» ایجاد کند. در عین حال، هرچند که ملکم خواستار کمک مستقیم دولت بریتانیا نبود، اما مایل بود که انگلیسی‌ها تأیید و «در صورت لزوم نظر خود را... به صورت محرمانه به اطلاع ایران برسانند.» (۷)

در مارس ۱۸۸۷/جمادی‌الاولی ۱۳۰۳ ملکم با وایکاونت* کراس وزیر مشاور کابینه بریتانیا برای امور هند صحبت کرد و از مشکلات کشورش سخن گفت. او بار دیگر از اولیای دولت بریتانیا خواست که به صورت فعالتری به ایران علاقه‌مند شوند و با اعطای کمک مالی به ایران ناصرالدین شاه را از نگرانی‌شان برای حفظ استقلال ایران مطمئن سازند. چند ماه بعد ملکم به یک عمل غیرعادی دست زد و بخشهای برگزیده‌ای از گزارشها و نامه‌هایی را که خودش طی چند سال درباب اصلاحات برای صدراعظم و وزرای دیگر به تهران فرستاده بود در اختیار لرد* سالزبری نخست‌وزیر بریتانیا گذاشت. وزیر مختار ایران در توجیه تحویل این اوراق افشا کننده گفت که امیدوار است وزیر مختار انگلیس در تهران در مذاکرات خود با شاه و مشاوران او به نحو مشابهی سخن بگوید.

میرزا ملکم‌خان به آسانی به وزرای کابینه حکومت بریتانیا دسترسی داشت. نه تنها با ایشان در دفاتر کارشان ملاقات می‌کرد بلکه در خانه خود در هلند پارک نیز از آنان پذیرایی می‌نمود. یک درویش ریشوی ایرانی به نام حاجی پیرزاده^۳ که در سال ۱۸۸۷/۱۳۰۴ به

(۳) حاجی محمدعلی پیرزاده نائینی که اولین سفرش را به فرنگ در سال ۱۸۶۰ انجام داد و در سال ۱۸۸۶ بار دیگر به عنوان همراه دوستی که احتیاج به معالجه داشت رهسپار فرنگستان گردید. در ایام جشنهای پنجاهمین سالگرد جلوس ملکه ویکتوریا چند هفته در لندن بود. یقیناً لباس ایرانی، حالت مشخص و ریش بلند او موجب جلب توجه فراوان می‌شده است. مشاهدات خود را در سفرنامه‌ای ثبت کرده است که در سالهای اخیر به چاپ رسیده [«سفرنامه حاجی پیرزاده»، تهران، چ ۲، ۱۳۶۰]. از جمله موضوعهایی که او را تحت تأثیر قرار دادند یکی سرویس پستی منظم لندن بود و دیگر راه آهن زیرزمینی، چاپ روزنامه‌ها با تیراژ زیاد، فروشگاه‌های پرو پیمان، مراقبتی که از بیماران و کودکان بی‌سرپرست می‌شد، کتابخانه موزه بریتانیا، و البته مجسمه‌های مومی موزه مادام

لندن سفر کرد یکی از مهمانی‌های ملکم را که خود در آن حاضر بوده در سفرنامه‌اش توصیف می‌کند. حاجی پیرزاده می‌نویسد که در این ضیافت با بسیاری از رجال برجسته انگلیس از جمله نخست‌وزیر (لرد سالزبری) و مستر گلدستون آشنا شد. حاجی پیرزاده همچنین از جواهرات پرتالو و لباسهای سینه‌باز خانمها یاد می‌کند بی‌آنکه خود در این باره نظری ابراز بدارد.

از فعالیت‌های میرزا ملکم‌خان در زمینه مالی در سالهای اقامتش در لندن و پیش از افشاگریهای مربوط به کلاهبرداری لاطاری اطلاع کمتری داریم. سلف او در لندن سرتیپ حاجی محسن‌خان [معین‌الملک] در کار پرسود «جار زدن» امتیازنامه‌ها در محافل مالی لندن شهرتی یافته بود و بزرگترین موفقیتش اعطای امتیاز به بارون رویتز در سال ۱۸۷۲/۱۲۸۹ بود. چنانکه قبلاً گفتیم ملکم و حامی‌اش صدراعظم هر دو در مذاکرات مربوط به این امتیازنامه‌ها در تهران شرکت داشتند و شایع بود که به همین خاطر بارون رویتز حق و حسابهای کلانی به ایشان پرداخته است. در آن اوضاع و احوال آنان دریافت چنین ارقامی را به هیچ‌وجه ناشایست نمی‌دانستند، چون عقیده داشتند که جلب سرمایه فرنگی به ایران امری مفید و در جهت مصالح کشور است و از همین رو دریافت پاداشی در ازای زحماتی که متحمل شده بودند نیز برای‌شان امری عادی و صحیح محسوب می‌شد. آنچه مشکوک‌تر به نظر می‌رسد رفتار میرزا ملکم‌خان است، پس از ورودش به لندن، در اخذ ۲۰ هزار لیره دیگر از رویتز و علاوه بر آن گرفتن وعده پرداخت ۳۰ هزار لیره دیگر در سه قسط. يك روايت اين قضيه حاكي از آن است که ملکم به رویتز اطلاع داد که یکچهارم امتیازنامه به او تعلق دارد و رویتز قبول کرد که سهم ملکم را بخرد. به روایت خود ملکم رویتز

توسو. حاجی پیرزاده با ادوارد براون ۲۵ ساله آشنا شد و نبوغ و علاقه عمیق او را به ایران و اسلام به سرعت دریافت و در سالهای بعد با وی مکاتبه داشت. حاجی پیرزاده در سال ۱۹۰۴ در تهران درگذشت. [توضیح مؤلف]

۲۰ هزار لیره به او پرداخت و علاوه بر آن وعده داد ۳۰ هزار لیره دیگر بپردازد مشروط بر آنکه شاه امتیاز تأسیس بانک در ایران را به وی اعطا کند. وقتی در سال ۱۸۸۹/۱۳۰۶ رویتر به این امتیاز دست یافت، ملکم به تلخی نزد درامند وولف (که در این هنگام به خاطر سفر ناصرالدین شاه به انگلیس به لندن بازگشته بود) شکایت برد که رویتر از پرداخت قسط دوم امتناع می‌کند. اما تهدید ملکم برای ادعای غرامت در دادگاه اندک زمانی بعد در هنگامه فضاحتی که برسر يك امتیازنامه دیگر برپا شد و بدنامی آن مستقیماً گریبان ملکم را گرفت گم شد.

این امتیازی بود که يك شخص فرانسوی به نام بوزی* دو کاردوئل - که او را یکی از «طفیلی‌های» دستگاه ملکم در لندن توصیف کرده‌اند (۸) - موفق شد برای اجرای لاطاری در ایران از ناصرالدین شاه به هنگام اقامتش در اسکاتلند در ژوئیه ۱۸۸۹/ذی‌قعدة ۱۳۰۶ بگیرد. این امتیازنامه «امتیاز انحصاری تمام عملیات لاطاری (قرعه‌کشی) و وامهای مربوط به لاطاری و تسریع شرکت‌های لاطاری و فروش بلیطهای لاطاری و برگزاری بازیهای لاطاری عمومی مثل رولت را در تمامی قلمرو ایران از تاریخ امروز به مدت هفتاد و پنج سال» به صاحب آن (۹) می‌داد. در عوض قرار شده بود که بیست درصد سود خالص سالانه این عملیات به خزانه دولت ایران واریز شود.

شکی نیست که دو کاردوئل در مقام دریافت کننده امتیاز شخصی بود نامزد شده توسط ملکم که خود او نیز در همین زمان در معیت شاه در اسکاتلند بود و گفته می‌شد شخص فرانسوی را به شاه توصیه کرده و علاوه بر آن ۳۰ هزار تومان هم (معادل ۱۲ هزار لیره) برای ترغیب خاطر مبارک به این امر پیشکش کرده بود. همچنین هیچ شکی وجود ندارد - مخصوصاً در پرتو مدارکی که بعداً رو شد - که هدف ملکم این بوده است که با همکاری برادر خود میکایل خان از این معامله سود ببرد. از این رو ملکم صلاح دانسته بود که در مراحل اولیه کار، ذینفع بودن خودش را افشا نکند.

قدم اول این بود که دو کاردوئل امتیازنامه را به *«سندیکای انگلستان و آسیا» بفروشد، که شرکتی بسود جدیدالتأسیس واقع در *«سیتی»، مرکز مالی لندن، و بعضی از مدیران آن اشخاص مشکوکی بودند و حداقل یکی از آنها - فردی از اهالی افریقای جنوبی به نام سرهنگ لارنس *کلوت - با ملکم خان ارتباط قبلی داشت، و او راملکم سرکنسول ایران در لندن کرده بود. روز ۳ اکتبر ۱۸۸۹ / ۷ صفر ۱۳۰۷ سندیکا و دو کاردوئل در مورد شرایط معامله به توافق رسیدند. قرار شد شرکت امتیازنامه را به مبلغ ۱۲۰ هزار لیره از دو کاردوئل بخرد. از این مبلغ ۲۰ هزار لیره پس از امضای سند انتقال قابل پرداخت بود، ۴۰ هزار لیره در ماه نوامبر / ربیع الاول و بقیه آن حداکثر ظرف شش ماه از تاریخ امضای موافقتنامه. روز ۱۲ اکتبر / ۱۶ صفر اولین پرداخت به مبلغ ۲۰ هزار لیره به دو کاردوئل به عمل آمد (که قسمتی از این مبلغ را *«شرکت بانکداری شرق جدید» که خود شرکت جدیدالتأسیس دیگری بود وام داده بود) و او بی درنگ مبلغ دریافتی را به حساب میرزا ملکم خان در شعبه بانک انگلستان در خیابان *برلینگتن گاردینز واریز کرد. دو کاردوئل تصریح کرد که پرداختهای بعدی بهتر است مستقیماً به برادر ملکم خان انجام بگیرد.

در این میان آگهی تأسیس يك شرکت جدید به نام *«شرکت سرمایه گذاری ایران» منتشر شد و صاحبان سرمایه به خرید سهام آن دعوت شدند. اطلاعیه اولیه مورخ ۲۵ نوامبر ۱۸۸۹ / اول ربیع الثانی ۱۳۰۷ درباره چند و چون شرکت اعلام می داشت که هدف از تأسیس شرکت «تحصیل و بهره برداری از امتیازنامه های اعطا شده از طرف اعلیحضرت پادشاه ایران است و انجام امور تجارتي و ترویجی و اکتشافی و مالی در ایران و جاهای دیگر». در اطلاعیه همچنین گفته می شد که اولین امتیازنامه ای که خریداری خواهد شد «امتیازنامه اعطا شده... در تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۹ (۲۱ ذی قعدة ۱۳۰۶)» خواهد بود، یعنی همان امتیازنامه لاطاری دو کاردوئل. در واقع روز ۱۳ نوامبر / ۱۹ ربیع الاول قرار و مدار خرید امتیازنامه از سندیکای انگلستان و آسیا گذاشته شده بود.

از جمله مدیران کمپانی جدید، برادر ملکم خان بود که در اطلاعیه به این صورت معرفی شده بود: «حضرت والا ژنرال میکائیل خان، مقیم خانه شماره ۸۰، هلند پارک، مستشار سفارت ایران». همچنین دوتن از مدیران شرکت بانکداری شرق جدید که یکی از ایشان در عین حال عضو هیئت مدیره سندیکای انگلستان و آسیا بود جزء مدیران شرکت جدید بودند. امتیازنامه مورد نظر به لحاظ سودآوری «اگر نه تحقیقاً تقریباً منحصر به فرد در تاریخ معاملات» خوانده شده بود «چون منافع آن که به صورتی تفکیک‌ناپذیر با طبیعت کار مورد نظر پیوند خورده بسیار زیاد است». و بعد اطلاعیه که گویی می‌خواست مردم را از اعتبار شرکت خاطر جمع سازد اعلام می‌کرد که «والاحضرت پرنس ملکم خان اساسنامه کمپانی را تصویب فرموده‌اند.» (۱۰) اکنون ذینفع بودن دو برادر ارمنی در امتیازنامه برای همه مشهود و نمایان بود.

مشکلات ملکم خان از زمانی آغاز شد که خبر فروش امتیازنامه به تهران رسید. چنانکه از جو رقابت میان روسها و انگلیسی‌ها که بر تهران آن روز حاکم بود انتظار می‌رفت روسها به اعطای امتیازنامه اعتراض کردند، همان طور که قبلاً به اعطای امتیاز به رویترو و به کمپانی رژی اعتراض کرده و آنها را موجب افزایش نفوذ انگلستان به بهای کاسته شدن از نفوذ خودشان در ایران خوانده بودند. درامند وولف که در زمان اقامت ناصرالدین شاه در اسکاتلند به وی گفته بود اعطای امتیازنامه را صلاح نمی‌داند اکنون نگرانی‌های خود را به اطلاع شاه و صدراعظم جدید علی‌اصغر خان امین‌السلطان رسانید و در گزارشی به لرد سالزبری نوشت: «برای این کشور که در آن تمایل به قمار بسیار شدید است، نمی‌تواند امری را که از برپایی لاطاری زیان‌بارتر باشد تصور بنماید.» (۱۱) و اگر قرار بود لاطاری بگذارند بهتر بود که اختیارش در دست دولت باشد، «همانطور که در ایتالیا و جاهای دیگر» (۱۲) چنین است. درامند وولف نسبت به ملکم خان و دوستانش در محافل مالی لندن بی‌اعتماد بود و ای‌بسا

می‌ترسید که در این میان به امتیازنامه‌های با ارزش‌تر نیز لطمه وارد آید. درامند وولف به قصد مشکل‌تراشی پیشنهاد کرد که خوب است حقوقدانان دولت انگلیس تحقیق کنند که آیا از نظر قوانین بریتانیا مالکیت امتیازنامه تأسیس قمارخانه توسط یک شرکت انگلیسی عملی غیر قانونی نیست؟ او در عین حال صدراعظم جدید را که نفرتش از میرزا ملکم‌خان معروف بود با خود همدستان یافت. و این دو را رویهمرفته باید مسئول لغو امتیازنامه و عزل ملکم‌خان بدانیم.

روز ۲۵ نوامبر / اول ربیع‌الثانی درامند وولف در تلگرامی به لرد سالزبری اطلاع داد که صدراعظم به او گفته است ملکم‌خان از لندن احضار شده و «امتیازنامه لاطاری به احتمال زیاد لغو خواهد شد.» وزیر مختار انگلیس توضیح داد علت فوری فراخواندن ملکم‌تلگرام توهین‌آمیزی است که درارتباط با صدراعظم زده بوده ولی این تنها «آخرین برگ دسیسه‌ای بود که ملکم‌خان به‌هنگام سفر اعلیحضرت به فرنگ برای واژگون ساختن امین‌السلطان چیده بود.» (۱۳) چند روز بعد درامند وولف گزارش داد که شاه از قضیه امتیازنامه «شدیداً وحشت کرده است» (۱۴) و دو روز بعد، ۵ دسامبر / ۱۱ ربیع‌الثانی، تأیید کرد که ملکم‌خان قطعاً فراخوانده شده و امتیازنامه لاطاری به علت مغایرت آن با شریعت اسلام لغو شده است. سه روز بعد وزیر امور خارجه در نامه خود به درامند وولف این مطالب را کتباً تأیید کرد.

در این میان درلندن، ملکم‌خان که روز ۵ دسامبر / ۱۱ ربیع‌الثانی تلگرامی حاکی از برکناری خودش و لغو امتیازنامه دریافت کرده بود، پس از آنکه کوشید شاه را به تغییر تصمیم خود وادارد - و موفق نشد - بر آن شد تا این خبرها را فاش نکند. چند روزی قبل از آن ملکم اولیای شرکت سرمایه‌گذاری ایران را شفاهاً و کتباً مطمئن ساخته بود که مالکیت امتیازنامه آنها «لغوناپذیر است» (۱۵) و اینک اقدامی برای بیرون آوردن آنها از اشتباه به عمل نیامد.

از این‌رو اولیای از همه‌جا بیخبر شرکت روز ۱۵ دسامبر / ۲۱

ربیع‌الثانی دومین قسط خرید امتیازنامه را - که اکنون يك امتیاز موهوم محسوب می‌شد - به مبلغ ۲۰ هزار لیره از طریق سندیکای انگلستان و آسیا به برادر ملکم‌خان پرداختند. به دلایلی که هیچوقت روشن نشده است وزارت امور خارجه انگلیس تا مدت‌ها خبر لغو امتیازنامه را به هیچ يك از دو شرکت اطلاع نداد. این امر ممکن است معلول غفلت باشد و یا به این علت که اولیای وزارت خارجه فکر می‌کردند تماس گرفتن با شرکت‌هایی که کارشان از نظر آنها غیرقانونی است امری ناشایست است، چون وکیل خزانه‌داری روز ۱۷ دسامبر/ ۲۳ ربیع‌الثانی در نامه‌ای به شرکت سرمایه‌گذاری ایران چنین مطلبی را عنوان ساخته بود.

اولین خبر احضار ملکم‌خان به ایران و تعویض او با سرکنسول ایران در تفلیس^۴ روز ۱۸ دسامبر/ ۲۴ ربیع‌الثانی در روزنامه «تایمز» چاپ شد. مطلب را خبرنگار روزنامه در استانبول فرستاده و نوشته بود که گفته می‌شود این تغییر «نتیجه اختلافات پرنس ملکم و صدراعظم است و شاه در این میان حق را به جانب صدراعظم داده است.» از امتیازنامه لاطاری سخنی به میان نیامده بود.

ملکم‌خان شخصی نبود که عزل خودش و لغو امتیازنامه لاطاری را به سادگی بپذیرد. وضع مالی او اکنون طوری بود که نیازی به دریافت حقوق دولتی نداشت. اولین اقدام او وادار کردن روزنامه «تایمز» بود به درج مطلب کوتاهی در شماره صبح روز بعد خود درست زیر ستون «اخبار دربار» حاکی از اینکه ملکم «به علت اختلافات شخصی با صدراعظم» از مقام خود استعفا داده است و به اقامت خود به طور دائمی در انگلستان ادامه خواهد داد و همچنان در منزل واقع در هلند پارك سکونت خواهد داشت.

اقدام بعدی ملکم اعلان جنگ علیه صدراعظم بود و در عین حال

(۴) میرزا محمد علی‌خان علاءالسلطنه. نگاه کنید به اواخر فصل یازدهم. [توضیح

ترویج افکاری که برای اصلاحات داشت. ملکم‌خان این کار را از طریق انتشار يك نشریه فارسی زبان به نام «قانون» در لندن انجام داد که ظاهراً در آغاز آن را تنها به عنوان حربه‌ای برای معامله و مصالحه با دشمن اصلی خود در تهران در ذهن مجسم ساخته بود. وقتی این مذاکرات به جایی نرسید، ملکم‌خان از نشریه در درجه اول به عنوان وسیله‌ای برای تبلیغ اندیشه‌هایش استفاده کرد و با انجام این کار توانست جایگاه پرافتخاری را در تاریخ جنبش مشروطیت ایران به خود اختصاص دهد.

اولین شماره «قانون» روز ۲۱ فوریه ۱۸۹۰ / اول رجب ۱۳۰۷ و آخرین شماره آن هشت سال بعد انتشار یافت. «قانون» در دو سال اول حیات خود ماهی یکبار منتشر می‌شد ولی از آن پس انتشارش به صورت نامنظم درآمد. هر چند ادعا می‌شد که «قانون» محصول مشترك يك گروه از ایرانیان از وطن رانده است ولی در حقیقت مخلوق شخص ملکم به تنهایی در زیر پوشش * «کمپانی انطباعات شرق» به نشانی شماره ۳۸ خیابان * لمبارد در لندن بود. نام خود او به نحو نمایانی از تمامی صفحات روزنامه غایب بود. ملکم احتمالاً گاه به گاه از همکاری چند ایرانی ناراضی دیگر برخوردار می‌شده است، مثل سید جمال‌الدین اسدآبادی (معروف به افغانی) که بعد از تبعید خود از ایران چند ماهی زودتر در همان سال، در پاییز سال ۱۸۹۱/۱۳۰۹، به لندن آمد و تا تابستان سال بعد که رهسپار استانبول شد در خانه ملکم‌خان اقامت گزید. اما شکی وجود ندارد که نویسنده بیشتر سرمقاله‌ها و مقاله‌ها و نیز نامه‌هایی که ظاهراً جمعی خبرنگار بااسامی مستعار ایرانی به دفتر روزنامه می‌فرستادند، شخص ملکم است.

نسخه‌های روزنامه از لندن به نشانی ایرانیان متنفذ ساکن استانبول و قاهره و تفلیس و بمبئی و شهرهای دیگر هندوستان و نیز ایران پست می‌شد. بعد، پس از اینکه ورود روزنامه به ایران ممنوع گردید و عده‌ای از هواداران شناخته شده ملکم بازداشت شدند، نسخه‌های دریافت کنندگان ایران را به استانبول می‌فرستادند و از آنجا بار دیگر

پست می کردند تا بلکه روزنامه از این راه از نظر مأموران سانسور ایران مخفی بماند. بررغم خشم شاه و وزیران او که مطالب «قانون» را بسیار خطرناک و تحریک آمیز می دانستند، روزنامه همچنان به دست خوانندگان می رسید. نسخه های روزنامه طالبان زیادی داشت و مخفیانه دست به دست می گشت.

ملکم در اولین شماره های «قانون» به شدت به امین السلطان صدراعظم حمله می کرد، ولی از ناصرالدین شاه با مقداری احتیاط سخن می گفت و وانمود می کرد که شاه قربانی اعمال وزرای فاسد خویش شده است. اما ملکم به تدریج بر شدت حملات خود افزود و از «قانون» به نحو فزاینده ای برای «برانگیختن ایرانیان و آگاه ساختن شان از عقب ماندگی کشور و فساد و ستمکاری حکومت و سوء اداره آن و رفتار خلاف اخلاق دولتمردان آن» استفاده کرد. «قانون» نشریه ای بود که می کوشید «جمع زیادی از ایرانیان را خواهان اصلاحات کند و این خواست را به صورت یک جنبش، ولو یک جنبش مخفی، درآورد و حرکات جنبش را در جهت اهداف معینی رهبری کند.» (۱۶) میرزا ملکم خان با انجام این کار - انگیزه واقعی اش هرچه بود - راه را برای اصلاحات مشروطه طلبان باز کرد.

اولین نسخه های روزنامه «قانون» در ماه آوریل و مه ۱۸۹۰ / شعبان و شوال ۱۳۰۷ به تهران رسید. قبلاً خبر فعالیت های ملکم در لندن به تهران رسیده و همانطور که ملکم امیدوار بود دربار را نگران ساخته بود. درباریان ملکم را محرک پشت پرده چاپ مقاله انتقاد آمیزی در * «پال مال گزیت» می دانستند. در ماه آوریل ۱۸۹۰ / شعبان ۱۳۰۷ درامند وولف گزارش داد که «شاه از نفوذی که ملکم در مطبوعات دارد وحشتزده است، مخصوصاً چون شنیده که شخص اخیر روزنامه فارسی زبانی در لندن تأسیس کرده است.» (۱۷) ملکم به سرعت دریافت که در این موقعیت، فرصتی برای بازپس گرفتن مقام و مراحم از دست رفته وجود دارد. وی در پایان ماه آوریل / شعبان از لندن تلگرامی برای دشمن قدیمی خود امین السلطان فرستاد و پیشنهاد آشتی کرد -

ولی با شرایطی چنان نامعقول که حتی پادشاه کم جرئت حاضر به قبول آنها نبود. ملکم اولاً خواستار احضار وزیر مختار جدید ایران در لندن و انتصاب برادر خودش میکائیل خان با عنوان «کاردار» بود تا ترتیب انتصاب دوباره خودش به همان مقام قبلی داده شود. ثانیاً میخواست در عین حال به سفارت ایران در فرانسه نیز منصوب شود و علاوه بر آن نشان والایی به او داده شود، به اضافه امتیازنامه‌های لاطاری و تنباکو! در حدی که اطلاع داریم صدراعظم نه این تلگرام و نه پیشنهادهای آشتی بعدی ملکم را که بلندپروازی کمتری داشت هیچکدام، شایسته جواب ندانست.

ادامه اقامت ملکم خان در لندن و انتشار روزنامه «قانون» در آنجا دشواریهایی برای اولیای دولت انگلیس در روابطشان با ناصرالدین شاه پدید آورد، مخصوصاً که شاه ناآرامیهای روزافزون کشور را از چشم روزنامه «قانون» می‌دید. مادامی که ملکم در خارج از ایران اقامت داشت، شاه نمی‌دانست با سفیر پیشین خود چگونه طرف شود. صدراعظم هنگامی که از فعالیتهای ملکم در لندن نرسد درامند وولف گله می‌کرد گفت ملکم خودش را در قلمرو دولت عثمانی ترك می‌خواند و در روسیه رعیت دولت روس، و حالا تبعه دولت انگلیس. این «تابعیت ابلق» (به گفته درامند وولف) باعث می‌شود که دولت ایران از عهده ساکت کردن او برنیاید، «مخصوصاً که هرگونه اموال یا املاکی دارد از ایران خارج ساخته و در این کشور جز يك برادر تقریباً بل تحقیقاً هیچ قوم و خویشی ندارد.» (۱۸) ناصرالدین شاه همچنین نمی‌توانست بفهمد که چرا دولت بریتانیا نمی‌تواند به درخواست او برای توقیف روزنامه «قانون» و اخراج مدیر-سر دبیر آن از کشور پاسخ مثبت دهد. چون دولت انگلیس شایق به توقیف روزنامه به نظر نمی‌رسید، ناصرالدین شاه براین باور بود که «قانون» را تأیید و حمایت می‌کند. بعد وقتی درامند وولف گزارش داد که

(۵) نزدیک به يك قرن بعد محمد رضا شاه به نحو مشابهی دست دولت انگلیس را در

وزارت امور خارجه به تقاضای شاه نام ملکم‌خان را از صورت مهمانیهای رسمی حذف کرده است این خبر تا حدی باعث رضامندی محافل تهران گردید.

ناصرالدین شاه از آزادی عملی که انگلیسی‌ها به سید جمال‌الدین به هنگام اقامتش در خانه ملکم در لندن در سالهای ۹۲ - ۱۸۹۱ / ۹ - ۱۳۰۸ داده بودند خشمگین و حیران بود. هر چند سید جمال به «الافغانی» معروف بود، ولی در واقع در اسدآبادِ همدان در غرب ایران به دنیا آمده بود. سید جمال به عنوان رهبر نهضت اتحاد مسلمانان، در سراسر جهان اسلام مورد ستایش مردم قرار داشت. در عین حال نیروهای محافظه کار، چه در شرق و چه در غرب، او را آشوبگر خطرناکی می‌دانستند و به عنوان فردی که ضد شاه و ضد خارجی و ضد امپریالیسم و مصمم به واژگون کردن نظام موجود است از او به شدت می‌ترسیدند. سید جمال‌الدین در مدت اقامتش در لندن، جنبه ضد امپریالیستی مبارزه خود را که باعث شده بود انگلیسی‌ها او را چندسالی زودتر از مسر اخراج کنند خاموش کرد و در عوض لبه تیز حملات خود را متوجه شرایط ایران نمود. سید جمال که به زبان فرانسه سخن می‌گفت چند سخنرانی کرد و حداقل در يك مورد مشترکاً با میرزا ملکم‌خان از پشت يك تریبون فقدان حکومت قانون را در ایران به شدت به باد انتقاد گرفت و فساد حکومت مطلقه شاه را محکوم کرد. نظرات او در روزنامه «پال مال گازت» و نشریات دیگر به چاپ می‌رسید. مجله * «کانتیمپورری ریویو» در شماره فوریه ۱۸۹۲ / رجب ۱۳۰۹ لب مطالب یکی از سخنرانیهای او را با عنوان «حکومت

→ پشت هراظهارنظر انتقادآمیز رادیو «بی‌بی‌سی» و روزنامه «تایمز» می‌دید و هرگز نتوانست درك کند که دولت قدرت خاموش ساختن بدگویان او را ندارد. [توضیح مؤلف] (۶) سید جمال‌الدین پیش از این دوبار در لندن اقامت کرده بود: در ژانویه ۱۸۸۳ چند روزی سر راهش از پاریس به هند، و سه ماه هم در سال ۱۸۸۵ به عنوان میهمان ویلفرید بلانت که مایل بود دولتمردان درجه اول کشور چون لرد سالزبری و راندولف چرچیل نظرات سید جمال را بشنوند. [توضیح مؤلف]

وحشت در ایران» به چاپ رسانید. روزنامه «منچستر گاردین» در شماره ۱۸ دسامبر ۱۶/۱۸۹۱ جمادی‌الاولی ۱۳۰۹ اعلام کرد که سید جمال روز بعد در «باشگاه ملی لیبرالها» سخنرانی خواهد کرد و به خوانندگان اطلاع داد که «سخنران در حال حاضر با همکاری پرنس ملکم‌خان، که با انتشار روزنامه «قانون» که مخفیانه به ایران فرستاده می‌شود افکار عمومی را عمیقاً در آن کشور منقلب ساخته، سرگرم ترویج اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه در مورد اسلام و مخصوصاً اوضاع ایران است.» در همان حال سید جمال‌الدین به روحانیون ایران نامه‌های آتشین می‌نوشت و مطالب تبلیغاتی چاپ شده علیه شاه و دولت را برای آنان می‌فرستاد تا در ایران توزیع شود.

ناصرالدین شاه به صدراعظم دستور داد به خاطر آزادی عمل سید جمال‌الدین در انگلستان به سر فرانک* لاسل، وزیر مختار جدید بریتانیا، به شدت اعتراض کند. لاسل به لندن گزارش داد: شاه «نمی‌تواند بفهمد که دولت بریتانیا که ادعای دوستی با او را دارد چگونه بر این مرد ناخنس را از تن جدا نمی‌کند یا حداقل او را مادام‌العمر در زندان نگاه نمی‌دارد.» (۱۹) وقتی لاسل توضیح داد که دولت بریتانیا مادامی که سید جمال کاری برخلاف قانون آن کشور انجام نداده نمی‌تواند اقدامی علیه او انجام دهد نه صدراعظم و نه ناصرالدین شاه هیچکدام تحت تأثیر قرار نگرفتند. اولیای وزارت‌امور خارجه برای مستحکم ساختن موضع خود از کارشناسان حقوقی دولت پرسیدند که آیا در چنین موردی شکایت به دادگاه میسر خواهد بود یا نه، و پس از مدتی جواب شنیدند که «با توجه به مطالب بیان شده موجبی برای آغاز اقدامات قضائی توسط دولت اعلیحضرت وجود ندارد» (۲۰) و همچنین گفتند که دولت بریتانیا برای اخراج سید جمال دارای اختیارات اداری کافی نیست. لاسل این مطالب را به صدراعظم اطلاع داد و همچنین گفت که بهتر است علاء‌السلطنه، وزیر مختار ایران در لندن، از دست روزنامه‌هایی که اظهارات سید جمال را چاپ می‌کنند شکایت به دادگاه نبرد، «حتی در موردی که موجبات

کافی برای این امر وجود داشته باشد. چون رأی دادگاه مطلقاً به نظر هیئت منصفه بستگی دارد و در انگلستان در موارد تضییقات سیاسی علیه مطبوعات، مخالفت عمومی به اندازه‌ای شدید است که کمتر هیئت منصفه‌ای را می‌توان وادار به محکوم ساختن متهم کرد.» (۲۱)

وقتی در تابستان ۱۸۹۲/۱۳۱۰ سید جمال‌الدین به میل خود تصمیم به ترك لندن گرفت و عازم خاك عثمانی شد، یقیناً مقامات وزارت امور خارجه نفس راحتی کشیدند. اما ملک‌خان همچنان به اقامت خود در انگلستان ادامه داد و حضورش بر روابط دو کشور سایه می‌افکند.

در این میان خبر درگیری ملک‌خان در امتیازنامه لاطاری به گندی آفتابی شد. احتمالاً هر دو دولت انگلستان و ایران امیدوار بودند که ملک ۴۰ هزار لیره‌ای را که به جیب زده بود پس بدهد و به این ترتیب کار به فضاحت علنی نکشد. چنین به نظر می‌رسد که ملک چند ماهی عزل خودش را جدی نگرفت و همچنان در مراسم رسمی شرکت می‌کرد. سرانجام در مارس ۱۸۹۰/ رجب ۱۳۰۷ بود که برای تودیع به حضور ملکه رسید. ملک در جمع دوستان آزادمنش خود همچنان به «پرنس اصلاح‌طلب» معروف بود.

اولین اطلاعی که مردم انگلستان از بروز اشکال در امتیازنامه لاطاری یافتند خبری بود که در شماره ۳۰ اوت ۱۸۹۰/ ۱۴ محرم ۱۳۰۸ روزنامه «تایمز» درباره تشکیل مجمع عمومی فوق‌العاده سهامداران شرکت سرمایه‌گذاری ایران درج شده بود. روزنامه نوشته بود که سهامداران که کتباً توسط کمپانی از لغو امتیازنامه مطلع شده بودند در جلسه مجمع عمومی با عصبانیت به بحث پرداختند. رئیس هیئت مدیره به ایشان گفت که قبلاً ملک‌خان به شرکت اطمینان داده بود که مالکیت امتیازنامه «لغوناپذیر است» و مضافاً، حالا که ملک مقام رسمی خود را از دست داده شرکت از حمایت قوی او محروم شده است. رئیس هیئت مدیره وزارت امور خارجه بریتانیا را به خاطر مسکوت گذاشتن خبر لغو امتیازنامه به باد انتقاد گرفت. از اظهارات

رئیس هیئت مدیره و از پرسشهایی که سهامداران مطرح می‌ساختند هر دو چنین برمی‌آمد که تقصیر بیشتر متوجه شاه آزمند است و نه میرزا ملکم‌خان.

زمانی که گزارش جلسهٔ مجمع عمومی شرکت به تهران رسید ناصرالدین شاه و صدراعظم به شدت عصبانی شدند و به علاءالسلطنه در لندن دستور دادند که حقیقت واقع را به اطلاع مردم برساند. از این رو روزنامهٔ «تایمز» به تقاضای علاءالسلطنه در شمارهٔ ۱۳ سپتامبر / ۲۸ محرم در صفحهٔ سرمقاله‌های خود مطلب کوتاهی با عبارات مبهم به چاپ رسانید که اشاره به «اظهاراتی داشت که اخیراً در «سیتی» بیان شده و اعتبار و امانت دولت ایران را مورد پرسش قرار داده بود»، و نسبت به «این اتهامات که تلویحاً با سوء نیت و بدون رعایت موازین نزاکت برزبان آمده‌اند» به شدت اعتراض می‌کرد. در این مطلب از میرزا ملکم اسم برده نشده بود.

سهامداران شرکت بار دیگر در ماه سپتامبر / محرم - صفر جلسه‌ای تشکیل دادند و در این جلسه برای اولین بار اطلاع یافتند که ملکم‌خان و برادرش به احتمال زیاد مجریان يك کلاهداری عظیم بوده‌اند. از آن روز به بعد پروندهٔ اتهامات دو برادر قطور و قطورتر گردید. در آغاز سال نو / جمادی‌الاولی ۱۳۰۸ میکائیل‌خان از دست مأمور ابلاغی که قصد داشت اظهاریهٔ رسمی شرکت سرمایه‌گذاری ایران را به وی تسلیم کند گریخت و رهسپار هونته کارلو شد. در اظهاریه از وی خواسته شده بود وجوهی را که از شرکت دریافت کرده باز گرداند. در این مورد، قسمنامه‌ای که برادرش نوشته بود و ادعای او را دربارهٔ برخوردار بودن از مصونیت سیاسی تأیید می‌کرد، مددکارش قرار گرفت.

به خاطر سر و صدای فزاینده‌ای که بر سر این مسئله برپا شد اولیای دولت ایران دیگر قادر به مخفی نگاه داشتن خجالت خود از رفتار سفیر پیشین‌شان نبودند. در نامه‌ای که صدراعظم به دولت بریتانیا نوشت و خواستار اخراج ملکم‌خان از انگلیس گردید، حسابگرانه وزیر

مختار محترم و معزز سابق را چنین توصیف کرد: «یک ارمنی بی اصل و نسب که در زمانی به نمایندگی ایران در دربار انگلیس انتخاب شده بود که قبله عالم ارزش زیادی برای حفظ روابط نزدیک و دوستانه با دولت بریتانیا قائل نبودند.» (۲۲) چندی بعد، در روز ۱۶ مارس ۱۸۹۱/۵ شعبان ۱۳۰۸ خیر کوتاه زیر که از تهران فرستاده شده بود در روزنامه «تایمز» به چاپ رسید:

تهران ۱۴ مارس. روزنامه رسمی «ایران» (مورخ ۲۵ فوریه ۱۸۹۱/۱۵ رجب ۱۳۰۸) که در اینجا منتشر می شود اعلام داشت که میرزا ملکم خان سفیر کبیر سابق ایران در لندن از القاب و افتخارات و مقام خود خلع شده است.

ملکم که مثل همیشه آماده جواب بود نامه ای با امضای «پرنس ملکم خان» به سردبیر روزنامه نوشت که در آن وانمود می کرد قربانی دسایس هموطنانش و «هوا و هوسهای کسودکانه ای که خاص کینه ورزی های شناخته شده آسیاست» (۲۳) قرار گرفته است. حقیقت اعمال نادرست و تقلب آمیز ملکم خان در مورد امتیازنامه لاطاری هنگامی کاملاً برملا شد که شرکت سرمایه گذاری ایران کوشید از دادگاه عالی رأی بگیرد که ملکم را وادار به بازپرداخت ۲۰ هزار لیره ای کند که در تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۸۸۹/۲۱ ربیع الثانی ۱۳۰۷ به برادرش میکایل خان پرداخته شده بود. رسیدگی به پرونده در شعبه * «چانسری» دادگاه از روز ۵ مه ۱۸۹۲/اول شوال ۱۳۰۹ آغاز شد و تا ماه مارس سال بعد/شعبان ۱۳۱۰ به درازا کشید. قاضی سرانجام درخواست شرکت را رد کرد، به این علت که ارتباط بین ملکم خان و سندیکای انگلستان و آسیا که وجه مورد بحث پیش از انتقال به میکایل به آن پرداخت شده بود به اثبات نرسیده بود. مع هذا قاضی به هنگام تلخیص پرونده انگشت محکوم کننده خود را به سوی متهم نشانه رفت.

این دادگاه به هیچ وجه وظیفه ندارد به ایراد سخرنانی یا موعظه درباره اخلاق بپردازد. اما بسیار روشن است که هیچ انسان شرافتمندی از اینکه پول کلانی

دریافت کند و آن را در ازای هیچ و پوچ به جیب بزنند وجدان آسوده‌ای نخواهد داشت. متهم ۲۰ هزار لیره از سندیکا دریافت کرده و ۲۰ هزار لیره از شاکیان، و چون شخصی است ظاهراً محتاط، پول را به خارج از حوزه صلاحیت این دادگاه انتقال داده است. از طرف دیگر نه سندیکا و نه شاکیان هیچ کدام امتیازنامه‌ای در دست ندارند. پس متهم استفاده خوبی در این میان برده است. (۲۴)

ملکم با آنکه آبرویش رفته بود و با وجود لطمه‌ای که به اعتبار کشورش در محافل مالی لندن وارد آورده بود به اقامت خود در لندن و نشر «قانون» همچنان ادامه داد هرچند که بعد از ۱۳۱۰/۱۸۹۲ «قانون» دیگر به صورت منظم ماهانه منتشر نمی‌شد.

در سال ۱۳۱۳/۱۸۹۶، با قتل ناصرالدین شاه و روی کار آمدن صدراعظم جدیدی که با ملکم عناد شخصی نداشت (میرزا علی‌خان امین‌الدوله)، ملکم دست به اقداماتی زد که مراحم از دست رفته را باز یابد. پس با زیرپا نهادن ته‌مانده غرور خود، نامه پرتملقی از لندن به پادشاه جدید [مظفرالدین شاه] نوشت و درخواست منصبی در خارج از کشور کرد. در عین حال از تحریکات اصلاح‌طلبانه خود نیز دست برداشت. ملکم در سال ۱۳۱۶/۱۸۹۸ پادشاه خود را گرفت و به وزارت مختار ایران در ایتالیا منصوب شد و این مقام تشریفاتی و کم زحمت را تا روز مرگ خود که ده سال بعد در سویس اتفاق افتاد حفظ کرد. ملکم گویی برای اینکه نشان بدهد چیزی از آتشی که در وجود او می‌سوخته است هنوز باقی است هجده ماه قبل از مرگش به ملاقات سفیر انگلیس در پاریس رفت و از اوضاع خراب ایران محتضر زبان به شکایت گشود و خواستار کمک مالی انگلستان برای احیای کشور شد.

خوب، خواهید پرسید این شخصیت پیچیده و پُر استعداد و نیرنگباز را چگونه باید ارزیابی کنیم؟ آیا همان‌طور که یک محقق ایرانی [فیروز کاظم‌زاده] نوشته است ملکم «کسی نبود جز یک آدم حقه‌باز،» شخصی که در سالهای آخر عمر «همه اصولی را که در صفحات «قانون» مطرح ساخته و از آنها دفاع کرده بود به فراموشی

سپرد و بار دیگر غلام حلقه به گوش پادشاه شد» (۲۵)؟ و یا طبق نظری که یک مورخ ایرانی دیگر [حافظ فرمانفرمایان] عرضه داشته است، ملکم «در جمع رهبران جنبش بیداری ایران از مقام بلاعنزعی برخوردار است» (۲۶)؟ آیا او چنانکه دیگران گفته‌اند کسی جز یک نوکر بی پروای انگلیسی‌ها نبود؟ آیا پروفیسور ادوارد براون، ایرانشناس شهیر دانشگاه کمبریج، هنگامی که روزنامه «قانون» را «یکی از قوی‌ترین عوامل ادبی» خواند که «در تحقق جنبش مشروطیت ایران دخیل بوده‌اند» (۲۷) غلو کرده بود؟

بر اساس مدارک موجود باید بگوییم که در همه این نظرات کاملاً متفاوت چیزی از حقیقت وجود دارد. همانطور که کلاهداری لاطاری نشان داد هیچ شکی وجود ندارد که ملکم مردی بود پولپرست که برای به دست آوردن آن از هیچ کاری ابا نداشت. ملکم حقوق‌بگیر رویتز بود ولی حقوق‌بگیر دولت انگلیس نبود. و در عین حال مدرکی در دست نیست که نشان بدهد غرض ملکم از درگیر ساختن بیشتر دولت انگلیس در امور ایران اساساً انگیزه دیگری جز دلمشغولی او برای بهروزی کشورش داشته‌است. شکی وجود ندارد که ملکم مثل یک باجگیر از «قانون» پسان حربه‌ای برای دسترسی دوباره به مقام و موقعیت از دست رفته خود استفاده کرد و وقتی هم صلاح خود را در تغییر مسیر دید عیناً چنین کرد. اما پشتکار و نیرویی که از آغاز جوانی در راه اشاعه افکارش برای تجدد غربی و اصلاحات به کار برد او را انسان شجاعی معرفی می‌کند که حاضر است رو در روی مخالفت سهمگین مقامات رسمی بایستد. اندیشه‌های ملکم در بیداری ایران و شکل گرفتن جنبش مشروطیت سهم مؤثری داشته‌اند.

دکتر شائول بخاش، محقق معروف ایرانی، سهم ملکم خان را در بیداری ایرانیان از طریق نشر روزنامه «قانون» چنین برمی‌شمارد:

ملکم از دل مردم سخن گفت و شکوه‌های‌شان را بر زبان آورد و کانونی برای تمرکز نارضایی عمومی به دست داد. به مردم آموخت که انسانها باید در سیاست

درگیر شوند و به خاطر حصول آرمانهای مشترکشان همکاری کنند. او برای سازمان بخشیدن به جوامع سیاسی در این جهت، الگویی ترسیم کرد، هرچند به شکلی نه‌چندان دقیق، و هدفهایی را که يك جنبش مخالف باید به آنها توجه کند مشخص نمود. مهمترین هدف در میان این اهداف پیشنهادش برای تشکیل يك مجلس مقننهٔ منتخب ملی بود. ملکم اولین شخصی بود که این اندیشه را وسیعاً رواج داد. و تصور او از نقش و اختیارات چنین مجلسی ظاهراً تأثیر زیادی بر تدوین‌کنندگان قانون اساسی ایران داشته است. (۲۸)

آخرین کلام دربارهٔ ملکم معمایی را شاید بهتر باشد از زبان دکتر حامد الگار نویسندهٔ شرح حال مفصلش بشنویم که عقیده دارد موفقیت روزنامهٔ «قانون» «زد و بندهای فضاقت‌آمیز او را به کلی از چشم هموطنانش زدود و جایگاه پرافتخاری در جمع آباء جنبش مشروطیت ایران برای او کسب کرد که نقطهٔ اوج کار و زندگی او بود.» (۲۹)

همهٔ این اتفاقات وقتی افتاد که ملکم در لندن اقامت داشت.

فراماسونری - سلاح سری انگلیسی ها؟

این حقیقتِ مسلّم که میرزا ابوالحسن شیرازی، اولین سفیری که پادشاهان قاجار به دربار سنت جیمز فرستادند، اندک زمانی پس از ورودش به لندن فراماسون شد، این اعتقاد را در ذهن بسیاری از ایرانیان پدید آورده است که فراماسونری یکی از سلاحهای سری و شیطانی‌تری است که در زرادخانه دیپلماتیک انگلیسی‌ها وجود دارد. این افسانه‌ها - چون این امر افسانه‌ای بیش نیست - جمعی از نویسندگان ایرانی، از جمله محمود محمود و اسماعیل رائین زنده نگاه داشته‌اند. کتاب سه جلدی نویسنده اخیر درباره فراماسونری در ایران و رشته‌های ارتباط آن با انگلیسی‌ها در سال ۱۹۷۰ میلادی/۱۳۴۹ شمسی در تهران انتشار یافت و به دوهزار صفحه بالغ می‌شود.

از این رو نابجا نخواهد بود اگر در این کتاب که به شرح احوال ایرانیها در میان انگلیسی‌ها می‌پردازد ارتباط ایرانیها را با فراماسونهای انگلیس بررسی کنیم و ببینیم احیاناً چه استفاده‌ای از این ارتباط به عمل آمده است.

جمعی از سیاحانی که در اوایل قرن نوزدهم به ایران سفر کرده‌اند متوجه علاقه‌مندی ایرانیها به فراماسونری و کنجکاوی آنها در احوال

فراماسونها شده و به این امر اشاره کرده‌اند. جیمز فریزر که در سالهای ۲۲-۱۸۲۱/۷-۱۲۳۶ و بار دیگر در سال ۱۸۳۳/۱۲۴۹ به ایران سفر کرده و بخشهای زیادی از کشور را از نزدیک دیده است در این باره چنین می‌گوید:

کمتر رسمی از رسوم ما فرنگی‌ها وجود دارد که کنجکاوی مردم مشرق‌زمین را بیشتر از فراماسونری برانگیزد. رمز و رازهای آن نیروی تخیل آنان را تحریک می‌کند، مخصوصاً کسانی را که تمایلی به صوفیگری یا آزاداندیشی در امور مذهبی دارند و تعدادشان هم بالاخص در ایران زیاد است. روایاتی که آنان از وضع فراماسونهای فرنگ شنیده‌اند... این تصور را در ذهن ایشان پدید آورده است که عضویت در این جمعیت برابر است با دسترسی داشتن به علوم ماوراءالطبیعه و خفیه که از مردم عادی پنهان است. من کمتر فردی از اهالی ایران را شناختم که دارای صفات ذکر شده باشد و میل به فراماسون شدن نداشته باشد. (۱)

جهانگرد دیگری به نام ویلیام *هولمز که در سال ۱۸۴۳/۱۲۵۹ از شهر لاهیجان بازدید کرده شرح می‌دهد که چطور حاکم «از من سؤالات فراوانی درباره «فراموشخانه» کرد، که این اسمی است که ایرانی‌ها روی تالار فراماسونهای لندن گذاشته‌اند و برای همه کسانی که این واژه را شنیده‌اند راز بزرگی است... ایرانیها عموماً بر این باورند که فراموشخانه مکان شگفت‌انگیزی است که انسان در آنجا ظرف يك روز خردمندی هزار سال مطالعه را به دست می‌آورد.» (۲)

حاکم از دست آن ایرانیهایی که در انگلستان فراماسون شده‌اند گله داشت، چون می‌گفت هنگام بازگشت به ایران رازداری می‌کنند و از آنچه در تالار فراماسونها در لندن می‌گذرد خبری به دوستان خود نمی‌دهند. تعجبی ندارد که آدمهای «نامحرم» کنجکاوی می‌کنند و شایق هستند که خودشان فراماسون بشوند!

محتمل است که ایرانیها اولین اطلاع را از وجود فراماسونری از دو تن از هموطنان خود به دست آورده باشند که ساکن هند بودند: سید عبداللطیف شوشتری و میرزا ابوطالب اصفهانی، که یکی از فصول قبلی کتاب حاضر به ایشان اختصاص یافته است. اطلاعات شخص اول

صرفاً در هندوستان کسب شده بود، از طریق دوستان انگلیسی و دیگری که در آن کشور یافته بود. عبداللطیف در کتابش «تحفة العالم» می‌نویسد اشخاص از هر دین و مذهبی که باشند می‌توانند فراماسون شوند. برای این کار باید در مراسم طولانی مخصوصی شرکت کنند. و نیز اینکه فراماسونها جلسات هفتگی دارند و هرگاه دچار مشکلات مالی یا مشکلات نوع دیگری شوند بهم کمک می‌کنند. وی اولین نویسنده ایرانی است که فراماسونها را «فراموشها» می‌خواند «چه هر چه از آنها پیرسند در جواب گویند به یساد نیست.» (۳) لژهای فراماسونری در ایران هنوز «فراموشخانه» نامیده می‌شوند، چون واژه فارسی «فراموش» به نحو مناسبی به لغت freemason در انگلیسی و franc-maçon در زبان فرانسه نزدیک است.

میرزا ابوطالب اصفهانی که در فاصله ۱۷۹۹/۱۲۱۴ و ۱۸۰۲/۱۲۱۷ دو سال در انگلستان به سر برد موضوع را با ذکر جزئیات بیشتری روایت می‌کند. او باغی را در فاصله چند میلی لندن شرح می‌دهد که به فراماسونها اختصاص داشت. می‌نویسد:

حکایات عجیب از شناختن ایشان یکدیگر را بی‌علامتی، و افشا نکردن راز آن خانه را اگرچه خوف قتل باشد، و امثال آن کنند که عقل سامع در اضطراب افتد... از قوانین آن ملت یکی اینکه هر کس بر ملت [= مذهب] قدیم خود قائم باشد، و ضروری به اعتقاد سابق او نرسد؛ دیگر اینکه درماندگان و مسافران یکدیگر را به مال و قدم و حرف اعانت نمایند و بریکدیگر تعوق نجسته برادر خوانند.

اگرچه به میرزا ابوطالب‌خان «تکلیف کردند» که فراماسون شود و «شعف بسیار به هم ملکی من اظهار می‌نمودند عذر خواستم» چون کاملاً یقین نداشته که اصول فراماسونری با طرز فکر وی وفق می‌داده است. (۴) اما برای بسیاری از ایرانیها، علاوه بر صوفیها و آزاداندیشانی که فریزر از ایشان نام می‌برد، پیوستن به جمعیتی که ریشه‌های آن به قدرتهای بزرگ اروپا می‌رسید جاذبه مخصوصی داشت و در ایامی که ضعف ایران زباترند خاص و عام بود و جان افراد

اغلب در خطر، و قدرتهای خارجی نفوذ قابل ملاحظه‌ای در کشور داشتند، امید دسترسی یافتن به نوعی مساعدت و حمایت را به شخص می‌داد.

میرزا ابوالحسن نخستین فردی از ایران بود که در انگلیس به جرگه فراماسونها پیوست. لرد *مویرا^۱ به پیشنهاد سرگور اوزلی که در آن هنگام مهماندار میرزا ابوالحسن بود در ماه ژوئن ۱۸۱۰/ جمادی الاولی ۱۲۲۵ مراسم «دخول» او را در این جرگه به‌جا آورد. مدتی بعد در همان سال، پس از آنکه اوزلی به ایلچیگری انگلیس در ایران گمارده شده بود به اتفاق میرزا ابوالحسن با کشتی روانه ایران شدند. اوزلی در این زمان فرمانی در بغل داشت که او را «استاد بزرگ ولایتی برای ایران» می‌خواند، اما چنین به نظر می‌رسد که در دوسالی که اوزلی در ایران اقامت داشت هیچ کوششی برای تأسیس یک لژ فراماسونی و جلب ایرانیها به آن لژ به عمل نیاورده. همچنین هیچ مدرکی در دست نیست که نشان بدهد میرزا ابوالحسن، که مقرری بگیر مادام‌العمر کمپانی هند شرقی بود و به همین خاطر گفته می‌شود از انگلیسی‌ها حرف‌شنوی داشت، در زمینه فراماسونی در ایران فعالیت داشته است.

دومین ایرانی که از ورودش به جرگه فراماسونها در انگلستان خبر داریم میرزا صالح شیرازی است، یکی از پنج محصلی که به فرمان شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه در سال ۱۸۱۵/۱۲۳۰ به لندن فرستاده شد. میرزا صالح در نوامبر ۱۸۱۵/ ذیحجه ۱۲۳۰ داخل یکی از لژهای فراماسونری لندن شد، اما در سفرنامه خود چیز زیادی از فراماسونها نمی‌نویسد جز اینکه می‌گوید: «مدتها می‌بود که خواهش دخول [در] مجمع فراموشان را داشته» و «زیاده از این در این باب

(۱) فرانسیس رادن هتینگر، اولین مارکی هتینگر، ارل آو مویرا (متولد ۱۷۵۴، متوفی ۱۸۲۶). سربازی که در جنگ [استقلال] امریکا از ۱۷۷۵ تا ۱۷۸۲ و در جنگ علیه فرانسویان در سال ۱۷۹۴ شرکت داشت. در سال ۱۸۰۶ به ریاست کل تدارکات ارتش منصوب شد و از ۱۸۱۳ تا ۱۸۲۳ فرمانفرمای هندوستان بود. [توضیح مؤلف]

نگارش آن جایز نیست.» (۵) همچنین گفته می‌شود که یکی از همدرسان میرزا صالح به نام میرزا جعفر حسینی (میرزا جعفر مشیرالدوله آینده) نیز در همین اوقات وارد مجمع فراماسونها شد ولی جزئیاتی از این امر در دست نیست. در گزارشهای مکتوب باقی مانده تا امروز به مطلبی که حاکی از فعالیت فراماسونی این دو تن در ایران بعد از بازگشتشان از انگلستان باشد بر نمی‌خوریم. اما می‌توانیم فرض را بر این بگذاریم که مثل میرزا ابوالحسن به افراد انگلیسی روی خوش نشان می‌دادند، که این امر می‌تواند همانقدر نتیجه تحصیلاتشان در انگلستان باشد، که نتیجه پیوندشان با فراماسونها.

سه شاهزاده جوان قاجار نیز که مسافرتشان به انگلستان موضوع هشتمین فصل کتاب حاضر است فراماسون شدند. به روایت جیمز فریزر این کار به خواست خودشان انجام گرفت و ترتیب آن را میرزا ابراهیم شیرازی داد که در کالج کمپانی هند شرقی در هیللی بری فارسی درس می‌داد و خودش نیز فراماسون و از افراد مورد حمایت سرگور اوزلی بود. رضاقلی میرزا^۲ که گزارش سفرشان را نوشته است می‌گوید: «باری حمد خدای را که آنچه بایست، از اسرار فرامیسان حسالی گردید، و این عقده که سالها بر دل بود که آیا چه خبر و چه اثر در مجمع فرامیسان باشد از برکت منافع مسافرت اکنون گشاده گردید.» رضاقلی میرزا که سوگند رازداری خورده بود تنها می‌نویسد که هر فرد ذکور بیست و دو ساله یا مسن‌تر می‌تواند فراماسون شود مشروط بر اینکه برده نباشد و پدرش نیز آزاد باشد. وی همچنین می‌نویسد که فراماسونها چهار درجه دارند و سه درجه اول را در مدت يك سال و نیم طی می‌توان کرد. فراماسونهای هر درجه علائم خاص خودشان را دارند تا سرانجام به بالاترین درجه برسند. «زیاده از آن نمی‌توان

(۲) در متن اصلی نجفقلی میرزاست. چنانکه «ترجم در فصل هشتم کتاب حاضر توضیح داده است (پانوش ۱۰) ترجمه انگلیسی سفرنامه سه شاهزاده منسوب به نجفقلی میرزاست ولی اصل آن که در ایران به چاپ رسیده به نام برادر ارشدش «رضاقلی میرزا نو» فتحعلی شاه انتشار یافته است.م.

سخن گفت». رضاقلی با احساسی از غرور نوشت که «مرشد کل» همه فراماسونهای دنیا دوک *سایکس «برادر پادشاه انگلستان است که عمر او به هشتاد رسیده و بزرگترین فرمیشان عالم است.» (۶)

جیمز فریزر مهماندار ایشان روایت خوشمزه‌ای از مراسم «دخول» آنان به جرگه فراماسونها نقل می‌کند:

شاهزاده‌ها در تبوتاب بودند. رضاقلی میرزا برادر ارشد که ذاتاً شخص خجولی است و از رفتار خودمانی غیرمحرمانه واهمه دارد نسبت به موضوع دچار تردید شده بود. شخصی به او گفته بود - تصور می‌کنم به شوخی - که در مراسم با اعضای جدید بعضی کارهای خصوصی انجام خواهد شد و رضاقلی به من گفت که او حتماً در مقابل چنین اعمالی مقاومت خواهد کرد. وی گفت: «والا فریزر صاحب، اگر بخواهند با من عمل ناشایست و یا حتی مشکوکی بکنند من از مشتایم استفاده خواهم کرد.» اما چنین به نظر می‌رسد که قضایا به خیر و خوشی گذشت و شاهزاده‌ها خرم و خندان و سرمست به منزل مراجعت کردند. (۷)

سه شاهزاده اندک زمانی پس از این رویداد لندن را ترک گفتند تا ایام تبعید خود را در بغداد در قلمرو امپراتوری عثمانی به کمک مقررری سخاوتمندانه‌ای که از دولت انگلیس دریافت می‌کردند به سر آورند. همانگونه که مدرکی در دست نیست که حاکی از استفاده انگلیسی‌ها از این سه شاهزاده برای مقاصد سیاسی باشد، همانطور هم به نظر نمی‌رسد که شاهزاده‌ها فراماسونهای فعالی شده باشند.

حسین‌خان آجودان‌باشی که شرح مأموریت بی‌نتیجه‌ی او را در فصل نهم روایت کردیم از جمله ایرانیانی است که مسحور اسرار فراماسونری نشد. گفته می‌شود که پس از بازگشت خود به تهران در گزارشی که به پادشاه تقدیم کرد فراماسونری را «یک چشمه‌شیادی بزرگ خواند و لژهای فراماسونری را بدون مجامله با فاحشه‌خانه‌های لندن مقایسه کرد که دیده بود کسب و کار پر رونقی دارند.» (۸)

نود سالی پس از عزیمت سرگور اوزلی از تهران بار دیگر در مدارک رسمی به دخالت یک دیپلمات انگلیسی دیگر در امری که با فراماسونری ارتباط داشت برمی‌خوریم. سر آرتور هاردینگ که از سال

۱۳۱۸/۱۹۰۰ تا ۱۳۲۳/۱۹۰۵ در تهران وزیر مختار انگلیس بود در خاطرات خود این نکته را پنهان نمی‌کند که در سال ۱۳۱۹/۱۹۰۱ اعضای یکی از لژهای فراماسونری ایران که خواستار وابسته شدن به لژ بزرگ انگلستان بود، با وی تماس گرفتند. هاردینگ سعی کرد به این امر کمک کند اما «پاسخ نسبتاً دلسرد کننده بود. مقامات فراماسونری انگلستان به علت بُعد مسافت و دشواری زیر نظر نگاه داشتن یک لژ جوان از انگلیس در کشوری که فراماسونری برای آن پدیده نو ظهوری بود و احتمال سوء استفاده‌هایی می‌رفت، به این نتیجه رسیدند که بهتر است مسئولیتی در ایران برعهده نگیرند. یکی از دولتمردان برجسته ایرانی، ناصرالملک «انگلیسی‌خواه» در آکسفورد به جرگه فراماسونها پیوسته بود و من فکر می‌کردم می‌تواند شروع خوبی به عنوان استاد بزرگ داشته باشد.» (۹)

کوچکترین شکی وجود ندارد که در تاریخ فراماسونری ایران، فرانسویها هستند، و نه انگلیسی‌ها، که فضل تقدم به آنان تعلق دارد. ۴ اولین ایرانی که می‌دانیم فراماسون شد اصغرخان افشار است که در اثنای مأموریت دیپلماتیک خود به پاریس در سال ۱۲۲۳/۱۸۰۸ در همان شهر وارد جرگه فراماسونری گردید. در حدود نیم قرن بعد، میرزا ملکم‌خان که به «پدر فراماسونری ایران» معروف شده است باز در پاریس به جمع فراماسونها راه یافت. او در جوانی در فرانسه تحصیل کرده بود و ای بسا که در همان ایام با فراماسونری آشنا شده باشد. همانطور که در فصل نهم شرح داده‌ایم ملکم‌خان در سال ۱۲۷۳/۱۸۵۷ همراه فرخ‌خان امین‌الملک به پاریس بازگشت. در پایان مذاکرات موفقیت‌آمیز فرخ‌خان برای عقد معاهده صلح با انگلیسی‌ها، فرخ‌خان و ملکم‌خان و پنج تن دیگر از اعضای هیئت ایرانی، به صورت گروهی در لژ* «دوستی صمیم» واقع در مقر «گران آریان» فراماسون شدند. سه سال بعد وزیر مختار جدید ایران در فرانسه و سه تن از کارمندان او در مراسم «دخول» مشابهی در همان لژ پاریس شرکت کردند.

ملکم‌خان پس از بازگشت خود به تهران در سال ۱۸۵۸/۱۲۷۴ آنچه را که اولین لژ فراماسونری ایران یا «فراموشخانه» نام گرفته است تأسیس کرد، هرچند که این مجمع با لژ فرانسوی خودِ ملکم و یا هیچ یک از لژهای اروپایی دیگر بستگی نداشت. با این وجود ملکم توانست جمعی از شخصیت‌های برجسته عصر خود را چه از عوام و چه از علما به فراموشخانه جلب کند، شخصیت‌هایی که ملکم امیدوار بود از اندیشه‌های او در جهت اصلاحات سیاسی برانگیخته شوند. اما جلسات فراموشخانه ناصرالدین شاه را بدگمان ساخت و دستور تعطیل آن را در سال ۱۸۶۱/۱۲۷۷ صادر کرد.

پرنس ملکم‌خان در سال‌های بعد، در ایامی که درلندن وزیر مختار ایران بود و سپس در روزگاری که پناهنده سیاسی بود، همچنان به ترویج افکار اصلاح طلبانه خود ادامه می‌داد. اگر ملکم در این کار از ارتباطات فراماسونی خود نیز سود جسته باشد این امری بوده است صرفاً به ابتکار و مسئولیت خود او. دولت بریتانیا از اندیشه‌های او حمایت نکرد و اگر هم کرد، حمایتی اندک بیش نبود.

نتیجه بگیریم: هیچ مدرک قانع کننده‌ای نیافته‌ایم که اعتقاد رایج ایرانیها را نسبت به استفاده شیطنانی انگلیسی‌ها از فراماسونری تأیید کند. انگلیسی‌ها برخلاف فرانسوی‌ها فراماسونری را به عنوان وسیله‌ای برای اشاعه فرهنگ و تمدن خود نیز ندیدند. انگلیسی‌ها هیچ کوششی، یا حداقل کوشش زیادی، برای جلب افراد به مجامع فراماسونی و وابسته ساختن لژهای ایرانی با مجامع فراماسونی خودشان به عمل نیاوردند. در هر دو مورد ابتکار عمل معمولاً در دست ایرانیها بوده است. هرچند کشف انگیزه واقعی ایرانیانی که فراماسون می‌شدند - غیر از کنجکاوی اعضای جدید درباره رموز آن - غیرممکن است، این احتمال وجود دارد که بسیاری از آنان امیدوار بودند که از این راه خواهند توانست به شیوه‌ای غیرمستقیم درپناه یکی از قدرتهای اروپایی قرار بگیرند و یا به نفوذ خود بیفزایند.

کابوس نشان زانوبند

بعد از ناصرالدین شاه، پسر ارشدش شاهزاده مظفرالدین میرزای چهارم و سه ساله ولیعهد در سال ۱۸۹۶ میلادی/۱۳۱۳ هجری قمری بر تخت سلطنت جلوس کرد. از نظر انگلیسی‌ها شاه جدید جانشینی درخور برای پدر خود نبود «سهل‌گیر و خوش‌خلق، حتی مهربان ولی ضعیف، کم‌جرئت و اسراف‌کار، و بیش از حد مواظب وجود مبارک خود و دیگران». (۱) نظر یکی از ایرانیها نسبت به قبله‌عالم از این هم کمتر ستایش‌آمیز بود: «ساده‌لوح است، به آسانی تحت تأثیر قرار می‌گیرد، بی‌تصمیم و دمدمی، عاشق دل‌قک بازی و کاملاً در اختیار درباریان فاسد خویش است... مطلقاً نادان و بی‌سواد است. نه از تاریخ چیزی می‌داند، نه از سیاست. مطلقاً عاری از حزم و قدرت قضاوت و دوراندیشی است.» (۲) در فرانسه روزنامه‌ها اسمش را *Mauvaise Affaire ud Din Shah* [=مزخرف‌الدین شاه] گذاشته بودند و انگلیسی‌ها و ایرانیها هر دو عقیده داشتند که زیر نفوذ روسهاست.

مظفرالدین شاه نیز مثل پدرش مرز مسافرت به فرنگستان زیر دندانش رفته بود. مشوقان او دوطیب انگلیسی‌اش * ادکاک و * لیندلی بودند که عقیده داشتند استفاده از آبهای شفا بخش * کنتراکس و یل

و *کارلسباد و *ماریین‌باد برای مزاج علیل مبارک مفید خواهد بود. این بود که در آوریل ۱۹۰۰ / ذیحجه ۱۳۱۷ پس از يك ماه اقامت در استراحتگاه آب معدنی کنتراکس ویل در فرانسه، مظفرالدین شاه اولین دیدار از سه دیدار بزرگ و پرهزینه خود را از فرنگ آغاز کرد. اول به پاریس رفت و از آنجا به سن‌پترزبورگ و بعد به بروکسل، ولی ادامه سفرش به انگلستان و آلمان و ایتالیا به علت مرگ نابهنگام دوک ساکسه‌کوبورگ و پادشاه ایتالیا و عزادار شدن دربار این سه کشور اجباراً لغو گردید.

در این میان در تهران، وزیر مختار بریتانیا سر آرتور هاردینگ^۱ سرگرم مبارزه‌ای دشوار با روسها بر سر نفوذ رو به افزایش‌شان در ایران بود. در سال ۱۳۱۷/۱۹۰۰ که روسها موفق شدند ترتیب اعطای يك وام ۲۲/۵ میلیون روبلی را (برابر دو میلیون و چهارصد هزار لیره آن زمان) به دولت ایران بدهند، لطمه شدیدی به حیثیت بریتانیا در ایران وارد آمده بود. سال بعد ضربه دیگری وارد آمد: این بار يك کارشناس امور بانکی انگلیسی به نام *مکلین که قرارداد سه ساله‌ای با دولت ایران برای نوسازی ضرابخانه داشت دفعته از کار اخراج شد و جای خود را به يك «بانک‌شناس» بلژیکی داد. عقیده عمومی بر این بود که روسها که از اعطای امتیازنامه گرانبهای استخراج نفت به انگلیسی‌ها شدیداً عصبانی هستند، اخراج مکلین را یکی از شرایط اعطای دومین وام خود به ایران قرار داده‌اند. روسها این وام را چند ماه بعد در اختیار دولت ایران گذاشتند و هاردینگ را غصه‌دار ساختند. مظفرالدین‌شاه در ماریین‌باد بود که خبر ناگهانی به تعویق افتادن

(۱) عالیجناب سر آرتور هاردینگ، متولد ۱۸۵۹، متوفی ۱۹۳۳. دیپلمات حرفه‌ای، عضو کالج *«آلسولز» در دانشگاه آکسفورد. پیش از آنکه به عنوان وزیر مختار بریتانیا در تهران از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ خدمت کند، مأموریت‌هایی به ترتیب در مادرید و سن پترزبورگ و استانبول و بخارست و قاهره و زنگبار بر عهده داشت. بعد از ایران، وزیر مختار انگلیس در بلژیک و پرتغال شد و آنگاه سفیر کبیر کشورش در اسپانیا. [توضیح مؤلف]

برنامه سفرش به انگلستان را شنید و از این بابت سخت دلخور شد - حداقل این روایتی بود که صدراعظم ایران برای فرستاده مخصوصی که انگلیسی‌ها برای ادای توضیحات به ماری‌بن‌باد اعزام داشته بودند نقل کرد. به گفته صدراعظم مظفرالدین شاه مایل بود با این سفر به انگلیسی‌ها نشان بدهد که خصومتی با آنها ندارد. البته راست بود که او برای دریافت وام به روسها روی آورده بود ولی این امر به این علت بود که بانک انگلیسی شاهنشاهی ایران از اعطای وام مورد درخواست به دولت ایران عاجز مانده بود. شاه امیدوار بود که در سفر بعد خود به فرنگ اول از انگلستان بازدید کند. در اثنای گفتگو صدراعظم دوبار از نشان زانوبند سخن گفت و توضیح داد که اعطای آن به مظفرالدین شاه در جریان سفر باعث مسرت خاطر اعلیحضرت خواهد شد.

از تهران، هاردینگ کوشا اصرار می‌کرد که ترتیب سفر معوق مانده شاه هرچه زودتر داده شود. او معتقد بود که از این راه انگلیسی‌ها فرصت خواهند داشت مقداری از نفوذ از دست رفته خود را دوباره به دست آورند. هاردینگ عقیده داشت که این سفر ممکن است به شاه آنقدر قوت قلب بدهد که مقاومتش را در برابر درخواست «نامعقول» روسها - نامعقول به تشخیص هاردینگ (۳) - برای احداث خط لوله از میدانهای نفتی باکو تا خلیج فارس افزایش دهد. هاردینگ می‌ترسید که موافقت ایران با این پیشنهاد به رخنه کردن روسها در نواحی جنوبی ایران و سرانجام، استقرارشان در ساحل خلیج فارس بینجامد. هاردینگ در اشتیاقی که برای وادار ساختن شاه به مسافرت به انگلیس داشت چنین وانمود کرد که در صورت انجام مسافرت نشان زانوبند (که همه می‌دانستند شاه به شدت مایل به دریافت آن است^۲) از آن او خواهد شد. هاردینگ با ایجاد این توقع در ذهن پادشاه ایران مرتکب اشتباه

(۲) در سال ۱۸۹۶، اندک زمانی پس از جلوس مظفرالدین شاه، سر مورتیمر دیورند که در آن زمان وزیر مختار بریتانیا در ایران بود به وزارت امور خارجه اطلاع داده بود که شاه متوقع است سرانجام روزی نشان زانوبند را دریافت کند. [توضیح مؤلف]

بزرگی شد. او یقیناً می‌دانست که در لندن نسبت به اعطای تعداد بیشتری از این نشان - که به طور مشخصی يك نشان مسیحی محسوب می‌شد - به افراد غیر مسیحی تردید وجود دارد. در مارس ۱۹۰۱ / ذیقعدۀ ۱۳۱۸ هاردينگ در نامه خود به لرد *لنزداون، وزیر امور خارجه، درباره مسافرت شاه نوشت که اگر مظفرالدین شاه در اولین سفر خود به انگلیس زانوبند را دریافت نکند «به شدت دلخور» خواهد شد. هاردينگ البته می‌دانست که ملکه فقید «در اواخر عمر مخالف اعطای آن به امیران غیر مسیحی بوده است ولی اعلیحضرت ممکن است نظر دیگری داشته باشند و در حالی که این نشان به پدرش [ناصرالدین شاه] داده شده ندادنش به او دشوار خواهد بود، مخصوصاً از این جهت که نشان دیگری نیست که آن را بتوانیم بدون ایجاد رنجش به او بدهیم. شاید يك راه حل این باشد که نشان زانوبند فقط به آن پادشاهان غیر مسیحی داده شود که عملاً در حال بازدید از انگلستان باشند.» (۴)

لرد لنزداون نامه هاردينگ را برای پادشاه فرستاد و او به خط خود در حاشیۀ آن نوشت: «از آنجا که سلف شاه نشان زانوبند را دریافت داشته، اجتناب از اعطای نشان به او اگر به انگلستان مسافرت کند امری دشوار خواهد بود.» (۵) پادشاه از این رو اظهار امیدواری کرد که با توجه به سوگواری عمیق دربار بریتانیا (این بار به خاطر ملکه ویکتوریا که چند هفته زودتر در گذشته بود) مسافرت مظفرالدین شاه به انگلیس زودتر از سال ۱۹۰۲ / ۱۳۲۰ صورت نگیرد. چند روز بعد لرد لنزداون به هاردينگ نوشت که «تصور می‌کنم تحصیل نشان زانوبند برای شاه بسیار مشکل و بلکه محال خواهد بود. سلطان عثمانی اخیراً به اصرار خواستار آن شده بود، و ما از نظر خود عدول نکردیم.» (۶) در حقیقت به هنگام بحث درباره درخواست سلطان عثمانی، خود لرد لنزداون به پادشاه انگلیس یادآوری کرده بود که مادرش این قاعده را وضع کرده که نشان زانوبند يك نشان مسیحی است که صرفاً باید به سلاطین مسیحی داده شود.

اگرچه قرار بود تاجگذاری پادشاه جدید در ماه ژوئن ۱۹۰۲ /

ربیع‌الاول ۱۳۲۰ انجام بگیرد و به احتمال زیاد خود پادشاه و وزرای کابینه در طول تابستان برنامه سنگینی در پیش داشتند، هاردینگ موفق شد ترتیب دعوت مظفرالدین شاه را به انگلستان در فاصله کوتاهی بعد از تاجگذاری بدهد. شرکت مظفرالدین شاه در مراسم تاجگذاری به هیچ وجه مطرح نبود، چون ادوارد هفتم دستور داده بود به علت بروز دشواریهایی در ارتباط با تقدم و تأخر مهمانان، هیچ یک از سران تاجدار کشورها به مراسم دعوت نشوند. در واقع مراسم تاجگذاری که قرار بود روز ۲۸ ژوئن / ۲۱ ربیع‌الاول انجام شود به علت عارضه بیماری ناگهانی پادشاه به تعویق افتاد و تا ۹ اوت / ۴ جمادی‌الاولی انجام نگرفت. مسافرت مظفرالدین شاه نیز اجباراً به عقب افتاد و تاریخ جدید ورودش به انگلستان تنها هشت روز بعد از تاجگذاری در زمانی بسیار نامناسب تعیین شده بود. فصل لندن بهسرآمده بود و پادشاه که هنوز نقاهت بیماری خود را کاملاً پشت سر نگذاشته بود، خسته بود و روز ۱۴ اوت / ۹ جمادی‌الاولی لندن را به سوی *کاوز ترک گفته بود تا دو روز بعد در مراسم سان و رژه نیروی دریایی که در آنجا به مناسبت تاجگذاری انجام می‌گرفت شرکت کند.

چند ماهی زودتر در همان سال، وقتی که در تهران صحبت از ترتیبات سفر بود مظفرالدین شاه به هاردینگ گفته بود که مایل است سفرش «مسافرت دوستی و تفریح باشد نه مسافرت کسب و کار... بگذارید مسائل سیاسی ما همینجا در تهران حل و فصل شود.» (۷) مذاکرات سیاسی، اگر قرار بود مذاکره‌ای صورت گیرد، برعهده امین‌السلطان صدراعظم (که در این زمان ملقب به اتابک اعظم شده بود) و وزیرانی بود که شاه را همراهی می‌کردند. در حقیقت هنگام بحث درباره جزئیات برنامه سفر، معلوم شد که شاه به هیچ وجه قصد ندارد در خلال یک هفته اقامتش در انگلستان، خودش را خسته کند. او به هیچ وجه مایل نبود که به منطقه صنعتی *میدلندز یا شمال انگلستان سفر کند و برعکس ترجیح می‌داد که تمام وقتش را در لندن و یا اطراف آن بگذراند. او به هیچ وجه میل نداشت که در ضیافت‌های شام

یا مراسم دیگری شرکت کند که در آنها ناچار باشد بنه سخنرانیهای طولانی گوش بدهد؛ به هیچ وجه نمی‌خواست از کارخانه‌هایی بازدید کند که «از شدت سرو صدا و چرخش سریع ماشین‌آلات سرش گیج برود.» (۸) اما برعکس، خوشوقت می‌شد در يك رژه نظامی شرکت کند ولی نه رژه ناوگان نیروی دریایی، مگر اینکه بتواند کشتی‌ها را از خشکی تماشا کند. مظفرالدین شاه همچنین اظهار علاقه کرده بود که به تبعیت از پدر مرحوم خود از هتفیلد هاوس [خانه بیلاقی لرد سالزبری] بازدید کند. اما علاقه چندانی به شرکت در مجلس پذیرایی شهردار لندن در گیلدهال نداشت مگر اینکه اطمینان حاصل کند که مراسم کوتاه خواهد بود. و اما در مورد رفتن به تماشاخانه‌ها، پاله را بر اِپرا ترجیح می‌داد. و بهتر بود بازدید از نقاط تماشایی تنها يك روز در میان صورت بگیرد.

هاردینگ نیک می‌دانست که غرض اصلی مظفرالدین شاه از سفر به انگلستان به چنگ آوردن نشان زانوبند است - «جایزه» ای که هاردینگ بدون کسب اجازه از لندن وعده آن را نابخردانه به شاه داده بود. این که چنین دیپلمات کار کشته‌ای که از يك سال زودتر از شخص وزیر امور خارجه خبر از دشواریهای امر گرفته بود دست به هیچ کاری نزد تا آتش اشتیاق شاه را فرو بنشاند رازی است که تا به امروز ناگشوده مانده است. شاید هاردینگ می‌ترسیده که افشای این خبر سفر شاه را به خطر اندازد. شاید تصور می‌کرده که به کمک دوستان خود در دربار انگلیس می‌تواند پادشاه را به تعدیل دستورالعمل ملکه فقید وادارد. شاید قضاوت این دیپلمات تیزبین تحت تأثیر عزم جزم او برای مقابله با نفوذ روسها در دربار ایران قرار گرفته بوده است. هاردینگ در خاطرات خود که در سال ۱۹۲۸/۱۳۰۷ ش انتشار یافت روایت غریب و نادرستی از این قضیه را به دست می‌دهد. پیرمردها گاهی فراموشکار می‌شوند!

هاردینگ در ماه ژوئن ۱۹۰۲ / ربیع‌الاول ۱۳۲۰ به انگلستان بازگشت و بزودی سرگرم دادن ترتیبات سفر شاه شد. وی برای لرد

لنزداون صورتی تهیه کرد از موضوعهایی که قرار بود با صدراعظم ایران مورد بحث قرار بگیرد، از اخراج مکین گرفته تا تنظیم تعرفه‌های گمرکی ایران به نحوی که نسبت به کالاهای انگلیسی تبعیض نشود، اعطای امتیاز جاده سازی در خوزستان به انگلیس، و گزارشی که دربارهٔ خرید یک ناو جنگی توسط دولت ایران برای استفاده در خلیج فارس رسیده بود. هاردینگ همچنین نظر داد که کشتی بخاری اعزامی برای آوردن شاه از آلمان، بهتر است سرعت خود را طوری کاهش دهد که ارتعاشات موتورخانه شاه را ناراحت نکند و قطاری که شاه با آن سفر خواهد کرد نیز از ساعتی ۳۵ کیلومتر تندتر نرود. هاردینگ در عین حال اظهار عقیده نمود که قطار روی خطوط هموار می‌تواند احیاناً تندتر برود بدون اینکه شاه متوجه بشود!

هاردینگ که اینک اطلاع یافت اعلیحضرت به هیچ وجه قصد ندارد نشان زانوبند را به مظفرالدین شاه بدهد سخت بر آشفت و بیدرنگ بر آن شد تا برای تغییر این تصمیم با تمام قوا بکوشد. پس نامه‌ای به لرد لنزداون نوشت و هشدار داد که «هنگام سفر شاه ایران یقیناً مسئلهٔ دشواری در ارتباط با انتظار اعلیحضرت که نشان زانوبند به معظم‌له اعطا شود پیش خواهد آمد. صدراعظم در تهران به من گفت تصور می‌کند که قبلهٔ عالم وقتی به حضور اعلیحضرت می‌رسند نشان زانوبند را دریافت خواهند فرمود، همانطور که پدرشان دریافت فرمودند. من پاسخ صریحی به این اظهارات ندادم، اما مسلم است که اعلیحضرت کاملاً متوقع دریافت این نشان هستند و به دست آوردن نشان زانوبند پدرشان (به قول خود شاه) یکی از انگیزه‌های اصلی ایشان برای مسافرت به انگلستان است.» (۹) هاردینگ سپس به شرح موجباتی پرداخت که از نظر سیاسی برای دادن نشان زانوبند به شاه وجود داشت و باعث جلب حسن نیت شاه در مبارزه‌ای می‌شد که علیه نفوذ روسها در دربار ایران جریان داشت.

وزیر امور خارجه اکنون با سفیر خود همعقیده شد که اگر شاه بدون نشان زانوبند انگلستان را ترک کند ممکن است عواقب این امر

مصیبت‌بار باشد. پس به پشتیبانی از او برخاست و در نامه‌ای به پادشاه متذکر شد که پس از سنجش دقیق جوانب امر «به این نتیجه رسیده است که حفظ قاعده‌ای که علیاحضرت فقید در مورد عدم اعطای این نشان به سلاطین غیر مسیحی وضع فرموده‌اند برای اعلیحضرت ممکن نیست، چون در واقع نشان زانوبند پیش از این به دو سلطان و یک شاه داده شده است.» وی سپس اظهار نظر کرد که صلاح در این است که اعلیحضرت «موضعی را که به احتمال زیاد حفظ کردنی نیست رها بفرمایند و آغاز سلطنت خود را با انتخاب مسیر جدیدی در این‌باره مشخص نمایند.» (۱۰) لرد لنزداون سپس توصیه کرد که بهتر است اساسنامه نشان طوری اصلاح شود که امکان دخول تعداد معدودی از سلاطین غیر مسیحی در جمع شوالیه‌های نشان وجود داشته باشد. این گروه طبعاً طبقه‌بندی جداگانه‌ای خواهند داشت.

اندک زمانی بعد از تسلیم این گزارش به دربار، پادشاه سخت بیمار شد و تاجگذاری به تعویق افتاد. در روزهای پرتشویش و مغشوش بعد احتمالاً بروز موارد سوء تفاهم اجتناب‌ناپذیر بود. لرد لنزداون بر این باور بود که پادشاه توصیه‌های او را خواهد پذیرفت و با اصلاح اساسنامه نشان موافقت خواهد کرد. او همچنین بر این باور بود که این مصالحه راه حلی است که احتمالاً مظفرالدین شاه را راضی خواهد کرد، از این‌رو برنامه‌ریزی تفصیلی سفر شاه ادامه یافت. ادوارد هفتم پسر خودش پرنس ویلز (جورج پنجم آینده) و پسر عموی او^۳

(۳) مؤلف نوشته است cousin و با آن را «پسرعمو» ترجمه کردیم. در عین حال می‌توانستیم آن را «پسرعمه» یا «پسر دایی» یا «پسر خاله» و غیره هم ترجمه کنیم. کشف خویشاوندی دقیق دو شاهزاده نیاز به تفحصی داشت که در این دور و زمانه از عهده این ضعیف برنیامد. مظفرالدین شاه در سفرنامه خود کمکی به روشن شدن این نکته نمی‌کند. وی اصولاً در تقریر مشاهداتش حضور ذهن و نکته‌سنجی پدر خود را ندارد و اگر روایات انگلیسی‌ها را از مراسم در همین کتاب ملاک قرار دهیم موارد سهو و اشتباه در سفرنامه او کم نیست. برای مثال، مظفرالدین‌شاه هنگامی که به دیدن پادشاه و ملکه انگلیس در عرشه کشتی آنها در بندر پورتسموت نائل می‌شود همسر ولیعهد را دختر پادشاه می‌داند.

پربنس* آرتور آو° کانات نوزده ساله را به مهمانداری مظفرالدین شاه برگزید تا در تمام مدت اقامتش در انگلستان وی را همراهی کنند. پادشاه که خودش در زمان دو سفر ناصرالدین شاه به انگلیس وظیفهٔ مشابهی را انجام داده بود احتمالاً می‌توانسته است با احساسی از همدلی و همدردی چگونگی وظیفهٔ شاقی را که برعهدهٔ آن دو جوان می‌گذارد درک کند. گوشه‌هایی از جزئیات امر را امروز ما می‌توانیم از لابلای نامه‌های خصوصی بازمانده از این دو شاهزاده تماشا کنیم.

پربنس آرتور، ملبس به اونیفورم تشریفاتی ستوان هنگِ هفتم اسواران سلطنتی، روز یکشنبه ۱۷ اوت / ۱۲ جمادی‌الاولی در بندر دوور از مظفرالدین شاه و همراهان متعدّدش استقبال کرد و روز بعد در نامه‌ای به دوشس کانات «مادر عزیزش» جریان ماوقع را شرح داد:

من کنار اسکله از شاه استقبال کردم و همراه او تا هتل پیاده رفتم. شاه در کار بازدید از گارد افتخار ابداً سررشته‌ای ندارد و روشن بود که هیچ تصویری نداشت چه کار باید بکند. او از اینکه توانسته بود اولین سفر دریایی خود را بدون ناراحتی تجربه کند خوشحال بود. حداقل ۴۸ نفر همراه شاه هستند که هیچ زبانی جز اندکی فرانسه شکسته بسته بلد نیستند. خود شاه فقط مختصری فرانسه صحبت می‌کند، در حدی که نه خوب است و نه واضح. من دیشب تنها با او شام خوردم ولی خوشبختانه مترجمی حاضر بود. قبلاً اندکی از این بابت وحشت کرده بودم ولی قضیه بهتر از حد انتظارم از آب درآمد. البته ناچار شدم تقریباً متکلم وحده بشوم. شاه خیلی خوش‌خلق و خیلی بیشتر از حد انتظار من مؤدب است، اما قدری عصبی به نظر می‌رسد. حاضر نیست قطار به سرعتی بیش از ۲۰ مایل [= ۳۲ کیلومتر] در ساعت حرکت کند و می‌گوید "la tunelle est très mal" [تونل خیلی چیز بدی است]. مسافرت از دوور به لندن امروز صبح بیش از سه ساعت طول کشید... همهٔ دسته‌های موزیک نواختن سرود رسمی ایران را

پندارد. [«علیاحضرت ملکه و دخترشان هم در کشتی ایستاده بودند» - «دومین سفرنامه...»، ص ۱۱۷] نکتهٔ جالب در سفرنامه‌های هر دو پادشاه استفاده از القاب و تلفظ فرانسوی برای بلندپایگان دربار انگلیس است، مثلاً ولیعهد که همیشه با لقب سنتی «پربنس آو ویلز» از او یاد می‌شود در این سفرنامه‌ها «پربنس دوگال» است. سم.

یاد گرفته‌اند که به سادگی چیزی است گوشخراش. پیش‌بینی می‌کنم که تا کار من تمام شود از شنیدن این آهنگ کاملاً دلزده خواهم بود. (۱۱)

سخنرانی خوشامد شهردار و انجمن شهر دوور به احترام حساسیت مردم نسبت به رعایت شئون روز یکشنبه، تا صبح روز بعد به تعویق افتاد. با این وجود رژه سربازان و شلیک تیرهای توپ به افتخار مهمان پادشاه مورد انتقاد * کمیته «انجمن شهر دوور برای ترویج رعایت شئون روز خداوند» قرار گرفت. اعضای کمیته در نامه‌ای که به وزیر امور خارجه نوشتند نارضایی خود را از اینکه پیاده شدن شاه از کشتی و شلیک رعدآسای تیرهای توپ به افتخار میهمان از راه رسیده مقارن زمان برگزاری مراسم مذهبی بوده و باعث ناراحتی «مؤمنان» گرد آمده در کلیساها» شده است ابراز داشتند. اعضای کمیته پیشنهاد کردند که به شاه بایستی اطلاع داده می‌شد که روز یکشنبه روز استراحت مسیحیان است، «زیرا که گشوده بودن کتاب مقدس و مقدس نگاه داشتن روز خداوند به میمنت الهی سرچشمه عظمت انگلستان است.» (۱۲)

پس از آنکه مظفرالدین شاه یک شب در هتل * لرد واردن به سر برد، با قطار مخصوص رهسپار لندن شد. آنجا، در سکوی ایستگاه ویکتوریا، پرینس ویلز [ولیعهد]، وزیر امور خارجه، لرد * رابرتس (فرمانده کل قوا) و بزرگان دیگر در انتظار استقبال از شاه بودند. مظفرالدین شاه و پرینس ویلز، در حالی که توسط قراولان سوار خاصه اسکورت می‌شدند، در یک کالسکه روباز سوار شدند و تا * مالباروهاوس که قرار بود ایرانیها در آنجا اقامت کنند پیش رانند. در امتداد مسیر سربازان صف کشیده بودند و اگرچه باران می‌بارید جمعیت نسبتاً خوبی در خیابانها گرد آمده بود و مردم هنگام عبور کالسکه‌ها هورا می‌کشیدند.

مالباروهاوس، قصر بزرگی که کنار * مال [خیابان مشجر معروف لندن] بنا شده، اقامتگاه شهری ادوارد هفتم قبل از جلوسش بر

تخت سلطنت بود. مالباروهاوس را با عجله و با وجود برخی مشکلات برای پذیرایی شاه آماده کرده بودند، زیرا ایرانیها که خودشان را بالاتر از افغانیها می‌دانند، پس از اینکه فهمیده بودند *دورچسترهاوس که قبلاً برای اقامت شاه در نظر گرفته شده بود، محل اقامت يك میهمان افغانی بوده تلویحاً اعتراض کرده و آن را نامناسب خوانده بودند.

همان شب پربنس ویلز پس از شرکت در مراسم ضیافت رسمی که به افتخار میهمان ایرانی در کاخ بکینگهم داده شده بود نامه‌ای به همسرش در اسکاتلند نوشت و گفت شاه که «غرق الماس» بود «به هیچ وجه آدم بدی به نظر نیامد، حتی تاحدی از او خوشم آمد. اما همراهان متعدّدش وحشتناکند و تصور می‌کنم حوصله همه را سر ببرند.» (۱۳) و ایکاونت * اشیر یکی از صاحبمنصبان عالیرتبه دربار نظر بدتری داشت. او شاه را «قلابی، از بدترین نوع آن» توصیف کرد و گفت که «او و همراهانش از مردم عامی هم عامی‌ترند و در مقایسه با هندی‌ها، حتی هندوهای طبقات پایین، بازنده می‌شوند.» (۱۴)

در خلال يك هفته اقامت مظفرالدین شاه در لندن، هرکجا که می‌رفت یکی از دو شاهزاده و گاه هردوی ایشان همراهش بودند. در تنها موردی که ظاهراً به چیزی که می‌دید توجه کرد وقتی بود که جدیدترین توپهای کوچک سرهایرم *ماکسیم را به او نشان دادند. توپهای ماکسیم و پمپم او را به شدت وسوسه کردند. شاه را به موزه مادام توسو و باغ وحش و تماشاخانه‌های *امپایر و *هیپودروم بردند؛ از قورخانه و يك رژه نظامی در وولچ دیدن کرد؛ به تماشای کاخ وینزر رفت (در آنجا آهوان رامی را که قرار بود شاه شکار کند به محل مناسبی در پارک رانده بودند، ولی درواقع به علت کمبود وقت کسی کاری به کارشان نداشت)؛ در کریستال پالاس شام خورد و به تماشای آتشبازی نشست و از همه مهمتر برای صرف ناهار با پادشاه و ملکه انگلیس در کشتی سلطنتی * «ویکتوریا و آلبرت» به بندر پورتموت سفر کرد.

لرد لنزداون تمام هفته در خدمت شاه بود. در یادداشت‌هایش می‌خوانیم که چطور يك روز در مالباروهاوس در حین مذاکرات جدی با شاه شاهان و صدراعظمش «سرو صدای جعبهٔ موزیک عظیمی که یکی از ملازمان ملاحظه کار برای ایجاد موسیقی مناسب همراهی کننده به کار انداخته بود بلند شد. کسی طرز خاموش کردن دستگاه را بلد نبود. سرانجام شاه شخصاً رهبری حمله را به سوی آن به دستگیری صدراعظم و مترجم و این بنده برعهده گرفت و خود شاه بود که سرانجام اهرم خفه کننده آن دستگاه لعنتی را پیدا کرد و ما همه این موضوع را به فال نیک گرفتیم.» (۱۵)

اواخر هفته پرنس آرتور نامه‌ای طولانی که به نحو دلپذیری «پسرانه» بود برای مادرش نوشت و رویدادهای ایامی را که با ایرانیها به سر آورده بود برشمرد:

امروز اولین روز این هفته است که تمام صبح را آزاد هستم... تقریباً هیچ وقت آزادی ندارم چون شاه همیشه به کاری مشغول است و من باید با او باشم... شاه عادت مطبوعی دارد برای تغییر دادن تمام برنامه درست در آخرین لحظه، و هیچ تصویری هم از زمان ندارد. جورج (پرنس ویلز) به جان آمد و صبح پنجشنبه به اسکاتلند رفت و مرا مسئول اعلیحضرت گذاشت... روز سه‌شنبه او را به تماشای تماشاخانه امپایر بردیم. تصور می‌کنم از برنامه خوشش آمد گویانکه از قیافه‌اش آدم به این فکر می‌افتد که مبادا می‌خواهد يك لحظه بعد خودکشی کند. اما قیافه‌اش در همه حال این تصور را به آدم می‌دهد، از این رو گول ظاهر اشخاص را نباید خورد...

فرانسۀ شاه روان نیست و خود به خود زیاد اظهارنظر نمی‌کند. گاه به گاه عباراتی نظیر *très magnifique* [خیلی عالی] یا *très bien* [خیلی خوب] را بدون هیچ دلیل خاصی می‌پراند.

در همین نامه پرنس آرتور نوشت که «هیچ يك از همراهان زبان بلد نیستند جز صدراعظم که فرانسۀ بدی را تند تند بلغور می‌کند. در جمع ایرانیها او از همه سر است و مرتباً شوخی‌های بیمزه می‌کند و شوخ‌طبعی خاصی دارد. پیدا است که شاه زیر نفوذ اوست و او یقیناً

مهمترین شخصیت ایران است.» و باز پرنس آرتور نوشت که همه ایرانیها «به شدت نسبت به یکدیگر حسادت می کنند و در چند مورد در ایستگاههای راه آهن به شکل زشتی به واگونها هجوم بردند تا بهترین جاها را زودتر بگیرند.» وی همچنین نوشت که به گمانش شاه از برنامه نمایش توپخانه در وولپچ خوش آمد، «چون توپ تنها چیزی است که نسبت به آن از خود علاقه نشان می دهد.» (۱۶) این شاهزاده جوان نیز مثل پسر عمویش داشت از دست ایرانیها به جان می آمد و شدیداً از خدا می خواست که عزیمتشان از انگلستان عقب نیفتد.

روز چهارشنبه ۲۰ اوت / ۱۵ جمادی الاولی هر دو شاهزاده و وزیر امور خارجه همراه شاه به بندر پورتسموت سفر کردند تا به حضور پادشاه انگلیس و ملکه برسند. اندکی زودتر، به ایرانیها هشدار داده شده بود که در این زمان نشان زانوبند که شاه از جان و دل طالب آن بود به وی اعطا نخواهد شد. به روایت لرد لنزداون اعلام این خبر «به نحو مشخصی باعث آویزان شدن سیل حضرات شد و ما فهمیدیم که اگر بنا باشد این تصمیم به قوت خود باقی بماند تمام پذیرایی های ما تحت الشعاع این قضیه قرار خواهد گرفت.» (۱۷) این بود که لرد لنزداون عزمش را جزم کرد که نظر پادشاه را تغییر بدهد.

سفر از لندن با قطار به جای يك ساعت و پنجاه دقیقه معمول سه ساعت طول کشید چون مظفرالدین شاه مرتباً دستور توقف قطار را می داد و می گفت از شدت سرعت آن «دلش آشوب می شود» (۱۸). لرد لنزداون از این رو وقت کافی داشت در قطار مسئله نشان زانوبند را با ولیعهد مطرح کند، و از قرار معلوم موفق شد مخالفت شخص اخیر را با اعطای نشان زانوبند - که همه از آن خبر داشتند - تا حدی تعدیل نماید.

هنگامی که قطار به ایستگاه پورتسموت رسید، پادشاه برای استقبال از مظفرالدین شاه در اسکله حاضر بود و از آنجا با هم به عرشه کشتی سلطنتی «ویکتوریا و آلبرت» رفتند؛ در آنجا ملکه و همسر ولیعهد در انتظارشان بودند. اندک زمانی بعد لرد لنزداون و ولیعهد

موضوع نشان زانوبند را با پادشاه در میان گذاشتند و لرد لنزداون اجازه یافت متن پیشنهادی را برای تغییر اساسنامه نشان، به طوری که يك رده نشان زانوبند برای غیر مسیحیان نیز به وجود بیاید، تهیه کند. این یادداشت در چهارچوب یادداشتی که قبل از بیماری پادشاه به وی تسلیم شده بود با عجله پیشنویس شد و آن را بعداً همان روز لرد لنزداون به نظر پادشاه رسانید و پادشاه آن را پس از خواندن مورد تصویب قرارداد. از این رو لرد لنزداون به حق باور داشت که مظفرالدین شاه بزودی یکی از دریافت کنندگان نشان زانوبند از رده غیر مسیحی آن خواهد بود.

در این میان چون در کشتی «ویکتوریا و آلبرت» جای کافی برای همه همراهان مظفرالدین شاه نبود، قرار شد بعضی از آنان در کشتی سلطنتی دوم به نام * «آزیرن» که در همان نزدیکی لنگر انداخته بود ناهار بخورند. آنان این امر را اهانت تلقی کردند و در ابتدا حاضر نشدند کشتی «ویکتوریا و آلبرت» را ترك کنند تا اینکه سرانجام پی بردند که اگر به کشتی دیگر نروند واقعاً از ناهار خبری نخواهد بود. پس از صرف غذا يك عکس بزرگ دسته جمعی از همه هیئت برداشته شد (نگاه کنید به تصویر ۱۵) و بعد ملکه و همسر ولیعهد که هر دو از علاقه مندان عکاسی بودند که در آن ایام به شدت رواج یافته بود با دوربین های جعبه ای کُداک خود به کار پرداختند و مظفرالدین شاه را که «دوست دارد هر وقت که فرصتی دست بدهد عکس بیندازد» (۱۹) دلشاد ساختند. ساعاتی بعد پادشاه میهمان خود را تا سکوی قطار مشایعت کرد. خبرنگاران آن دو را در حال مکالمه گل و گرم و دوستانه مشاهده کردند. روزنامه * «دیلی گرافیک» صبح روز بعد اشتباهاً گزارش داد که چنین به نظر می رسد که در کشتی شاه روبان نشان را به سینه اش زده بود.

پس از بازگشت به لندن، همان شب لرد لنزداون یادداشت کوتاهی برای صدراعظم فرستاد. در آن به توصیه هاردینگ، که معتقد بود مقداری از تقصیر را باید به گردن «ملاهای ما» (یعنی کلیسای

انگلستان) انداخت، لزداون توضیح داده بود که تصمیم محدود ساختن نشان زانوبند به مسیحیان را ملکه ویکتوریا «بعد از مشورت با مجرب‌ترین مشاوران حقوقی و مذهبی‌اش» گرفته بوده است. او سپس اتابک را مطمئن ساخته بود که برای رفع این مشکل اعلیحضرت در نظر دارند اساسنامه نشان را اصلاح کنند و به محض اینکه این امر انجام شود پادشاه ایران «یکی از اولین دریافت کنندگان نشان جدید خواهد بود.» (۲۰)

مظفرالدین شاه حق داشت عصبانی شود. چطور می‌توانست این قضیه را به ملت خودش و به دربارهای خارجه توضیح بدهد که مدالی را که به پدرش داده بودند به او نداده‌اند؟ چطور می‌شد از او توقع داشت که نکات ظریف حقوقی و مذهبی مستتر در این امر را که حالا گفته می‌شد علت‌العلل رفتار انگلیسی‌ها با او بوده است درک کند؟ چرا اساسنامه نشان را پیش از این اصلاح نکرده بودند؟ شاه با عصبانیت از قبول مینیاتور الماس نشان تمثال پادشاه که به او هدیه شد خودداری کرد و به همه همراهان خود دستور داد از قبول نشانهایی که قرار بود به آنها داده شود امتناع کنند. همه حسن نیتی که در نتیجه مسافرت شاه ایجاد شده بود از میان رفت.

لرد لزداون در واپسین کوشش برای نجات دادن قسمتی از حاصل از دست رفته سفر، دو روز پس از دیدار پورتسموت تلگرامی برای پادشاه فرستاد حاکی از اینکه «شاه ایران هنوز از جریان نشان زانوبند ناراضی است. او کند ذهن است و نمی‌تواند بفهمد اگر پدرش واجد شرایط دریافت نشان بوده چرا او نیست، و اگر قرار است اساسنامه را تغییر دهند چرا این عمل را قبلاً انجام نداده‌اند.» وی سپس پیشنهاد کرد که اگر بتوان قسمتی از نشان را - مثلاً حمایل و علامت کوچک بر یقه آن را - قبل از عزیمت شاه از انگلستان به وی داد «تفاوتش از زمین تا آسمان خواهد بود.» (۲۱) ستاره نشان را می‌شد بعداً پس از آنکه اعلیحضرت طرح نشان غیر مسیحی را ملاحظه کرده و نصویب فرمودند برای شاه فرستاد.

در این مرحله بود که يك سوء تفاهم جدی بین پادشاه انگلستان و وزیر امور خارجه بروز کرد و چیزی نمانده بود که به يك بحران کشوری منجر شود. لرد لنداون معتقد بود که پادشاه تغییر عقیده داده و آنچه را قبلاً قبول کرده بود پس گرفته است. پادشاه از طرف دیگر اظهار می کرد که اگرچه موافقت کرده بود پیشنهاد تغییر اساسنامه را مورد بررسی قرار دهد، اما «هرگز قصدش این نبوده که این تغییرات به خاطر حل و فصل مشکل کنونی با تعجیل انجام گیرد و یا اینکه شاه ایران از این موضوع مطلع شود. من اجازه نمی دهم که در تصمیمگیری زیر فشار باشم.» پادشاه سر حرف خود ایستاد و از دادن نشان زانوبند به مظفرالدین شاه خودداری کرد. «دادن نشان به شاه در این زمان درست به معنی تسلیم شدن در برابر ایرانیهاست و اگر من با دستهای خود آن را به طرف ندهم تمام اهمیتش را از دست می دهد. از آن گذشته لازم می شود که این نشان را به سلطان عثمانی هم بدهیم که اخیراً يك نشان عالی برای من فرستاده است و همچنین به امپراتریس^۲ چین و ژاپن. باید به صدراعظم ایران توضیح داد که ملکه و یکتوریا این نشان را از آنجهت به پدر شاه داد که او اولین پادشاهی بود که از ایران به انگلستان سفر می کرد.» (۲۲)

وزیر امور خارجه جا نزد و در عریضه‌ای که به حضور پادشاه فرستاد به وی اطلاع داد که شاه ایران «هنوز بدگمان و ناراضی است. اعلیحضرت به خاطر کسالتشان نتوانسته‌اند ایشان را با همان افتخاراتی

(۴) کذافی‌الاصل. یعنی در سندی که مؤلف از آن نقل می کند Empress است، اگر غلط چاپی نباشد. مترجم که بیماری ویراستاری حتی در خواب هم او را رها نمی کند از سیاق عبارت چنین تصور می کند که واژه صحیح در این مورد باید Emperors باشد، یعنی تصور می کند پادشاه Emperors گفته است و منشی او Empress نوشته است و این سهو به همین ترتیب در متن باقی مانده. مترجم تصور می کند که پادشاه گفته است اگر آن نشان را به شاه ایران بدهیم ناچار خواهیم بود آن را به امپراتوران چین و ژاپن هم بدهیم (کما اینکه چند سال بعد نشان زانوبند را به امپراتور ژاپن هم داد) و در این میان، صحبت از اعطای نشان به امپراتریس چین و ژاپن بی ربط (یا طترآمیز!) به نظر می رسد. م.

که به پدرشان نشان داده شد به حضور پذیرند. پرنس ویلز ناچار شدند در روز چهارم سفر لندن را ترك کنند. بعد از این موارد دلخوری و موارد دیگر، مورد اصلی توقع برنیامده شاه این است که اعلیحضرت همان کاری را در حق معظم له بکنند که ملکه فقید در حق شاه فقید انجام دادند و آن اعطای عالیترین نشانی است که در کیسه فتوت اعلیحضرت وجود دارد.» به عقیده لرد لنزداون سفر شاه ایران به انگلیس «فرصت بزرگی» بود برای جلب حسن نیت ایرانیها و «مستحکم ساختن موضعمان در ایران». وی در نامه خود نوشت: «در مورد چنین شخصیتهایی غرور شخصی نقش تعیین کننده دارد.» (۲۳)

اما پادشاه همچنان بر سر حرف قبلی خود باقی بود و روز بعد وقتی جواهرسازان دربار، شرکت ر. و س. *گزارد، طرح خود را برای نشان زانوبند غیر مسیحی (که آن را با شتاب به تقاضای لرد لنزداون حاضر کرده بودند و در آن گلهای رز سفید و سرخ *یورک و *لنکاستر جای چلیپای سنت جورج را گرفته بود) به حضور پادشاه در کشتی «ویکتوریا و آلبرت» فرستادند پادشاه منفجر شد و طرحها را از درپچه کابین به دریا افکند. وی سپس نامه‌ای با عصبانیت خطاب به وزیر امور خارجه به منشی خود دیکته کرد و در آن گفت: «هرگز تا به حال شنیده نشده که يك پادشاه با تحکم به پادشاه دیگری بگوید چه نشانی را باید به او بدهند.» و اما امتناع شاه از دریافت تمثال اهدایی، دیگر «قضیه‌ای است از حد و حدود تراکت خارج.» پادشاه سپس در ادامه نامه خود به صورتی غیرمتصفانه این نکته را به شکوه مطرح ساخت که مظفرالدین شاه درست در زمانی که خودش می‌دانسته وقت نامناسبی است با اصرار خواستار سفر به انگلیس شده. پادشاه البته با لرد لنزداون موافق بود که باید روابطمان را با ایران تقویت کنیم ولی در عین حال با طعنه متذکر شد که «اگر دولت وقت چشمهایش را باز نگاه داشته بود و نمایندگان لایق‌تری در تهران داشت که مواظب منافع دولت و کشور ما باشند، موضع برتری را که حالا روسها در اختیار دارند از دست نمی‌دادیم.» (۲۴)

لرد لنزداون که پس از مشایعت شاه و همراهانش در بندر دوور، روز ۲۵ اوت / ۲۰ جمادی‌الاولی برای گذراندن تعطیلات به ایرلند رفته بود از روی اضطرار نامه‌ای به نخست‌وزیر لرد بالفور نوشت و نامه خشماگین پادشاه را نیز ضمیمه کرد. در نامه خود لنزداون از اینکه پادشاه قادر به درك «اهمیت عظیمی که مردم مشرق زمین برای این قبیل امور قائل می‌شوند» (۲۵) نیست اظهار تأسف کرده و به اشاره گفته بود که اگر شاه از موضع خود عدول نکند، او ناچار خواهد بود از مقام خود استعفا بدهد. در همین زمان لنزداون به هاردینگ هشدار داد که حل و فصل قضیه ممکن است مدتی طول بکشد، چون «پادشاهان خوش ندارند زیر فشار قرار بگیرند.» (۲۶) لرد بالفور که با احتمال استعفای وزیر امور خارجه خود روبرو شده بود با دوک* و ونشیر که از اعضای کابینه و در عین حال از دوستان نزدیک پادشاه بود مشورت کرد. دوک توصیه کرد که هیئت دولت به جای اینکه وزیر امور خارجه را از دست بدهد بهتر است از او پشتیبانی کند. دوک معتقد بود که در این صورت پادشاه از خرشیطان پایین خواهد آمد.

سرانجام روز ۳ نوامبر / ۲ شعبان درست در زمانی که هاردینگ مغموم قرار بود به تهران برسد، لرد بالفور نامه‌ای به پادشاه نوشت و با ظرافت هشدار داد که اگر نشان زانوبند اعطا نشود، لرد لنزداون به ندای شرف خود چاره‌ای جز استعفا نخواهد داشت و بعد تلویحاً گفت که همه وزرا نیز با وی استعفا خواهند داد. بالفور نوشت: «اگر او استعفا بدهد، باتوجه به همبستگی اعضای هیئت دولت در این ایام، آیا موضوع در همینجا خاتمه خواهد یافت؟» وی سپس استدلال کرد که امتناع پادشاه از اعطای نشان زانوبند به مظفرالدین شاه او را سخت رنجیده خاطر خواهد ساخت و اعتبار دولت انگلیس را در ایران که صحنه مبارزه دشواری با روسهاست متزلزل خواهد کرد. بالفور در پایان نامه خود پیشنهاد کرد که اعطای نشان زانوبند را به مظفرالدین شاه می‌توان طوری ترتیب داد که سابقه و سنتی ایجاد نکند، بلکه به عنوان يك «مورد استثنایی و نهایی» (۲۷) تلقی شود.

پیش از این، اندک زمانی پس از جلوس پادشاه بر تخت سلطنت، لرد بالفور که به نمایندگی از هیئت دولت سخن می‌گفت و مقدر بود که چندی بعد به نخست‌وزیری برسد، به پادشاه یادآوری کرده بود که اختیاراتش در نادیده گرفتن خواست وزیرانش محدود است. در آن مورد پادشاه مجبور شده بود مخالفت خود را با سفر پسر ارشدش (جورج پنجم آینده) به استرالیا - که برنامه آن را دولت چیده بود - پس بگیرد. ادوارد هفتم در این مورد نیز در حالی که با احتمال استعفای هیئت دولت مواجه شده بود، یک قدم عقب نشست. منشی خصوصی پادشاه سرفرانسیس نالیس به لرد بالفور اطلاع داد که پادشاه این کار را در نهایت اکراه و «با انگیزه‌های وطنپرستانه و احساس والای وظیفه‌شناسی» (۲۸) انجام می‌دهد و از این پس محال است که نشان زانوبند را بار دیگر به یک فرد غیر مسیحی بدهد. او همچنین حاضر نیست هیچگونه نشانی به همراهان شاه بدهد، چون آنان در زمانی که چنین مدالهایی به آنان هدیه شد از قبول آنها خودداری کردند. و بالاخره چون پادشاه از دست هاردینگ که لرد لنزداون را «از چهار طرف برانگیخته بود» (۲۹) عصبانی است، خودش هیئت کوچکی را به تهران می‌فرستد تا نشان را به نمایندگی او برپیکر شاه نصب کنند و اجازه نمی‌دهد که این کار را هاردینگ انجام دهد.

هاردینگ پس از مراجعت خود به تهران در ماه نوامبر / شعبان متوجه شد که ماجرای نشان زانوبند مظفرالدین شاه را بدون شك عصبانی ساخته و به روابط انگلستان و ایران نیز لطمه زده است. این بود که وقتی خبر عقب‌نشینی پادشاه به تهران رسید، وزیر مختار نگران سخت خوشحال شد و نوشت که «اکنون احساس می‌کنم ده سال جوانتر شده‌ام.» (۳۰) لرد لنزداون به هاردینگ نوشت: «این ماجرای نشان زانوبند عجب کابوسی بود»، و توضیح داد که چون پادشاه با تغییر

(۵) با این وجود پادشاه سه سال بعد نشان زانوبند را به امپراتور ژاپن اعطا کرد.

[توضیح مؤلف]

اساسنامه نشان موافقت نکرده است يك نشان زانوبند «مسیحی» به مظفرالدین شاه اعطا خواهد شد. البته جای تردید است که مظفرالدین شاه می‌توانست معنی این «امتیاز عظیمی» (۳۱) را که وانمود می‌شد به او داده‌اند درك کند.

اما آرتور هاردینگ وقتی از تصمیم پادشاه مبنی بر امتناع از اعطای نشان به همراهان مظفرالدین‌شاه خبر گرفت به هیچ وجه خوشحال نشد. او برای تغییر این تصمیم به کوشش برخاست و از پای نشست تا سرانجام مستقیماً دست به دامن شخص پادشاه شد و توانست او را قانع کند که همراه فرستاده مخصوص خود لرد *داون که نشان زانوبند را به تهران می‌آورد يك نشان *«صلیب بزرگ بات» برای صدراعظم و چند نشان *«صلیب بزرگ سنت مایکل و سنت جورج» برای شخصیت‌های اصلی دیگر بفرستد. هاردینگ همچنین پیشنهاد کرد به کسانی که نشان داده نمی‌شد هدیه‌هایی اقلأً به ارزش ۲۰۰ لیره داده شود. وی نوشت که اگر خزانه‌داری مخالف است، وی آماده است اعتبار لازم را از بودجه محرمانه سال بعد خود تأمین کند.

هاردینگ به محض دریافت این مژده، يك نامه خصوصی از طرف ادوارد هفتم به مظفرالدین شاه تسلیم کرد، به این مضمون: «والا ترین نشانی که در اختیار داریم به عنوان یادبود سفر آن اعلیحضرت همایون و به نشانه حسن نیت ما تقدیم حضور خواهد شد.» (۳۲) بررغم سردی محسوسی که در این پیام وجود داشت، ظاهراً مقامات تهران از اینکه مظفرالدین شاه سرانجام به نشان دلخواه خود دست می‌یافت احساس رضایت کردند. از این رو ترتیبات لازم داده شد تا لرد داون به همراهی يك ناخدای نیروی دریایی و يك سرهنگ ارتش هرچه زودتر، با وجودی که زمستان فرا رسیده بود، به تهران سفر کند.

این هیئت سه نفره از راه برلین و مسکو و باکو عازم ایران شد و روز ۲۴ ژانویه ۱۹۰۳ / ۲۴ شوال ۱۳۲۰ به بندر انزلی در ساحل دریای خزر رسید. فرستادگان پادشاه انگلیس در لباس تمام رسمی از کشتی پیاده شدند و با تشریفات کامل نظامی و از جمله شلیک هفده تیر

توپ مورد استقبال قرار گرفتند. مدتی در رشت معطل اسبهای تازه نفس ماندند و تقصیر این تأخیر را به گردن مدیر يك شرکت جاده سازی روسی که در آن حدود به کار مشغول بود انداختند. در قزوین ضیافتی به افتخارشان داده شد و آتشبازی کردند. و يك هفته بعد از پیاده شدن از کشتی به حومه تهران رسیدند. بار دیگر لباسهای تشریفاتی خود را پوشیدند تا در مراسم استقبال رسمی که در حضور مقامات بلندپایه ایرانی و وزیر مختار انگلیس و کارمندان سفارت بر گزار می شد شرکت کنند. بیست اسب يدك مزین به یراق آلات فاخر و لگامهای زرین پیشاپیش کالسکه چهاراسبه حامل لرد داون حرکت می کردند. جمعی از شاطران سلطنتی که لباس ارغوانی و طلایی پوشیده بودند در دو طرف کالسکه می دویدند. دویست سوار بریگاد قزاق و ژاندارمری کالسکه را همراهی می کردند. و نایب کنسول انگلیس سوار بر اسب در نزدیکی کالسکه لرد داون حرکت می کرد و سکه های كوچك طلا را میان جمعیتی که در امتداد مسیر صف کشیده بودند شتاب می نمود. و به این ترتیب نماینده مخصوص پادشاه انگلیس وارد دارالخلافه شد.

مراسم اعطای نشان به مظفرالدین شاه روز بعد در قصر گلستان انجام گرفت. هشت شاهزاده طراز اول که هر کدام «هر دو دستشان بر قبضه شمشیرهای جواهر نشان بود» (۳۳) طرف دست راست شاه ایستاده بودند. در سمت چپ او صدراعظم، وزیر دول خارجه و سر آرتور هاردینگ و اعضای سفارت ایستاده بودند. در این حال لرد داون با صدایی پُر وقار اعلام داشت «اعلیحضرت پادشاه [بریتانیا] که علاقه مندند نشانه خاصی از مراتب دوستی و احترام خود را به یادبود ایام مسعود دیدار آن اعلیحضرت از انگلستان تقدیم حضور کنند» او را مأمور کرده اند که اجزاء همان نشانی را که «مادر گرامی اعلیحضرت، ملکه ویکتوریا که یادشان گرامی باد، در موقعیت مشابهی به پدر نامدارتان اعطا کردند» (۳۴) زیب پیکر مبارك بنماید. لرد داون سپس گردنبنده و حمایل و ستاره نشان را يك به يك تقدیم کرد و سرانجام خود زانوبند را دور پای چپ شاه بست.

سر آرتور هاردینگ از اینکه توانسته بود مشکل دسترسی یافتن به ساق پای مظفرالدین شاه را حل کند به خود می‌بالید. او شاه را راضی کرده بود که برای این مراسم لباس نظامی رسته سوار و شلوار سواری بپوشد و «بالای چکمه چپ خود را به طرف پایین بخواباند، تا امکان بستن زانوبند در فاصله بالای چکمه و زانو فراهم شود.» (۳۵)

لرد داون و دو همراهش پس از يك هفته ضیافت و پذیرایی در تهران راه بازگشت را در پیش گرفتند. هاردینگ این سفر را موفقیت بزرگی خواند و ادعا کرد که گرمی پذیرایی ایرانیها از لرد داون به مراتب بیشتر از استقبالی بود که از يك مقام بلند مرتبه روسی که در همان اواخر از ایران بازدید می‌کرد به عمل آمده بود. مظفرالدین شاه خرم و خندان شده بود. میدان اصلی شهر را چراغانی بی‌سابقه‌ای کرده بودند. آتشبازی مفصل بود، و مدال الماس‌نشان «صلیب بزرگ بات» که به صدراعظم داده شده بود معجزه‌ها کرده بود، و روابط با او طوری بهبود یافته بود که قبلاً هیچوقت به آن خوبی نبود. هاردینگ توضیح داد که شکار لقب و نشان «ویاری» است که ایرانیها را می‌گیرد و هنگامی که ارضا شود طرف را به قدری خوشحال می‌سازد که «شادی يك محصل مدرسه* ایتن به هنگام دریافت پرچم خوابگاهش» در برابر آن هیچ است. (۳۶) نشانها و هدایای دیگری هم که پادشاه انگلیس فرستاده بود دریافت کنندگان آنها را نیز خوشحال ساخت، به جز یکی از شاهزاده‌ها که ترجیح می‌داد به جای انفیه‌دان نشان بگیرد.

در لندن اولیای دولت از پایان گرفتن ماجرای ملال‌آوری در مناسبات انگلستان و ایران که به نحوی جدی باعث شکاف افتادن بین پادشاه و وزیرانش شده بود نفس راحتی کشیدند. روزنامه «تایمز» خبر کوتاهی از مراسم اعطای نشان را درست زیر خبر دیگری درج کرد که حاکی از عقد يك عهدنامه تجارتي بين ایران و روسیه بود و طبعاً به مذاق انگلیسی‌ها خوش نمی‌آمد. مجله* «ونیتی‌فیر» به همین مناسبت کاریکاتوری از [طراح معروف خود]* «اسپای» چاپ زد که در آن مظفرالدین شاه در حالیکه حمایل آبی نشان زانوبند نیمی از سینه‌اش

را پوشانده است نشان داده شده (تصویر ۱۶). و قضایا تقریباً به همین جا ختم شد.

و حالا باید پرسیم که ایرانیها در شور و شوقشان برای به دست آوردن مدال و نشان، آیا تفاوت زیادی با هموطنان خود هاردینگ داشته‌اند؟ لرد کرزن بزرگ که خودش هم از این لحاظ نمونه مجسم فروتنی و بی‌نظری نبود چند سال بعد از «اشتهای سیری‌ناپذیر مردم انگلیسی‌زبان در سراسر دنیا برای تحصیل القاب و حق تقدم» (۳۷) سخن گفت. و این همه بگومگو و جنجالی که بر سر نشان زانوبند برپا شد آیا واقعاً ارزش آن را داشت؟ بهبودی که در روابط شخصی هاردینگ با مقامات تهران پدید آمد به زحمت می‌توان گفت که جبران تحقیر پادشاه خود او و احساسات نامطبوعی را که پدید آورده بود می‌کرد. نشان زانوبند مظفرالدین شاه، حتی از امضای يك موافقت‌نامه تجارتي بين روسها و ايران که به موجب آن کالاهای وارد شده از انگلیس و هند به‌شدت مورد تبعیض قرار می‌گرفتند بررغم چند اعتراض دولت انگلیس جلوگیری نکرد. چنین به نظر می‌رسد که هیچگونه لطمه‌ای به نفوذ روسها در دربار ایران وارد نیامده بود.

بستی‌ها و تحت‌الحمایه‌ها

در فصل‌های پیشین به توصیف ایرانیانی پرداختیم که در هندوستان و انگلستان اقامت داشته‌اند. اکنون باید مطالبی دربارهٔ ایرانیان در میان انگلیسی‌ها در وطن خودشان بیان کنیم.

در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی اعضای دو گروه معاشرت چندانی باهم نداشتند. غیر از اختلاف زبان و مذهب که چون دیواری بین آنان حایل بود، تفاوت‌های زیادی که در شیوهٔ زندگی دو طرف وجود داشت، معاشرت و اختلاط دوستانه را دشوار و عاری از جذابیت می‌ساخت، زیرا زنان ایران در این زمان نقشی در اجتماعات نداشتند. از این‌رو انگلیسی‌ها و اروپاییهای دیگر بیشتر با خودشان و یکدیگر نشست و برخاست می‌کردند. مع‌هذا عجب آنکه ایرانیها هنگامی که مشکلی برایشان پیش می‌آمد اغلب از خارجیها استمداد می‌نمودند. وولزلی *هیگ^۱، دیپلماتی که سالهای سال در ایران در کنسولگریهای

(۱) سرهنگ دوم وولزلی *هیگ، متولد ۱۸۶۵، متوفا ۱۹۳۸. به ارتش هندوستان پیوست، ۱۸۸۷؛ به خدمت سازمان سیاسی هند درآمد، ۱۹۰۱؛ چند پست کنسولی در ایران داشت (کرمان، مشهد، اصفهان) از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۹؛ وابستهٔ سفارت در تهران، ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰. [توضیح مؤلف]

بریتانیا خدمت کرد، این پدیده غریب‌را چنین توضیح می‌دهد: «عملکرد دستگاه عدالت در ایران چنان توأم با پولپرستی است و مقامات ایرانی به قدری اخاذی می‌کنند که تقریباً هر ایرانی ثروتمندی می‌کوشد به هر وسیله شده خودش را به يك سفارت یا کنسولگری خارجی بچسباند و از مساعی جمیلۀ ایشان سود بجوید.» (۱)

وولزلی هیگ همچنین می‌توانست بگوید که جستجوی ایرانیها برای حامیان خارجی تازگی ندارد و آثار آن را حتی در نخستین روزهای حکومت قاجاریان در ایران نیز می‌توان یافت؛ و نیز اینکه تنها ثروتمندان نبودند که برای دادخواهی و حفظ و حراست خود از ظلم دست به دامن خارجیها می‌شدند، بلکه فقرا نیز چنین می‌کردند. علاوه بر این مردم می‌دیدند که ارتباط با خارجیها فرصتهای کسب و کار بهتری فراهم می‌آورد، در فیصلۀ دعاوی کارگشا تر است و به‌طور خلاصه مزایایی را که از داشتن نفوذ ناشی می‌شود دربر دارد. انگیزه‌های متفاوت و گوناگون بهره‌مند شدن از حمایت يك قدرت خارجی هر چه بود، از این اعتقاد رایج مردم - که هنوز هم در ایران از رواج نیفتاده است - سرچشمه می‌گرفت، و شاید هم آن را تأیید می‌کرد، که سرنخ امور سیاسی کشورشان در دست قدرتهای بزرگ خارجی است. از آنجا که انگلیسی‌ها و روسها اولین اروپاییانی بودند که دفاتر نمایندگی دیپلماتیک و کنسولی در ایران تأسیس کردند و در تمامی دوران قاجاریه قدرتهای فائق در صحنۀ سیاست ایران بودند، ایرانیها بیشتر به این دو قدرت رو می‌آوردند.

ایرانیها طالب دوشکل مشخص کمک بودند: شکل اول و معمولتر پناه جستن یا بست نشستن از ترس گرفتاری در داخل محوطۀ سفارت یا کنسولگری بود، چون نیک می‌دانستند مادامی که آنجا هستند مقامات ایرانی جرئت دست درازی به آنان را نخواهند داشت. در موارد نادرتر ایرانیها می‌کوشیدند که به موضع «فرد تحت‌الحمايه» بریتانیا یا روسیه دست یابند. بعضی وقتها به ترتیبی که در زیر نقل خواهیم کرد تحت‌الحمايه پی‌آمد بست نشستن بود، ولی این دو امر در اصل

ویژگیهای کاملاً متفاوتی از دوران قاجاریه محسوب می‌شوند. انگلیسی‌ها هرچند اغلب آمادهٔ پناه دادن به دادخواهان بودند ولی از برخوردار ساختن اتباع ایران از حمایت رسمی خودشان در حد امکان پرهیز می‌کردند، و این را می‌توانیم قاعدهٔ کارشان محسوب کنیم.

حق تحصن اختیار کردن در بعضی مکانهای شناخته شده مثل مساجد یا زیارتگاهها و یا طویله خانهٔ مبارکه یک سنت قدیمی ایرانی است که از دیرباز مرسوم و حرمت یافته بود. تحصن زاییدهٔ ماهیت تحکمی و خودکامهٔ قدرت در ایران بود، و تنها وسیله‌ای بود که اشخاص ستمدیده برای تظلم یا جلب توجه مردم به وضعشان در اختیار داشتند. کوششهایی که مقامات ایرانی در دههٔ ۱۸۴۰/۱۲۵۶ به عمل آورده بودند تا این رسم را بکلی منسوخ و یا محدود سازند، باعث شده بود که جویندگان تحصن به مکانهایی رو بیاورند که خارج از دسترس این مقامات باشد. بدینسان در سالهای دههٔ ۱۸۴۰/۱۲۵۶ و دههٔ ۱۲۶۶/۵۰ ایرانیان شاکی به تعداد فزاینده‌ای در محوطهٔ سفارتخانه‌های روس و انگلیس در تهران پناه می‌جستند. بعداً با گشایش کنسولگری‌های این دو کشور در شهرهای ایران این مکانها نیز محل پناهندگی شدند. در سالهای دههٔ ۱۸۶۰/۱۲۷۶ و ۱۲۸۷/۷۰ که تلگرافخانه‌های شرکت انگلیسی هند و اروپا در سراسر کشور در امتداد مسیر خطوط تلگراف پدید آمدند، در اندک زمانی به «تحصن‌گاه» تبدیل شدند زیرا بسیاری از ایرانیان باور داشتند که خطوط تلگراف به پایه‌های تخت سلطنت وصل است و از این رو پیام دادخواهی آنان مستقیماً به گوش شاه خواهد رسید.

«تحت‌الحمایگی» خارجی چیز متفاوتی بود، و یک تصور قرن نوزدهمی محسوب می‌شد. فرد یا خانواده‌ای که آن را به دست می‌آورد می‌توانست انتظار داشته باشد که از بسیاری (اگر نه همه) مصونیتها و مزایای اتباع کشور حمایت‌کننده بهره‌مند شود. یک ایرانی تحت‌الحمایهٔ انگلیس یا روسیه که تحت‌الحمایگی او را مقامات ایرانی به رسمیت می‌شناختند حق داشت فکر کند که در مقایسه با هموطنان دیگر خود که

از پشتیبانی خارجی برخوردار نبودند، جان و مالش امن‌تر و نفوذش بیشتر خواهد بود.

هم تحصن و هم تحت‌الحمايه‌گی هر دو باعث بروز سوء تفاهم و اصطکاک بین انگلیسی‌ها و مقامات ایرانی می‌شد که طبعاً از پادرمیانی يك دولت خارجی در امور مربوط به آنها و اتباعشان ناخشنود بودند. انگلیسی‌ها به نوبه خود ناخرسندی مقامات ایرانی را به خوبی درك می‌کردند و اغلب از اینکه می‌دیدند به افرادی پناه داده‌اند که ممکن است چند ماه و یا حتی چند سال در آنجا بمانند احساس ناراحتی می‌کردند. با این وجود مایل نبودند درهای سفارت را کاملاً به روی همه کسانی که قصد تحصن داشتند ببندند. انجام این کار به معنی زیر پا نهادن يك سنت قدیمی و حرمت یافته و لطمه زدن به نام نيك دولت بهیه در نظر عامه مردم بود. علاوه بر آن به معنی از دست دادن موقعیتی بود که امکان مقداری اعمال نفوذ مفید سیاسی را فراهم می‌آورد. انگلیسی‌ها همچنین احساس می‌کردند با توجه به ملاحظات انسانی و عدالت‌دوستی اخلاقاً متعهد هستند که ایرانیهای به ظاهر بیگناه را در برابر اعمال خودسرانه صاحب‌منصبان نادرست و فاسد ایرانی حفظ کنند. دولت ایران در عهدنامه ترکمان‌چای که آن را در سال ۱۸۲۸ / ۱۲۴۳ در حالی امضا کرد که پس از شکست از روسیه به زانو درآمده بود حق يك قدرت خارجی را برای حمایت از اتباع ایرانی برای اولین بار به رسمیت شناخت. در این ماده قرارداد نوشته شده بود: «اتباع ایرانی که جزء من تبّع وزیر مختار و شارژدافر یا قنصل بوده و به جهت خدمت مشارالیهم لازم‌اند مادامی که در نزد ایشان هستند مانند اتباع روس بالسویه از حمایت آنها بهره‌مند خواهند بود». (۲) این ایرانیها بدینسان از همان حقوق مهم «برون مرزی» یا «تسلیم‌نامه‌ای» که اتباع روسیه طبق همان قرارداد از آنها برخوردار بودند بهره‌مند می‌شدند.

انگلیسی‌ها نیز پس از فیصله اختلافی که بر سر بازداشت یکی از چاپارهای سفارت (نگاه کنید به فصل ۹) پیش آمده بود دارای حقوق

کم و بیش مشابهی شدند. ناصرالدین شاه زیر فشار شدید انگلیسی‌ها در ماه آوریل ۱۸۴۰ / صفر ۱۲۵۶ فرمانی صادر کرد (لرد پالمرستن فرمانی را که ناصرالدین شاه يك سال زودتر در همین باره صادر کرده بود ناکافی دانسته و از پذیرفتن آن خودداری کرده بود) و موقعیت ویژه «نوکران و توابع سفارت انگلیس را اعم از اینکه ایرانی یا از اتباع کشورهای دیگر باشند» به رسمیت شناخت. در فرمان همچنین گفته شده بود که هرگاه این افراد «مرتکب جنایت شوند بدون اجازه یا اطلاع وزیر مختار انگلستان سیاست نخواهند شد.» (۳)

در این فرمان هیچ کوششی به عمل نیامده بود تا افرادی که جزء «توابع سفارت» قرار می‌گیرند به روشنی تعریف شوند و ریشه بسیاری از اختلافات آینده از همینجا آب می‌خورد. دیپلماتها و کنسولهای انگلیسی این عبارت را آزادانه به اقتضای ضرورت تعبیر می‌کردند و غیر از اعضای ایرانی سفارت و خدمه خصوصی خود و اهل و عیال آنها که تعدادشان هم اغلب زیاد بود معدودی از ایرانیان دیگر را که به بعضی دلایل مایل به کمک به آنها بودند در حیطه شمول این فرمان قرار می‌دادند.

می‌توان تصویری از تعداد ایرانیانی را که از حمایت دولت انگلیس برخوردار بودند از گزارشی که در سال ۱۸۶۰/۱۲۷۶ وزیر مختار انگلیس در تهران، سر هنری رالینسن، به وزارت امور خارجه فرستاد به دست آورد. در زیر عنوان «صاحب‌منصبان تابع» که در استخدام دولت بریتانیا بودند رالینسن پنجاه خانواده (نه پنجاه نفر) را برمی‌شمارد که جز تنی چند بقیه ایرانی هستند. این اشخاص عبارت بودند از «وکلائی بومی» (که وظایفشان تا حدی شبیه به کنسولها بود)، منشی‌ها، غلامها، مهترها، سقاها و غیره. سپس نوبت به ۱۵۶ خانواده از خدمتکارانی می‌رسید که برای دیپلماتها و کنسولهای بریتانیایی در ایران کار می‌کردند و باز تقریباً همگی ایرانی بودند. و سرانجام هفده خانواده اکثراً ایرانی «که به خاطر شرایط استثنایی تحت حمایت دولت بریتانیا قرار گرفته» بودند. (۴)

گروه کوچک‌تر بود که علت اصلی اختلافات را تشکیل می‌داد. مقامات ایرانی این حق را که دولت انگلیس برای حمایت از بعضی افراد برای خود قائل بود، مثل اعضای ناراضی خاندان سلطنت که به دلایلی در داخل سفارت پناه جسته و بعد به هنگام خروج از پناهگاه خود تحت‌الحمایهٔ بریتانیا می‌شدند، قبول نداشتند. اگر در مسئلهٔ جانشینی پادشاه کار به دعوا و اختلاف می‌کشید وجود چند دوست در دربار می‌توانست مفید باشد. به این ترتیب بود که شاهزاده فرهاد میرزا عموی ناصرالدین شاه که در سال ۱۸۵۲/۱۲۶۸ و بار دیگر در سال ۱۸۵۵/۱۲۷۱ در سفارت انگلیس تحصن اختیار کرد مورد حمایت دولت بریتانیا قرار گرفت. او پیش از آن حاکم فارس بود و در ایام حکومت خود به داشتن روابط نزدیک و صمیمانه با انگلیسی‌ها معروف شده و از همین رو مورد بی‌مهری دولت خودش قرار گرفته بود. هر از چندی، سفارت به نیابت از وی دست به اقداماتی می‌زد و کدورت خاطر مقامات ایرانی را که حاضر به قبول ادعای انگلیسی‌ها در مورد تحت‌الحمایه بودن فرهاد میرزا نبودند فراهم می‌آورد. سرانجام فرهاد میرزا بار دیگر مورد مرحمت قرار گرفت و به هنگام اولین سفر ناصرالدین شاه به فرنگ سرپرستی امور کشور به وی محول شد.

در سال ۱۸۵۳/۱۲۶۹ جستین* شیل وزیر مختار بریتانیا در ایران به شاهزاده عباس میرزا برادر ناصرالدین شاه (که او را نباید با عباس میرزا نایب‌السلطنه که در سال ۱۸۳۳/۱۲۴۹ در گذشت اشتباه کرد) یک گذرنامهٔ انگلیسی داد تا بتواند از دست برادرش جان به در برد و در بغداد اقامت گزیند. تقریباً در همین اوان سفارت همچنین یکی از عموزادگان [پدر] شاه به نام شاهزاده حاجی سیف‌الدوله میرزا را مورد حمایت خود قرار داد. دولت ایران در هر دو مورد به دولت ایران اعتراض کرد. ایرانیها هر دو تن را به دسیسه‌چینی برضد شاه متهم کردند و مساعی دولت انگلیس را برای حفظ اموال شخص اخیر و دادن ترتیباتی برای بازگرداندن او از تبعید به باد انتقاد گرفتند. صدراعظم به مقامات انگلیسی گفت: «آیا شاه حق ندارد» به شخصی که او را باعث

فتنه و فساد می‌داند اجازه ورود به قلمرواش یا خانه‌اش را ندهد...؟ اگر او حق ندارد چنین کند پس چه مقدار حاکمیت یا استقلال برای او باقی مانده است؟» (۵)

میرعلی نقی‌خان ایرانی و الا‌تبار دیگری بود که از حمایت دولت انگلیس برخوردار شد. او از نزدیکان شاهزاده بهمن میرزا برادر محمد شاه در تبریز بود. هنگامی که کار شاهزاده در سال ۱۸۴۸/۱۲۶۴ خراب شد و به سفارت روس پناه برد، میرعلی نقی نیز در سفارت انگلیس متحصن گردید. میرعلی نقی پس از آنکه «با استفاده از ترتیبات معمول از دست درازی مأموران ایرانی مصون و تحت حمایت دولت انگلیس» (۶) قرار گرفت از پناهگاه خود خارج گردید. با این وجود مقامات ایرانی وی را به گوشه‌ای از مناطق شرقی کشور تبعید کردند. در این هنگام انگلیسی‌ها به طرفداری او پادرمیانی کردند و ترتیب بازگشتش را به تهران دادند، و او سالهای سال در نقش واسطه مورد اعتماد سفارت نزد دولت ایران رفت و آمد داشت. در سال ۱۸۵۵/۱۲۷۱ لرد *کلارندن، وزیر امور خارجه، به خاطر قدردانی از «خدمات توأم با وفاداری و جد و جهدش» یک انگشتی با نگین الماس برایش فرستاد. (۷) یک سال بعد، در اثنای جنگ انگلیس و ایران، میرعلی نقی ادعا کرد که معادل پنجاه هزار لیره تنخواه از خانه او در تهران به سرقت رفته است و زمانی که جنگ به پایان رسید از انگلیسی‌ها انتظار داشت دنباله کارش را بگیرند، هرچند که آنها این ادعا را بسیار مبالغه‌آمیز می‌دانستند. این قضیه شش سال به درازا کشید، باعث ایجاد احساسات خصومت‌آمیز بین طرفین گردید و سرانجام پس از آنکه ادوارد *ایستویک، کاردار سفارت در سال ۱۸۶۳/۱۲۷۹ شخصاً از ناصرالدین شاه استمداد کرد فیصله یافت. ایستویک وقتی پرسید: «کدام دولت در دنیا خوش دارد غرامت ظلمی را که بر یکی از رعایای سابق آن رفته است به یک دولت خارجی پردازد؟» (۸) درست انگشت روی ناراحتی شدید دولت ایران از این مورد و موارد مشابه آن نهاد. همچنین به خاطر اصرار انگلیسی‌ها برای تحت‌الحمايه قرار دادن

خانواده‌های ایرانی تبار متولد هندوستان که اینک در ایران اقامت داشتند و نیز افراد هندی یا هندوی مقیم ایران که بیشتر بازرگان بودند مشکلاتی ایجاد می‌شد. دریک مورد، یعنی مورد حاجی عبدالکریم، تاجر ثروتمند ایرانی الاصلی که ادعا می‌کرد در هندوستان انگلیس به دنیا آمده است، سفیر بریتانیا در تهران در ماه نوامبر ۱۸۵۳ / صفر ۱۲۷۰ عملاً پرچم سفارت را پایین کشید و روابط سیاسی بین دو کشور را به حال تعلیق درآورد تا سرانجام بعد از دو هفته مقامات ایرانی تسلیم شدند و با حاجی بر سر دعاوی مالی سنگینی که داشت به توافق رسیدند. از طرف دیگر تصمیم انگلیسی‌ها برای تحت‌الحمایه قرار دادن خانواده ارمنی ملوک‌های ساکن بوشهر در سال ۱۸۴۵ / ۱۲۶۱ ظاهراً مشکلی ایجاد نکرد. اعضای این خانواده در طول چند نسل با کمپانی هند شرقی در خلیج فارس همکاری داشتند. جیمز ملکم که در فصل ۱۱ گفتیم در مراحل اولیه تدوین اعلامیه بالفور نقشی برعهده داشت یکی از اعضای همین خانواده است.

چارلز ماری وزیر مختار انگلیس در تهران که پیش از این گفتیم (نگاه کنید به بخش سوم فصل ۹) به دنبال مشاجره‌ای که ریشه آن به نظر او نادیده گرفتن تحت‌الحمایگی شخصی به نام میرزا هاشم‌خان و همسرش از طرف مقامات ایرانی بود ناچار شد روابط دیپلماتیک انگلیس را با دولت ایران قطع کند، بعداً اندیشه‌های خود را با نوعی تلخی درباره «میرزا هاشم‌خان و همه موارد تحت‌الحمایگی دیگری که روابط مرا با دربار ایران از همان روز اول و زودم خراب کردند» به روی کاغذ آورد. وی نوشت: «همه گرفتاریها و زحماتی که من در تهران متحمل شدم میراث دوسلف قبلی من بود. من هرگز حتی يك نفر از اتباع ایران را تحت‌الحمایه نساختمام و هیچوقت میل ندارم اگر ناچار نباشم چنین کنم.» (۹)

(۲) یعنی جستین شیل و و. *تیلر تامسن که دولت ایران آن دو را مشخصاً در این مورد مقصر می‌داند. [توضیح مؤلف]

فرانسویها پس از خروج چارلز ماری از ایران در سامبر ۱۸۵۵/ ربيع‌الثانی ۱۲۷۲ حافظ منافع انگلستان شده بودند. ریچارد استیونز کنسول انگلیس چند ماه بعد، پیش از آنکه به دنبال ماری راه بغداد را در پیش بگیرد صورتی از افراد تحت‌الحمايه بریتانیا را به کنت دو گوینو کاردار سفارت فرانسه در تهران تسلیم کرد. از چهارده تنی که نامشان در صورت بود جز سه نفر همه ایرانی بودند. گوینو بیشترشان را آدمهای نادرست و نابابی می‌دانست که اسباب سرشکستگی دولت فرانسه در مراداتش با مقامات ایران بودند. گوینو همچنین عقیده داشت که ادعای پنجاه هزار لیره‌ای میرعلی نقی‌خان - که در همین فصل از او صحبت کردیم - ساختگی است و متذکر شد که چطور بعضی افراد که نامشان در صورت بود مثل شاهزاده فرهاد میرزا سعی می‌کردند خدا و خرما هر دو را باهم داشته باشند و هر وقت به صرفشان بود خود را تحت‌الحمايه انگلیس می‌خواندند و در اوقات دیگر این موضوع را انکار می‌کردند. گوینو صورت استیونز را به صدراعظم داد و در دل خود به ریش همه آن افراد خندید.

در سالهای نیمه دهه ۱۸۵۰/۱۲۶۶ مسئله تحت‌الحمايه افراد ایرانی حادثتر شده بود و مانعی جدی در راه بهبود روابط دو کشور به حساب می‌آمد. خاتمه جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۸۵۷/۱۲۷۳ فرصت مناسبی برای حل مسئله ایجاد کرد و ماده دوازدهم عهدنامه صلح که لرد کاولی و فرخ‌خان امین‌الملک در پاریس امضا کردند چنین مقرر داشت:

دولت انگلیس در آتیه از حق حمایت رعایای ایران که فی‌الحقیقه در خدمت سفارت انگلیس و جنرال قونسولها و ویس قونسولها یا وکلای قونسولگری نباشند صرف نظر خواهد نمود، مشروط بر اینکه چنین حقی به هیچیک از سایر دول خارجه داده نشود و هیچیک از اینها هم چنین حقی را معمول ندارند. (۱۰)

اما انگلیسی‌ها حاضر نشدند از حمایت کسانی که از قبل تحت‌الحمايه آنان بودند و از جمله چند نفری که تحت‌الحمايه ایشان

پادشاه ایران دریافت کرده بود ولی در عمل بسان حکمران مستقلی رفتار می‌کرد. همه می‌دانستند که جمع‌آوری عایدات گمرکخانه بندر محمره از جمله حقوق و مسئولیتهای شیخ است. خزعل در سال ۱۸۹۷/ ۱۳۱۵ اندک زمانی پس از نشستن به جای برادر مقتولش [شیخ مزعل]، از جانب ایرانیها و عثمانیها هر دو احساس خطر کرد. از این رو محرمانه با انگلیسی‌ها تماس گرفت و خواستار حمایت آنان شد. از آنجا که مقامات انگلیسی سیادت شاه ایران را بر شیخ خزعل به رسمیت می‌شناختند حاضر نشدند کاری بیشتر از دادن وعده ادامه پشتیبانی و نیز ارائه رهنمودهای لازم در ازای برخوردار بودن از مساعی جمیله شیخ برای پیشبرد منافع تجارتي بریتانیا برای او انجام دهند.^۳ در سال ۱۹۰۲/ ۱۳۲۰ پس از آنکه شیخ خزعل از روی اکراه موافقت کرد که دولت مرکزی مسئولیت گمرکخانه محمره را برعهده بگیرد و اداره تشکیلات آن را به کارشناسان بلژیکی بسپارد شیخ بار دیگر دست استمداد به سوی انگلیسی‌ها دراز کرد و خواهان حمایت شد. لندن که این بار می‌ترسید اگر کوتاه بیاید روسها - که کم‌کم داشتند علاقه‌مندی خود را به منطقه بروز می‌دادند - قدم به جلو بگذارند، به سر آرتور هاردینگ وزیر مختار بریتانیا اجازه داد که تضمین‌نامه‌ای به شیخ خزعل بدهد به این مضمون: مادامی که شیخ با انگلیسی‌ها برسر لطف بماند ایشان هم به نوبه خود از نفوذشان در تهران استفاده خواهند کرد «تا شما و قبایل‌تان همچنان از حقوق و رسوم موروثی خود بهره‌مند بمانید و دولت تهران را از اقدام در جهت تقلیل این حقوق و رسوم و یا مداخله در آنها باز خواهند داشت.» انگلیسی‌ها در عین حال متعهد شدند که محمره را در برابر حمله ناوگان خارجی حفظ کنند و «مادامی که شما به پادشاه ایران وفادار بمانید و طبق نظر ما

(۳) مورد مشابهی قبلا پیش آمده بود. در سال ۱۸۲۸ که شیخ بوشهر خواستار دریافت تضمین نامه محرمانه‌ای از انگلیسی‌ها گردید به او گفتند این امر مفایر وفاداری او به شاه ایران خواهد بود. [توضیح مؤلف]

عمل کنید» (۱۲) همچنان از شیخ حمایت کنند.

شش سال بعد پس از عقد قرارداد ۱۹۰۷/۱۳۲۵ میان انگلستان و روسیه که تردیدهایی در ذهن شیخ خزعل نسبت به موقعیت خودش پدید آمده بود، باردیگر این تضمین‌ها کتباً به او داده شد. برای خاطر جمع ساختن شیخ خزعل به سرپرسی* کاکس نماینده سیاسی مقیم بریتانیا در خلیج فارس اجازه داده شد به اطلاع شیخ برساند که دولت بریتانیا «متعهد شده است استقلال ایران را محترم بشمارد و توضیح می‌دهد که تعهد موضوع قرارداد ۱۹۰۷/۱۳۲۵ به معنی حفظ وضع موجود در کشور است که از آن جمله است ادامه حالت خودمختاری که آن جناب در حال حاضر از آن برخوردار هستید.» (۱۳)

دو سال بعد، در اکتبر ۱۹۱۰/شوال ۱۳۲۸ شیخ خزعل باردیگر انگلیسی‌ها را زیر فشار گذاشت تا تضمینهای محکمتری به او بدهند. در این هنگام سرپرسی کاکس به او نوشت هر تغییری در شکل حکومت در ایران پیش بیاید دولت بریتانیا متعهد می‌شود که «در صورت تجاوز دولت ایران به قلمرو و حقوق شناخته شده شما یا به اموال شما در ایران پشتیبانی لازم را تا حصول یک راه حل رضایت‌بخش از شما به عمل آورد.» (۱۴) شیخ خزعل به نوبه خود موافقت کرد که تعیین جانشین او موکول به مشورت محرمانه با دولت بریتانیا و جلب موافقت آنان باشد. شیخ همچنین قبول کرد که خود او و اعقابش تعهدات خود را به حکومت تهران رعایت کنند و رهنمودهای دولت بریتانیا را بپذیرند. اندک زمانی پس از شروع جنگ جهانی اول دوباره انگلیسیها تضمینهای مشابهی به شیخ خزعل دادند. از این مکاتبات محرمانه هیچگونه اطلاعی به دولت ایران داده نشد.

اما انگلیسی‌ها پشتیبانی خود را از شیخ خزعل پنهان نمی‌کردند و در اکتبر ۱۹۱۰/شوال ۱۳۲۸ نماینده سیاسی مقیم بریتانیا در خلیج فارس در مجلس پذیرایی مفصلی که بر عرشه کشتی دولتی خاص خودش در ساحل محمره برپا داشت* «نشان بسیار والای امپراتوری هندوستان» را به شیخ خزعل تقدیم کرد. اندک زمانی بعد وزیر امور

خارجۀ ایران از وزیر مختار انگلیس پرسید آیا شایعۀ حمایت دولت بریتانیا از شیخ خزعل حقیقت دارد؟ وزیر مختار جواب داد که شیخ خزعل «شخص تحت‌الحمایۀ بریتانیا» نیست (چون در این صورت واجد شرایط لازم برای برخورداری از حمایت کامل دیپلماتیک و کنسولی بریتانیا می‌شد) ولی انگلیسی‌ها روابط خاصی با او دارند و هر گاه به حقوق او تجاوز شود از او پشتیبانی خواهند کرد.

پانزده سال بعد با به سلطنت رسیدن رضا شاه و سیاستهای تمرکز دهنده او اختلافات خزعل و دولت مرکزی بالا گرفت. رضا شاه دیگر حاضر به تحمل کمترین خدشه‌ای بر حاکمیت کشور نبود و با وجود وعده‌هایی که قبلاً داده بود، اینک اصرار داشت که شیخ حتماً باید به تهران منتقل شود. چنین شد و شیخ خزعل در سال ۱۳۱۵/۱۹۳۶ ش در حالی که عملاً زندانی رضا شاه بود در تهران درگذشت. انگلیسی‌ها نتوانستند به شیخ خزعل کمک کنند و این امر اسباب تأسف و شرمساری ایشان شد.

خوانین نیرومند بختیاری نیز که منطقه‌ی عشایری ایشان در جنوب غربی ایران از نزدیکی‌های اصفهان آغاز می‌شود و پس از عبور از کوهسارهای مرتفع به چراگاههای قشلاقی آنها در خوزستان می‌رسد، از انگلیسی‌ها چشمداشت حمایت برای حفظ وضع نیمه مستقل خود داشتند؛ انگلیسی‌ها به نوبه خود برای حفظ منافع پراهمیتشان در منطقه بختیاری که در آن زمان خط پادشاه را در آنجا کمتر کسی می‌خواند، نیاز به حسن نظر و همکاری این خوانین داشتند. خانهای بختیاری که اغلب با مقامات تهران اختلاف داشتند این موضوع را فرصت مناسبی برای بهره‌برداری به نفع خود یافتند. در طول نخستین سالهای قرن بیستم بختیارها چندبار با انگلیسی‌ها تماس گرفتند و خواهان جلب حمایت آنان شدند، ولی نتوانستند چیزی بیشتر از اظهار ارادت دوپهلوی و مبهم به چنگ بیاورند.

در سال ۱۳۳۲/۱۹۱۴ با آغاز جنگ جهانی اول وضع عوض شد. جمعی از بختیارها طرفدار متفقین و جمعی دیگر طرفدار آلمان و



تصویر ۹

فرخ‌خان امین‌الملک (امین‌الدوله بعدی)، حکاکی‌شده از روی یک تصویر قلمی.

ملکه ویکتوریا سفیر ایران را که در سال ۱۸۵۷ برای عقد قرارداد صلح به انگلستان فرستاده شده بود «مردی خوش قیافه» یافت و به او گفت: «ایران می‌داند که دوستی بهتر از انگلیس ندارد.»

چاپ شده در مجله «ایلاستریتد لندن نیوز»، شماره ۱۴ فوریه ۱۸۵۷

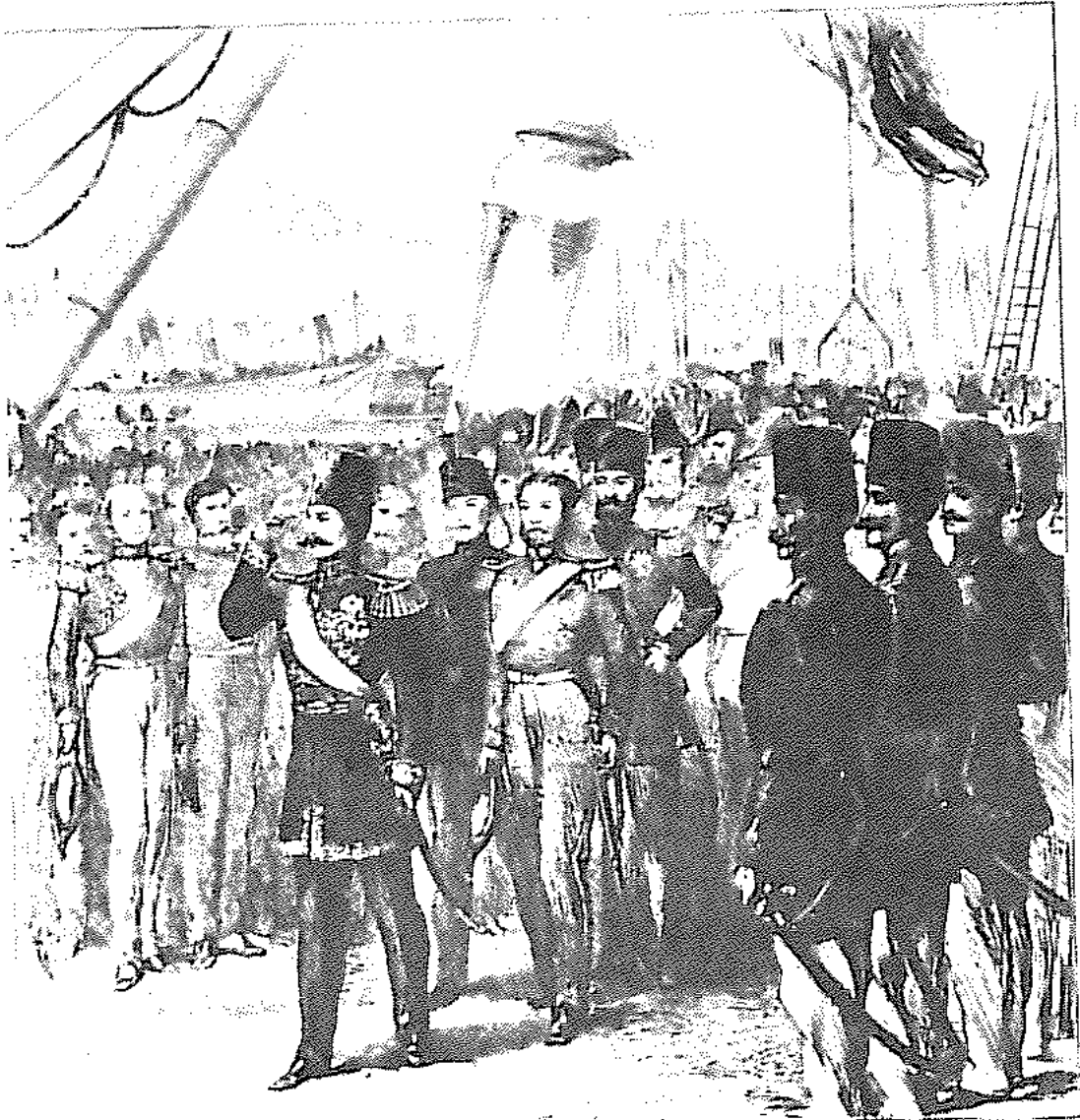
THE ILLUSTRATED LONDON NEWS



No. 1766—Vol. 130

SATURDAY, JUNE 26, 1871

Price 6d. per copy
By Post, 7d.



تصویر ۱۰

ورود ناصرالدین شاه به بندر دوور

برای ایرانیها اولین سفر ناصرالدین شاه به انگلستان که خود بخشی از برنامه سفر او به فرنگ بود موقعیتی بود که فاصله میان اروپای پیشرفته در صنعت و کشورشان را آشکار می‌ساخت.

تصویر چاپ شده در مجله «ایلاستریتد لندن نیوز»، شماره ۲۸ ژوئن ۱۸۷۲

تصویر ۱۱

«ایران برنده شد!»

یک کاریکاتور تمام صفحه چاپ شده در
مجله «پانچ»

توسعه طلبی روسیه خطری برای امپراتوری
رو به گسترش انگلیسیها در هندوستان
محسوب می شد. ایران از این رو برای
انگلستان جزئی از یک سد دفاعی بود
که راه هند را بر دشمنان می بست و سفر
ناصرالدین شاه می توانست این سد را بیش
از پیش مستحکم کند.

مجله پانچ، شماره ۵ ژوئیه ۱۸۷۲



تصویر ۱۲

قلم انداز! ناصرالدین شاه آنچه را می بیند
قلمی می کند.

ناصرالدین شاه در دومین سفر خود به
انگلستان در سال ۱۸۸۹ سر خود را با
طراحی از آنچه می دید گرم می کرد.

تصویر تمام صفحه چاپ شده در مجله «پانچ»

شماره ۱۲ ژوئیه ۱۸۸۹





تصویر ۱۳

گاردن پارتنی لرد سالزبری و بانو

دومین سفر ناصرالدین شاه به انگلستان نتایج سیاسی زیادی به بار نیاورد ولی سرمایه‌داران انگلیسی توانستند امتیازنامه‌هایی برای بانکداری، استخراج معادن، خرید و فروش تنباکو و احداث راه آهن در ایران به دست بیاورند. اما عمر بعضی از این امتیازنامه‌ها کوتاه بود.

(از چپ به راست ردیف جلو: پرینس ویلز [ولیعهد انگلستان] لیدی سالزبری، لرد سالزبری [نخست وزیر]، ناصرالدین‌شاه، میرزا ملکم‌خان، ملازم ایرانی. ردیف دوم دست راست: سر هنری درامند وولف، سر هنری رالینسن. در این گروه سفرای روسیه، فرانسه، آلمان، عثمانی و اسپانیا نیز حضور دارند.)

با اجازه ششمین مارکی سالزبری



تصویر ۱۴

میرزا ملکم خان

میرزا ملکم خان در فاصله ۱۸۷۳ و ۱۸۸۹ که سفیر ایران در انگلیس بود و در سالهای بعد به ترویج اندیشه مشروطه خواهی در کشورش کمک مؤثری کرد ولی از درگیر شدن در معاملات مشکوک و به جیب زدن عواید آن مبرا نبود.

از کتاب «انقلاب ایران»، ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۹، تألیف ادوارد براون (کمبریج، ۱۹۱۰)



تصویر ۱۵

مظفرالدین شاه بر عرشه ناو سلطنتی، بندر پورتسموت، ۲۰ اوت ۱۹۰۲

هدف اصلی مظفرالدین شاه از مسافرت به انگلستان دریافت نشان زانوبند بود و از اینکه در این سفر موفق به دریافت آن نشد ناخشنود بازگشت.

(از چپ به راست ردیف نشسته: پرینس ویلز [ولیعهد]، مظفرالدین شاه، ملکه الگزندرا، پادشاه ادوارد هفتم، همسر ولیعهد. از چپ به راست ردیف ایستاده: علاءالسلطنه سفیر ایران در لندن، سیف‌السلطان، حکیم‌الملک، موثق‌الملک، فخر‌الملک، امین‌السلطان اتابک اعظم، حسین‌قلی‌خان نواب، امیربهادر، پل کتابچی‌خان، وکیل‌الدوله، مهندس‌الممالک، مصدق‌الملک (نیمه پنهان)، دکتر ابراهیم‌خان، موثق‌الدوله، دکتر سر هیو ادکاک، حاجب‌الدوله دولو، پرینس آرتور آوکانات، دکتر سی. لیندلی)

چاپ شده در مجله «ایلاستریند لندن نیوز»، شماره ۳۰ اوت ۱۹۰۲

تصویر ۱۶

مظفرالدین شاه با حمایل نشان زانوبندش تصویر نقاشی شده به دست «اسپای» (سر لژی وارد) با عنوان «ایران»



پس از آنکه ماجرای نشان زانوبند سرانجام به پایان رسید لرد لترز داون وزیر امور خارجه انگلیس نوشت: «این ماجرای نشان زانوبند عجب کابوسی بود.»

چاپ شده در مجله «ونیتی فر» شماره ۲۹ ژانویه ۱۹۰۳



تصویر ۱۷

بست بزرگ در سفارت انگلیس طی ماههای ژوئیه و اوت ۱۹۰۶

اجتماع ۱۴,۰۰۰ نفر ایرانی در محوطه سفارت انگلیس در تهران که خواستار اصلاحات سیاسی و عزل صدراعظم وقت بودند وضعی را پیش آورد که به تغییر دولت انجامید و بدین سان انگلیسی‌ها هم در جنبش مشروطیت نقشی پیدا کردند. در ایام تحصن هزینه تهیه غذای بست نشینان را تجار بازار می‌پرداختند. در این عکس که در آرشیو سازمان اسناد بریتانیا نگاهداری می‌شود شخصی که در جلو عکس در سمت چپ ایستاده چنین معرفی شده است: «حاجی محمد تقی که مخارج روزمره پناهندگان را می‌پرداخت.»

با اجازه ریاست سازمان اسناد و انتشارات سلطنتی



تصویر ۱۸

سفر رسمی احمد شاه به انگلستان، ۱۹۱۹

در رأس هیئت استقبال رسمی دولت بریتانیا در بندر دوور، دومین فرزند ذکور پادشاه پرینس آلبرت، دوک یورک حضور داشت که بعداً با نام جرج ششم خود به سلطنت رسید. هرچند احمدشاه از عقد قرارداد انگلیس و ایران که وزیرای انگلیسی خواه او بسته بودند راضی نبود ولی پرداخت مقرری شخصی او از طرف دولت انگلستان بستگی به ادامه حمایتش از نخست وزیر آنگلو فیل و تئوق الدوله داشت.

با اجازه انجمن مطبوعات بریتانیا

تصویر ۱۹

دیوید درامند، افسر کادر احتیاط نیروی دریایی بریتانیا، ایضاً موسوم به شاهزاده حمید میرزا قاجار

این شاهزاده قاجار را انگلیسی ها در سال ۱۹۴۱ چند روزی نامزد جانشینی رضا شاه کرده بودند. وقتی از این امر منصرف شدند حمید میرزا با نام دیوید درامند به نیروی دریایی انگلیس پیوست و درجه افسری گرفت.

با اجازه شاهزاده حمید قاجار



یارانش بودند. برای انگلیسی‌ها حفظ دوستی بختیاریها و ادامه جریان نفت يك امر حیاتی بود. روی این زمینه، مذاکرات محرمانه‌ای بین وزیر مختار بریتانیا و چهارتن از خوانین بزرگ بختیاری انجام گرفت که منجر به امضای موافقت‌نامه‌ای در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۱۶ / ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ گردید. طبق شرایط موافقت‌نامه بختیاریها مسئولیت حفظ امنیت و حراست از منافع شرکت نفت انگلیس و ایران را در منطقه خود برعهده گرفتند؛ همچنین متعهد شدند که با شیخ محمره روابط دوستانه داشته باشند؛ علیه انگلیسی‌ها یا متحدانشان نجنگند و به دشمنانشان آذوقه و سیورسات نرسانند. دولت بریتانیا در عوض متعهد شد که «روابط سنتی دوستانه خود را» با خوانین حفظ کند و قول داد که وزیر مختار انگلیس در تهران «در حل و فصل مشکلاتشان تا سرحد امکان به آنان کمک کند... که این مساعدت از جمله شامل در نظر گرفتن نامزدهای بختیاری برای مناصب حکومتی در ولایاتی می‌شود که در آنجا منافع بریتانیا در درجه اول اهمیت قرار دارد، همچنانکه در گذشته به همین ترتیب عمل شده بود.» (۱۵) برای محکم ساختن میثاق با این مردمان «پولدوست سست پیمان» - که وزیر مختار انگلیس آنان را يك بار با این عبارت توصیف کرد (۱۶) - پیش پرداختی معادل ۵ هزار لیره به هریک از دو تیره اصلی ایل [هفت‌لنگ و چهارلنگ] انجام شد، و انگلیسی‌ها وعده دادند که در پایان جنگ به هریک ۱۰ هزار لیره دیگر پردازند، مشروط بر اینکه بختیاریها هم در این میان تعهدات خود را انجام داده باشند.

به این ترتیب بختیاریها نیز به عنوان افراد نورچشمی و مورد حمایت انگلیسی‌ها به شیخ محمره (که اغلب با او اختلاف داشتند) پیوستند. این خوانین نیز بعداً فهمیدند که سر بزنگاه انگلیسی‌ها قادر به حفظ آنها در برابر عزم جزم رضا شاه برای مسلط شدن بر سرتاسر کشور نیستند.

آخرین باری که خبر داریم دولت بریتانیا تضمین مشخصی به يك تبعه ایران داد در سال ۱۳۳۷/۱۹۱۹ بود. این بخشی از بهایی بود

که لرد کرزن - که در این هنگام تصدی وزارت امور خارجه را داشت - برای تحقق قرارداد انگلیس و ایران که شخصاً به آن دل بسته بود پرداخت. بین سرپرسی کاکس که در این هنگام سرپرست سفارت بود و رئیس‌الوزرا و ثوق‌الدوله و وزیرای امور خارجه و مالیه که به ترتیب شاهزاده فیروز میرزا نصرت‌الدوله و شاهزاده اکبر میرزا صارم‌الدوله بودند (نگاه کنید به فصل ۱۶) مذاکرات دشوار و محرمانه‌ای انجام گرفته بود. دو شخص اخیر از اعضای مهم خاندان قاجار به شمار می‌رفتند؛ نصرت‌الدوله نوۀ مظفرالدین شاه بود و صارم‌الدوله پسر ارشد ظل‌السلطان که پیشتر از او سخن گفتیم. به خاطر روابط نزدیک این دو با انگلیسی‌ها و به علت محافظه‌کاری‌شان، بسیاری از ایرانیان که از دخالت انگلیسی‌ها و (روسها) در امور کشورشان به جان آمده بودند با چشم بدگمانی و نفرت به آنان می‌نگریستند. این سه، که [میان انگلیس‌ها] به *«حکام ثلاثه» معروف بودند، می‌دانستند که قرارداد مورد بحث که دستپخت آنها با انگلیسی‌هاست و موقعیت ممتاز و فائده‌ای را برای دولت بریتانیا در ایران فراهم می‌آورد، هرگاه افشا شود و شرایط آن به اطلاع مردم برسد ممکن است اسباب گرفتاری شود. از این رو برای حفظ خودشان خواستار تضمین‌نامه‌ای از انگلیسی‌ها شدند و هر سه نامه زیر را با امضای کاکس دریافت کردند.

با خوشوقتی بیار مایلم آن حضرت والا را مطلع سازم که اولیای دولت اعلیحضرت مرا مجاز ساخته‌اند به آگاهی برسانم که با توجه به موافقت‌نامه‌ای که امروزه اوت ۱۹۱۹ (۱۲ ذیقعدہ ۱۳۳۷) بین دولت اعلیحضرت و دولت ایران به امضا رسیده است اولیای دولت بریتانیا آماده‌اند ماعی جمیل و حمایت خود را در صورت لزوم در اختیار آن حضرت والا قرار دهند و علاوه بر این در صورت ضرورت در امپراتوری بریتانیا به آن حضرت والا پناهندگی خواهند داد. (۱۷)

این قرارداد باعث بروز مخالفت شدید در ایران و کشورهای خارج هر دو گردید. به همین علت قرارداد برای تصویب به مجلس فرستاده نشد و دولت ناسیونالیست سید ضیاءالدین طباطبایی که پس از

کودتای رضاخان (که در سال ۱۹۲۵/۱۳۰۴ ش رضا شاه شد) در اوایل سال ۱۹۲۱/حوت ۱۲۹۹ ش برسرکار آمده بود، آن را چند ماه بعد رسماً کآن لم‌یکن اعلام کرد. هرچند سید ضیاء و رضاخان هر دو در این زمان روابط نزدیکی با انگلیسی‌ها داشتند (و به همین خاطر هنوز بسیاری از ایرانیها عقیده دارند که انگلیسی‌ها بودند که نقشه کودتا را ریختند)، وقتی به قدرت رسیدند ملاحظه منافع انگلیسی‌ها را نکردند. عذر مشاوران انگلیسی که طبق شرایط قرارداد ۱۹۱۹/۱۳۳۷ به ایران اعزام شده بودند خواسته شد. مزایایی که انگلیسی‌ها و افراد خارجی دیگر از آنها برخوردار بودند يك به يك لغو گردید. «حکام ثلاثه» هیچوقت نتوانستند از بار بدنامی دست داشتن در تنظیم قرارداد نافرجام خلاص شوند، مخصوصاً وقتی معلوم شد که مزد خوبی هم گرفته‌اند.^۴ مع‌هذا، با وجود تحمل ایذاء و آزار و افتادن به زندان و یا بازداشت در منزل، هیچکدام از سه تن سعی نکرد به نقطه‌ای از امپراتوری بریتانیا پناهنده شود. هرچند هر سه می‌توانستند - شاید به این علت که دولت انگلیس به درخواست آنان برای تضمین در آمدشان در صورت تبعید از وطن، پاسخ مثبت نداده بود.

همانطور که قبلاً گفتیم محوطه ساختمانهای رسمی انگلیسی از جمله شعبه‌های اداره تلگراف هند و اروپا در نظر ایرانیها در قرن نوزدهم/ قرن سیزدهم مکانهای مناسبی برای تحصن به شمار می‌رفتند. این امر مثل قضیه حمایت، آنان را در تماس با انگلیسی‌ها قرار می‌داد و باعث بروز اختلاف و مجادله با حکومت ایران می‌شد.

یکی از اولین مواردی از این نوع که جزئیاتش در تاریخ به ثبت رسیده است در سال ۱۸۲۶/۱۲۴۱ در بوشهر اتفاق افتاد و دو تن از

(۴) در کتاب «شرح حال رجال ایران» بامداد، ذیل مقاله «حسن وثوق» (جلد اول، ص ۳۵۰) می‌خوانیم که وثوق‌الدوله ۶۰ هزار لیره، صارم‌الدوله ۴۰ هزار لیره، و نصرت‌الدوله ۳۰ هزار لیره ناز شست از انگلیسی‌ها گرفته بودند که رضا شاه وقتی به سلطنت رسید این پولها را از ایشان پس گرفت. دکتر جواد شیخ‌الاسلامی در مقدمه کتاب

اعضای خانواده شیخ حاکم در اثنای بلوایی که در بندر برپا شد در مقر بالیوز انگلیس پناه جستند. انگلیسی‌ها بررغم اعتراض نمایندگان دولت ایران اعلام داشتند که با توجه به رسوم محلی نمی‌توانند از پناه دادن به دو فرد متحصن خودداری کنند ولی در آینده حداکثر کوشش خود را به کار خواهند برد تا از مواردی که باعث بروز محظور سیاسی شود احتراز کنند.

در سالهای دهه ۱۸۴۰/۱۲۵۶ و دهه ۱۸۵۰/۱۲۶۶ تحصن جستن در اماکن انگلیسی افزایش یافت. دولت ایران سرهنگ جستین شیل^۵ را متهم کرد که «اولین سفیر انگلیس است که سفارتخانه را تبدیل به پناهگاه و مأمنی برای افراد ناراضی و آشوب‌طلب و خطرناک ساخته است... در ایام او هیچ زمانی نبود که در سفارت پناهنده‌ای وجود نداشته باشد.» (۱۸) با این وجود مقامات ایرانی نمی‌دانستند که خود شیل هم به اندازه آنان از آنچه اتفاق می‌افتد ناراضی است. شیل نظرات بسیار معقول خود را در این باره در نامه‌ای خطاب به ریچارد* استیونز، کنسول انگلیس در تبریز که بیش از حد تمایل به گشودن درهای کنسولگری به روی هر عمرو و زیدی داشت و مقامات محلی از این امر سخت دلخور بودند تشریح کرد. نامه شیل به شرح زیر است:

روش من که میل دارم شما را راهنمایی کند از این قرار است: وقتی شخصی که

→ «اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس» (انتشارات کیهان، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۸) می‌نویسد وثوق‌الدوله دویست هزار تومان و نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله هر کدام صد هزار تومان گرفته بودند. — م

۵) سر جستین شیل، متولد ۱۸۰۳، متوفا ۱۸۷۱. به هنگ سوم پیاده بنگال (بومی) متعلق به کمپانی هند شرقی پیوست، ۱۸۱۹؛ با درجه سروانی و در سمت معاون فرمانده هیئت آموزشی نظامی به ایران رفت، ۱۸۳۳؛ به دبیری سفارت انگلیس در تهران منصوب شد، ۱۸۳۶؛ کاردار در همان سفارت از ۱۸۴۲ تا ۱۸۴۴؛ وزیر مختار در همان سفارت از ۱۸۴۴ تا ۱۸۵۳؛ با *مری لئونورا، دختر استیون* وولف، رئیس خزانه‌داری ایرلند ازدواج کرد، ۱۸۴۹؛ بازنشته شد، ۱۸۵۴؛ به دریافت نشان بات مفتخر شد، ۱۸۵۵. [توضیح مؤلف]

مسئلاً مرتکب جنایتی شده قصد تحصن در سفارت را می‌کند، من به اقداماتی دست می‌زنم که باعث شود محل سفارت را ترك بگویند و در یکی از اماکن مقدس بست بنشینند. وقتی شخص محترمی یا فردی که از دست ظالم یا از خطر جانی گریخته است به خانه من پناهنده می‌شود به او اجازه می‌دهم هر قدر که بخواهد در آنجا بماند و در این میان می‌کوشم طوری ترتیب کارش را بدهم، یا مدارکی برایش تهیه کنم که بتواند به سلامت از محل سفارت خارج شود.

اموال چنین اشخاصی را من در حد مقدور حفظ می‌کنم، اما بدیهی است صرف اینکه در سفارت متحصن شده‌اند، این اجازه را به من نمی‌دهد که با قاطعیت درصدد حفظ اموالشان برآیم. مگر اینکه تعهداتی در این میان رد و بدل شده باشد.

اما رویهمرفته سعی می‌کنم اشخاص را از تحصن جستن در سفارت منصرف کنم و در عین حال، از پناه دادن به افراد هم امتناع نمی‌کنم. این قبیل امور قدرت حکومت ایران را به نحو مشخصی تضعیف می‌کند در حالی که من بر عکس، سعی در تقویت آن دارم. و هر چند حاضرم هر چه از دستم برمی‌آید برای جلوگیری از ظلم و تعدی انجام دهم ولی در عین حال می‌خواهم که از دخالت بیش از حد در جزئیات حکومت مقامات ایرانی خودداری کنم. علت آن واضح است. اگر نمایندگان دولت انگلیس زیاده از حد در امور دخالت کنند، دست روسها برای اقدامات مشابهی باز می‌شود و مسلم نیست که این دخالت همیشه در جهت اجرای عدالت باشد. (۱۹)

سرهنگ شیل دو سال بعد به دنبال شکایات بیشتری که از مقامات ایرانی درباره اقدامات استیونز در تبریز دریافت کرد، نامه دیگری به او نوشت و یادآوری کرد که «قاعده براین است که تنها در مواردی که جان شخصی حقیقتاً در خطر باشد یا اتهام ظالمانه‌ای به او بسته باشند از حق پناه دادن استفاده شود. همانطور که قبلاً به شما تذکر داده‌ام هر اقدامی از این نوع تجاوزی به استقلال ایران محسوب می‌شود و بهانه‌ای برای اقدام مشابه به دست روسها خواهد داد.» (۲۰) شیل در عین حال درخواست جمعی از اتباع انگلیسی را که مقام رسمی نداشتند برای حمایت دولت بریتانیا از خدمتکارانشان پذیرفت.

موضع احتیاط‌آمیز سرهنگ شیل در قبال تحصن و حمایت مورد تأیید وزارت امور خارجه بریتانیا بود. در سال ۱۸۵۳/۱۲۶۹ که مقامات انگلیسی و دولت ایران بر سر تأسیس کنسولگریهای انگلیس در رشت و استرآباد در ساحل دریای خزر به توافق رسیدند، انگلیسی‌ها گفتند:

«هرگاه امکان داشته باشد با خوشوقتی کنسولهای انگلیس را از پناه دادن به اتباع ایرانی منع می‌کنند» (۲۱)، مشروط بر اینکه روسها هم عیناً چنین کنند. اما چند ماه بعد در همان سال، هنگامی که صدراعظم درخواست کرد سفارت انگلیس از پناه دادن به اتباع ایرانی دست بردارد، وزیر امور خارجه این درخواست را نپذیرفت و آن را موکول به زمانی کرد که «نظام حکومتی بهتری در ایران به وجود بیاید.» (۲۲)

با وجود تردیدهایی که در این مورد وجود داشت، نگرانی صادقانه مقامات انگلیسی از سرنوشت مردم بینوای ایران تحت حکومت قاجاریان و نیز عزم جزم آنان برای اینکه در انظار عمومی به هیچ وجه از روسها عقب نیفتند دلایل اصلی ادامه سیاست پناه دادن به کسانی بود که «بی‌آنکه در دادگاه به خاطر جرم یا جنایتی محکوم شده باشند شواهد و قراینی در دست دارند که بر جان و مال و آزادی خود به خاطر غضب یا هوس مقامات بالا بیمناک باشند.» بدهکاران مالیات و جنایتکاران شناخته شده و سایر افراد نامطلوب را از در سفارت می‌رانند، اما مقامات انگلیسی عقیده داشتند «در کشوری که سالهای سال [بست‌نشینی در آن] وجود داشته و ترازوی عدالت در دست هوس و شمشیر آن در دست جباریت است» حق تحصن در سفارت انگلیس را «نمی‌توان منسوخ ساخت». با این وجود لازم بود که از این حق «بسیار بیشترین قدرت تشخیص و حداکثر محدودیتی که حقوق انسانی اجازه دهد» (۲۳) استفاده شود.

هرگاه به هر دلیلی یا تحصن درخواست نمی‌شد و یا اینکه درخواست تحصن مورد قبول قرار نمی‌گرفت، کار به فاجعه می‌انجامید و افراد بیگناه صدمه می‌دیدند. این امر در مورد میرزا تقی‌خان امیرکبیر^۱ صدراعظم اصلاح طلب پیش آمد که در ایام صدارت خود

(۶) میرزا تقی‌خان امیرکبیر، متولد (?)، مقتول ۱۲۶۸/۱۸۵۲ ه. ق. رجل مترقی و اصلاحگر برجسته. پسر آشپزی که مدارج ترقی را در دستگاه نظامی و اداری آذربایجان یکی پس از دیگری پیمود تا بدانجا که اولین صدراعظم ناصرالدین شاه شد، ۱۲۶۴/۱۸۴۸

(از سال ۱۸۴۸/۱۲۶۴ تا ۱۸۵۱/۱۲۶۸) کوشیده بود به رسم بست‌نشستن پایان دهد و در موارد متعدد حق پناه دادن سفارت انگلیس به افراد ایرانی را مورد پرسش قرار داده بود. اما عجب آنکه وقتی در نوامبر ۱۸۵۱/محرّم ۱۲۶۸ مغضوب شد و بر جان خود بیمناک گردید، پیامی برای جستین شیل وزیر مختار انگلیس فرستاد و درخواست پناهندگی فوری برای خود و اهل و عیال و برادرش کرد. به روایت لیدی شیل ترتیبات حفظ جان او داده شد، «اما امیر که از وعده‌هایی که از جوانب دیگر به او داده بودند گمراه شده بود، در آخرین لحظه، حمایت انگلیسی‌ها را به یکسو افکند» (۲۴) و در عوض به همراهی همسر خود به کاشان رفت. امیر کبیر پس از چند ماه که عملاً چون یک زندانی در آنجا به سر برد، به دستور ناصرالدین شاه در حمامی در داخل محوطه باغ زیبای فین به قتل رسید. نزدیک پنج سال بعد، چارلز ماری جانشین سرهنگ شیل در تهران یک گزارش طولانی درباره مسائل تحصن و تحت‌الحمایگی برای لرد کلارندن وزیر امور خارجه فرستاد. و ترجمه نامه‌ای را که امیر در تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۸۵۱/۲۸ محرّم ۱۲۶۸ نوشته و در آن از شیل پناه خواسته بود ضمیمه کرد. ترجمه نامه مزبور را هنوز در سازمان اسناد ملی بریتانیا می‌توان مشاهده کرد.

یک مورد خوش فرجام‌تر قضیه یکی از صاحب‌منصبان ایرانی به نام مجیدالسلطنه است که پس از به قتل رسیدن یک مبلغ مسیحی امریکایی در آذربایجان در مارس ۱۹۰۴/ذیحجه ۱۳۲۱ به علت اصرار بیش از حدش در تعقیب قاتلین و همدستان آنها خشم مقامات ایرانی را برانگیخته بود. مجیدالسلطنه از ترس جان و از بیم از دست دادن اموال خود به کنسولگری انگلیس در تبریز پناهنده شد و شش ماه در آنجا ماند.

→ تا ۱۸۵۱/۱۲۶۸، در دوران کوتاه صدارتش کوشید کنترل دولت مرکزی را بر دستگاه اداری و حکام ولایات و روحانیون افزایش دهد. روزنامه رسمی [«وقایع اتفاقیه»] را تأسیس کرد، بازار بزرگ تهران را ساخت و در بنیاد نهادن اولین مدرسه سبک جدید ایران، مدرسه دارالفنون در تهران، سهم زیادی داشت. [توضیح مؤلف]

انگلیسی‌ها به نیابت امریکایی‌ها که در آن منطقه کنسولگری نداشتند حل و فصل پرونده را برعهده گرفته بودند و خود را مرهون کمکهای مجیدالسلطنه می‌دانستند. هنگامی که مجیدالسلطنه به انگلیسی‌ها پناه آورد - به روایت *راتیسلاو سر کنسول انگلیس در تبریز - «نپذیرفتن او امکان نداشت، چون همهٔ گرفتاریهای او در نتیجهٔ جد و جهد بیش از حدش بر سر يك قضیهٔ مربوط به امریکاییان بود و از نظر مردم، انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها يك فرقه محسوب می‌شوند، و اگر ما دستِ دوست خودمان را در پیریشان حالی و درماندگی نمی‌گرفتیم به اعتبارمان سخت لطمه می‌خورد». (۲۵) انگلیسی‌ها برای حفظ و حراست مجیدالسلطنه در برابر ظلم و تعدی هموطنان خود او کوشش زیادی کردند؛ برای حفظ اموالش ترتیب انتقالِ صوری آن را به یکی از اتباع سرشناس انگلیس که مقیم تبریز بود دادند. و چون مقامات ایرانی حاضر نبودند اجازهٔ خروج از کشور و سفر به تفلیس را به مجیدالسلطنه بدهند و اگر از حریم کنسولگری پا بیرون می‌گذاشت به احتمال زیاد فوراً بازداشتش می‌کردند او را رسماً به میرزا بنویسی کنسولگری منصوب کردند و از این راه تحت‌الحمايهٔ کامل دولت بریتانیا ساختند. مجیدالسلطنه در این حال توانست بدون تحمل مزاحمت از کشور خارج شود.

همسر جستین شیل در کتاب پرجاذبهٔ خود، «نگاهی به زندگی و رسوم در ایران»،^۷ اظهار نظرهای جالبی در موضوع بست‌نشینی می‌کند و برخی از جنبه‌های دیگر این امر را به ما نشان می‌دهد. وی می‌نویسد: «سفارتخانه‌های خارجی پناهگاههای امنی هستند. در حریم آنها نمی‌توان به روی کسی دست بلند کرد... جنایتکاران اغلب در سفارت انگلیس متحصن می‌شدند. تحویل دادن آنها به محاکم باعث «بدنامی» سفارت می‌شد و عجب آنکه ایرانیها مرتباً به این موضوع اشاره

(۷) این کتاب با عنوان «خاطرات لیدی شیل» توسط حسین ابوترابی‌ان به فارسی ترجمه شده است. (نشر نو، ۱۳۶۲). - م.

می‌کردند. از این‌رو شب‌هنگام به افراد تبه‌کار دستور داده می‌شود که از سفارت خارج شوند و در زیارتگاه دیگری جز زیارتگاه پادشاه انگلیس پناه بجویند.» بانو شیل نقل می‌کند که بعضی وقتها لازم می‌شد جنایتکاران را به زور از سفارت بیرون کنند. کسانی که در سفارت متحصن می‌شدند غیر از «بردگانی که از ظلم اربابان خود گریخته بودند» عبارت بودند از «شاهزادگان، خانها و صاحب‌منصبان نظامی... از افراد مقصر در این جمع چون اختلاس‌کنندگان از بیت‌المال و صرافان کلاهبردار و ستم‌کردگان دعوت می‌شد که بدون معطلی از سفارت خارج شوند، در حالی که به قربانیان ستم و خشونت اجازه اقامت داده می‌شد تا فرصتی برای حل و فصل دوستانه مشکلشان از راه آشتی یا مصالحه و یا روش دیگری پیش بیاید.» (۲۶) بانو شیل هم با مقامات رسمی بریتانیا هم‌عقیده بود که در زمانی که اجرای قانون به هوا و هوس اشخاص بستگی دارد و دستگاه دولتی فاسد است پناه دادن به اشخاص در محل سفارت و حمایت از ضعیفان و بیگناهان امر مفیدی محسوب می‌شود، هرچند که ممکن است گاهی از آن سوءاستفاده هم بشود.

با گذشت زمان و تأسیس کنسولگریها و تلگرافخانه‌های انگلیس در نقاط مختلف ایران، رسم تحصن جستن در میان انگلیسی‌ها افزایش یافت. علاوه بر محل سفارت در تهران و کنسولگری تبریز (گشوده شده در سال ۱۸۴۱/۱۲۵۷)، کنسولگریها و تلگرافخانه‌های متعددی که سرانجام طول و عرض کشور را پوشاندند در زمانهای مختلف به بعضی از افراد ایرانی و به گروههایی چون بهایی‌ها... یا صنعتگرانی که نگران معاش خود بودند پناه داده‌اند.

سر مورتیمر دیورند قضیه‌ای را نقل می‌کند که اگر به وقوع پیوسته بود یکی از تحصنهای پُر-مخمسّه دوران سفارت او در تهران (از ۱۸۹۴/۱۳۱۱ تا ۱۹۰۰/۱۳۱۸) به حساب می‌آمد. روزی یکی از خواجه‌های حرمسرای شاه به شتاب وارد سفارت شد و برای امر بسیار مهمی خواستار ملاقات با سفیر گردید. خواجه گزارش داد که زنهای

حرمسرا از تصمیم شاه برای ازدواج با خواهر یکی از آنان که دختر باغبانی است رنجیده خاطر شده‌اند. در واقع آنقدر عصبانی هستند که تهدید کرده‌اند برای اعتراض به این امر از قصر خارج شوند و در سفارت انگلیس بست بنشینند. خواجه از دیورند خواست که در حدود سیصد زن را روی چمن سفارت جا بدهد و به او اطمینان داد که «تنها يك چادر کافی خواهد بود و برای غذا هم چند گوسفند و مقداری نان بس است.» چند چادر با عجله برپا شد، تعدادی گوسفند و تمامی نانهای يك نانوايي خریداری گردید و هر لحظه انتظار می‌رفت خانمهای درباری از راه برسند. ناگهان خواجه «دوباره مثل گردباد ظاهر شد و با هیجان شدید فریاد زد: شاه تسلیم شد. خانمها دارند از کالسکه‌های خود پیاده می‌شوند و مراتب تشکر خود را برای شما فرستادند.» (۲۷) مع‌هذا چند هفته بعد شاه به مقصود رسید و دختر باغبان را بدون گرفتاری بیشتر به عقد خود درآورد.

جنبش مشروطه‌خواهی که در اولین سالهای قرن بیستم ایران را فراگرفت عدهٔ بیشتری از ایرانیان را وادار کرد تا در سفارت انگلیس در تهران و در کنسولگری‌های آن در شهرستانها متحصن شوند. ایرانیها با این کار سعی داشتند توجه شاه و وزیران او را به خواستهای سیاسی خود جلب کنند، مخصوصاً چون این‌طور تصور می‌شد که انگلیسی‌ها طرفدار مشروطه‌طلبان هستند و روسها از دربار و نیروهای محافظه‌کار هواداری می‌کنند. در ژوئن ۱۹۰۶ / ربیع‌الثانی ۱۳۲۴، ایولین گرانٹ داف^۸، کاردار سفارت در تهران به وزارت امور خارجه گزارش داد سعدالدوله، وزیر سابق تجارت که گفته می‌شد با روحانیون اصلاح‌طلب همدلی دارد به یزد تبعید شده و در کنسولگری انگلیس در آن شهر

۸) سر ایولین گرانٹ داف، متولد ۱۸۶۳، متوفا ۱۹۲۶. وارد سرویس دیپلماتیک وزارت امور خارجه شد، ۱۸۸۸؛ به ترتیب در مکانهای زیر خدمت کرد: رم، تهران (۱۸۹۰)، سن پترزبورگ، استکهلم، برلین، وزارت امور خارجه، تهران (۱۹۰۳) تا (۱۹۰۶)، مادرید و بوداپست؛ وزیر مختار بریتانیا در سویس، ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۶. [توضیح مؤلف]

تحصن گزیده است. دو نفر در محوطهٔ سفارت در تهران بست نشسته‌اند و سیصد نفر در کنسولگری شیراز. همچنین پسر قوام‌الملک کلاتر و بیگلربیگ مقتدر اتحادیهٔ عشایری خمسه در جنوب ایران در تلگرافخانهٔ آباده متحصن شده است. گران‌تداف که نگران دخول اینهمه میهمان ناخوانده در محوطهٔ سفارت و کنسولگریها بود نوشت که هیچکدام کارشان حتی «ارتباط دوری هم با سفارت اعلیحضرت ندارد» و در عین حال «به احترام احساسات عمومی در مورد بست‌نشینی نمی‌توانم آنها را بیرون کنم. به این ترتیب این رسم اسباب زحمت فراوان برای سفارت اعلیحضرت است و مواردی وجود داشته که بستنی‌ها تا نه سال در حریم ساختمانهای ما باقی مانده‌اند.» (۲۸)

گران‌تداف در گزارش دیگری به همان تاریخ وضع سیاسی آشفتهٔ تهران را تشریح کرد. او نوشت که علما مردم را علیه صدراعظم، عین‌الدوله، و گران‌شدن بهای نان تحریک می‌کنند. دو تن از وعاظ طراز اول در مساجد در برابر اجتماعات سه هزار نفری یا بزرگتر سخنرانیهای آتشین ایراد می‌کنند و مردم را به نافرمانی می‌خوانند. گران‌تداف پیش‌بینی کرد که «اگر دولت با اجرای قولی که شاه در زمستان (برای تأسیس «عدالت‌خانه»^۹) داده است حزب روحانیون را ساکت نکند، به احتمال زیاد تا چند هفتهٔ دیگر وضع خراب خواهد شد. و من اگر بشنوم که ملاها به صورت دسته‌جمعی در سفارت اعلیحضرت در شهر متحصن شده‌اند تعجب نخواهم کرد.» (۲۹)

چه پیش‌بینی درستی! هرچند که گران‌تداف به هیچ‌وجه نمی‌توانسته است تصور کند بستنی که چهار هفته بعد آغاز گردید بزرگترین و پراهمیت‌ترین مورد تحصن در طول تاریخ ایران باشد.

(۹) بیشتر قرار بود یک مجلس منتخب باشد تا دیوان عدالت، با نمایندگانی که از طرف جامعهٔ روحانیون، تجار و مالکان انتخاب شوند و ریاست آن با پادشاه باشد. همانطور که پروفیسور ادوارد براون نوشته است این وعده باعث شد که مردم خواستار تشکیل مجلس شورای ملی بشوند. [توضیح مؤلف]

این بار تحصن‌جویان را انگیزه‌های سیاسی به داخل سفارت رانده بود. بیشتر بستی‌ها از کسانی بودند که در مخالفت با مظفرالدین شاه و حکومت استبدادی او دست اتحاد بهم داده بودند. نقطه شروع آشوب یکی از روزهای ماه دسامبر ۱۹۰۵ / شوال ۱۳۲۳ بود که حاکم تهران [علاءالدوله] چند تن از بازرگانان را به خاطر سرپیچی از دستور ارزان کردن بهای قند مجازات کرد. جمعی از بازاریها و روحانیون برای اعتراض به این امر در یکی از مساجد تهران بست نشستند. وقتی نیروهای دولتی ایشان را به زور از آنجا بیرون راندند، تعداد زیادی از روحانیون در حرم معروف حضرت عبدالعظیم در چند کیلومتری جنوب تهران متحصن شدند. غیبت روحانیون از تهران باعث ایجاد وقفه‌ای جدی در امور حقوقی و مذهبی مردم شد و روحانیون ۶ هفته بعد، پس از آنکه مظفرالدین شاه برای جلب رضایت آنان حاکم تهران را معزول ساخت و قول داد «عدالت‌خانه» را هر چه زودتر تشکیل دهد از تحصن خارج گشتند. شاه بدو وعده‌اش وفا نکرد و این امر مردم را به مبارزه علیه صدراعظم برانگیخت و این همان ماجرای است که گران‌تداف در گزارش خود به آن اشاره می‌کند. روز ۱۱ ژوئیه ۱۹۰۶ / ۱۸ جمادی‌الاولی به دستور صدراعظم یکی از وعاظ سرشناس تهران [حاجی شیخ محمد واعظ] را توقیف کردند و او را به قراولخانه‌ای بردند. گروهی متشکل از سی‌چهل طلبه برای رهایی واعظ هجوم آوردند. فرمانده سربازان آتش گشود و یکی از طلاب [سید جوانی به نام سید عبدالحمید] کشته شد. این جرقه‌ای بود که آتش خفته نارضایی مردم را در تهران دامن زد و آن را مشتعل ساخت.

طلبه‌ها که از مرگ همدارس خود به خشم آمده بودند به قراولخانه حمله ور شدند و اگرچه سربازان به سوی آنها تیراندازی کردند و چند نفری را زخمی ساختند، نتوانستند مهاجمین را از خراب کردن قراولخانه و آزاد ساختن واعظ بازدارند. طلاب جسد سید مقتول را برداشته به مسجدی در همان نزدیکی بردند و جمع کثیری از مردم در اندک زمانی در مسجد گرد آمدند. سپس یکی از مجتهدین به اتفاق

جمعی از پیروان خود که همه کفن پوشیده بودند تا نشان بدهند که آماده شهادت هستند به مردم حاضر در مسجد پیوستند. از آنجا همه مردم به مسجد جمعه، مهمترین مکان مذهبی شهر، نقل مکان کردند و جسد سید مقتول را با خود بردند. بازار و دکانها بسته شد. زنها نیز که خود را کفن پوش ساخته بودند به تظاهرات پرداختند و چنانکه مرسوم است نوحه سر داده به سر و سینه خود می کوفتند و سربازانی را که به نگهبانی مشغول بودند شماتت می کردند. روز بعد آشوب ادامه یافت و در نتیجه تیراندازی سربازان عده بیشتری کشته شدند. روز ۱۳ ژوئیه / ۲۰ جمادی‌الاولی دکانها هنوز بسته بود و جمع زیادی از مردم بیرون مسجد جمعه گرد آمده بودند. مردم درصدد بودند با پیراهن خونین سید راه پیمایی کنند. دستور جلوگیری از راه پیمایی داده شد و در نتیجه تیراندازی سربازان در حدود دوازده نفر دیگر کشته شدند. روز ۱۴ ژوئیه / ۲۱ جمادی‌الاولی کوششی که برای حصول توافق بین دو طرف بر سر عزل صدراعظم [عین‌الدوله] آغاز شده بود به نتیجه نرسید و دکانها که به نشانه حسن نیت روحانیون باز شده بودند دوباره بسته شدند. دو روز بعد علمای طراز اول تهران به همراهی جمع کثیری از مریدان خود راه شهر مقدس قم را که در ۲۵ فرسنگی جنوب تهران واقع است در پیش گرفتند و اعلام داشتند تا وقتی درخواستهایشان پذیرفته نشود در آن شهر خواهند ماند.

در تمامی این ایام پر آشوب گران‌تداف و کارمندان معدود او در محل تابستانی سفارت در قلعهك، باغ بزرگ پر آب و درختی واقع در يك فرسنگ و نیمی شمال شهر که بیلاق سفارت به شمار می رفت به کار و زندگی مشغول بودند. در آنجا روز ۱۸ ژوئیه / ۲۵ جمادی‌الاولی گران‌تداف پیامی از دو شخص ناشناس دریافت کرد حاکی از اینکه پانصد تن از کسبه و تجار قصد دارند در محل سفارت در شهر که خالی بود بست بنشینند. گران‌تداف اظهار امیدواری کرد که آقایان به چنین کاری دست نزنند ولی تلویحاً اظهار داشت که اگر همه باهم به محل سفارت مراجعه کنند، با توجه به سنن ایرانیها، وی نخواهد توانست از

پناه دادن به آنان خودداری کند. چنین کاری باعث می‌شد که به آبرو و نفوذ انگلیس در ایران لطمه وارد آید.

سرعت وقوع حوادث اکنون افزایش یافت. روز بعد در حدود چهل پنجاه نفر از بازاریها و ملایان (که بیشتر از طلاب و سادات بودند) جلو در بزرگ سفارت آمدند و درخواست بست کردند. آنان را به درون سفارت راه دادند. گران‌تداف تلگرامی در این باره به لندن فرستاد و مانند مرغی بدیمن پیش‌بینی کرد که «تعداد بیشتری از مردم مراجعه خواهند کرد.» (۳۰) تعداد بیشتری عیناً چنین کردند و سیلی از مردم به راه افتاد. هنوز بیست و چهار ساعت نگذشته تعداد بستی‌ها به هفتصد نفر رسیده بود؛ پنج روز بعد بیشتر از هشت هزار و پانصد نفر بودند؛ روز ۳۰ ژوئیه/ ۸ جمادی‌الثانی دوازده هزار نفر شده بودند و روز ۲ اوت/ ۱۱ جمادی‌الثانی چهارده هزار نفر. خوشبختانه شایعه‌ای که حاکی از هجوم قریب‌الوقوع زنها برای ملحق شدن به شوهرانشان بود به حقیقت نپیوست.

این بست بزرگ درست در اوج تابستان تهران سه هفته طول کشید. باوجود حضور چند هزار نفر در محوطه شصت هزار متری سفارت، تحصن مشروطه‌خواهان با نظم قابل ملاحظه‌ای برگزار شد. گران‌تداف دو تن از کارمندان انگلیسی خود را از قلعه‌ک به محل شهری سفارت فرستاد تا مراقب اوضاع باشند. این دو سرهنگ *داگلاس، وابسته نظامی و والتر *اسمارت^{۱۰}، عضو بیست‌وسه ساله سرویس کنسولی

(۱۰) سر والتر اسمارت، متولد ۱۸۸۳، متوفی ۱۹۶۲. به سرویس کنسولی لوآن پیوست (۱۹۰۳) و در سال ۱۹۴۸ بازنشسته شد؛ دو بار در ایران خدمت کرد: ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۳ و ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲؛ محل خدمتش در تهران و پستهای کنسولی دیگری در نقاط مختلف ایران بود، همچنین در مراکش، ایالت‌های متحد آمریکا، یونان، سوریه، لبنان و سرانجام بیست و دو سال در سفارت انگلیس در قاهره با عنوان دبیر امور شرقی/وزیر مختار. در اثنای دومین مأموریتش به ایران، اسمارت و یکی دیگر از اعضای سفارت در ماجرای با یک بانوی سرشناس ایرانی درگیر شدند و کار به رسوایی کشید. اگرچه «اسمارتی» دیگر هیچ وقت مأمور ایران نشد، علاقه‌اش به این کشور و مردم و ادبیات آن تا آخر عمر ادامه یافت. [توضیح مؤلف]

لیوان (مدیترانه شرقی) بودند. بستی‌ها ادارهٔ امور را خودشان در دست داشتند و به صورت صنفی عمل می‌کردند. هر صنف که از هشتاد تا نود عضو غنی و فقیر تشکیل می‌شد چادر و چراغ و فرش خودشان را همراه آورده بودند و به نوبت از آشپزخانهٔ بزرگ مشترك که در نزدیکی در اصلی برپا شده بود استفاده می‌کردند. از هر صنف نماینده‌ای در مدخل سفارت حاضر بود تا از ورود افراد ناشناس و نامطلوب جلوگیری به عمل آید. افراد مزاحم و آشوب‌طلب بی‌درنگ از سفارت اخراج می‌شدند. هر صبح تعدادی از بستی‌ها از محل سفارت خارج می‌شدند تا به دیدار اهل و عیال خود بروند و قبل از ناهار بازمی‌گشتند. عصرها بین ساعت ۵ و ۸ بعدازظهر، دوستان و هواداران بست‌نشینان به داخل سفارت هجوم می‌آوردند و چنان ازدحامی برپا می‌شد که قراولهای ایرانی و هندی سفارت با زحمت زیاد راهی برایشان می‌گشودند. آذوقه هر روز از خارج تهیه می‌شد و مجاناً در اختیار آشپزخانه قرار می‌گرفت. یکی از بازرگانان متمکن [حاجی محمد تقی] برای تهیهٔ آذوقه مادر خرج شده بود تا بعداً هر صنف سهم خود را بپردازد. جمعی رفتگر زمین اطراف چادرها را تمیز می‌کردند ولی حفظ بهداشت محیط مسئلهٔ بزرگی بود و با وجودی که تعداد زیادی چاهک مستراح در محوطه حفر کرده بودند، جلوگیری از آلوده شدن زمین غیرممکن بود. اما با وجود گرمای شدید و کمبود آب کسی بیمار نشد. بعد از آنکه بست به پایان رسید والتر اسمارت نامهٔ مفصلی به استاد سابقش در دانشگاه کمبریج، پروفیسور ادوارد براون، نوشت و منظرهٔ داخل سفارت را توصیف کرد:

باغ را مجسم کنید در حالی که در هر گوشه‌ای که امکان داشته چادری را برپا کرده‌اند و هزاران نفر از همهٔ طبقات، از بازرگانان و روحانیون و اصناف و غیره، در آن تنگ هم نشسته‌اند و روزهای متوالی با شکیبائی لجوجانه وقت می‌گذرانند و مصمم هستند تا خواسته‌هایشان برآورده نشده از زیر سایهٔ پرچم انگلیس خارج نشوند. مردم خودشان به شکل بسیار قابل ملاحظه‌ای حفظ نظم را بر عهده داشتند و با توجه به کثرت نفرات ما مشکل زیادی با ایشان نداشتیم ...

شاید شب هنگام صحنه از هر وقت دیگری تماشایی‌تر بود. تقریباً هر چادر روضه خوانی داشت و به راستی منظره ستایش انگیزی بود این چادرها، هر کدام با حلقه ششوندگانش، و روضه‌خوان در يك انتهای مجلس، در حالی که روایات کهن [امام] حسن [ع] و [امام] حسین [ع] را نقل می‌کرد. در قسمتهای غم‌انگیز روایت، مردم به آن شیوه خارق‌العاده ایرانی گریه سر می‌دادند. و به نشانه آندوه دست به سر می‌کوفتند. من هر شب در اطراف چادرها قدم می‌زدم تا شاهد این منظره شگفت باشم. به راستی معتقدم که در آن سه هفته بیشتر از تمام ماههای اقامت در ایران فارسی یاد گرفتم... با وجود گرما و بوی بد هوای باغ وقتی ماجرا تمام شد، به راستی احساس تأسف کردم. (۳۱)

تحصن‌گزیدگان به هیچ‌وجه حاضر به مذاکره با فرستادگان شاه نبودند. در آن اوضاع و احوال کشیده شدن پای گران‌تداف به معرکه به عنوان واسطه میان بستی‌ها و دولت ایران، با وجود نارضایی وزارت خارجه بریتانیا، امری تقریباً اجتناب‌ناپذیر بود. وی تقریباً هر روز با وزیر امور خارجه ایران، میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله، ملاقات می‌کرد. احتمالاً به تشویق همین وزیر آزادمنش بود که گران‌تداف روز ۱۶ ژوئیه/جمادی‌الاولی تلگرامی به لندن فرستاد و توصیه کرد به او اجازه داده شود به دیدار مظفرالدین شاه برود و برای بازگرداندن نظم به کشور خواستار عزل صدراعظم و مراجعت علما از قم شود. گران‌تداف این پیشنهاد را هفته بعد تکرار کرد و گفت: «به عقیده من اگر به اقدام قاطعی که موقعیت کنونی می‌طلبد دست بزنیم موضع ما در ایران بشدت تقویت خواهد شد.» (۳۲) معاون دایمی وزارت امور خارجه، سر چارلز* هاردینگ، این پیشنهاد را به ریشخند گرفت و آن را «یکی دیگر از تلگرامهای مهمل مستر گران‌تداف» نامید و گفت: «ما نمی‌توانیم نه خواستار برکناری صدراعظم بشویم و نه بازگشت مالاها را طلب کنیم» (۳۳)، ولی وزیر امور خارجه سر ادوارد* گری، کاردار سفارت ایران را به دفتر خود احضار کرد و با او در خطی که از توصیه‌های گران‌تداف هم چندان دور نبود سخن گفت.

ادوارد گری از نارضایی مردم ایران از وزیران شاه صحبت کرد و از کاردار خواست تا دولت خود را ترغیب به «رفع ظلم از رعایای خویش کند و یا خواسته‌هایشان را طوری برآورد که امکان ترك سفارت را پیدا کنند.» (۳۴) این اشاره نسبتاً روشنی بود به اینکه شاه خوب است عذر صدراعظم را بخواهد و دو درخواست دیگر بستی‌ها را نیز بپذیرد، یعنی تشکیل عدالت‌خانه و بازگرداندن علما به تهران که در غیبتشان بسیاری از امور حقوقی و مذهبی به حال تعطیل درآمده بود. به گران‌تداف دستور داده شد در مذاکراتش با اولیای دولت ایران همین خط را دنبال کند «تا با جلب رضایت مردم به این وضع بسیار نامطلوب خاتمه داده شود.» در عین حال در تلگرامی به گران‌تداف اطلاع داده شد که «هرچند ما با توجه به رسوم کشور اجازه داده‌ایم مردم در سفارت متحصن شوند، نمی‌توانیم در امور میان آنها و دولتشان مداخله کنیم. دولت اعلیحضرت نمی‌تواند خود را در جنبش سیاسی اصلاح‌طلبانه در ایران درگیر کند.» (۳۵) بین این دو دستورالعمل تناقض آشکاری وجود داشت. کاردار سفارت انگلیس در شرایطی که هزارها ایرانی در داخل سفارت بست نشسته بودند و حاضر نبودند جز از طریق او با مقامات حکومتی مذاکره کنند چاره‌ای جز پادرمیانی نداشت. گران‌تداف احتمالاً از اینکه در مرکز وقایع باشد و نقشی را برعهده بگیرد لذت می‌برد و به همین خاطر روسها به وزارت امور خارجه شکایت بردند که گران‌تداف دارد در امور ایران مداخله می‌کند. بست‌نشینی مردم در داخل سفارت انگلیس و نیز هجرت بزرگ علمای طراز اول به اتفاق مریدانشان به قم زندگی را در دارالخلافه فلج کرد و شاه را سرانجام به زانو درآورد.

روز ۳۰ ژوئیه/۸ جمادی‌الثانی عین‌الدوله، صدراعظم نامحسوب معزول شد و جای خود را به مشیرالدوله وزیر امور خارجه داد و شخص اخیر نماینده‌ای را با پیشنهادهای مهمی که به امضای شاه رسیده بود به قم فرستاد. این پیشنهادها حاوی امتیازهای دوربردی در جهت تأمین خواسته‌های تحصن‌گزیدگان قم بود. در ابتدا بستی‌های سفارت

حاضر به قبول پیشنهادهای نشدند مگر اینکه دولت بریتانیا اجرای آنها را تضمین کند، ولی به مردم گفته شد که این امر امکان ندارد. سپس روز ۳ اوت / ۱۲ جمادی‌الثانی صدراعظم جدید پسرش را به محل سفارت فرستاد و پسر صدراعظم در حالی که کاردار سفارت کنارش ایستاده بود فرمانی را که به امضای مظفرالدین شاه رسیده بود برای مردم قرائت کرد. در این فرمان تشکیل مجلس و عفو عمومی برای تحصن‌گزیدگان از جمله وعده‌ها بود. اما بستی‌ها عباتی را که در مورد تشکیل مجلس نوشته شده بود نپسندیدند و آن را بیش از حد مبهم و دوپهلوی خواندند. پس از آنکه دو پیشنویس دیگر را مردم رد کردند، گرانت‌داف به همراهی چند تن از بست‌نشینان به خانه بیلاقی صدراعظم رفت و در آنجا پس از مذاکرات طولانی، که گرانت‌داف «در آن شرکت نداشت مگر وقتی که مستقیماً مورد سؤال قرار می‌گرفت»، سرانجام يك متن قابل قبول نوشته شد. این متن را مظفرالدین شاه روز ۹ اوت / ۱۸ جمادی‌الثانی امضا کرد. فرمان مشروطیت را سپس پسر صدراعظم به محل سفارت آورد و آن را در حالی که وابسته نظامی سفارت انگلیس، سرهنگ داگلاس، برای اطمینان بیشتر در کنارش ایستاده بود به صدای بلند قرائت کرد. این بار بستی‌ها فرمان را «با اظهار شادمانی فراوان» (۳۶) پذیرا شدند. فرمان روز بعد انتشار یافت و همه تحصن-گزیدگان جز دویست نفر که دلخوریهای شخصی داشتند محل سفارت را ترك گفتند. و بالاخره تا ۲۰ اوت / ۲۹ جمادی‌الثانی همه از سفارت خارج شده بودند.

بدین‌سان نخستین مرحله مبارزه مشروطه‌خواهان ایران به پایان رسید. افتتاح اولین دوره مجلس شورای ملی توسط شخص مظفرالدین شاه در روز ۷ اکتبر ۱۹۰۶ / ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ (بعد از چند فقره بست‌نشینی دیگر در محل سفارت) و تدوین قانون اساسی تا حد زیادی مدیون فشار خاموش آن چهارده هزار نفری بود که طی سه هفته داغ و ناراحت در گوشه‌ای از قلمرو انگلیس در تهران چادر زده بودند.

بست بزرگ ۱۹۰۶ / ۱۳۲۴ به هیچ‌وجه آخرین مورد تحصنی نبود

که انگلیسی‌ها را درگیر ساخت. ایرانیهای دیگر با الهام گرفتن از هموطنانشان در تهران در ماه سپتامبر/ رجب در کنسولگریهای انگلیس در رشت و تبریز متحصن شدند و گفتند تا ولیعهد [محمد علی میرزا] امتیازهایی را که پدرش در تهران داده است تأیید نکند از تحصن خارج نخواهند شد. سال بعد، کوچکترین برادر [محمد علی] شاه [ابوالفتح میرزا] سالارالدوله بعد از کوشش نافرجامی که برای رسیدن به تاج و تخت به عمل آورد به کنسولگری انگلیس در کرمانشاه پناهنده شد، و سر سیسیل اسپرینگ رابس، وزیر مختار انگلیس را وادار کرد در نامه‌اش به سر ادوارد گری، وزیر امور خارجه زبان به شکایت بگشاید:

ما اینک در وضعی هستیم که بالاچار داریم شخصی را که علناً یاغی شده و موجب مرگ و میر عدّه زیادی را فراهم آورده است حفظ و حراست می‌کنیم. تصور می‌کنم وقت آن رسیده است که از دولت و مجلس [ایران] بخواهیم مقرراتی چند درباره حقوق و وظایف بست نشینی وضع کنند. (۳۷)

اسپرینگ رابس در همین نامه از «دو هزار آزادیخواهی» سخن می‌گوید که چند روزی زودتر در همان ماه در غیبت کنسول به کنسولگری انگلیس در کرمانشاه پناهنده شده بودند. سالارالدوله را انگلیسی‌ها سرانجام پس از گرفتن امان‌نامه به مقامات ایرانی تحویل دادند. مظفرالدین شاه در ژانویه ۱۹۰۷/ ذیقعه ۱۳۲۴ در گذشت و پسرش محمد علی میرزا که با مشروطه‌خواهان همدلی نداشت به جای پدر نشست. محمد علی شاه در ژوئن ۱۹۰۸/ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ به کمک بریگاد قزاق که زیر نظر صاحب‌منصبان روسی اداره می‌شد، با موفقیت کودتایی علیه مشروطه‌خواهان ترتیب داد. ساختمان مجلس به توپ بسته شد و تعطیل گردید. جمعی از رجال سیاسی را دستگیر و اعدام کردند. جمعی دیگر از جمله سید حسن تقی‌زاده، نماینده جوان و با نفوذ تبریز در مجلس، با پناه بردن به سفارت انگلیس از مهلکه گریختند. هر چند سربازان بریگاد قزاق سفارت را در محاصره گرفته بودند و دستور داشتند از دخول بستی‌ها جلوگیری کنند، بیش از شصت

نفر موفق شدند وارد سفارت شوند و در حدود سه هفته در آنجا تحصن گزیدند. تقی‌زاده و چند نفر دیگر از آنجا راه انگلستان را در پیش گرفتند. در انگلیس پرفسور ادوارد براون به کمک تقی‌زاده مفلس شتافت و کاری موقتی در کتابخانه دانشگاه کمبریج برای وی دست و پا کرد. وی همچنین سخنرانیهای تقی‌زاده را در اجتماعاتی که [برای حمایت از مشروطه‌خواهان ایران] در لندن و کمبریج تشکیل می‌شد به انگلیسی ترجمه می‌کرد. تقی‌زاده چند ماهی در کمبریج اقامت گزید و سپس دوباره عازم ایران شد تا در تبریز به ملیون بپیوندد^{۱۱}.

اما تنها مشروطه‌طلبان و ملیون نبودند که در این ایام پر آشوب ایران از انگلیسی‌ها انتظار کمک داشتند. روستاییان یزد هم که خواهان لغو يك مالیات هشتاد ساله بودند در سال ۱۳۲۶/۱۹۰۸ نزدیک سه هفته در تلگرافخانه شرکت هند و اروپا بست نشستند. در سال ۱۳۲۹/۱۹۱۱ حبیب‌الله‌خان قوام‌الملک، کلاتر و بیگلریگ ایلات خمسۀ فارس، در کنسولگری انگلیس در شیراز متحصن شد. و در همان سال بیست و پنج نفر از مسگرهای کرمان که به توسعه بازار معترض بودند و می‌گفتند این کار فضای قابل استفاده جلو دکان آنها را کم می‌کند به کنسولگری انگلیس در کرمان پناهنده شدند. يك سال بعد جمعی از عشایر بیشتر از يك ماه در محوطه تلگرافخانه قم بست نشستند. اعتراض اینان به کوتاه شدن دستشان از چراگاه‌های سنتی خود بود. و به همین ترتیب بست‌نشینی ادامه داشت. تنها با روی کار آمدن رضاشاه و مسلط شدنش بر سراسر کشور در دهه ۱۲۹۹/۱۹۲۰ ش بود که به بست‌نشینی پایان داده شد. انگلیسی‌ها دست کم نفس راحتی کشیدند.

(۱۱) سید حسن تقی‌زاده، متولد ۱۸۷۷، متوفی ۱۹۷۰. یکی از رهبران برجسته جنبش مشروطیت در دوران قاجاریه. در دوران پهلوی نیز همچنان با نمایندگی مجلس، سناتوری و وزارت نقشهای مهمی در امور کشور ایفا کرد. عاقد قرارداد بازرگانی ایران و شوروی، ۱۹۲۱؛ وزیر مختار ایران در انگلیس، ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۰؛ وزیر مالیه، ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳؛ مدرس تاریخ و ادبیات ایران در دانشگاه لندن، ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۱؛ وزیر مختار، سفیر کبیر ایران در انگلیس، ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶؛ رئیس مجلس سنای ایران، ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۷. [توضیح مؤلف]

آخرین قاجارها

کناره گیری محمدعلی شاه مرتجع از سلطنت در ژوئیه ۱۹۰۹ میلادی / جمادی الثانی ۱۳۲۷ هجری قمری یکی از پی آمدهای جنبش مشروطه خواهی در ایران بود. پسر دوازده ساله اش سلطان احمد میرزا جانشین پدر شد و چون نابالغ بود زمام امور حکومت در دست يك نایب السلطنه قرار گرفت تا سرانجام شاه نوجوان به شانزده سالگی و -از نظر ایرانیها- سن قانونی رسید. احمد شاه روز ۲۱ ژوئیه ۱۹۱۴ / ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ در تهران تاجگذاری کرد و سه هفته بعد آرشیدوک* فردیناند، وارث تاج و تخت اتریش در شهر* سارایوو در* بوسنی (صربستان) به ضرب گلوله از پای درآمد و هنوز چند روز نگذشته، اروپا در کام شعله های جنگ جهانی اول فرو رفت. در همان سال ایران با وجود اعلام بیطرفی مورد تجاوز سپاهیان انگلیس و روسیه و عثمانی قرار گرفت، و هر کدام قسمتی از خاک کشور را به اشغال خود درآوردند. از آن پس ایران در مبارزه میان قدرتهای بزرگ مَهره ای بود که گاه به این سو و گاه آن سو رانده می شد و در این میان نظرات پادشاه جوان آن، خوب یا بد، چیزی یا پشیزی بیش ارزش نداشت.

پیروزی متفقین در سال ۱۹۱۸ / ۱۳۳۶ انگلیسی ها را در خاورمیانه

در موقعیت بی‌اندازه نیرومندی قرار داد و مخصوصاً در ایران بعد از فروریختن رژیم تزاری در روسیه، بریتانیا یکه‌تاز میدان شد. اواخر سال ۱۹۱۸ / اوایل ۱۳۳۷ دولت بریتانیا سالی ۳۰ میلیون لیره در ایران خرج می‌کرد که بخشی از آن صرف نگهداری قوای اشغالگر آن کشور در ایران می‌شد و بخشی دیگر صرف پرداخت کمک به دولت ایران و ارتش کوچکش یعنی بریگاد قزاق که دولت روسیه مسئولیت آن را قبلاً برعهده داشت. علاوه بر آن، انگلیسی‌ها از اوت ۱۹۱۸ / ذیقعه ۱۳۳۶ ماهانه ۱۵ هزار تومان (معادل ۵ تا ۶ هزار لیره) به پادشاه جوان می‌پرداختند، با این تفاهم که از وثوق‌الدوله، رئیس‌الوزرای انگلیسی-خواه حمایت کند و این پرداختها با ادامه حمایت شاه از وثوق‌الدوله همچنان ادامه داشته باشد. شخص اخیر و دو تن از وزرای کابینه، نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله، متفقاً به *«حکام‌ثلاثه» معروف بودند، و در مذاکرات ظریفی که با سرپرسی کاکس، نماینده دولت بریتانیا در تهران برای عقد قرارداد جدیدی بین انگلیس و ایران در جریان بود نقش حساسی را برعهده داشتند. این مذاکرات به ابتکار لرد کرزن آغاز شده بود که اینک زمام امور خارجه بریتانیا را در دست داشت، و هدف آن تحقق یکی از نقشه‌های بلند پروازانه مورد علاقه‌اش بود، و آن احیای ایران زیر قیمومت انگلیس بود به عنوان یک کشور از چند کشور دوست، که زنجیروار یکی پس از دیگری بین دریای مدیترانه و مرزهای هندوستان انگلیس قرار داشتند. در همین اوان، در ژانویه ۱۹۱۹ / ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ کنفرانس بسیار مهم صلح در پاریس گشایش یافت. در آنجا انگلیسی‌ها از ورود نمایندگان ایران به رهبری مشاورالممالک، وزیر امور خارجه، که یک ناسیونالیست استوار و مانند بسیاری از هموطنان خود خواستار پایان دادن به نفوذ انگلیسی‌ها در ایران بود، ناراحت شدند.

* *

(۱) مقرری احمد شاه از طرف سفارت انگلیس به حساب مخصوصی که نصرت‌الدوله در بانک انگلیسی شاهنشاهی ایران گشوده بود پرداخت می‌شد. [توضیح مؤلف]

در این اوضاع و احوال، نه سر پرسی کاکس در تهران و نه لرد کرزن در لندن هیچکدام از دریافت این خبر که احمد شاه عزم سفر فرنگ دارد، خوشحال نشدند. هر دو نگران استعداد احمد شاه در دسیسه‌چینی بودند و می‌ترسیدند به محض اینکه پایش به خارج برسد، فرانسویان و دیگر رقبای اهداف انگلیسی‌ها در ایران را به اقدامات متقابل تشویق کند.

زمانی که احمد شاه تمایل خود را برای سفر به اروپا با سر پرسی کاکس در میان گذاشته بود دیپلمات انگلیسی کوشیده بود او را منصرف کند. این گفتگو در نوامبر ۱۹۱۸ / صفر ۱۳۳۷ اندک‌زمانی بعد از عقد قرارداد ترك مخاصمات با آلمان صورت گرفته بود. ولی شاه منصرف نشد و در اواخر ژانویه ۱۹۱۹ / ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ از مقامات بریتانیا - که اینک کنترل تمام راههای خروجی کشور را در دست داشتند و او بدون کمک ایشان قادر به سفر نبود - درخواست کرد که تسهیلات لازم برای مسافرتش را فراهم بیاورند. ذکری از دیدار از انگلستان به میان نیامد. قصد اصلی احمد شاه از سفر تغییر آب و هوا بود. شاه جوان علاقه‌ای به مسائل سیاسی ایران نداشت و کاملاً راضی بود که امور کشور را به دست وزرای کابینه بسپارد. گفته می‌شد که عشق اول او گردآوردن پول است، و شایع بود که از آغاز جلوس خود به این طرف در حدود یک میلیون لیره جمع کرده است. پرسی کاکس عقیده داشت که یکی از دلایل بیصبری شاه برای خروج از کشور سرکشی به اموالش و «به امانت سپردن موجودی قلکش» (۱) بود.

کاکس نگران بود که مبادا به خاطر غیبت شاه مذاکراتش با «حکام ثلاثه» دچار وقفه گردد. این بود که تأثیر سفر مورد بحث را در اوضاع و احوال با وثوق‌الدوله و خود شاه در میان گذاشت. احمد شاه - که کاکس او را «شدیداً مشتاق عزیمت» یافت - قول داد که به وزرای خود اختیارات کافی بدهد و در ایامی که در سفر است اجازه ترمیم یا تغییر کابینه را ندهد. اما شاه در مورد خود قرارداد موضع‌فارغ از تعهدی را در پیش گرفت و اظهار داشت که حمایت افکار

عمومی از قرارداد به هیچوجه مسلم نیست و او به عنوان پادشاه يك کشور مشروطه ناچار است این امر را در نظر بگیرد^۲. با وجود این کاکس به این نتیجه رسید که موافقت با میل شاه به سفر ممکن است مآلاً فواید بیشتری در برداشته باشد تا مخالفت با آن. از این رو در اوایل ماه فوریه/جمادی‌الاولی به وزارت امور خارجه تلگرامی فرستاد و توصیه کرد که با نقشهٔ مسافرت شاه اعلام موافقت شود. کاکس توضیح داد که مسافرت شاه به پاریس از مسیر بغداد و حلب باعث می‌شود که «در تمام راه و تا وقتی که به پاریس برسد توی مشت خودمان باشد و به ما احساس دین کند.» و همچنین در مدت شش تا هشت هفته‌ای که سفرش به درازا خواهد کشید، دولت بریتانیا قاعدتاً بایستی در کنفرانس صلح با متفقان خود به حدی از توافق رسیده باشد که بتواند دسیسه - چینی‌های احتمالی احمد شاه را خنثی کند. علاوه بر این، احمد شاه متوقع بود که حتی در ایام گذراندن تعطیلاتش در فرنگ مقرر می‌ماند. این ماهانه‌اش را از دولت بریتانیا همچنان دریافت دارد. «من تصور می‌کنم این اهرم به اضافهٔ رفتار دوستانهٔ بین راه ما را قادر بسازد که از او خاطر جمع بشویم.» (۳)

لرد کرزن تا این حد مطمئن نبود. او در حاشیهٔ تلگرام کاکس به اجمال نوشت: «به هر قیمتی شده او را باید دور نگه‌داشت.» (۴) لرد کرزن هنوز می‌ترسید که احمد شاه به محض رسیدن به فرانسه به دسیسه‌چینی علیه منافع انگلیس پردازد و «حکام‌ثلاثه» نیز نبودن شاه را در ایران بهانه کنند و در مذاکراتی که برای لرد کرزن آنقدر اهمیت داشت کار را به دفع‌الوقت بگذرانند. از طرف دیگر مشکلات

(۲) احمدشاه نیز بهایی داشت. وثوق‌الدوله به سرپرسی کاکس گفت که احمدشاه آماده است با دولت بریتانیا همکاری کند مشروط بر اینکه از او وسلسلهٔ قاجاریه حمایت کنند و مادام‌العمر نیز ماهی ۲۰ هزار تومان به او مقرر می‌پردازند. لندن این درخواستها را رد کرد و حاضر نشد چیزی بیشتر از حمایت دوستانه از شخص وی و ادامهٔ پرداخت مقرر فعلی «مادامی که اعلیحضرت همچنان از صمیم قلب از کابینهٔ آن حضرت والا (یعنی وثوق‌الدوله) حمایت کنند» (۲) به احمد شاه قول بدهد. [توضیح مؤلف]

عملی «تقریباً رفع نشدنی» سر راه سفر وجود داشت. از این رو به پرسی کاکس دستور داده شد، تا زمانی که صلح «قطعاً برقرار» (۵) نشده احمد شاه را از شروع سفرش به فرنگ منصرف نماید.

در تهران شاه از رویه منفی و نامساعد دولت بریتانیا به تلخی زبان به شکوه گشود. کاکس بار دیگر سعی کرد از جانب او پادرمیانی کند. در پایان ماه مارس / جمادی‌الثانی به لرد کرزن تلگراف زد که «اگر حالا که دارد با ما راه می‌آید، با روحیه موافق با او روبه‌رو شویم، می‌توانیم از هر لحاظ مطمئن باشیم که مشکلی برای ما ایجاد نخواهد کرد. اگر چنین نکنیم و او را برخلاف میلش در تهران نگاه داریم تعجبی نخواهد داشت اگر دست به کارشکنی و دسیسه‌چینی بزند.» (۶) لرد کرزن در حالی که هنوز قدری دودل بود، پیشنهاد کاکس را پذیرفت، مشروط بر اینکه احمد شاه قبل از هر چیز قول بدهد که «به طور کلی از هر نوع دسیسه‌چینی و مراوده با اشخاص نامطلوب خودداری کند و در اثنای برگزاری جلسات کنفرانس صلح به پاریس نرود». او همچنین باید به وثوق‌الدوله اختیارات کامل بدهد تا مذاکرات قرارداد را با کاکس به پایان برساند. لرد کرزن در عین حال چنین اظهار نظر کرد که سفر احمد شاه به انگلستان قبل از پایان مذاکرات «بسیار بدموقع» (۷) خواهد بود و پیشنهاد کرد که خوب است شاه تا آن زمان در کشورهای اروپا وقت بگذراند.

در واقع احمد شاه تصمیم گرفت که عزیمت خود را از ایران تا اواخر تابستان به تعویق بیندازد. وی ادعا کرد که این تصمیم را به خاطر پرهیز از سفر در شدت گرما گرفته است ولی از آنجا که سرانجام در اوایل ماه اوت / ذیقعه در زمانی که تابستان به هیچ وجه هنوز به سر نرسیده بود تهران را ترک گفت، محتمل‌تر این است که یا مایل به پذیرفتن شرایط لرد کرزن نبود و یا اینکه تحت تأثیر نظر «حکام‌ثلاثه» قبول کرده بود که موافق میل انگلیسی‌ها تا پایان مذاکرات قرارداد در تهران بماند.

پرسی کاکس در دادن ترتیبات سفر احمد شاه با مشکلاتی روبرو

شد. در بحبوحهٔ حوادثِ بعد از جنگ، مقامات دولتی انگلستان سرگرم دلمشغولیهای خود بودند و برای هوسهای پادشاه جوانی که نه در وطن خودش و نه در دنیای خارج هیچکدام وزنه‌ای محسوب نمی‌شد وقت نداشتند. به کاکس گفتند که به هیچ وجه مجاز نیست نسبت به امکان سفر احمد شاه به انگلیس قبل از پایان مذاکرات تعهدی بکنند. و در هر حال به کاکس اطلاع داده شد که پادشاه انگلیس قبل از اواخر ماه اکتبر / صفر ۱۳۳۸ نخواهد توانست احمد شاه را به حضور بپذیرد. اواخر ماه ژوئیه / شوال احمد شاه اعلام کرد تصمیم گرفته است از مسیر دریای خزر - دریای سیاه عازم اروپا شود و از باطوم با کشتی به استانبول برود و با پدر خود [محمد علی شاه مخلوع] که در آنجا در تبعید به سر می‌برد ملاقات کند. وزارت امور خارجه به کاکس اطلاع داد که این امر ممکن نیست زیرا نیروهای بریتانیایی مستقر در قفقاز در آستانهٔ عقب‌نشینی هستند و از این‌رو انگلیسی‌ها نمی‌توانند مسئولیت ایمنی شاه را برعهده بگیرند. مقامات وزارت خارجه اصرار داشتند که شاه از مسیر بغداد و سوئز سفر کند. کاکس اعتراض کرد و خاطر نشان ساخت که احمد شاه تصمیمش را گرفته است و با ناشکیبایی فوق‌العاده زیاد آمادهٔ عزیمت است و چه لندن بخواهد چه نخواهد، عزمش را جزم کرده است که از راه باطوم سفر کند. کاکس در تلگرام خود گفت: «اگر توقع شاه برآورده نشود و به هنگام ارائهٔ متن نهایی اسناد (یعنی متن نهایی قرارداد انگلیس و ایران) برای امضا من قادر نباشم به معظم‌له اطلاع دهم که ترتیبات لازم داده شده، رویهٔ او به کلی تغییر خواهد کرد و پیشرفت موفقیت‌آمیز سیاست ما به خطر خواهد افتاد.» (۸)

در همین هنگام به کاکس اطلاع رسید که دولت بریتانیا قصد دارد مقرری ماهانهٔ احمد شاه را قطع کند. انتخاب زمان نامناسب‌تری برای این تصمیم امکان نداشت. کاکس به شدت واکنش نشان داد و خاطر نشان ساخت که پرداخت مقرری «به هیچ وجه متکی یا مربوط به پایان گرفتن مذاکرات کنونی نیست» بلکه آن را سرس. مارلینگ در ماه مه ۱۹۱۸ / شعبان ۱۳۳۶ بدون هیچگونه قید و شرطی اعلام داشته و گفته است:

«مادامی که شاه وثوق را در مسند صدارت نگاه دارد و صمیمانه از او حمایت کند» پرداخت خواهد شد. قطع مقرری در زمان حاضر مساوی خواهد بود با «عهدشکنی آشکار». (۹)

مقامات لندن که اطلاع یافته بودند فرانسوی‌ها پیشنهاد کرده‌اند یکی از ناوهای خود را برای سفر باطوم به استانبول در اختیار احمد شاه بگذارند در هر دو مورد نظر سفیر خود را پذیرفتند. وزارت جنگ و نیروی دریایی به سرعت دست به کار شدند تا تسهیلات لازم را برای سفر احمدشاه فراهم بیاورند و تصمیم قطع مقرری لغو شد. سه روز پس از به امضا رسیدن قرارداد انگلیس و ایران در تهران در نهم اوت/ ۱۲ ذیقعدة، احمدشاه رهسپار باکو و باطوم شد؛ در آنجا رزمنان * «سیریز» در انتظارش بود تا او و دوازده تن همراهش را به استانبول ببرد. احمد شاه پس از آنکه يك هفته نزد پدر خود ماند با همان ناو به بندر * تاران تو [در جنوب شرقی ایتالیا] رفت.

در اروپا احمدشاه وقت خود را بین سویس و جنوب فرانسه تقسیم می‌کرد. تا اوایل ماه اکتبر / محرم ۱۳۳۸ به پاریس نرفت، و وقتی که رفت به صورت ناشناس با نام مستعار «پرنس عباس» در هتل * موریس اقامت گزید. اقداماتش در پاریس موجبی برای شکایت لرد کرزن فراهم نیاورد.

در این میان برنامه‌ریزی برای سفر هفت روزه احمد شاه به انگلیس در جریان بود. پرنس نصرت‌الدوله فیروز، یکی از «حکام ثلاثه» که به جای مشاورالممالک (که به هیچ‌وجه مورد اعتماد انگلیسی‌ها نبود) وزیر امور خارجه شده بود، به لندن آمد تا به حل و فصل مسائل اجرایی قرارداد و مسافرت احمد شاه بپردازد. هرچند شرایط صرفه‌جویی زمان جنگ هنوز برلندن حکمفرما بود، ضیافت شام بزرگی به دعوت لرد کرزن در هتل * کارلتن به افتخار نصرت‌الدوله برپا شد. در این ضیافت لرد کرزن نطق‌گرایی ایراد کرد و از پیوندهای کهن و نزدیکی که بین دو کشور وجود داشت سخن راند و به میهمان خود به عنوان طلایه‌دار احمد شاه خوشامد گفت. قرار شد که

احمد شاه در اوایل ماه نوامبر/ صفر از لندن دیدار کند و برنامه استقبال سنتی که هنگام مسافرت سران کشورها به انگلستان به عمل می‌آمد برای او هم اجرا شود.

برسر محل اقامت و نشان زانوبند هم مسائلی پیش آمد، درست همان‌طور که در مورد سفر مظفرالدین شاه قریب هجده سال زودتر پیش آمده بود. ایرانیهای زودرنج وقتی شنیدند که قرار شده احمد شاه و همراهانش در لنزداون هاوس اقامت کنند اعتراض کردند. آنها استدلال کردند که هم ناصرالدین شاه و هم جانشینش در کاخهای سلطنتی اقامت کرده بودند و اقامت در هر ساختمان پایین‌تری دون‌شان احمد شاه خواهد بود. از این‌رو انگلیسی‌ها با اکراه ترتیبی دادند که شاه و عموی جوانش نصرت‌السلطنه و پرنس فیروز در کاخ بکینگهم اقامت کنند و بقیه همراهان را به لنزداون هاوس فرستادند. اما در مورد نشان زانوبند، با وجودی که وزیر امور خارجه ایران شخصاً به لرد کرزن متوسل شد، جای هیچ‌گونه عقب‌نشینی نبود. لرد کرزن استدلال کرد که احمد شاه علاوه بر اینکه مسیحی نیست، برای دریافت چنین نشان والایی بیش از حد جوان است و هنوز چنانکه شاید و باید جای خود را بر تخت سلطنت استوار نساخته است. لرد کرزن به صاحب‌منصبان وزارت امور خارجه که ایرانیها به ایشان نیز متوسل می‌شدند دستور داد در صورت تکرار تقاضا به پرنس فیروز بگویند که «این کوشش برای قائل شدن شرایط قبلی در مورد اعطای نشان، عملی است بی‌سابقه و در عین حال حساب شده برای ایجاد تأثیری بسیار نامساعد». (۱۰)۳

(۳) تصور اعطای نشان زانوبند به احمد شاه يك رجل سیاسی هفتاد و دو ساله به نام ارل آو *رزبری را بر آن داشت تا بانگ اعتراض خود را بلند کند. يك ربع قرن زودتر وی از مسند نخست وزیری مخالفت خود را با اعطای این نشان به افراد غیرمسیحی به‌ملکه ویکتوریا ابراز داشته بود. اکنون درنامه‌ای که به‌لرد *کرو، دولتمرد برجسته لیبرال، نوشت از نشان زانوبندی که به‌مظفرالدین شاه داده شده بود (نگاه کنید به فصل ۱۴) با عبارت «یکی از مضحک‌ترین و زشت‌ترین اقدامات عصر حاضر» یاد کرد و در ادامه نامه خود نوشت: «امیدوارم اولیای دولت بریتانیا در مورد شاه کنونی تزلزل از خود نشان ندهند

همچنین وقتی احمد شاه چند هفته قبل از تاریخ تعیین شده ورودش اعلام کرد که سفرش را به انگلیس به تأخیر می‌اندازد تا در این میان رسماً از فرانسه دیدار کند، لرد کرزن مؤکداً بر سر حرف قبلی خود ایستاد و گفت اگر شاه طبق برنامه تعیین شده روز ۳۱ اکتبر/۶ صفر وارد لندن نشود هیچ معلوم نیست چه وقت پادشاه انگلیس قادر باشد او را به حضور بپذیرد.

احمد شاه و همراهان روز جمعه ۳۱ اکتبر/۶ صفر طبق قرار قبلی وارد بندر دوور شدند. مهمانان ایرانی در بندر *کاله سوار کشتی سلطنتی بریتانیا به نام *«آلگزاندر» شده بودند. در غیبت پیرینس ویلز [ولیعهد] که در مسافرت خارج از کشور بود پیرینس آلبرت دومین پسر پادشاه (جورج ششم آینده) از احمد شاه استقبال کرد و شهردار و انجمن شهر دوور در سکوی ایستگاه راه آهن - که از آنجا احمد شاه با قطار مخصوص عازم لندن شد (تصویر ۱۸) - به شاه ایران رسماً خوشامد گفتند. پادشاه و اعضای کابینه و شخصیت‌های درجه اول دیگر در ایستگاه ویکتوریا از شاه کوتاه قد و فربه و نجس استقبال کردند. احمد شاه سپس به همراهی پادشاه و پیرینس آلبرت سوار کالسکه شدند و با اسکورتی از قراولان سوار خاصه تا کاخ بکینگهم پیش راندند. همان شب احمد شاه و نه تن از همراهانش در مجلس ضیافت رسمی که به افتخارش در کاخ برپا شده بود شرکت کردند. در میان مهمانان بسیاری از شخصیت‌های درجه اول کشور حضور داشتند از جمله آسقف اعظم کنتزبری و بانو، لرد *برکن هید رئیس دیوان عالی کشور و بانو، مستر وینستن *چرچیل و بانو، و سرمور تیمر دیورند که در آغاز سلطنت مظفرالدین شاه وزیر مختار انگلیس در ایران بود. سخنرانی‌های پادشاه انگلیس و احمد شاه در این مجلس مثل بسیاری سخنرانی‌های مشابه پر از عبارات تعارف آمیز توخالی بود. پادشاه انگلیس به قرارداد

→ و مراقبت کنند که ما مجبور به اعطای این نشان به یک کافر نشویم. سوگندی که دریافت کننده نشان می‌خورد او را متعهد به از بین بردن کفار می‌کند.» (۱۱) [توضیح مؤلف]

جدیدالامضا تنها به صورت غیرمستقیم اشاره کرد و احمد شاه که به زبان فرانسه سخن می‌گفت به آن اصلاً اشاره نکرد. احمد شاه در ضیافت ناهار روز بعد هم که به دعوت شهردار وانجمن شهر لندن در تالار شهرداری برپا شده بود باز هیچ اشاره‌ای به قرارداد نکرد، هرچند که شهردار و لرد کرزن هر دو در سخنرانیهایشان به آن اشاره کردند. این جانداختگی که برای میزبانانش نامطبوع و حتی ناامید کننده بود تصادفی نبود و از تردیدهای احمد شاه نسبت به قرارداد، که لرد کرزن برعکس به آن افتخار می‌کرد، سرچشمه می‌گرفت.

روزنامه «تایمز» به سنت خود سرمقاله‌ای چاپ کرد و ضمن خوشامدگویی به احمد شاه از پیوندهای تاریخی بین دو کشور سخن گفت. روزنامه «بردباری و خونسردی نشان داده شده توسط احمد شاه در طول ماههای دشوار» جنگ جهانی را ستود و این صفات را «نشانه ظرفیت و قدرت اخلاقی» شاه خواند و سپس، معلوم نیست برچه اساسی، ادعا کرد که قرارداد به گرمی مورد تأیید شاه قرار گرفته است، قراردادی که «هدف دیگری ندارد جز اینکه به این کشور باستانی و تاریخی مسلمان کمک کند تا رونق پیشین خود را بازیابد.» (۱۲) لرد کرزن هنگامی که در سخنرانی خود در تالار شهرداری از «موهبتهای اخلاقی و هوشمندی ابراز شده توسط شاه» سخن گفت و اظهار داشت که این فضایل «موفقیت آینده شاه را در سالهای سلطنتش نوید می‌دهد» قاعدتاً بایستی به تعارفات طنزآمیز متوسل شده باشد. اما وقتی که کرزن گفت «دولت کنونی، مانند هر انگلیسی وطن‌خواه، هدفی جز این ندارد که به ایران کمک کند تا استقلال و تمامیت خود را حفظ نماید» (۱۳) صادقانه سخن می‌گفت و در صداقتش شکی وجود نداشت. اما بسیاری از ایرانیان نظری جز این داشتند و میان استقلال کشورشان و شرایط قرارداد انگلیس و ایران ناسازگاری شدیدی مشاهده می‌کردند. به همین علت بود که هنوز دو سال از امضای قرارداد نگذشته، دولت جدید ایران که «حکام ثلاثه» و کسانی نظیر آنان که برای دوستی دولت بریتانیا ارزش خاصی قائل بودند به آن راه نیافته بودند، قرارداد

را رسماً مردود اعلام کرد.

بقیه سفر احمد شاه به انگلستان بدون حادثه گذشت و توجه عمومی را نیز زیاد به خود جلب نکرد. پیش از آنکه احمد شاه از لندن عازم منچستر شود از قصر وینزر و از *آلدِرْشَات-که در آنجا نیروی هوایی سلطنتی برنامه خاصی از پرواز هواپیما را برای او ترتیب داد- و از دانشکده افسری *سندهرست دیدن کرد. هم پادشاه و هم پرینس آلبرت با وی به تماشای برنامه‌ای از باله روس رفتند، و پرینس آلبرت با او به «*تئاتر اعلیحضرت» رفت که نمایشنامه موزیکال مردم‌پسند *«چو چین چو» در آن هر شب در برابر انبوه تماشاگران اجرا می‌شد. احمد شاه نمایندگان جوامع ایرانیان و پارسی‌های مقیم انگلستان را در محل سفارت ایران به حضور پذیرفت و یک جلد کتاب مقدس را که با چرم ساغری اعلا صحافی شده بود به رسم هدیه از دبیر *انجمن کتب مقدسه بریتانیا و خارجه دریافت کرد. احمد شاه کار مذاکرات سیاسی جدی را به عهده وزیر امور خارجه ایران گذاشت و او بسیاری از مسائل جاری را با لرد کرزن مورد بحث و گفتگو قرار داد، از جمله اصلاح خطوط مرزی، گماردن یک مشاور امور مالی بریتانیایی به خدمت دولت ایران، توسعه خطوط راه آهن، فروش اسلحه به ایران، و امکان برقرار ساختن یک خط هوایی بین دو کشور.

روز چهارم نوامبر / ۱۰ صفر احمد شاه عازم منچستر شد و در آنجا از دانشکده فنی و کارخانه پارچه‌بافی شرکت *توتال برادهرست دیدن کرد و سپس رهسپار ادنبورگ و بندر *روسایت شد و در آنجا از ناوگان محافظ جزایر بریتانیا بازدید کرد. احمد شاه روز ۷ نوامبر / ۱۳ صفر به فرانسه بازگشت و به روایت وزیر امور خارجه ایران از پذیرایی خود در انگلیس کاملاً راضی بود.

احمد شاه علاقه‌ای به ترك اروپا از خود نشان نمی‌داد و تنها در اواخر بهار ۱۳۳۸/۱۹۲۰ بود که ایرانیها از اولیای دولت بریتانیا درخواست کردند ترتیب سفر بازگشت شاه را از طریق بغداد بدهند تا شاه بتواند به زیارت شهرهای مقدس کربلا و نجف برود. از نظر تعیین

زمان بازگشت احمد شاه و انتخاب مسیر آن مسائلی پیش آمد و سرانجام برای احمد شاه و ملتزمین رکاب که تعدادشان در این میان افزایش یافته بود در یکی از کشتی‌های پستی شرکت * «پاسیفیک اند آری‌ینت» که از بندر ماری عازم عدن بود جا تهیه شد (نوزده بلیت درجه یک و ده بلیت معمولی برای خدمتکاران). در عدن، کشتی بخاری کوچک نماینده سیاسی مقیم بریتانیا در خلیج فارس، کشتی * «لارنس دوم»، در حدی که برایش مقدور بود مسافران را سوار کرد. احمد شاه در بندر بصره به خشکی قدم نهاد و از آنجا به بغداد و شهرهای مقدسه رفت، و سرانجام در ماه ژوئن/رمضان پس از گذشت ده ماه از آغاز سفرش و پس از آنکه به وزیران کابینه موجبات کافی برای شکایت از ولخرجی‌هایش داده بود به خاک ایران رسید.

چند ماه بعد در فوریه ۱۹۲۱/اسفند ۱۲۹۹ ش، کودتای رضاخان سیمای سیاسی ایران را دگرگون ساخت و ناقوس مرگ قرارداد انگلیس و ایران و سلسله قاجاریه را به صدا درآورد. «حکام ثلاثه» و دیگر رجال به اصطلاح «انگلیسی‌خواه حرفه‌ای» بی‌آبرو شدند و قرارداد انگلیس و ایران رسماً توسط پارلمان ایران لغو شد. در این میان احمد شاه که قلباً علاقه‌ای به امور سیاسی کشورش نداشت در ژانویه ۱۹۲۲/جمادی‌الاولی ۱۳۳۹/دلو ۱۳۰۰ ش به اروپا بازگشت و تا پایان سال در آن صفحات باقی ماند. احمد شاه بعد از بازگشت به ایران زندگی را تحت حکومت رضاخان (که در سال ۱۹۲۳/۱۳۴۱ ق/۱۳۰۲ ش مقام رئیس‌الوزرای را نیز از آن خود ساخته بود) به نحو فزاینده‌ای نادلچسب می‌یافت. بار دیگر در نوامبر ۱۹۲۳/ربیع‌الاول ۱۳۴۱/عقرب ۱۳۰۲ ش به کمک انگلیسی‌ها رهسپار بغداد و اروپا شد و دیگر هرگز به ایران بازنگشت و مجلس ایران او را سرانجام در اکتبر ۱۹۲۵/ربیع‌الثانی ۱۳۴۳/آبان ۱۳۰۴ رسماً از سلطنت خلع و سلسله قاجاریه را پایان یافته اعلام کرد. چند هفته بعد رضاخان را پادشاه جدید ایران خواندند، و روز ۲۵ آوریل ۱۹۲۶/۱۲ شوال ۱۳۴۴/۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ او در کاخ گلستان که طی بیشتر از یک قرن اقامتگاه رسمی

پادشاهان قاجار بود افسر شاهی را بر سر خود نهاد.
خانم هارولد *نیکولسن (همان وایتا *سکوویل روست نویسنده)
که شوهرش در این زمان رایزن سفارت در تهران بود نوشته است که
ایرانیها چگونه در تدارك تاجگذاری اولین پادشاه پهلوی از انگلیسی‌ها
کمک خواستند.

هیچ نکته‌ای نبود، هر چند جزئی، که در موردش با دوستان انگلیسی خود
مشورت نکنند. با الگوهای کوچکی از زری و مخمل به دیدن ما می‌آمدند. از
ما می‌خواستند که به قصر برویم و رنگ تالار تختگاه را پسند کنیم. می‌گفتند:
«هیچ می‌دانید. آخر ما بلد نیستیم». مقدار معتابیهی بلور و چینی به شرکتهای
انگلیسی سفارش داده بودند که یقیناً تا قبل از تاجگذاری به تهران نمی‌رسید. دیر سفارش
داده بودند، ولی ایرانیها می‌گفتند اهمیتی ندارد. برای لباس خدمتکاران قصر
احتیاج به پارچه قرمز داشتند، درست مثل اونیفورم قرمزی که مستخدمان سفارت
می‌پوشیدند. به نسخه‌ای از دستورالعمل قدم به قدمی که در تاجگذاری اعلیحضرت
جورج پنجم در کلیسای وست‌مینستر، به کار رفته بود نیاز داشتند. نسخه
دستورالعمل تهیه شد ولی پر از اصطلاحات تشریفاتی دشوار و نام جزء به جزء
لوازم تزئینی به کار رفته در مراسم بود و موجب بروز مشکلاتی شد. یکی از
وزرا که خیلی به انگلیسی دانی خودش می‌نازید به طور خصوصی به دیدن من
آمد تا معنی Rougedragon Pursuivant^۴ را بپرسد. وی گفت تصور می‌کرده
نوعی حیوان باشد. (۱۴)^۵

احمد شاه آخرین پادشاه قاجار در فوریه ۱۹۳۰ / اسفند ۱۳۰۸ در
*نوی بی از حومه پاریس در تنهایی و تبعید در گذشت. در هنگام مرگ
سی و دو ساله بود و فرزندی از او باقی نماند. تنها پسرش که حاصل

(۴) بیچاره حق داشته! مترجم حاضر نیز در جستجوی معنی این واژه مجبور شد
به چند فرهنگ بزرگ مراجعه کند تا بفهمد مقصود «افسر متصدی نشانها و لوازم تشریفات
از رده» «اژدهای سرخ» در دربار سلطنتی بریتانیا است. م.

(۵) چهل سال بعد که محمد رضا شاه در تدارك تاجگذاری عقب افتاده خود بود،
باز طالب دریافت راهنمایی از انگلیسی‌ها شد. وی رئیس بانک مرکزی ایران را به لندن
فرستاد تا با وزیر دربار و لرد *نورفك درباره ترتیباتی که برای تاجگذاری ملکه الیزابت
دوم داده بودند گفتگو کند و يك نسخه از فیلم آن رویداد را تهیه نماید. [توضیح مؤلف]

ازدواج او با دختری از طبقه پایین‌تر بود زودتر در گذشته بود. برادر احمد شاه، شاهزاده محمد حسن میرزا که در سال ۱۳۰۴/۱۹۲۵ ش به دستور رضا شاه از ایران اخراج شده بود در این هنگام خود را وارث تخت طاووس خواند هر چند که یقیناً می‌دانست احتمال بازگشت سلطنت به قاجاریان بسیار ضعیف است. پادشاهان قاجار حکمرانانی ناتوان و خودخواه بودند که در میان مردم هواداران زیادی نداشتند. با این وجود در سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱ ش که هیتلر به روسیه حمله کرد، يك لحظه چنین به نظر رسید که به لطف بخت و اقبالِ زمان جنگ و بدگمانی انگلیسی‌ها نسبت به رضاشاه ممکن است قاجاریان دوباره بر اریکه قدرت تکیه زنند.

داستان اندیشه‌های دولت بریتانیا در مورد بازگرداندن قاجاریان به سلطنت به جای ادامه دادن سلسله پهلوی پس از برکناری رضا شاه در سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱ چنانکه شاید و باید مورد توجه قرار نگرفته است. اما در این باره اکنون به اندازه‌ای مطلب افشا شده وجود دارد که می‌توانیم بازگرداندن احتمالی قاجاریان را به سلطنت موضوع آخرین ماجرا در این سرگذشت ایرانیان در میان انگلیسی‌ها قرار دهیم. جریان تحولات را می‌توانیم در تلگرامهای وزارت امور خارجه و یادداشتهای روزانه آلپور*هاروی (لرد هاروی آو تَسبرگِ بعدی) که منشی خصوصی آنتونی*ایدن وزیر امور خارجه وقت بود دنبال کنیم. در یادداشتهای روزانه مستر ل. س. *ایمری، وزیر مشاور برای هندوستان و یکی از اعضای نیرومند کابینه چرچیل و نیز در یادداشتهای روزانه هارولد نیکولسن، که مثل ایمری یکی از دوستان قدیمی شاهزاده محمد حسن میرزا بود، مقداری مطالب روشنگر و منتشر نشده وجود دارد.

روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱/۳ شهریور ۱۳۲۰ نیروهای بریتانیایی و روسی به خاک ایران حمله کردند تا منابع نفتی ایران را که برایشان حیاتی بود به تصرف خود درآورند و به يك مسیر مطمئن و قابل استفاده در هر چهار فصل سال برای رساندن تدارکات به روسیه دسترسی پیدا کنند. در عین حال بریتانیا و روسیه خواستار اخراج یا بازداشت

دیپلماتهای آلمانی و ایتالیایی و اتباع آن دو کشور گردیدند. رضاشاه و دولت او به جای پاسخ دادن به دفع‌الوقت پرداختند. پس از دو هفته انتظار کاسه صبر انگلیسی‌ها لبریز شد و در لندن و مسکو این تصمیم پُراهمیت گرفته شد که با اشغال تهران پس از يك ضرب‌الاجل ۴۸ ساعته که در آن خواستار بازداشت آلمانها و آغاز اصلاحات حکومتی می‌شدند شاه را وادار به تسلیم کنند.

آلیور هاروی در یادداشت روز ۸ سپتامبر/۱۷ شهریور نوشت که امروز جلسه‌ای در وزارت امور خارجه تشکیل گردید که در آن گفته شد: «شاه به علت سیاستهای چپاولگرانه‌اش وبال گردن است و باید برود. برای جانشینی او يك شاهزاده جوان قاجار در انگلستان اقامت دارد که ممکن است به درد این کار بخورد.» (۱۵) همان روز ایمری یادداشت کرد که آن روز عصر جلسه کمیته دفاع تشکیل شد و ایران مورد بحث قرار گرفت و

آنتونی (ایدن) با توجه به رویه شاه که به هیچ وجه رضایت‌بخش نبود عقیده داشت که آخرین پیشنهادهای ایران را باید رد کنیم و پیشروی به سوی تهران را آغاز نماییم. من اصرار کردم که ۴۸ ساعت به آنها مهلت بدهیم تا معلوم بشود پیشنهادهایشان جدی است یا نه، و درعین حال آماده حرکت به سوی تهران بشویم و حتی پیشروی را آغاز کنیم. سرانجام تصمیم گرفتیم تلفیقی کنیم از پیشنهاد من و درخواست شروع اصلاحات فوری، که احتمال قبول آن از طرف شاه کم بود. آنتونی اکنون کاملاً آماده است که سومین پسر رضا [ظاهراً غلامرضا پهلوی] و یا دوست قاجار مرا مورد بررسی جدی قرار دهد و من پرنس حسن را از ویلنر احضار کرده‌ام که به لندن بیاید و او را فردا سر ناهار ملاقات کنم. (۱۶)

روز بعد هاروی در دفترش نوشت که در کابینه تصمیم گرفته شد که «شاه باید دیر یا زود کنار برود. ایرانیها از هم اکنون دارند به ما پیشنهاد می‌کنند شاه را بیرون کنیم». مسئله این بود که چه شخصی را به جای او بگمارند. از آنجا که «ژنرال یا سیاستمدار برجسته‌ای وجود ندارد که جانشین او بشود، ما به سراغ سلسله قبلی آمده‌ایم که آنها هم اعتبار خود را از دست داده‌اند.» (۱۷)

روز ۱۰ سپتامبر / ۱۹ شهریور آنتونی ایدن با ایمری در منزل او در میدان *ایتن در محله *بلگری ویا ناهار خورد تا با شاهزاده محمد حسن میرزا، مدعی تاج و تخت ایران، و دومین پسرش حمید آشنا شود. حمید جوان ۲۴ ساله‌ای بود که پس از گذراندن دوران آموزش در ناو *«ووستر» به عنوان دانشجوی ناوی پیمانی به‌استخدام شرکت کشتیرانی پُست سلطنتی درآمده بود. ایمری در یادداشت آن شب نوشت که «ناهار به خوبی برگزار شد. آنتونی از قرار معلوم حمید جوان را پسندیده است و بعداً گفتگوی بسیار خوبی با پدرش داشت... نظر *بولارد (وزیر مختار انگلیس در تهران) را اکنون در مورد امکان بازگرداندن قاجاریه به سلطنت خواسته‌ایم و همین احتمال را ایرانیها به صورت خود انگیخته مطرح ساخته‌اند.» (۱۸)

به این ترتیب دولت بریتانیا امکان بازگرداندن قاجاریان را به سلطنت مورد بررسی قرار داد. سرهارس *سیمور که در فاصله سالهای ۱۳۱۵/۱۹۳۶ تا ۱۳۱۸/۱۹۳۹ وزیر مختار انگلیس در ایران بود و اینک یکی از معاونان وزارت امور خارجه به‌شمار می‌رفت و تصدی امور خاورمیانه را برعهده داشت، مأمور شد ارزیابی دقیقی از موضوع به عمل آورد. او به نوبه خود از هارولد نیکولسن کمک خواست که از سال ۱۹۲۵ / ۱۳۴۴ ق / ۱۳۰۴ ش تا ۱۹۲۷ / ۱۳۰۶ در سفارت انگلیس در تهران خدمت کرده بود و اکنون نماینده مجلس عوام و عضو شورای سرپرستی سازمان «بی‌بی‌سی» بود. نیکولسن روایت خوشمزهای را از ملاقاتش با مدعی تاج و تخت قاجار در روز ۱۳ سپتامبر / ۲۲ شهریور بر روی کاغذ آورده است.

من پرنس حسن ایران را در رستوران *بولتن به‌ناهار دعوت کرده‌ام تا با هارس سیمور، معاون وزارت امور خارجه، ملاقات کند. غرض از ناهار این است که سیمور بتواند قضاوت کند که پرنس حسن یا پسران او ارزش بازگرداندن به‌سلطنت را دارند یا نه. پرنس بسیار گرم و گیراست ولی افکارش نظم منطقی ندارد. از او می‌پرسم چه مدت در لندن اقامت خواهد کرد. [به‌فرانسده] جواب می‌دهد هرچه کمتر بهتر، چون حمله‌های هوایی ممکن است دوباره شروع شوند.

“et j'ai tellement peur mon ami.” [و من دوست عزیز خیلی می ترسم.]
 پسر ارشدش چه می کند؟ تازه از ناو آموزشی «ووستر» فارغ التحصیل شده.
 پرنس به زمزمه می گوید: “Il s'appelle Drummond.” [اسمش درامند است.]
 می پرسیم: «ولی آخر چرا؟»
 توضیح می دهد: “C'est un nom écossais.” [يك اسم اسکاتلندی است.]
 می پرسیم: «فارسی بلد است؟»
 با خوشحالی جواب می دهد: “Pas un mot, pas un seul mot.” [هیچ،
 حتی يك کلمه هم بلد نیست.]
 واضح است که این موضوع تأثیر خوبی نخواهد داشت.
 بعد شاه شاهان اضافه می کند: “Mais il pourrait bien l'apprendre.” [اما
 می تواند آن را یاد بگیرد.]
 احساس می کنم که ناهارم از نقطه نظر سیاسی موفقیت آمیز نبوده است. (۱۹)

بولارد، وزیر مختار انگلیس در ایران از طریق تلگراف طرف
 مشورت قرار گرفت. او در پاسخ، دولت لندن را از هرگونه کوششی
 برای بازگرداندن قاجارها به سلطنت برحذر داشت. بولارد معتقد بود
 که ناآشنایی پرنس حسن با صحنه سیاست در ایران و نیز تحصیلاتش در
 انگلستان دو عامل منفی هستند که به ضرر او به حساب خواهد آمد.
 بولارد همچنین عقیده داشت صدها تن از افراد خاندان قاجار که هنوز
 در ایران زندگی می کردند موجب دردسر بزرگی خواهند شد. این

(۶) اظهارات هارولد نیکولسن در این مورد گمراه کننده است. پرنس حمید، شخص
 موضوع مکالمه، دومین پسر شاهزاده محمد حسن میرزا بود. پسر بزرگش پرنس حسین
 در سال ۱۹۳۹ به کانادا رفته بود و همانجا در سال ۱۹۸۲ درگذشت. پرنس حمید در سال
 ۱۹۳۶ از کشتی تعلیماتی نیروی دریایی به نام «ووستر» فارغ التحصیل شده بود (و از قضا
 دو سال پی در پی در آنجا عنوان قهرمانی بوکس را به چنگ آورده بود). وی پس از آنکه
 مدتی در کشتی های پست سلطنتی خدمت کرد به يك شرکت نفت امریکایی پیوست و اینك
 امیدوار بود که با نام دیوید درامند به خدمت نیروی دریایی سلطنتی درآید. يك سال بعد
 با برخورداری از حمایت شدید مستر ایمری موفق به این کار شد و با درجه ستوان داوطلب
 و احتیاط نیروی دریایی بریتانیا قسمت اعظم سه سال باقیمانده جنگ را در دریا در ناوهای
 * «کانکهر»، * «دیوک آویورک» و * «وایلدگوس» گذرانید. وی اینك در لندن زندگی
 می کند. پدرش شاهزاده محمد حسن میرزا در سال ۱۹۴۳ در * میدنهد درگذشت.
 [توضیح مؤلف]

نظرات موافق رأی نخست‌وزیر ایران محمدعلی فروغی بود که بولارد ظاهراً با او مشورت کرده بود. در نتیجه انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند به ولیعهد جوان محمد رضا پهلوی فرصت دهند شایستگی خودش را نشان بدهد. اگر به حد انتظار نمی‌رسید همیشه امکان برکنار کردنش وجود داشت.

از این‌رو وقتی که رضا شاه زیر فشار حوادث روز ۱۶ سپتامبر/ ۲۵ شهریور به نفع پسر ارشد خود از سلطنت کناره گرفت، اولیای بریتانیا پس از مشورت با مسکو تصمیم گرفتند محمدرضا پهلوی بیست و یک ساله را شاه ایران بشناسند، هرچند که عقیده داشتند «از جنس خوبی نیست و با سفارت آلمان زیاده از حد نزدیک است.» (۲۰) هاروی در یادداشت روز ۱۷ سپتامبر/ ۲۶ شهریور نوشت: «حالا چنین به نظر می‌رسد که اگر شخص اخیر طبق ضوابط قانون اساسی پادشاه حکومت مشروطه بشود و ملزم به قبول اصلاحات گردد ممکن است رضایت‌بخش از آب درآید. سفیر کبیر شوروی در تهران همین نظر را دارد و پیشنهاد شده است که او را آزمایش کنیم.» (۲۱)

چند روز بعد هارولد نیکولسن بار دیگر با پرنس حسن در رستوران بولستن ناهار خورد. او مدعی تاج و تخت قاجار را «از شناسایی محمدرضا شاه غمگین» یافت. پرنس حسن عقیده داشت: «وقتی نشان داده شود که رضا شاه معادل بیست میلیون لیره از ثروت مای ایران را دزدیده است آبروی تمام سلسله پهلوی بایستی برود. فکر می‌کنم آبرویشان روزی خواهد رفت.» (۲۲)

پیوست ۱

سفرای ایران در دربار سنت جیمز تا سال ۱۹۴۵

۱۸۵۱ تا ۵۳	شفیع خان.
۱۸۵۱	کاردار؛ ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۳ فرستاده فوق العاده و وزیر مختار.
۱۸۵۹ تا ۶۰	حسنعلی خان (مقیم پاریس). فرستاده فوق العاده و وزیر مختار.
۱۸۶۰ تا ۶۱	میرزا جعفرخان مشیرالدوله. وزیر مختار با مأموریت مخصوص. در فهرستهای وزارت امور خارجه او را سرپرست سفارت خوانده اند.
۱۸۶۲ تا ۶۴	محمودخان قراگوزلو، ناصرالملک. فرستاده فوق العاده و وزیر مختار.
۱۸۶۵ تا ۶۷	سرهنگ محمدعلی خان. کاردار. در فهرست سال ۱۸۶۷ او را «ژنرال» خوانده اند.
۱۸۶۸ تا ۷۳	ژنرال حاجی محسن خان معین الملک. ۱۸۶۸ تا ۷۰ کاردار؛ ۱۸۷۰ تا ۷۳ سفیر مقیم.
۱۸۷۳ تا ۸۹	میرزا ملکم خان ناظم الملک. فرستاده فوق العاده و وزیر مختار. از سال ۱۸۷۷ به بعد در فهرستهای وزارت امور خارجه نام او را به شکل «پرنس ناظم ملکم خان» می نوشتند.
۱۸۹۰ تا ۱۹۰۶	میرزا محمدعلی خان علاء السلطنه. فرستاده فوق العاده و وزیر مختار. در سال ۱۹۰۵ لقب «پرنس» و عنوان نظامی «امیرنویان» به وی داده شد.
۱۹۰۷ تا ۲۰	میرزا مهدی خان (پسر ارشد میرزا محمدعلی خان نامبرده).

۱۹۰۷ تا ۱۹۰۸ کاردار؛ ۱۹۰۹ تا ۱۱ سفیر مقیم؛ ۱۹۱۲ تا ۲۰ فرستاده فوق‌العاده و وزیر مختار. از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۸ در فهرستهای وزارت امور خارجه او را میرزا مهدی‌خان مشیرالملک خوانده‌اند، و در فهرست سالهای ۱۹۱۹ و ۲۰ پرنس میرزا مهدی‌خان علاء‌السلطنه امیر نوبیان، القابی که به‌هنگام مرگ پدرش به وی اعطا شده بود. میرزا داود خان مفتاح‌السلطنه. ۲۶ تا ۱۹۲۱

مأموریت‌های ویژه

سر رابرت شرلی	۱۳ تا ۱۶۱۱
سر رابرت شرلی (با اعتبارنامه مورد اختلاف)	۲۷ تا ۱۶۲۴
نقدعلی‌بیگ	۲۷ تا ۱۶۲۶
میرزا ابوالحسن شیرازی (بعداً میرزا ابوالحسن‌خان)	۱۰ تا ۱۸۰۹
میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی	۲۰ تا ۱۸۱۹
میرزا صالح شیرازی	۲۳ تا ۱۸۲۲
حسین‌خان نظام‌الدوله (همچنین ملقب به آجودان‌باشی)	۱۸۳۹
فرخ‌خان امین‌الملک (امین‌الدوله بعدی)	۵۹ تا ۱۸۵۷
میرزا جعفرخان مشیرالدوله	۶۱ تا ۱۸۶۰

همچنین به‌مناسبت‌های زیر نمایندگان ویژه‌ای از طرف ایران به لندن اعزام شدند: جشنهای پنجاهمین و شصتمین سالگرد جلوس ملکه ویکتوریا (در ۱۸۸۷ و ۱۸۹۷)، تاجگذاری جورج پنجم (۱۹۱۱) و اعلام جلوس مظفرالدین شاه و محمد علی شاه (۱۸۹۷ و ۱۹۰۸).

محل سفارت ایران در لندن طبق فهرستهای وزارت امور خارجه کراراً تغییر کرده است:

6 The Terrace, Kensington Gardens Square	۱۸۶۶
80 Holland Park	۸۹ تا ۱۸۷۳
98 Portland Place	۱۸۹۲
30 Ennismore Gardens	۱۹۰۰ تا ۱۸۹۳
4 Buckingham Gate	۱۹۰۱
47 Cornwall Gardens	۱۹۰۲ تا ۱۹۰۷
36 Queen's Gate Terrace	۱۳ تا ۱۹۰۸
22 Queen's Gate Terrace	۱۹۱۴
47 Bramham Gardens	۱۹۱۵

پیوست ۲

سفرای بریتانیا در دربار ایران تا سال ۱۹۴۵

سرهارفورد جوتر، بارونت (بعداً جوتر بریجز). فرستاده.	۱۱ تا ۱۸۰۹
سرگور اوزلی، بارونت. سفیر کبیر فوق العاده و مختار.	۱۴ تا ۱۸۱۱
جیمز موریه. وزیر مختار موقت.	۱۵ تا ۱۸۱۴
سروان هنری ویلاک (بعداً سر هنری). کاردار	۲۶ تا ۱۸۱۵
سرهنگ جان کینر مکدانلد (بعداً سر جان). فرستاده منصوب شده از جانب کمپانی هند شرقی.	۳۰ تا ۱۸۲۶
سروان جان ن. ر. *کمبل (بعداً سر جان). ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۴ کاردار؛ ۱۸۳۴ تا ۱۸۳۵ سر کنسول و نماینده مختار.	۳۵ تا ۱۸۳۰
دکتر جان مکنیل (بعداً سر جان). فرستاده فوق العاده و وزیر مختار.	۴۲ تا ۱۸۳۶
سرهنگ دوم جستین شیل (بعداً سر جستین). ۱۸۴۲ تا ۱۸۴۴ کاردار؛ ۱۸۴۴ تا ۱۸۵۳ فرستاده فوق العاده و غیره.	۵۳ تا ۱۸۴۲
و. *تیلر تامسن (بعداً سر تیلر). کاردار.	۵۵ تا ۱۸۵۳ #
عالیجناب چارلز ا. ماری (بعداً سر چارلز). فرستاده فوق العاده و وزیر مختار. (از این پس عنوان فرستادگان دولت بریتانیا همه «فرستاده فوق العاده و وزیر مختار» بوده است مگر موقعی که جز این ذکر شود.)	۵۹ تا ۱۸۵۵

سرلشکر سر هنری س. رالینسن.	۶۰ تا	۱۸۵۹
چارلز* الین.	۷۲ تا	۱۸۶۰
و. تیلر تامسن (بعداً سرتیلر).	۷۹ تا	۱۸۷۲
رونالد ف. تامسن (بعداً سررونالد).	۸۷ تا	۱۸۷۹
عالیجناب سر هنری درامند وولف.	۹۰ تا	۱۸۸۷
سرفرانک س. لاسلز.	۹۴ تا	۱۸۹۱
سر مورتیمر دیورند.	۱۹۰۰ تا	۱۸۹۴
سر آرتور ن. هاردینگ.	۱۹۰۵ تا	۱۹۰۰
سر سیسیل اسپرینگ رایس.	۱۹۰۸ تا	۱۹۰۶
سر جورج* بارکلی.	۱۲ تا	۱۹۰۸
سر والتر* تاوئلی.	۱۵ تا	۱۹۱۲
چارلز م.* مارلینگ (بعداً سر چارلز).	۱۸ تا	۱۹۱۵
سر پرسی کاکس.	۲۰ تا	۱۹۱۸
کاردار و کمیسر مخصوص.		
هرمن سی. نورمن.	۲۱ تا	۱۹۲۰
سر پرسی* لورین.	۲۶ تا	۱۹۲۱

مأموریت‌های ویژه

سر دامور کاتن.		۱۶۲۷
مهدی‌علی خان.		۱۷۹۹
فرستاده کمپانی هند شرقی.		
سروان جان ملکم (بعداً سرلشکر سر جان ملکم).	۱۸۰۱ تا	۱۸۰۰
فرستاده کمپانی هند شرقی.		
سمیوئل منستی (غیر مجاز).		۱۸۰۴
سرتیپ جان ملکم.		۱۸۰۸
فرستاده کمپانی هند شرقی. فتح‌علی‌شاه او را به‌محضور نپذیرفت.		
سرلشکر جان ملکم.		
فرستاده کمپانی هند شرقی.		
هنری الیس (بعداً سر هنری).		۱۸۱۴
فرستاده مختار برای مذاکره درباره اصلاحات عهدنامه انگلستان و ایران، امضا شده در سال ۱۸۱۲.		
هنری الیس.	۳۶ تا	۱۸۳۵
سفیر کبیر مأمور عرض تسلیت به‌مناسبت مرگ فتح‌علی‌شاه و عرض تبریک به مناسبت جلوس محمد شاه.		
وایکاونت داون.		۱۹۰۳
فرستاده ویژه مأمور نصب نشان زانوبند بر پیکر مظفرالدین شاه.		

پیوست ۳

سالشمار مناسبات انگلستان و ایران تا سال ۱۹۴۵ (برای تکمیل پیوستهای ۱ و ۲)

علاءالدین محمد فرمانروای اسمعیلی [الموت] نماینده‌ای به‌دربار هنری سوم می‌فرستد.	۱۲۳۸
ادوارد اول پادشاه انگلستان جفری *دولانگلی را به‌دربار ارغون‌خان پادشاه مغول می‌فرستد.	۱۲۹۰
آنتونی *جنکینسن، نمایندهٔ کمپانی *مسکووی که حامل نامه‌ای از ملکهٔ الیزابت اول است وارد دربار شاه طهماسب در قزوین می‌شود.	۱۵۶۲
آرتور *ادواردز و ریچارد *ویلز، نمایندگان کمپانی مسکووی موفق می‌شوند از شاه طهماسب امتیازات بازرگانی تحصیل کنند.	۱۵۶۸
آنتونی و رابرت شرلی وارد قزوین می‌شوند.	۱۵۹۸
ریچارد *استیل و جان *کراوتر، نمایندگان کمپانی هند شرقی در اصفهان به‌حضور شاه عباس می‌رسند.	۱۶۱۵
اولین محمولهٔ کالاهای کمپانی هند شرقی با کشتی *«جیمز» به‌مباشرت ادوارد *کاناک از بندر سورات به‌جاسک حمل می‌شود.	۱۶۱۶
ادوارد کاناک موفق می‌شود از شاه عباس فرمانی بگیرد که به‌کمپانی هند شرقی امتیازات بازرگانی اعطا می‌کند و نیز اجازهٔ استقرار یک سفیر مقیم در دربار ایران و در صورت نیاز سفیری از ایران در لندن. کمپانی هند شرقی کارگزارهایی در اصفهان و شیراز تأسیس می‌کند.	۱۶۱۷
کمپانی هند شرقی در اخراج پرتغالیان از جزیرهٔ هرمز به شاه‌عباس کمک می‌کند.	۱۶۲۲
شاه صفی فرمان سال ۱۶۱۷ شاه عباس را مورد تأیید قرار می‌دهد.	۱۶۲۹

- ۱۷۶۳ شیخ بوشهر مقداری زمین برای تأسیس کارگزاری و ایجاد گورستان در اختیار کمپانی هند شرقی می‌گذارد.
- کریم‌خان زند فرمانی صادر می‌کند و امتیازات بازرگانی و اجازه تأسیس کارگزاری بوشهر را به کمپانی هند شرقی اعطا می‌کند.
- ۱۸۰۱ امضای عهدنامه‌های سیاسی و تجارتنی بین انگلستان و ایران در تهران پس از مذاکرات سروان جان ملکم.
- ۱۸۰۹ امضای عهدنامهٔ مجمل دوستی و اتحاد بین انگلستان و ایران در تهران پس از مذاکرات سرهارفورد جوتر.
- ۱۸۱۱ ورود دو محصل ایرانی - نخستین محصلان اعزام شده از ایران - به انگلستان.
- ۱۸۱۲ امضای عهدنامهٔ مفصل دوستی و اتحاد در تهران پس از مذاکرات سرگور اوزلی.
- ۱۸۱۴ امضای عهدنامه‌ای «برای اصلاح شرایط عهدنامهٔ مفصل سال ۱۸۱۲» در تهران با شرکت جیمز موریه و هنری‌الیس که از آن پس به «عهدنامهٔ تهران» معروف شد.
- ۱۸۱۵ پنج محصل ایرانی دیگر وارد انگلیس می‌شوند.
- ۱۸۱۹ محصلان ایرانی به وطن بازمی‌گردند.
- ۱۸۳۸ نیروهای بریتانیایی اعزام شده از هندوستان به دنبال حملهٔ ایران به هرات جزیرهٔ خارگ را اشغال می‌کنند.
- به علت مسئلهٔ هرات و مسائل مورد اختلاف دیگر هیئت‌های دیپلماتیک و نظامی انگلیس ایران را ترک می‌کنند.
- ۱۸۴۱ به دنبال حل و فصل اختلافات انگلستان و ایران روابط دیپلماتیک بین دو کشور دوباره برقرار می‌شود.
- امضای عهدنامهٔ تجارتنی بین انگلستان و ایران در تهران، که به دولت ایران اجازه می‌دهد کنسولگریهایی در بمبئی و لندن تأسیس کند و متقابلاً انگلیسی‌ها را مجاز می‌سازد در تهران و تبریز کنسولگری داشته باشند.
- نیروهای بریتانیایی جزیرهٔ خارگ را تخلیه می‌کنند.
- ۱۸۴۲ دولت ایران متعهد می‌شود واردات بردگان افریقایی را به ایران از راه دریا قلع و علع سازد.
- ۱۸۴۸
- ۱۸۵۱ امضای میثاق‌نامه‌ای بین انگلستان و ایران که به موجب آن به ناوهای متعلق به انگلستان و کمپانی هند شرقی اجازه داده می‌شود جهازهای ایرانی را در جستجوی برده‌های سیاه متوقف ساخته مورد تفتیش قرار دهند.
- دولت ایران متعهد می‌شود از مداخله در امور هرات خودداری کند.
- خروج هیئت دیپلماتیک بریتانیا از ایران به دنبال دعوی شخصی میان
- ۱۸۵۳
- ۱۸۵۵

- چارلز ماری، وزیر مختار انگلیس و دولت ایران، سپاهیان ایران هرات را به تصرف خود درمی آورند (اکتبر). ۱۸۵۶
- حکومت هندوستان علیه ایران اعلان جنگ می دهد (نوامبر).
نیروهای بریتانیایی اعزام شده از هندوستان جزیره خارگ را اشغال می کنند و در خاک اصلی ایران پیاده می شوند (سامبر). ۱۸۵۷
- به دنبال شکستهای قوای ایران عهدنامه صلح در پاریس امضا می شود (مارس).
برقراری دوباره روابط دیپلماتیک بین دو کشور (ژوئیه). ۱۸۵۸
- بقیه نیروهای بریتانیایی از جزیره خارگ خارج می شوند. ۱۸۶۲
- دولت ایران متعهد می شود اجازه احداث يك خط تلگراف بین خاتقین و بوشهر را از مسیر تهران بدهد. گام اول در ایجاد ارتباط تلگرافی بین لندن و هندوستان. ۱۸۷۲
- بارون جولیس رویتز موفق می شود يك امتیازنامه با شمول بسیار وسیع برای اجرای طرحهای اقتصادی در ایران به دست بیاورد. ۱۸۷۳
- دیدار رسمی ناصرالدین شاه از انگلستان (۱۸ ژوئن تا ۵ ژوئیه). لغو امتیازنامه رویتز (نوامبر). ۱۸۸۸
- ناصرالدین شاه زیر فشار انگلیسی ها موافقت می کند کشتی های خارجی در رود کارون رفت و آمد کنند. ۱۸۸۹
- دومین دیدار رسمی ناصرالدین شاه از انگلستان (اول تا ۲۹ ژوئیه). میرزا ملکم خان وزیر مختار ایران در انگلستان از سال ۱۸۷۳، به علت بی نظمی هایی که بر سر امتیازنامه لاطاری پیش می آید و او در آنها دست دارد از مقام خود معزول می شود. ۱۸۹۰
- بارون رویتز به عنوان غرامت لغو امتیازنامه سال ۱۸۷۲، امتیازنامه جدیدی برای تأسیس بانك و استخراج معادن در ایران دریافت می کند. بانك شاهنشاهی ایران به وجود می آید. ۱۸۹۲
- عالیجناب ج. *تالبوت موفق به تحصیل امتیازنامه تنباکو می شود. پرنس ملکم خان انتشار «قانون» را در لندن آغاز می کند. به دنبال بروز اعتراضات سراسری در ایران امتیازنامه تنباکوی تالبوت لغو می شود. دولت ایران برای پرداخت ۵۰۰ هزار لیره غرامت، اولین وام خارجی خود را (از بانك شاهنشاهی) دریافت می کند. ۱۸۹۷
- امضای موافقت نامه بین شرکت برادران لینچ و خوانین بختیاری برای احداث جاده اهواز - اصفهان. ۱۹۰۱
- ولیم داریسی موفق می شود امتیازنامه استخراج نفت را در تمام ایران به جز پنج ایالت شمالی به دست بیاورد. ۱۹۰۲
- دیدار رسمی مظفرالدین شاه از انگلستان (۱۷ تا ۲۵ اوت) تحسن بزرگ مشروطه خواهان در محوطه سفارت انگلیس در تهران و ۱۹۰۶

- متعاقباً صدور فرمان مشروطیت از جانب مظفرالدین‌شاه و تدوین اولین قانون اساسی ایران.
- ۱۹۰۷ امضای قرارداد بین انگلستان و روسیه که از جمله ایران را به دو منطقه نفوذ میان دو قدرت بزرگ تقسیم می‌کند.
- ۱۹۰۸ مهندسان داری موفق به کشف نفت به مقدار قابل بهره‌برداری تجارتمی در مسجد سلیمان می‌شوند و این امر منجر به تأسیس شرکت نفت انگلیس و ایران (که اینک بریتیش پترولیوم یا «بی‌پی» نام دارد) و پیدایش صنعت نفت ایران می‌شود.
- ۱۹۱۴ آغاز جنگ جهانی اول در اروپا. دولت ایران اعلام بیطرفی می‌کند. انگلیسی‌ها برای محافظت از آبادان و میدانهای نفتی سپاهیان اعزام شده از هندوستان را در ایران پیاده می‌کنند.
- ۱۹۱۵ ملیون ایرانی سرکنسول انگلیس در شیراز و مدیر بانک شاهنشاهی شیراز را به‌همراهی خانواده و کارمندانشان اسیر می‌کنند.
- ۱۹۱۶ امضای قرارداد سری میان انگلستان و بختیاری‌ها در تهران که آن را چارلز مارلینگ و چهارتن از خوانین درجه اول بختیاری امضا می‌کنند (فوریه).
- سرلشکر پرسی سایکس وارد بندرعباس می‌شود و به‌استخدام افراد داوطلب برای تشکیل «پلیس جنوب ایران» می‌پردازد (مارس).
- ۱۹۱۸ نیروهای بریتانیایی از بغداد وارد ایران می‌شوند و شهر قزوین را مقرر فرماندهی خود قرار می‌دهند.
- ۱۹۱۹ امضای قرارداد میان انگلستان و ایران در تهران که «به‌موجب آن دولت بریتانیا برای ترقی و تعالی ایران به‌آن کمک خواهد کرد» (اوت). [مورخان ایرانی این موافقت‌نامه را «قرارداد تحت‌الحمايگی ایران» نام داده و آن را کراراً «تنگین» و «شوم» خوانده‌اند. م.م.]
- دیدار رسمی احمد شاه از انگلستان (۳۱ اکتبر تا ۸ نوامبر). کودتای رضا خان (فوریه). ۱۹۲۱ اعلام فسخ قرارداد ۱۹۱۹ از طرف ایران. خروج نیروهای بریتانیایی از خاک ایران. بروز اختلاف میان رضاخان و انگلیسی‌ها بر سر موقعیت نورچشمی آنها ۱۹۲۴ شیخ خزعل، حاکم محمره.
- ۱۹۲۵ شیخ خزعل مجبور به ترک محمره و اقامت در تهران می‌شود. احمد شاه از سلطنت خلع می‌گردد (اکتبر)، و رضاخان پادشاه تازه ایران خوانده می‌شود (دسامبر).

پیوست ۴

سفر میرزا ابوالحسن به انگلستان سفیر ایران

اشعار منتشر شده در نشریه «استیتس من»
به تاریخ ژانویه ۱۸۱۰

اثر جارچی

به آهنگ * «قورباغه در کلاه اپرا» خوانده شود

سفیر ایران آمده به انگلستان،
ناپلیون میگه آی امان!
سفیر آدم با اسم رسمی است،
گفته به ما در ملک ایران
چیزهای فرانسوی تماماً خواهد شد داغان.
مثل پارلهوو، وولهوو، تخت نرد و اسفناژ.
ناپلیون میگه آی امان!

برای دیدن سفیر همه دویدند؛
ناپلیون میگه آی امان!
یارو شصت و سه بچه داره. ناپلیون میگه آفرین!
چه مردی! درحالی که من حتی یک بچه هم ندارم!
با وجود پارلهوو، وولهوو، ژوزفین و دیگران؛
ناپلیون میگه آی امان!

تا شرفیاب نشده بود از خونه بیرون نرفت؛

ناپلیون میگه آی امان!
 پس رفت به دربار از میان ازدحام،
 شرفیاب شد و اجازه گرفت بره ددر،
 با پارلهوو، وولهوو و مستر* جمبول «هاو دو یو دوا»
 ناپلیون میگه آی امان!

سفیر ایران رفته به اپرا؛
 ناپلیون میگه آی امان!
 سفیر میگه از بس خوشش اومده، هر شب میخواد بره،
 هرچندکه هیچ نمیفهمه چی به چیه،
 با پارلهوو، وولهوو، و* «نالدی» و* «وستریس»؛
 ناپلیون میگه آی امان!

بعداً سفیر ایران رفته به تیارت؛
 ناپلیون میگه آی امان!
 از بدبختی های* «لیرشاه» زده زیر گریه،
 بعد در* «پاتتومیم» زده زیر خنده،
 با پارلهوو، وولهوو، و جویی* گریمالدی؛
 ناپلیون میگه آی امان!

بعد در کمپانی هند شرقی کرده صرف شام؛
 ناپلیون میگه آی امان!
 برای ادای احترام، عالیجنابان
 بعضی از جلو، بعضی از عقب شدند خرامان،
 با پارلهوو، وولهوو، با لقمه چرب و لاکپشت؛
 ناپلیون میگه آی امان!

در بانك سفیر دید سکه کمیابه.
 ناپلیون میگه چهچه!
 اما تا دلتون میخواد بهش اسکن نشون دادند،
 با یك سخنرانی از استاد علم اقتصاد، هنری* هیز،
 با پارلهوو، وولهوو و سفته‌های دولتی؛
 ناپلیون میگه آی امان!

بعد از این عالیجناب به کدوم سمت تشریف میبرند؟
 ناپلیون میگه آی امان!
 شاید اگه بخواد اقبالش رو امتحان بکنه،

به مغازه * «بیش» برای خرید بلیت لاطاری بره،
با پارلهوو، وولهوو و يك نمره خوب خوش شانس؛
ناپلیون میگه آی امان!

اگه جناب سفیر برنده بشه،
ناپلیون میگه آی امان.
شك نیست که مستر بیش آنقدر بی ادب نیست
که به يك چنین آقایی بلیت پوچ بفروشه،
با پارلهوو، وولهوو و جوایز بزرگش؛
ناپلیون میگه آی امان!

اگه جایزه اول رو بیره، در هر قسمتی که باشه،
ناپلیون میگه آی امان!
اهمیتی نداره، چون خوشحالش میکنه.
موقع رفتن میگه «مستر جمبول، از طرف من از همه تشکر،
با پارلهوو، وولهوو، مستر بیش ترا هم نمی‌کنم فراموش.»
ناپلیون میگه آی امان!

نامه میرزا ابوالحسن به روزنامه «مورنینگ پست»

درج شده در شماره ۴۹ مه ۱۸۱۰

آقا، سرور من،
وقتی مدتی پیش شما بهمن نوشت درباره چیزهای خوب و بد که در این کشور من
دید فکرهایم تحریر کرد، من در آن وقت انگلیسی خوب ندانست. حالا که من کمی بهتر
انگلیسی خواند و نوشت، فکرهایم را برای شما تحریر کرد. در این کشور چیزهای بد
زیاد نیست. همه چیز خوب است اما من فکر کرد اگر هیچ چیز بد ننوشت شما گفت من
فقط تملق گفت. این است که من بدترین چیزی که دانست گفت. من این جمعیت زیاد در
مهمانی‌های شب دوست نداشت. در هوای سرد این همه جمعیت خوب نیست. ولی حالا در
هوای گرم خیلی بدتر. من تعجب کرد حالا که هر روز از روز پیش گرمتر، در مهمانی‌ها
جمعیت بیشتر از سابق هست. خانمهای زیبا از سر و رویشان عرق چکید. این هیچ خوب
نیست. من همیشه ترسید يك خانم پیر وسط جمعیت بکوهو مرد. این هیچ خوب نیست، خوشی
من خراب کرد. من فکر کرد اگر خانمهای پیر بالاتر از ۸۵ سال به مهمانی‌ها نیامد خیلی
بهتر. چرا اینقدر به خودشان زحمت داد. يك چیز دیگر که کمی بد است. يك خانم جوان
بسیار زیبا با يك شوهر زشت! این هیچ خوب نیست، خیلی بد. من از سر گور [اوزلی]
پرسید چرا این جور است. او بهمن گفت شاید شوهر خیلی مرد خوب، اگر خوش قیافه

نیست اهمیت ندارد، شاید خیلی پول دارد، شاید لقب دارد. من گفتم من این را دوست نداشتم، خیلی حیرت‌آور. این چیزهای بد بود، حالا من چیزهای خوب گفتم. مردم انگلستان همه خیلی خوب، مردم همه خوشحال، میکنند هر کار دلشون خواست، میگویند هر چی دلشون خواست، تو روزنامه مینویسند هر چی دلشون خواست. من مردم انگلستان را خیلی دوست داشتم. به من خیلی خوب، خیلی با ادب، من به قبله عالم گفتم مردم انگلستان مردم ایران را خیلی دوست داشت. پادشاه انگلیس بهترین انسان در دنیا. ملتش را خیلی دوست داشت. به من با مهربانی صحبت کرد. من او را خیلی دوست داشتم. ملکه بهترین بانویی که من دیدم. ولیعهد چه آقای قشنگ خوش لباس خوبی. من آنقدر انگلیسی ندانستم که نتوانستم درست او را ستایش کنم. من او را خیلی بیشتر دوست داشتم. رفتارش مثل طلسم و جادو. همه شاهزادگان خیلی آقاها را خوب، آقاها را خوش قیافه، خوش صحبت، خیلی مهربان من همه را خیلی دوست داشتم. من فکر کردم در این کشور همه خانمها و آقاها خیلی عالیمقام، خیلی پرافتخار، خیلی پولدار (به جز دو یا سه نفر)، خیلی خوب، خیلی مهربان به زیردستان. این خیلی خوب. من رفت به تماشای *چلسی (بیمارستان چلسی که در اصل به فرمان چارلز دوم ساخته شده بود) من خیلی راضی. دو چیز. سربازها وقتی دید پادشاه خوب از پدرهای پیر زخم خورده و بچه‌های کوچک مواظبت کرد خیلی بهتر جنگید. بعد من رفت به گرینیچ. آنجا هم جای خوب. از تماشای آن من از شدت شادی کمی ناراحت شدم. همه پیرمردها اینقدر خوش، ناهار خوب خورد، ساختمان عالی، تختخوابهای عالی، همه چیز خوب (در بیمارستان نیروی دریایی که آن را معمار معروف کریستوفر *رن ساخته بود و اینک دانشکده سلطنتی نیروی دریایی است). این کشور خیلی خوب. خانمهای انگلیس خیلی قشنگ، خیلی زیبا. من خیلی مسافرت کردم. من عربستان رفت، کلکته رفت، حیدرآباد، پونه، بمبئی، گرجستان، ارمنستان، استانبول، مالت، جبل الطارق. من قشنگترین خانمهای گرجی، چرکسی، ترک، یونانی دید ولی هیچکدام مثل خانمهای انگلیسی زیبا نیست. همه خیلی زرننگ. فرانسوی حرف میزنند، انگلیسی حرف میزنند، ایتالیایی حرف میزنند، خیلی خوب ساز میزنند، خیلی خوب آواز میخوانند. اگر خانمهای ایران مثل خانمهای انگلیس بود، من خیلی خوشحال. ولی خانمهای انگلیس اینقدر خوب و شیرین حرف میزنند، من فکر کردم قصه میگویند. این خیلی خوب نیست. من یک چیز دیگر دید ولی نفهمیدم که خوب است یا بد. پنجشنبه پیش من چند تا کالسه خیلی عالی دیدم با اسبهای عالی. هزارها نفر برای تماشای کالسه‌ها آمده بود. من پرسیدم چرا؟ به من گفتند آقاها روی کرسی خودشان به جای سورچی کالسه راندند. من گفتم چرا به خودشان زحمت داد. به من گفتند خیلی خوب کالسه راندند، این خیلی خوب است. باران تند می‌بارید. بعضی لردها، آقاها خیس شدند. من گفتم چرا توی کالسه رفتی؟ به من گفتند سورچی خوب اهمیت به باران نمی‌دهد، هر روز خیس می‌شود. اگر توی کالسه برود باعث سرشکستگی است. این را من نفهمیدم.

آقا، سرورم، شب به‌خیر

ابوالحسن

پاسخ روزنامه «مورنینگ پست»

روزنامه «مورنینگ پست» در شماره اول ژوئن خود زیر عنوان «سفیر کبیر ایران» نامه میرزا ابوالحسن را مورد بحث قرار داد و به شکل زیر درباره آن اظهار نظر کرد:

بهما اطمینان داده شده نامه‌ای که اخیراً در این روزنامه به طبع رسید حقیقتاً به زبان انگلیسی به قلم شخص عالیجناب سفیر کبیر ایران نگاشته شده بود. با توجه به مشکلاتی که افراد خارجی در کسب معلومات محدودی از زبان ما در مدتی چنین کوتاه دارند، رسیدن به این درجه از تسلط از هر لحاظ شایسته تحسین است. با در نظر گرفتن رفتار مؤدبانه و خوی مسالمت آمیز و فضایل ذاتی اصیل حضرتشان بسیار مطلوب است که اعلیحضرت پادشاه ایران ایشان را بار دیگر برای برعهده گرفتن یک مأموریت دیپلماتیک به این کشور انتخاب کنند، کشوری که رفتارشان در آن با حسن قبول عامه مردم و بالاخص محافظان اشرافی که در آن آمد و شد دارند مواجه شده است. حضرت والا به این کشور علاقه دارند و بارها اظهار نظرهای بسیار درستی درباره آداب و رسوم و وسایل ما کرده‌اند. هر چند ایشان به زبان بسیار محترمانه ملاحظات خود را خطاب به بانوان سنین مشخصی بیان فرموده‌اند، ما امیدواریم که بسیاری از مخدرات جوانتر نیز پند بگیرند و مخصوصاً بانوان جوان که جمال و برازندگی‌شان به حق مورد توجه و تحسین حضرتشان قرار گرفته است گاه در محاورات خود به مسائلی فراتر از سبکسریهای گذرای لحظات نیز عطف توجه کنند. حضرت والا از مشق سواره نظام در آمفی تئاتر* اسلی ابراز رضایت کردند و با تیز هوشی فرمودند که خوب است این برنامه را «اپرای سوارکاران» نام بگذارند.

پیوست ۵

سفر ناصرالدین شاه به انگلستان

تصنیفهای انگلیسی عامه‌پسند

که به‌مناسبت اولین سفر ناصرالدین‌شاه در سال ۱۸۷۳ سروده شده

ترانهٔ اتحادیهٔ کارگران زراعتی با عنوان
«شاه»

۱

برادر کیست که در خیابان از راه می‌رسد؟ شاه است، شاه است.
کیست که از سر تا پا پوشیده از الماس است؟ شاه است، شاه است.
برویم به استقبالش، ببریم احوالش،
بنوازیمش، از گرد راه بزدائیمش.
چه شخص شریفی، شاه است، شاه است.

۲

پادشاه جبار سرزمین برده‌ها تویی، ای شاه، ای شاه.
خواست تو قانون است که بدست خودت اجرا می‌شود،
در کشور تو کثافت و طاعون و قحطی و ویرانی اهمیتی ندارد،
مادامی که مردم به ساز تو برقصند،
و تو خودت را در لباس مزین به الماسهای رخشان و شاد پیوشانی،
ای شاه، ای شاه.

پیوست ۵

۳

شاه آمده است چیز یاد بگیرد،
 شاه آمده است ببیند مسیحیان چه می گویند،
 شاه آمده است بفهمد که علم و هنر در کشورهای متمدن
 نشانه های بارز عظمت يك ملت است،
 و جباریت نتیجه ای جز رکود و سکون ندارد.

۴

شاه نیازی ندارد زرق و برق مد را ببیند؛
 در کشور خودش به اندازه کافی زرق و برق دارد.
 اگر شاه حتماً باید توپ و تفنگ ما را ببیند،
 کشتی های جنگی ما را ببیند و از قدرشان خبر بگیرد،
 لازم نیست به شاه با لاف و گراف گزارش بدهیم
 با اشك چشم به او سخن خواهیم گفت.

۵

ای شاه تلگراف ما را ببین و راه آهن ما را،
 جاده های ما را و شاهراه های ما را،
 ببین و بفهم که اگر بار دیگر در کشورت قحطی شود،
 با این وسایل می توانی به مردم غذا برسانی،
 ای شاه، ای شاه.

۶

ای شاه، ببین چگونه تجارت ما
 گوش به فرمان قانون عرضه و تقاضا دارد،
 ای شاه، ببین در همه جا ما
 خواستار معاملات آزادیم.
 خرید و فروش غله آزاد است،
 و زمین بزودی در خدمت مردم خواهد بود، ای شاه.

۷

ای شاه، امروز آزادی را برای همه می خواهیم،
 بردگی و بدبختی را ای شاه نمی خواهیم.
 حتی زحمتکشان که تا امروز بودند فراموش،
 کاری کرده اند که خودشان را از زورگویی و ستمکشی نجات دهند،
 ای شاه، ای شاه.

۸

اتحادیه ملی کارگران زراعتی، ای شاه،
 وسیله‌ای است که تهیدستان با هم به کمک آن
 زنجیرهای اسارتشان را خواهند گست،
 و به خودشان و همه اطرافیان کمک خواهند کرد،
 و هرگز آنان را در جای قبلی‌شان رها نخواهد کرد، ای شاه.

۹

برگرد بهایران بهزودی زود، ای شاه ای شاه،
 بهجای خوش‌گذرانی و تن‌آسانی، ای شاه، ای شاه،
 برو بهایرانیهای بیچاره بگو اگر می‌خواهند آزاد شوند،
 باید از دل و جان بیبوندند بهم دراتحادیه کارگران
 و بردارند از سر راه همه موانع را، حتی اگر تو باشی، ای شاه، ای شاه.

تصنیف مردم‌پسند که توسط بریسی *وین خوانده می‌شد

آیا شاه را دیده‌اید؟

۱

ببینید بچه‌ها مردی را که از تهران آمده است،
 با عزم جزم آمده است غوغا کند، در این دوران شوری پیا کند،
 پس وقتی بچه‌های کوچک به من زل می‌زنند و می‌گویند:
 «می‌خواهیم بدانیم توجه‌دستی، تو که به گای *فاکس در آسمان می‌مانی»،
 من می‌گویم: «بچه‌ها، من شاهم!»

برگردان

آیا شاه را دیده‌اید بچه‌ها، آیا شاه را دیده‌اید؟
 آستر کتشی بچه‌ها! اسکناسهای پنج لیره‌ای است، بگید ماشالا!
 از نوک سر تا کمر، پوشیده از الیاس بدلی است و مثل ستاره می‌درخشد.
 نمی‌دانید بچه‌ها، شاه بودن چه کیفی دارد!

۳

مثل موج از کانال مانش گذشتم،
 دکمه‌های لباسم برق می‌زد،
 حالم چندان خوش نبود،
 ولی همه گفتند به به!
 از کشتی که آمدم پایین،
 ولیعهد شما گفت: «چه دریانورد کار کشته‌ای!»
 من سرم را قدری تکان دادم چون در دریا من فقط شاهم!
 برگردان

آیا شاه را دیده‌اید بچه‌ها، آیا شاه را دیده‌اید الخ

۳

درضیافت رسمی در حضور ولیعهد
 وقتی نشستیم سر میز،
 من دستم را دراز کردم توی بشقاب او
 و اشتباهاً لیوانش را برداشتم.
 ولیعهد بلند شد و زل زد به من
 و گفت: به راستی، حضرت اعلی!
 من فقط لبخند زدم و گفتم: «والاحضرت،
 شما با شاه شام می‌خورید.»

برگردان

۴

من عاشق آب‌نبات چوبی و نقلهای شما هستم،
 عاشق بستنی قیفی‌هاتون هم هستم،
 اما راستی راستی عاشق رقاصه‌های باله هستم
 میدونید خیلی - چجوری بگم - ماهند!
 همه‌شون می‌گن حاضرند با من بیان به ایران،
 به شرطی که ما‌مانشون هم بیاد -
 ولی بدون شك این شرط
 برای شاه لطفی نداره!

برگردان

○

ملکه را دیدم، ولیعهد، شهردار لندن،
 میدان لستر، ناوگان باعظمت،
 ولی از همه بیشتر از موزه خیابان *بیکر خوشم اومد.
 اونجا پسر بچه‌ای گفت:
 «بابا، بابا، اون یکی چقدر قشنگه!
 هرچند که تو کتابچه راهنما نمره‌اش نیست.»
 بچه فکر کرده بود شاه مجسمه مومی‌یه!
 برگردان

آخرین بند

باز برمی‌گردم به تهران، خداحافظ.
 جایی که زندگی مردها خیلی آرومه،
 و زندگی زنها، ولی صبر کنید يك نقشه!
 سال دیگه، زنهام رو با خودم میارم اینجا،
 می‌بخشمشون به شهردارهای ولایات،
 پراکنده شون می‌کنم در سرتاسر کشور،
 بعد چادر می‌زنم در میدانهای *وست‌اند،
 و شروع می‌کنم به خوش گذرونی، درست مثل يك شاه!
 برگردان

منابع و مراجع

نشانه‌های اختصاری

BL	British Library
BO	Bodleian Library, Oxford
CU	Cambridge University Library
HH	Hatfield House
IO	India Office Library and Records
LU	University of London
MT	St. Michael's College, Tenbury
NLW	National Library of Wales
PRO	Public Record Office, Kew
RA	Royal Archives, Windsor Castle
SA	St. Antony's College, Oxford

کتابهای مرجع

- AITCHISON, C.W. (ed.), *A Collection of Treaties, Engagements and Sanads Relating to India and Neighbouring Countries*, Vol. XIII, Calcutta 1933.
- *BAMDAD, Mehdi, *Tarikh-i Rejal-i Iran*. (Dictionary of National Biography of Iran 1700-1960), 6 vols, Tehran 1966-72.
- BUCKLAND, C.E., *Dictionary of Indian Biography*, London 1906.
- Dictionary of National Biography*.
- Encyclopaedia of Islam*.
- Foreign Office Lists*.
- *STOREY, C.A., *Persian Literature: A Bio-Bibliographical Survey*, 2 vols, London 1927-53.

✻ آثار فارسی یا ترجمه شده به فارسی

— «شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری»، تألیف مهدی بامداد. ج. ۶. انتشارات زوار، چند چاپ.

— آنچه از این کتاب تا کنون به فارسی منتشر شده به شرح زیر است: «ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری»،

ترجمه از انگلیسی به روسی: یو. ا. برگل؛ ترجمه از روسی به فارسی: یحیی آرین پور، سیروس ایزدی، کریم کشاورز؛ ویراسته احمد منزوی. ۲ ج. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.

چند کتاب درباره تاریخ قاجاریه

- BAKHASH, Shaul, *Iran: Monarchy, Bureaucracy and Reform under the Qajars*, London 1978.
- *CURZON, G.N., *Persia and the Persian Question*, 2 vols, London 1892.
- *FASA'I, Hasan, *History of Persia under Qajar Rule*, trans. M. Busse, New York 1972.
- *KAZEMZADEH, Firuz, *Russia and Britain in Persia 1864-1914*, Yale 1968.
- KELLY, J.B., *Britain and the Persian Gulf*, Oxford 1968.
- LORIMER, J.G., *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Asia*, Vol. I, Calcutta 1915.
- *MAHMUD, Mahmud, *Tarikh-i Ravabet-i Siyasi-yi Iran va Inglis dar Garn-i Nuzdahom-i Miladi* (History of Anglo-Persian Political Relations during the Nineteenth Century), Tehran 1958.
- RAWLINSON, Henry, *England and Persia in the East*, London 1875.
- *SYKES, P.M., *A History of Persia*, 2 vols, 2nd edn, London 1921.
- *WATSON. R.C., *A History of Persia*, London 1866.
- YAPP, M.E., *Strategies of British India*, Oxford 1980.

* آثار فارسی یا ترجمه شده به فارسی

- «ایران و قضیه ایران»، تألیف جرج ن. کرزن، ترجمه غ. وحید مازندرانی. ۲ ج. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- «فارسنامه ناصری»، تألیف میرزا حسن فسایی شیرازی، ۲ ج. تهران، ۱۳۱۳ هـ. ق؛ چ افست، سنایی، ۱۳۴۰ ش.
- «روس و انگلیس در ایران: ۱۹۱۴-۱۸۶۴»، تألیف فیروز کاظم زاده، ترجمه دکتر منوچهر امیری. شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۴.
- «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی»، تألیف محمود محمود. ۸ ج. اقبال، چند چاپ.
- «تاریخ ایران»، نوشته ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه محمد تقی فخرداعی گیلانی. تهران، ۱۳۲۳ به بعد، چند چاپ.
- «تاریخ قاجار: از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸ میلادی»، نوشته رابرت گرنت واتسن، ترجمه عباسقلی آذری. تهران، ۱۳۴۰.

اولین ایلچی ایران در انگلستان

فصل اول
منابع اصلی
منتشر نشده

IO, East India Company Court Minutes.

منتشر شده

Calendar of State Papers. Colonial Series. East Indies (1513-1634), 5 vols, London 1862-92.

Cartwright, John, *The Preacher's Travels*, London 1611.

Chew, S.C., *The Crescent and the Rose*, New York 1965.

A Chronicle of the Carmelites in Persia, 2 vols, London 1939.

Davies, D.W., *Elizabethans Errant*. Ithaca, New York, 1967.

Ferrier, R.W., "The European Diplomacy of Shah Abbas I and the first Persian Embassy to England," *Iran: Journal of the British Institute of Persian Studies*, Vol. XI, London 1973.

Finett, John, *Finetti Philoxensis; Some Choice Observations Touching the Reception and Precedence, the Treatment and Audience, the Punctillios and Contests of Forren Ambassadors in England*, London 1656.

Foster, William, *John Company*, London 1926.

Herbert, Thomas, *Relation of Some Yeares Travail*, ed. W. Foster, London 1928.

Nixon, Anthony, *The Three English Brothers*, London 1607.

Ouseley, Gore, *Persian Recreations or Oriental Studies by Philoxenus Secundus*, London 1812.

Penrose, Boris, *The Sherleian Odyssey*, Taunton 1938.

Ross, E.D., *Sir Anthony Sherley and his Persian Adventures*, London 1933.

*Sherley, Anthony, *His Relation of his Travels into Persia*, London 1613.

Shirley, E.P., *The Shirley Brothers*, Chiswick 1848.

Stevens, Roger, "Robert Sherley; the Unanswered Questions," *Iran: Journal of the British Institute of Persian Studies*, Vol. XVII, London 1979.

Stodart, Robert, *The Journal of Robert Stodart*, ed. E.D. Ross, London 1935.

* آثار ترجمه شده به فارسی

— «سفرنامه شرلی»، نوشته سرآنتوان و روبرت شرلی، ترجمه اوانس. تهران، ۱۳۳۰ ه. ق؛ چاپ جدید هم

دارد.

ارجاعات

1. Quoted by Ross, p. 95.
2. *A Chronicle of the Carmelites in Persia*, Vol. I, p. 143.
3. Quoted by E.P. Shirley, p. 61.
4. Finett, p. 136.
5. East India Company Court Minutes, B/10, p. 58.
6. Finett, p. 173.
7. *ibid.*, p. 174.
8. *ibid.*, p. 176.
9. *ibid.*
10. *ibid.*, p. 177.
11. Quoted by Ferrier, p. 86.
12. East India Company Court Minutes, B/11, p. 451.
13. Quoted by Penrose, p. 225.
14. Quoted by Stevens, p. 116.

فصل دوم چگونگی ایرانی نمایندگی انگلستان را بر عهده گرفت
منابع اصلی
منتشر شده

IO: Boards Collections; Bombay Proceedings; Factory Records (Persia and Persian Gulf); Home Series (Misc.); Political and Secret Department.

LU, Shadman, S.F., "The Relations of Britain and Persia 1800-15," Doctoral thesis, 1939.

NLW, Kentchurch Court papers.

منتشر شده

Ingram, Edward, *Commitment to Empire: Prophecies of the Great Game in Asia 1797-1800*, Oxford 1981.

Kaye, J.W., *The Life and Correspondence of Major-General Sir John Malcolm, GCB*, 2 vols, London 1856.

Shadman, S.F., "A Review of Anglo-Persian relations 1798-1815," *Proceedings of the Iran Society*, Vol.II, Pt 6, 1943.

*Stewart, Charles (trans.), *Travels of Mirza Abu Taleb Khan in Asia, Africa and Europe*, 2 vols, London 1810.

Wellesley, Marquess, *A Selection from the Despatches, Treaties and other Papers of the Marquess Wellesley KG during his Government of India*, ed. S.J. Owen, Oxford 1877.

Wellesley, Marquess, *The Despatches, Minutes and Correspondence of the Marquess Wellesley KG during his Administration in India*, 5 vols, ed. M. Martin, London 1836.

✦ آثار فارسی

— «میر طالبی یا مفرنامه میرزا ابوطالب خان»، به کوشش حسین خدیوچم. شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۲. تجدید چاپ هم شده است.

ارجاعات

1. IO, P380/73, Mehdi Ali Khan to Duncan, Bushire 2 November 1798.
2. *ibid.*, Hankey Smith to Duncan, Bushire 1 November 1798.
3. *ibid.*, Sheikh Naser to Duncan, Bushire 5 November 1798.
4. *ibid.*, Hankey Smith to Duncan, Bushire 5 November 1798.
5. *ibid.*, Mehdi Ali Khan to Duncan, Bushire 2 November 1798.
6. *ibid.*, Bombay Board Resolution, 23 November 1798.
7. IO, P380/75, Sheikh Naser to Duncan, Bushire 10 January 1799.
8. IO, P380/71, Duncan to Mehdi Ali Khan, Bombay 3 September 1798.
9. IO, G29/38, Duncan to Secret Committee, 3 November 1798.
10. IO, P380/71, Duncan to Shah, Bombay September 1798.
11. Wellesley, *The Despatches, Minutes and Correspondence etc.*, Vol. I, p. 286.
12. IO, P380/72, Duncan to Governor-General, Bombay 29 October 1798.
13. IO, P.380/73, Duncan to Shah, Bombay 1 November 1798.
14. IO, P380/75, Mehdi Ali Khan to Ibrahim Khan and Shah, Bushire 4 December 1798.
15. *ibid.*, Mehdi Ali Khan to Duncan, Bushire 10 January 1799.
16. Wellesley, *op. cit.*, Vol. I, p. 428.
17. IO, G29/25, Duncan to Mehdi Ali Khan, Bombay 18 July 1799.
18. IO, P381/3, Shah to Mehdi Ali Khan, Tehran February (?) 1799.
19. IO, P381/7, Mehdi Ali Khan to Duncan, Shiraz 21 September 1799.
20. *ibid.*, Duncan to Mehdi Ali Khan, Bombay 20 November 1799.
21. IO, P381/15, Mehdi Ali Khan to Malcolm, Bushire May 1800.
22. IO, G29/26, Mehdi Ali Khan to Malcolm, Bushire May 1800.
23. *ibid.*, Malcolm to Governor-General, Bushire 6 May 1800.
24. IO, P382/10, Duncan Memorandum, Bombay 9 December 1805.
25. Wellesley, *op. cit.*, Vol. II, pp. 110–11.
26. Wellesley, *A Selection from the Despatches, Treaties and other Papers*, p. 609.
27. IO, P381/15, Mehdi Ali Khan's Claim of Disbursements, Bushire May 1800.
28. IO, G29/26, Mehdi Ali Khan to Malcolm, Bushire May 1800.
29. IO, P381/17, Mehdi Ali Khan to Duncan, Bushire 23 August 1800.

30. Lorimer (see page 235), Vol. I, p. 187.
 31. *ibid.*
 32. Rawlinson (see page 236), p. 7n.

«یک فاجعه دهشتناک، پیش بینی نشده و چاره ناپذیر»

فصل سوم
 منابع اصلی
 منتشر نشده

- IO: Boards Collections; Bombay Proceedings, Factory Records (Persia and Persian Gulf); Fort St. George Records; Home Series (Misc.), Political and Secret Department.
 LU, Shadman, S.F., "The Relations of Britain and Persia 1800-15."
 NLW, Kentchurch Court papers.

منتشر شده

- The Asiatic Annual Register*, London 1802-4.
 Brydges, Harford Jones, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the Years 1807-11*, London 1834.
 Castlereagh, Viscount, *Correspondence, Despatches and other Papers of Viscount Castlereagh*, Second Series, Vol. V, ed. Marquess of Londonderry, London 1851.
 Hickey, William, *Memoirs of William Hickey*, 4 vols, ed. Alfred Spencer, London 1925.
 Kaye, J.W., *The Life and Correspondence of Major-General Sir John Malcolm GCB*, 2 vols, London 1856.
 * Stewart, Charles (trans.), *Travels of Mirza Abu Taleb Khan in Asia, Africa and Europe*, 2 vols, London 1810.
 Wellesley, Marquess, *The Despatches, Minutes and Correspondence of the Marquess Wellesley during his Administration in India*, 5 vols, ed. M. Martin, London 1836.

* آثار فارسی

— «میر طالیبی» به شرح فوق.

ارجاعات

1. IO, P382/10, Minute by Duncan, Bombay 9 December 1805.
 2. *Asiatic Annual Register*, 1802, Chronicle, p. 149.
 3. *ibid.*

4. *ibid.*, p. 150.
5. IO, P382/10, Hajji Khalil to Duncan, Bombay 8 July 1802.
6. Quoted by Kaye, Vol. I, p. 179.
7. IO, P382/10, Mehdi Ali Khan to Duncan, Bushire 12 October 1802.
8. *ibid.*, Bruce to Duncan, Bushire 12 October 1802.
9. *ibid.*, Minute by Duncan, Bombay 9 December 1805.
10. *ibid.*
11. *Asiatic Annual Register*, 1802, Chronicle, p. 151.
12. *ibid.*, pp. 165-7.
13. IO, F4/158, Coll. 2762, Wellesley to Clive, Calcutta 31 August 1802.
14. Wellesley, Vol. II, p. 668.
15. IO, F4/160, Coll. 2791, Malcolm to Secret Committee, Bombay 16 November 1802.
16. IO, G29/29, Malcolm to Lovett, Bombay 16 November 1802.
17. Wellesley, Vol. V, Supplement - Persia, p. 92.
18. IO, Home Series (Misc.) 81, India Board Memorandum, 2 February 1822.
19. IO, G29/28, Manesty to Wellesley, Basra 29 December 1803.
20. IO, G29/28, Manesty to Wellesley, Bushire 2 February 1804.

سفیری که مقدمش گرامی نبود

فصل چهارم
منابع اصلی
منتشر شده

- BL, Add. MSS. 33843 (James Morier Journal).
 BL, Add. MSS. 41768 (Jones Brydges papers).
 IO, Boards Collections; Bombay Proceedings, Factory Records (Persia and Persian Gulf); Political and Secret Department.
 LU, Shadman, S.F., "The Relations of Britain and Persia 1800-15."
 MT, Gore Ouseley diaries.
 NLW, Kentchurch Court papers.
 PRO, F060/118.

منتشر شده

- The Asiatic Annual Register*, 1806 and 1807.
 Brydges, Harford Jones, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the years 1807-11*, London 1834.
 Castlereagh, Viscount, *Correspondence, Despatches and other Papers of Viscount*

Castlereagh, Second Series, Vol. V, ed. Marquess of Londonderry, London 1851.

Morier, James, *A Journey through Persia, Armenia and Asia Minor to Constantinople in the Years 1808 and 1809*, London 1812.

ارجاعات

1. Brydges, p. 33.
2. *ibid.*
3. IO, F4/205, Coll. 4604, Governor-General's Minute, Calcutta 9 October 1806.
4. *Memoirs of William Hickey*, ed. A. Spencer, London 1925, Vol. II, p. 362.
5. NLW, Kentchurch Court papers 7996, Pasley to Jones, Bushire 24 December 1802.
6. IO, P382/8, Bruce to Duncan, Bushire 1 September 1802.
7. *ibid.*, Bruce to Awanoos, Bushire 19 July 1805.
8. *ibid.*, Duncan to Cornwallis, Bombay 11 October 1805.
9. *ibid.*, Memorandum concerning the Persian Ambassador, Bombay 3 October 1805.
10. *ibid.*
11. *The Asiatic Annual Register*, 1806, Bombay occurrences for November 1805, p. 94.
12. IO, P382/11.
13. IO, L/PS/5/323, Duncan to East India Company, Bombay 27 December 1805.
14. IO, F4/205, Coll. 4604, Secret Committee to East India Company, Calcutta 1 September 1806.
15. *ibid.*
16. *ibid.*, Governor-General to East India Company, Calcutta 6 May 1806.
17. *ibid.*, Muhammad Nabi Khan to Governor-General, Calcutta 1 September 1806.
18. *ibid.*, Governor-General's Minute, Calcutta 9 October 1806.
19. *ibid.*, Secret Committee to East India Company, Calcutta 12 November 1806.
20. *ibid.*, Governor-General to Shah, Calcutta 10 January 1807.
21. LU, Shadman, p. 173.

دو ایرانی ساکن هند

فصل پنجم

منابع اصلی

منتشر نشده

Digby, Simon, Paper contributed to University of Pennsylvania's Colloquium on the Muslim World in the 18th century, July 1971.

IO, Bombay Proceedings, P381/7.

منتشر شده

The Asiatic Annual Register, 1803 and 1804.

*Abdul Latif Khan, *Tuhfat al-Alam* (Covenant of the World), Bombay 1847.

Farman Farmaian, H., "The Forces of Modernisation in Nineteenth Century Iran," *Beginnings of Modernisation in the Middle East*, ed. W. Polk and R.L. Chambers, Chicago 1968.

*Stewart, Charles (trans.), *Travels of Mirza Abu Taleb Khan in Asia, Africa and Europe*, 3 vols, London 1814 (2nd edn).

* آثار فارسی

— «تحفة العالم و ذیل التحفه»، تألیف میرعبداللطیف خان شوشتری. چاپهای سنگی مختلف در حیدرآباد و بمبئی. چ. حروفی: به کوشش صمد موحد. تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۶۳.

— «میرطالبی» به شرح فوق.

ارجاعات

1. *The Asiatic Annual Register*, 1803, Bombay occurrences for September 1802, p. 37.
2. *ibid.*, 1804, Bombay occurrences for October 1803, p. 73.
3. Stewart, Vol. I, p. xi.
- *4. Abdul Latif, p. 293.
- *5. *ibid.*, p. 292.
- *6. *ibid.*, p. 316.
- *7. *ibid.*, pp. 315–16.
- *8. *ibid.*, pp. 317–18.
- *9. Stewart, Vol. II, p. 51.
- *10. *ibid.*, p. 55.
- *11. *ibid.*

- * 12. *ibid.*, pp. 101-2.
- * 13. *ibid.*, pp. 103-4.
- * 14. *ibid.*, p. 31.
- * 15. *ibid.*, p. 35.
- * 16. *ibid.*, Vol. I, p.3.
- * 17. *ibid.*, Vol. II, p. 122.
- * 18. *ibid.*, p. 118.
- * 19. *ibid.*, p. 7.
- * 20. *ibid.*, Vol. I, p. 255.
- * 21. *ibid.*, p. 274.
- * 22. *ibid.*, p. 198.
- * 23. *ibid.*, p. 218.
- * 24. *ibid.*, p. 52.
- * 25. *ibid.*, p. 165.
- * 26. *ibid.*, Vol. II, pp. 128-53.
- * 27. *ibid.*, pp. 160-5.

ارجاعات مترجم به متون فارسی

- ۴) «تحفة العالم»، چاپ حروفی، ص ۲۵۹.
- ۵) همان، ص ۲۵۹.
- ۶) همان، ص ۲۷۶.
- ۷) همان، ص ۲۷۶.
- ۸) همان، ص ۲۷۷.
- ۹) «مسیر طالبی»، ص ۲۴۱.
- ۱۰) همان، ص ۲۴۲.
- ۱۱) همان.
- ۱۲) همان، ص ۲۷۷.
- ۱۳) همان، ص ۲۷۸.
- ۱۴) همان، ص ۲۳۱.
- ۱۵) همان، ص ۲۳۲.
- ۱۶) همان، ص ۴.
- ۱۷) بازگردانده شده به فارسی دریافت نثر مؤلف.
- ۱۸) همان، ص ۲۷۶.
- ۱۹) همان، ص ۲۱۲.
- ۲۰) همان، ص ۱۷۳.
- ۲۱) همان، ص ۱۸۳.
- ۲۲) بازگردانده شده به فارسی دریافت نثر مؤلف.

- (۲۳) همان، ص ۱۲۸.
 (۲۴) همان، ص ۲۱.
 (۲۵) همان، ص ۸۰.
 (۲۶) همان، صص ۲۶۵ تا ۲۷۴.
 (۲۷) همان، صص ۲۶۳، ۲۶۴.

سفیر فوق العاده

فصل ششم

منابع اصلی

منتشر نشده

- BL, Add. MSS. 41768 (Jones Brydges papers).
 * BL, Add. MSS. 23546 (Mirza Abul Hasan's *Hayrat Nameh*: a summary only); use has also been made of a MS. in private hands).
 BL, Add. MSS. 33839-44 (James Morier Journals): also Morier papers in the possession of Dr. Alice Cunnack).
 BL, Add. MSS. 37285 (1st Marquess of Wellesley papers).
 IO, Political and Secret Department.
 LU, Shadman, S.F., "The Relations of Britain and Persia 1800-15."
 MT, Gore Ouseley diaries.
 NLW, Kentchurch Court papers.
 PRO, F060, FO248, FO95/8/6.

* آثار فارسی

— «حیرت نامه: سفرنامه ابوالحسن ایلیچی به لندن»، به کوشش حسن مرمل وند. رسا، ۱۳۶۴.
 منتشر شده

- Brydges, Harford Jones, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia*, London 1834.
 Castlereagh, Viscount, *Correspondence, Despatches and other Papers of Viscount Castlereagh*, Third Series, Vol. IV, ed. Marquess of Londonderry, London 1853.
 Fowler, George, *Three Years in Persia*, 2 vols, London 1841.
 Gail, Marzieh, *Persia and the Victorians*. London 1951.
 Kay, John, *A Series of Original Portraits and Caricature Etchings*, 2 vols, Edinburgh 1838.
The London Literary Gazette and Journal of Belles Lettres, etc., No. 120, 8 May 1819.

- Millard, C.W., "A Diplomatic Portrait," *Apollo*, London, February 1967.
- Morier, James, *A Journey through Persia, Armenia and Asia Minor to Constantinople in the Years 1808 and 1809*, London 1812.
- Morier, James, *A Second Journey through Persia, etc.*, London 1818.
- *Morier, James, *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*, London 1824.
- *Morier, James, *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan in England*, 2 vols, London 1828.
- Ouseley, Gore, *Persian Recreations or Oriental Stories by Philoxenus Secundus*, London 1812.
- Ouseley, William, *Travels in Various Countries of the East, More Particularly Persia*, 3 vols, London 1819.
- Porter, R. Ker, *Travels in Georgia, Persia, etc.*, 2 vols, London 1821.
- Rådstock, Lord, "A Slight Sketch of the Character, Person etc., of Abul Hassen, Envoy Extraordinary from the King of Persia to the Court of Great Britain in the years 1809 and 1810," *The Gentlemen's Magazine and Historical Chronicle*, Vol. XC, February 1820.
- *Ra'in, Isma'il, *Mirza Abul Hasan Khan Elchi*, Tehran 1979.
- Stuart, Charles, *Journal of a Residence in Northern Persia and the Adjacent Provinces of Turkey*, London 1854.

* آثار فارسی یا ترجمه شده به فارسی

- «حاجی بابای اصفهانی»، اثر جیمز موریه، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی. چاپهای مختلف در کلکته و تهران. تازه‌ترین چاپ به کوشش دکتر یوسف رحیم‌لو، تبریز، ۱۳۵۱.
- «حاجی بابا در لندن»، اثر جیمز موریه، ترجمه اسدالله ظاهری. بمبئی، ۱۳۲۵ هـ. ق؛ تهران، ج ۳، ۱۳۲۱ ش.
- «میرزا ابوالحسن ایلچی»، نوشته اسماعیل رائین. جاویدان، ۱۳۵۷.

ارجاعات

1. *The Gentlemen's Magazine*, Vol. XC, February 1820. Lord Radstock's article was originally written and printed for private circulation in 1810.
2. Morier, *A Journey through Persia, etc.*, p. 365.
3. NLW, Kentchurch Court papers 9571, Morier to Harford Jones, London 17 December 1809.
4. *ibid.*, 9573, Morier to Harford Jones, London 12 January 1810.
5. Aspinall, A. (ed.), *The Later Correspondence of George III*, Cambridge 1970, Vol. V, pp. 468-9.
6. Lamb, Charles, *The Selected Letters*, ed. T.S. Matthews, London 1956, p. 109.
7. NLW, Kentchurch Court papers, 9574, Morier to Harford Jones, London 27 January 1810.
8. *ibid.*, 9576, London 10 March 1810.

9. Minto, Countess of (ed.), *Lord Minto in India*, London 1880, p. 137.
10. Fraser, J.B., *Narrative of a Journey into Khorasan in the Years 1821 and 1822*, London 1825, p. 151.
- *11. Abul Hasan MSS., 7 February 1810.
- *12. *ibid.*, 11 March 1810.
13. Minto, *op. cit.*
14. *The Statesman*, 25 January 1810.
15. *The Morning Post*, 1 June 1810.
16. *The Times*, 15 December 1809; *The Morning Chronicle*, 14 December 1809.
17. PRO, F060/4.
18. BL, Add. MSS. 33839.
19. NLW, Kentchurch Court papers 5582, Rankin to Harford Jones, London, undated.
20. *ibid.*, 8584C, Wellesley to Mirza Shafi, London March (?) 1810.
21. IO, L/PS/3/3, Ouseley to Grant, London 28 May 1810.
22. PRO, F060/118, Grant to Abul Hasan, London 7 July 1810.
23. IO, L/PS/3/3, Dundas to Mirza Shafi, London 29 June 1810.
24. PRO, F060/11, Abul Hasan to Castlereagh, St. Petersburg 6 June 1816.
25. Castlereagh, Vol. IV, p. 113, Planta to Castlereagh, London 19 March 1819.
26. PRO, F060/15, Morier to Planta, London 11 May 1819.
27. Greville, C.C.F., *The Greville Memoirs*, ed. H. Reeve, London 1888, Vol. I, p. 22.
28. Blake, Alice E. *An Irish Beauty of the Regency*, London 1911, p. 330.
29. Kay, Vol. II, p. 304.
30. PRO; FO248/47, Record of Castlereagh's first meeting with Abul Hasan, London 20 June 1819.
31. *ibid.*
32. *ibid.*, Record of Castlereagh's second meeting with Abul Hasan, 26 July 1819.
33. PRO, F060/24, Willock to Amherst, Tehran 5 November 1824.
34. Fraser, *op. cit.*, p. 152.
35. F.M. (McNeill), *Memoir of the Rt. Hon. Sir John McNeill and His Second Wife*, London 1910, p. 257.
36. Holmes, W.R., *Sketches on the Shores of the Caspian*, London 1845, p. 366.
- *37. Abul Hasan MSS., 12 December 1809.
- *38. *ibid.*, 1 December 1809.
- *39. *ibid.*, 10 February 1810.
- *40. Fraser, J.B., *A Winter's Journey from Constantinople to Tehran*, London 1838, Vol. II, p. 3.
41. Morier, *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan in England*, pp. xvii-xix.

* ارجاعات فارسی

- (۱۱) «حیرت‌نامه»، صص ۱۹۴ و ۱۹۵.
- (۱۲) بازگردانده شده به فارسی.
- (۳۷) بازگردانده شده به فارسی.
- (۳۸) بازگردانده شده به فارسی.
- (۳۹) بازگردانده شده به فارسی. اصل عبارت که مترجم بعد از چاپ متن در «حیرت‌نامه» یافت چنین است: «اگر چه فیض آن فکر به نتیجه ایشان بعد از سیصد سال رسد».
- (۴۰) «سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی»، نوشته جیمز بیلی فریزر، ترجمه دکتر منوچهر امیری. توس، ۱۳۶۵. ترجمه عبارت نقل شده از مترجم کتاب حاضر است.

اولین محصلین

فصل هفتم

منابع اصلی

منتشر نشده

IO, Political and Secret Department.

NLW, Kentchurch Court papers.

PRO, FO60, FO248.

SA, M.D. Ancketill MSS, "Strange Destiny. The Rediscovery of Sir Robert Kei Porter."

منتشر شده

Brydges, Harford Jones, *An Account of the Transactions of His Majesty's Mission, etc* London 1834.Farman Farmaian, H., "The Forces of Modernisation in Nineteenth Century Iran," *Beginnings of Modernisation in the Middle East*, ed. W.R. Polk and R.L. Chambers, Chicago 1968.Hairi, A.H., "European and Asian Influences on the Persian Revolution of 1906," *Asian Affairs*, Vol. 62, London 1975.Holmes, W.R., *Sketches on the Shores of the Caspian*, London 1845.*Journal of the Royal Asiatic Society*, Vol. X, London 1839.Lumsden, T., *A Journey from Merut in India to London During the Years 1819 to 1820* London 1822.Mignam, R., *A Winter Journey through Russia, the Caucasian Alps and Georgia into Koordistaun*, 2 vols, London 1839.*Minovi, M., "Avvalin Karavan-i Ma'refat" (The First Caravan of Knowledge) *Yagma*, Vol. VI, Tehran 1953.

- Porter, R. Ker., *Travels in Georgia, Persia, Armenia, Ancient Babylonia 1817-1820*, 2 vols, London 1821.
- * Saleh, Mirza, *Safar Nameh-yi Mirza Saleh-i Shirazi* (Travel Diary of Mirza Saleh Shirazi), ed. M. Shahrastani, Tehran 1968.
- Schwartz, Benjamin (ed.), *Charles and Edward Burgess. Letters from Persia 1828-55*, New York 1942.

* آثار فارسی

— «اولین کاروان معرفت»، نوشته مجتبی مینوی، در «یغما»، دوره ششم، ۱۳۳۲.

— سومین و بهترین چاپ کتاب این است: «مجموعه سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی»، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴.

ارجاعات

1. PRO, FO60/5, Jones to Castlereagh, Boultibroke 20 April 1812.
2. *ibid.*
3. Brydges, p. 467.
4. PRO, FO60/5, Jones to Castlereagh, Boultibroke 20 April 1812.
5. PRO, FO60/5, Jones to Knowles, 11 November 1811.
6. NLW, Kentchurch Court papers 9009, Sutherland to Jones, London 21 February 1812.
7. PRO, FO60/5, Sutherland to Cooke, London 16 July 1812.
8. PRO, FO60/8, Castlereagh to Ouseley, London 5 April 1813.
9. PRO, FO60/9, Hajji Baba to Cooke, London 12 May 1814.
10. PRO, FO60/8, Sutherland to Cooke, London 6 April 1813.
11. PRO, FO60/11, D'Arcy to Cooke, London 31 January 1816.
12. *ibid.*, D'Arcy to Cooke, London 11 March 1816.
13. *ibid.*, D'Arcy to Cooke, London 23 March 1816.
14. *ibid.*, Petition to Castlereagh, Croydon November 1816.
15. PRO, FO60/127, Bell to Addington, Manchester 3 June 1846.
16. PRO, FO60/19, D'Arcy to Planta, London 24 April 1820.
17. *ibid.*
18. PRO, FO60/15, Hajji Baba to Planta, Gravesend 23 July 1819.
19. *ibid.*, Ja'far Husayni to Planta, 14 July 1819.
20. PRO, FO248/47, Castlereagh to Willock, London 28 April 1820.
21. Stuart, Charles, *Journal of a Residence in Northern Persia and the Adjacent Provinces of Turkey*, London 1854, p. 169.
22. PRO, FO60/127, Bell to Addington, Manchester 3 June 1846.
23. PRO, FO60/21, Mirza Saleh to Malcolm, London November 1822.
24. *ibid.*, Canning to Wynn, London 19 December 1822.
25. PRO, FO60/20, Willock to Planta, Tabriz 10 July 1821.

26. IO, L/PS/9/81, Willock to Castlereagh, Tehran 1 April 1822.
27. *ibid.*
28. PRO, FO60/21, Canning to Wynn, London 19 December 1822.
29. PRO, FO60/23, Mirza Saleh to Canning, Paris 30 January 1823.
30. *ibid.*, Canning to Sadr-i A'zam, London 20 August 1823.
31. *ibid.*, Mirza Saleh to Planta, London 31 May 1823.
32. Holmes, p. 14.

قصه سه شاهزاده

فصل هشتم
منابع اصلی
منتشر نشده

IO, Political and Secret Department.
PRO, FO60, FO248.
Royal Archives, Windsor.

منتشر شده

- Fraser, J.B., *Narrative of the Residence of the Persian Princes in London in 1835 and 1836*, 2 vols, London 1838.
- Kayat, A.Y., *A Voice from the Lebanon*, London 1847.
- *Najaf Koollee Meerza, *Journal of a Residence in England*, trans. A. Kayat, 2 vols, London, 1839.
- Waterfield, Gordon, *Layard of Nineveh*, London 1963.

* آثار فارسی

— «سفرنامه رضاقلی میرزا نایب الایاله نوه فتحعلی شاه»، به کوشش اصغر فرمانفرمایپن قاجار. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴؛ ج ۲، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۱.

ارجاعات

1. PRO, FO60/54, Farman Farma to Prince Reza.
2. IO, L/PS/9/99, Ellis to Riach, Tabriz 14 June 1836.
- *3. Najaf Koollee, Vol. I, pp. 170–72.
4. PRO, FO60/54, Prince Reza to Palmerston, Bath 4 June 1836.
5. *ibid.*, Palmerston to Prince Najaf, London 9 June 1836.
6. *ibid.*, Fraser to Palmerston, London 8 June 1836.
7. *ibid.*, Foreign Office to Fraser, London 10 June 1836.
8. Kayat, p. 111.
9. Fraser, Vol. 1, pp. 128–9.
10. *ibid.*, pp. 23, 94.
11. *ibid.*, p. 236.

12. RA, Princess Victoria's Journal, Kensington Palace 13 July 1836.
13. *ibid.*, 5 August 1836.
14. Fraser, Vol. I, p. 62.
15. *ibid.*, pp. 140-1.
16. *ibid.*, p. 233.
- *17. Najaf Koolce, Vol. I, p. 272.
18. PRO, FO60/139, Memorandum by Sheil, 1848.
- *19. Najaf Koolce, Vol. I, p. 132.
- *20. *ibid.*, Vol. I, p. 6.
- *21. *ibid.*, Vol. II, p. 46.
- *22. *ibid.*, p. 33.
- *23. *ibid.*, p. 71.
- *24. *ibid.*, p. 19.
- *25. *ibid.*, pp. 34-5.
26. PRO, FO60/54, Fraser to Palmerston, London 15 June 1836.
27. *ibid.*, Prince Reza to Palmerston, London 24 June 1836.
28. *ibid.*, Prince Reza to Shah, London 23 June 1836.
29. *ibid.*, Memorandum by Fraser, London 27 June 1836.
30. *ibid.*, Fraser to Palmerston, London 11 July 1836.
31. *ibid.*, Palmerston to Prince Reza, London 22 August 1836.
32. *ibid.*, Prince Reza to Palmerston, London August 1836.
33. Fraser, Vol. II, pp. 318-19.
34. Kayat, p. 165.
35. PRO, FO60/52, Prince Reza to Palmerston, Baghdad September 1837.
36. PRO, FO60/70, Ouseley to Palmerston, Beaconsfield 19 February 1839.
37. PRO, FO60/135, Palmerston to Farrant, London 22 November 1848.
38. PRO, FO60/239, Doria to Wood, Sultaniyeh 26 July 1859.
39. Blanford, W.T., *Eastern Persia 1870-2*, London 1876, Vol. II, p. 103.

* ارجاعات فارسی

همه موارد مشخص شده به علت مطابقت نداشتن با موارد مشابه در «سفرنامه رضاقلی میرزا...» از ترجمه انگلیسی اسعد خیاط به فارسی برگردانده شده‌اند.

فصل نهم سه مأموریت دیپلماتیک

(۲) مأموریت حسین خان آجودان باشی به لندن

منابع اصلی

منتشر نشده

PRO, FO7, FO60.

منتشر شده

*British and Foreign State Papers, Vols 27-8.*Hunt, G.H., *Outram and Havelock's Persian Campaign*, London 1858.

ارجاعات

1. PRO, FO60/68, Palmerston Minute, Foreign Office 19 January 1839.
2. PRO, FO7/280, Milbanke to Palmerston, Vienna 17 February 1839.
3. *British and Foreign State Papers*, Vol. 28, Palmerston to Austrian Ambassador, London 4 April 1839.
4. PRO, FO60/69, Palmerston to Mirza Massoud, London 22 April 1839.
- *5. PRO, FO60/68, Shah to Queen Victoria, Tehran 6 April 1839.
6. *ibid.*, Palmerston Minute, Foreign Office 13 June 1839.
7. *ibid.*, Husayn Khan to Palmerston, Mivart's Hotel 21 June 1839.
8. *ibid.*, Ouseley to Palmerston, London 23 June 1839.
9. *ibid.*, Palmerston to Ouseley, London 26 June 1839.
10. *ibid.*, Memorandum transmitted to Husayn Khan, Foreign Office 11 July 1839.
11. *ibid.*, Fraser to Palmerston, London 15 July 1839.
12. *ibid.*, Record of Palmerston/Husayn Khan meeting, London 13 July 1839.

ارجاعات فارسی

(۵) عبارت فارسی از کتاب محمود محمود، ج ۲، ص ۴۲ نقل شد.

(۳) مأموریت فرخ خان امین الملک

منابع اصلی

منتشر نشده

BO, 4th Earl of Clarendon papers.

PRO, FO60, FO78, FO248, FO539.

Royal Archives, Windsor.

منتشر شده

- British and Foreign State Papers*, Vols, 45, 47.
 English, Barbara, *John Company's Last War*, London 1971.
 Gail, Marzieh, *Persia and the Victorians*, London 1951.
 Gobineau, A. de, *Les Dépêches diplomatiques du Comte de Gobineau en Perse*, ed.
 A.D. Hytier, Paris 1959.
 Hunt, G.H., *op.cit.*
 Maxwell, Herbert, *The Hon. Sir Charles Murray, KCB. A Memoir*, London 1898.
 *Sarrabi, Hossein bin Abdullah, *Makhzan al-Vaqay'e* (A Compendium of Events),
 Tehran 1966.

آثار فارسی

— «سفرنامه فرخ خان امین الدوله (مخزن الوقایع)»، نوشته حسین بن عبدالله سرابی، به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت‌الله روشنی. چ ۲، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۱.

ارجاعات

1. BO, Clarendon Papers, C.136, Clarendon to Stratford de Redcliffe, London 16 May 1856.
2. PRO, FO539/6, Murray to Sadr-i A'zam, Tehran 17 November 1855.
3. *ibid.*, Shah's rescript to Minister for Foreign Affairs, Tehran 26 November 1855.
4. *ibid.*, Murray to Clarendon, Kan 6 December 1855.
5. *ibid.*, Shah's rescript to Sadr-i A'zam, Tehran November 1855.
6. *ibid.*, Shah's rescript to Minister for Foreign Affairs, Tehran 22 November 1855.
7. *ibid.*, Murray to Clarendon, Qazvin, 15 December 1855.
8. Quoted by J.B. Kelly (see page 235), p. 465.
9. PRO, FO539/8, Clarendon to Stevens, London 22 September 1856.
10. RA, Q17/34, Cowley to Clarendon, Paris 20 February 1857.
11. Aitchison (see page 235), pp. 85-6.
12. RA, Queen Victoria's Journal, Buckingham Palace 23 March 1857.
13. PRO, FO60/221, Clarendon to Farrokh Khan, London 26 June 1857.
14. PRO, FO248/169, Clarendon to Vernon Smith, London 23 June 1857.
15. PRO, FO60/236, Farrokh Khan to Malmesbury, Paris 6 April 1858.

۴ (مأموریت میرزا جعفرخان مشیرالدوله

منابع اصلی

منتشر نشده

منتشر شده

Hairi, A.H., "European and Asian Influences on the Persian Revolution of 1906,"
Asian Affairs, Vol. 62, London 1975.

ارجاعات

1. PRO, FO60/249, Rawlinson to Russell, Tehran 14 May 1860.
2. PRO, FO60/252, Russell to Moshir ud-Dowleh, London 10 December 1860.
3. PRO, FO60/260, Moshir ud-Dowleh to Russell, London 3 January 1861.

سفرهای ناصرالدین شاه به انگلستان

فصل دهم

(۱) «آیا شاه را دیده‌اید؟»

منابع اصلی

منتشر نشده

BO, 4th Earl of Clarendon papers.

PRO, FO60, FO248, FO251.

Royal Archives, Windsor.

Royal Asiatic Society: Sir Henry Rawlinson papers.

منتشر شده

Algar, Hamid, *Mirza Malkum Khan*, Berkeley 1973.

Buckle, C.E. (ed.), *The Letters of Queen Victoria*, Second Series, 2 vols, London 1926.

Farman Farmaian, H., "The Forces of Modernisation in Nineteenth Century Iran,"
Beginnings of Modernisation in the Middle East, ed. W. Polk and R.L. Chambers, Chicago 1968.

Gail, Marzieh, *Persia and the Victorians*, London 1951.

Hairi, A.M., "European and Asian Influences on the Persian Revolution of 1906,"
Asian Affairs, Vol. 62, London, June 1975.

Hare, A.J.C., *The Story of My Life*, 6 vols, London 1896.

Houseman, Laurence, *Palace Scenes*, London 1937.

Lee, Sidney, *King Edward the VII*, 2 vols, London 1925.

Loftus, A., *Diplomatic Reminiscences, 1862-79*, Second Series, 2 vols, London 1894.

*Nasir ud-Din Shah, *The Diary of H.M. The Shah of Persia*, trans. J.W. Redhouse,
London 1874 (cited as *The Shah's Diary*).

Ponsonby, Frederick, *Sidelights on Queen Victoria*, London 1930.

آثار فارسی

— «سفرنامه ناصرالدین شاه به فرنگ»، تهران، ۱۲۹۶ هـ. ق؛ و چاپهای مکرر بعدی. ارجاعات مترجم به جدیدترین چاپ کتاب، انتشارات مشعل (اصفهان)، ۱۳۶۲ است.

ارجاعات

1. PRO, FO60/358, Hammond to Thomson, Foreign Office 19 May 1873.
2. *ibid.*, Thomson to Hammond, St. Petersburg 25 May 1873.
3. RA, HH1/90, Kanne to Biddulph, Berlin 4 June 1873.
4. RA, Q17/133, Sydney to Ponsonby, St. James's Palace 9 June 1873.
5. RA, Q17/149, Ponsonby to the Queen, Windsor Castle 15 June 1873.
- *6. *The Shah's Diary*, p. 142.
7. Ponsonby, p. 118.
8. RA, Q17/179, Prince Alfred to the Queen, Clarence House 19 June 1873.
9. RA, Q17/163-4, Ponsonby to the Queen, Windsor Castle 18 June 1873.
10. RA, Q17/169, Granville to the Queen, Carlton House Terrace 18 June 1873.
11. BO, Clarendon papers, C.69, Palmerston to Clarendon, Broadlands 8 December 1857.
12. RA, Q17/182, Unsigned memorandum, 20 June 1873.
13. Buckle, Vol. II, pp. 258-61.
14. RA, Add. U32, the Queen to the Crown Princess of Prussia, Windsor Castle 21 June 1873.
15. RA, Z27, Crown Princess of Prussia to the Queen, Potsdam 28 June 1873.
16. RA, Queen Victoria's Journal, Windsor Castle 23 June 1873.
- *17. *The Shah's Diary*, p. 168.
18. RA, Queen Victoria's Journal, Windsor Castle 2 July 1873.
19. RA, Q18/41, Princess Louise to the Queen, 26 August 1873.
- *20. *The Shah's Diary*, p. 175.
- *21. *ibid.*, p. 191.
22. RA, Q17/96, Sydney to Ponsonby, London 28 May 1873.
23. PRO, FO248/286, Granville to Sadr-i A'zam, Foreign Office 2 July 1873.
24. Private papers, Malkum Khan in reply to delegation of British Jews, Buckingham Palace 5 July 1873.
25. RA, Q18/136, Ponsonby to the Queen, Osborne 12 July 1873.
26. RA, Q18/131, Cowell to the Queen, Windsor 8 July 1873.
27. Gower, Ronald, *My Reminiscences*, 2 vols, London 1883, Vol. II, pp. 72-3.
28. Sketchley, Arthur, *Mrs. Brown on the Shah's Visit*, London 1873(?), pp. 73, 78.

29. Clayden, Arthur, *The Revolt in the Field*, London 1874, pp. 101-3.
30. *The Times*, 30 June 1873.

* ارجاعات فارسی

- ۶ «سفرنامه ناصرالدین شاه به فرنگ»، ص ۸۶.
۱۷ همان، ص ۱۰۱.
۲۰ همان، ص ۱۰۵.
۲۱ همان، ص ۱۱۴.

۲ (سفر دوم، ۱۸۸۹

منابع اصلی

منتشر نشده

HH, 3rd Marquess of Salisbury papers.
IO, Lansdowne papers.
PRO, FO60, FO248.
Royal Archives, Windsor.

منتشر شده

Algar, Hamid, *op. cit.*

*Arfa, Reza, *Iran-i Diruz* (Yesterday's Iran), Tehran 1967.

Buckle, C.E. (ed.), *The Letters of Queen Victoria*, Third Series, 3 vols, London 1930.

Hare, A.J.C., *op. cit.*

Jackson, Stanley, *The Sassoons*, London 1968.

Lee, Sidney, *op. cit.*

Montrose, The Duke of, *My Ditty Box*, London 1952.

Nevill, Ralph, *Unconventional Memories*, London 1923.

Rosen, Frederick, *Oriental Memories of a German Diplomatist*, London 1930.

Rothschild, Mrs. James de, *The Rothschilds at Waddesdon Manor*, London 1979.

Waddington, M.K., *Letters of a Diplomatist's Wife, 1883-1900*, London 1910.

Wolff, H. Drummond, *Rambling Recollections*, 2 vols, London 1908.

* آثار فارسی

— «ایران دیروز»، نوشته رضا ارفع. تهران، ۱۳۴۶.

ارجاعات

1. HH, Salisbury papers, Vol. A/45, the Queen to Salisbury, Osborne 28 December 1888.
2. *ibid.*, Persia I.A/70, Wolff to Salisbury, Tehran 30 December 1888.
3. *ibid.*, Vol. A/45, The Queen to Salisbury, Osborne 31 December 1888.

4. *ibid.*, Persia I.A/70, Wolff to Salisbury, Gulhek 15 June 1888.
5. *ibid.*, Wolff to Salisbury, Tehran 26 December 1888.
6. Buckle, Third Series, Vol. I, p. 507.
- *7. Arfa, p. 255.
8. RA, GV CC 21/64, Princess Mary of Teck to Princess Augusta, White Lodge, Richmond 9 July 1889.
9. Buckle, Vol. I, p. 519.
10. *The Times*, 2 May 1896.

* ارجاعات فارسی
(۷) بازگردانده شده به فارسی.

محصلان بعدی

فصل یازدهم
منابع اصلی
منتشر نشده

CU, E.G. Browne papers.
PRO, FO60, FO248, FO416.
Royal Archives, Windsor.

منتشر شده

- Adelson, Roger, *Mark Sykes, Portrait of an Amateur*, London 1975.
Balliol College Register.
Balyuzi, H.M., *Abdul Baha*, London 1971.
*Browne, E.G., *The Persian Revolution of 1905-1909*, Cambridge 1910.
Marcus, Nestorius K., *A Persian in Scotland*, Edinburgh 1898.
Momen, Moojan (ed.), *The Babi and Baha'i Religions, 1844-1944*, Kidlington 1981.
*Sadiq, Isa, *Yadgar-i 'Omr (Life's Memories)*, 2 vols, Tehran 1962/1967.
Stein, Leonard, *The Balfour Declaration*, London 1961.
Sykes, Christopher, *Two Studies in Virtue*, London 1953.
Weizmann, Chaim, *The Letters and Papers of Chaim Weizmann, Series A Letters*, Vol. 7, ed. L. Stein, London 1975.

* آثار فارسی یا ترجمه شده به فارسی

- «انقلاب ایران»، تألیف پرفسور ادوارد براون، ترجمه احمد پروه شیرازی. کانون معرفت، ۱۳۲۹.
— «یادگار عمر: خاطراتی از سرگذشت دکتر عیسی صدیق که از لحاظ تربیت سودمند تواند بود»، نوشته دکتر عیسی صدیق. ج. انتشارات دهخدا، ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۶.

ارجاعات

1. PRO, FO60/118, Bell to Aberdeen, London 11 April 1845.
2. PRO, FO60/127, Bell to Addington, Manchester 1 June 1846.
3. *ibid.*, Bell to Addington, Manchester 3 June 1846.
4. RA, HH1/90.
5. Cecil Spring-Rice, *The Letters and Friendships of Sir Cecil Spring-Rice*, ed. S. Glynn, 2 vols, London 1929, Vol. I, p. 288.
6. *ibid.*
7. P.M. Sykes (see page 236), Vol. II, p. 409.
8. Kazemzadeh (see page 235), p. 673.
- *9. W. Morgan Shuster, *The Strangling of Persia*, London 1912.
10. PRO, FO416/39, Barclay to Grey, Tehran 21 March 1909.
- *11. Sadiq, Vol. I, p. 120.
- *12. *ibid.*, p. 135.

* ارجاعات فارسی

- ۹) «اختناق ایران»، نوشته مورگان شوستر، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری. بی‌شماره، ۱۳۳۰ هـ. ق؛ چاپ جدید
یا مقدمه اسمعیل رائین. تهران، ۱۳۴۴.
- ۱۱) «یادگار عمر»، ج ۱، ص ۱۲۰.
- ۱۲) همان، ص ۱۳۵.

کلاهبرداری لاطاری

فصل دوازدهم

منابع اصلی

منتشر نشده

HH, 3rd Marquess of Salisbury papers.
PRO, FO60, FO65, FO371, FO539.
Royal Archives, Windsor.

منتشر شده

- Algar, Hamid, *Mirza Malkum Khan*, Berkeley 1973.
- *Algar, Hamid, *Religion and State in Iran 1785-1906*, Berkeley 1969.
- Blunt, W.S., *Secret History of the English Occupation of Egypt*, London 1907.
- *Browne, E.G., *The Persian Revolution of 1905-1909*, Cambridge 1910.
- *Browne, E.G., *The Press and Poetry of Modern Persia*, Cambridge 1914.
- *Farid ul-Mulk, *Khaterat-i Farid, Mirza Mahmud Ali Khan Farid ul-Mulk Hamadani*

- (Memoirs of Farid ul-Mulk), ed. M.F. Gharagozlou, Tehran 1976.
- Farman Farmaian, H., "The Forces of Modernisation in Nineteenth Century Iran," in *Beginnings of Modernisation in the Middle East*, ed. W. Polk and R.L. Chambers, Chicago 1968.
- Greaves, R.L., *Persia and the Defence of India, 1884-92*, Oxford 1959.
- Keddie, N.R., *Sayyed Jamal ad-Din "al-Afghani"*, Berkeley 1972.
- Pirzadeh, Hajji M.A., *Safar Nameh-yi Hajji Muhammad Ali Pirzadeh* (Travel Diary of Hajji Muhammad Ali Pirzadeh), Vol. 1, ed. H. Farman Farmaian, Tehran 1964.

✦ آثار فارسی یا ترجمه شده به فارسی

- «نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت (دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجاریه)»، تألیف پرفسور حامد الگار، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری. توس، ۱۳۵۴؛ ج ۲، ۱۳۵۹.
- «انقلاب ایران»، تألیف پرفسور ادوارد براون به شرح فوق.
- «تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت»، تألیف پرفسور ادوارد براون، ترجمه محمدلوی عباسی. ج ۲. کانون معرفت، ۱۳۳۷.
- «خاطرات فرید»، نوشته میرزا محمدعلی خان فریدالملک همدانی، به کوشش مسعود فرید. زوار، ۱۳۵۱.
- «سفرنامه حاجی پیرزاده»، نوشته محمد علی پیرزاده نائینی، به کوشش حافظ فرمانفرمایان. ج ۲. انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳؛ در سالهای بعد در یک جلد تجدید چاپ شده است.

ارجاعات

1. Algar, *Mirza Malkum Khan*, p.18.
2. *ibid.*, p. 25.
3. Quoted in *ibid.*, p. 28.
4. Blunt, pp. 82-5.
5. PRO, FO539/21, record of conversation with Malkum Khan, 4 February 1882.
6. PRO, FO60/468, Granville to Thomson, London 11 March 1885.
7. *ibid.*, 18 March 1885.
8. *The Times*, 6 May 1892.
9. PRO, FO60/551.
10. *ibid.*
11. HH, Salisbury papers, Persia I A/70, Wolff to Salisbury, Tehran 29 November 1889.
12. PRO, FO60/504, Wolff to Salisbury, Tehran 25 November 1889.
13. *ibid.*, Wolff to Salisbury, Tehran 25 November 1889.
14. *ibid.*, Wolff to Salisbury, Tehran 3 December 1889.
15. *The Times*, 30 August 1890.
16. Bakhsh (see page 235), p. 318.

17. PRO, FO60/511, Wolff to Salisbury, Tehran 25 April 1890.
18. *ibid.*, Wolff to Salisbury, Tehran 1 April 1890.
19. HH, Salisbury papers, A/71, Lascelles to Salisbury, Tehran 15 May 1892.
20. PRO, FO60/594, Law Officers to Foreign Secretary.
21. *ibid.*, Lascelles to Sadr-i A'zam, Gulhek 6 June 1892.
22. PRO, FO60/522, Kennedy to Salisbury, Tehran 10 March 1892.
23. *The Times*, 20 March 1891.
24. *ibid.*, 15 March 1893.
25. Kazemzadeh (see page 235), p. 247.
26. Farman Farmaian, p. 137.
27. Browne, *The Press and Poetry of Modern Persia*, p. 311.
28. Bakhash, p. 25.
29. Algar, *op. cit.*, p. 184.

فصل سیزدهم فراماسونری — سلاح سری انگلیسی ها؟
منابع اصلی
منتشر شده

- *Abdul Latif Khan, *Tufat al-Alam* (Covenant of the World), Bombay 1847.
- Algar, Hamid, "An Introduction to the History of Freemasonry in Iran," *Middle Eastern Studies*, vol. VI, London 1970.
- Farman Farmaian, H., "The Forces of Modernisation in 19th Century Iran," *Beginnings of Modernisation in the Middle East*, ed. W. Polk and R.L. Chambers, Chicago 1968.
- Fraser, J.B., *Narrative of the Residence of the Persian Princes in London in 1835 and 1836*, 2 vols, London 1838.
- Holmes, W.R., *Sketches on the Shores of the Caspian*, London 1845.
- *Najaf Koolce Meerza, *Journal of a Residence in England*, trans. A. Kayat, 2 vols, London 1839.
- *Ra'in, Ismail, *Faramushkhaneh va Faramasunari dar Iran* (The Lodge and Freemasonry in Iran), Tehran 1970.
- *Stewart, Charles (trans.), *Travels of Mirza Abu Taleb Khan in Asia, Africa and Europe*, 3 vols, London 1814 (2nd edn.).

* آثار فارسی یا ترجمه شده به فارسی
— «تحفة العالم» به شرح فوق.
— «سفرنامه رضاقلی میرزا نایب‌الایاله» به شرح فوق.

— «فراموشخانه و فراماسوئری در ایران»، تألیف اسمعیل رائین، ۳ ج. تهران، ۱۳۴۹ به بعد، چند چاپ.
— «مسیر طالبی» به شرح فوق.

ارجاعات

1. Fraser, Vol. I, pp. 231-2.
2. Holmes, p. 115.
- *3. Abdul Latif, pp. 291-2.
4. Stewart, Vol. I, pp. 258-63.
5. Quoted by Algar, p. 278.
- *6. Najaf Koolee, pp. 123-4.
7. Fraser, pp. 232-3.
8. Algar, p. 294n.
9. Arthur Hardinge, *A Diplomatist in the East*, London 1928, pp. 77-8.

* ارجاعات فارسی

(۳) «تحفة العالم»، چاپ حروفی، ص ۲۵۸. عبارت نقل شده در متن را مترجم به فارسی بازگردانده است.
(۶) بازگردانده شده به فارسی.

کابوس نشان زانوبند

فصل چهاردهم

منابع اصلی

منتشر نشده

BL, Arthur Balfour papers, Add. MSS. 49727.
HH, 3rd Marquess of Salisbury papers.
PRO, FO60, FO416, FO800.
Royal Archives, Windsor.

منتشر شده

- *Hardinge, A.H., *A Diplomatist in the East*, London 1928.
Hibbert, Christopher, *Edward VII, A Portrait*, London 1976.
Lee, Sidney, *King Edward the VII*, 2 vols, London 1925.
Magnus, Philip, *King Edward the Seventh*, London 1964.
Newton, Lord, *Lord Lansdowne. A Biography*, London 1929.
Ponsonby, Frederick, *Recollections of Three Reigns*, London 1951.

باز آثار ترجمه شده به فارسی

— «خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، وزیر مختار بریتانیا در دربار ایران در عهد سلطنت مظفرالدین شاه قاجار»، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی. مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳.

ارجاعات

1. Lorimer (see page 235), I, p. 2110.
2. Quoted by E.G. Browne in *The Persian Revolution of 1905–1909*, Cambridge 1910, p. 416.
3. PRO, FO416/8, Hardinge to Lansdowne, Tehran 29 January 1902.
4. PRO, FO800/137, Hardinge to Lansdowne, 5 March 1901.
5. *ibid.*, King's Minute, Windsor Castle undated.
6. *ibid.*, Lansdowne to Hardinge, Bowood, Wilts 5 April 1901.
7. PRO, FO416/8, Hardinge to Lansdowne, Tehran 15 February 1902.
8. PRO, FO800/137, Hardinge to Lansdowne, Tehran 4 March 1902.
9. RA, W42/84, Hardinge to Lansdowne, 29 Portland Place, London 3 June 1902.
10. *ibid.*, Lansdowne to the King, Foreign Office 18 June 1902.
11. RA, Add. MSS. A15/7879, Prince Arthur to Duchess of Connaught, Clarence House, London 18 August 1902.
12. PRO, FO60/657, Hon. Secretary to Lansdowne, Dover 25 August 1902.
13. RA, Geo. V CC3/33, Prince of Wales to Princess of Wales, York House, London 18 August 1902.
14. Reginald Esher, *Journals and Letters of Reginald Viscount Esher*, ed. M.V. Brett, London 1934, Vol. I, p. 350.
15. BL, Add. MSS. 49727, Lansdowne to Balfour, Foreign Office 22 August 1902.
16. RA, Add. MSS. A15/7880, Prince Arthur to Duchess of Connaught, Clarence House, London 23 August 1902.
17. BL, Add. MSS. 49727, Lansdowne to Balfour, Foreign Office 22 August 1902.
18. *ibid.*
19. RA, Add. MSS. A15/7880, Prince Arthur to Duchess of Connaught, Clarence House, London 23 August 1902.
20. RA, W42/96, Lansdowne to the Atabeg, Foreign Office 20 August 1902.
21. RA, W42/102, Lansdowne to the King, Foreign Office 22 August 1902.
22. RA, W42/103, the King to Lansdowne, Pembroke Dock 23 August 1902.
23. RA, W42/101, Lansdowne to the King, Foreign Office 23 August 1902.
24. RA, W42/104, the King to Lansdowne, Ramsay, Isle of Man 24 August 1902.
25. RA, W42/106a, Lansdowne to Balfour, Kenmare, Co. Kerry 25 August 1902.

26. PRO, FO800/137, Lansdowne to Hardinge, Kenmare, Co. Kerry 4 September 1902.
27. RA, R23/8, Balfour to the King, House of Commons 3 November 1902.
28. RA, R23/10, Knollys to Balfour, Buckingham Palace 4 November 1902.
29. RA, X29/62, Knollys to Balfour, Buckingham Palace 3 November 1902.
30. PRO, FO800/137, Hardinge to Lansdowne, Tebran 11 November 1902.
31. *ibid.*, Lansdowne to Hardinge, Windsor Castle 18 November 1902.
32. *ibid.*, Lansdowne to Hardinge, Foreign Office 17 November 1902.
33. PRO, FO60/679, Report on Lord Downe's Mission to Tehran.
34. *ibid.*
35. PRO, FO800/138, Hardinge to Lansdowne, Tehran 3 February 1903.
36. *ibid.*, Hardinge to Lansdowne, Tehran 5 April 1903.
37. Quoted by Kenneth Rose, *King George V*, London 1983, p. 256.

بستی‌ها و تحت‌الحمایه‌ها

فصل پانزدهم

منابع اصلی

منتشر نشده

BO, 4th Earl of Clarendon papers.

CU, E.G. Browne papers.

IO, Political and Secret Department papers.

PRO, FO60, FO248, FO371, FO416, FO449, FO450, FO800.

منتشر شده

British and Foreign State Papers, Vols 27, 28, 47.

*Browne, E.G., *The Persian Revolution of 1905-1909*, Cambridge 1910.

Documents of British Foreign Policy 1919-1939, 1st Series, Vol. IV, London 1952.

Durand, E.R., *An Autumn Tour in Western Persia*, London 1902.

Ferrier, R.W., *The History of the British Petroleum Company*, Cambridge 1982.

Garthwaite, G.R., "The Bakhtiari Kbans, the Government of Iran and the British 1846-1915," *International Journal of Middle Eastern Studies*, Vol. 3, 1972.

Garthwaite, G.R., *Khans and Shahs: The Bakhtiari in Iran*, Cambridge 1983.

Gobineau, A. de, *Les Dépêches diplomatiques du Comte de Gobineau en Perse*, ed. A.D. Hytier, Paris 1959.

Gordon, T.E., *Persia Revisited*, London 1896.

Gordon, T.E., *A Varied Life*, London 1906.

- Graves, Philip, *The Life of Sir Percy Cox*, London 1941.
 Keddie, N.R., *Roots of Revolution*, New Haven, Conn., 1981.
 Keddie, N.R., *Iran. Religion, Politics and Society*, London 1980.
 Lambton, A.K.S., "The Case of Hajji 'Abd-al Karim," *Iran and Islam*, Edinburgh 1971.
 Lambton, A.K.S., "The Persian ulama and constitutional reform," *Le Shi'isme Imamite*, Paris 1970.
 Momen, Moojan (ed.), *The Babi and Baha'i Religions, 1844-1944*, Kidlington 1981.
 Moore, Arthur, *The Orient Express*, London 1914.
 *Sheil, Lady, *Glimpses of Life and Manners in Persia*, London 1856.
 Waterfield, Gordon, *Professional Diplomat. Sir Percy Loraine*, London 1973.

✦ آثار ترجمه شده به فارسی

- «انقلاب ایران»، تألیف پرفسور ادوارد براون به شرح فوق.
 — «خاطرات لیدی شیل، همسر وزیر مختار انگلیس در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه»، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، نشر نو، ۱۳۶۲.

ارجاعات

1. SA, Wolsey Haig MSS, "Reminiscences," Ch. IV, p. 3.
2. Aitchison (see page 235), Vol. XIII, Appendices, p. xxxviii.
3. *ibid.*, p. 67.
4. PRO, FO60/248, Rawlinson to Russell, Tehran 11 April 1860.
5. PRO, FO60/219, Sadr-i A'zam to Murray, Tehran 8 September 1857.
6. PRO, FO248/169, Clarendon to Murray, Foreign Office 5 February 1857.
7. *ibid.*
8. Eastwick, E.B., *Journal of a Diplomat's Three Years Residence in Persia*, London 1864, Vol. II, p. 312.
9. Scottish Record Office, Charles Murray papers GD261/11, Murray to Rawlinson, Baghdad 25 May 1857.
10. Aitchison, Vol. XIII, p. 84.
11. PRO, FO416/10, des Graz to Lansdowne, Gulhek 21 June 1902.
12. IO, L/PS/20/C.158A, Hardinge to Sheikh Khaz'al, Tehran 7 December 1902.
13. *ibid.*, Cox to Sheikh Khaz'al, Bushire 1 December 1908.
14. *ibid.*, Cox to Sheikh Khaz'al, Muhammerah 15 October 1910.
15. IO, L/PS/10/652, Marling to Grey, Tehran 17 February 1916.
16. PRO, FO371/2076, Townley to Grey, Gulhek 3 August 1914.
17. *Documents of British Foreign Policy*, p. 1141, Cox to Vusuq ud-Dowleh, Tehran, 9 August 1919.
18. *British and Foreign State Papers*, Vol. XLVII, p. 157.
19. PRO, FO60/15, Sheil to Stevens, Tehran 26 April 1850.

20. PRO, FO449/2, Sheil to Stevens, Tehran 7 September 1852.
21. PRO, FO60/177, Russell to Sheil, Foreign Office 7 February 1853.
22. BO, Clarendon papers, C.202, Clarendon to Thomson, Foreign Office 20 May 1853.
23. PRO, FO60/209, Murray to Clarendon, Baghdad 14 July 1856.
- *24. Sheil, p. 250.
25. A.C. Wratistlaw, *A Consul in the East*, London 1924, p. 205.
- *26. Sheil, pp. 166-8.
27. P.M. Sykés, *The Rt. Hon. Sir Mortimer Durand*, London 1926, p. 233.
28. PRO, FO371/112, Grant Duff to Grey, Gulhek 21 June 1906.
29. *ibid.*
30. *ibid.*, Grant Duff to Grey, Gulhek 20 July 1906.
31. CU, Browne papers, Smart to Browne, Tehran September 1906. Much of this letter is quoted by Browne in *The Persian Revolution*, pp. 119-23.
32. PRO, FO371/112, Grant Duff to Grey, Gulhek 23 July 1906.
33. *ibid.*, Hardinge's minute, Foreign Office 23 July 1906.
34. *ibid.*, Grey to Grant Duff, Foreign Office 24 July 1906.
35. *ibid.*, 25 July and 2 August 1906.
36. *ibid.*, Grant Duff to Grey, Gulhek 13 August 1906.
37. PRO, FO800/70, Spring Rice to Grey, Tehran 22 June 1907.

*ارجاعات فارسی

۲۵ و ۲۶) «خاطرات لیدی شیل». ترجمه عبارات نقل شده از مترجم کتاب حاضر.

آخرین قاجارها

فصل شانزدهم

منابع اصلی

منتشر نشده

L.S. Amery diaries (in possession of the Rt. Hon. Julian Amery).
BO, Harold Nicolson diaries.
PRO, FO371, FO416.

منتشر شده

Bullard, Reader, *The Camels Must Go*, London 1964:
Eshragi, F., "The Immediate Aftermath of Anglo-Soviet Occupation of Iran in August 1941," *Middle Eastern Studies*, London, July 1984.
Fatemi, N.S., *Diplomatic History of Persia 1917-23*, New York 1952.

Harvey, Oliver, *The War Diaries of Oliver Harvey*, ed. John Harvey, London 1978.

*Massoud-Ansari, A.H., *Zendegani-yi Man (My Life)*, Tehran 1973.

* آثار فارسی

— «زندگانی من»، نوشته عبدالحسین مسعود انصاری. ج ۶، ابن سینا، ۱۳۵۲.

ارجاعات

1. PRO, FO371/3858, Cox to Curzon, Tehran 6 February 1919.
2. PRO, FO416/65, Cox to Curzon, Tehran 27 July 1919.
3. PRO, FO371/3858, Cox to Curzon, Tehran 6 February 1919.
4. *ibid.*, Curzon's Minute, 11 February 1919.
5. *ibid.*, Curzon to Cox, Foreign Office 13 February 1919.
6. PRO, FO416/65, Cox to Curzon, Tehran 20 March 1919.
7. *ibid.*, Curzon to Cox, Foreign Office 28 March 1919.
8. *ibid.*, Cox to Curzon, Tehran 1 August 1919.
9. *ibid.*, Cox to Curzon, Tehran 7 August 1919.
10. PRO, FO371/3865, Curzon's Minute, 21 October 1919.
11. IO, Curzon papers, EUR.MSS. F112/209, Crewe to Curzon, Berkeley Square 29 October 1919.
12. *The Times*, 1 November 1919.
13. *ibid.*, 3 November 1919.
14. V. Sackville-West, *Passenger to Tehran*, London 1926, pp. 140-1.
15. Harvey, p. 39.
16. Amery diary.
17. Harvey, pp. 40-1.
18. Amery diary.
19. BO, Nicolson diary.
20. Harvey, p. 42.
21. *ibid.*, p. 43.
22. BO, Nicolson diary.

فہرست نامہا

- آجودان باشی ← حسین خان (نظام الدولہ) : ۲۶۸ (Alix) آلیکس
- آرتور، پرینس (Arthur) : ۲۵۰، ۲۴۵
- آرتور آو کانات، پرینس (Arthur of Connaught) : ۳۳۹، ۳۳۵؛ تصویر ۱۵
- آزبرن، کشتی سلطنتی بریتانیا (Osborne) : ۳۴۰، ۲۶۵
- آفریکین، کشتی (Africaine) : ۱۷۶
- آقاخان، میرزا (اعتماد الدولہ) : ۲۱۶-۲۲۷
- آقانور، میناس استفانوس : ۲۷۵
- آکسفورڈ، دانشگاه: یازده، ۱۵۹، ۲۶۴، ۲۷۸
- آگوستا (Augusta) : ۲۶۸
- آلبرت، پرینس (Albert) : ۲۲۸، ۲۴۶، ۲۵۳
- آلبرت، پرینس (دومین پسر جورج ششم) : ۳۹۳-۳۹۵؛ تصویر ۱۸
- آلبرت ویکتور، پرینس : ۲۶۶
- آل سولز، کالج (All Souls College) : ۲۱۶، ۳۲۸ پ
- آلفرد، پرینس (P. Alfred) ، دوک ادنبورگ : ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰
- ابراہیم خان، دکترا: تصویر ۱۵
- ابراہیم خان، میرزا ← حاجی محمد ابراہیم
- ابراہیم شیرازی، میرزا: ۱۸۸-۱۸۹، ۲۰۹، ۳۲۳
- آبرڈین، لرد جرج گروڈن (نخستین ارل آو) (G.G. Aberdeen) : ۲۷۴
- ابوالحسن شیرازی، میرزا: ۱۱۰-۱۴۰، ۱۶۵-۱۶۸، ۱۸۷، ۲۰۶، ۳۱۹-۳۲۲؛
- اولین وزیر امور خارجه: ۱۳۴-۱۳۶، ۲۷۴؛ اعتراضیہ — به جیمز موریه: ۱۳۸ —
- ۱۴۰؛ اولین مأموریت سیاسی — به انگلستان: ۱۱۰-۱۲۷؛ بازدید — از اسکاتلند: ۱۳۲؛ دومین مأموریت سیاسی —: ۱۲۸-۱۳۵، ۱۵۴، ۱۶۴؛

- تصویر ۴
ابوشهر ← بوشهر
ابوطالب خان اصفهانی، میرزا: ۹۶-۱۰۸،
۱۳۶-۱۳۷، ۱۶۰، ۳۲۰-۳۲۱؛
تصویر ۵
ابوالقاسم خان قراگوزلو (ناصرالملک): ۲۶۴،
۲۷۷-۲۸۲، ۲۸۰، ۳۲۵؛ حسینعلی خان
پسر: ۱۴۵
اتابک اعظم ← علی اصغر خان عین الدوله؛
عبدالمجید میرزا
احمد شاه ← قاجار، سلسله
«اختناق ایران»، کتاب *(The Strangling of Persia)*
۲۸۸؛
ادکاک، دکتر (Dr. Sir Hugh Adcock):
۳۲۷؛ تصویر ۱۵
ادنبرگ، دانشگاه: ۲۷۴
ادواردز، آرتور (Arthur Edwards): ۴۰۷
ادوارد هفتم، در مقام پیرینس ویلز: ۲۴۵-
۲۴۷، ۲۵۰-۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۶-۲۶۹؛
تصویر ۱۳؛ در مقام پادشاه: ۲۸۷؛ تصویر
۱۵؛ دیدار- با مظفرالدین شاه و ماجرای
نشان زانوبند: ۳۲۹-۳۴۹
ارامیه: ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۸۳، ۲۸۴؛ کمیته
و انگلیسی ها: ۲۸۳؛ کمیته بین المللی:
۲۸۴؛ ← آقانور؛ خواجه اوانس؛ خانواده
ملکیم؛ ملکیم خان؛ میکائیل خان؛
صادق بیگ
ارفع الدوله ← رضا خان، میرزا
ارل آویرکلی (Earl of Berkeley): ۲۴۰ پ
ارل آو کلیولند (Earl of Cleveland): ۲۶۰،
- ۲۷
ارل آواریک (Earl of Warwick): ۲۶؛
اسپای، (Spy) طرح: ۳۴۸؛
اسپرینگ ریس، سیل (Cecil Spring Rice):
۲۷۸-۲۷۹؛
اسپنسر، کنتس (Spencer): ۱۰۶؛
اسپیت فایر، کشتی (Spitfire): ۱۷۷؛
اسپیت هد (Spithead): ۲۵۳؛
استادارت، سرهنگ چارلز (Charles Stoddart):
۱۳۵، ۲۰۴؛
استار، کشتی (Star): ۱۷؛
استارلینگ، کشتی (Stirling): ۱۵۵؛
استان هوپ، خیابان (Stanhope): ۲۱۰،
۲۱۱
استراتفورد دورد کلیف، لرد، نخستین
وایکاونت (Lord Stratford de Redcliffe):
۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۳؛
استرترفرد هاوس (Stratford House): ۲۶۰؛
استرچی، مستر ادوارد (Edward Strachey):
۶۵؛
استفوردشیر (Staffordshire): ۲۶۱؛
استو، پارک (Stowe): ۱۰۴؛
استو، جان (John Stow): ۲۹ پ
«استیتس من»، نشریه (Statesman):
۱۲۰
استیل، ریچارد (Richard Steel): ۴۰۷؛
استی نینگ، ناحیه (Steyning): ۱۹؛
استیوارت، سرگرد چارلز (Charles Stewart):
۹۸، ۱۰۱ پ
استیونز، ریچارد (Richard W. Stevens):

- اکستر، شهر (Exeter): ۱۵۸
 الاسکات، رابرت (Robert Scott): ۸۱
 الاسکات، س. پ. (C.P. Scott): ۲۸۳ پ
 اسکچلی، آرتور (با نام مستعار جورج رز) (Arthur Sketchley): ۲۵۹
 اسکس (Essex): ۲۹۱
 اسلی، آلفی تاتر (Astley): ۴۱۵
 اسمیت، ا. ل. (A.L. Smith): ۲۸۲
 اسمیت، نیکولاس هنکی — هنکی اسمیت، نیکولاس
 اشرف، رجینالد برت، نخستین وایکاونت (Reginald Brett Esher): ۳۳۷
 اشریج، قصر (Ashridge): ۲۷۰، ۲۶۶
 اصغرخان افشار: ۳۲۵
 اعتمادالدوله — آقاخان
 اعطای نشان و لقب: ۴۸، ۶۲، ۷۸، ۲۳۱
 ۲۶۹، ۲۸۶ — ۲۸۸، ۳۴۱، ۳۴۶ — ۳۴۹
 ۳۶۳؛ نشان آفتاب: ۲۵۰، ۲۵۳؛ نشان بیاروالای امپراتوری هندوستان: ۳۶۳؛
 نشان ستاره هند: ۲۴۹ پ، ۲۵۸، ۳۶۰؛ نیز — زانوبند، نشان؛ شیرو خورشید، نشان
 افشار، اصغرخان — اصغرخان افشار؛ حاجی بابا افشار (حکیمباشی)
 افغانستان: ۵۴، ۲۰۲ — ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۳۷؛ اختلافات انگلیس و ایران بر سر: ۲۲۳ — ۲۲۶، ۲۲۹ — ۲۳۰؛ نیز — زمان شاه افغان؛ هرات
 اکبر میرزا، شاهزاده (صارم الدوله): ۳۶۶ — ۳۶۸، ۳۸۶؛ نیز — حکام ثلاثه
- الکساندر دوم، تزار روس (Alexander II): ۲۴۱
 الگار، حامد (Hamid Algar): ۲۹۴
 الگزاندرا، کشتی (Alexandra): ۳۹۳
 الگین، توماس بروس، هفتمین ارل آو (Thomas Bruce Elgin): ۶۲
 الپ، کوه (Olympus): ۲۵۹
 الیس، هنری (Henry Ellis): ۱۷۶
 الیس، چارلز (Ch. Alison): ۴۰۶
 امپایر، تماشاخانه (Empire): ۲۶۷، ۳۳۷
 امتیازنامه تنباکو — امتیازنامه ها
 امتیازنامه ها: امتیازنامه تأسیس بانک: ۲۷۰، ۳۰۳؛ امتیازنامه تنباکو: ۳۰۵، ۲۷۰ — ۳۰۶
 امتیازنامه رویتز: ۲۵۶، ۲۷۰، ۲۹۶، ۳۰۲ — ۳۰۳، ۳۰۶ — ۳۰۷؛ امتیازنامه لاطاری: ۲۷۱، ۳۰۳ — ۳۰۴، ۳۱۳ — ۳۱۶
 امیربهداد: تصویر ۱۵
 امیرکبیر — تقی خان، میرزا
 امین الدوله — علی خان؛ فرخ خان
 امین السلطان — علی اصغرخان
 امین الملک — فرخ خان
 انجمن کتب مقدسه بریتانیا و خارجه (British and Foreign Bible Society): ۳۹۵
 انجمن هواداران روسیه (Pro-Russia Society): ۲۸۳

- «انقلاب ایران: ۱۹۰۵ - ۱۹۰۹»
(The Persian Revolution of 1905-1909)
 ۲۸۸ پ
 انگلستان
- دولت - : ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۵۶، ۱۶۰ -
 ۱۶۱، ۱۷۱ - ۱۷۴، ۱۷۸ - ۱۷۹،
 ۱۹۱ - ۱۹۳، ۲۰۱ - ۲۰۶، ۲۰۹،
 ۲۲۲ - ۲۲۶، ۲۳۲ - ۲۳۵، ۳۲۶؛
 سفارت - در تهران: ۵۸ - ۵۹، ۱۲۴،
 ۱۷۶، ۲۱۱، ۲۱۸ - ۲۲۰، ۲۲۶؛
 تحصن در - : ۳۵۳ - ۳۵۴، ۳۵۷،
 ۳۶۹ - ۳۷۰، ۳۷۷ - ۳۸۲؛ تصویر
 : ۱۵
 فروش کالاها - در بازار ایران: ۴۱؛
 کمک - به ایران در برابر روسیه: ۲۱۹؛
 کنسولها / کنسولگریهای - : ۶۰، ۲۰۴ -
 ۲۰۵، ۲۲۳، ۳۵۳ - ۳۵۵، ۳۷۲ -
 ۳۷۵؛ - استرآباد: ۳۶۹؛ - اصفهان:
 ۳۶۱؛ - تبریز: ۲۲۲، ۳۶۸ - ۳۷۳،
 ۳۸۳؛ - تهران: ۲۲۲؛ - رشت:
 ۳۶۹، ۳۸۳؛ - شیراز: ۳۷۵، ۳۸۴؛
 - کرمان: ۳۸۴؛ - کرمانشاه: ۳۸۳؛
 - یزد: ۳۷۴؛ نیز - استیونز،
 ریچارد؛
 مناسبات - و ایران: ۱۲۸ - ۱۳۴، ۲۶۰ -
 ۲۶۱، ۳۴۷ - ۳۴۹؛ قطع مناسبات
 دیپلماتیک بین - و ایران: ۲۰۱ -
 ۲۰۶، ۲۱۹ - ۲۲۰، ۲۳۲، ۳۵۸ -
 هیئتهای سیاسی - در ایران: ۳۳ -
 ۶۰؛ هیئتهای سیاسی ایران در - : ۱۷ -
 ۳۱، ۱۱۰ - ۱۴۰، ۱۶۱ - ۱۷۰،
 ۲۰۲ - ۲۲۰؛
 موافقت نامه ها و معاهده های - : عهدنامه
 سال ۱۸۰۱: ۸۵، ۹۲؛ - سالهای
- اختلاف و کشمکش - و ایران بر سر
 تحت الحمایه ها: ۲۰۱ - ۲۰۲، ۲۱۷ -
 - ۲۱۸؛ ۲۳۰ - ۲۳۱، ۳۵۶ - ۳۶۱؛
 اشخاص تحت الحمایه - : ۲۱۱ -
 ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۵ - ۲۲۶، ۳۵۳ -
 ۳۵۶؛ خانواده های اشخاص
 تحت الحمایه - : ۲۰۱، ۲۸۲، ۳۵۵ -
 ۳۶۸، ۳۷۳؛ نیز - بست و حمایت؛
 - و روسیه: تضمین مشترک - در سال
 ۱۸۳۴: ۲۵۵؛ رقابت - در ایران:
 ۲۵۲، ۲۶۲، ۳۰۵، ۳۲۸ - ۳۲۹،
 ۳۴۹؛ قرارداد ۱۹۰۷ - : ۲۸۲، ۲۶۳؛
 معاهده های - : ۱۲۸، ۲۲۶، ۳۹۸ -
 ۳۹۹؛ وحشت انگلیسی ها از تهدید
 روسیه نسبت به هند: ۱۳۴، ۱۷۱،
 ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۴۸؛
 پرداختهای - : ۳۸۶؛ پرداخت مستمری به
 ایرانیان: ۷۲، ۹۰، ۱۲۵ - ۱۲۶،
 ۱۹۳؛ پرداخت مستمری به احمد شاه:
 ۳۸۶، ۳۸۹ - ۳۹۱؛ پرداخت به خوانین
 بختیاری: ۳۶۵؛ پرداخت به دربار
 ایران: ۴۷؛ پرداخت به دولت ایران:
 ۱۲۳ - ۱۲۵، ۱۳۲ - ۱۳۴، ۱۶۳ -
 ۱۶۷، ۲۳۳ - ۲۳۴؛
 جنگ ۱۸۵۶ - ۱۸۵۷ بین - و ایران:
 ۲۲۳ - ۲۲۴، ۳۵۷ - ۳۵۹؛

- ۱۸۰۹ — ۱۸۱۴ : ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۲۷ —
 ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۷۵ — ۱۷۶،
 ۱۹۷، ۲۰۲ — ۲۰۳، ۲۳۷؛ عهدنامه
 سال ۱۸۵۷ (درپاریس) : ۲۲۴ —
 ۲۲۹، ۲۹۳ — ۲۹۴، ۳۵۱؛ موافقت‌نامه
 سال ۱۹۱۹ : ۳۶۵ — ۳۶۸، ۳۸۶ —
 ۳۹۲، ۳۹۴ — ۳۹۶
 میانجیگری — در روابط ایران و روسیه :
 ۴۶
- نیروی دریایی — : ۲۵۳، ۳۳۱
 کشتیهای — : ۱۱۲، ۱۴۵، ۱۷۵ —
 ۱۷۸، ۲۴۴، ۲۵۷، ۳۹۱، ۴۰۰، ۴۰۱ ؛
 وزارت امور خارجه — : ۱۱۵، ۱۴۵ —
 ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۸،
 ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۴۱، ۲۵۴، ۲۶۳،
 ۲۷۴ — ۲۷۶، ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۱۲ —
 ۳۱۴، ۳۲۹ پ، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۸۶ —
 ۳۹۳، ۳۹۶ — ۴۰۲؛ عقاید و نظریات
 — دربارهٔ بت و تحصن : ۳۷۰ — ۳۷۲،
 ۳۷۴، ۳۷۹ — ۳۸۰؛ نیز — آیدن؛
 گرانویل؛ گری؛ لنزداون؛ مامزبری؛
 پالمستن؛ راسل؛ سالزبری؛ ولزی،
 ریچارد؛
 هیئت نظامی — : ۵۶، ۹۶، ۱۲۴ — ۱۲۶،
 ۱۴۲ — ۱۴۳، ۱۷۲ — ۱۷۴، ۱۹۴،
 ۲۰۴، ۲۱۲؛ نیز — داریسی، جوزف؛
 ویلاک، هنری و جورج
 اوتری (Autrey) : ۲۳۲ پ
 اوزلی، سرگور (Sir Gore Ouseley) : ۱۵۵،
 ۲۱۰، ۳۲۲ — ۳۲۵؛ — در مقام سفیر کبیر
- در ایران : ۱۲۴ — ۱۲۹، ۱۳۲ — ۱۳۳،
 ۱۶۴؛ — در مقام میهماندار میرزا
 ابوالحسن : ۱۱۳، ۱۳۷، ۳۲۲؛ — همراه با
 سه شاهزادهٔ ایرانی : ۱۸۳ — ۱۹۰، ۱۹۷
 اوستند، بندر (Ostend) : ۲۴۴
 ایتن (Eton) : مدرسه — : ۱۹۰، ۲۹۷؛
 میدان — : ۴۰۰
 آیدن، آنتونی (Anthony Eden) : ۳۹۸ —
 ۴۰۰
 ایران
 بریگاد قزاق — : ۲۶۳، ۲۸۳، ۳۸۶؛
 روابط — و فرانسه : ۴۱، ۵۲؛ روابط — و
 هلند : ۴۱؛ شرکت سرمایه‌گذاری — :
 ۳۰۴ — ۳۰۷، ۳۱۴ — ۳۱۵؛ محصلین
 — ی در انگلستان : ۱۴۲ — ۱۶۰؛ نفوذ
 فرانسویان در — : ۴۲؛ نهضت
 مشروطیت — : ۸۱، ۳۱۶ — ۳۱۸،
 ۳۷۴ — ۳۷۵؛ ۳۸۲ — ۳۸۴، ۳۸۵
 ایست ویک، ادوارد (E.B. Eastwick) :
 ۳۵۷
 ایگار، مستر (حسین پسر حاج علی اکبر)
 (Mr. Agar) : ۲۷۱
 ایمری، ل. س. (L.S. Amery) : ۳۹۸ —
 ۴۰۰، ۴۰۱ پ
 ایندیا آفیس (India Office) : ۱۲۰
 ایندیا هاوس (India House) : ۱۲۰
 اینرتمپل (Inner Temple) : ۲۸۷
 اینورکالد، قلعه (Invercauld) : ۲۶۶

- برکلی، قلعه (Berkeley) : ۲۴ پ
 برکلی کاسل، (Berkeley Castle) کشتی :
 ۲۴ پ
- برکلی، (Berkeley) میدان: ۱۲۹، ۱۸۰
 برکن هد، لرد (Birkenhead) : ۳۹۳
 «برگی چند از دفترزندگانی ما در کوهساران
 اسکاتلند»، کتاب (Leaves from the
 : *Journal of Our Life in the Highlands*)
 ۲۴۸
- برلینگتن گاردنز (Burlington Gardens) :
 ۳۰۴
- برن فوت، شهر (Burnfoot) : ۵۴ پ
 بروس، ویلیام (W. Bruce) : ۵۸، ۶۸
 بریتیش پترولیوم (British Petroleum) ←
 شرکت نفت انگلیس و ایران
 بریجز، سرهارفورد جونز ← جونز
 بریستول، شهر (Bristol) : ۱۵۸
 بست (تحصن) : ۳۵۳-۳۵۴، ۳۶۷-
 ۳۸۴؛ اصطکاک بین انگلیس ها و
 ایرانی ها بر سر: ۳۵۴، ۳۶۷؛ بزرگترین
 — سال ۱۹۰۶: ۳۷۵-۳۸۴؛ تصویر ۱۷
 بکینگهم، کاخ (Buckingham) : ۱۱۶،
 ۲۱۶
- بل، دکتر چارلز (Dr. Ch. Bell) : ۱۵۲،
 ۲۷۴-۲۷۵
 بلانت، ویلفرید (Wilfrid Blunt) : ۲۹۷،
 ۳۱۱
- بلگری ویا، محله (Belgravia) : ۴۰۰
 بلنیم، پارک (Blenheim) : ۱۰۴، ۲۷۹
 بمبئی، حکمران: ۳۴-۳۵، ۳۸، ۵۱، ۶۶،
 پ ۱۶۹
- باباخان ← قاجار، سلسله، فتحعلی شاه
 بابیه، فرقه: ۲۷۶، ۲۸۴-۲۸۵؛ نیز ←
 بهائیان
 بات، شهر (Bath) : ۱۷۸، ۱۷۹
 باتسورت، مستر (Mr. Butterworth) :
 ۱۵۵
- بارکلی، سر جورج (G. Barclay) : ۴۰۶
 بارلو، سر جورج (G. Barlow) : ۸۷ تا ۹۳
 باشگاه ملی لیبرالها (National Liberal
 Club) : ۳۱۲
 بالفور، آرتور جیمز (A.J. Balfour) : ۳۴۴
 بالفور، اعلامیه: ۲۸۴، ۳۵۸
 بالمورال، قصر (Balmoral) : ۲۴۷
 بانک شاهنشاهی ایران: ۲۷۰، ۳۲۸
 بخاش، دکتر شائول: ۳۱۷
- بختیاری، خانهای: ۱۹۷، ۲۹۲، ۳۶۴-۳۶۵
 بدفورد، میدان (Bedford Square) : ۱۵۵
 بدلم، مجنون خانه (Bedlam Madhouse) :
 ۱۸۸
- برادران لینچ، شرکت (Lynch Brothers) :
 ۲۹۲
- براون، ادوارد (E.G. Browne) : ۲۸۵-
 ۲۸۸، ۳۰۲ پ، ۳۱۷، ۳۷۵ پ
 براون، جان (John Brown) : ۲۵۷
 برجس، آنتونی ← برجس، چارلز
 برجس، چارلز (Charles Burgess) :
 پ ۱۶۹

- دنگن جانانن ۱۲۷، ۸۶، ۷۸؛ —
 بمبئی، ناو (Bombay) : ۶۳
 بورسہ (Bursa) : ۱۹۸
 بوسنی (صربستان) (Bosnia) : ۳۸۵
 بوشمیلز، ویسکی (Bushmills) : ۲۶۸
 بوشهر: ۳۳ — ۳۹، ۲۰۱، ۳۵۸، ۳۶۲ پ،
 ۳۶۷؛ آب و هوای —: ۳۵؛ اشغال — توسط
 نیروهای انگلیس: ۲۲۳، ۲۲۵ — ۲۲۶؛
 حاکم —: ۲۰۴، ۲۱۲؛ شیخ —: ۳۶ —
 ۳۹، ۶۸؛ — خلیج فارس
 بولارد، سرریدر (Bullard) : ۴۰۰
 بولستن، رستوران (Boulestin) : ۴۰۰ پ،
 ۴۰۲
 بومونت، لیدی (Lady Beaumont) : ۲۶۰
 بهاء الله: ۲۸۴
 بهائیان: ۲۸۴ — ۲۸۶؛ بابیه، فرقه
 بهبهانی، آقا محمد: ۶۲، ۶۶
 بهمن میرزا، شاهزاده (برادر محمد شاه): ۳۵۷
 بی بی سی، رادیو: ۳۱۱ پ، ۴۰۰ پ
 بی بی — شرکت نفت انگلیس و ایران
 بیتن، سرهنری — لیزلی بیتن
 بیچی، سرویلیام (W. Beechey) : ۱۹۹،
 ۱۳۷؛ تصویر
 بیش، مغازه (BISH's) : ۴۱۳
 بیشاپس گیت (Bishopsgate) : ۲۹ پ
 بیکر، خیابان (Baker) : ۴۲۰
 بیکن، جان (J. Bacon) : ۱۱۹، ۱۳۷
 بی لی ییل، کالج (Balliol College) : ۲۷۸،
 ۲۸۲ تا ۲۸۳
 بیوکنن، قلعه (Buchanan Castle) : ۲۶۶
 پارتریج، جان (J. Partridge) : ۱۸۹،
 تصویر
 پارسی ها: ۲۵۶، ۲۶۷
 پاریس، کنفرانس صلح: ۳۸۶
 پاسیفیک اند آری ینت، شرکت (Pacific and
 Orient) : ۲۳۴، ۳۹۶
 «پال مال گازت» (The Pall Mall
 Gazette)، نشریه: ۳۰۹ — ۳۱۱
 پالمستن، لرد هنری (H.J.T.
 Palmerston) : ۲۱۹ — ۲۲۳، ۲۴۸؛ —
 و جنگ انگلیس و ایران: ۲۲۲ — ۲۲۶؛ —
 و سه شاهزاده قاجار: ۱۷۶ — ۱۸۰، ۱۸۳ —
 ۱۸۶، ۱۹۱ — ۱۹۸؛ — و مأموریت
 حسین خان آجودان باشی: ۲۰۵ — ۲۱۱،
 ۲۱۴ — ۲۲۸
 پانتومیم (Pantomime) : ۴۱۲
 «پانچ» محله (Punch) : ۲۶۱، ۲۶۹؛
 تصاویر ۱۱ و ۱۲
 پانسن بی، سرهنری (H. Ponsonby) :
 ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۸
 پتسدام (Potsdam) : ۲۵۱
 پت ورت هاوس (Petworth House) ،
 بنای: ۲۴ پ
 پرسپوال، اسپنر (Spencer Perceval) :
 ۱۱۴؛ همسر: ۱۱۸
 «پرندۀ مرغزار»، رمان (The Prairie
 Bird) : ۲۱۶
 پریس، جان (J. Preece) : ۳۶۰ — ۳۶۱

- پرنس آویلز (Prince of Wales) : ۲۲
- پست، شهر (Pesth) : ۱۹۶
- پسر کوچولوی شاه، عنوان ملیجک در روزنامه های انگلستان (The Shah's little boy) : ۲۶۴
- پلاننا، جوزف (J. Planta) : ۱۶۸، ۱۵۵
- پلیموت (Plymouth)، شهر : ۱۵۸
- پمبروک، کالج (Pembroke) : ۲۸۹
- پمون، ناوجنگی (Pomone) : ۱۴۳، ۱۴۱
- پورتر، رابرت کر (R. Ker Porter) : ۱۶۹ پ؛ تصویر
- پورتموت، بندر (Portsmouth) : ۱۷
- پورتلند، خیابان (Portland) : ۲۷۰
- پول، قریه (Poole) : ۲۵۸
- پهلوی، سلسله : ۳۹۷، ۴۰۲؛ رضاشاه پهلوی : ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۸۴، ۳۹۶ — ۴۰۲؛ محمد رضاشاه پهلوی : ۲۸۷ — ۲۸۸ پ، ۳۹۷ پ
- پیت، متر : ۱۰۱ پ
- پیت، ویلیام (W. Pitt) : ۳۴
- پیرزاده، حاجی محمدعلی — حاجی محمدعلی پیرزاده
- پیسلی، چارلز (Ch. Pasley) : ۷۲ — ۷۶، ۷۹
- تئاتر اعلیحضرت (His Majesty's Theatre) : ۳۹۵
- تاد، سرگرد داریسی (Major D'Arcy Todd) : ۲۱۲
- تارانتو، بندر (Taranto) : ۳۹۱
- «تاریخ ادبی ایران»، کتاب (A Literary History of Persia) : ۲۸۸ پ، ۲۹۰
- «تاریخ ایران»، کتاب (History of Persia) : ۵۴ پ
- تالبوت، سرگرد جرالده (Gerald Talbot) : ۴۰۹، ۲۷۰
- تامسن، رونالد (R. Thomson) : ۲۴۰ — ۲۴۳
- تامسن، ویلیام تیلر — تیلر تامسن، ویلیام تانجور (Tanjore) : ۷۱
- تاتلی، سروالتر (Walter Townley) : ۴۰۶
- تایگر، کشتی (Tiger) : ۱۵۹
- «تایمز» (The Times) روزنامه : ۱۱۴، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۹۰، ۳۰۷، ۳۱۱ پ، ۳۱۳ — ۳۱۶، ۳۴۸، ۳۹۴؛ گزارشهایی از سفرهای ناصرالدین شاه در : ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۶۰، ۲۷۱
- «تحفة العالم»، کتاب : ۹۸، ۹۶، ۳۲۱
- ترزا — شرلی، ترزا
- ترنتام پارک، قصر (Trentham Park) : ۲۵۹
- ترنر، سی. ج. : تصویر
- تساریتسین، شهر (Tsaritsyn) : ۲۴۰
- تقی خان، میرزا (امیر نظام، امیر کبیر) : ۳۷۰؛ درخواست پناهندگی — از جتین شیل : ۳۷۱
- تقی زاده، سید حسن : ۳۸۴
- توتال برادهرست، شرکت (Tootal Broadhurst) : ۳۹۵

- تویلری، کاخ (Tuileries): ۲۲۴
تهیه سلاح: ۴۳-۴۶، ۱۲۵، ۱۳۲-۱۳۴، ۱۶۲-۱۶۵
- تیبو سلطان، مهاراجه میسور (Tipu Sultan):
۴۸، ۵۰-۵۱، ۶۶
- تیلبری، بندر (Tilbury): ۲۶۶
- تیلر، سرهنگ رابرت (Robert Taylor):
۱۷۴-۱۷۵
- تیلر تامسن، ویلیام (W. Taylor Thomson):
۳۵۸، ۴۰۵
- جان کامپنی (John Company) ←
هندوستان، ذیل کمپانی هند شرقی
جان ماری، مؤسسه انتشارات (John Murray):
۱۳۸
- «جانی پایکویان به خانه برمی گردد»،
(Johnny Comes Marching Home)
ترانه: ۲۶۰
- جاویت، بنجامین (Benjamin Jowett): ۲۷۸
- جعفر حسینی، میرزا (مشیرالدوله): ۱۵۰،
۱۶۰، ۲۳۸، ۲۹۵، ۳۲۳؛ مأموریت -
در لندن: ۲۳۱، ۲۳۵
- جعفر طبیب، میرزا: ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۲؛
تصویر ۶
- جمال الدین اسدآبادی، سید: ۳۰۸، ۳۱۱-
۳۱۴
- جمبول (Johnny Bull): ۴۱۲
- جنسکینسن، آنتونی (Anthony Jenkinson):
۴۰۷
- جورج پنجم: در مقام پرنس جورج: ۲۶۶؛ در
مقام پرنس ویلز: ۳۳۴-۳۴۹؛ تصویر
۱۵؛ در مقام پادشاه: ۳۹۷
- جورج چهارم: در مقام پرنس ویلز: ۱۱۹؛ در
مقام شاهزاده نایب السلطنه: ۱۲۹، ۱۴۴
- جورج سوم، شاه: ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۴-۱۱۸
- جورج ششم، شاه - آلبرت: پرنس
جوکس، دکتر اندرو (Andrew Jukes): ۸۱ -
۸۳، ۸۷، ۹۱
- جونز، هارفورد (Harford Jones): ۵۲ -
۵۵، ۶۲، ۷۷ - ۸۰، ۹۲ - ۹۳، ۱۱۱ -
بردن محصلین ایرانی به انگلستان: ۱۴۲ -
۱۴۸؛ مأموریت - در ایران: ۱۰۹ - ۱۱۰،
۱۱۵ - ۱۱۶، ۱۲۴ - ۱۲۵، ۱۶۵
- جیمز، کشتی (James): ۴۰۷
- جیمز اول، شاه: ۲۲ - ۲۶
- «جیوویتس کرانیکل»، نشریه (The Jewish Chronicle):
۲۸۳
- چارلز اول، پادشاه انگلستان: ۲۵ - ۲۸
- چارلز، خیابان: ۱۲۹
- چانسرری (Chancery): ۳۱۵
- چتم، آکادمی (Chatham): ۱۵۰
- چرچیل، جورج (G. Churchill): ۲۸۰
- چرچیل، سیدنی (Sidney Churchill):
۲۶۶
- چرچیل، وینستن (Winston Churchill):
۳۹۳، ۳۹۸
- چرینگ کراس، تئاتر (Charing Cross): ۲۶۱

- چینی، سرهنگ (Chesney): ۲۲۴
- چلسی (Chelsea): ۴۱۲
- چوچین چو، نمایشنامه (Chu Chin Chow): ۳۹۵
- ۲۹۹
- حسینعلی بگ: ۲۱
- حسینعلی میرزا ← بهاء الله
- حسینعلی میرزا، شاهزاده (فرمانفرما، پسر فتحعلی شاه): ۱۷۲-۱۷۴
- حکام ثلاثه (صارم الدوله، نصرت الدوله و وثوق الدوله) "triumvirate": ۳۸۶، ۳۹۶، ۳۹۴
- حکیم الملک (مشاور مظفرالدین شاه): تصویر ۱۵
- حکیم الممالک، میرزا علی نقی (رئیس تشریفات دربار ناصرالدین شاه): ۲۷۶-۲۷۷
- حمایت: ۳۵۴-۳۹۸؛ اقلیتها: ۲۵۶؛ درخواست - از طرف ایرانیها: ۱۷۹ تا ۱۹۸؛ نیز ← بست و اشخاص تحت الحماية انگلیس
- حمید میرزا، شاهزاده: ۴۰۰-۴۰۱؛ تصویر ۱۹
- حیدرآباد، شهر: ۵۴ پ، ۹۸ پ
- خارگ، جزیره: ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۵-۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۸
- «خاطرات»، کتاب (Memoirs): ۶۶
- «خاطرات لیدی شیل»، کتاب: ۳۷۲ پ
- خزعل، شیخ (شیخ محمره): ۳۶۱-۳۶۶
- خلیج فارس: ۴۱، ۲۲۴ پ، ۲۷۱، ۲۸۳، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۵۸، ۳۶۳؛ جزایر: ۵۳؛ نماینده سیاسی مقیم بریتانیا در: ۳۵
- حاجی بابا افشار، میرزا (حکیمباشی): ۱۶۱
- ۱۶۳؛ - از محصلین اعزامی به انگلستان: ۱۴۳-۱۴۹، ۱۵۵
- حاجی خلیل خان (ملک التجار): ۷۸، ۷۸، ۸۵، ۹۶، ۱۱۳؛ آقاحین، برادرزاده: -
- ۶۷ - ۷۱؛ مرگ - و عواقب آن: ۶۷-۷۱؛ مأموریت - در هند ۶۱-۶۷؛ یار مهدی علی خان: ۴۴-۵۰، ۵۲-۵۳
- حاجی سیف الدوله میرزا: ۳۵۶
- حاجی عبدالکریم: ۳۵۸
- حاجی علی اکبر و پسران، تجارتخانه: ۲۷۰-۲۷۱
- حاجی محسن خان (معین الملک): ۳۰۲
- حاجی محمد ابراهیم خان، میرزا (صدراعظم): ۴۴-۴۸، ۵۱، ۵۵
- حاجی محمد تقی: تصویر ۱۷
- حاجی محمد علی پیرزاده: ۳۰۱ پ، ۳۰۲
- حسن وثوق (وثوق الدوله): ۳۶۶-۳۶۸، ۳۸۶-۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۶؛ - حکام ثلاثه
- حسین خان (آجودان باشی، نظام الدوله): ۲۰۵-۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۸، ۲۳۸ پ، ۳۲۴
- حسین خان، میرزا ← علا، حسین
- حسین خان، میرزا (مشیرالدوله، صدراعظم): ۲۳۸-۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۶-۲۵۸، ۲۹۶-۲۹۷

- ۳۹۶؛ نیزه بروک؛ بوشهر؛ جزیره
 خارگ؛ کاکس؛ لوت منستی؛ مهدی
 مهدی علی خان
 خواجه اوانس: ۸۱
 خواجه شهباز: ۱۷، ۳۰؛ پسر: ۱۷، ۳۰ —
 ۳۱
 خیاط، اسعد یعقوب: ۱۸۱ — ۱۹۰، ۱۹۵ —
 ۱۹۷؛ توصیف — توسط شاهزاده ویکتوریا:
 ۱۸۵؛ — مترجم سه شاهزاده ایرانی در
 انگلستان: ۱۷۵ — ۱۷۹، ۱۸۳ پ
 دولانگلی، جفری (Geoffrey de
 Langley): ۴۰۷
 دولو، حاجب الدوله: تصویر ۱۵
 دونشیر (Devonshire): ۳۴۴
 دوور، بندرگاه (Dover): ۲۸، ۲۴۴
 دیکسن، جوزف (J. Dickson): ۱۲۲
 «دیلی تلگراف»، روزنامه (The Daily
 Telegraph): ۲۶۹
 «دیلی گرافیک»، روزنامه (Daily
 Graphic): ۳۴۰
 دیورند، سرمورتیمر (Mortimer Durand):
 ۳۲۹ پ، ۳۶۱، ۳۷۳ — ۳۷۵، ۳۹۳
 دیوک آویورک، ناو (Duke of York):
 ۴۰۱ پ
 دی ویس، خیابان (Davies): ۱۸۰
 دادلی، میس مری (Mary Dudley): ۱۵۵
 دارالفنون: ۱۶۲، ۲۳۲ پ، ۲۹۴
 داری، ادوارد استانلی (Edward Stanley
 Derby): ۲۹۹
 دارسی، سرهننگ جوزف (Joseph
 D'Arcy): ۱۴۸ — ۱۵۱، ۱۵۸ — ۱۶۱،
 ۲۷۳، ۲۳۱
 داگلاس صاحب (Douglas): ۷۷، ۷۸
 دانمور، ارل آو (Earl of Dunmore): ۲۱۶
 داون، لرد (Downe): ۳۴۶
 درامند (Drummond): ۱۴۶
 درامند، دیوید — حمید میرزا، شاهزاده
 دمفریس شیر، محل (Dumfriesshire):
 ۵۴ پ
 دنکن، جاناتن (Jonathan Duncan): ۳۵،
 ۹۷؛ — وحاجی خلیل: ۶۲ — ۷۳؛ —
 مشکلات با محمدنبی: ۸۲ — ۸۷؛ —
 مهدی علی خان: ۳۵ — ۶۲؛ — بمبئی و

- راتیلاو، سرکنسول انگلیس در تبریز
۳۷۲ : (Wratislaw)
- راسل، برتراند (Bertrand Russell) : ۲۹۰
- راسل، لرد جان، نخستین ارل آو
۲۳۳ تا ۲۳۵ : (J. Russell)
- رابنسن، سر هنری (H. Rawlinson) : ۲۳۲
- ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۶۶، ۳۵۵؛ تصویر ۱۳
- رایت، دنیس آرتور هپ ورت (Denis A.H. Wright) : نه، یازده
- ردهاوس، ج. و. (J. W. Redhouse) :
۲۴۱
- رز، جرج (George Rose) : اسکچلی، آرتر
- رزبری، ارل آو (Archibald P. Primrose) :
Rosebery : ۳۹۲ پ
- رضا، میرزا: ۱۶۱ تا ۱۶۳؛ تحصیلات — در
لندن: ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴؛ نیز — ریشاره
ژول
- رضاخان، میرزا (ارفع الدوله): ۲۹۷ پ
- رضا شاه — پهلوی، سلسله
- «رموزالیاحة»، کتاب: ۱۷۴ پ، ۱۹۳ پ،
۱۸۷ پ
- رن، کریستوفر (Christopher Wren) :
۴۱۴
- رنکین، سارا (Sarah Rankin) : ۱۲۵
- «روزنامه اقامت در انگلستان» (Journal of
a Residence in England) : ۱۸۳
- روسایت، بندر (Rosyth) : ۳۹۵
- روسیه
- مناسبات — با ایران: ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۲۰۴،
۲۲۵، ۲۳۱، ۳۸۴ پ؛
- نفوذ — در ایران: ۱۳۲ — ۱۳۳، ۳۲۸ —
۳۲۹، ۳۴۳، ۳۴۹؛
- وضع امتعه — در بازار ایران: ۴۱؛
- وحشت ایرانیان از: ۷۵، ۸۴، ۸۵،
۲۳۷؛
- نیز — انگلستان؛ معاهدات ترکمان
چای و گلستان
- روچیلدها (Rothschilds) : ۲۶۷
- رویال سنت جورج، باشگاه گلف (Royal
St. George) : ۲۷۱
- رویتز، بارون جولیسوس (Baron Julius
Reuter) : ۲۵۶، ۳۱۷؛ نیز —
امتیازنامه ها
- ریچاردسن، کاپیتان دیوید (David
Richardson) : ۹۷ — ۹۸
- ریشاره، ژول (Jules Richard) : ۲۳۲ پ،
۲۴۰، ۲۴۲، ۲۶۴؛ نیز — رضا، میرزا
ریشارخان — ریشاره، ژول
- زانوبند، نشان (Order of the Garter) :
۲۴۸ — ۲۵۰، ۳۲۷، ۳۴۹
- زمان شاه افغان: ۴۲ — ۴۸، ۵۶، ۶۶، ۲۰۲؛
نیز — افغانستان؛ هرات
- سائون علیا (Haute-Saône) : ۲۳۲ پ
- سادرلند، جیمز (J. Sutherland) : ۱۴۱ —
۱۴۸
- سادرلند، دوک (Sutherland) : ۲۵۸ — ۲۶۰

- سارایوو، شهر (Sarajevo) : ۳۸۵
- ساری، ایالت (Surrey) : ۱۹
- ساکس، ایالت (Success) : ۳۲۴، ۱۹
- ساسون، سرآلبرت عبدالله (Albert Sassoon) : ۲۶۷ - ۲۷۰، ۲۸۳
- ساکس، ناو (Success) : ۱۲
- ساکسه کوبورگ (Saxe Coburg) : ۳۲۸
- سالارالدوله، ابوالفتح میرزا (برادر محمد علی شاه) : ۳۸۳
- سالزبری، لرد، سومین مارکی (Robert Cecil Salisbury) : ۲۶۳ - ۲۶۵، ۲۶۹، ۳۰۱، ۳۰۵؛ تصویر ۱۳
- سالزبوری (Salisbury) : ۱۵۸
- «سالنامه آسیایی» : ۶۵، ۹۷
- سامپسونیا (Sanpsonia) - «شرنی، لندی تورا سانتا ماریا دلا سکالا، کلیسای (Santa Maria della Scala) : ۳۱
- ساوت وارک، حوزة (Southwark) : ۱۶۲ پ
- سایکس، سرپرسی (Percy Sykes) : ۲۸۰ - ۲۸۱
- سایکس، سرمارک (Mark Sykes) : ۲۸۲ پ، ۲۸۴
- ستاره هند، نشان (Star of India; G.C.S.I.) : ۲۵۸
- «سرزمین شیر و خورشید»، کتاب (Land of the Lion and Sun) : ۲۳۲ پ
- سرعباس عبدالبها : ۲۸۶؛ - عباس افندی «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی»، کتاب - موریه، جیمز
- سرینگاپاتام، پایتخت مسور (Seringapatam) : ۵۱
- سعدالدوله : ۳۷۴
- مکویل وست، وایتا (همراهارولد نیکولسن) (Vita Sackville-West) : ۳۹۷
- سلطان احمدشاه - فاجار، سلسله، احمدشاه
- سینو (سینف) سرلشکر (Semino) : ۲۱۲
- سنت ادمند هال، کالج: یازده
- سنت باتولف، کلیسای (St. Botolph) : ۲۹ پ
- سنت بارتولومئوس، بیمارستان (St. Bartholomew) : ۲۸۸ پ
- سنت پال، کلیسای (St. Paul) : ۱۲۰
- سنت پانکراس، کلیسای (St. Pancras) : ۱۴۷
- سنت تامس، بیمارستان (St. Thomas) : ۲۵۴
- سنت جانز، کلیسای (St. John's) : ۴۸۵
- سندهرست، دانشکده افری (Southurst) : ۳۹۵
- سندیکای انگلستان و آسیا (Sindico Asiatic Syndicate) : ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴
- سنی ما : ۹۵، ۱۵
- سورات (Sura) : ۲۲۰
- سوکولوف (Sokolow) : ۱۰۲ پ
- سوهو، محله (Soho) : ۷۵۵
- «سه برادر انگلیسی»، کتاب (The Three English Brothers) : ۲۳۳ پ

- ۳۶۵، ۳۶۳
 شری، سرآنتونی (Anthony Sherley) : ۱۹
 — ۲۱ —
 شری، سرتامس (Thomas Sherley) :
 ۱۸ پ
 شری، سررابرت (Robert Sherley) : ۱۸ —
 ۳۱، ۳۳؛ تصویر ۲
 شری، لیدی ترزا (Teresa Sherley) : ۲۱ —
 ۲۲، ۲۹ — ۳۱؛ تصویر ۳
 شورای فرهنگی بریتانیا (British Council) : ۲۹۲
 شوستر، مورگان (Morgan Shuster) : ۲۸۱،
 ۲۸۸
 شوقی افندی (شوقی هادی ربانی) : ۲۸۴
 شیخ خزعل ← خزعل، شیخ
 شیخ ناصرخان ← بوشهر
 شیروخورشید، نشان : ۱۴۲ پ، ۱۶۹ پ،
 ۱۷۲ پ، ۲۲۴ پ
 شیعه، روحانیون : ۷۲، ۱۹، ۲۳۸، ۲۷۰،
 ۳۰۱، ۳۷۵ — ۳۸۲؛ تحصن — در سفارت
 انگلستان : ۳۷۷ — ۳۸۲؛ شهرهای مقدس
 شیعه : ۵۹، ۷۲ — ۷۳، ۱۷۳، ۱۹۳، ۱۹۷،
 ۲۳۹، ۳۹۵
 شیعیان : ۴۵، ۵۶، ۹۵
 شیل، سرهنگ جستین (Justin Sheil) : ۱۸۸
 ۳۷۰ — ۳۶۸ پ، ۳۵۶، ۳۵۸ پ
 شیوخ عرب ← بوشهر و محمره
 صادق بیگ (سیدخان) : ۱۶۸ — ۱۷۰؛
 تصویر ۷
 سیتی، مرکز مالی لندن (City) : ۳۰۴
 سیتی تمپل، کلیسای (City Temple) :
 ۲۸۵
 سیدخان ← صادق بیگ
 سیدنی، جان (J.R.T. Sydney) : ۲۴۳ —
 ۲۴۵
 «سیری در شهرهای لندن و وستمنستر»،
 کتاب، (Survey of the Cities of
 London and Westminster) : ۲۹ پ
 سیریز، رزمناو (Ceres) : ۳۹۱
 سیستان : ۲۰۳، ۲۵۷، ۲۶۱
 سیف الدوله ← حاجی میرزا
 سیف السلطان : تصویر ۱۵
 سیمور، سرهارس (Horace Seymour) :
 ۴۰۰
 شاهزاده های افغان : ۲۴ — ۴۸، ۵۲ — ۵۳
 شاه عباس اول : ۱۸، ۲۲، ۲۳؛ تصویر ۲
 «شاه»، ناو نیروی دریایی بریتانیا (Shah) :
 ۲۵۸
 شجاع السلطنه : ۱۷۳ پ
 شربورگ، بندر (Cherbourg) : ۲۵۷
 شرنپل، هنری (H. Shrapnel) : ۱۶۳ پ
 شرکت بانکداری شرق جدید (New Oriental
 Banking Corporation) : ۳۰۴
 شرکت سرمایه گذاری ایران (Persian
 Investment Corporation) : ۳۰۴ —
 ۳۰۷، ۳۱۴ — ۳۱۵
 شرکت نفت انگلیس و ایران : ۲۹۲، ۳۶۱ —

- صادق، میرزا: ۲۷۳-۲۷۶
- صارم الدوله: ۳۶۷ پ؛ ← اکبر میرزا
- صالح شیرازی، میرزا: ۱۵۸-۱۶۱، ۱۶۹، ۱۹۰، ۳۲۲؛ تحصیلات ← در لندن:
- ۱۵۰-۱۵۵؛ مأموریت لندن - در سالهای
- ۱۸۲۲-۱۸۲۳: ۱۶۳-۱۷۰؛ نوشته های
- ← درباره انگلستان: ۱۵۸-۱۵۹
- «صدایی از لبنان»، کتاب (A Voice from the Lebanon) ۱۸۳
- صدیق، دکتر عیسی: ۲۸۸-۲۹۲
- صفی، شیخ: ۲۰
- صلیب بزرگ بات، نشان (G.C.B.): ۳۴۶
- صلیب بزرگ سنت مایکل و سنت جورج
- (G.C.M.G.): ۳۴۶
- صلیب بزرگ نشان بباروالای ستاره هند
- (Grand Cross of the Most Exalted Order of the Star of India G.C.I.E.): ۳۶۰
- صهیونیست ها: ۲۸۲-۲۸۳ پ، ۲۸۴؛ نیز
- ← یهودیان
- طباطبائی، سید ضیاء الدین: ۳۶۶-۳۶۷
- طولوزان، حکیم (Dr. Tholozan): ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۶۴
- ظل السلطان ← علی میرزا و سلطان مسعود
- میرزا
- عباس، شاه ← شاه عباس اول
- عباس افندی (عبدالباها): ۲۸۴-۲۸۷
- عباس میرزا، شاهزاده (برادر ناصرالدین شاه):
- ۳۵۶
- عباس میرزا، ولیعهد: ۱۶۳-۱۶۸، ۱۶۹ پ،
- ۲۷۷؛ فرستادن جوانان ایرانی به انگلیس:
- ۱۴۲-۱۵۳، ۲۳۱، ۲۷۲؛ مرگ -:
- ۱۷۱، ۲۰۳؛ نوسازی ارتش توسط -:
- ۱۴۲، ۱۵۷؛ تصویرهای ۶ و ۷
- عبدالحسین میرزا فرمانفرما، شاهزاده: ۲۸۲ پ
- عبد اللطیف خان شوشتری، سید: ۹۶-۱۰۰،
- ۱۰۸، ۱۶۰، ۳۲۱
- عبدالمجید میرزا، شاهزاده (عین الدوله): ۳۷۵
- ← ۳۸۱
- عثمانی
- امپراتوری و ترکهای -: ۲۰-۲۶، ۶۲،
- ۱۹۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۸۵؛
- سلاطین -: ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۸،
- ۳۳۰-۳۳۴، ۳۴۲؛ کمیسیون رفع
- اختلافات بین - و ایران: ۱۶۱
- عزیز السلطان (ملیجک): ۲۶۴
- عکا، شهر (Acre): ۲۸۵
- علاء الدین محمد: ۱
- علاء السلطنه ← میرزا محمد علی خان
- علا، حسین (میرزا حسین خان معین الوزاره):
- ۲۸۷-۲۸۸
- علماء ← شیعه، روحانیون
- علی اصغر خان، میرزا (امین السلطان): ۲۶۴،

- کلايو، لُرد ادوارد (E. Clive) : ۷۰، ۶۶
- کلن ویلیام، لرد (Clanwilliam) : ۲۴۷
- کلوت، سرهنگ لارنس (Laurence
Cloete) : ۳۰۴
- کلوک، مارگرت (Margaret Cloake) :
۱۳۶
- کلیفتن ویل (Cliftonville) : ۲۸۲ پ
- کمبرلند، دوک (Cumberland) : ۱۱۹
- کمبریج، دانشگاه : ۲۸۸ پ، ۲۸۹ — ۲۹۱،
۳۸۴
- کمبریج، دوک : ۲۲۸، ۲۴۵، ۲۶۶
- کمبل، سر جان : (Campbell) : ۱۷۲، ۴۰۵
- کمپانی انطباعات شرق (Oriental
Printing Co.) : ۳۰۸
- کمدن تاون (Camden Town) : ۱۴۷
- کمیته آرامنه وانگلیسی ها (Anglo-
Armenian Committee) : ۲۸۳
- کمیته انجمن شهردو وزیر برای ترویج رعایت
شونات روز خداوند (Committee of the
Dover Association for Promoting the
due Observance of the Lord's Day)
: ۳۳۶
- کمیته بین المللی آرامنه (International
Armenian Committee) : ۲۸۳
- کنت، دوشس (مادرملکه ویکتوریا)
(Duchess of Kent) : ۱۸۳
- کنترکس ویل (Contrexéville) : ۳۲۷،
۳۲۸
- کنزینگتن جنوبی، موزه (South
Kensington Museum) : ۲۳۲ پ،
- ۳۱۱ : (Contemporary Review)
- کانکهرر، ناو (Conqueror) : ۴۰۱ پ
- کاوز (Cowes) : ۳۳۱
- کاول، سر جان (J. Cowell) : ۲۴۴
- کاولی، لرد (Cowley) : ۲۲۴، ۲۱۶ پ،
۲۲۵، ۲۴۰، ۳۵۹
- کتابچی خان : تصویر ۱۵
- کراس، ریچارد، نخستین وایکاونت
(Richard Assheton Cross) : ۳۰۱
- کراوتر، جان (J. Crowther) : ۴۰۷
- کرزن، جورج، نخستین مارکی (George
N. Curzon of Kedleston) : ۲۷۸ —
۲۸۱ : — و قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران :
۳۶۶، ۳۸۷ — ۳۸۸ : — و ملاحظات
احمدشاه : ۳۸۸ — ۳۹۵
- کرنک (Carnatic) : ۷۱
- کرو (Crewe) : ۲۵۳
- کرو، لرد، نخستین مارکی (Crewe) :
۳۹۲ پ
- کروپ، کارخانه (Krupp) : ۲۵۵
- کرویدون (Croydon) : ۱۵۲
- کریستال پالاس (Crystal Palace) : ۲۵۴
- کریستی، مستر (Christie) : ۱۰۴
- « کریسچن کامن ولت »، نشریه (The
Christian Commonwealth) : ۲۸۵
- کریگ، آیونا (Iona Craig) : یازده
- کشیان کرملی : ۲۱
- کلارندن، لرد ادوارد هاید (Edward Hyde
Clarendon) : ۲۲۰، ۲۱۶، ۲۲۱ —
۲۲۹، ۳۵۷، ۳۷۱

- ۲۶۲
کنزینگتن (Kensington) : پارک — : ۱۲۰ :
کاخ — : ۱۸۳
کنینگ، جورج (G. Canning) : ۱۶۴ —
۱۶۶
« کوارترلی ریویو»، مجله (Quarterly Review) : ۱۳۹ پ
کوبلنتس (Koblenz) : ۱۹۶
کوتس، بارونس (Burdett Coutts) : ۲۶۸
کوچین، جزیره (Cochin) : ۱۲۷
کورفو، جزیره (Corfu) : ۱۷۷
کوک، ادوارد (E. Cooke) : ۱۴۶، ۱۵۱ —
۱۵۵
کینگ، خیابان (King Street) : ۱۵۵
کینگرتن، شهر (Kingston) : یازده، ۲۶
کینگستن ← کینگرتن
کیو، باغ نباتات (Kew Gardens) : ۱۸۸
- ۲۸۲ — ۳۷۴ : Duff
گرانویل، جرج لوسن — گاور (George Leveson-Gower Granville) : ۲۴۵
— ۲۴۹، ۲۵۷ — ۲۵۸، ۳۰۰
گرانویل، لوسن گاور (Leveson Gower Granville) : ۲۰۸
گرمودی، عبدالفتاح خان : ۲۰۹ پ
گرویل، چارلز (Ch. Greville) : ۱۳۰
گری، سر ادوارد (E. Grey) : ۲۷۸ — ۲۸۳،
۳۸۳ — ۳۸۰
گریمالدی، جوئی (Joey Grimaldi) : ۴۱۲
گرینبری، ریچارد (R. Greenbury) : ۳۰ :
تصویر ۷
گرین بنک، هتل (Green Bank) : ۱۷۸
گرینیچ، رصدخانه (Greenwich) : ۲۵۳
گریوزند، بندر (Gravesend) : ۲۳، ۱۳۲
« گزارشهای دیپلماتیک کنت دوگوبینودر
ایران»، کتاب
(Les Dépêches diplomatiques du
Comte de Gobineau en Perse) : ۲۳۳ پ
گلدستون (نخست وزیر) (Gladstone) :
۲۴۴، ۲۵۲، ۲۵۵، ۳۰۲
گلن میوئیک، قلعه (Glenmuick) : ۲۶۶
گلووی، الگزندر (A. Galloway) : ۱۵۴
گوبینو، کنت دو (Comte A. de Gobineau) :
۲۲۷ پ، ۳۵۹
گودوین (Goodwin) : ۸۳
گوشه هاید پارک (Hyde Park Coner) :
۲۹۰
گولدسمید، سرفردریک (Frederic Evelyn Grant) :
ایولین (Evelyn Grant) : ۳۲۵

- لورین، سرپرسی (Percy Loraine) : ۴۰۶
 «لیرشاه» (King Lear) : ۴۱۲
 لینچ، کاپیتان هنری بلوس (H. Blossé)
 (Lynch) : ۲۲۴-۲۲۵، ۲۲۸
 لینچ، ه. ف. ب. (H.F.B. Lynch) :
 ۲۸۸ پ
 لیندلی، دکتر لنوکس (Lennox Lindley) :
 ۳۲۷؛ تصویر ۱۵
 لینزی بتن، سرهنگ هنری (H. Lindesay-
 Bethune) : ۱۷۲، ۲۱۲
 لی یارد، هنری (H. Layard) : ۱۶۲
 لی بژ (Liège) : ۱۹۶
 «ماجراها و منقشات سه برادر انگلیسی»
 نمایشنامه (The Travailes of the Three
 English Brothers) : ۱۹
 مادام توسو، موزه (Madame Tussaud) :
 ۱۸۸، ۲۵۴، ۳۰۱ پ، ۳۳۷
 مادرا، جزیره (Madeira) : ۱۲۷
 مارکوس، نسطوریوس (Nestorius
 Marcus) : ۲۷۵
 مارلینگ، سرچارلز (Ch. Marling) : ۳۹۰
 ۴۰۶
 ماری، چارلز (Charles Augustus
 Murray) : ۱۹۸-۲۱۶، ۲۰۲-۲۱۸
 ماریین باد (Marienbad) : ۳۲۸، ۳۲۹
 ماسینگبرد، جان (J. Massingberd) :
 ۲۴ پ
 ماکسیم، سر فابریس (Flamin Maxim) :
 ۲۵۷ : Goldsmid
 گیبسن (Gibson) : ۱۴۶
 لئوپولد، پرنس، دوک آلبانی (Leopold) :
 ۲۵۰، ۲۵۳
 «لاپل اسمبله»، نشریه ادبی (La Belle
 Assemblée) : ۱۲۰
 لارنس، تامس (Th. Lawrence) : ۱۱۹،
 ۱۳۷
 لارنس دوم، کشتی (Lawrence II) :
 ۳۹۶
 لاسل، سرفرانک (Frank Lascelles) :
 ۳۱۲
 لانستن، حوزه (Launceston) : ۵۴ پ
 لاوت، ت. ه. (T.H. Lovett) : ۷۴، ۷۵
 لاوت، ج. ه. (J.H. Lovett) : ۵۸
 لدن هال، خیابان (Leadenhall Street) :
 ۱۲۰
 لرد واردن، هتل (Lord Warden Hotel) : ۳۲۶
 لستر، میدان (Leicester Square) : ۱۵۰
 لمبارد (Lombard) : ۲۴۳، ۳۰۸
 لمب، چارلز (Ch. Lamb) : ۱۱۷
 لنچن (پرنس هلنا) (Lenchen) : ۲۵۰
 لنزداون، هنری، پنجمین مارکی (Henry C.
 Lansdowne) : ۳۳۰-۳۴۸؛ تصویر ۱۶
 لنکاستر (Lancaster) : ۳۴۳
 لوان، کمپانی (Levant Company) : ۲۳،
 ۲۵
 لوئیز، پرنس (Louise) : ۲۵۱، ۲۵۴

- ۳۳۷
مال، خیابان (Mall) : ۳۳۶
مالبارو هاوس، قصر (Marlborough House) : ۳۳۶-۳۳۷، ۳۳۸
ملک التجار ← حاجی خلیل : محمدنی
مامزبری، جیمز ه. هریس (James Harris Malmesbury) : ۲۲۹-
۲۳۱
مای وارت، هتل (Mivart's Hotel) :
۱۸۰، ۱۹۵، ۲۰۹
مترینخ، پرنس (Metternich) : ۲۰۷
مجتهدین ← شیعه، روحانیون
مجلس (شورای ملی) : ۳۷۵ پ، ۳۸۲، ۳۹۶
مجمع امپراتوری بریتانیا (British Empire League) :
۲۸۳ پ
مجید السلطنه : ۳۷۲-۳۷۳
محمد حسن میرزا، شاهزاده (برادر احمد شاه) :
۳۹۸-۴۰۲
محمد رضا شاه ← پهلوی، سلسله
محمد علی : ۱۶۲، تحصیلات - در لندن : ۱۵۰-
۱۵۵
محمد علی خان، میرزا (علاء السلطنه) : ۲۸۷،
۲۹۷ پ، ۳۰۷ پ، ۳۱۲-۳۱۴؛ تصویر
۱۵
محمد کاظم : ۱۴۳-۱۴۹، ۱۶۰
محمدنی خان (ملک التجار) : ۹۱-۹۳،
۱۱۳؛ دریافت مقرری از کمپانی هند
شرقی : ۹۱-۹۳، ۱۲۶؛ مأموریت
هندوستان : ۷۶-۹۳
محمود، محمود : ۳۱۹
- محمود خان قراگوزلو : ۲۷۷ پ؛ ←
ناصر الملک
مخا، بندر : ۵۸
«مخزن الوقایع»، کتاب : ۲۳۱
مدرس، حکمران. ← کلابو
مری، ملکه انگلستان؛ در مقام شاهزاده خانم
می آوتک : ۲۶۸؛ در مقام شاهزاده خانم
ویلز : ۳۳۹-۳۴۰
مری لئونورا همسر سرهنگ شیل (Mary Leonora) :
۳۶۸ پ، ۳۷۱-۳۷۳
مسعود میرزا (ظل السلطان، پسر ناصرالدین
شاه) : ۳۶۰-۳۶۱، ۳۶۶
مسقط، امام : ۴۱-۴۴، ۲۱۷
مکسووی، کمپانی (Muscovy Company) :
۴۰۷
«میر ظالبی»، کتاب : ۱۰۱ پ
«میزیراوند در باب مافرت شاه»، کتاب
(Mrs. Brown on the Shah's Visit) :
۲۵۹
میوجبرئیل : ۲۰۹ پ، ۲۱۲ پ
مشاور الممالک : ۳۹۱
مشیر الدوله ← جعفر حسینی؛ حسین خان؛
نصر الله خان
مصدق الملک : تصویر ۱۵
مظفرالدین شاه ← قاجار، سلسله
معاهدات : ترکمان چای (۱۸۲۸/۱۲۴۳) :
۲۳۳، ۳۵۴؛ فینکن شتاین (۱۸۰۷/
۱۲۲۲) : ۹۲، ۱۰۹، ۱۴۳؛ گلستان
(۱۸۱۳/۱۲۲۸) : ۱۲۷، ۱۳۳؛ نیز ←
انگلستان؛ ایران

- معین الوزاره ← علا، حسین
مکدانلد، سرهنگ جان (J. Macdonald) :
۱۶۷
- منسفیلد، خیابان (Mansfield) : ۱۱۳، ۱۱۴
موثق الدوله: تصویر ۱۵
موثق الملک: تصویر ۱۵
- مکلین (Maclean) : ۳۲۸ — ۳۳۳
مکنیل، مرجان (J. McNeil) : ۱۳۵؛
۱۳۹ پ، ۱۸۶، ۲۰۳ — ۲۱۵
- مور، تامس (Th. Moore) : ۱۵۹
«مورنینگ پست»، روزنامه (Morning Post)
۱۲۱: Post)
- ملاها ← شیعه، روحانیون
ملکم، جیمز هاراطون (James Aratoon)
(Malcolm) : ۲۸۲ — ۲۸۴، ۳۵۸
- مورنینگتن، لرد (Mornington) ← ولزی،
ریچارد کالی
«مورنینگ کرائیکل»، روزنامه (Mornning Chronicle)
۱۱۶: Chronicle)
- ملکم خان، میرزا (ناظم الملک) : ۱۶۱، ۲۲۱
— ۲۲۴، ۲۴۲، ۲۶۶، ۲۹۳ — ۳۱۸،
۳۲۵ — ۳۲۶؛ انتشار روزنامه «قانون»
توسط — : ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۶؛ درگیری —
در ماجرای امتیازنامه لاطاری: ۲۷۱، ۳۰۲
— ۳۰۵، ۳۱۳؛ عزل — : ۳۰۶، ۳۰۷،
۳۱۵، ۳۱۶؛ — در سمت وزیر مختار ایران
در لندن: ۲۴۰، ۲۹۳، ۲۹۶؛ تصاویر ۱۳
و ۱۴؛ ← میکائیل خان
- موریه، مستر ← ماری، چارلز
موریس، جزیره (Meurice) : ۱۲۸
موریس، هتل (Mauritius) : ۳۹۱
- موریه، جیمز (James Morier) : ۱۱۰،
۱۱۷، ۱۲۹، ۱۴۹، ۱۶۴ — ۱۶۷؛
«سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» — :
۱۳۸، ۱۶۸؛ مأموریت — به لندن همراه
میرزا ابوالحسن شیرازی: ۱۱۰ — ۱۱۸،
۱۲۲ — ۱۲۶
- ملکم، سر جان: ۶۶، ۸۵، ۱۱۳، ۱۵۸، ۱۶۴،
۱۶۷؛ گرفتاری — با مأموریت محمدنبی:
۷۸ — ۸۰، ۸۷ — ۹۱؛ مأموریت های — به
ایران: ۵۵ — ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۸۰، ۹۲،
۱۱۰؛ نقش — بعد از مرگ حاجی خلیل:
۶۶ — ۶۹، ۷۲ — ۷۶
- موریا، لرد (Moira Hastings, Francis Rawdon)
۳۲۲: Rawdon)
- ملیجک ← عزیز السلطان
منای، پل معلق (Menai) : ۲۲۹
«منچستر گاردین»، روزنامه (Manchester Guardian)
۲۸۳: پ، ۲۹۰، ۳۱۲
- مهدی خان، میرزا (مشیرالملک) : ۲۸۷،
۲۹۷ پ
مهدی علی خان، میرزا (بهادر جنگ) : ۳۳ —
۶۰، ۶۸ — ۶۹، ۷۳، ۷۸، ۸۷، ۹۵، ۱۳۴،
۲۰۳؛ — در سمت نماینده مقیم در بوشهر:
۳۵ — ۳۶؛ مأموریت — در نزد فتحعلی شاه:
۴۳ — ۴۴، ۴۸، ۵۳، ۶۱ — ۶۴، ۶۶؛ مورد
غضب قرار گرفتن — : ۵۵ — ۵۹؛ نامه های
— به فتحعلی شاه: ۴۵؛ نیز ← دنکن،
- منستی، سمیوئل (Samuel Manesty) : ۶۲،
۷۵ — ۸۰، ۸۴، ۸۸

- جانانان
 مهندس الممالک: تصویر ۱۵
 می آوتک (May of Teck) ← مری، ملکه
 انگلستان
 میتلند، دریا دارسر فردریک (Frederick Maitland)
 ۲۱۲: (Midlands)
 میدلندز (Midlands): ۳۳۱
 میدن هد، محل (Maidenhead): ۴۰۱ پ
 میرعلی نقی خان: ۳۵۷-۳۵۹
 میسور (Mysore): ۷۱
 میکائیل خان (برادر میرزا ملکم خان): ۲۴۰
 ۳۰۳-۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۴
 میلبنک، جان (J. Milbanke): ۲۰۶-
 ۲۰۷
 مینتو، گیلبرت الیوت، نخستین ارل آو
 (Gilbert Elliot Minto): ۱۱۸، ۱۱۰
 میتون (Minton): ۲۶۲
 ناپلئون اول: ۴۰، ۴۸، ۸۹، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۴۹
 نیز ← فرانسه
 ناپلئون، نقشه حمله به هند: ۴۰-۴۱
 نادرشاه افشار: ۳۹
 ناصرخان، شیخ: ← بوشهر
 ناصرالدین شاه: ← قاجار، سلسله
 ناصرالملک: ← ابوالحسن خان
 محمودخان
 نالدی (Naldi): ۴۱۲
 نالیس، سرفرانسیس، نخستین وایکانت
 (Francis Knollys): ۳۴۵
 «نامه‌هایی از تبریز»، کتاب (The Reign of
 ۲۸۸: *Terror at Tabriz*)
 نبی خان ← محمدنبی خان
 نجفقلی میرزا: ۱۷۴ پ، ۱۸۳ پ
 نشان بسیاروالای امپراتوری هندوستان
 (the Most Eminent Order of the Indian Empire: K.C.
 I.E.): ۳۶۳
 نصرالله خان، میرزا (مشیرالدوله): ۳۸۰-
 ۳۸۲
 نصرت الدوله: ۳۶۷ پ، ← فیروز میرزا
 نصرت السلطنه: ۳۹۲
 نظام الدوله: ← حسین خان
 نفت: ۲۹۳، ۳۶۱-۳۶۴، ۳۹۸؛ نیز ←
 شرکت نفت انگلیس و ایران
 نقدعلی بیگ: ۱۷، ۲۷-۳۱، ۱۱۰؛ تصویر ۱
 نواب، حسینقلی خان: تصویر ۱۵
 نواب، خانواده ← نواب هندی
 نواب هندی، خانواده: ۲۷۶
 نوذر میرزا ← رضاقلی میرزا
 نورتکوت، ج.: تصویر ۵
 نورفک، لرد (L. Norfolk): ۳۹۷ پ
 نولز، ویلیام (W. Knowles): ۱۴۴
 نوی بی، حومه پاریس (Neuilly): ۳۹۷
 نیکسن، آنتونی (Anthony Nixon): ۱۸
 نیکولسن، آرتور (Arthur Nicolson): ۳۶۰
 نیکولسن، هارولد (Harold Nicholson):
 ۴۰۰-۴۰۲؛ همسر: ۳۹۷
 «نیوتایمز»، روزنامه (New Times):
 ۱۵۸ پ

- ولزلی یول (Wellesley-Poole) : ۱۸۸
- ولویچ ← وولپج
- وان دیک، سرآنتونی (Anthony Van Dyck) : ۲۴
- واترلو (Waterloo) : ۱۲۸
- وولف، استفیون (Stephen Woulfe) : ۳۶۸ پ
- وولف، جوزف (Joseph Wolff) : ۱۳۵، ۱۸۸ پ
- وولف، سرهنری درامند (H. Drummond Wolff) : ۳۰۹، ۳۰۵، ۳۰۳، ۱۳۵
- ۳۱۰؛ اصرار—برسفر دولتی ناصرالدین شاه
- در سال ۱۸۸۹: ۲۶۳—۲۶۷، ۲۶۹—
- ۲۷۰؛ —ودریافت حق کشتیرانی دررود
- کارون: ۲۶۳؛ تصویر ۱۳
- وولپج، آکادمی نظامی وزرادخانه (Woolwich) : ۱۵۰—۱۵۴، ۱۸۹، ۲۲۹، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸، ۳۳۷—۳۳۹
- وولپج کامن (Woolwich Common) : ۱۵۸
- ویجیلنت، ناو (Vigilant) : ۲۲۴
- ویکتور، ناو جنگی (Victor) : ۸۰
- ویکتوریا، ملکه: در طی سفر ۱۸۷۳: ۲۴۲—
- ۲۵۴، ۲۵۶—۲۵۹؛ —در طی سفر ۱۸۸۹:
- ۲۶۳—۲۷۰؛ —در مقام پرنسس: ۲۸۳—
- ۱۸۴؛ تصویر ۸؛ —در مقام ملکه: ۲۰۷—
- ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۳۳—۲۳۵، ۳۱۳—۳۳۰، ۳۴۱—۳۴۷، ۳۴۳
- ویکتوریا و آلبرت (Victoria and Albert) : ۳۳۷؛ موزه—: ۲۳۲ پ
- وایت هال (Whitehall) : ۱۲۰، ۱۳۸
- وایزمن، دکتر خیم (Chaim Weizmann) : ۲۸۴
- وایلدگوس، ناو (Wildgoose) : ۴۰۱ پ
- ووثوق الدوله ← حسن ووثوق
- وج وود، مستر (Mr. Wedgwood) : ۱۰۴
- ودزدن، قصر (Waddesdon) : ۲۶۶
- وست اند، میدانهای (West end Squares) : ۴۲۰
- وست مینستر ابی، کلیسای (Westminster Abbey) : ۱۲۰
- وست مینستر، محله (Westminster) : ۲۸۵
- وست مینستر، مدرسه (Westminster School) : ۲۸۷
- وستریس (Vestris) : ۴۱۲
- وکیل الدوله: تصویر ۱۵
- وکینگ، شهر (Woking) : ۲۸۵
- ولزلی، آرتور (Arthur Wellesley) : ۴۲ پ، ۱۸۶
- ولزلی، ریچارد کالی (Richard Colley Wellesley) : در مقام فرمانفرمای هندوستان: ۴۲ پ، ۴۴—۴۵، ۴۷، ۵۵—۵۸، ۶۹—۷۱، ۷۴—۷۶، ۷۹؛ در مقام وزیر امور خارجه انگلستان: ۱۱۳—۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۲—۱۲۶، ۱۴۴—۱۴۷

- ویلاک، سروان جورج (C.G. Willock) :
۱۳۰-۱۳۴، ۱۶۶
- ویلاک، سروان هنری (H. Willock) :
۱۳۲-۱۳۴، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۳-۱۶۸،
۱۸۶
- ویلز، دکتر (C.J. Wills) : ۲۳۲ پ
- ویلز، ریچارد (R. Wills) : ۴۰۷
- ویلکینسن (Wilkinson) : ۱۵۴
- ویلیام چهارم، پادشاه : ۱۷۸-۱۸۰، ۱۹۴
- وین، بری سی (Bracey Vane) : ۲۶۱،
۴۱۸
- وینزر، قصر (Windsor) : ۱۱۴، ۲۱۹ پ
- وینستن هاوس (Winston House) : ۱۹
- هارت، کشتی (Hart) : ۳۰
- هارتفوردبریج (Hartfordbridge) : ۱۱۳
- هارتینگتن، مارکی (Marquess of Hartington) :
۳۰۰ : دوک دونشیر :
۳۴۴
- هاردینگ، سرآرتور (Arthur Hardinge) :
۳۲۴-۳۲۵، ۳۲۸ پ، ۳۶۲ : کوشش-
برای مسافرت مظفرالدین شاه ومثله
اعطای نشان زانوبند : ۳۲۹-۳۳۴، ۳۴۱،
۳۴۴-۳۴۹
- هاردینگ، سرچارلز (Charles Hardinge) :
۳۸۰-۳۸۲
- هاردینگ، سرلشکرآرتور (Arthur Hardinge) :
۲۴۵ : Hardinge)
- لو، کالج (Harlow College) : ۲۹۱
- هاروارد، دانشگاه (Harvard University) :
۱۳۷
- هاروی، آلیور (Oliver Harvey) : ۳۹۸
- هاشم خان، میرزا : ۲۱۷-۲۲۲، ۲۲۵، ۳۵۸
- هالبورن، محله (Holborn) : ۲۸۵
- هالتن، قصر (Halton) : ۲۶۶
- هالز، آی. ج. : تصویر
- هانریت، پرنس (Henriette) : ۲۹۷
- هاونزلو (Hounslow) : ۱۱۳
- هتفیلد هاوس (Hatfield House) : ۲۶۷،
۲۶۹، ۳۳۲
- هدایا : هدایی انگلیها : ۴۵، ۵۲، ۵۶-۵۷،
۸۶، ۹۰، ۲۵۸، ۳۴۶-۳۴۷ : هدایی
ایرانیها : ۵۴، ۶۳، ۸۶، ۱۳۱
- هدایت، مهدی قلی : ۲۸۰ پ
- هرات : ۴۲-۴۸، ۵۲-۵۳، ۲۱۰-۲۱۱،
۲۲۹-۲۳۱، ۲۳۳-۲۳۵ : اختلافات و
جنگ انگلیس و ایران برسر- : ۱۳۶-
۱۳۷، ۱۹۷، ۲۰۱-۲۰۶، ۲۱۵-۲۱۶،
۲۱۹-۲۲۶ ← افغانستان : زمان شاه
- هرن هاوس، مدرسه (Herne House School) :
۲۸۲ پ
- هرو، مدرسه (Harrow School) : ۲۸۲
- هزاره، ایل : ۲۲۹
- هلنا، پرینس ← لنچن
- هلندپارک، خیابان (Holland Park) : ۲۹۳
- هلندیان، نفوذ در ایران : ۴۲
- همپتن کورت، کاخ (Hampton Court) :
۲۳
- همپشیر، ایالت (Hampshire) : ۲۵۸

- همند، ادموند (Edmund Hammond) :
۲۴۱
هندوستان
- اولین رابطه ایران با — : ۳۳ — ۳۶، ۳۹ —
۴۴؛ حکومت — : ۱۲۴، ۱۴۷؛ استقبال
و پذیرایی — از هیئتهای سیاسی ایران :
۶۳ — ۶۵، ۶۵، ۸۰ — ۸۵، ۱۱۵، ۱۱۹
— : ۱۲۰، ۱۲۴ — ۱۲۷؛ ۱۸۶ — ۱۸۷؛
دفاع — : ۵۴ — ۵۵، ۱۱۵، ۱۳۲؛ تصویر
: ۱۱
شرکت تلگراف — و اروپا : ۲۵۷ پ؛
تحصن در شعبه های — : ۳۵۳، ۳۶۷
: ۳۷۳ — ۳۸۴
عبور تلگراف لندن به — از خاک ایران :
: ۲۳۷
فرمانفرمای — : ۵۴ — ۵۷، ۶۴ — ۶۸، ۸۲،
۸۴، ۸۷ — ۹۳، ۱۶۵ — ۱۶۶
: ۲۳۲ پ؛
کالج هند شرقی (در هیلبری بری انگلستان) :
۹۵ — ۹۷، ۱۴۷، ۱۸۸، ۲۰۹؛
کشتیهای — : ۱۷، ۲۳، ۲۴ پ، ۲۸، ۶۳
— : ۶۵، ۷۲، ۸۱، ۱۵۴، ۱۵۹؛
کمپانی هند شرقی : ۵۴، ۶۲، ۷۵، ۷۶،
- ۹۳ — ۹۸، ۲۸۳، ۳۵۸؛
— در معرض تهدید روسیه : ۱۳۲ — ۱۳۵،
۱۷۲، ۱۹۳ — ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۴۸؛
— در معرض تهدید زمان شاه : ۴۰ — ۴۳،
: ۴۷؛
— در معرض تهدید فرانسه : ۴۰، ۴۷، ۱۲۸
هنکی اسمیت، نیکولاس (Nicholas
Hanky Smith) : ۳۵ — ۴۱، ۸۷، ۹۱
هولمز، ویلیام (W. Holmes) : ۳۲۰
هیپودروم، تماشاخانه (Hippodrome) :
: ۳۳۷
هیز، هنری (Henry Hase) : ۴۱۲
هیکی، ویلیام (W. Hickey) : ۶۶
هیگ، وولزی (Sir Wolseley Haig) : ۳۵۱
- «یک سال در میان ایرانیان»، کتاب
: (A Year Amongst the Persians)
: ۲۸۸ پ
یمین الدوله، اسب ناصرالدین شاه : ۲۵۲
یورک (York) : ۱۱۹، ۳۴۳
یونیورسیتی کالج، مدرسه (University
College School) : ۲۸۷

نشر نو منتشر کرده است:

- | | |
|---|--|
| امپراتوری گسسته (زوال یک امپراتوری) | آرزوهای بزرگ |
| (طقیان ملتها در شوروی) | چارلز دیکنز |
| هلن کارر دانکوس | ترجمه ابراهیم یونسی |
| ترجمه غلامعلی سیار | |
| | آزادی در نیمه شب (داستان استقلال هند) |
| انسان | لاری کالینز — دومینیک لاپیر |
| آنتونی بارت | ترجمه پروانه ستاری |
| ترجمه محمدرضا باطنی — ماه طلعت نفرآبادی | |
| | ادب مقاومت |
| بابیت | دکتر غالی شکری |
| مینکلر لوئیس | ترجمه دکتر محمد حسین روحانی |
| ترجمه فضل الله نیک آئین | |
| | از آرژانتین تا یونان |
| بادآورده | (دانستیهای مردمی ۲) |
| (فیلمنامه) | بررسی وضع ملتهای جهان |
| حمید لبخنده | لنی زیگل، دیوید والچینسکی، ایروینگ والاس |
| | ترجمه و اقتباس امید بهروزی |
| بدور از مردم شوریده | |
| تامس هاردی | اسرار مکعب رویک |
| ترجمه سیروان آزاد | سیاوش شهشانی |

برنامه ریزی اقتصادی

ویراسته ل. یا. بری

ترجمه سید حسن منصور

تاریخ سوسیالیسم ها

رنه سدی یو (نایب رئیس فرهنگستان تاریخ فرانسه)

ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی

بلندیهای بادگیر (وادرینگ هایتز)

(عشق هرگز نمی میرد)

امیلی برونته

ترجمه علی اصغر بهرام بیگی

تاریخ فشرده ریاضیات

درک ج. استرویک

ترجمه غلامرضا برادران خسرو شاهی

حشمت الله کامرانی

بوی درخت گویاو

گابریل گارسیا مارکز — پلینیو مندوزا

ترجمه لیلی گلستان — صفیه روحی

تاریخنامه طبری (جلد ۳)

گردانیده منسوب به بلعمی

بخش چاپ نشده

به کوشش محمد روشن

پل چهارم

(فیلمنامه)

حمید لبخنده

تس دوربرویل

تامس هاردی

ترجمه سیروان آزاد

تاریخ جنگ سرد (جلد ۲)

آندره فونتن

ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی

ثریا دراغما

اسماعیل فصیح

جود گمنام

تامس هاردی

ترجمه سیروان آزاد

تاریخ روابط خارجی ایران (۱۳۲۴—۱۳۵۷)

عبدالرضا هوشنگ مهدوی

چینیها (دو سال زندگی در چین)

جان فریزر

ترجمه پرویز ایرانخواه

تاریخ زبان فارسی (جلد ۳)

تألیف دکتر پرویز ناتل خانلری

خاطرات لیدی شیل

لیدی شیل

ترجمه حسین ابوترابیان

راهنمای اسکی

پروفسور فرانس هوپشتر

ترجمه و تألیف محسن محسنین

خانواده من و بقیه حیوانات

جرالد دارل

ترجمه گلگی امامی

زمستان ۶۲

اسماعیل فصیح

زمین سوخته

احمد محمود

دائود جینگ

لائودزو

ترجمه بهزاد برکت — هرمز ریاحی

سپیده دم در ایران

شولتسه هولتوس

(جاسوس آلمان در ایران در جنگ دوم جهانی)

ترجمه مهرداد اهری

داستان جاوید

اسماعیل فصیح

داستان یک شهر

احمد محمود

سفرنامه فیگوئروا

دن گارسیا د سیلوا فیگوئروا

(سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول)

ترجمه غلامرضا سمعی

دل کور (روایتی دیگر)

اسماعیل فصیح

سگهای جنگ

فردریک فورسایت

ترجمه محمود بهفروزی

راسپوتین

آر. جی. مینی

ترجمه اردشیر روشنگر

سیمای دوزن

شرحی بر خسرو و شیرین و لیلی و مجنون

سعیدی سیرجانی

راه دل (۲۰۰ دستور غذای تازه)

حشمت یوسفی

کالبد شکافی چهار انقلاب

کرین برینتون
ترجمه محسن ثلاثی

کتاب آبی (۸ جلد)

(گزارشهای محرمانه وزارت خارجه انگلیس)
به کوشش احمد بشیری

کتاب الاصنام

(تاریخ پرستش عرب قبل از اسلام)
هشام کلبی

ترجمه محمد رضا جلالی نائینی

کتابنمای ایران

مجموعه مقالات
به کوشش چنگیز پهلوان

گاو خونی

جعفر مدرس صادقی

ماندن در وضعیت آخر

امی هریس و توماس آ. هریس
ترجمه اسماعیل فصیح

محمد (ص) در توراة و انجیل

پروفیسور عبدالاحد داود
(اسقف سابق، بنیامین کلدانی)
ترجمه فضل الله نیک آئین

شترها باید بروند

خاطرات سر ریدر بولارد و سر کلارمونت اسکراین
ترجمه حسین ابوتراییان

شرح غزلهای حافظ (۴ جلد)

دکتر حسینعلی هروی

شهود

فلانری اوکانر

ترجمه آذر عالی پور

طبقات (۹ جلد)

محمد بن سعد کاتب واقدی

(در گذشته ۲۳۰ ه. ق.)

ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی

عملیات چکمه

(اسرار دخالت انگلستان در

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)

سی. ام. وودهاوس

ترجمه فرحناز شکوری

به کوشش و با مقدمه احمد بشیری

غولهای غلات

دن مورگان

ترجمه امیر حسین جهانگل

قطره اشکی در اقیانوس (۲ جلد)

مانس اشپربر

ترجمه روشنگ داریوش

مردم و دیدنیهای ایران

کارلا سرنا

ترجمه غلامرضا سمیعی

نخستین انسان و نخستین شهریار

در تاریخ افسانه‌ای ایران (۲ جلد)

آرتور کریستن سن

ترجمه احمد تفضلی — ژاله آموزگار

مرزبان نامه

تحریر سعدالدین وراوینی

به تصحیح و تحشیه محمد روشن

نود و نه رمان برجسته معاصر

آنتونی برجس

ترجمه صفدرتقی زاده

مرشد و مارگریتا

میخائیل بولگاکف

ترجمه عباس میلانی

نهادهای روابط بین الملل

کلود آلبر کلییار

ترجمه هدایت الله فلسفی

وضعیت آخر (بحثی در تحلیل رفتار متقابل)

تامس آ. هریس

ترجمه اسماعیل فصیح

همه می میرند

سیمون دوبوار

مرگ در جنگل

اثر شرود آندرسن

(و ۲۵ داستان از نویسندگان دیگر)

انتخاب و ترجمه صفدرتقی زاده —

محمد علی صفریان

یادگار نامه فخرایی

تقدیم شده به استاد ابراهیم فخرایی

مجموعه ۳۱ مقاله تحقیقی

به انضمام زندگینامه استاد

به کوشش رضا رضا زاده لنگرودی

موج سوم

الوین تافلر

ترجمه شهیندخت خوارزمی

یک بستر و دور و یا

(تاریخ تنش زدایی ۱۹۸۱-۱۹۶۲)

آندره فونتن سردبیر سیاسی «لوموند»

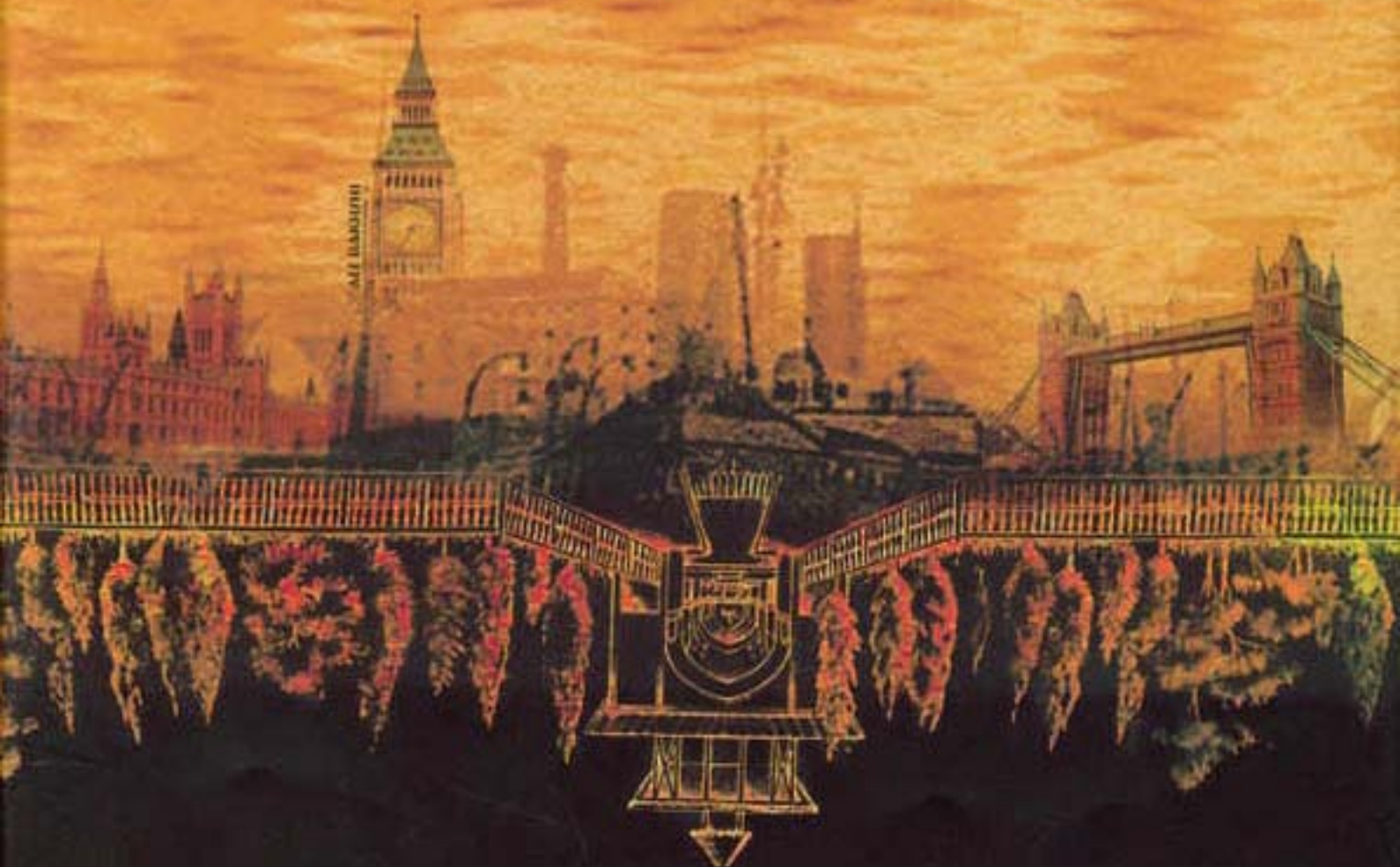
ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی

نامها و نکته‌ها (دانستیهای مردمی)

(مجموعه فهرستهای عجیب و غریب و

ظریف و لطیف، علمی و فنی و...)

ترجمه و تألیف: دینا بایندر — سیف غفاری



WESTMINSTER